

آدرس: انجمن ادبی، جاده ارگ

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات: باشهزاده احمد علی خان

(درانی) مدیر انجمن

کابل

اشتراک

کابل: ۱۲ اقبال

ولایات داخله: ۱۴

خارجه: نیم پوند انگلیسی

طلبای معارف: نصف قیمت

﴿ مجله مصور ماهوار ﴾

(ادبی، اجتماعی، تاریخی)

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اول جدی ۱۳۱۳ هجری شمسی — ۲۳ دسمبر ۱۹۳۴ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه	مضمون	نگارنده	صفحه
روزنامه نگاری	جناب سید قاسم خان رشتیا	۱	آثار عتیقه بودائی	ترجمه جناب احمد علیخان	
رادیوم	ترجمه جناب عبدالغفور خان ترجان	۱۰	بامیان		۷۸
الماسهای معروف تاریخی	جناب سید قاسم خان رشتیا	۱۷	تقریظ بر مسافر	انجمن	۸۱
فن تاریخ	جناب م. قدیر خان ترکی	۳۰	همایه به تسلیم شدن	ترجمه جناب رشتیا	۱۰۰
تحقیقات فلسفه لغات	ترجمه جناب قاری عبدالله خان		حاضر نیست		
والسنه		۳۶	ساحه جدید زندگانی	ترجمه جناب محمد صدیق خان طرودی	۹۲
آمال و آرزوی مادر	جناب «شایق»	۵۱	خسوف شب یکشنبه	جناب حبیب الله خان آخند زاده منجم	
وقت	جناب محمد مرور خان «صبا»	۵۳	۱۴ شوال		آخر
غزل	جناب آزاد کابلی	۵۴	تصاویر:		صفحه
آب حیات از ادبیات	جناب مولوی قیام الدین خان		۱ و، ج عبدالرزاق خان رئیس بلدیہ با		
(پشتو)			و کلا و مامورین و منسوبین آن		۹
نجس	جناب محمد نعیم خان «قاصد سنائی»	۵۵	۲ الماس ها		۲۹
تنبات تاریخی راجع	جناب م. کریم خان زبیهی		۳ دره شصت پنجشیر - دره پچگان نجراب		۵۱-۵۰
به بلخ		۵۷	۴ دره بوته نجراب - مدرسه خواجه محمد		
مهرات	جناب غلام جیلانی خان جلالی	۶۶	پارسا در بلخ		۵۷-۵۶
			۵ هیئت تنگابرت		۹۱

کتابخانه

روزنامه نگاری (۱)

نگارش جناب سید قاسم خان رشتی

س کنجکاوی و کسب اطلاع از وقایع دور و پیش خود، از اول در نهاد انسان بودیعه گذاشته شده و بعد ها فکر نشر افکار و خیالات نازه در اثر تطورات معنوی او به آن علاوه گردیده است، چنانچه از قدیم الایام بشر به دانستن گذارشات اطراف و همچنین به تبلیغ نظریات خویش مایل بوده و برای این کار در هر زمان وسائل را که در دسترس او بود، بکار میبرد. گاهی بواسطه قصص و حکایات و سیاحت و مسافرتها و نطق و موعظت و زمانی ذریعه نشریات مختلفه، بهترین وسیله که برای اجرای این دو خواهنش بدست انسان افتاد همانا پیدایش خط و کتابت بود بقسمیکه بلافاصله به قید کردن وقایع جهان و اطراف خود و نظریات خصوصی، روحی، علمی و نشر آنها پرداخت.

(۱) این اسم اگرچه در معنی اصلی مفهوم خاص دارد و نوشتن جرائد یومیه یعنی روزنامه جات را افاده میکند اما در اصطلاح امروز بمعنی مطلق فن صحافت یعنی اخبار نویسی استعمال میگردد و مقصود مانیز در اینجا از همین معنی اصطلاحی آنست.

برینوجه کتابهای مختلفه موجود آمده نادیر زمان همین وسیله مهمترین ذریعه برای استطلاع از احوال عالم و عالمیان و نشر افکار و نظریات متنوعه بشمار میرفت .

ولی چون رفتار تمدن روز بروز کسب سرعت مجاید لارم است هروجه وسائل جدیدی برای این کار بدست آمده شده . مخصوصا از زم بیکه مدت داخل مرحله نازه گردیده و در سر آب تنیدی فی سابقه پدید آمده حیر کنجناوی انسان و اطلاع خواهی از واقعات دنیا (که نسبت با پیش خیلی کمسب وسعت نموده و در عین حال روابط اثربت را نیز تقویت نموده) و همچنین نشر افکار و خیالات تازه (که یکی از اساس خود تقویت یافته) و فیهتر شده در صدد یافتن وسیله جدیدی برای بایبرد مقاصد خود افتاده . و همینجاست که پنجمصد سال پیش ازین در قرن پانزده « جرائد » « جردار نگاری » بوجود آمد .

بنابران میتوان گفت که روزنامه نگاری با آغاز تمدن انبوی (۱) شروع شده و از آنوقت به بعد همیشه بلا انقطاع رفتار آن را تعقیب نموده است بقسمیکه امروز هم بطوریکه مدنیت بد اوج کمال خود رسیده و هر روز مظاهر شکفت انگیزی را بنظر انسان ارائه میدهد ، فن صحافت و روزنامه نویسی (که یک جزء بزرگ و در حقیقت آئینه آن است) نیز خیلی ترقی و توسعه یافته و به بی ردن به جزئیات آن شخص را دوچار خبرت زبادی میکند . مثلا اگر ترقی بحیر العقول علم و فن از آنجمله خوارق هوا پیمایی و اکتشافات جوی و شاهکارهای مهندسی و معماری و اختراعات عالم طب و غیره نمونه های برجسته تکامل تمدن «سوب گردد ، بالمقابل به ترقی شکفت آور مطبوعات و تشریفات بیس از حد جرائد (۱) دور « رونسانس » یا متحد ادبیات و علوم را آغاز مدنیت امروزه قرار میدهم .

و مجلات مسلکی و بوجود آمدن روزنامه هائیکه تعداد اشاعت روزانه آن به ۲ میلیون نسخه میرسد و در روز ۲ حتی ۳ نوبت طبع میشود، بدون شك بهترین شاهد پیشرفت روزافزون فن صحافت، یا بعبارت دیگر برجسته ترین مظهر پیروی صحیح روزنامه نگاری از مدنیت امروزه بشمار خواهد رفت.

هر حال ناگفته نماند که روزنامه نگاری هم مانند سایر شعبات مدنیت همه روزه مقابل تاثیرات نیست که در ظاهر سیر تمدن و در حقیقت تطورات مختلفه بشر ایجاب میکند. از همین جهت است که جریده نگاری يك قرن پیش را با قرن بعد بلکه از ۲۰ سال قبل را با امروز حتی روزنامه نویسی يك سال را بسال دیگر نسبت نمیتوان داد. و اگر مطبوعات این دوره ها نایکد بگر مورد مقایسه قرار داده شود. بنظر اول انسان تغییرات بزرگی را در مادیات و معنویات یا بهتر بگوئیم در ظاهر و باطن و شکل و مضمون آن مشاهده خواهد کرد. نظیر این فن صحافت در هر نقطه نا اندازه تابع مقتضیات محیط نیز میباشد و هر مملکت نظریات جداگانه را از لحاظ سیاست و آداب معاشرت و درجه تمدن خود در جریده نگاری تعقیب مینماید.

از اینجا است که فن صحافت با روزنامه نگاری يك امر مشکل گردیده و هر کس به پیشبرد آن موفق شده نمیتواند. بلکه از يك طرف فرا گرفتن تعلیمات مخصوصه و مطالعات وسیعه و از طرف دیگر دلدت و کار کردن عملی را درین رشته و بالاخره مدنظر گرفتن نکات مخصوصه را ایجاب مینماید و در انصورت هم يك روزنامه نگار صحیح و حقیقی شدن، اسنعداد خصوصی لازم دارد که در هر کسی سراغ نمیتوان نمود.

چون جرائد و تمام مطبوعات در حقیقت (بمانند سابق) برای مطلع ساختن

و محلات مسلکی و موجود آمدن روزنامه هائیکه تعداد اشاعت روزانه آن به ۲ میلیون نسخه میرسد و در روز ۲ حی ۳ نوبت طبع میشود، بدون شك بهترین شاهد پیدشرفت روزافزون فن صحافت، بالعمارت دیگر رجسته ترین مطهر پیروی صحیح روزنامه نگاری ارمذیت امروزه بشمار خواهد رفت.

هر حال تا گفته ماند که روزنامه نگاری هم بمانند سائر شععات مدیت همه روزه مقابا نالغرائست که در ظاهر سر تمدن و در حقیقت تطورات مختلفه نشر ایجاب میکند از همین جهت است که حریده نگاری يك قرن بش را با قرن بعد بلکه از ۲۰ سال قبل را ۱۱ امروز حتی روزنامه نویسی يك سال را سال دیگر است بمسواں داد و اگر مطبوعات اس دوره ها ایكد یگر مورد مقایسه قرار داده شود بطر اول السان لغراب بررگی، ا در مادیات و معنویات یا بهتر نگوئیم در ظاهر و باطن و شکل و مضمون آن مشاهده خواهد کرد. بطر این فن صحافت در هر نقطه بامداره تابع مقصبات محیط بیر ماماشد و هر مملکت بطر بات جدا گانه، ا ا لحاظ سیاست رأداب معام با و در حله تمدن خود در حده نگاری تعییب مایاند

از اینجا است که فن صحافت ا، و، نامه نگاری يك امر مشال گردیده و هر اش به ناشر دآن موفق شده بمسواںد با لکه از يك طرف فرا گر فن تعلیمات مخصوصه رمطامعات و سنده و از طرف دیگر بلدیت رفتار در دن عملی، ا درس رشه و بالا حره مد نظر گر فن، كتاب مخصوصه را ایجاب مام شد و در انصورت هم يك روزنامه نگار صحیح و حقیقی شدن اسعداد خصوصی لازم دارد که در هر کسی سراغ بمسواں نمود

چون جرائد و تمام مطهر عاب در حقیقت (نماد سانی) رای مطلع ساحن

عامه از وقایع مختلفه جهان و تطورات مخصوصه شعب متعدده مدنیت و اجتماع ، از قبیل ترقیات علوم و فنون و غیره اطلاعات مفیده و در عین حال جهت جای دادن افکار و نظریات مفیده مخصوصه (مسلکی یا سیاسی اجتماعی باشد) در اذهان آنهاست ، بنابراین اولین چیز بکه برای يك روزنامه نگار لازم است اینست که از حیات و استعداد ذهنی و اخلاقی و مدنی توده که برای آنها چیز نوشتن می خواهد مطلع بوده و همواره در صدد تعقیب تطورات و تغییراتی باشد که دائماً در افکار و خیالات آن موجب اقتضایات زمانه ، وارد میشود تا آنچه را می رسد و از آن استفاده فکری توده مزبور یا نفوذ و قیام آن را در اذهان مرده ، منظور نظر دارد ، هدر نرود ، زیرا در صورتیکه گفته ها و معلومات او دور یا بالاتر از حد و حیات و استعداد ذهنی و اخلاقی و مدنی توده مذکور باشد ، آنها از آن استفاده حواسی نگرفت و بد چیز از آن در صدد و فکر شدن جای نگیرد ، بلکه بد اصطلاح از يك گوشه ، در آینه از کوس دیگر ، در جبهه بعد سنانکه از خلاف سماعت آنها را ، با اعاده خود منزجر و برای آینده ، گاه لا متناهی در و بر خود انقاس ، کی است که تمام جریده انکار و در جوار خیری در آن سعی جامع می نمایند .

در عین چیز که . . . يك روزنامه نگار باید ، سلاسه در مصداق و حسن تألیف عبارات که از آن را بچکیر انکار کرد ، می تواند ، در رافع ، اگر جریده انکار می کند ، در نظریات را سر می دهد و باید دارای این صفت بوده باشد .

آنچه در جبهه دویه برای جریده نگار زنده دارد مد نظر گرفتن ذوق عامه

و طرز تخیل سردمانیست که درین ایشان روزنامه اش نشر میشود زیرا: روزنامه یا مجله که باید همواره پیروی ذوق و درجه فکری عوام را داشته و در انظار همه دلچسپ واقع گردد، در صورت دوری و مباینت داشتن از آن، در توده مزبور هیچ قسم دایچسپی تولید نکرده، مهمترین منظور چیز نویسی و روزنامه نگاری که عبارت از علاقه مندی خوانندگان است، فوت میشود بنا بران نویسنده و صاحب روزنامه را لازم است که در انتخاب موضوعات خیلی توجه نموده آنچه را در اخبار خود داخل سازد که کاملاً مطابق ذوق عامه بوده، تا تطبیق شدن های خود در حیات و افکار همه مردمان اسباب جلب توجه آنها را فراهم آورد ازینجا است که روزنامه های امروزه عموماً بدرجه انتهای پیروی ذوق عموم را نموده و برای جلب خاطر و قلوب خوانندگان و سائل متنوعی را بکار میبرند باقی از مطالب اساسی که برای روزنامه نگار اهمیت زیاد دارد اسلوب ساده عام فهم است در تمامی موارد و در جمیع مباهات، بطوریکه همیشه ذهن طبع متوسط به بلبلکه فکر کسانرا مدنظر داشته باشد که فقط سواد خواندن و نوشتن را دارند و دیگر از معلومات عصری و علوه و فنون و اصطلاحات تازه کاملاً بی بهره میباشند

با نوشته جات و تشریحات او در هر جا رد و رد نموده صیغات با حسن قبول در لایحی باقی شود والا اگر مطالب را با اسلوب نماند با غیر مانوس انسانا و امات و اصطلاحات عامی و فی و محاوره جدید و بی سابقه را استعمال میکرد، روزنامه و هیچوجه توجه عامه را بسوی خود جلب کرده نخواهد توانست و هدف مقصود که عبارت از عمومیت و محبوبیت یافتن آنست درین تمامی مردمان، از دست خواهد رفت.

همین سبب است که امروز کلیه روزنامه ها و مجلات معتبر حقیر را زهر مسلك كه باشد به ساده ترین اسلوبی نشر می یابد بقسمیکه زبان روزنامه كاملاً يك زمان علیحده عامیانه شده است . پس روزنامه نویس باید درین قسمت توجه زیادی مبذول داشته ، عموم مطالب را بیک شیوه سلیس و عام فهم و مرغوبی درآورد که خوانندگان به آن انس و عادات دارند و اگر از آوردن لغات و اصطلاحات علمی و فنی و غیره مطالب بیگانه ناگزیر باشد، در موقعش شرح آن پرداخته و هرگاه فهمیدن حقیقت نا فهمیدن آنها برای خودش هم اشکال میداشت، ناامکن مباد مهتر است از آن صرف نظر کند و تا وقتی که معلومات خود او کامل نباشد، به نشر آن نپردازد .

يك رنگی و يك آهنگی مضامین نیز از مطای است که باید از نظر روزنامه

نگار نماید ، زیرا هر گاه در مقالات و مضامین مختلفه يك روزنامه دسني و بگانهگی اسلوب و نگارش موجود نمیشد ، علاوه بر آنکه برای خواننده داجسب واقع نمیشود ، عدم مهارت یا نقص کنترل (مواظبت و تفتیش) صاحب روزنامه را نشان میدهد دس باید آهنگ و روش يك روزنامه یا محله همواره بیک سان بوده ، مطالب و مباحث مختلفه بهمان شیوه درآورده شود ، همچنین است در باب اصطلاحات علمی ، اسمای جغرافیائی و غیره لغات بیگانه که رواج یافته باید همه آنها دائم از طرف روزنامه نگار بیک شکل و تلفظ مطاعه قارئین رسانیده شود به ، اشکال و آهنگ های مختلف که اسباب استباهات زیادی را فراهم میسازد و هم بی دقتی نگارنده را نشان میدهد

مهمترین مطالبیکه يك روزنامه نویس از مد نظر گرفتن و مراعات آنها ناگزیر است ، برار فوق شرح داده شد ، حال می آئیم به مطالب جزئیتری که فن روزنامه نگاری عصری به آن استوار است و در داخل چند ماده دبل خلاصه می شود

۱) سعی در کوتاهی مضامین و اختصار مطالب بطور مرغوب که دماغ خواننده را خسته نسازد خصوصاً در مسائل علمی و مسائلی که اساساً خشک و خسته کننده است، رعایت این مسئله ضرور است و همین مسئله در شهرت و محبت يك روزنامه تأثیر دارد.

۲) دلچسپی مضامین است نفسیكد خاطر نموده شخص را به خواندن متائل دارد و هر چند بحث علمی و غیره باشد، به اسلوب اسرار شریس و دلچسپ انشاء شود. چنانچه این یکی از مطالب مهمیكه در جرائد دیده میشود. رعایت آن را مینمایند همین اسلوب هرگز آماز است كه در هر قسم مضامین نگار می روند و روزنامه نگاران تمامی مباحث سیاسی، اجتماعی حتی علمی را به همین شیوه ارائه می دهند و بسی اسباب علاقه مندی و جذب خاطر خوانند گان میگردند.

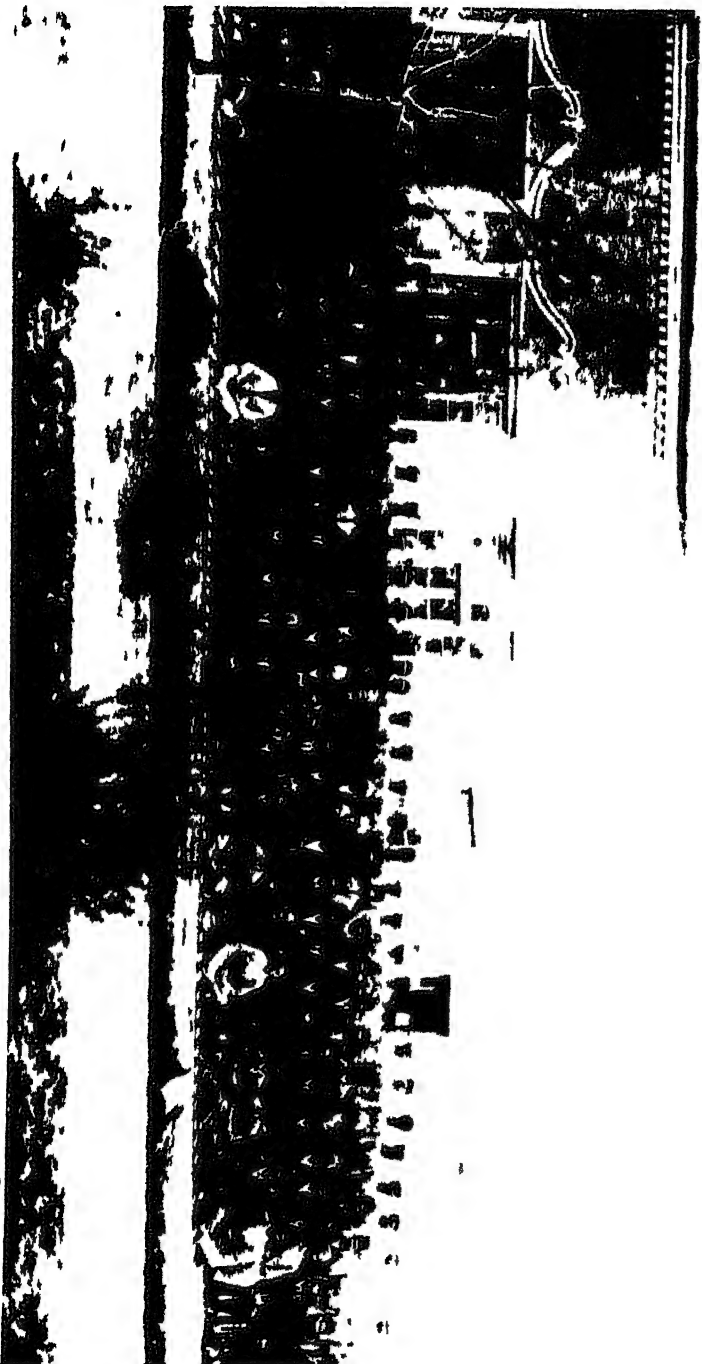
۳) تنوع و رنگینی مضامین كه باید حتی الوسع روزنامه نگار به آن عطف توجه نماید و در يك طریف مضامین رنگین و قشنگ را كه حاكي از عجایب طبیعت، مصوصات و جزئیات اخلاقی مال و افراد و یا كارنامه های رجال بزرگ و بوانع و عره باشد انتخاب و از طرف دیگر در تنوع آنها سعی بعمل بیاورد تا علاوه بر نوبت دلچسبی مورد قبول و توجه طبقات مختلف باشد.

۴) نكته مضامین میباشد كه رای روزنامه نگار رحمت زیاد دارد اما همان اندازه اسباب علاقه مندی خوانندگان و حسن قبول عموم را فراهم میسازد. روزنامه یا مجله اگر چه مسلكی یعنی باحث اريك شعبه مخصوص مثل اقتصاد، حفظ الصحه، ادبیات، تاریخ، امور عسكری و غیره باشد، باید حاوی مضامین و مقالات کوتاه ولی متعدد بوده بقرار ماده (۳) مضامین آن در داخل همان مسلك تنوع و رنگینی داشته باشد.

۵) انتخاب عا و بن است به این معنی که عنوان باید خلاصه جامع تمام آن مضمونی باشد که بر آن داخل میگردد به اسکه يك قسمت از آن ۱۰ افاده کرده یا خواسته را به اشتباه بیندازد، «ار مطلب خیلی دور برد در عین حال نماند سعی شود که عنوان بسیار دلچسپ و جالب نظر باشد (به ار روی درشتی نامه ار لحاظ معنی) زیرا در صورتیکه عنوان معاد مضمون ۱۰ خاطر نشان نکند یا دور از مطلب و یا حشو و بد آهنگ و بی ناماداری، معنی ثقیل باشد، د نظر اول بد خواننده حوس بیامده و اگر همه به معادله بردارند پس ار خواندن طبعش مکدر و مریخ میگردد و انگیزی چون قنات بر وقت ریزر و در به اسان معلوم و روانه تر شده مبرود، عنوان باید طوری باشد که احساس ار خواندن آن خلاصه مطلب را درك کرده اگر وقت شن تنک باشد و با به آن دلچسپی ندارند ار دیدن آن روح مطلب را فهمیده و به انقسم استفاده نموده نموانند و با ار اشتباه بر کنار بوده، ار آن نگذرند

۶) حسن سلیقه است که پهلوی هر پنج فقره فوق، آن در باید مراعات بشود یعنی روزنامه که در فصحافت دسرس کامل داشته تطورات روزمره آن را بعقب و د موقعش به حریده خود داخل سارد. مثل ترتیب مضامین که مضایب و تصاویر روی ساسب در ان حاداده شود و گذاشتن الخشه های فشمک. معنی دار و صاو. دلچسپ و علانات مصور مختلف و حونی قطع و حجم، رنگ و داعد جریده. نا محله مطابق مسلك یا موقعیت آن :

۷) موقع شناسی. است که باید خریده نگار تا اندازه ممکن به آن توجه خود را مبدول داشه هر خبر و هر واقعه و هر قسمی معلومات (و در صورت امکان تمام تصاویر) را در موقعش بدون معطلی و در زمانیکه ادهاب عامه متوجه



روح عبدالرزاق خان رئیس و وکلای و مستخدمین مدینه کاتب

و منتظر آن می باشد ، بطور صاف و روشن نشر نماید و در ترتیب آنها طوری دقت کند که از آن خواننده برتیزی فکر و توجه زیاد نگارنده اطمینان حاصل نماید و همین خود بسی اسباب دلچسپی خوانندگان را فراهم می سازد .

۸) تازه مگی نگارشات : است به این معنی که باید تمام مضامین و مباحث و اشکال و تصاویر جریده تازه و بکر و مطابق اوضاع وقت بوده ، عموماً در آنها خیالات حنی اصطلاحات و لغات و ترکیبات عصری استعمال گردد و از استعمال بحث ها و نظریات و تخیلات و مصطلحات و بالاخره جملات کهنه و پیش پا افتاده اجتناب ورزیده شود . تارگی های مادی و معنوی يك روزنامه در اهمیت و حسن قبول آن تأثیر کلی دارد و باید طرف توحه مخصوص روزنامه نگار باشد .

۹) منانیت است که باید روزنامه نگار در نگارشات و نشریات خود همیشه مراعات آن را نموده ، از تبدیل های فوری اسلوب و اصول و شکل روزنامه ، جریده یا مجله اجتناب ورزد . زیرا در انصورت علاوه بر سبک معلوم شدن آن ، نگارنده نیز در نظر ها هر دم خیال و متردد مینماید و بنا را بر اعتماد عامه از نگار شاتس کاسته میشود . اما ملتفت باید بود که سنگینی و متانت يك اخبار مستلزم این بدست که مضامین ثقیل و آهنگ های وزین و مطالب بسیار جدی را استعمال و بایك شكل و ترتیب واحد اگر چه مطابق اقتضای زمان باشد ، همواره قائم نماید زیرا این کار مخالف سفارشات فوق متل روانی مضمون و مراعات ذوق عامه و بکار بردن شیوه دلچسپ و بالاخره رنگینی و تازه مگی محتویات نشریات ، می باشد ، بلکه شیوه هزل آمیز و بحث های ساده و خصوصیات حیاتی بهیچوجه منافی متانت يك جریده یا مجله نمیشد و فقط متانت روح مطالب و شکل ظاهری آن اهمیت دارد ،

رادایوم

رادایواکوتی (۱) دمای جدیدی را آشکار میکند

در سال ۱۸۹۵ میلادی

پرفسور رادون، مدارک ثبت شده (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

در سال ۱۸۹۵ میلادی

اشعه براگ که می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

که شش‌های عکس را نشان می‌دهد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

اگر دیدید که می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

همین کاره Henri Poincaré می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

امتحان کرده اند که آنها را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

لک‌تویز Becquerel این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

این کار را می‌باشد (۱) در سال ۱۸۹۵ میلادی

اما روی هم رفته سائنس برای تمیز صحیح این معانیایل مخصوصی نشان نداد. تا سن Thomson وجود الکترانها را که ذرات کوچک برقی بوده و نسبت با توم هایدروجن ۲ هزار مرتبه کوچکتر است ثابت کرد. ازین الکترانها باثر چارح برقی روهای زیادی تولید می شود. تا سن، کله ها و سرعت رفتار و غیره آنها را از مقدار انحرافی که از جاده مستقیم شان در تحت اثر قوای معلومه برقی و مقناطیسی تولید می شد سنجش کرد.

نفییر این، تجربیات دیگری بالای اشعه اشپای رادیواکتیو عمل آورده و بوضوح پوست که این اشعه مرکب است از الکترانهای که رفتار خیلی سریع (قریب سرعت نور) دارند. تعارب ما بعد ظاهر ساخت که اشعه دیگری هم در مواد رادیواکتیو موجود است که خیلی بمشکل از مسیر خودها منحرف می شوند. و بالاخره چنان معلوم شد که مواد مزبور دارای اشعه نائبی نیز هست که انحراف دادن آنها ممکن نیست. بنابراین رادیوم سه نوع اشعه از خود خارج میکند، اشعه الفا - اشعه بیتا - اشعه گاما.

اشعه بیتا، الکترانها اند که ذرات خورد برقی بوده و کمتر $\frac{1}{1800}$ حصه کله آتوم هایدروجن جسامت دارند. تمام این ذرات دارای یکنوع برقی که موسوم به «برقی منفی» است می باشند و سرعت رفتار آنها - چنانچه گفتیم - نزدیک سرعت نور یعنی ۱۸۶۰۰۰ میل فی ثانیه است. اشعه الفا نیز ذرات برقی بوده اما با اشعه بیتا خیلی اختلاف دارد. اینها نسبتاً جسم تر هستند و زن یکذره شعاع الفا چهار برابر آتوم هایدروجن است. و نوع برقی آتوم برضد ذره الفا بوده و آنرا «برقی مثبت» می گویند. نیز سرعت رفتار اشعه الفا خیلی بطی تر از نور بوده و از ۹۰۰۰ تا ۱۴۰۰۰ میل فی ثانیه می پیاید.

دسته سوم که «اشعه گاما» باشد بکلی فاقد قوه برقی است و مانند اشعه اکس اساساً خیلی شبیه بامواج نور بوده اما طول موج آت نسبت بطول امواجی حد «نور مرئی» را تشکیل میدهند کوتاه تر است. امواج اشعه اکس هزارها مرتبه از امواج نور مرئی کوتاه تر می باشد اما اشعه گاما که از رادیوم خارج میشود ازین هم کوتاه تر است و همین سبب است که نسبت با اشعه اکس نافذ تر میباشد، همه این گونه شعاع ها، طول شان هر چه که باشد، سرعت ۱۸۶۰۰۰ میل فی ثانیه قطع مسافه می کنند.

هیچ چیز، مثلاً شدیدترین فشار یا حرارت و غیره، کمترین مانعت یا معاوت در خروج اشعه رادیوم کرده نمیتواند. مادام کبوری اظهار داشته که رادیواکتیوی خاصه اساسی و تغییر ناید بر خود آتوم میباشد. تجارب متعاقبه هم این نتیجه را تأیید می کند. آتومهای رادیوم یا دیگر شی رادیواکتیو خود بخود رو بتحلیل میروند. اهمیت بزرگ رادیوم در نزد سائنسدان، کمک آن است به توضیح ساختمان آتوم و این مسئله اساس فزکس امروزه است.

در طبیعت تا حال ۹۲ عنصر کشف شده. هر ماده دیگری که یافت می شود از ۲ یا زیاده عنصرهای معلومه مرکب می باشند. آتومهای این عناصر ۴۰ همدیگر مغایرت دارند. مخصوصاً

ا وزان آنها مختلف می باشد . سبک ترین آتوم ها آتوم های دروجن و سنگین ترین ، آتوم یورانیم است . ساینسدانها از مدت مدیدی خیال میکردند که کلیه مواد مختلفه زمین را میتوان ثابت کرد که از یک جنس ماده - شاید هایدروجن - ترکیب یافته یعنی فقط یک نوع ماده اساسی در دنیای ما وجود دارد و بس .

این تصور زمانی که « جی تومسن » الکتران را کشف کرد بحقیقت قریب تر شده رفت و خیال کردند که تمام آتومها از الکترانها مرکب اند - اما الکترانها چنانکه تذکر دادیم ، از برق منفی ترکیب یافته اند و حالانکه آتومها بحالت طبیعی دارای جارج برق معلوم نمی شوند . و برق آنها را خنثی گفته متوانیم . بنا بران واضح می شود که الکترانها حتماً باید دارای یک مقدار قوه برق مثبت باشند که تا برق آتومها را خنثی کنند .

لارد روتر فورڈ Lord Rutherford اولین شخصی بوده که دران باره نظریه عالم قبولی ارائه داد . مشارایه باثر چندین تجربیات باین نتیجه رسید که ساختن آتوم مانند نظام شمسی خیلی دقیق بوده یک هسته در مرکز و یک تعداد الکترانها بدور آن دارد . ساده ترین نمونه ، آتوم هایدروجن است که هسته آن دارای یک قوه برق مثبت که پروتون نام دارد، میا باشد . و بدور آن هسته یا پروتون ، فقط یک الکتران است . و این دو جسم یعنی پروتون و الکتران با هم آتوم هایدروجن را تشکیل میدهند . دیدیم که الکتران ۲۰۰۰ مرتبه سبک تر است از آتوم هایدروجن . بناءً علیه باید تمام وزن آتوم را پروتون تشکیل دهد .

مقدار قوه برق یک پروتون مساویست به مقدار قوه برق منفی یک الکتران . اما پروتون نسبت به الکتران ۲۰۰۰ مرتبه سنگین تر است . در تمام آتومها ، باستثنای هایدروجن ، هسته آنها از پروتون و الکتران مرکب بوده ، اما تعداد پروتون بیشتری باشد مثلاً هلیوم که دومین عنصر است بعد از هایدروجن ، حاوی ۴ پروتون بوده و هسته آن دو الکتران ، دارد . آتوم یورانیم که وزنی ترین آتومها می باشد ، هسته آن ۲۳۸ پروتون و ۱۴۶ الکتران داشته و بدور آن ۹۲ الکتران است . آتوم رادیوم نیز مقنطها درجه پیچیده ، میا باشد . نوه یا هسته آن مرکب از ۲۲۶ پروتون و ۱۳۸ الکتراست است و دورادور آن ۸۸ الکتراست وجود دارد . این آتومهای خیلی پیچیده بی ثبات و تغییر پذیر بوده خود بخود از هم می پاشند و همین خورد شدن آنها سبب رادیواکتیوی می شود .

در حاده رادیواکتیوی ، عملاً استحاله ماهیت ماده صورت می پذیرد یعنی یک شی رادیو اکتو باثر تجزیه به شی دیگر تبدیل میشود . سه نوع اشعه که از آنها بدکر رفت ، همه از نوه همین آتوم که در حال تجزیه است خارج می شود ، خواص یک آتوم منحصر است به نوه آن . و فیکه نوه تبدیل می شود خواص آتوم نیز تغییر میکند یعنی این آتوم بکلی آتوم یک شی دیگری شود . احتمال دارد که این آتوم تغییر یافته هم ریزه ریزه شده و به یک آتوم شی دیگر مبدل گردد . مثلاً یورانیم یک سلسله تغییرات را پیموده بالاخره مرب می شود . یعنی مثلاً از یک ماده بماده دیگری که همه آنها تغییر پذیر بوده اند تبدیل گردیده اخیراً بماده تغییر ناپذیر مرب خاتمه می یابد .

این تبدلات يك سرعت مساوی صورت نمیگیرد. بلکه هر استعداده از حصه يك نایه گرفته تا هزارها سال وقت می‌خواهد. بعضی ازین تغییرات بذریعہ خروج اشعه الفا و بعض اوقات بآثر خروج اشعه بتا و زمانی بواسطه خروج هر دو صورت میگیرد. ازین قده نظر، اشعه گاما محصاً بیک نوع معمول فرعی بشمار میرود.

دیدیم که اشعه بیتا الکتران ها بوده و با اشعه الفا کاملاً اختلاف دارد. معلوم شده که ذره الفامرکب است از ۴ پروتون و ۲ الکترون. در واقع این ذره الفا با ذره آتوم هلیوم شباهت کلی داشته و ساختمان ثابت و تغییرناپذیر دارد. این صورت اجتماع مخصوص در هر جا که باشد حالت منفرد خود را حفظ میکند. حتی در تحولات خیلی شدید آتوم رادیوم، این اشعاع مخصوص از هم نمی افتد بلکه بصورت یک ذره کوچک جامد و متراکم از آن خارج می شود.

و سرعت رفتار آن جاننده کفیم، به ۱۵۰۰۰ میل فی ثانیه رسیده می تواند. این چنین می تواند سریع حرکت و وزنی بیشتر به عالم سائنس معلوم نمود. سائنس دان از شش ابن ذره، گواهی می بخشد را برای عبارده مان دیگر آتومها بدست آورد آتومها از اتر جبارده مان ذرات، اتمها متلا تقویه شده می توانند؟

اولین تجربه که ما باه درین باره بلای فایز رحمت علی آقا و شکره، نایب و مدد و سید ذریاب،
الفا ببار می شد بعضاً حاکم و قوه می بود که نه ناله و نه تپانید و نه راجع به این است
می زد و باین صورت از ده این آقا ملک و برین خارج شده و ترقی و بهر دیاری می نمود
می باید درین حد است که این آقا علی آقا و سید ذریاب و سید ذریاب و سید ذریاب و سید ذریاب
استاده می گشت از آنوقت بعد از آنکه آمدند که به این آقا و سید ذریاب و سید ذریاب
از هم باشد.

اما بكن است طریقه ضرر برای ستمش ندارد. به نظر من لازم برادرش بدو چه ایندایفه
آفندردنا اقتصادی نیست. حاك. بر فبريك ما روت ذاب الفه برانروجن و ذاب ۲۰ آف
ایتروجن تقصیه می شود. در اولیم همن به ۱۰۰ آف را از ۱۰۰ می پاد. از او دین ایل
و اسم محض يك آنوم بانو زیاده. ملیون ذرة الفنا. ح می مرد. ایلر ایلر ایلر ایلر
خیلی زیاده است.

[illegible]

پروتونهای سریع حرکت که باین وسیله پیدا می شود بعضی نتایج فوق العاده بظهور آورده اند. مثلاً وقتی که لیتیم باین ذریعه بمبارد می شود معلوم میگردد که ذرات الفا از آن خروج می کنند. و پروتون سریع حرکت در نوّه لیتیم نفوذ کرده يك نوع انفجار تولید می نماید. ازین حقیقت مبرهن می شود که ذره خارج شده الفا متحمل است ۱۰۰ یا حتی ۵۰۰ چند انرژی پروتون بمبارد کننده را دارا باشد. پروتون مذکور تا اندازه توانسته است ذخائر زیاد انرژی را که در نوّه آنومی کامن است مجزا کند. اما عملاً باین وسیله نمیتوان از آنوم انرژی حاصل کرد. چه تقریباً يك ملیار پروتون باید تیر شود تا يك ضربت اصابت نماید. علاوه از لیتیم دیگر عناصر را هم همین طریق میتوان از هم باشند.

درین تازه گیها يك ذره دیگری کشف شده که در بعض جهات نسبت به پروتون مفید و مؤثرتر است و آن هسته هایدروجن ثقیل می باشد. یعنی اخیراً کشف شده که چنان آنومهای هایدروجن وجود دارد که نسبت به هایدروجن متعارف دوجند سنگین تر است. و يك آنوم این هایدروجن بجای هر ۶۰۰۰ آنوم هایدروجن معمولی است. نوه های این آنومهای سنگین را میتوان بعوض پروتونهای معمولی بصورت مرعی استعمال کرده و بعض اوقات، چنانکه بیان شد، نتایجی بدست آورد که از پروتونهای معمولی نمیشود حصول کرد. علاوه از صورت استعمال آن بطور مرعی، دیگر فائده هم دارد.

آب، چنانکه میدانیم، مرکب است از مایدر و جن و آکسیجن. هایدروجن سنگین نیز با آکسیجن ترکیب یافته آب می سازد. این آب که به «آب سنگین» موسوم است از آب معمولی اختلاف دارد. نسبت به آب معمولی ۱۰ مرتبه سنگین تر بوده و نقطه غلیان و نقطه انجماد آن هم بلندتر است. لاکن شاید دلچسب ترین صفت آن ارض است. برجیات، نباتات و حیوانات مخصوصه که در آب معمولی زندگانی دارند، وقتی در آب سنگین غرق شود میمیرند. رول مهم و قطعی که آب سنگین در اعمال حیاته بازی میکند هنوز زیر تدقیق است.

مطالعه از هم بانیدن آنوم، دو وجود دیگری را بیز کشف کرده است و آنها نیوتران و یازیتران اند. وقتی که عنصر بریلیم بوسیله ذرات الفا از ر بمبارد گرفته شد معلوم گردید که يك نوع شعاع جدید و نافذ از آن خارج شد. امتحان مزید نشان داد که این شعاع مرکب از ذراتی اند که در جسامت برابر پروتون بوده اما قوه برقی نمیداشته باشند. این ذره جدید را نیوتران نام نهادند. و عقیده برین است که ذره موصوف از يك پروتون و يك، لکتران که خیلی با هم نزدیک اند مرکب است. و هر کدام ازین اجسام، قوه برقی دیگری را رد کرده و مثل اینست که نیوتران اصلاً قوه برقی نداشته باشد. این کیفیت که نیوتران مزبور بدون انحراف باثر جدایت های برقی خفیف، می تواند از میان آنومها بگذرد، هم دلیل قوه نافذه شدید آنست. بحتمل این وجود در ساختمان آنومها رول خیلی بزرگی خواهد باخت.

این تبدلات يك سرعت متساوی صورت نمیگیرد . بلکه هر استحالہ از حصہ يك ثانیه گرفته تا هزارها سال وقت می‌خواهد . بعضی ازین تغییرات بذریعہ خروج اشعہ الفا و بعض اوقات باثر خروج اشعہ بیتا و زمانی بواسطہ خروج هر دو صورت میگیرد . ازین نقطہ نظر ، اشعہ گاما محضاً یک نوع محصول فرعی بشمار میرود .

دیدیم کہ اشعہ بیتا الکتران ها بوده و با اشعہ الفا کاملاً اختلاف دارد . معلوم شده کہ ذرہ الفا مرکب است از ۴ پروتون و ۲ الکتران . در واقع این ذرہ الفا با نوہ آتوم هیلوم شباهت کلی داشته و ساختمان ثابت و تغییرناپذیر دارد . این صورت اجتماع مخصوص در هر جا کہ باشد حالت منفردہ خود را حفظ میکند . حتی در تحولات خیلی شدید آتوم رادیوم ، این اجتماع مخصوص از هم نمی باشد بلکه بصورت یک ذرہ کوچک جامد و متراکم از ان خارج می شود .

و سرعت رفتار آن چنانکه گفتیم ، به ۱۴۰۰۰ میل فی ثانیه رسیده می تواند . اینچنین یک ذرہ سریع حرکت و وزنی بیشتر بآلیم سائنس معلوم نبود . سائنسدان از شش این ذرہ ، گلوله خویی را برای بمباردمان دیگر آتومها بدست آورد . آیا آتومها از اثر بمباردمان ذرات الفا عملاً تجزیه شده می توانند ؟

اولین تجارب کامیابانه درین باره بالای نایترجن عمل آمد و اینکه نایترجن وسط ذرات الفا بمبارد می شود بعضاً چنان و وقوع می پذیرد کہ ذرہ الفا مستقیماً نوہ آتوم هايدروجن را تیر می زند و باین صورت از نوہ این آتوم يك پروتون خارج شده و نایترجن بعنصر دیگری تعویض می یابد . درینجاست کہ این اولین مثال علی اساس اماندار ، خیال نیشیا داسهای قدیمرا بنظر ما ساده می کند . از انوقت بعد ملاحظه شده است کہ یمن ذرات اماندار را می توان با این صورت از هم باشد .

اما ممکن است طریقه مزبور برای تشخیص تبار اشعه ضرب بالا قرار نگیرد ، چه این طریقه آنقدرها اقتصادی نیست . چنانکہ بر فیر يك ما بر ذرات الفا بر نایترجن ، فقط ۲۰ آتوم نایترجن تجزیه می شود . در آلومینم همان نیز ، ۱۰ - ۲۰ را از هم پاسد . از آلومین ، آلون و بتاسیم محض يك آتوم باثر فیر يك ملون ذرہ الفا خارج می شود . باینها نگاه کنیم این تجربیات خیلی زیاد است .

درین اواخر فن بمبارد کردن آتومها خیلی پیشرفتہ است . امروز دیگر به کار آسانی ذرات اشعہ الفا کہ از رادیوم خارج می شود بکلی علاوه بدیستیه پاسد نمود می توانیم بطور عمده ذرات خیلی سریع را تولید نمائیم . سابقاً دیدیم کہ آتوم هایدروجن مرکب است از يك پروتون کہ بدور آن يك الکتران گردش می کند حال از عبور دادن يك جاسرج برق از میاتر آن هايدروجن ، می توانیم آتومها را از الکترانهای دور آنها غایب کنیم . و اگر برق خیلی قوی را استعمال کنیم می توانیم رفتار پروتونهای باقی مانده را خیلی سریع بسازیم ، برای ایام مقصد درین اواخر آلله ساخته شده کہ برق خیلی قوی تولید می کند .

پروتونهای سریع حرکت که باین وسیله پیدا می شود بعضی نتایج فوق العاده بظهور آورده اند. مثلاً وقتی که لیتیم باین ذریعه بمبارد می شود معلوم میگردد که ذرات الفا از آن خروج می کنند. و پروتون سریع حرکت در نوّه لیتیم نفوذ کرده يك نوع انفجار تولید می نماید. ازین حقیقت مبرهن می شود که ذره خارج شده الفا متحمل است ۱۰۰ یا حتی ۵۰۰ چند انرژی پروتون بمبارد کننده را دارا باشد. پروتون مذکور تا اندازه توانسته است ذخایر زیاد انرژی را که در نوّه آنومی گامی است مجزا کند. اما عملاً باین وسیله نمیتوان از آن نوع انرژی حاصل کرد. چه تقریباً يك ملیار پروتون باید فیر شود تا يك ضربت اصابت نماید. علاوه از لیتیم دیگر عناصر را هم همین طریق میتوان از هم یا شانند.

درین تازه گنها يك ذره دیگری کشف شده که در بعضی جهات نسبت به پروتون مفید و مؤثر تر است و آن هسته «هیدروجن ثقیل» می باشد. یعنی اخیراً کشف شده که چنان آنومهای هایدروجن وجود دارد که نسبت به هایدروجن متعارفه دو چند سنگین تر است. و يك آنوم این هایدروجن بجای هر ۶۰۰۰ آنوم هایدروجن معمولی است. نوّه های این آنومهای سنگین را میتوان بموض پروتونهای معمولی بصورت مرمی استعمال کرده و بعضی اوقات، چنانکه بیان شد، نتایجی بدست آورد که از پروتونهای معمولی نمیشود حصول کرد. علاوه از صورت استعمال آن بطور مرمی، دیگر فائده هم دارد.

آب، چنانکه میدانیم، مرکب است از هایدروجن و آکسیجن. هایدروجن سنگین نیز با آکسیجن ترکیب یافته آب می سازد. این آب که به «آب سنگین» موسوم است از آب معمولی اختلاف دارد. نسبت به آب معمولی ۱۰ مرتبه سنگین تر بوده و نقطه غلیان و نقطه انجماد آن هم بلندتر است. لاکن شاید دلچسپ ترین صفت آن اثرش است بر حیات. نباتات و حیوانات مخصوصه که در آب معمولی زندگانی دارند، وقتی در آب سنگین غرق شوند می میرند. رول مهم و قطعی که آب سنگین در اعمال حیاته بازی میکند هنوز زیر تدقیق است.

مطالعه از هم پاشیدن آنوم، دو وجود دیگری را نیز کشف کرده است و آنها نیوتران و یازیتران اند. وقتی که عنصر بریلیم بوسیله ذرات الفا زیر بمبارد گرفته شد معلوم گردید که يك نوع شعاع جدید و نافذ از آن خارج شد. امتحان مزید نشان داد که این شعاع مرکب از ذراتی اند که در جسامت برابر پروتون بوده اما قوه برقی نداشتند. این ذره جدید را نیوتران نام نهادند. و عقیده برین است که ذره موصوف از يك پروتون و يك الکتران که خیلی با هم نزدیک اند مرکب است. و هر کدام ازین اجسام، قوه برقی دیگری را رد کرده و مثل اینست که نیوتران اصلاً قوه برقی نداشته باشد. این کیفیت که نیوتران مزبور بدون انحراف باثر جدایت های برقی خفیف، می تواند از میان آنومها بگذرد، هم دلیل قوه نافذه شدید آنست. یحتمل این وجود در ساختمان آنومها رول خیلی بزرگی خواهد باخت.

کشف جدید دوم، یاریتران است که در جسامت برابر الکتران بوده اما بموض برق منفی حامل برق مثبت می باشد. عمر این ذره خیلی کوتاه است. عجز دیکه ظاهری می شود، معلوم می گردد که با الکتران یکی خواهد شد لاکن فوراً در میان نااش شعاع معقود میگردد.

حال می بینیم که آتوم نست بزمانه پیش اركشف رادیواکتیوی يك چیز منتها درجه پیچیده تر شده است. بعوض اینکه يك کره كوچك سحت باشد، ساختن خیلی درم و برهمی را داراست. امروز دیده می شود که هر قدر معلومات ما را جمع به آتوم ریا شده مبرود، اهمیت مسئله بیشتر می شود، آتوم چیزهایی را تاروشن می سارد که درادی بطر قطعاً را بطه نا آن ندارد چاکه وقی و حوساره های موسوم به White dwarfs اولین سرتبه کشف شد، هیئت دانان ارتوضح آن اظهار حجز کردند، چه این ستارگان نا اداره متراکم و غلواند که سحت ترین فولاد به نسبت آنها ما سد تار عسکوت می نماید.

آما ماده نا این حدم تراکم شده میتواند؟ مادام که آتوم جسم حامد کوچکی تصویری شد این مسئله محال می نمود اما حال میدایم که آتوم عمده هضای خالی بوده و ممکن است خیلی ریا ده تره مبراکم شود. اگر تمام الکترانها و پروتونها ی جسم انسان نام مشرده شود نا ایکه از وزن آن چیزی نخواهد کاست، بمشکل يك نقطه سرتی خواهد بود.

این بود شرح محصر تنعات ۳۰ - ۴۰ سال قبل را جمع به حران برق و رادیواکتیوی

تمام



الماسهای معروف تاریخی

نگارش جناب سید قاسم خان رشتیا

—۲—

کوه نور:

عروفتربین الماسهای تاریخی «کوه نور» است که از روی روایات قدیمی هند بواسطه یکی از هیرو Héros های «ماها براتا» Mahabrahata (کتاب معروف مذهب براهمانی) آورده شده، این الماس در قرن ۱۴ بدست راجای «ملوا» افتاده بعد در سال ۱۷۳۹ عسوی پس از تاراج دهلی ذریعه نادرشاه افشار به افغانستان برده شد (۱) و در سنه ۱۸۵۰ از لاهور توسط «شرکت هند شرقی» Est Indian Company به انگلستان انتقال و به ملکه ویکتوریا تقدیم گردید ورن اصل آن ۱۸۶۱ قیرات بوده و پس از تراس (سال ۱۸۶۲) کنون ۱۰۶ ۱/۱۶ قیراط ورن دارد.

(۱) روایات مستند شرقی ایدقار است:

امروز سه قطعه الماس بکوه نور مشهور است اما گمان قطعی این است که کوه نور حقیقی الماسی است که نزدیک بار بود، از روی بار نامه معلوم میشود که این الماس به ترتیب ذیل به بار رسیده است:

«درانام شکست سلطان ابراهیم، بکرماحیت راجه گوالیار مقبول شد، در آنوقت خانواده بکرماحیت در آگره بود، بعد از شکست ابراهیم آنها خواستند از آگره فرار نمایند اما همایون به آنها رسیده راه شارا مسدود ساخت، نتیجه این شد که آنها برای همایون جواهرات و اشیای قیمت بها بیشکش نمودند و همان الماس مشهور بی اشیای بیشکش نیز موجود بود که علاؤالدین از دکن آورده بود، اندازه قیمت آن اینست که تا دویم روز مصارف نوراکه تمام عالم را کمایت میکند - طاهرأ وزن آن هشت مثقال است - «وقتا که من آگره رسیدم همایون این الماس را زدم پیش کرد امانن اورا پس دادم» - تاریخ بتدائی این الماس در افسانه ها و روایات غیر مستند پوشیده است - پروفیسر ماسکیلاین

مغل اعظم Grand Mogol : الهامی است که از معادن گولکوندای هندوستان بدست آمده در قرن ۱۶ به پادشاهان ایران تعلق داشت و بعد به اورنگ زیب سلطان مغلی هندوستان رسیده از قرار نوشته جات « ناورنیه » ناچر الهام فروش معروف فرانسوی که در سنه ۱۶۶۵ آنرا در خزینۀ اورنگ زیب دیده بود ، پس از تراشیکه بواسطۀ الماس کارهای وینس ایتالیا بعمل آمده بود بشکل کل کلاب و ۲۸۰ قیراط وزن داشت (۴) اما در اول وقت پیش از تراش بطور بقین ۷۸۷ قیراط بود . اسم آن نیز بمناسبت لقب اورنگ زیب میداند ، ناورنیه عقیده داشت که این الماس زرک از طرف امیر « جومله » به شاه جهان تقدیم شده .

اورلوف Orloff : الماس اورلوف نیز یکی از قدیمترین و معروفترین الماس های شرقی است . این پارچه نفیس را ابتدا در ۱۷۷۲ يك نفر سپاهی فرانسوی در سرنگهام از چشم يك مجسمۀ راهما دزدیده به يك کپتان جهاز فرودخت و او آنرا در بدل مبلغ ۹۰،۰۰۰ پوند به پرنس اورلوف (يك شهزاده روسی) داد و

بقیه حاشه صفحه ۱۷ .

گیان میکند که در سال ۱۳۰۰ این الماس در تصرف راجۀ مالوه بوده . ۱۳۰۰ فوج سلطان علاؤالدین محمد شاه مالوه را فتح نمود و خزانه اجن از تحت سلطۀ حکومت قدیم خارج شد در آن وقت این الماس عظیم الشان تاریخی به دیبا طاهر گردید . در تاریخ ذکر آن است که این الماس از دست علاؤالدین خلجی حسان برآمده و نزد راجگان گوالار رسیده بهر حال این الماس تا يك عرصۀ نزد هما یون ماند و چون هما یون از دست شير شاه امان شهنشاهت خورده به ایران راهنده شد آنرا به صلۀ مہمان نوازی که شاه طہاسب با او مرعی داشته بود بصامتہ ۲۵۰ لعل دہشتانی بش کش شاه طہاسب نمود خود شاه که بدربار ایران ارطرف ابراہیم قطب شاه حاکم لولکندہ سفر بود بیان میکند کہ شاه طہاسب بعد از چند روز آنرا بصحور نظام شاه فرما روای دکن بطور هدیه فرستاد تصدیق این روایات از تاریخ فرشتہ ۱۵ منبسط میشود ، و در الماس مطابق روایت ما بر هشت مقال بود یعنی ۳۲ رقی ۴۴ ر ۵۸۹ برج .

الماس دوم که آنرا بعضی مردم کوه پوری نامند آنست کہ مشہور بہ الماس (مر جومله) است ، مورخ معتبر دربار شاه جهان راجع بآن در جلد سوم یادشاه نامہ بیان میکند کہ ساریچ ۱۸ صفر ۱۰۶۶ هجری محمد سعید وزیر اعظم جدید مر جومله بطور پیش کش حوہرات شش بہارا بصور شاه جهان فرستاده بود و در آن يك الماس زرک هم وجود داشت کہ در آن

بالاخره الماس مزبور به کترین دوم ملکه روسیه تقدیم گردید. الماس اورلوف که بمناسبت اسم شهزاده مزبور اینقسم نام داده شده، $۱۹۴\frac{۳}{۴}$ قیراط وزن داشته در جمله جواهرات خاندان سلطنتی روسیه شامل بود (چنانکه اکنون نیز در مسکو وجود خواهد داشت) در باب این الماس و کوه نور اختلافات زیادی موجود و عقیده اکثر برین است که شاید اورلوف و کوه نور هر دو تقسیمات الماس مغل اعظم باشند. بابر شاه در ترك خوش متذکر شده است (۱۵۲۶) که الماس درشت و قشنگی موقع فتح هند در آگره بدستم آمد که ۸ مثقال مثاوی ۳۲۰ رقی یا ۱۸۷ قیراط وزن داشت، تاورنیه در باب کوه نور مبنویسد که بشکل تخم مرغ بریده است حالانکه این مسئله با اقوال و روایات هندیها کاملاً مخالفت دارد. شاید تاورنیه الماس شاه جهان را دیده و اشتهاها کوه نور گفته باشد.

الماسی است که ارمعادن هندوستان بدست آمده، به شاهان دریای نور:

ایران تعلق داشت. وزیر آن ۱۸۶ قیراط، شکل آن مستطیل و در جمله جواهرات سلطنتی فارس موجود بوده، اکنون گفته میشود که احمد شاه آخرین پادشاه خانواده قاجاران را ناخود به او روبرو و برخی دیگر به این

بقیه حاشیه صفحه ۱۸

۹ تانک ۲۱۶ سرخ بود و قیمت آن دولت و شارده هر ار کلدار بود تصدیق این بیا را نه فقط (معاصر الامرا) میناید بلکه (عمل صالح) و (مصدق الادب) هم میکند. در هر حال وزن آن در تانک و علاوه بر آن در رقی هم داده شده و در آن گمبیش شبهه نیست که وزن آن ۲۱۶ رقی یا ۵۶ ر ۵۷۴ ربح بوده.

الماس سوم آنست که حالا بطور عام نام کوه نور مشهور است در ۱۷۴۹ (ع) بدست نادر شاه افتاد، قراریکه بیان میکند نادر شاه اسم او را کوه ورکداشت، در ۱۷۴۷ ع بعد از قتل نادر شاه «کوه نور» به تصرف حاشین او شاهرخ آمد، شاهرخ آنرا به اعلیحضرت احمد شاه افغان داد و بعداً به حضرت احمد شاه الماس موصوف را به پسرش تیمور شاه میراث گذاشت بعد از تیمور شاه در ۱۷۹۳ در تصرف اسر بررک او شاهرمان و دو سال بعد از آن در قبضه برادر سوم او شاه شجاع آمد، شاه شجاع وقتی که از برادر خود محمود شکست خورده

عقد می‌باشد که فعلاً در روسیه است و مالاخره بعضی هم می‌گویند که کما فی السابق در حاکم «جواهرات تاج ایران» شمولیت دارد.

نائب السلطه یا ربران Regent: اصلاً از گولکوندا یا جزیره نور شوکشف شده ۴۱۰۰ قیراط وزن داشت بمبلغ ۲۴،۰۰۰ پیوند به پیت Pitt نام فرانسوی حاکم مدراس فرخته شد و مشارالیه آن را در سال ۱۷۱۷ در بدل مبلغ ۸۰،۰۰۰ پیوند به دیوک دورلثان نائب السلطه آنوقت مملکت فرانسه واگذار کرد (حال آنکه در همانوقت ۱۳۵،۰۰۰ پیوند قیمت شده بود) بامبرده آن را «نائب السلطه» نام نهاد تراش داد چنانچه بعد از تراش و زینش به ۱۳۶ $\frac{1}{4}$ قیراط رسید و آنوقت انقلاب در حاکم «جواهرات تاج فرانسه» شامل بوده بعد از آن در مخطئه احجار قیمی دولتی آنجا گذاشته تاکنون در موزه خانبه‌لو ورموجود است.

فقه حاشیه صفحه ۱۹

بدرار رحمت سسکه در لاهور رسید «کوه نور» را به رحمت سسکه هدیه نمود این واقعه در ۱۸۱۲ ع روح داده است، در ۱۸۳۹ پس از مردن رحمت سسکه «کوه نور» در تصرف حائش او (دلپ سسکه) آمد، در ۱۸۴۹ که بحادث داخل حوره اسدیار بر طایه شد، حکومت جدید «کوه نور» را تصرف نموده بد مکه و کنسوریه به لندن فرستاد.

اینست تاریخ آب الیاسها و راجع باها سه رای مختلف است بعضی مورخین مثلاً پروفیسر ماسکلاس گمان می‌کند که الیاس نارو کوه نور در حقیقت یک حیر است، گروه دیگر که داگترال ارهمه مدتر است می‌گوید که الیاس مرحله و «کوه نور» در اصل یک هسد - و جماعه سوم تصور می‌کند که هر سه الیاس در حقیقت یکی می‌باشد.

شک نیست که درین مسئله غلطی واقع شده، چه از بیانات تاوریه الیاس فروش فرانسوی که تا یک عرصه در دربار شاه جهان و آن الیاسها که به اسم الیاس مرحله مشهور بود چشم خود دیده بود اسباب معلوم است و علاوه آن پروفیسر ماسکلاس گمان دارد که الیاس «کوه نور» و الیاس نار در اصل یک شی هستند و آن همان الیاسی بود که تاوریه آن را دیده بود اما او سهواً الیاس مرحله تصور کرده و آن روایات را که به الیاس مرحله معلق است تا آن صم نمود.

از مطالعه ما برامه بطور قطع می‌توان گمان کرد که وزن الیاس نار ۳۲۰ رقیخی کمی تفاوت داشته و اگر یک مثقال را مساوی به ۲۷ رقی شماریم وزن الیاس ۲۱۶ رقی می‌شود - مطابق

اکبر شاه : الماسی است که چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد به اکبر جلال الدین سلطان مغولی هند تعلق داشته ورن آن ۱۱۶ قیراط و در روی آن نوشته جات عربی حک شده بود پس ارتراش ۷۱ قیراط باقی مانده ، مبلغ ۳۵ ، ۰۰۰ پونده گایکوار بروده (راجه هندی) فروخته شد .

نظام : الماسی است در حزینه نظام حیدرآباد که حالیه ورن آن را ۲۷۰ قیراط تخمین میکنند حالانکه پیش ارتراش ۲۴ قیراط بوده و ارقیتمدارترین الماس هابشاهمی رود .

سانسی : ارهده به اروپا برده شده بی هم به شارل متهورش ، فرانسه متوفی در (۱۷۷۷) سانشی فرانسوی ، ملکه البرایت انگلستان ، هزیتا ماریا ،

نقشه حاشیه صفحه ۲۰

به توافق فوق یعنی تساوی وزن ، مسر بورج گمان میکند که الماس نابرومر حومله هر دو یک اند و مر حومله آن الماس را در هند حولی نگهداشته ، دوار بها آورده تقدیم شاه جهان نمودند بطریق اگر فرض کنیم که الماس نابرومحددا به خراشه معده آمده ، در قول نمودن این طریقه تا من ایست که اگر الماس مر حومله الماس در می بود ، مر حومه آن را خودش اجرا اعلان میکرد و مورخین درباری ضرور ذکر آرای می نمود اما این فکر صحیح نیست ، علاوه بر آن در قیمت هر دو ی آن تفاوت بعدی مشهود است ، پس آن الماسی که در دربار شاه جهان بوده اکبر السهال کمدار تخمین شده و قیمت الماس دیگر اریکصد و سی سال قبل به یک رقم عبر محدود معین شده بود و بار در ۱۸۳۸ (ع) در زمان رحلت سکه قیمت آن ۳۰ میلیون محدود شده بود .

روایات مذکوره را مد نظر گرفته اعلیاً متون گمت که الماس نابرهاں کوه ورن وده و این مسئله را نمی توان از نظر دور داشت که اعاده الماس نابروم به خراشه معینه از قطعه نظر تاریخ نامرورثات شده و تا اینکه این مسئله ثابت نشود کوه ورن و الماس نابرهاں بطور قطعی نمی توان یکی شمرد .

من ، امدوارم اشخاصکه در خصوص کوه ورن تاریخی تحقیق آن معلومات ، اضافات بیشتری داشته هشد ، به نشر آن این مقاله را تکمیل و ایجاب را نمون خواهد فرمود .

حاجه حاتم فاضل شراده احمد علیخان درانی مدیر محترم انجمن ادبی تاج مزید خود را در پی دره وعده فرموده اند

رستیا

کاردینال مازارین صدر اعظم زمان لوی ۱۴ و خود لوی ۱۴ تعلق گرفته در دوران انقاب فراسه مفقود گردید و بعد به شاه اسپانیا ' پرنس د بمبید و ف و بالا حره به يك را جای هندی رسید. وزن آن بعد از تراش $۵۳ \frac{1}{4}$ قیراط میباشد. گریت بیبل (Great Table) يك پارچه الماس مستطیل است كه ناروینیه (ناجر فرانسوی) ارکولکوندا جنوب هند دست آورده $۲۴۲ \frac{3}{4}$ قیراط وزن داشت مسکیلین Maskiline جواهری معروف انگلیس آن را اشتبأها در بای نور حوایده است زیرا در بای نور هم مستطیل بود.

ناج ماه : ار قشنگ ترین الماس های شرقی است که اصلاً ار هند پیدا شده به شاهان ایران تعلق گرفت ناج ماه ۱۴۶ قیراط وزن داشت و شکل آن شبیه به ناك بود و اکثر سلاطین ایران آن را در کلاه خود نصب میکردند امروز هم بصرف شاه ایران است

فلورانتین Florentin . الماس فلورانتین یا گراندوك دو توسکان Grand'duc De Tos came هم یکی از الماس های معروف تاریخی است كه بواسطه تجارت او در نئی دروس ۱۵۰۰ آراسیا به اروپا رده شد و در " کراسون " ار رد شارل متهور شاه فراسه مفقود گردید و بعد به میلان و پس از آن به فلورانس (شهرهای ایتالیا) رسید. و بدست رول دوم و پس از او به امپراطور اطریش رسید و تا کنون در آن مملکت موجود میباشد. الماس فلورانتین $۱۳۳ \frac{1}{8}$ قیراط وزن دارد و رنگ آن زرد کاهی است

الماس های رنگه همد : الماس های رنگه که بعد از کفایت درشتی نیز داشته شد بسیار کمیاب است. معروفترین آنها که بعضاً در جبهه الماس های تاریخی اشهار معروفند ' بقرار دبل است :

الماس آبی : الماس قیمتمداری بود که در قرن ۱۷ در هندوستان بدست ناوورنیه معروف افتاد در ابوقت $\frac{3}{16}$ ۱۱۳ قیراط وزن و رنگ آبی در حشانی داشت - در اروپا قطع شده $\frac{1}{16}$ ۶۷ قیراط آن باقی ماند. میگویند الماس معروف نائب السلطنه یاریژان تعلق جواهرات سلطنتی مرا نسه نیز از همین پارچه بریده شده است. لوی چهاردهم آن را از ناوورینه خریداری کرد ولی در سال ۱۷۹۲ مفقود گردید. هوپ H. T. Hope الماس بیم رنگی است که به هوپ H. T. Hope نامی تعلق داشته در ۱۹۰۶ به اروپا منتقل و به ۱۸۰۰۰۰ پوند فروخته شد و در سال ۱۹۰۹ نار دیگر بفروش رسید و وزن آن $\frac{1}{4}$ ۴۴ قیراط بود.

درسدن گرین Dresden Green، هم از الماس های رنگه است که در تصرف خانواده ساطی ساکس (المان) بوده (۴۰) قیراط وزن و رنگ سرخ سزی داری داشت و کسوم هم در نزد شاهزادگان المانی است.

الماس های درشت : الماس های درشتیکه درین تاریکها از مختلف نقاط عالم کشف شده قرار دیل است

ستاره جنوب Star of the South. که در سال ۱۸۵۳ از برازیل بدست آمده $\frac{1}{4}$ ۲۵۴ قیراط وزن داشت و قیمت ۴۰۰،۰۰۰ پوند بفروش رسید پس از تراش ۱۲۵ ویراص آن باقی مانده گایکوار روده (راجه هندی) آن را بمبلغ ۸۰،۰۰۰ پوند خریداری کرد.

ستاره آفریقای جنوبی Star of South Africa یاد بودلی Dudley که در ۱۸۶۹ در تراسوان کشف و اصل آن $\frac{1}{4}$ ۸۳ قیراط بود و پس از تراش $\frac{1}{4}$ ۴۶ قیراط برآمد

امپریل Imperial در سال ۱۸۸۴ از کاپ کولونی (جنوب افریقا) یافت شده قبل از تراش ۴۵۷ قیراط وزن داشت اما پس از تراش ۱۸۰ قیراط شده است.

سیتوارت Stewart الماس افریقائی است که در موقع حرمك دریا پیدا شده وزن اصل آن ۲۸۸ $\frac{3}{8}$ قیراط و پس از تراش ۱۲۰ قیراط مانده است. برتیس رودس Parthers Rodhes که ارآند ارترین الماسهای افریقائی و ار معادن کبرلی بدست آمده ۱۵۰ قیراط وزن دارد

ویکتوریا Victoria که محال طایعی ار افریقا وزن ۴۷۵ قیراط بدست آمده پس از قطع ۱۸۰ قیراط شده، بطام حیدرآباد آن را بقیمت ۴۰۰،۰۰۰ پوند خریداری کرد.

تعمانی Thittany الماس قشنگی است رنگ درد نارنجی که تراش یافته آن ۱۲۵ قیراط وزن دارد.

دی بیرر De Beers الماس در شقی است که در سالهای اخیر قرن ۱۹ ار معادن دی بیرر افریقایی جنوبی کشف شده ابتداً $\frac{1}{4}$ ۲۸ قیراط وزن داشت و قسم رلیان تراش داده شده حال $\frac{1}{4}$ ۲۲۸ قیراط وزن دارد

جیه ملی Jubilee ار مهربین الماس هائست که در سال ۱۸۹۵ ار حیگر سفرتین Jagersfontein افریقا موقعه يك نمر ار اهالی آسجا صندوق را بالا میگرد اتفاقاً کشف شد. تراش ۶۳۴ قیراط وزن داشته و پس از تراش اکنون ۲۳۹ قیراط است.

انتل Intil با اکسلیور Exelsior در سال ۱۸۹۳ وزن $\frac{1}{4}$ ۹۶۹ قیراط ار معادن فوق الدکر (حیگرستونین) بدست آمده بش ار کشف الماس کولنن

Cullinan درشت ترین الماس های عالم شناخته میشد حکومت ترانسوال آنرا به «ادوارد» هفتم شاه انگلستان تقدیم کرد در وقت تراش به ۱۰ پارچه تقسیم شد که هر يك از ۶۸ تا ۱۳ قیراط وزن دارند

کولینان Cullinan اما ریکارد درشتی الماس به پارچه درشت کولینان تعلق میکرد زیرا در وقت کشف آن که در سال ۱۹۰۵ در معدن جیگر سساتین (بریتوریا افریقای جنوبی) صورت گرفت، $\frac{3}{4}$ ۳۰۲۵ قیراط وزن و شکل مثلث نمائی داشت این الماس در سال ۱۹۰۷ از طرف حکومت ترانسوال به ادوارد هفتم شاه انگلستان تقدیم گردید و در سال ۱۹۰۸ به امستردم (هولند) برای تراش ارسال شده در آنجا به ۹ پارچه درشت و يك عده الماس های كوچك تبدیل یافت که ۴ پارچه اول آن علی الترتیب دارای $\frac{1}{4}$ ۵۱۶، $\frac{3}{16}$ ۳۰۹، ۹۲، ۶۲ و قیراط وزن بودند - ۲ پارچه اول و دوم آن از روی درشتی و طرافت و قشنگی در حمله رلیان های عالم نظردارند و تمامی پارچه های الماس کولینان در لطافت و حوی تراش و آنداری یگانه میباشند.

جان خیر: الماسی است که بتاريخ ۱۶ جنوری ۱۹۳۷ بواسطه ملارم بومی مستر جا کولس جان خیر، از افریقای جنوبی کشف شده، رنگ آن بیلگون (جلای اریشم) و از مهمربس و قامت دارترین الماس های عالم بشمار میرود. وزن تراش آن ۷۲۶ قیراط و طولش $\frac{3}{4}$ اینج، محیط آن $\frac{3}{4}$ ۶ اینج میباشد. اگر تراش شود، بهترین الماس دنیا بشمار خواهد رفت اگر چه درشت ترین باشد. این الماس بقیمت ۶۳ هزار پوند نفروش رسد.

الماس خوب: درینجا باید ابتداء انواع تراش های الماس و اختلافات بین آنها را شرح داده بعد بر صفات و خوبیهای الماس بپردازیم :-

۱ رایان . بهترین انواع تراش الیاس است ، به این طریق که هر دو سمت آن را هر سمت تراش می دهند و در آن مانند چلچراغ بر بوهای متعدد و گوناگونی را به اطراف منتشر میسازد

۲ ربوب تراش درجه ۱۰ الیاس است به این قسم که سطح بالا را از هر سمت تراش داده درجه ۱۰ را بطور مدور قطع میسازد که شبیه یک کلاه را پیدا میکند

۳ پاند لوان . تراش که سه آلی دارد و دارای سطح بریده و تیز آن تراش داده می شود .

۴ قابل نامیده می شود ، چهارم یعنی آخری . درجه ۱۰ تراش الیاس است که در سطح بالائی آن درجه ۱۰ تراشیده و درجه ۱۰ را در سطح میسازد این تراش را شیشه می نامند

حال می پردازیم به نوعی دیگر . تراش الیاس را به این قسم تراش می دهند که در درشتی آن است اما در آن درجه ۱۰ تراش میسازد که در درجه ۱۰ تراشیده و درجه ۱۰ را در سطح میسازد (هر يك بدرجه ۱۰) و اندازه اش به این است ، داده می شود الیاس خوب آنست که لکه و چاله (۱) نداشته باشد و درجه ۱۰ و ۱۰ را در سطح میسازد

دیگر نوعی الیاس درجه ۱۰ است که هر دو سمت عمده شکل داده می شود ، این نوعی الیاس درجه ۱۰ است که درجه ۱۰ را در سطح میسازد

شماخین الیاس : رای شماخین الیاس و شماخین دادن الیاس حقیقی از

الیاس میسازد (که در این اوقات خیلی شبیه عمومیت نموده از وی ساختمان الیاس را اصلاح و اهرامان و عمارت را در صورتی است که در بعضی الیاس دیده میشود .

و اکثر خصوصیات اسباب اشتباهات ربادی را فراهم میسازد (طریقه های بسیار در دست است که ماهمترین و آسانترین آنها را در اینجا ذکر میکنیم تا هر کس به سهولت معرّض امتحان قرار داده از صحت آن خود را مطمئن و در مواقع ضرورت بکار برده تواند)

۱ آسان ترین طریقه شناختن الماس که در هر قسم الماس خوب و بد تطبیق شده میتواند، عبارت از بریدن شدشه ها و سائرها و سنگها و اشیای سخت است که همراه رخ آن برنده و الاخط میشود (برای بریدن قطعی باید رخ آن تسویه اصول مخصوص تراش بافتد باشد مثل آله شامه و بی شیشه کارها)

۲ ارجواں الماس اسب که نور را جذب کرده بعد رجود سارح مسارد .
لهذا اگر بک پارچه آب را چند دقیقه در آفتاب بماند ، آدهم گذاشته ،
پس در آن در تاریکی قرار بدهد ، الماس بر نور مخصوصی که ساروت از نور جذب شده
است ، را طراوت و آکنده مسارد این طریقه هم مهابت اسان و قابل تطبیق است
۳ الماس حقعی را اگر در تاریکی بگذار ، دست الماس را ساحه ،
حرکت بدهد بر روی ریاری از آن به الماس و آکنده مسود .

۵ الماس او به رسائی ماهرین مشا مشا در دست رسید، اسبها و سواران چیری
را از طرف آن دو بمسجد دادند که بوی دود و سیخ الماس کاملاً
و صد شده باشد و هر یک را یک سکه طلا دادند و آنرا در دست
و سکه آن شتی بخرنی بطنی آن سکه را در دست و سکه را در دست
۵ الماس در آن سکه را در دست و سکه را در دست و سکه را در دست
در میان آب سابی افتد

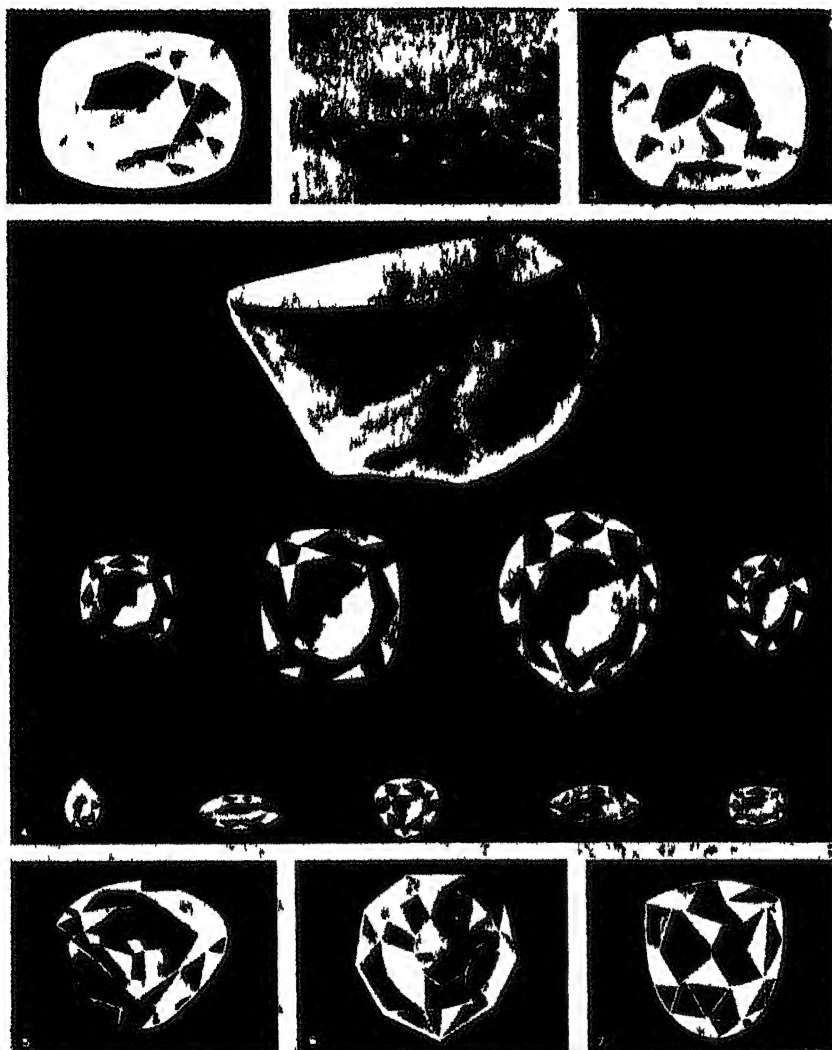
۶. طریقه اساسی تر برای شناختن الیاس حقیقی اینست که يك پنبسل الموبوم را روی الیاس می مالند. الموبوم روی شیشه لکه میگذارد اما الیاس حقیقی هیچ داغی از آن ر نمی دارد.

۷. الیاس بمقابل اشعه ایکس برز نصف میشود. این نجر به همیشه نتیجه صحیح داده است.

۸. الیاس در هوا یا آکسیجن به ۸۵۰ درجه حرارت محترق میشود. (۱)
(این دو نجر به اخیر مخصوص کارگاه های علمی است).

رنگهای الیاس. چنانکه در اول این مقاله به آن اشاره شد الیاس اکثر اوقات سفید یا نقره می که برنگ گفته میشود بدست می آید ولی گاهگاهی برنگ های دیگر نیز دیده شده است درین مورد باید دانست که مهر بن قسم الیاس همین الیاس برنگ مافرمی است پس ار آن برنگ آبی و بعد گلانی و اران تا ما بر رود و بالاخره آخر رنگ سرخ و سیاه و عره است معهدا قشنگی و درشتی در فامت الیاس همیشه تأثیر دارد

از ذخائر الیاس چه کار میتوان گرفت ؟ در ختم این معال شاید سوال پیدا شود که با وجود قیمت و بدرب الیاس ، از ذخائر آن چه استه ده مده اب فرد ، جواب این سوال را ابتداء ماربح می دهد ر را در زمانه های سابق عطمت واقتدار سلاطین یشار بسنه مدیریت دحیره الماس و دیگر حواهر با آه بوده و این ذخیره یک نوع اعتماد عمومی به آنها می داد علاوه برین سلاطین و زمامداران سلف در مواقع ضرورت و تنگدسی ذخائر الیاس خود را گرو می گذاشتند (۱) مون عالم معروف انگلس احده ان الیاس بواسطه Retraction (قوه انکسار) بشکونی کرده بود اما اولین تحریر آن در ۱۶۹۴ در دارالبحرۃ اکادمی فلورانس (ایتالیا) بعمل آمد .



(۱) الماس « کوه نور » که در سال ۱۸۶۲ دوباره تراش یافته و وزن آن ۱۰۶ قیرات است. (۲) الماس های ماتراشده که از معادن کیمبرلی (جنوب افریقا - که پر ثروت ترین مرکز الماس عالم است) بدست آمده . (۳) الماس « اکلسیر » که از معدن « حاگر فوئین » نافت شده . وزن آن قبل از تراش ۹۷۱ قیراط بود . (۴) شکل ماتراشیده الماس « کولیان » که بزرگترین الماس دیا بوده ، و پارچه های که از آن بریده شده است . (۵) الماس « ماساک » که دارای وزن ۸۹۰۰۹ قیرات بوده و ، سال ۱۹۲۷ در نیومارک آورده شد . (۶) الماس « فلورتنی » یا « تسکی » که $133\frac{1}{8}$ قیرات وزن داشته و سابقاً به تصرف خاندان شاهی استرما بود . (۷) الماس « ساسی » که ۵۳ قیراط وزن دارد مالکین اینت حواهر ، خیلی اشخاص مهم تاریخی بوده اند مثل کاردینال مازارین - لوئی ۱۴ - الیزابت ملکه انگلستان .

با تکلی میفروختند و از این درك استقلال مملکت را تأمین و وسائل رفاه رعیت را (کم و بیش) تهیه میکردند . چنانچه حکایات زیادی از این قسم وقائع در تاریخ موجود است . از آن جمله الماس ها و جواهرات سلطنت فرانسه که بنام (تاج فرانسه) معروف بود بکرات در زمان کاترین دوم میدیسی ، فوانسوای دوم و هائری سوم ولوی . شازدهم و حکومت جمهوری در بدل حصول قرضه های گزافه گرو و یا بطور قطعی بفروش رسیده است . باقی در باب امروز باید دانست که اشخاص صکه دارای ذخائر رکلکسیون های بزرگ الماس میباشد از سبب عدم تغییر نرخ و سکون آنها یعنی عدم شمول در بازارهای پول ، از خطرات خساره و بر نادی که باقی سرمایه داران را روز بروز از پامی اندازد ، مصئون میباشد و بالاخره شاید همانطوریکه از مدتی به اینطرف طلا اساس پول ملل قرار گرفته در وقتیکه الماس نیز بدرجه کافی در دیاموجود و تقسیم نشود ، این را بمراساس مسکوکات قرار میدهند اگر چه امروز هم اعتبار آن در امور مبادلات بین المللی پول و مخصوصاً دادن قروض خیل زیاد است .

این بود مختصر معلوماتی که بنده هست به الماس و چگونگی و خصوصیات آن و تاریخچه الماس و الماس های معروف عالم و غیره اصلاحات معدد در باب خوینها و شاحن الماس جمع آوری توانسته ام . بنابر آن اگر در کدام حائنی از لحاظ قلت معلومات کوتاهی شده باشد ، از جو بد دان گراه معذرت خواهم

(تمام)



فن تاریخ

مارش ۱۸۶۵ء نوکی

- 4 -

[illegible][illegible][illegible]

مؤلفین آلمان .

حون مؤلفین و مدافعین این مسلک در آلمان از یکطرف سارنارد و ارف و دیگر رها ورمام داران حاکم و ده در ساجه سادات قدیمی زرگی درین راه رد داشتند از آرواسای ایشان با کتب مؤلفه آنها صرف نظر شد زیرا هر یک موقعیت و اهمیت انشای بح را بطول می انجامد و خاص همین مدرسی و ان گفت که این مسلک در آلمان سارناردی عمده و د (۱)

مدار مسلک، امدادی، کلاسیک که رسته ملت و وطن دوستی را در تمام اروپا شتاب داد و بسندگان دور، برکت رومایر هم درین زمینه خدمات قابل قدری نمودند گوناگون صورت دوره مداری شعور ملی رد و سر حسیه ادبیات یعنی از مسلک کلاسیک پیروی و مسلک رومایر که حورده شاداب گردید که به مسلک کلاسیک هم درین رسته خدمت کرد ولی آتسلت تمام حور خود را بصورت احای انست ملی و عبره گذرانده در ساسات و احیاء ملی این دو مسلک مخصوصا رومایر دخیل نموده و می و ان گفت کلاسیک رسته رومایر به رومایر نامع باک سلسله اصلاحات امور اجتماعه کرد به است که این صورت کلاسیک را هم درین اصلاحات به دانش حوران دور از انصاف و حماقت نیست بهر حال مبرور، مقصد

ملت چهارمکه در سراج حوران کار و آمال ملت مؤثرات شد مسلک ادبی و د که از اواخر قرن ۱۸ اروپا و اواسط قرن ۱۹ حاکمیت این مسلک که در حیات کبیر قریه خود یک فوت نامی را از اروپا به صدر اصلاحات اجتماعی گردید همان مسلک رومایر است، این مسلک ادبی عال مصدر رایگ و اصلاحات شد که اسعار و صلی نموده، همه های حب وین را به وعاداد و آمل ملت و وص حور در رصص منطویه ها و به ملات و کتب ماوریک احساسات دنیای می نردند

حون ن مسلک به موقعی که سرت وره دست راست و حب خود به پسمده و صحت و سقم امور را کاملاً پذیرفته می و سید بر روی کار آمد لذا سرعت بر روی نهمه رمت . رومایر که در رسته خدمت سیاسی ظهور رسد صور نموه به هر آثار ادبی و ذلی می و سیه که آن سه مرد در فرانسه ساو ناب و در انگلستان مریو لبرکات و در آلب شنه ن بود (۲) که اینک در دل به حریر مسلک و حلص بطریبات و سیک حریر اب ایشان اکتفا کرده می شود

(۱) ماحت این محب بطور احوال اربک متعددی مداریج اقتصاد الف پروفیسور دکتوره کو برا واریج مدیت جلد ۳ نالیف شارل سه بیووس واریج ادبیات اروپا نالیف وان سکیم گرفته شده که صحف آن بواسطه آدایتی که نمده نموده می توای بحونی مشخص کرد . (۲) اشتباه نمود که من این سه مرد را زرگترین رومایر نیک ها دانسته از آنها نام بردم خیر موضوعیکه روی دست دارم حون در فروعات یعنی شعب کوچک رومایر یک رده تر تماس داشه با مسلک اینها تصادف می نماید لذا این جهت ایشان به صدر خدمت ریاده تری گردیده اند .

مؤلفین آلمان

حون مؤلفین و مدافعین این مسلک در آلمان از یکطرف بسازداد و از طرف دیگر روح و رمام داران حکومت داده در ساحت سمداء مدعی ردگی درین راه برداشند از آنروا نمایانسان با کتب مؤلفه آنها صرف نظر شد زیرا تمریق موقعیت و اهمیت اسباب تح را اصول می انحامد و خاص همین مدعی توان گفت که این مسلک در آلمان بسازتروق نموده ود (۱)

مدار مسلک او مدعی کالمبره که رسته ملت و وطن دوسی را در تمام اروپا شست داد بوسندگان دوره برک روم یرم درین رمیه خدمات فانی فداری عودندگونا بین صورت دوره نمداری شعور ملی ردوسر حسیه ادناس یعنی از مسلک نو یرم و مسلک رومایرم آت خورده شاداب گردانده مسلک لاسیرم درین رمیه خدمت دولی آتمسک تمام حساب خود را بصورت احنای الهیه ملی وعده گذرانده در ساسات و احتماعات ملی این دو مسلک مخصوصا رومایرم دحل نموده می توان گفت کلاسیرم رمیه رومایرم و مایرمایرم بک سلسله صلاحات امور اجتماعه کریمه است که در صورت کلاسیرم را هم درین اصلاحات مهم داسی حدان دور از انصف و حیانت نسبت به حال مزه به تمقصید

علت چهارم که در سراسر حواله کار و آمان نیست مؤثرات شد مسلک دلی ود که از اواخر قرن ۱۸ اروپا واسه قرن ۱۹ حاکم فاف این مسلک که در حاکم مایم خود یک قوت نامی در ابارر و صدر اصلاحات اجتماعی گردید همان مسلک رومایرم است ، این مسلک ادی عال و صدرایکو اصلاحات شد که سه روصی و ملی سروده ، همه های حب و ن را روم و دادان و آمان ملت و ووص حور در روصین منصوصه و و مملات با کتب مایورایم احساسات رفیعی ترجات می کردند

حون ن مسلک در موقعی که بسریب وره دسب راست و حب خود نموده و صحت و سقمه امور را کمالا یر کرده می و سمدت روی کار آمدن سرحب بر روی رومعه رت . رومایرم یکده درین رمیه خدمت سانی صهور رسد صور موم سمد آت را در دلی و یسیم که ن سه مرر و فرانسه ساد و در کدست سرو ابر سکا و در دایف شنه سن و و (۲) اینک ردیل به خریز سمدت و حص صر و و سیک خریز یف ایشان اکتفا کرده می شود

(۱) مدحین و محب بصور احراز کتب معمدی و ر ریج افصد دایف پروفیسور دکتوره کو ترا و ریج مدیت حند ۳ لایف شارر سه بیووس و ریج ادناس از و لایف وان یسگم کرده شده که صحف آت بوسعه دایته که مدده نموده می توایم بکوی مشخص کرد . (۲) اشامه سود که می این سه مر را بزرگترین رومایرم که تاف داسه ارمایرم بدمخیر موضوعیکه روی دست دارم حون در فروع یعنی شعب کوچک رومایرم یک رده تر تاس داشته . مسلک اپدنا تصادف می نماید اما ازین جهت یسب مصدر خدمت رده تری گردیده اند .

شاتوریان: فرانسوا آرنه ویکونت ده شاتوریان (۱۷۶۸ - ۱۸۴۸) منسوب یکی از فامیل های قدیم بریتانیا و شخصاً فرانسوی میباشد این شخص چندی با آمریکا و انگلستان سیاحت و واپس وارد فرانسه گردیده در اوقات رستوراسیون به مرتبه سفارت و وزارت نائل شد و سپس راجع به سیاست و تاریخ آثاری نوشت و خاطراتی از خود باقیانده بعد از ۱۸۳۰ منزوی شد .

چون شاتوریان يك شخص بی صبر، خودبین ، خیال پرست ، سودائی مسلک تحریر او : مقرر بود ازین جهت در تمام نوشته جات او شخصیتش را میتوان حدس زد و هرچه نوشته تماماً سوژ کتیف است این محرر چون دارای قوه زیاد ابتکار بود لذا کتب بسیار مهمی نوشته و چون نمیخواست تنها او را يك نویسنده رومانیک بخوانند لذا در دور و مان خود وقتی می خواهد از کاتولیک ها مدافعه کند مسائل اخلاق ، حسی ، بدیعی را طوری دران کنجاده که تصور میرودم يك عالم اخلاق و هم يك عالم نفس و هم فیلسوف بدایع است و پس از ان چند کتب دیگر با سما و عناوین مختلفی نوشت .

کارا کتر مخصوص او از تمام منسوبین مسلک رومانیک این است که تا آن وقت هیچ نویسنده در اروپا یافت نمی شد که بتواند مثل او در نوشته جات متشور احساسات خود را که از خرافه ها و دشت ها و جنگلها و بالاخره اقوام خیر متمدن دراو تولید می شود بر روی صفحه کاغذ رسم کند ؛ اسلوب تحریر او از جنبه طلاق و احتیاط نظیر ندارد ؛ در نوشته جات او چنان اسراری وجود دارد که انسان را بی اختیار مجذوب می دارد ؛ بالاخره این فرد را پدر تمام ادبای رومانیک فرانسه نام میگذارند، ازین باعث در تطبیق اجتماعیات و ادبیات و یا ادبیات تطبیقی شاتوریان موقعیت بلندی دارد .

این نویسنده که حیثیت ایجاد رومان تاریخی هم بدو داده می شود در سروالتر سكات : ۱۷۷۱ در ادیمبورگ متولد و در انسانی جوانی ذوق شاعری در تولید شده اولاً مجموعه شعری بنام مجموعه عاشقان و بعد از ان چند منظومی راجع به خطوط اساسیه رومان تاریخی نوشته متعاقباً يك سلسله رومان های تاریخی تحت عنوان (واورله) و بعد از ان وقتیکه وارد لندن شد کتب ایوانو و که نیلوورت و کوئنتین دورورد و حدکاب دیگری را که از انها در تواریخ ادبیات نام برده اند نوشته و بالاخره در ضمن تالیفات دیگری که مد نظر داشت در سنه ۱۸۳۲ مرد .

سروالتر سكات اوضاع محیط های اجتماعی و حیات فامیل ها را بصورت بسیار استادانه تصویر نموده و اصول های جدیدی را که تاریخ ادبیات همیشه آن را قید خواهد کرد طرح نمود گرچه اصول انشای رومان های او ناقص بوده اهمیت تاریخی ندارد و اصول های علم النفس که در ان بکار برده شده هم چندان طرف اعتنا نیست ولی از جنبه اینکه آن رومان ها دارای جاذبه و تصویر کننده احساسات بشری بوده بسیار طبعی به نظر می خورد رغبت آوری

می باشد و نویسنده ها را بسوی خود جلب و هم را طرفدار سبک او نموده بود. مخصوصاً در کتابی که تحت عنوان (قرونیک راجع به سلطنت شارل ۹- نوشته) و کاملاً تصویر کننده سبک مخصوص او می باشد بسیار دارای اهمیت شده بود.

امتیازیکه رومان تاریخی این نویسنده از رومان های دیگر داشت اینست که وقایع را طوری ایجاد می نمود که گویی کاملاً حقیقت دارد زیرا از هر دوره که می خواست بنویسد اولاً به قهرمان آن عرف و عادت همان دوره را داده قیافه او را طوری نشان میداد که اهالی آن زمان در همان دوره آن قیافه را دارا بودند اینک اصول و قیافه را که رومان تاریخی تعقیب کرده و به نهایت کامیابی آن را بانجام رسانده بود همین است که افتخار ابتکار آن تنها و تنها به سروالتر سبکات عائد بوده نویسنده های دیگری که بعد از آن درین زمینه چیزی نوشته اند مقلدین و معاقبین او بحساب می روند.

این شخص که در سنه ۱۷۶۸ تولد و در سنه ۱۸۴۰ مرده است اولین ویلهلم شه له گل: فرد رومانتیک آلمان بوده پدر رومانتیک های آن مملکت نامیده می شود؛ این شخص زیاده تر از دارائی صفت ابتکار هم منقد و هم مورخ ادبیات و هم شاعر بوده است و یک قسمت از زندگانی خود را محضاً صرف تحریر و تتبع آثار نویسندگان دوره رنسانس ایتالیا، اسپانیه، پرتگال نموده آثاری که در آن زمینه نوشت بسیار مقبول واقع شد.

سبک تحریر این نویسنده دارای خصوصیتی می باشد که اسلاف مذکور همان خصوصیت را دارا نبودند چه وقتی انسان آثار این محرر را می خواند بی اختیار بچیزهای منتقل می شود که همه و همه دارای جنبه ایقاظ و انتباه است و بطوری مفهوم و لطیف را در ضمن نوشته جات خود بخواننده تلقین می کند که اکثری از معاصرین او را افسون گرانام داده بودند (۱) این بود عوامل ثلاثه که زمینه ملبت را طرح و ملل را یگان یگان بران داشت تا ملیت های خالصی را که بدون شائبه باشد برای خود اتخاذ کنند و این مسئله عبارت از یک جریان شدید اجتماعی بود که در تحت تاثیرات سیاست انجام داده می شد.



این جریانات شدید اجتماعی و سیاسی بحدی کسب اهمیت کرد که تمام طبقات ملل چه ادبا و نویسندگان چه علما و فلاسفه چه مصلحین و سیاسیون همه و همه را وادار کرد تا ازین جریان سهمی گرفته هر کدام مطابق ذوق و سلیقه و بالاخره اقتدار و صلاحیت خویش داخل عمل گردند همان بود که ادبا و نویسندگان از روی احساسات شخصی و علما و فلاسفه بانکای دلائل و براهین عقلی و فلسفی و علمی، مصلحین و زمام داران از راه نفوذ و اقتدار مادی و معنوی خود ها موضوع ملت و ملیت را تعبیر هائی کردند که اکثراً جنبه نفسی و ذهنی (سویژکتیف) داشت مثلاً

(۱) این مبحث را کننده کننده از کتب تاریخ مدنیت تألیف سه نیوبوس و کتاب تاریخ ادبیات اروپا تألیف وان نیگم و تاریخ قرون اخیره تألیف علی رشاد افندی جمع و آدایته نمودم.

علمای لسان به تصنیف السه و علمای نسب شناسی مشغول تطبیقات قوایین مقایسه وی حجه ها و علمای اجتماع جهت اثبات و امتیاز ملیتها مصروف جمع نمودن وثائق تاریخی شدند تا آنکه در آلمان فورمولی را طرح کردند که منی برافقت اهالی شمال اروپا بود و متعاقب آن پرویسور کیس انگلیسی این نظریه را در کتابی که تحت عنوان اساسهای عرق مدیت و شته بود ترسیم نموده اثبات کرد که مدیت یک موضوع بین المللی بوده هیچ ملی نمیتواند آن را مال حاصل خود بداند

مهرحال این روه دوام داشت تا سده آخر قرن ۱۹ در مئه آخر قرن مذکور مسائل اتحادات و اختلافات شدت گرفته موضوع مهم پان حرما یرم یعنی اتحاد عرق حریم و پان اسلاو یرم یعنی اتحاد عرق اسلاو روی کار آمده مسأله قصانای مهمه گردید که بعد از سه ۱۸۲۰ در تحت عنوان حوادث (بین یونان، سرب، رومانی، بلغاریه و امپراطوری عثمانی) و بخارستان و بوهیمیا و خروانسان و استرنا (و آترلند و انگلستان) و (بلژیک و هلند) و بولو مار و روسیه تراری (در تاریخهای عمومی حواله می شود (۱)

شاید نموده اریں در تفصیل دادن این موضوع احباجی باشد زیرا فائحه که در خلاصه این اصاع در اروپا روداد تاریخ هرون احداث آن را است نموده و صرف حریکه درین مورد تاره (برای محط ما) بنظر بر حورد علل و موحات منسله بود که تصور نمیکند تا کون هیچ تاریخی در اروپا مثل سلسله تاریخ مدیت ۳ بنویس درین گونه موضوعات اصول تحلیل و ترکیب را که حاصه تاریخ نگاری این عصر است رعایت کرده باشد درین حبه علل و اسباب او را تا جائیکه از تاریخ مذکور مناسب دانسم و شه حالا بهر چه با تالیف این نثران های شده را و بعد با ار راویه تاریخ نگاری مطالعه که

بنایحکه این جزوایات در هوه و هوه این ارمجان آورد.

ناید اماره داشته باشیم گوییم هر چه که در اجتماع از روی فکر و عقیده واقع میشود یک عده نقده های را که در ر. ا. لاف لا جان، بد می کشاند، ح. ما - آخره قرن ۱۹ و کاملاً ۱۸ صاعه، اتحاد، ... - در دادیم که تمام مع. ح. ا. انسان را بر صورت دسی حسد سپاه درجه شعور تاریخ و اریح نگاری را هم از محای قدم او منحرف نموده اند، دسی دیو ساد، در بوقه - ع. ا. لاف لا جان که در اطراف حادثه، اخلاقه اسات ها مصروف تحقیقات شد بر روی کار آمده السه، کس، قوایین و طامات ملل را تحت اصول معینی زیر تحقیق و مذاقه گرو، ناین کار اولاً از طرف علمای م. ا. سه دست زده شده، سپس علمای دارالعلوم آلبان از ایشاد نامی کردند تا آنکه اولاً ریشه السه هندی و آری را کشف و بعد از آن مالسه و اداب یوان و لای (۱) تاریخ مدیت، جلد ۳ تألیف سه بنویس ترجمه احمد رمین اودی.

تحقیقات فلسفه لغات و السنه

— ۳ —

بیوسته بگذشته

ترجمه و تکارش جناب فاضل قاری
عبدالله خان از سخندان فارس

قواعد ابدال و اقسام اتحاد الفاظ

اتحاد الفاظ چند قسم است :-

(۱) اتحاد نخستین است وقتی که حضرت آدم صلوات الله علی نسینا وعلیه هبوط کرد و ریشه اولاد او نشو و نما نموده همه یکجا بسر می زدند زبان آنها هم یکی بوده تا پس از مدتی در اثر کثرت نفوس و تنگی جا باطراف عالم پراکنده شدند و حوائج آنان بنا بر اختلاف محیط اختلاف پذیرفت پس اختلاف حال مقتضی ایجاد از چیزهای نوین گردیده رای بعضی نامهای تازه وضع شد و برای بعضی نامهای اصلی مانند تا دامنۀ اختلاف زبانها نایندد کشید که امروزی بدینیم ازینجاست که بعض الفاظ تازه پیدا گشته و بعضی تغیر و تبدیل پذیرفته و قسمتی از الفاظ هم بطور مشترک مانده که هیچکس بدان ملتفت نیست.

(۲) اتحاد وسطی : وقتی قومی از یک وطن برآمد و دسته دسته هر طریقی پراکنده گردند. پس از چند صد بلکه چند هزار سال این دسته ها زبان یکدیگر را نمی فهمند اما در تأمل در الفاظ لغات آن زبانها آشکار شود که همه ریشه یک اصل بوده محض سر و صورت خود را تغیر داده اند مانند : زبان فارسی، سانسکریت، انکلبس، فرانسه، آلمان، یونانی و غیره که از آریائی مأخوذ بوده و در تأمل در الفاظ مختلفۀ آنها اتحاد ریشه در همه معلوم گشته آریائی بودن همه را میرساند.

(۳) در اثر اختلاط اقوام مختلفه و وجود معامله داد و گرفت در بین آنها واخذ کار و بار و او صاف و صنائع از یکدیگر اختلاط زبان در بین آنان پیدای شود چنانکه از الفاظ دخیل عربی بفارسی و دخیل فارسی بهندی و عکس آن اینمطلب بخوبی معلوم می شود گذشته ازین زبان انگلیسی الفاظ و مطالب بسیاری از عربی گرفته بلکه از زبان اردو نیز بسیار الفاظ فرا گرفته و هم بار دو داده و نیز امروز زبان عربی و فارسی خیلی هادر تحت اثر زبانهای اروپائی واقع گشته اند. اکنون اتحاد وسطی را موضوع بحث قرار میدهم و الفاظ متحده در فارسی و سانسکریت را تحلیل نموده از اصول ابدال حروف دران الفاظ بحث می رانم تا بواسطه آن ملکه بر زبان و قدرت تحلیل بر کلمات حاصل شود تا اگر کلماتی دریابند که گمان توافق لسانین بران ها میرفت حروف آنها را قرار قاعده بدل و اصل و ریشه هریک را معلوم کرده مثلاً به بینند که هر دو لفظ از یک ریشه است یا خبر. اتحاد اصلیت بچند گونه ظاهر میشود :-

(۱) الفاظی است که صورت و معنی آن در هر دو زبان متحد بوده هیچ تغییری دران نیامده مانند :-

کلال که در فارسی و سانسکریت بعینه مستعمل است .

کبی : در فارسی و سانسکریت بمعنی میمون است حکیمه سنائی قدس سره که اد .

صورت طمع کا فت شراست کبی سک ده است و کر به در است

شالی : در هر دو زبان بیک معنی آمده .

شال : در هر دو زبان بیک معنی است

جنگل : در هر دو زبان بمعنی صحرا آمده

آهار : در فارسی و سانسکریت بمعنی خوراک است .

موری؛ در فارسی و سانسکریت معنی دهکذ را آب است (۱)
نام: در هر دو زبان یکی است.

نیل: معروف و در هر دو زبان یکی است:

نو: معنی جدید در هر دو زبان یکی است

نك: معنی خوب در فارسی و در سانسکریت نیز همین معنی مستعمل است

گراس: در فارسی و سانسکریت معنی - لقمه - است

جال: در هر دو زبان معنی دام شکار آمده.

(۲) الفاطی است که در فارسی به حرکتی و در سانسکریت حرکتی دیگر تلفظ می شود
و این اختلاف در يك حرکت یا بیشتر باشد مانند.

ود (۲) در فارسی معنی حکیم، عاقل دانشمند و در سانسکریت و د معنی دانستن است.

هلاهل: در فارسی و هلاهل به فتح آخر در سانسکریت معنی رهرا قابل است

هر. نالکسر در فارسی و مهر نکسر تین در سانسکریت آفتاب را گویند

(۳) الفاطی است که يك ناجید حرف آن بدل گشته یعنی در فارسی محرفی و در
سانسکریت محرف دیگر تلفظ می شود مانند.

ماه: در فارسی و ماس در سانسکریت

ده اسم عدد را در فارسی به (هاء) و در سانسکریت (س) ، ، تلفظ کرده.

نای: در فارسی و ناؤ پاؤ در سانسکریت آمده

(۴) يك تلفظ بدون تغییر در هر دو زبان معنی مختلفه مستعمل باشد مانند

(۱) موری در فارسی معنی دود و مور و مافد، دود در سانسکریت و موره هم معنی است.

(۲) ود در اصل نسخه رسرواو (ود) در فارسی علاوه فتح و در سانسکریت علامه کسر گذاشته شده اما در حاکیری «ود را ورون و د» معنی دهکاشته و در عیث اللغه تصم و تشدد دوسی - و - دانای - معنی شرح بص - صط کرده و در صراح و مجد ص کابله معنی دوسی است و از اینجا معلوم می شود که ود تصم و تشدید دال قول عیث معنی دانای است عربی است و در حاکمه مؤلف فاضل نوشته چه تشدید دال عربی بودن آن را تأیید میکند.

نالا : در فارسی صد بائین و به معنی قدو قامت و در سانسکریت - نالا - دختر
پورسیده را گویند

ر : در فارسی مقابل ماده و در سانسکریت (مرد) را ر ورن را ناری گویند
معلوم نیست که معنی اصل عام بوده و در هند خاص گشته یا اصلاً خاص بوده و
در فارسی معنی عام مستعمل گشته

کام : در فارسی معنی مطلق مراد و مقصد و در سانسکریت تمهات طلب بهمانی را کام گویند
دیو : در سانسکریت معنی روح پاک و در فارسی قدیم نیز همین معنی مستعمل بوده
بعد ها در آئین زرتشت معنی شیطان استعمال یافت

آرام : در فارسی معروف و در سانسکریت معنی ناع عدش و ناع آرام هم آمده ،
لمط مأخوذ است

س : در فارسی معنی ناع یا گشت بوده و اعمار را نوان گویند اما در سانسکریت
س بمعنی جنگل پذیرفته است که نا اشجار خود رو سر و حرم باشد .

کنج : در فارسی معنی حرانه و در سانسکریت معنی در بسیار است
نال : در فارسی بر و نال مرع و در سانسکریت موی آده و سائر چیده را
نال گویند .

روه : در فارسی موی آده و در سانسکریت موی نالک بدن ر روه و لوه گویند
به در فارسی صل چیر که داری نموده اید باشد و در سانسکریت مه
چیری را گویند که اریست هست و اریست بود گردد و اریست قدرت الهی را (مایا)
گویند و هیولا (ماده) را بر مایا خوانند چه جهان اریست وجود گشته .

(ه) الفاطی است که بدون اختلاف در هیئت معنی معائر (خاص و عام) در هر دو
زبان استعمال یافته است مانند .

سمن : در فارسی بمعنی گل معروف و در سانسکریت بمعنی مطلق گل آمده .

آش : در فارسی طعام آنگین که قابل نوشیدن باشد و در کتب فرهنگ معنی مطلق طعام آمده و در هر صورت مشتق از آشامیدن میگویند و در سانسکریت معنی مطلق خوراک است .

دام : در فارسی معروف و در سانسکریت رسن را دام گویند .

(٦) محذوف و ریادت حرفی يك معنی در هر دو زبان مستعمل مانند ماسد :

يك : اسم عدد در فارسی که در سانسکریت ایک آمده

مه : در فارسی و مهادر سانسکریت معنی بسیار بزرگ آمده

بور در فارسی و - پتر - در سانسکریت معنی پسر آمده

انکاره : (١) در فارسی احگر و در سانسکریت انکار میگویند .

(٧) باختلاف کیفیت حرف بدون حذف و ریادت ماسد .

اشتر : که در فارسی تنای مثناه و در سانسکریت تنای محتاط به طالع

می شود و همچنین مشت در فارسی (معروف) که در سانسکریت - مشت تلمط

می شود تاء محتلط تلمط .

(٨) کلمانی است که نابدال و قلب مکانی در هر دو زبان مستعمل است مانند :

چرخ در فارسی و - چکر - در سانسکریت

(٩) کاهی نو سطره حلال در لفظ احلال در معنی هم می آید مانند .

(١) در کتب فرهنگ که درست است انکاره را ناها در هندی معنی اخگر صده کرده اند

بدون (ه) ویر در فارسی معنی اخگر می ویسد چها گیری می ویسد انکاره سه معنی دارد

اول معروف دوم معنی دفتر حساب سوم سر گذشت و بران هندی اخگر آتش عیث

می ویسد - انکاره - الفتح و کاف فارسی و رای مهله معنی قش با تمام و قشۀ دول

بصویر و هر چیز امام و معنی نگارش و معنی اساسه و دفتر حساب از رهاب

ورشیدی و چهار حجم

آستان: که در فارسی دهلیز حانه وستن (۱) معنی کثرت طرفی است مانند: افعاستان - بوستان کوهستان - گاستان و در سانسکریت (ستهان) تنای مختلط به ها مطابق جارا گویند (شنا) در فارسی آب ناری و در سانسکریت سانسامی غسل کردن است که لازم شناسست کف در فارسی معروف و در سانسکریت کپه - نانا فارسی مختلط به ها حاطی است اردن که اصلاً کف بوده

لستر: در فارسی رحت حواب و - اسرت - در سانسکریت چار هموار شده را گویند. نده در فارسی علام را گویند چه نند معنی قید آمده و علامه یر در قید حکم یا قید فرمانبری با وفا میباشد و چون مرتب قید قید طاعت و وفا و اطاعت او سبحانه است جل شانه لهذا معنی نده حاد آمده مآخود از (نندگی) معنی اطاعت و عبادت اما در سانسکریت (ود) معنی سلام و عجز و بیار آمده و از بنجهت شاگرد در هنگام تعظیم ناساد (ود حکمت گرؤن) میگوید وارس برمی آید که (نده) و (ود) هر دو در اصل يك چیزند

آرامش در فارسی ناعی را گریند که در میان آبادی باشد و در سانسکریت معنی ناع عیش است و (س) در فارسی ناع برون' ر - و در راعت و کرد در میان را یر میگویند

ناگفته اند که حکم تراخی - بعضی در دورن مهر کاعل و احتیاط میخواهد چه بعضی لغات در یکبار در کلامه و اله طردن - یکبار در حروف و حرکات ضاهرا متحد و در هدئت اریک ماده میبندد یکی در اصل هر ائ که عا باشد

(۱) سال محف اسن و معنی است - حوا در وحی نوعی - و معنی کسین و سید معنی دوزخ ترکب مستعمل است - اری در دوم معنی کردار - و معنی حاکم بود - کرم اسد گور را و سانس را - از عکس سن و سانس آمده - میدان هوا طبعه را - لاله ستان را - (میرحم) .

و شخصی که اطلاع کامل ندارد ندارد که اصل هر دو یکی خواهد بود مانند :
 جاروب : که در فارسی معروف و مرکب است ازدو کلمه (جا - روب)
 و فارسی زبانها (جارو) به تخفیف نیز گویند و (چهارو) در هندی اسم فاعل
 است از مصدر (چهارنا) بمعنی تکاندن که بزعم آنکه اطلاع ندارد هر دو
 از يك ماده می نماید .

جناب : عربی و مشتق است از جنب که اصلاً بدائر لغات سامی داخل بوده
 بازبان آریائی ابدأ رابطه ندارد و نزدیک بهمین لفظی است در سانسکریت که
 از برای تعظیم می آید و لیکن مرکب است از (جن) بمعنی آدم و (او)
 بمعنی حافظ و نگهبان و - آیت - بمعنی خرب ، معتبر ، پرورنده ، لائق در صورتیکه
 شخص بی اطلاع (جناب و جن - آیت) هر دو را از يك اصل می پندارد .
 انتقال : نیز عربی و مأخوذ از (نقل) است بمعنی از جای بجای رفتن و مجازاً بمعنی
 مردن است و از عدم اطلاع پندارند که (انت کال) بوده باشد (انت) بمعنی انتها
 یا موت و - کال - بمعنی وقت اخیر یا هنگام موت ولی چنانکه گفتیم - انتقال - کلمه
 مفرد و عربی و انت کال مرکب و لفظ آریائی است .

اختیار : مشق از خیر ، خیار از عربی و بفارسی دخیل گشته معنی تازه پیدا نمود
 اتفاقاً در سانسکریت لفظی نزدیک باین لفظ و بهمین معنی آمده و شخص بی اطلاع
 هر دو را يك لفظ پندارد .

انتها : این کلمه را شخصی اصلاً سانسکریتی و مأخوذ از - انت (حرف
 نفی) و نهاه (بمعنی ته چیز) یا ان - نهاه (یعنی در یای عمیق که قعرش پیدا
 نباشد) پنداشته میگفت اینکه میگویند : انتهای شوق دارم یا انتهای
 خورسندی است یعنی بی نهایت شوق دارم یا بی نهایت خورسندیست - مگر بیچاره

نمیدانست که - آنها - عربی و ماخوذه از (نهایت) بوده ابدأ حرف بی ندارد .
 نجر به : وقتی بهمت جوانی و شوق سیاحت بترکستان سفر میکردم . قافله ما
 از بلخ چند منزل برآمده اتراق نمود . مردم آن روستا که چندان معلومات
 عمومی ندارند و حاجا بوده سیر و سیاحت کمتر میکنند ازینجهت با مردم
 ما بگرمجوشی پذیرائی نموده و اندك اندك سخنان پرسیده خورسند می شوند .
 مردم آن بقافله آمدند . قاعده است که نان ، شیر گوشت ، مرغ قالین (وطنی که
 بدست خود می بافند) بقافله برای فروش آورده و در عوض اشیا و لوازم خانه
 مانند نار و سوزن و انگشتر و غیره از آنها می ستانند .

جوانی طالب علم که زاده ترك بود پیش من آمد و نشست و از هر طرف سخن
 آغاز نمود . دوتنگه (۱) بخاری در دست داشتم . پرسید : در ملك شما همین
 تنگه رواج دارد ؟ افغانی زدیک ما بود ،

گفت : در هند رویه کلداری است فرنگی تصویر خود را بران نقش میکند .
 طالب علم بطرف من نگاه کرد و گفت : چه طور ؟ گفتم : راست میگوید (۲) .
 رویه هند سه برابر تنگه شماست .

پرسید : - تصویر چرا نقش میکند ؟ گفتم : سکه حکومت است در دور دائره
 نام و میانه اش تصویر شاه است آنهم تمام نیست . کله اش را نقش میکنند .
 ترك بچه گفت : آری بهمین سبب رویه را (کله دار) نام کرده باشند مشارالیه
 کلداری را مخفف (از کله دار) پنداشت و اگر چه خوب پنداشت لیکن غلط نمود .
 روزی درخوقند با چند نفر نشسته چای میخوردیم . پیر مردی فرتوت
 از من پرسید که : در ملك شما فرنگی سلطنت میکند ؟ گفتم : بلی . گفت : او چه

(۱) سکه بخارا است از نقره و در افغانستان نیز از نقره تنگه سکه می شد .

(۲) مراد افغان از ذکر تصویر الزام بت پرستی بوده .

نام دارد؟ گفتم: پادشاه در ملك فريك بپای تخت خود است. رای ما مائبی فرستاده است. او حکم می راند. پادشاه ما همانست. پرسید: آخر او چه نام دارد؟ گفتم: بعد هر چند سالی عوض میشود. البته باعتبار عهده و منصب آن را (لات) میگویند. دیگری گفت: (کور راس) (۱) باشد (کور ر) گفتم: بلی. ترك دیگری بود گفت: لات چه معنی دارد؟ من تأمل نمودم که چه بگویم. دیگری گفت: همان لات و منات است. شخص سومی گفت فريك مت پرست نیست پیر فرتوت گفت: آخر کافر است کفر مهر جا یکی است لات شان همان لات و منات باشد.

تأمل کنید از غرائب اتفاقات لفظ (کلدار) در هند رای روپیہ انگلس نام مقرر گردیده و غریب تر آنکه ترك بجه وجه تسمیه رای آن پیدا نمود

لعله لات و لار در هند چه تغیری بهم رساند و از معنیش چه افکار نشأت نمود. گذشته ازین از يك آنرا چه فهمید و چنان دلیل خوب از بهر آن پیدا کرد. حقیقه تحقیق کردن در ماده و اصل الفاظ کارست بسیار نارك که به تخمین و قیاس راست نمی آید و قابل اطمینان نمیگردد.

نخستین گام در تحقیق الفاظ این است که به اختلاط آهنگ و اتحاد صورت و هئیت دو امط ابدأ فریب نخورید بلکه هر دو امط را تحلیل نموده مایل و ماخذ هر دو رجوع کنند هر گاه ماخذ هر دو یکی بوده باشد اريك ریشه اسد و اگر ماخذ هر يك جدا باشد الفاظ هم نامکدیگر ارساطی نبوده است و فقط اتحاد صورت ظاهر موجب اشتباه گردیده است

(۱) این لفظ را از روس یاد گرفته (کور ر) را (کور راس) میگفت.

اشکال حروف

نوشته به تصویر

دانشمندان اروپا گوید: قدما پیش از وجود خط از مطالب خود تصویر میکشیدند و چیزهاییکه ناشاره یا آوار در نمی آمد شبیه آن را میگرفتند و در عوض مکتوب تصویر مطلوب را کشیده و مرسل الیه میفرستادند تا این طریق ترقی نموده بسایه آن سائر مطالب را توضیح میدادند چنانچه خطوط قدیمه مصر که شاهد این مدعاست همین تصویرهای گوناگون بوده و نیز محقق مشارالیه گوید که عدد حروف در آن عهد از حروف موجوده بیشتر بوده و در عوض نام صورت اشخاص، رجال، حیوان، درخت و غیره را رسم میکردند. و در چین نیز با وجود آنکه اصلاحات فی درونی در هر عهده روی کار آمده باز هم تا امروز هم بطریقه تحریر جاری است و ازینجهه الف باء چین از صد حرف هم بیشتر میباشد.

دانشمندان اروپا میگویند حروف هجاء را عرب از عرانی گرفته و در حقیقت این حروف از نوشته های مختلفه اختصار یافته متلاً الف بمعنی نی یا نخ بوده و از صورت الف برمی آید که گویا فی است که از ریگستان عرب سرکشیده

ب محفف بیت است و در آغاز آبادانی خانه هم بسیار ساده و مختصر بوده و تماثل طاهر میشود که صورت (ب) بدواری می ماند ناد و کنار کج و خمیده واقع در ریگستان عرب و نقطه اش گوئی صاحب خانه است بدواری حبه تکیه کرده ج: محفف جمل است (سُتر) یعنی در آغاز صورت شتر بوده و رفته رفته اصلاح گشته تا صورت امروزه را اختیار نموده

س در آغاز شکل درخت داشته و سه نقطه آن کنایه آرسه پرده بوده بالای درخت چنانکه یکی نشسته و دوم در شرف نشستن و سوم هنوز در هوا شیشه می کند و از تخفیف صورت اولی خود شکل حالیه درآمده

خلاصه اضا و بر مذکور متدرجا بصورت حالیه درآمده و آهنگ اول از اسهای اشیا در تلفظ باقی مانده بقیه آهنگ اسما و اصل نشان اشیا متروک گردید .

بعضی از حروف هجا در دو زبان و بیشتر مشترك می آید و بعضی غیر مشترك و مختص بیک زبان باشد و بعضی از حروف مخصوص در يك زبان و قتی که در زبان دیگری داخل شود بحرف دیگری ابدال میگردد.

حروف هجا عبارتست از آوازی که از حرکت مختلفهٔ زبان و دهان بر می‌آید. فرق موجود در آواز دهن و کلام و زبان سبب از وجود حرف (۱) نوینی در هر زبان می‌شود. کلمات نوشته در روی صفحه گویا تصویر همان آوازه‌هاست.

اختلاف آب هوای محیط همانطور که سبب اختلاف شکل و شباهت و قد و قامت انسان میکرد همچنان سبب افتراق لب و دهان و کام و زبان آنها می شود که در نتیجه باعث اختلاف آواز و مخرج حرف در هر قومی گردیده و ازینجهت هشت حرف 'ث' 'ح' 'ص' 'ض' 'ط' 'ظ' 'ع' 'ق' که مخصوص زبان عرب است در فارسی نمی آید.

وقتی که عرب در ایران آمد دید در لب و لجه اهالی بهی آواز هست که در زبان خاك عرب نبوده . ایرانی ها تلفظ آواز خود را بحروف خود نوشته میکردند و برای اعراب علامه ها می نگاشتند که در دیگر زبان نموده . و چون عرب زبان فارسی را گرفتند حروف آنرا ترك داده بحروف خود نوشتند (طوریكه امروز تلفظ هندی را بحروف فارسی می نویسند) وقتی فاضل عرب نخست تقریر فارسی را بقید نوشته در آوردید که آواز (ضاد) بکلی بگوش او نمی آید و پس از تأمل ظاهر شد که

(۱) در عوض ت - د - ر مخلوط با و غیره در فارسی ت - د - ر خالص می آید و همچنین (ح) که فارسی در عربی به ص ، ج بدل میگردد .

بعد ها فاضل عرب ، باؤز دیگری برخورد که (ب) نبوده اما نزدیک بآن بوده لیکن در زبان خود حرفی برای آن آواز نداشت پس بصورت (ب) آنرا نگاشته و از بهر فرق در بین او و ب سه نقطه بزرش نهاد و نامش (پ) فارسی گذاشت و بدین صورت حرف نو پیدا شد .

اما در فارسی سه آواز دیگر هم بوده نزدیک به جیم - و - ز - و ک' عربی که عبارت است از چ - ژ - گ' فارسی - چ - و - ژ - را بسه نقطه و - گ' - را بدو کشش از جیم و ز' و ک' عربی امتیاز داده مقرر کردند که این چهار حرف مخصوص بفارسی بوده در زبان عربی نمی آید و علت آنست که کام و دهن مردم عرب بسبب تاثیر آب و هوای آنحدود مخرج این چهار حرف را ندارد و اهالی فقط آن نمیتوانند لهذا خطاط عرب صورتی هم برای این حروف مقرر نکرد .

اینچنین است تم، ت، طه، دهد، د، دهه، ر، ران، کپه، گپه و غیره که عربی و فارسی زبانها ازادی آواز این حروف عاجزند و مخرج تلفظ آن ندارند. و از تأمل در محاوره عرب و فارسی ظاهر میگردد که به حروف مذکوره ابداء تکلم نمیکند. این است کیفیت ادای حروف که هر حرف مخصوصی باهالی مملکت مخصوصی

تعلق دارد و طوریکه مراجع مردم هر مملکتی علیحده است طبیعت کام و زبان آنها بیر علیحده و مستعد نادای حروف مخصوصی می باشد و بالاخره بعضی از آوارها به بعضی دهنها موافق و بعضی منافر و ناملائم باشد

در کام و زبان حاك هندی محرج ح ' در ' ص ' ض ' ط ' ط ' ع ' غ ' ف ' ق موجود یست و چون کلمه که دارای يك از این حروف باشد زبان ساسکریت یا دیگر زبان هند دخیل گردد حرف مذکور محرف موافق زبان بدل میشود و چون دامنه سخن باینجا کشید سوال آتی وارد می شود و جواب آن را عالم زبان پوشیده بدست

س . اگر گویند بعضی حرف با حرکت کلمه دخیل در یک زبان چرا تعذر و تبدیل مییابد ؟

ح : میگوئیم گذشته ارا بدل و کلمه دخیل ، اندال حرف در کلمات خود زبان بیر واقع میشود مانند

سوفار	سوفال	چست	چفت
چنار	چمال	دعجه	داعسه
لنل	لالم	پاس	باد
مت	مد	حروس	حروح ، حروه
توت	تود	رحش	رحت
دراح	تراح	حوك	حوگ

خلاصه اریس قبیل کلمات در فارسی بسیار است که در خود فارسی بدووع استعمال مییابد اندال بعضی حرف در بعضی کلمات ارا قبل یست که گوئیم امر شرع یا حکم بادشاهی در جوار و جریان آن نمود یافته و در غیر آن حروف و کلمات را عدم جوار می وارد

گشته بلکه علت ابدال حرف قرب محرج است حروف قریب در محرج نایکدیگر ابدال میانند و حروفی که بعد محرج دارند هم ابدال نکردند اکمونی برای توضیح مطلب حروف را نوشته قرب و بعد محارج را شرح میدهم ولی از حروف اطناب و ملال مطالع مطلب فوق را بطور تازه می نگارم

مثلاً در قطعه قطعه مملکت ایران در آب و هوا و اعصای اهالی فرقی موجود است و چنانکه گفتیم از حیث اداره تفاوت در محیط این فرقی کم و بیش میگردد و بنا بر این در جنبش آنها فرقی آمده و باقتضای همان جنبش آوار پیدا میشود چنانچه اهالی مقامی بعض حروف را تسهولت و صاف و بعض حرف دیگر را دشواری تلفظ میکنند و علت وجود یا ابدال حروف همین دشواری تلفظ است که حرف تازه پیدا یا يك حرف دیگر بدل گشته و مثلاً سوفار ، سوفال می شود

تبریر و غیره جایهایی را ایران (کاف) را تلفظ نمیتواند و ازین جهت سگ را سی و انگور را ابیور تلفظ میکنند و ازین قبیل بسیار الفاظ است اکثر مردم صحرائشین فرمود را (برمود) گویند و اندل این حروف جائز سمرد کشمیری تازه وارد را دیدم که همه آء را (یا) تاء میکرد مثلاً (ایران) را ایران و (آلهی) را یلهی تاء کرده و میگفت ای عنعۃ یمید کشا . لام را در اندرون کام طوری ادا میکرد که آوار آن تماماً در گلویش گره میکشست چنانچه بشنیدن تعلق داشت چه کیفیت آن به تحریر نمیگنجد .

اگر بمحاوره اهالی پنجاب تامل کنیم (گیاره) را همیشه (یاره) تلفظ میکنند .

در وطن خود ما ؛ مردمان شهر هر حرفی را خوب صاف ادا میکنند

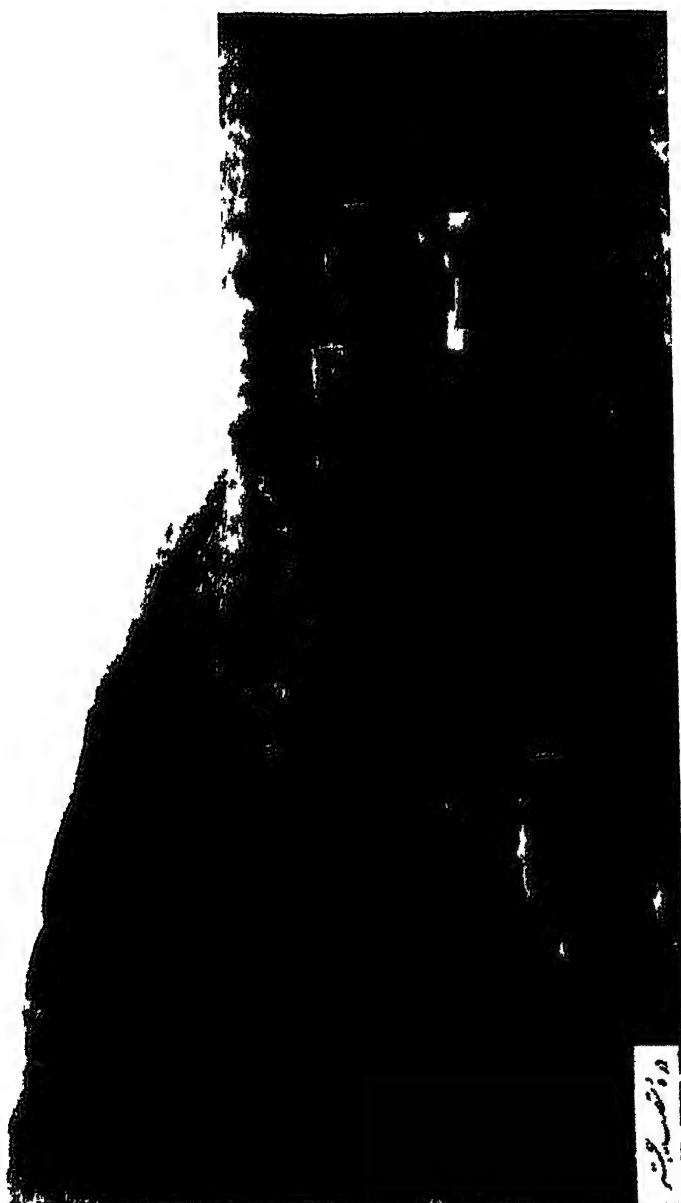
رمان را جناب
 حضور را حجور
 حالی را کهای
 فرمانا را بهرمانا
 آنا را انا و آنا
 رونی را رونی
 پانی را پاریس میگویند

و رمان شان تیر و ملائم معلوم می شود برعکس رمان
 دهاتیها خصوصاً اشخاص باحوال درشت و سطر میباید
 هر حرف را به سهولت تلفظ نمیتوانند بعضی حرف را پوره
 از محرج آن ادا نتوانسته طور دیگر تلفظ میکنند چنانکه
 حرف دیگر پیدا می شود بعضی الفاظ را که تشدید ندارد
 مشدد ادا میکنند مانند طلا (رر) که عموم تشدید لام
 تلفظ میکنند و لفظ کتانی آن به تخفیف لام است

اکثر در کلیات قلب موده بعضی حرف را مقدم و مؤخر می آورند مانند

مطلب مطلب
 فصیل فصیل
 قفل قفل
 لعت لعت

عوام شهری سر در تلفظ الفاظ اینگونه تغییر و تبدیل
 میبندند و ازین روی می آید که ارس قیل اندال و تعبیر
 لهجه خاصهٔ اسان است و تعدیل لهجه در ادا ی الفاظ
 در اطفا ک کوچک بشرط ظاهر می شود و قبیله شکسته شکسته
 و شیرین شیرین حرف میرند مثلاً طفل خورد حرف -ر-
 را در -میروم- لام تلفظ کرده می لوم میگوید و امثال آن
 تا تمام







ادبیات

استقبال ارقصیده جناب مردار
 هیدال سول خان مدرح شماره ۴۰

آمال و آرزوی مادر

ارطمع حناب (شاق)

گل اندامی که بود اسبابیت بر اهن حاش
 ذکا و فهم و دانش طاهر از سیای تماش
 گرفته های در رخ شرف خورشید ایمانش
 حراغ عصمت خلوت رخ از خلق پنهانش
 شکوه غرب و امان تادده از شانش
 دیده چشم با محرم کپی هم گید دامانش

عمر و غم شریک و مر برست حاة شوهر
 ثمر داد آن مهال بر و رفیر بر خوش منظر

چو در آغوش خود پرورد سالی طفل شیرین را
 مزاج نازک از بیمار شوهر به شد هرگز
 تب سل کرد سوهان تن او درد دیرین را
 گذار از س سل داده بود آنحو را این را
 ده آخر حو جان آمد بلب بیچاره مسک را
 برستاران شنیدند از زناش زیر لب میگفت

سرده من تو یارب در یکداده خود را
 فرور را رتوی خواهم چراغ خانه خود را

بود روزی که فرزند نجیب من جوان گردد
بر و بازوی بر زورش توان عسکری یابد
عزیز دوستان خود بر غم دشمنان گردد
هر انگشتش بچشم دشمنان تیر و ستان گردد
بر آید پهلوانی سخت بازو شیر اندامی
کسی پشتش نماند بر زمین تا آسمان گردد

بمیدان همچو محمود دلآوردت شکن باشد
چو احمد شاه غازی فخر اولاد وطن باشد

نخواهم بی نصیب از دولت علم و هنر ماند
اگر من رفتم اکنون بهر تعلیمش پدر ماند
ز آئین مسلمانان مسلمات بی خبر ماند
میاد هرزه کرد و جاهل بی پا و سر ماند
من اورا یک جوان با ذکاوت از خدا خواهم
که نام خانه دان از وی بعالم مشتهر ماند

شود سید جمال الدین افغان در زمان خود
نماید شهره آفاق نام با نشأت خود

نگردد همنشین از بخت بد با ناکسان هرگز
سرشت نیکش از اخلاق نیکو نیک تر گردد
دل صافش نگردد مائل طور بدان هرگز
ملال از وی نبیند خاطر پیرو جوان هرگز
بغزش ره نیابد هیچگاهی فکرت باطل
که از غفلت نباشد واقف سود و زیان هرگز

بمیدان عمل جولان فکرش تیزی خواهم
دماغ عاایش ماشین صنعت خیزی خواهم

خداوندا بساز اورا جوان صاحب دردی
عزیز خاطر خورد و بزرگش خواهم از خدمت
وطنخواهی وطن پرور بمیدان عمل مردی
شود افغان با عزیزی جهان بینی جهان گردی
ندارم آرزو دیگر اگر گردد بس از مرگم
سخن دانی سخن فهمی شجاعی نابغی فردی

نگردد ابجد را روبه مزاج ز دل تنبل
اگر ماند نماید جاهل بی حاصل و مهمل

مباد از لوث بی مکی شود آلوده دامانش
نیخواهم که گردد آدم بی فکر و نادانی
بجنگ این و آن افتد ز بی فیدی گریانش
مباد از کدورت خیره گردد نور وجدانش
بایام صباوت محترز دارش ز بی باکی
مباد خاربد نامی بروید از گلستانش

و جودش را برای جامعه خیر مجسم کن
بصورت آدمش کردی بسیرت نیز آدم کن

بود روح نیاکان شاد از و تا آن جوان باشد
همیخواهم که گردد بیکرا و هیکل رحمت
بهمنوعان خود همچون برادر مهربان باشد
بوجدان و با نصاف و مروت همزمان باشد
شود دلها شکار حسن اخلاق دلآویزش
الهی در جهات سردمی جان جهان باشد

بود سر حلقه افراد نابغ نام زیایش
بآب زر رقم سازد وطن مردانه گپایش

وقت

از طبع جناب محمد سرور خان (صبا)

ادبار کی رسد بسر هوشیار وقت
شهرت نیافت تا نشد آئینه دار وقت
از کف مده دلا گهر شاهوار وقت
با دام و دانه باز نسازی شکار وقت
گردد ذلیل ملت نا کرده کار وقت
با چشم کم مبین شرف و اعتبار وقت
چون آفتاب جلوه گر روزگار وقت
نخلی که آب می خورد از جویبار وقت
آن گلشنی که تازه شد از نوبهار وقت
نوشد هر آنکه آب خوش چشمه سار وقت
تا از کف رها نشود اختیار وقت
تا برخوری ز گردش لیل و نهار وقت
پروانه وار تا نشوی بی قرار وقت
شد سالها که میکشد این انتظار وقت
بر هر دقیقه در پی تعین کار وقت
از خود گزار نام نکو یادگار وقت
بد بخت کا ملی که نداد اعتبار وقت
هر کس آگوبخت نبود دوستدار وقت
در زندگی کسی که نگردید یار وقت
بر حسن موقع شرف و اقتدار وقت
کشتی اگر نکرد به فصل و بهار وقت
تا صورتی نیافت بنقش و نگار وقت
دارد دو صورت از جهت گیر و دار وقت
گردیده ایم بهره و رو بکار وقت
هستیم از خسارت خود شرمسار وقت
یارب زغم دلش نشود داغدار وقت

اقبال هر دو کون بود در کنار وقت
اسکندری که نام بلندش بمالم است
وقت است دولتی، که ندارد بخود نظیر
وقت است طائری که چو از کف رها شود
وقت آیه ترقی اقوام آمد است
تا آبرو نریزدت این چرخ تیلگون
شام غمی نغمه نه بیند هر آنکه هست
دائم به بوستان جهان سبز و خرم است
دور است از مصیبت افسردن خزائن
چون گل شکفته خاطر ایام می شود
ای یخبزر ز دولت فرصت بهوش باش
باید گرفت تیزی رفتار همچو برق
هرگز به وصل شمع سعادت نمی رمی
جهدی با وج و رفعت « ملک کهن » نمای
گردش برنگه عقرب ساعت ترا خوش است
بشناس قدر وقت به علم و عمل بکوش
سرشته سعادت و اقبال را نیافت
با خویشتن همی بکند کار دشمنی
چون فی بغیر ناله و افغان نمیکند
پیوسته در مفاخر قوم و وطن بکوش
دهقان نهچید دانه مطلوب خویش را
منظور چشم عصر نگردید صنعتی
هر لحظه که از کف ما میشود برون
گر مصدر نکونی افعالی گشته ایم
و رقت فرصت از کف ما مافت رفته است
از بوستان عشق وطن تازه شد « صبا »

غزل

از طبع شاعر شیوا جناب آزاد کابلی

مست است ودل ز مردم هشیاری برد
نی پرده سوی کوچه و بازار می برد
هر چیر داده است بنا چاری برد
هر کس که خورد لدت سیاری برد
هر کس که نام وحشی خو محواری برد
بیچاره آدمی است که این باری برد
نصو را زبان سر داری برد
گر عدلیب رحمت هر خاری برد
ار طوطیان حلاوت گفتاری برد

ما را فسون چشم تو ار کاری برد
عشق است آن غرور که خابون مصر را
دنیا بکس وفا نکند دل درو مبنده
شیرینتر از غضب سود هیچ لقمه
شکل رقیب سفله محسم بود بچشم
ار بار عشق ار زه بر اعضای که فتاد
دشمن تر از زبان صحن نیست خلق را
محض ار برای خاطر روی گل است وس
آر ادگر سجن کند اران لب و دهن

آب حیات

ار طبع جناب مولوی قیام الدین خان

بشتو:

«خادم» عضوانحمن ادبی قندهار

چه وم خفه د زمانی له کار و باره حثی
ای خبر داره د عالم دهر امراره حثی
چه صعف بدل د به قوت شی له یوواره حثی
ده و پل رانی که دخپل ررگی ا باره حثی
ده و پل د د دار و غوشته شی له سجاره حثی
ده و پل اکسرد اعتدال واخله نازاره حثی
ژوند لکه گل دی چه و پل له حاره حثی
غسل د زره به وینوکاندله هر واره حثی
ما اوریدلی د ا خیره له مرداره حثی
ده و پل هو! که شی خبر دخله کاره حثی
سه خو نشه لزه و کره له ملیاره حثی!
ده و پل حدا به شی د جمع د باداره حثی
«ره ر خوبه تی!» راته و و پل له واره حثی
تفسیرد الکب طلب کره له دلداره حثی؟
«خادم»! مه غواره رار و به له اغیاره حثی

سجرم و کرلی، تی ام هو شیاره حثی
ما و پل حرت د زور و آلی علاج شته دی که به؟
ده و پل هو آب حیات! شه به کوشش که طلب
ما و پل لا رکش د کلو کلو تیاره ده برته
ما و پل که سم د زره مره وی بویا سه دی علاج؟
ما و پل هر کار به حور و آلی او صحت کاوه شی
خوب و خدا سور و را حلا و خوبه لری
د شی ویدی غمچی صاله مخه دور که نقاب
حه په فطرت حلیری عمر په خدا بروی
ما و پل غوثی! د زره رما به گندگل حری؟
ده حمن هر بوق به رانه آب و تاب دی به کار
ما و پل د بریمه یوازی! او منزل دی لری
ما و پل ای! خصصر صعه رهبری م و کره
بحر حیوان به ناست په عاره تی خرشه له ران
ساسکی چه سکی دی در ناست صدف تی نامره دی

مخمس

از طبع جناب محمد نعیم خان مرکاتب المتخلص
به قاصد « سنائی » علیه الرحمه غریبوی

مخمس بر غزل سعدی علیه الرحمه

در مدح ' اعلی حضرت شاه نوجوان محبوب القلوب افغانیان .

ای شاه نوجوان مردانش پای تو سبجان عقل و مانی پیش فدای تو
مردمشق بو علی شده فکر رسای تو وی پیش از آنکه در قلم آید ثنای تو

واجب بر اهل کشور افغان دعای تو

از یر تو حلال تو ای مانع زمان ملت بمهد راحت و ملک است در امان
کسری رصیت عدل تو انگشت در دهان منشور در بواجی و مشهور در جهان

آواره تعب و حلم و حیای تو

کو سروری که مردنارد درین جهان باج رمین عدل ستاند ر آسمان
ممکن نشد ساز و یار کسی چنان درویش و پادشاه ندانم درین زمان

الا بیزیر سایه همچون های تو

اکثر درین جهان که بوضع ستوده اند اطهار خود و عدل بعالم نموده اند
گوی شجاعت از مرد میدان ربوده اند بوشر وان و حاتم طائی که بوده اند

هرگز نبوده اند بخود و عطای تو

دارم بیان صدق و صفای ره یقین در عرش دل بدگر رخ شاه باک دین
بر لوح سینه رد فلم مدح را چنین داشت آسمان اگر قدر بر زمین

بر چشم آفتاب کشد خاک پای تو

تیر جفا بدوخت تن تا بکار خصم رستم نزد بدیده اسفند در خصم
کو پال غم نکرده سیه روزگار خصم تیغ مبارزات نکند درد بار خصم

چندان اثر که همت کشور کشای تو

کردم نظر به طارم اعلای به رواق گردیده ام بفکر مرایای این اطاق
هرگز نیافتم دگری چون تو خوش مذاق بد بخت نیست در همه عالم باتفاق

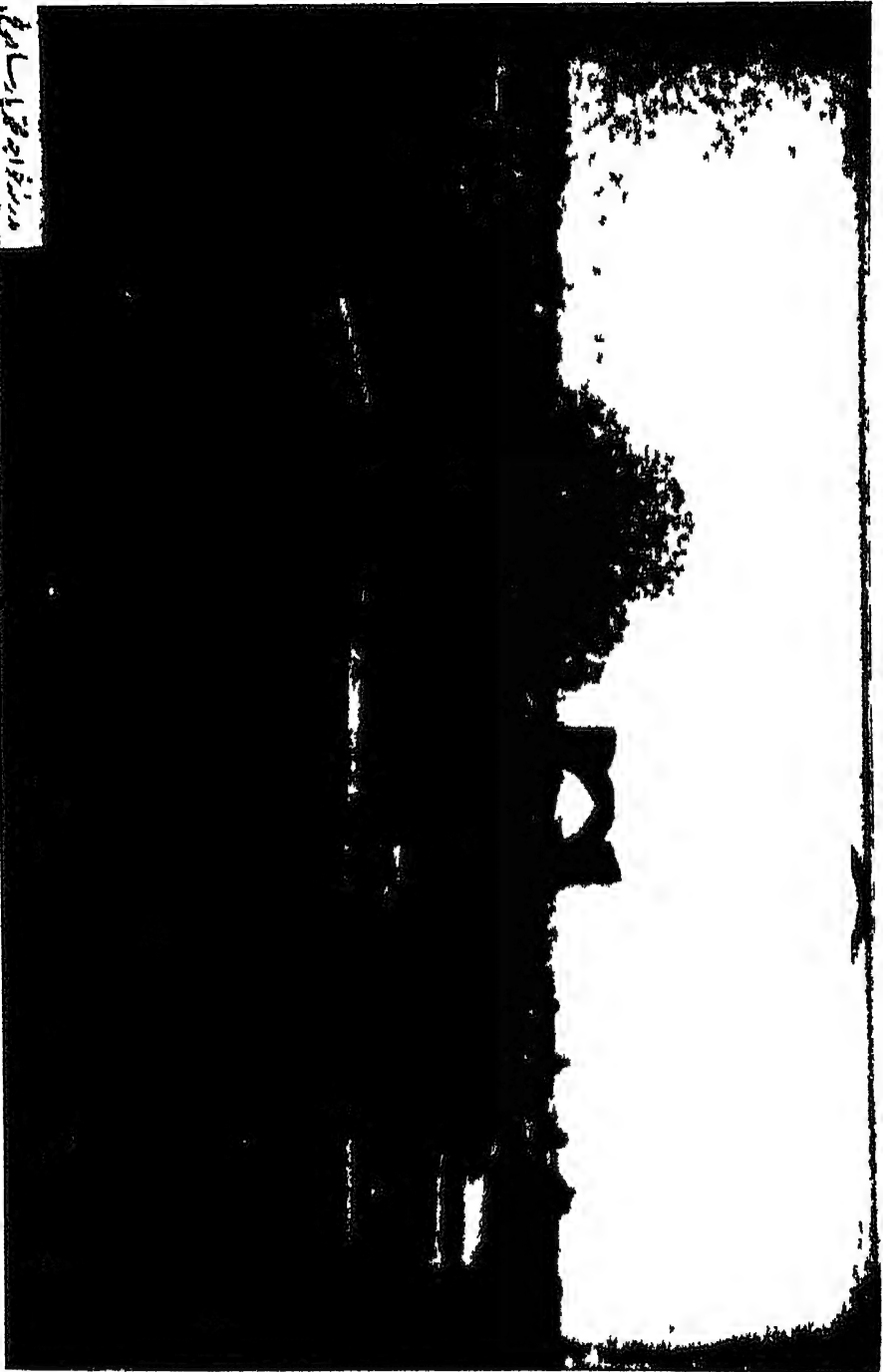
الا کسی که روی بتابد ز رای تو

خلق جهان که حصه ز اخلاق می برند مهرت همه بدیده مشتاق می برند
 از خوات نعمت در اشتقاق می برند شکرست مسافران که به آفاق می برند
 گر بر فلک رسد نرسد بر عطای تو
 این عهد خرمی و ظهور سعادت است وین عصر یغمی و نشاء فراغت است
 افغانیان بین همه در عیش و عشرت است اسلام در امان و زمان در سلامت است
 از یمن همت و قدم یار سای تو
 ای افتخار ملک و سردتر کمال وی پیرو شریعت و هم احسن الخصال
 زیب مریر سلطنت و منبع نوال خاص از برای مصلحت عام دیر سال
 دارد ترا بحفظ و حمایت خدایتو
 عالم بقدر دانی این شاه ظاهرند ملت وفا شعار جنابش چو مادرند
 سحر بیان جله ز وصفت می برند خلق از جزای خیر تو دادن مقصر اند
 پروردگار خیر بداند جزای تو
 هب بود ملک و ملت و غمخوار عاجزات سرکوب اهل بدعت و ماحی ظالمان
 محبوب خلق عالم و مولای قدر دات ای در بقای عمر تو خیر جهانیان
 باقی مباد هر که نخواهد بقای تو
 فضل و کمال و علم و سخا جود عدل و داد خلق نکو و صورت زیبای پاک زاد
 چون قاصد سنائی مسکین بی مفاد آن چست در جهان که نداری تواز مراد
 تا سعدی از خدای بخواهد برایتو
 یارب بحق مالک هر عیش و نوش و نبش یارب بروح ختم رسل شاه صدق کیش
 یارب بحق حصرت خاصان سینه ریش یارب تو آرزوش برآور بفضل خویش
 کو روز و شب نمی طلبد جز رضایتو





میرزا ابوالقاسم





نگارش جناب مکریم خان برهمنی
عصر احمدی اولی کابل

تتبعات نارخی

راجع نسخ .

قسمت سوم

ناج ، بعد مساهل آن ارشاد معروف و عمده آسا بطر به عباد
جغرافیه و حدیده ، روایت جمعه راجع عوسس وانی آن ، هر
ناحیه روس . لاجب و صرت محله مؤرخین ، آب و هرا ، بد و وار و
محصولات

هر قدم ملح هر یک در دایره المعارف رطای نوشته آمده تقریباً فاصله
(۱۶۰) یکصد و شصت کیلومتر شرق اندخوی ر تقریباً ۷۵ (۷۵) همتادو
پنج کیلومتر طرف جنوب آکس (آمر دنا) در که ریک ار دریاچه هی
معاون آن (که دهس معروف ود) وقوع داشته ، و ارتساع آن از سطح سمندر
عمارت ار (۱۲۰۰) هزار و دو صد فیت یا (۳۷۰) سه صد و هتاد متر میباشد .
این شهر در زمین مستوی و هموار که دامنه آن تا کوه پارا میر امتداد یافند (۱)
(۱) - قسمت کوه را که به ردیک ملح واقع شده ر مرور کرده حشه شفا معروف است
در قدیم نام یارا میر می خواندند . رجوع شود بتاریخ ایران . ستان ج ۲ ص ۱۶۹۲ .

و یا تقسیمیکه در دائره المعارف اسلامی نوشته است در حصه میدان واقع لطرف شمال کوه نانا رشوارع مهمه تجارتي که اردره های کوه نانا آمو میرود ننا گشته ، و نقول ابوالعدا فاصله بین آن وردیکترین حمال که عسارت ار مارا مر باشد ، ارجهار فرسخ بیش بیست

و هم چنان مسافت بین بلخ و ساحل آمو در یارا که مساهرس آن عصر بدو رور طی می کرده اند . در کتب قدیمه عسارت ار (۱۲) دو رده فرسخ و سته آمده ولی اس بطوطه (متوفی ۷۷۹) هفت صد و هفتاد و دو هجری اقرار کرده می وید ، آ مسافه را بیکرور و نیم سموده بود

قدیم ترین جغرافیا نویس اسلام یعقوبی معروف باب واضح (متوفی ۲۷۸) دو صد و هشتاد و هشت هجری و ابوالعدا بنقل از احمد کاتب که نگار شانش متنی بر صحت و اساس بیست وقوع بلخ را در وسط حراسان بک بعد و ه صله متساوی افرغانه ، ری ، سیستان ، کابل ، قندهار ، کشر ، حواریرم ، و ملتان دانسته ، مساوت آنرا تا فرغانه بطرف شرق ، تازی بطرف غرب و تاسیستان و کرمان در جنوب و حواریرم و ملتان سی مر حله نوشته اند .

و مر حوم سمس الدین سامی وقوع آنرا در وسط کابل و محاررا بفاصله (۵۰۰) سجد کیلومتر در شمال غربی کابل و (۵۲۰) پنجد و دست و دست مر در شرق جنوب محاررا و (۵۰) پنجاه کیلومتر در جنوب محرای حیحوں قید کرده ، و مار تولد مسافه سه رور مر راه لطرف جنوب آمو دریا مینو بسد

راجع بموسس اصلی آن بیردرین مؤرخین اختلافانی
موسس بلخ : مشاهده رسیده و اهریک روایات عربی درس ناب دیده
میشود ارا بجمله محمد بن حوا و بدشاه معروف عمر حوا و در روصه الصفا گوید که

بلخ را کیومرث بنامود و کیکاوس آرا آماذ کرده، رود خانه را ندانجا جاری ساخت

ولی نقول حمد الله مستوفی کیومرث آراننا وطهمورث دیوبند با تمام رسایید، ولهر اسپ مجید عمارتش نموده، مارو کشید و هکذا مالکم در تاریخ خود نویسد که بلخ ارقدم الايام دارالسلطه پیشدادیان بود و کیومرث در آنجا ناح شاهی بر سر پسر خود هوشنگ گذاشته خود بر وی گردید و اربن استخراج میشود که بلخ در ارمنه قتل ارکیومرث در وجود داشته است،

و در مرآة الدان نقل آرا فار الاول نگاشته آمده، که ابتدا منوچهر سر ابرح پسر فریدون آرا ما کرد و هم چنین در دائرة المعارف ریطانی مستور است که نقول اهلی سرزمین مذکور، بنای آرا کیومرث هاد

اما روایت دائرة المعارف اسلامی و یاقوت در معجم البلدان که طاهراً مأ حد هردو منظومات اساطیری است، موسس و نای این شهر لهر اسپ بوده، ارباه لهر اسپ و ارسکه او را بادشاه خوانده بدواصح است که اعار افسانه و همی مذکور در مملکت ناحتر در عصر کوشانیها بوده است و جعل افسانه مذکور با روایت تاسیس آن بترقی مذهب و ردشقی علاقه برگی دارد

چه ارفسانه مذکور بخوبی استندط میشود که شهر ناح در عهد هخامنشی ها اهمیت تاریخی پیدا کرده مرکز ولایت خراسان گشت و رودی حیثیت یک شهر مقدس مدهی را احراز نمود

و بر علاوه راجع روایتی که تاسوس و دی دوه آرا اسکندر مكدونی اسناد داده اند، در دائرة المعارف مذکور نوشته است که شیدان روایت دارای اساس تاریخی بوده باشد.

چه بعدها شهر موصوف بصورت پای تخت شاهان یونانی باحتر درآمده ، مرکز تمدن و عرفان هلن ها گردید .

ولی چیزی که در ین باب فکر عاجزانه راقم سطور میرسد همان است ، که تاسیس این شهر بمهاجرت آریانیها ارتباط کاملی دارد . ولی علت فقدان دلائل و اطلاعات موثوقه در بنمورد که آریانی ها کی و ار کجا باختر آمده و شهر بلخ را تاسیس و بنا کرده اند اظهار فکر نتوانسته ، تنها اینقدر میتوان گفت که علت انتخاب ایشان این سرزمین را بقول بارتوود ، حاصلخیزی فوق العاده و احه مذکور است که در طرفین مجرای رود باکتروس یا بلخاب واقع شده و ازین باعث رسائر و احه های آندیار برتری داشته است .

نهر باختر و س : بلخاب یا نهر بلخ که به نزد مؤرخین یونانی باکتروس معروف است . مطابق قول دیو دور (۱) ار شهر میگذشت و نام مملکت و شهر (باختر) نیز از اسم موصوف مشتق و ماخوذ است .

و رعلاوه رود مذکور به دهاس نیز معروف بوده ، چنانکه ان حوقل گوید ؛ که کلمه دهاس در اصل (ده آس) معنی ده آسیا بوده ، و از ناغئیکه ده آسیا در خارج درب نوهار بذریعه آن می چرخید . اهالی آنرا بدان اسم تسمیه و می خواندند .

و نقرار نگارس ان حوقل موصوف متوفی (۳۸۰) سه صد و هشتاد هجری در ان عصر رود مزبور ار شهر گذشته اراضی منعمه بسیا گرد را که در عرض راه ترمذ واقع است سیراب و ایاری میکرده .

و اینکه در دائره المعارف اسلامی مینویسند ، که حالا آب دریاچه مذکور

(۱) ایران باستان ج ۲ ص ۱۶۹۳ .

خشك شده و ببلخ نیرسد ، معلوم نشد که مستند بچه اساسی بوده است .
 ناگفته نماند ؛ که سنار قول یکی از مستشرقین معروف انگلیس استاد
 لو استرانج (۱) امودریا در اکثریه موارد نام دریای بلخ نیز یاد میشده ،
 چه اعراب سار و دهائیرا که از کنار ویا ار نزدیک شهری می گذشت ، با سم
 آن شهر یا دو موسوم می ساختند .

و اینکه بعضی از متبعین امروز بنقل اره مؤرخین قدیم یونانی مینویسند (۲)
 که ، زمانی نهر ماکتروس تا آمودریا امتداد یافته ، بدان میرخت و حق برای
 حمل و نقل مال التجاره هند با ختر بیزان استفاده رده میشد . ظاهراً امری است
 که در تاریخ تقریباً سه هزار سال گذشته با ختر مشکل میتوان قبولش کرد .
 چه در صورت تصدیق آن (که عبارت ار آمدرش نهر مذکور بحیچون باشد)
 ناچار بر روی جمع نصوص تاریخی ناگداشته ، و ار همه اولتر اعتراف بعدم وجود
 زراعت در آندیار کرده خواهیم بود ، در حالیکه زندگانی باشندگان آنسر زمین
 از زمان زردشت با بنظر طرف بمدیت گذشته و تنها احتیصی که داشته اند کاملاً
 بزراعت و کشتمندی بوده است . و این خود متمتع و محال است .

زیرا که ایجاب آمیزس مهر مذکور نامو ، دلالت بوفور و کثرت آب دریاچه کرده
 و این خود موجب فقدان زراعت و کشتمندی در آن سامان شد . و بدیهی است
 که فقدان زراعت مستلزم قلت بلعدہ نفوس گشته ، و در آن صورت شق دوم
 ادعای ایشان (که حمل و نقل تجارقی ار راه آبی بعمل می آمده) خود بخود
 نفی میشود . چه روشن است که مسائل مذکورہ بایکدیگر تلازمی دارند .

(۱) اراسی خلاف شرقیه ص ۴۲۷ .

(۲) ملاحظه شود حفراهای تاریخی ایران تا ماب ، رولدس ۵۵ و صاع تاریخی افغانستان
 که بقلم و . آ . گورکو کره رنی تحریر یافته .

و در جائیکه مدنیت نامایل از خود که نفوس و زراعت است وجود نداشته باشد تجارت چگونه سروسامانی خواهد یافت آنهم در مدینت‌های ابتدائی بشریت تقریباً بسه هزار سال قبل.

و علاوه طوریکه نارتولد مینویسد. درین عرصه یکهزار سال از زمان مؤرخین عرب تا امروز در صورتیکه وضع دریاهای آن سرزمین تغییر نکرده محال اصلی خود باقی است محال است که در طرف هزار سال و چیزی بیشتر در زمان ماضی (که فاصله بین مؤرخین عرب و یونان باشد) چنین یک تغییر کلی یافته باشد.

و تنها در صورتی میتوان ادعای ایشان را اعتبار کرد که گوئیم درازمنه‌ئی چنین بوده است که قطعاً مدینت در اتمالك و خود نداشته، آب مورد احتیاج و مصرف قرار نمیگرفت. و این ممکن نیست مگر در ارمه قبل از مهاجرت اریابها اراسیای وسطی بطرف باختر و شاید که در آن زمان یعنی چندین هزار سال قبل از مسیح چنین بوده باشد و العیب عند الله

سرزمینی که شهر بلخ در آن بود، جلگه نیست حره و شاداب اطراف و بواحی ارا دشتهای کشاده و هموار احاطه نموده و آن اراضی که ارا دامنه کوه پارامین شروع شده و در جنوب نامودریا حائمه یافته، استعداد هر نوع زراعت دارد.

آب و هوا: روستان در بلخ اندک باشد، ولی باوجود آن سرما نفاخت شدت نماید. و برف در آنجا کثرت دارد و همین جهت است که در بهار آن باران بسیار است.

بهار و بائر آن کوتاه است، ولی هوایی لغایت اعتدال و گوارا دارد.

اما فاستان در آنجا سیار گرم و خشک باشد و متمادی . بویژه دشت و بیابانهای اطراف هوایی گرم و اسار کار دارد چنانکه مردم را زستن تکلیف و دشوار آید .

و همچنان در وسط فاستان سه ماه (ار یازده جوراً الی یازده سنبله) ماد گرمی در آن دیار و ریدن آید ، که آرات ناد گویند و ارجاب عرب ار ریگستانهای حواریم ر حاسته در آنجا میرسد .

در موسم جریان و زدن آن هوا تیره و عدار آلوده باشد ، و آب طنائع را دلتگی و رحات ورا گیرد و گیاه ها را آسیب سیار رسد و رنگ های درختان به پژمرد و حتی مردم را طراوت و رونق چهره رایل گردد و بر روی دستها و صورت (علی الاطلاق در آن قسمت دن که برهنه باشد و نادن برسد) بخار های کوچک کوچکی بدیدار گردد و حرش ریاد داشته باشد و به تب ناد دانه معروف است

ولی در نقش شهر و اعات ان ، نعات کثرت اشجار و چمن زار ه که اطراف آرا فرا گرفته ، تاداره گرمی ار شدت خود نکاهد ، و هوا رطوبت اکتساب کند .

آب به لست سائر طبا حریان (ناستدنی چند ح) در آنجا ر قدیم و افرود ، چه نکه ارشادانی آن مقدسی تحت مفضی کرده ست و ارمین حبه (۱) بوده است که این ناحیه اریشتر جاها بسند آریای هی مهاجر آمده ، در آنجا توطی گردیدند . و آهسته آهسته مرکز عمده رراعت گردید و همچنان ندر کثرت (۱) در کاب اوپسته دکر آنادی و شدانی این مرمس شده و آرا حدی (مملکت بیرقهای بلند) نام رده است .

و وفور آب بوده است که رراعت ننه ، کسجد و شالی ار قدیم در آنجا رواح داشته و ار آن همه ساله دخلی کافی عاید دهقانان و اهالی آن سرزمین میکشته است. ارامراض تب لرزه و مرض رشته ار در زمانی ناینطرف حدود یامته و عات آن نگه مردم آنجا شالی کاری و چمن رارهای آن بوده که آب را فاسد کند چه جرثومه های اس مرض در آب موحود باشد و بواسطه نوشیدن دریدن رود ، و در آنجا جاگرس شود تا آنکه بس ار مدتی در میان گوشت و پوست مواد حاشیه (ریم و ورداب) پیدا شده قسمت علول بدن ورم و آماس نماید ، و سر رشته نمایان گردد در آن صورت درد سر و راهم کند و آرام ار بیمارستاند و بعد ار مراجعت به معالین بومی علاج دیگری سودمند بیعتد معالین و پرستاران این مرض اکثریه ار طبقه دلاکان آن شهر باشند و ایشان به تدبیر و مهارت مخصوصی بواسطه ذلك و مالش آن رشته را اریدن بیرون آرند و مراض صحت یابد و اگر بالعرض بواسطه بی احتیاطی رشته در گسست ، مراض را شفا باشد .

و ار همین ناعب است ، که اهالی آن سامان بدون جای اطعی آب شوشند ، و هم مسافرس و عارس را اروشیدن آب حمام سخت مانع آید . و گویند که شخص بمجرد رشیدن آب حمام بدن مراض دوچ ر گردد

بیداوار و محصولات رراعتی رسر در حق در قرن وسطی نه گفته اس حوقل درختان در اطراف شهر رباعت آن نکثرت وجود داشته و ار آن ناح بسیار لعل می آمده و هم چینی بیشکرب در آنجا ررع ماشه رلی امرور اثری ار آن هر دو در میان نیست .

ر علاوة پنبه ، گنجد ، زغر ، انگور ، کشمش ، جو ، جواری ، گندم و انواع
فواکه و سرسبجات و غیره در آنجا همه ساله بمقدار زیاد بعمل آید و قسمت مهم صادرات
آنجا را فراهم می نماید

و صعبت چارپا داری و شکار: در دشتها و ریگزارهای اطراف بلخ انواع گیاه
های صحرائی روید ، و نه پرورش مویشی و چارپاها و نباتات موزون و سارگارا باشد .
از حیوانات آهوی سفید در در صحاری و مدامهای آن زیاده پیدا شود و
شکار چنان بصید آن همایشه و راسخ و نادر نمایند . عا الحصوس در موسم
شدت آتشی گرم و سرجه در زمستان و آسکار بند و رع نامند ، یکی بواسطه
کنند و تفنگ که در سائر جایها ، بمر مقدار و معدود است . و دیگر بواسطه است
سرجه سخت و شدیدترین قسمتهای ر . را آید ، که در ابرقت ارشد
سردی هوا و وی رین بحد و آتشی چارپاها ، در ر رب برشیده و
مستور ماند ، بطوریکه حیوانات ارد در علف و سراسر رگر . نکند
درین هنگام اری حوراک و شدت سرما آید ، و نزد اری بقط
شهر ب جستجوی حوراک شود

پس مردم سواری است در سکار و ر و ر . ر . ر . ر .
آهوا باشد زودی ا . در ا . ر . ر . ر . ر . ر . ر . ر . ر .
شکاریان نماید .

و همچنان مرغ دشتی بربکی اری در ر . ر . ر . ر . ر . ر .
در نواحی نزدیک دشت بلخ با صیهی پیدا شود ، و اری ر . ر . ر . ر . ر .
مخصوصاً در زمستان و بهار آن ، و گوشت آن اری می کشتهای صید را ز و
شیرین تر باشد .
ناتمام

هرات

شهر عزیز هرات که مثل بلخ دارای همه گونه مفاخر تاریخی و مزیای قدیمی بوده، و منوشت مهمی را در تاریخ این کشور دارا می‌باشد، البته حادثات و وقایع تاریخی آنجالب توجه و طرف میل تمام علاقه مندان این خاک پاک بوده و انجمن ادبی که درین مورد همواره ذوق و امالی داشته و نخواسته است لمحۀ از ابراز اینگونه خدمات خودداری کند لهذا طوریکه از شماره (۴۰) شروع بذکر مختصر وقایع تاریخی بلخ نمود اینک ازین شماره به نشر حوادث تاریخی و جغرافی هرات شروع مینماید.

جناب فاضل جلالی عضو انجمن ادبی کابل که درین رشته ذوق داشته و مدتی است مصروف تهیه مواد و زحمت و تحقیق و تتبع این نگارش اند اینک بقدریکه ماخذشان مساعدت می نمود نگارشی درین موضوع نموده و به انجمن حاضر کرده اند لهذا ما از آغاز این شماره مسلسلأ الی شماره های مابعد به نظر قارئین رسانیده و توفیقات کامله را برای نگارنده محترم از خدای بزرگ تمنا داریم. (انجمن)

هرات

نگارش جناب غلام جیلا خان
(جلالی)

هرات و تذکر آن در مآخذ قدیمه، بنای شهر، موقعیت و محل وقوع، ذکر مختصر از بعضی ابنیه، آب و هوا، پیداوار، وضعیت کنونی آن بحیث مجموع...

هرات مرکز ولایت معروف و یک شهر شهیر افغانستان است، اگر چه اسم این شهر برای اولین مرتبه در فهرست ساختمان های زردشتی که در سدی ویندیداد (Vendidad Sade) (۱) تذکار یافته برده نشده و احتمال دارد که در آن اوقات این نام بدریای آریوس (هریرود) و حوضه آن که بکنار آن مردم آباد بودند داده شده باشد، ولی قدامت عمرانی این شهر از ملاحظه گل انبار هایکه بمرور دهور رویهم ریخته و در زیر بنای موجوده هرات دیده میشود بتاریخ آسیای وسطی (که اهل تاریخ خصوصاً

(۱) سدی ویندیداد Sade Vendidad نصلی معروفی است در اوپستا

دومارگن De morgan آرا (۸۰۰۰ سال ق م حدس میزند (۱) منسوب است
زیرا ویرانه‌هایی که بدور شهر موجوده یافت می‌شود و در افسانه‌های یونانی بناهای
بوکبوس Boecbus هرکولیس Hercules و سمیرامیس Smeramis یاد شده بنای
آن قبل از دوره هخامنشی‌ها می‌باشد (۲)

بقول انسای کلوپیدیای اسلام تاریخ این شهر در او ایستا آغاز گردیده و نام
کلاسیک آن در او ایستا هر ویو Haroyu یا هرا یوه (Haraeva) قید است
یونانی‌ها آنرا آریا (Areie) خواندند و اسکندر اعظم در آنجا بنام الکزننداریا
آریون Alexandria areion شهر نوی بنا نمود (۳)

بقول مستشرق معروف استاد بار تولد بطلمیوس تحت عنوان آریامتروپولیس
Ariametropolis نیز از آن شرح میدهد (۴)

در نقشه فتوحات کوروش کبیر بین سنوات (۵۴۶ - ۵۳۹ ق م) هرات
بنام هرای و- آریا - و هریرود با اسم آریوس و رخیج قروفت ما بعد یا قندهار
کنونی بنام ارخوانیش ذکر شده (۵)

هكذا در نقشه هخامنشی عیناً بهمان اسم فوق الذکر از هرات نام برده شده
و در کتیبه بزرگ بی ستون (۵۴۹ - ۴۸۵ ق م) و کتیبه نقش رستم تحت بند
۳ از زبان شخص داریوش در ضمن ممالك مفتوحه او هرات بهمان نام فوق الذکر
قید شده و در بند ۶ کتیبه موخر الذکر افغانستان مرکزی که از هرات تا حوالی
سند تقریباً امتداد می‌یافته با اسم «تت گوش» مذکور است (۶)

در کتیبه تخت جمشید و فهرست اسامی ولایات مفتوحه دولت هخامنشی نیز از هرات و بعضی

(۱) انسای کلوپیدیای بریتانیکا ص ۴۷۲ ج ۱۱ و ص ۲۵ سالنامه ۲ کابل (۲)

انسای کلوپیدیای بریتانیکا (۳) انسای کلوپیدیای اسلام (۴) جغرافیای ایران ص ۱۰۲
تألیف استاد بار تولد (۵) ایران باستان ص ۳۷۵ ج اول (۶) ایران باستان ص ۱۰۵۲ - ۱۲۵۳
ج ۲ کتاب ۲ دوره اول فارسی

ولایات افغانی زیادت اقوام دادیکها (تاجیکها) و پاکتیکها (پختونهای هیرودوت غالباً) نام رده شده (۱) خلاصه اگرچه مورخین کلاسیک مشرق راجع به نای شهر اختلاف دارند بعضی ارا به پشنگ و برخی باردشیر و عده شمیره رئیس بومی و کسافی بهرات نام یکی از شاهان وطی نست مینمایند از آنجمله سیف الدین هراتی در تاریخ هرات خود نای شهر را بطهمورس بن هوشنگ و خرنوش نام رئیس بومی هرات نست میکند و علت نای آرا مدافعه از مهاجرات کوچ نشینان که غالباً مهاجرین آریائیا خواهند بود می نویسد (۲)

اما حقیقت این است طوریکه اسای کلوییدیا بریطانیکا تصریح مینماید (۳) نخستین بانی هرات و تاریخ ساختمان اولی آن تا حال معلوم نشده و محققین مجز اینک قدامت عمران آرا قل ارورود مهاجرین آریا تصدیق میکنند دیگر تفصیل راجع بآن نداده اند اینقدر باید گفت که در قرن ۶ قبل از میلاد مسیح (ع) بزمان امپراطوری کوروش کبیر این اسم لشهر و ولایتی داده می شد که در شرق فارس و شمال عربی از حواتش (قندهار حالیه) « و فراوه » یا ولایت « فراه » کنونی و جزء عربی « ناختر » عرب ولایت « عور » کاین بود، دران اوقات و کداد در آرا ا طهور دیات ده اس اسلام، بلاد عور سبب دشوار گذاری موقیه - ب افسائی خرد ار اجرای ولایت هرات محرا و اءالاً همیشه مقر حکم دا ز مستقل رود - حنا صده ۱۸۰۱۸۰ بر حقه فیه بوسان قرن ۱۰ میلادی « عور » رایا به ولایتی می ده یسن - که ر هر طرف بمالک اسلامی محاط و باین حال به کزین اثر ار اسلام بی بهره بود - همین واقعه که کوهستانیان عور مدت ۱۰۰۰ سال در برابر مهاجرات فتنه داری و خارجی مقاومت نمودند شوت میرساند که بمالکت ۶۰۰ متری به ندره بنا نگفته فریه (ص ۱۵ ح ۲) تمام این (۱) در ادب ص ۱۶۴ ح ۲ کتاب دوم دوره اول (۲) ح اول آثار هرات ص ۲۰ - ۱۳ (۳) اسای کلوییدای برانیکا ص ۴۷۲ ج ۱۱

مملکت کوهستانی را می توان منزلهٔ قلعهٔ عظیمی دانست که در مرکز و مرتفع ترین نقاط سرزمین بلند و زرگ آسیا کاین است؛ بقول استاد «نارتولد» بدورهٔ اسلام اول کسیکه وارد داخلهٔ کشور غور گردید سلطان مسعود بود که در عهد پدر خود سلطان محمود کبیر در ۱۰۲۰ میلادی از هرات به غور فوج کشی نمود (۱) این اثر فتح قلعهٔ آهنگران غور را در ۴۰۱ هجری بشخص سلطان محمود غاری نست کرده و شاه مغلوب غور را ابن سوری قید داشته که مشارالیه بعد از اسارت خود را مسموم و هلاک ساخت (۲) هکذا تذکرهٔ هاداران اسلام و حمد الله مستوفی در تاریخ (گرفته) گفتهٔ ابن اثیر را تأیید می نماید (۳) بناءً علیه معلوم میشود که کشور غور قبل از واقعهٔ مسعود بدست سلطان محمود کبیر مفتوح گردیده است (۴)

با مقابل ولایت هرات محاب کشك وسعت داشت چنانچه در اینجا بقرب
آبادی كمونی قلعه مور شپیر با غشور واقع بود كه اراجا علاوه بر راه هرات
مروود در راه دیگری از مرغاب و قلعه اخف (قراول خانه حالیه) بجای غرب
و بادعس میرفت، خرابه های دغشور حالا در محوطه زر مکی را اشغال داشته
و در وسط این محوطه زر روی تنه مصنوعی و مرمری آثار قلعه قدیم كه از خشت
پخته ساخته بود - نمایان است، قبایلی در دغشور قرار معارف در هراجا
است كه حالا در دغشور مرمری را در دغشور - - - - - و قلعه قدیم
مطابق ۱۰ میلادی، كه رشت ۱۰ و هجری ۱۰۰۰ هجری - - - - - و لی
این ناحیه عمر سابق در دغشور كه از نصف شهر در دغشور بود در هاش داشت
شهر كنف میر درین ناحیه قدیم دغشور و آنای - - - - - و این مواضع

- (۱) جغرافیای تاریخی ایران ۱۰۳-۱۰۴ (۲) ر. ص ۹۱ - ۹۰ - ح ۹ طبع مصر
(۳) تاریخ کرمه ص ۲۰۱ تألیف ج. دستوف س. مدون .
(۴) در ناسخ التواریخ وح. مدین غوربا ص ۱۰۱ ح ۱۰۱ سب عمارت و شاه است

دارای خانه های خوش بنا با سائین و مزارع شاداب محاط بود و بوسیله آنها
منعد دو کاربزها آبیاری می شد یا قوت که در ۶۱۶ هجری این سر زمین را
زیارت نموده رمنه فوق الذکر تمول گذشته باغشور و شهرهای همجوار آنرا
تصدیق می کنند و می گوید که در زمان مذکور اگر چه قبل از هجوم مغل است تمام
آبادی این سامان رخ نخرانی رفته بود .

موقعیت جغرافیائی شهر هرات اگر چه در کتب تاریخ و جغرافیه و دایرة المعارف
ها باختلاف مذکور است ارا بحمله اسای کلو پیدای اسلام آنرا در عرض
البلد شمالی ۲۲ دقیقه - ۲۴ درجه و در طول البلد شرقی ۹ دقیقه - ۶۲ درجه و آتار هرات
موقعیت شهر را در ۴ دقیقه - ۳۴ درجه عرض شمالی و ۲۰ دقیقه - ۶۲ درجه طول شرقی
قید می کند اما آنچه به نقشه تطبیق میدهم گفته اسای کلو پیدای ریتایکا که وقوع
این شهر عرض را در ۳۰ نایه - ۲۰ دقیقه - ۳۴ درجه عرض شمالی و ۱۱ دقیقه
۶۲ - درجه طول شرقی نشان میدهد و قوعی و درست تر است (۱)

نقول مستشرق معروف استاد نارتولد شهر آرتا گوان یا بتحت قدیم بومی که
درما خذ یونانی و غیره مذکور است بجای آرگی کنونی هرات آباد بود که بساها
دوره سلاطین کرت قرن ۱۳ - ۱۴ نام احتیارالدین معروف کشت شهر آریا
مترو بوایس (اسکندریه آریانه) را اسکندر که تفصل آن ذکر خواهد شد بدورا
دور آرتا گوان تعمیر کرد ، (۱) این شهر بواسطه شادانی فوق العاده هر برود
بدوره سامانیان با اینکه از راهای کلان تجارقی ر کمار افتده بود یکی ارمهم
ترین سهرهای خراسان محساب میرفت راه ایران به ترکستان از بيشاپور
سرخس و آرتا گوان و برفت از مروراهی نسوی لبح حدایم باشد که مال التجاره
(۱) اسای کلو پیدای ریتایکا ص ۴۷۲ ح ۱۱ (۲) حرافیه تاریخی ایران ۱۰۲ تألیف
استاد نارتولد

هند را بداجا وارد می‌کرد علاوه بر هرات ناسیستان و ولایات جنوب
عربی ایران هم تجارت داشت طول و عرض این شهر در قریب ۴
هجری مطابق (قرن ۱۰ میلادی) بقول ابن حوقل و مقدسی عماره بود
از يك فرسنگ و مانند دیگر شهر های کلان دارای شهرستان (اصل شهر)
و محلات خارج وارك بوده شهر چهار دروازه چهار سمت عالم داشت که بقول استاد
لوسترانج Lestrangle بدروازه قصر یا (باب السرای) و دروازه (باب الزاهد)
و (باب فیروز) (و باب کشک) شهرت داشتند راه بلخ از دروازه شمالی
یعنی دروازه قصر و راه بدشاپور از دروازه عربی یعنی باب زاهد و راه سیستان
از دروازه جنوبی یعنی باب فیروز کشیده شده بود در بین دروازه ها تنها دروازه
شمالی (باب السرای) آهنین و باقی از چوب تیار شده بود از جمله دروازه شرقی
(کشک) ناهور بهمان نام یاد می‌شود از گه هرات که قهندریا قلعه خوانده می‌شد
بیرنامهای دروازه های شهر دارای چهار دروازه بود (۱).

قصر امیر در سمت عربی فاصله يك فرسنگ از شهر بکنار سرک عربی
فوشنج واقع بود و باستقامت هریک از دروازه های شهر بار و خارج هر دروازه
قریه جات وسیع و معموری آباد بودند تقریباً تمام شهر بدیوار بیرونی که فاصله
۳۰ کام اردیوار درونی ساخته شده محاط بود، در مابعد اس دیوار ها
لسبب پیش آمد ها تخریب سد (۲) در درون شهر و نواحی کارزار گاه (۳)
ناکوه مختار چشمه ماهیان بلکه از قریه یاشتان ناقصه ساق سلمان
که قریب شش فرسخ است تماماً باغات و اردو دو برادران تاپل
مالان بقدر دو فرسنگ و ناکوه اسکجه مانند از چهار فرسنگ و ارویه ناکوه سوبه

(۱) اراضی خلافت شرقی تألیف مستشرق معروف انگلس استاد لوسترانج ص ۱۰۲ (۲) ص ۱۰۲

۱۰۳ جغرافیه تاریخی ایران تألیف استاد بارتولد (۲) گذرگاه فعلی

که سی فرسنگ مسافت در رمی گیرد باغات و قریه جات مربوطه هرات با هم متصل افتاده سواد اعظمی را تشکیل میداد در محل مصلی و عیدگاه حلیه در ماقبل از اسلام نیز معبد بزرگ جاهلیت بنا یافته بود که باصطلاح آبوقت بکوی خدایگان شهرت داشت (۱) اصطخری در (۲۶۴-۲۶۵) و ابن حوقل (۳۱۶-۳۱۷) محل ابنیه بزرگ هرات را مانند دیگر شهرهای کلان باینطور می نویسند که قصر در محلیکه ذکر رفت و مسجد جامع در مرکز شهر و محبس حانها در سمت غربی جامع و بارارها (در قرب دروازه ها و اطراف مسجد جامع راقع بودند) ساختمانهای هرات مانند دیگر شهرهای بزرگ آبوقت از گل برد سنگ هائیکه رای سنک فرش لازم می شد از جبال واقع در دو فرسنگی شهر می آوردند اینکوها در همان وقت نیز از جنگل برهنه بودند برای سوخت بوته های دشتی را که از هر یرو بطرف جنوب امتداد داشت بکار می بردند معبد قدیمی آتش پرستان موسوم به (سرسنک) که خیلها طرف آمد و شد محسوس واقع می شد در قاعه کوه و کالیسای زسیان در مابین کوه و شهر واقع شده بود - پارچه هرات بس معروف و مخصوصاً بعد ها بکنوع بارچه زرفتی راه دارد دارای تصاویر در هرات بافته می شد که نهایت نفیس و گران بها بود از هرات مقدار بسیار شمش و پسته و عسل و سایر اشیا بخارج حمل میکردند اینککه استاد بارتولد متذکر است که تاریخ هرات بدوره قبل از مغل چندان جالب توجه نیست شهر معمولاً در مقدرات سایر قسمت خرا ان بو - و در هیچ زمان مقر شهرباران مستقل و مقتدری نه بوده است (۲) کمان میروود از مبالغه خالی نیست زیرا تمدن هرات در زمان کوشانیها و اقتدار آن در زمان طاهریان فوشنج قرن (۲۰۵-۲۴۹ هجری) و غوریان و غزنویان و سلاطین کرت که در محاش مفصل ذکر

(۱) آثار هرات ص ۸ ج اول تألیف خبلی افغان .

(۲) جغرافیه تاریخی ایران ص ۱۰۳

خواهد شد خیلها قابل اهمیت میباشد نیز مستشرق معروف استاد لوسترانج در اثر معروف خود خلافت شرقیه می نویسد که بجنوب هرات محدود پل مالان واقع در بالای دریای هر رود تمام اراضی بصورت باغی تشکیل یافته و زراعت آن ماعلی درجه عمل می آمد این قطعه که با کندلهای متعدد و وافر آبیاری میشد بچندین بلوک و ناحیه تقسیم شده قریه جات وسیع و قصبات پر جمعیت این ناحیه بامتداد سرک سستمان بیشتر از یکروزه راه کای و آباد بود و این آبادی و شهرت هرات تا زمان حمله مغل دوام داشت

امام شهاب الدین ابی عبدالله که ۱۲ سال قبل از هجوم مغل در هرات بود نیز راجع به اهمیت هرات می نگارد در ۶۰۷ هجری که من نخراسان بودم در تمام مملکت مذکور مانند هرات شهر بزرگ و پر جمعیت و زیبا و با مفاخر ندیده ام در آن هنگام هرات دارای باغهای بسیار و انهار فراوان و مدارس کثیر التعداد و علما و فضلاء بی شمار بود این شهر بدوره استیلای اسلام مرکز ثمره و علمای علام قرار یافته محدثین عظام و رواة احبار را بآن نسبت میکنند (۱)

قزوینی معاصر یاقوت بلاء و اینک شهر را در وسط یک ولایت حاصل حیزی کائن دانسته تمام مطالب امام شهاب الدین را تأیید کرده علاوه میگوید در مجا آسیاهای ریادی که بدون استعانت آب به ناد گردش داشتند و تریخ بجاد آرازمای حیلها قدیم شن میدادند دیده میشد ملاحظه این سیاه مورخ هذکور یک منظره منتها بهت بکیزی را ارائه کرده بود کذا استاد لوسترانج در خلافت شرقیه مهم ترین اثر خود از همین قسم آسماهای نادی را در فوشنج هرات نیز تذکر داده است (۲)

(۱) معجم البلدان ص ۴۰۱ ح ۸ طبع مصر .

(۲) خلافت شرقیه صبح کمرج تألیف لوسترانج .

بهر حال طوریکه از کتب قدیمه (وید) و (آویستا) معلوم میشود اریانه (ولایت هرات) در قدیم نسبت با مرور بیشتر سرسبز و شاداب و دارای جلگه های وسیع و مرغزارهای لطیف و جال مملو از اشجار بوده ارحیت علف و نباتات هر قسم ' طیور ' مواشی و غیره و سایل تغذیه انسانی و حیوانی خوتر برای گذاره و رهاش مساعد بود (۲)

در جای دیگر شخص استاد نار تولد سررمنه را تأیید نموده میگوید : نظر بوجود حرا به های زیاد این سرزمین در زمان قدیم از محوطه مزارع عالیله که شرب مصنوعی و طبیعی دارند بیشتر معمور و مسکون بوده است (۳)

اینکه از حمله تمام ممالك آریا و ولایات قدیم افغانستان هرات (آریانه) نام قدیم خود را حفظ کرده و تا اکنون باین اسم یاد میشود اریانه اهمیت تاریخی آن است که در هر سه دوره مشرق قدیم - مشرق مسیحی - مشرق اسلامی روشن و مورد توجه و جالب انظار بوده است .

شهر موجوده هرات که درین مورد دگری اریانه لازم آمدن ارتفاع ۲۶۵۰ فوت از سطح محرواع است ، اریانه مرکز هرات قندهار در جنوب شرق ۳۶۰ میل ، کابل در سمت شرق آن ۵۵۰ میل ، تخارا در شمال ۶۰۰ میل ، حیوا (۷۰۰) میل فاصله دارد ، رقبه شهر باختلاف جغرافیه نویسان معاصر یکمیل و بروایتی یک کیلومتر مربع اندازه شده نای شهر شکل مربع و منتظمی هاده شده و به (۱۴۵ برج) و دوشیرازه و یک خندق که ۱۸ فاع عریض و ۳۵ فاع عمیق است محاط می باشد اریانه وسط شهر چهار راه بیچار جانب کشیده شده شهر را بیچار حصه تقسیم می نماید ، در وسط شهر بمقام چهار سوق رکه کلانی ساخته تمام (۲) سالنامه دوم کابل ص ۱۸ (۳) جغرافیه تاریخی ایران ص ۱۰۴ تالف نار ولد .

است در ساق اکثر حصص آن کاشی کاری بوده و باقسام خطوط تزئین یافته بود که تمام تفصیل این نغمه شریفه را در محاش نادیر آثار مدنی اسلام در هرات خواهیم نگاشت خانه های هرات بسبب اینکه چوهای سقف را کرم (حوره) ارم مشکافد غالباً کنید داراست (۱)

هر رود فاصله ۳۰۳ میل جانب جنوب در واژه قندهار جریان دارد بل مالان که دارای ۲۶ رواق و ساحل آن پخته کاری است بالای همین رود ساخته ، این رود که از جبال شرقی (چغچران و دولت یار) فاصله قریب کوه های شرقی دولت یار بعان میکند بقول موسیور یمود فورن فراسوی که در جغرافیای خود موسوم (هندوکش و کابلستان) از آن یاد میکند ۸۵۰ کیلومتر امتداد دارد از جمله بقدر ۵۰۰ کیلومتر مستقیماً از شرق لغر بین دره کوهی محط قوسی حران دارد حلکه هرات (که طول آن در جغرافیه افغاسته ۲۰۰ میل است) و اراضی جنوب غربی هرات که از امار هر رود و کاربر ها آبیاری میشود در حدود ۴۰۰ مربع میل اداره شده این رود از ارتفاع (۹۲۰) متر شروع آبیاری نموده بحانب شمال میل میکند و از مقام ذوالفقار سرحد افغان را عبور نموده در (واک) نجیب حذب می گردد (۲) هیئت اد میک و او یلوف و انجر مخصوصی در اکت بوکنج (Bukinieg) روسی در کتاب خود (رزاعت افغانستان) عملاً معلومات موسیور یمود فورن را نسبت هر رود تأیید نموده رجع با اراضی حلکه هرات می نویسد این اراضی بدون استعمال قوی مصنوعی برای اقسام کشتندی مستعد است و میتوان آنرا در ردیف بهترین اراضی عالم حساب کرد (۳) - لهذا نسبت حاصل خیزی هر رود و دیگر امار و ولایت هرات که بموقعش از آن ذکر خواهیم نمود در حایکه

(۱) آثار هرات ص ۲۷ ح اول (۲) جغرافیه هندوکش و کابلستان تألیف موسیور فورن

(۳) در ردیف افغانسان تألیف هیئت و او یلوف - بوکنج Bukinieg

جغرافیه نویسان قدیم هرات را (غله خانه آسیا میخواندند) بيمور د نه بوده است آب و هوا: این ولایت در زمستان، برفباری کم و باران کافی دارد و ازین رو زمستان هرات نسبت بزمستان کابل گرمتر است اما بعضاً مقیاس از ۲ تا ۱۰ درجه سانتیگراد تحت صفر میرود، دو موسم بهار بقدر ۱۲۰ روز باد شدید می وزد که از جمله ایام مذکور ۴۰ روز شدیدتر میباشد میگویند که اگر وزش بادهای مذکور هوای هرات را معتدل نسازد البته هوای آن خیلی گرم است گاهی حرارت تا پنجاه درجه فوق الصفر دیده میشود بحیث مجموع هوای مذکور منتهای صحت بخش و بری است.

پیداوار محصولات زراعتی هرات بمقدار کثیر و غالباً از احتیاج اهالی زیاده تر است. کندم بدو قسم: زعفرانی و شانیازی، جو، جواری، برنج باقسام نیلوفر، و غیره دنبۀ اعلی، نقولات از رقم سبزیجات، لب لبو، زردک، شلغم، کاهو، کرم، کچالو، نادنجان رومی و غیره بخوبی تربیت میشود میوه فراوان دارد در جلگه هرات تنها از جنس انگور پنجاه نوع به عمل می آید از آن جمله انگور فخری آن تا آخر زمستان باقی می ماند - خربوزه به چندین رقم علاوه انگوزه، ترنجبین، شرخشت، چهار مغز، انار، هلی، ناک، آلوالو، زردالو، شفتالو، انجیر، توت، آلوی سیاه، سیب، چنتی (میوه ئی است شبیه با مرود) پسته، زرشک، کوکنار بکثرت ثمر میرسد (۱)

صنعت و حرفت: ارقبیل پارچه جات کرک، برک، نمده، قالین، فناویز، بشرویه اقسام تکه باب پشمی و ابریشمی در هرات برای تجارت تهیه میگردد. تعداد نفوس موجوده شهر هرات پنجاه هزار نفر اندازه شده در حالیکه این جمعیت با تعداد نفوس کترین محله هرات در زمان قدیم که (ما آینده از آن شرحی خواهیم نگاشت) نیز طرف واقع شده نمیتواند. (نا تمام)

آثار عتیقه بودائی بامیان

ترجمه جناب احمد علی خان

۷

چشم‌های زررنگ، ارواں‌کهن، و وضعیت این بودس اتوای قشنگ بامیان
تصاویر عصر «نیرا نین» یعنی یونانیان مشرق‌تتمال محسمه‌های کوچک برپه‌ها
روحانیون را ظاهراً میسارد اگر بدین تصویر بنظر تعمق نگاه شود، اختصاص
طرز کار یعنی مدوری را دسیسه و ناروها، شانه‌های افتاده، گیسوان طویل بافته
شده، چادرم و شکن‌داری که لطف قسمت احیرش‌قات بر چینی حورده،
فیت‌هائیکه اصولاً و متناظراً نگرده سرش دور حورده مقاسه ما را برهم میرند.
روهمرفته درین صحنه بسیار مواد محسلف پهلوی هم وضع شده اند مثلاً گادسته‌هائیکه
مالای باه‌های کوچک و باریک قرار گرفته اند چنین معلوم میشود که ار روی‌کدام
کلدسای «رومن» تقلید شده باشد،

سرقاتی دودنقه شکل با مقطع عمودی وی‌هارا Vihara که نام آن راویه
دار باشد مطابقت میکند زیرا اینطور عمارت مخصوص همین منطقه ایست که
نایستان آن را رانی و رستم‌ان آن بر روی می‌باشد «چنانچه همین ترتیب معابد
کاتماندو، Kṛtanaḍḍa و مساحد «سری‌ماگار» Cīnagar گاهی دویوشن
سرلسر و گاهی تمهایی دارند»

این سرقاتی‌ها علاً تقسم پناه‌گاه رای اشخاص نکارمرفت و علاً دوکنار
آرانا لای فیل‌بایه‌ها پایه‌های کوچکی قرار میدادند چنانچه در نامیا هم
همین طور نمایش یافته است. اما در تصاویر «دختر بوشیروان» این طور نیست

و نقاشان کما نهاده و سرطاقه هارا بدون اینکه تغییراتی در آن وارد کنند متناوباً کشیده اند چنانچه این رویه در لوحه مقار یا در پیزاره های موجوده موزه لاهور (Lahore) دیده می شود

در مابین طرف راست و چپ سرطاقه که « بودیس اتوای » قشنگ را ملجا میدهد نشان دو پایه دیگر نظر میخورد که در فاصله بین آنها دو اشخاص کوچک نقاب دار بصورت بیم تنه ملاحظه می شوند ، هیئت فرانسه هر چند مفاد و اهمیت داشتن يك نقل رنگه این صحائف منقوش را که روهمرفته قشنگ و از نقطه نظر رنگ آمیزی بی نظیر میباشد بخوبی درك کرده حیلی ها مائل بود که ارتصا ویر متذکره و همچنین اوصحایف ملونی که حصه فوقانی طاق بودای ۵۳ متری را مرین کرده است ، اقلاً يك يك نقل رنگه بر دارد لیکن رستان قیل اروق و همدو کش اقامت هیئت را طوریکه میخواست ادامه دهد منتهی ساخته محال نداد تا صحائف مذکور بطور مطلوب رسم شود لذا تنها به گرفتن عکس های آنها که چندان دقیق نباشند اکتفا شد معدالك معلومات جدیدی که هیئت بدست آورده است جنبه تاریخی تصویر شناسی و صنعتی حیلی قیمتدار بر ا حائز است

اگر چه لروم سارد که دانسته این تصاویر ، مراتب تاریخی صایع نقاشی بودائی را متذکر سویم لیکن مار هم حاد دارد که مقامه نامیان را در مرور ادوار و موقعیتش را در روی معر رگی که 'ر' ماگ دا Magadha به چین می رود معین کنیم

ار نقاشی های دیبی بودائی همد فقط صحائف احاطا Aganta و « ناع » Baah و ارتصا ویر سیلان همان صحائف « سی جی ریا » Siguiya را میشناسیم و میدایم که صحنه های منقوش « اجاته » دین قرن اول و همت مسیحی ، و صحائف « سی جی ریا » در قرن پنجم و تصاویر « ناع » در قرن ۶ ترسم شده اند .

تصاویر رنگه کند ها را کاملاً معدوم شده زیرا « صحنه هائیکه » هونستن « میگوید پله های درها و دریچه ها و دیوارهای معابد بودیک را پوشانیده بود در اثر حرارت هوای هند از مدتی معدوم شده و هرگز امید نداریم کمترین آثاری از تصاویر کند ها را بیابیم »

در طرف دیگر افغانستان یعنی در آسیا مرکزی علمای مختلفی از قبیل « پول پلیو » Paul Pelliot سر اورل - تین Sir Aurelstein کرن ودل Grunwedel ون لوکوک Von Le Coq يك عده تصاویر رنگه نسبتاً مهم یافته اند .

تمام این آثار نقاشی به استثنای تصاویر رنگه Miran « میران » که « سر اورل استین » از خرابه های يك معبد قدیمه یافته است و عقیده خود او در قرن سوم مسیحی ترسیم شده ما بقی از تزئینات رنگه بامیان مؤخر تر اند . صحایف مدوریکه بالاتر از قسمت برجستگی ، طاق بت بزرگ را مزین کرده اند قدیمترین آثار نقاشیهای بامیان شمرده میشود . اگر چه امکان ندارد بصورت قطعی تاریخ ترسیم آنها را معین کرد ، معذالك اینطور هم ممکن نیست که آثار نقاشی مذکور از خود محسمه قدیمتر ، یعنی مقدمتر از قرن اول مسیحی باشد و از طرف دیگر چون عصر نقاشی های مذکور از تصاویر طاق بت ۳۵ متری که در قرن پنجم و ششم کشیده شده اند مؤخر شده نمیتواند لذا تاریخ آنها را میتوان بین قرن اول و ۶۰ مسیحی تعیین کرد ،

موسیوفوشه در را بورتی که بالنسبه آثار عتیقه دره بامیان نوشته راجع به این صحنه های اخیر الذکر ملاحظه میفرساند « در قرن ۵ مسیحی شاهان آسیای مرکزی بالای مسکوکات خویش شکل کلاه های Couvre chefs بد قواره را که در آن شکل کره و ماه ترکیب شده بود ضرب میزدند » در نتیجه موسیوفوشه

میگوید احتمال می‌رود در آخر همان قرن و یا ابتدای قرن ۵ این مد در مابقی ایران و ترکستان منتشر شده باشد، پس صحائف منقوشه بامیان بعد از سمچهای ۹ و ۱۰ «اجاتا» و سمچهای «مران» Miran آسیای مرکزی قدیم نقاشی‌های بودائی است که میشناسیم و همچنین گفته می‌توانیم آثار نقاشی بامیان اولین صحائفی است که در معبر توسعه و ابسط بودائیت لطرف آسیای مرکزی بنظر می‌خورد.

نامایکه هندی‌ها دین بودا را ترك نکرده بودند، قرنهای درازی راهیین، زوار و صنعتگران از بامیان گذشته جاب چین و یا ر عکس از انطرف جانب هندرفت و آمد داشتند و احتمال قوی می‌رود که همین مسافرین زئینانی را که اصول و رسم و رنگ آن مختلف است ساخته باشند. بلی چون تلون رنگ و اختلاف طرز کار آثار نقاشی محتلمه بامیان معاینه شود چنین بنطری آید که هر نقاش مسافر، راهب و باغیر و حانی چون از بامیان میگذشت بعنوان احترام این مقام بلند مذهبی و در اراء مهمان نوازی که در اینجا میدید از آنچه میداشت بقسم نمونه اثری باقی میگذاشت بلی در چنین محلی که تمام مدببت ها در آن جلوه گری نموده احتمال می‌رود کم و بیش اثر کار تمام مکاتب نقاشی از قرن ۲ مسیحی گرفته تا عصر تهاجم (دین مقدس) اسلام بایش یافته باشد.

با وجود صفات و محسناتی که تراکت و رنگ های این تصاویر حایز است نمیشود آنها را با صحائف منقوش فراموش نشدنی «اجاتا» مقایسه کرد، زیرا استادان بزرگ «اجاتا» بالای دیوارهای معبدشان چنان شاه کارهای قابل تحسینی را گدارده اند که هر کز قلم مه رت کدام صنعت کرد یگرو یا قشنگ ترین شعری که بشر سروده بدسد بنظر آن مور نمی افتد.

بلی عالم شریف نایبست یحیی شاه کاری فخر کند . نامیان به استثنای
قطار منقوشه تصاویر اعانه دهندگان حراء الشاء دعا های مدهی
چیز دیگر نباشد .

حصه دوم

سمج های نامیان

در نامیان مقدمتاً عصر بودائی هیچ يك ننا و ناآرانیه که در سنگ
تراشیده شده و یا در هوای آراد ننا شده باشد ندیده ایم بلکه گفته میتوایم
که تاریخ این دره شهر برای ما ارمان سای معدی شروع می شود که بقول
زوار جیی هونست آرا « پادشاه قدیمی ننا کرده بود »

اولین معدی که محتملاً آنرا امپراطور ررگ « کوشان کایشکا » در حوالی
قسمت آخر قرن اول مسیحی ساخته است مدأ عمرانات نامیان بوده که در اثر
اعانه های قیمتداری ساخته شده بود . موقعیت این معد خبلی ها مناسب
و خوشختانه در چنان يك نقطه معبر شهر هند و آسیای مرکزی انتخاب شده
است که خاصهً وطنیعه استعداد شهرت و آبادی دارد .

زواری که بماینه اماکن مقدس « ماگدها » (Magadha) « وگندهارا »
(Gandhara) می آمدند ، تجاران عی و صاحب ثروقی که بدون محاطره دره
های صعب العور مدهش هندوکش را میگدشتند چون بعد ارطی مشقات
خوشختانه درین منزل مسافرت یعنی نامیان میرسیدند هندرا قریب حس کرده
شادمیشدند زیرا این منزل مقام آحرین مرحله را حائر بود که آهسته آهسته دره

دوره ایشان را بجلکه های هندی رهنمونی میکرد .
 اربین روار روار گرفته تا تجار چون اریکطرف مشکلات مهم راه را سپری
 وارطرف دیگر هند را قریب مشاهده میکردند مخصوصاً رویه حوانمردی را پیش
 میکردند علاوه برین چون محسمه های عظیم الحثه بودا در جدار سنگی محاور
 تراشیده شده وارطلاوسائر ترئینات قیمنداری مرین وآراسته بود و معاندی هم
 در محاورت و با در اطراف آنها در کوه ها حفر نموده بودند تمام ایں مریات درین
 منزل یکجا شده و نامیان در آن دوره یکی اراماکن خیلی معتبر بد پرستی لشمار میرفت
 پای تخت شاهی در امتداد کنار جنوبی دره ، در عربت های ررگ در یک
 منطقه واقع است که وسعت آن را هونستن ۶ یا ۷ « لی » L1 (۱) گفته است .
 اربین شهر قدیمه که یک حصه آن در هوای آراد و حصه دیگر آن در سنگ جدار
 تراشیده شده بود امروز جر یک منطقه پراکنده در تحت دویا سه قطار سمچهای
 متروک چیر دیگر باقی مانده دره اطراف که مطابق نوشته جات هونستن در شهر
 دخیل بود وجود دارد (ناتمام)



(۱) (لی L1) واحد مسافه حیاتی است و طول آن مساوی ۰۷۶ متر میباشد .



مسافر

آخرین اثر بهیسی ستاره در حشاش هند و فاصل شهر مشرق جناب علامه دکتور سر محمد اقبال است که احساسات حقیقی جنانش را است محبت عالم اسلام ورقت و افسوسیکه راجع بتزقیات و عظمت اردست رفته کشور اسلامی داشته و امیدها و آمالیکه مخصوصاً برای استقال مشعشه این حاك پاك اسلامی دارند، جناب شارا وادار ساخته در صمن مسافرت مختصریکه چندی قبل بافغانستان فرموده بودید آنرا در حدود چند صد بیت رشته نظم کشیده اند

اقبال بزرگ، اقبال سخن ور، اقبال اسلام پرست را به تمها ما ارسب انشاد این رساله که ارتحر یک وجدان پاك و عواطف سرشار و احساس صادقانه و شریعانه که خاصه آئمر د بزرگ بوده و راجع بکشور و رما مداران لائق ماسروده اند تمحید میکنیم، بلکه مقام و منزلت اقبال در مشرق امروری حاصه دریای اسلام همجو آفتاب روشی است که نور و فیوضات حضرتش همه مشرقیان را مستنیر و مستفید میگردداند.

امرو را اگر ادبای عالیه قلمی 'رقبیل سعدی'، حافظ، مولوی بیدل آفتاب های بزرگی ارا فک کشور اسلام افول نموده اند مال اسلام می باید بوجود اقبال خود را

مثلی سازید ، اقبال امروز سخن را جان و حیات تازه نخشیده و آنهمه هدایات اخلاقی و اجتماعی که مقرون بصره امر و نه ملل اسلام بوده و ابراد آن هر و اعط و ناطق و سخن سنجی مشک است ، اقبال کمال مهارت و تردستی قوال سخن یعنی سخن روح دار ، سخن پر مغر ، سخن مطبوع ، سخن مؤثر و جان پرور را تهیه و آماده مینماید

یکی از فصایل عمده و زرگی علامه ممدوح که ما را مدحش بی اختیار می نماید اینست که وی فصل و استعداد خود را محصور هند نساخته بلکه از حمله فصول و خدام بین المللی اسلام بشمار میرود . این فاصل شهر يك سورش حقیقی همواره برای سعادت گذشته و از دست رفته عالم اسلام داشته و به تمام قوا و موجودیت خود در صد د رهنمونی و سنجیدن چاره ها برای عودت ترقی و عظمت اسلام می باشند

ما از حدای بوانا بقای این وجود گرایی را تمنا کرده و احرامات و تشکرات خود را به حضرت شان تقدیم داشته صمناً برای استعاده هموطنان به انتخاب بعض قسمت هائی (مسافر) اینک می برداریم . «الحجس»

❖

❖

❖

رحمت حق بر رواب پاک او
حافص دی میں شمشیر او
صرتش هگام کین حارا گدار
عهد فاروق درص ارحلالش تازه شد
در شب حاور وجود او چراغ
حوهر حاش سراپا حدب و شوق
هر دو گوهر از محیص لاله
این تحلیهای دات مصطفی است

ار اصحاب شه درویش خو
کار ملت محکم از تدبیر او
حون او در خود گدار اندر تار
عهد صدیق درص ارحالش تازه شد
ار عم دین در دلش حون لاله داع
در گماش هسی آرباب دوق
خسروی شمشیر و درویشی گه
مقرو شاهی واردات مصطفی است

این دو قوت از وجود مومن است	این قیام و آن سجود مومن است
فقر سورو در دوداغ و آرزوست	فقر را در خون طبدن آروست
فقر نادر آخر اندر خون طبد	آفرین بر فقر آن مرد شهید
ای صبا ای ره ورد تنز گام	در طواف مرقدش بر مک خرام
شاه در خواب است یا آهسته	غسجه را آهسته تر بکشا گره



مسافر وارد می شود به شهر کابل و حاضر میشود

بمحضور اعلیٰ حضرت شهید رح

شهر کابل ! خطه حست نظیر
آب حیوان ار رگ تا کش بگر !

حشم صائب از سوادش مرمره حین
روشن و یانده باد آن سر رمین

در طلام شب سمن زارش سگر
برساط سزه می غلطد سجر !

آن دبار خوش سواد آن ناک بوم
باد او خوشتر رناده شام و روم
آب او راق و خاکش تا ناک
رنده ار موخ نسپش مرده خاک

باید اندر حرف و صوت امرا را
آفتابان خفته در کپسار او
ساکاش سر چشم و خوش گهر
مثل تیغ ار حوهر خود بی خبر !

قصر سلطانی که نامش دلکشاست
رائران را گرد راهش کی میاست
شاه را دیدم در آن کاح بلند
بیش سلطانی فقیری درد مند !

خلق او اقلیم دلها را کشود
رسم و آئین ملوک آبخانه بود

من حضور آن شه والا گهر
 بینوا مردی در بار عمر رص
 حام از سوز کلامش در گذار
 دست او بوسیدم از راه نیار
 یاد شاهی خوش کلام و ساده پوش
 سحت کوش و رم خوی و گرم جوش
 صدق اخلاص از نگاهش آشکار
 دین و دولت از وجودش استوار
 خاکی و از بوران پاکیزه تر
 از مقام فقر و شاهی ناخبر
 در نگاهش رورگار شرق و غرب
 حکمت او رار دار شرق و غرب
 شهر یاری چون حکیمان نکته دان
 رار داب مدو حرر امتاب
 رده ها از طلعت معی کشود
 ککه هائی ملک و دین را و نمود
 گفت ار آن آتش که داری در بدن
 من ترا دام عمر بر خویشتن
 هر که او را از محنت رگ و پوست
 در نگاهم هاشم و محمود او است
 در حضور آب مسلمات کریم
 هدیه آوردم رقرآب عظیم
 گفتم اب سرمایه اهل حق است
 در صبر او حیات مطلق است
 ادر و هر استداء را اتهاست
 حیدر ص اربوئی او خبر کشاست
 شفه حرم به خون او دوید
 داه داه اشک از حشمت حکید
 گفت « مادر در جهان بی چاره بود
 ارغم دین و وطن آواره بود
 کوه و دشت از اضطراب بی خبر
 از عمارت بی حسام بی خبر

ناله با بانگ هزار آ میختم
 اشک با جوی بهار آ میختم
 غیر قرآن غمگسار من نه بود
 قوتش هر باب را بر من کشود
 گفتگوی خسرو والا نژاد
 باز با من جذبه می شار داد
 وقت عصر آمد صدائی الصلوات
 آن که مو من را کند پاک از جهات
 انتهای عاشقات سوز و گداز
 کردم اندر اقتدای او نماز
 راز هائی آن قیام و آن سجود
 جز به بزم بحر مان نتوان کشود



بر مرز ارشهنشاه «بابر» خلد آشیانی

درون برده او نغمه نیست قرباد است من از حرم نگذشتم که پنجه بنیاد است چه گویت که به تیموریان چه افناد است که این زمین ز طلسم فرنگ آزاد است که آن عجزه عروس هزار داماد است که من فقردم و این دولت خداداد است کجا نگاه که برنده تر ز یولاد است	بیا که سارفرنگ از نوا بر افتاد است زمانه کهنه بتان را هزار بار آ راست درفش ملت عمانیات دوباره بلند خوشا نصیب که خاک تو آر مید اینجا هزار مرتبه کابل نکوتر از دلی است درون دیده نگه دارم اشک خونین را اگر چه پیر حرم ورد لاله دارد
--	---



بر مرز ار حضرت احمد شاه بابا علیه الرحمه

مؤسس ملت افغانستان

از ضمیرش ملتی مسورت پذیر با فروغ از طوف او سپای مهر	تربت آن خسرو روشن ضمیر گنبد او را حرم داند سپهر
--	--

مثل فاتح (۱) آن امیر صف شکن
ملتی را داد ذوق جستجو
از دل و دست گهر ریزی که داشت
بکته سیخ و عارف و شمشیر زن
گفت می دانم مقام تو کجا است
خشت و سنگ از فیض تو دارای دل
پیش ما ای آشنای کوی دوست
ای خوش آن کواز خودی آئینه ساخت
پیر کردید این زمین و این سر
گرمی هنگامه می بایدش
بنده مومن مرا غیبی کند
ای ترا حق داد جان نا شکیب

سکه زد هم باقلیم سخن
قدسیان تسبیح خوان بر خاک او
سلطنت ها برد و بی پروا گذاشت
روح پاکش با من آمد در سخن
نعمه تو خاکیان را کجاست
روشن از گفتار تو سینای دل
یک نفس بشین که داری بوی دوست
و ندرات آئینه عالم را شناخت
ماه کور از کور چشمهای مهر
تا نخستین رنگ و بو باز آیدش
بانگ او هر کهنه را برم زند
تو ز سر ملک و دین داری نصب



جناب عبدالغفور خان که یکی از محصلین فرغ التحصیل درجه اعلی
مکتب حبیبیه و جوان فاضلی میباشند جدیداً به ترجمانی انگلیسی
انجمن ادبی عزتقرریافته اند از خداوند موفقیت شانرا طالبیم .



همالیه به تسلیم شدن حاضر نیست !

ناکامی اسفناك هیئت ننگاپربت

از جمله ایلوسترسیون فرانسی

ترجه جناب سید قاسم خان رشتیا

همالیه باز صحنه يك درامه خونینی گردید ، معلوم میشود که این دیو عظیم الشان اگرچه سال گذشته بواسطه عقاب های بلند پرواز فتح شده بود ، به تسخیر قطعی خود ذریعه انسان تن در نمیدهد . تقریباً هر سال در موسم تابستان هیئت های کوه بیابان دلیر از نقاط دور بقصد هجوم به قلل آسمان خراش این سلسله کوه که بلند ترین کوه های دنیا تسلیم شده ، حرکت میکنند . و این اقدامات جسورانه تاکنون تلفات سنگینی را بوجود آورده است . اما این پیش آمد های ناگوار - هرگز به عزم و حرارت کوه نوردان نقصی وارد کرده نمیتواند . چنانچه در اپریل سال جاری (۱۹۳۴) باز ۲۰ نفر از این هنگامه جویان دلیر به بندر بمبائی پیاده شده ، بقصد فتح قلل نامکشوف همالیا حرکت کردند ، بعضی از آنها بزریر ریاست « دیهر نفورت » پروفیسر سویسی سوی یخچال های لایتناهی وسیع قراقرم تاخته موفقیت های خوبی را از آنجا باخود باز آوردند . و برخی دیگر الهائی و اطیشی تحت اداره « هرمرگل » که از ستاره های درخشان کوه بیبائی باویریای آلمان بشمار میرود ، بفکر بالا رفتن به قله ننگاپربت که بلند ترین قله همالیه کشمیر است و ۸۱۱۶ متر ارتفاع دارد ، متوجه گردیدند .

نه تنها محاصره شاخهای یخچال مریفلک کشیده آن هفته ها کوشش و زحمت را ایجاد کرده و خطرات موحشی را در بر دارد بلکه برای نزدیک شدن بآن نیز غلبه کردن بر مشکلات بزرگی در پیش است . چنانچه کشفان مریوریس از رسیدن بیای ننگاپربت مجبور شدند که ۱۰،۰۰۰ کیلوگرام (۱۶ خروار) آذوقه و لوازم خود را بر پشت انسان ها از بالای دو کوتل ۳۹۰۰ متره و ۴۲۰۰ متره عبور بدهند . برای این کار ۶۰ نفر حال لازم افتاد . چون به آخرین نقطه هموار رسیدند ، تمام هیئت بواسطه زینه بافتگی ، شروع به بالا رفتن نموده در هر نقطه برای نشان کردن راه خود ، علامات می گذاشتند و بفواصل معین تپه های شب گذراندن و انبارهای آذوقه ، تاسیس می کردند تا رابطه مابین مرکز تدارکات که دریای کوه واقع بود و دسته پیش آهنگان قائم باشد . ولی اولین واقعه ناگوار در اول وهله بوقوع پیوست و آن عبارت از مرگ « درکنزل » یکی از اعضای کاروان بود که باثر عارضه سینه و قبل بازتفاح



کوه نوردان هیئت تنگابرت نمش رفیق متوفای خود «درکزل» را در
راخیوت (۵۱۰۰ متر) برای دفن کردن بالای می برند .

(فصل پنجم) - حالت به تسلیم شدن حاضر نیست (سال چهارم)

۹۰۰ متر فوت شده، رهاپش با جاقشانی زیاد بطوریکه ممکن بود، جنازه او را در يك حصه کوه که از بحر ایضها نسبتاً برکنار بود، دفن نموده یا لا رفق خود ادا نمیدادند. روز هفتم جنوری پس از پنج هفته مبارزه روی یخها، فتح نزدیک معلوم می شد چنانچه يك غیمه بار تفاع ۷۰۰۰ متر مقابل قلّه تنگا پربت افرشته گردید و فقط يك روز دیگر زحمت بالا رفتن در میان بود تا دشمن دیو بیکر مغلوب شود! اما افسوس! که بعوض فتح قریب یقین، ناگهانی مدحی فصب آنها گردید. زیرا سرمای قطعی دفتامبر تا مریز و کوه را از سنگ و یخ و انسان و درخت و لوازم خورا که متعجب ساخت و برف ضخیمی آن سرزمین بر امرا را پوشانده و بافتندی آسمان و زمین را بهم آمیخت! کوهی آن دیو بزرگ تازه ملتفت وجود این حله آوران ناچیز ولی مصر شده یکی از اعضای ستر خود را برای راندن آنها حرکت داده است!

کوه بیابان دلیر بدون تامل به یائین آمدن آغاز نهاده و در حالیکه یکی از حال دیگر خود خبری نداشت، بدون آنکه اطراف خود را به بینند، بمقابل هیوم این سیاه عجیب و خطرناک راه فرار را در پیش گرفتند. دو نفر از آنها به زحمت زیاد موفق شدند که خود را به منزلگاه نمره چهار برسانند چنانچه در آنجا امن و سلامتی یافتند. حالانکه باقی همراهان شات پس مانده تنها و سرگردان در میان برف باد زمهریر آساکیر آمدند!

روزها گذشت اما طوفان آرام نگرفت و در عین زمان چند نفر از حالان وطنی، بحال مرگ بمنزلگاه یائین رسیدند. ذخیره نمره ۵ و ۶ بواسطه طوفان باد جاروب شده و از یکپخته به اینطرف رئیس هیئت، در يك غار کوه مشغول جان کندن بود؛ مگر رساندن امداد به او ناممکن و وزش باد بجدی تند بود که قویترین اشخاص را مثل پر کاهی از زمین برداشته به دورترین نقاط پرتاب میکرد!

وقتی که بالاخره آرامی حکمفرما گردید، و تنگا پربت بر شکست و مغلوبیت قطعی آن مهاجین ناچیز یقین حاصل کرده، از جوش و خروش قهر آلود خویش باز ایستاد، به اولین صدای حاضر باش ۱۰ نفر از اعضای کاروان کم بود برآمد، سه کوه بیابان که از آنجمله یکی رئیس بود، و ۷ نفر حال بومی!

در اینجا باید تذکر داد که درست ۳۹ سال پیش «مومیری» یکی از افتخارات گلوب کوه نوردی لندن و دو نفر حال برپیلوهای همین قلّه اسرار آمیز دوچار مرگ شده بودند! حال معلوم شود که آیا هنوز واقعه جوان مشهور و کوه بیابان صاحب عزم به مبارزه با این دشمن عظیم الشان و بیرحم یا فشاری خواهند کرد؟ و آیا همالیا هنوز به فکر مقاومت قائم میباشد یا نه؟ (۱)

«۱» از اطلاعات اخیر جرائد استنباط میشود که يك دسته کوه نوردان فرانسوی کاروانی ترتیب داده برای بالا رفتن و مطالعات علمی در قبال و حصص مختلفه همالیه آمادگی دارند. مترجم

ساحه جدید زندگانی

-۱۱-

مؤلف، ت. اوایی فراسوی مترجم از رومی جناب محمد صدیق خان طرزی

مارتین در حین گفتار «آبات» داخل گردیده گفت :

ای پدر مهربان رای شما در اینجا چیز آزار رسانی نموده شما خیلی بیك وضعیت دلکش حیات لسمی رید. بودن شما قرار فکر من در اینجا خیلی لازمی بوده مایان را از گناهان هدایت می فرمائید ممکن که جناب عالی در حیات خود در ایتالیه باعث اجرای کدام گناه نشده باشید.

بر کلمات مارتین «آبات» مذکور خنده کرده گفت :

- شما درین دیبای جدید چه فکر دارید و در نگذشته که در آن گرفتار گردیده اید.

آبات تمام این کلمات را عن راجع کرده و به بیان خود چنین ادامه داد :

- این صحنه جدید بر شب تا چه اداره تأثیر بخشیده است؟ آیا سم

ما تمام اوصاع حیثیه ما کاملاً آشنائی پیدا کرده ئید یا خیر؟

در فرانسه و پاریس ارین جا هر وقت حواهد گذشت ،

در حالیکه میخواستیم بجواب پردارم ، در قرائت خانه حرکت و جنبش پیدا

گردیده و بعداً شخص معمر ریش سفید قد کوتاه که موهای سفید سر و ریش خیلی

اساب و جاهت او گردیده و اروها و مژگان سفید چشم های او را که معلوم

میشد هنوز جوان است احاطه کرده بود ، ما وضع متین و گردن افراشته وارد شد ،

در عقب این پیر مرد شخص ناریک اندام لاغر که مثل چوب خشک بود روان بود این شخص بدرجه شکل غریب داشت که من نظیر او را در تمام عمر خود ندیده ام. درین زمان مارتین نزدیک من شده گفت:

 (پردوچ) است!

من و مارتین به استقبال این پیر مرد مقبول شتاقیم و درحین معرفی با ننده سی کلمات دوستانه اظهار کرد و سپس بایک عجله نام به لسان ایتالوی ناریق من مارتین داخل مذاکره و گفتگو گردید.

من یقین کامل نمودم که شخص پردوچ درین سر زمین خیلی حائر اهمیت و دارای اعتبار کامل است آفات نایک مهارت نام خواست که به این اسیر قابل ولایق خود خود را نشان بدهد.

من نادووفر دیگر که یکی آن «شورود» نام رئیس تمام عمارات که نسل امریکائی بود و دیگری «گریک» نام رئیس تمام لابراتوری اولوژی شمار میرفت معرفی حاصل کردم.

ارگفتار اولین معلوم گردید که «شورود» یکی اراجنجیرهای مشهور ساخمان قنال ناما می باشد و درینجا درزرگترین نندها کار کرده و حاضر درزرگترین محراهای آب ررقه متحرک کار میکند اما راجع به گریک ما ندهد دانسته که شخص مذکور بیک براد محمول منسوب بوده و گذشته آن ناریک ست اما خدمت مهمی درینجا کرده است

مارتین آهسته دست مرا حرکت داده به چشم اشارت نمود. و را تعقیب نمایم، هر دو آهسته اربین میانه که تراد انگلس، فرانسوی، ایتالوی درآن اجتماع نموده و هرصنف جداگانه حلقه داشته و مشغول صحت جدی بودند و دریک

طرفی هم به لسان چینی و جایانی مذاکرات جاری بود گذشتیم، تمام صحبت ها با يك حرارت جریان داشت.

از بعضی جملات جدی که آنها میگفتند این قدر بخوبی فهمیدم که راجع به فنون و علوم صحبت دارند. اما در دستوران وضعیت طور دیگر بود، در هر گوشه آن اشخاص بسرور و خوشی فوق العاده مشغول بودند. صدای پیاله و چای نك و انواع مشروبات سامعه را به احتفاظ میآورد، اینها به حکایات ملی خنده آور و چستانهایی که درین عوام معمول بود مشغول بودند.

درین جاغات اول الذکر که عبارت از علمای مشهور اند چند نفر عسکر نیز ملبس به لباسهای سرخ عسکری که در سینه شان نشانهای عسکری بمالك مختلفه عالم نصب شده بود حضور داشتند، این نشانها خیلی بر مقبولی و قشنگی ایشان افزوده بود. من و مارتین بباغ و بعد يك میدان تنیس که در اطراف آن چراغها روشن بود رسیدیم، در حین رفتار مارتین وقت را غنیمت شمرده بمن گفت که جدیداً از اروپا عده زیادی از صاحب منصبان عسکری آورده شده و این صاحب منصبان بعد از اتمام محاربه عمومی گرفتار فقر بوده و به معاونت احتیاج شدیدی داشتند.

مارتین راجع بمقصدیکه مرا با خود در بنجا آورده اظهار نمود که بر دوچ درین میدان ساعت ۹ با ما ملاقات میدارد. لباسم درینوقت عبارت از فرالك بود بواسطه برودت هوا احساس سردی مینمودم. ساعت ۹ قریب شد متعاقب آن آهسته آواز پائی بگوش رسید و پر دوچ پیدا شد خیلی آهسته و جدی گفت:

چه خبر است؟ احتیاط کاری شما را خیلی می ترساند آیا چیزی جدیدی رخ

داده است؟

مارتین نسبت بمکتوبیکه من بدست آورده و آن راجع به واقعات دیدگی خود من

بود برای پر دوج معلومات داد.

پر دوج بعد از شنیدن این تاریخچه بفکر فرو رفته در حالیکه پیشانی خود را مالش میداد چنین گفت.

شنیدن این نوع تاریخ چندان اذت بخش نیست یقین کامل است که راجع به این مسائل نه پیر مرد کوانیسیلی یعنی کوانیسیلی بزرگ و نه مادام کوانیسیلی هیچ نمیدانند. ممکن است وضعیت مادام کار و بقرار بکه خودش اطلاع میدهد همچنان بوده بلکه گمان میکنم وضعیتش بدتر هم خواهد بود.

تبدیل وضعیت ما کس درین اواخر خیلی ها معلوم بوده و بمن لایه است که از اقتدار خود کار بگیرم تا ازین دام عنکبوت نجات داده شود این قول خود را عملی خواهم ساخت و بشما وعده میدهم خدا حافظ.

ما بسمت راه عمومی روان شدیم، پر دوج بدیگر سمت روان و از ما جدا گردید. هارتین مرا بایک شخص دیگر آشنا ساخته، آن شخص روسی نژاد و متخصص حیوانات بوده در آذوقه ربانی حیوانات و آده های مصنوعی خیلی ها دارای اهمیت بشمار میرود.

این شخص مرد قد کوتاه و ده در سیمایش آنرا حزن و ملال میداد بود، وضعیت او ر من تاثیر عجیب بخشید علی الفور ور بدوستی برگزیده (این شخص که دوست حقیقی من است یتر وفسکی نام دارد از حالات او که در آنی بحث میشود قارئین واقف میشوند) این شخص در ضمن گفتگوی خود رجع بدپریس از زمان که در دارالفنون باسور داخل تدریس بود متذکر میگردد.

شخص مذکور با هارتین مناسبت خوبی داشته و گفتار او روح دار بود در حین صحبت فیشر و کارتو هم به ما ماحق شدید و مدنی زیاده بود که

این دو نفر ما را می جستند در حالیکه ما در سالون نان خوری در طبقه علیا بودیم. این اطاق نان خوری بزرگ بوده و در وسط آن میز نان خوری بلوری نهاده شده و بالای آن سامان نان خوری بوضع قشنگ با فهرست کامل از اطعمه و اشربه نهاده شده و بالای هر فهرست يك عقربك بود و در بین خود میز يك برآمده کی فلزی طولانی امتداد پیدا کرده بود. وضع نشستن ما چنان بود که آخر میز را کاملاً ما گرفتیم بعد از من مارتین و پتر و فسکی جا گرفته و نشسته بودند پیش روی ما خالی و به سمت دیوار دیگر نقری بود. مارتین برای من گفت:

شما چه میخواهید؟ هر چه میخواهید در فهرست انتخاب نموده و بالای آن عقربك را بگذارید در اینجا خد متگار وجود ندارد تمام عمل نان رسانی خود بخود اجرا مییابد.

گفتم من مرتبه اول امتحاناً يك بوتل سوده سفید و يك پشقاب گل کرم انتخاب میکنم. مارتین گفت: من برای خود يك گیلان قهوه و يك بشقاب کباب مخصوص انتخاب میدارم.

درینوقت من بالای چیز انتخابی خود عقرب را گذارده دیدم که از سمت پیش روی من از همان پایه فلزی که در وسط میز بود يك ورق فلزی بایك آهنک مخصوص پس گردیده يك بطنوس پاك همراه چیزهای انتخابی من برآمد. مارتین گفت خورا که را بگیر و دریچه را به بند فرموده را عمل نمودم، خوردنی خیلی اعلی و گرم بود. بخوردن و بصحبت های شیرین مشغول گشتیم.

در سالون از هر طرف صدای ظروف بلند بود. رفیق مایتر و فسکی خیلی ها بر خور است، ساعت بساعت اشربه جدید برای خود فرمایش میداد. از باعث حرارت خانه قطرات بریشانی او پیدا بود، در ضمن حکایات شیرین خود گفت

کہ او تنها در لایر اتور کوانیسیلی توانسته است چندین سالہ خیالات خود را عملی نماید و از آمدن خود در اینجا خیلی ها خوش بود از روزیکہ درین دنیا آمدہ است بسی تجارب قیمت دار نموده و گمان قطعی دارد کہ ازین بیست سالہ تجارت خود چنین نتایج برجستہ گرفته است کہ حصول آن در اروپا بصد سال ممکن نمیشد . گفت خدمات من بمقابل خدمات کوانیسیلی یک شی ناچیز است . کوانیسیلی یک فرد لایق و یک مرد خیلی قیمت دار است این چیز ها از ہمت این شخص قدم بعرضہ وجود گذاشتہ است گمان نمیکم کہ دیگر شخص چنین خدمات را ایفا نموده میتواندست . من شما را آقای کاری در یکی از روزہای یکشنبہ کہ روزہای رخصتی بشمار میرود بقدم رنجہ فرمودن دعوت میکنم کہ آمدہ Human Incubatory را ملاحظہ کردہ بہ بینید کہ من در کجا خدمت میکنم . من وقت را غنیمت شمردہ بختیار خواہم بود کہ برای شما شاہ کاریہای فکر بنی آدم را ارائه دہم . من معاون کریگا ہستم عموم خانہ ہا را باستثنای بعضی کہ در آنہا تنها کوانیسیلی د'اخر شدہ میتواند شما نشان خواہد داد در خانہ ہائیکہ احازہ دخول بدست خود کوانیسیلی و گریک و چند نفر از اہالی این سر زمین داخل شدہ میتوانند نس

بمن خیلی دلچسپ بود کہ بدانم آیا اہالی این سر زمین در حالت موجودہ درین کلوپ داخل شدہ میتوانند یا خیر لہذا چنین سوال کردہ .

من خواہش دارم کہ آن درین کلوپ با اہالی این سر زمین ملاقی شوم . گفت در حقیقت خود ما صاحب اصلی این کلوب ہستیم و اشخاص این سر زمین کہ شاگردان ما بشمار میروند بعضی وقت درین کلوب دعوت میشوند ، همچنین ما در بعض اوقات کلوبہی خود دعوت مینماید

ما درین گفتگوی مر فطع کردہ میزد دیگر بر آن کہ در جواب ما بودند گفت : آن دو نفر گندمی رنگ را می بینید و نفر دیگر کہ پیش روی آنہا شستہ

سفید پوست میباشد اینها در نزدیک ترین اوقات من و شورود و لیونیرک را عوض خواهد کرد لیونیرک آن شخص است که شمارا ابرایش نموده است. این اشخاص از اشخاص نامدار بشمار رفته عمر آنها به ۱۵ ساله کی رسیده و دوستان عزیز ما هستند. فیشر گفت: آیا ما با آنها مقابله میتوانیم؟

پتر و فسکی بایک حرارت فوق العاده گفت: طبقه آینده ازین طبقه موجوده بهتر خواهند بود.

کارنو گفت: - در آن زمان ما «تحت او امرایشان کار خواهیم نمود. در زمانی که کارنو این کلمات را ادا میکرد سگرت خود را در داده و گفت من از برای این طبقه آینده و اجراآت آنها شربت خود را می نوشم. درینوقت ما نوشیدنی خود را بتمام رساندیم و پتر و فسکی یک بکال جدید خواسته بنوشید و گفت:

من ازین طبقه موجوده چیزی انتظار ندارم اما طبقه آینده در تحت حمایت من تربیه خواهند شد، این اشخاص بدرجه زحمت دوست خواهند بود که هیچ يك قوم چنین زحمت دوست نباشند.

مارتین سخن او را قطع کرده گفت:

ما نمیتوانیم که خود ها را با این اشخاص مقائسه نمائیم چونکه ما بنی آدم آنها ماشین هستند و اینها در عمر ۷ ساله کی کاملاً جوان میگرددند حالانکه ما اینطور نیستیم، علوم را آنها بغیر از فکر خود ها بذریعہ اصول میخانیکی حفظ و در مغز خود ها جامیدهند چیزیکه برای آنها در آینده فکر میشود و من باور نمیکنم ما بوره و نمک زمین حساب میشویم، ما میدانیم که برای چه حیات بسر می بریم آنها ازین کیفیت واقف نیستند.

از شنیدن این کلمات کارنو خندید و خود را به سمت مارتین خم نموده گفت :
 ما برای ما کار و بی حیات بسر و برده و پیدال برای ماست .
 مارتین از کلمات خنده آور او خندیده گفت .
 ممکن است چنین فکر نمود حیات بسر بردن خوب است اگر درینجا يك
 ماد موازل چشم سیاه كك باشد !
 کارنو گفت صحیح است صحیح است !

پتر و فسکی با يك حالت بی قرارانه گفت : درین ما و شاگردان چه تفاوت
 است ؟ درینجا حیات ما با يك وضعیت مسخره کی گذشته چیزی که ما درینجا از
 حیات فتنه بازی خوبتر داریم همین است که کار میکنیم اگر اینها به آن مقصد
 که میخواهند برسند خیلی موزون بوده ما هم شایق دیدن این مقصد هستیم .
 مارتین گفت : من می فهمم شما اطفال خود را خیلی دوست دارید و این قانون
 طبیعی حیات است حقیقهٔ مستر پتر و فسکی پدر است .

مارتین به من رجوع نموده بکلمات خود ادامه داد پتر و فسکی پدر عموم این
 طبقات می باشد او اداره کنندهٔ Human Incubatory می باشد این عجیب پدر
 است که اولاد خود را بحدیکه لازم است دوست ندارد :

فیشر درینوقت بکال را بالا نموده گفت : برای صحت پدر عموم این طبقه
 موجوده مینوشم .

من گفتم : آیا آقایان کافی ندانسته اند ، شما ها بیش از آنکه اجرا بدارید
 عملی ساخته نید !

کارنو گفت : روز های یکشنبه روز رخصتی ماست باید این روز را بسر ببرم .
 (ناتمام)

روزنامه «اصلاح»

ما بمطالعه روزنامه شریفه «اصلاح» را که از بهترین جراید وطن و دارای مضامین عالی و مفید است. معوم هموطنان عزیز خود توصیه و سفارش می‌نمایم.

روزنامه «اصلاح» در طول این مدت تازه ترین اطلاعات خارجی و داخلی و مقالات مفیده اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و اعلانات و اسعار تجارتی و غیره ضروریات عامه را در کمال صحت عمل، در ساعت معینه هرروزه بمطالعه عموم گذاشته. رعایت و حسن معامله روزنامه با تاجران و مؤسسات اقتصادی همواره مورد قبول و توجه آنها بوده. و کثرت اشاعه اخبار مطلوب آنها را از ناحیه تبلیغ و جلب مشتری تامین کرده است. این روزنامه هرروزه به تعداد هزاران نسخه چاپ شده و در داخل و خارج مشترکین و مطالعین زیادی دارد نشر اعلانات در آن تاثیر فوق العاده داشته منافع تجارت و مؤسسات را تامین میکند. ما بمعوم تجار و مؤسسات اقتصادی داخله و خارجه و آقایان محترم ابلاغ میداریم تا از اشتراك و نشر اعلان در روزنامه «اصلاح» غفلت ننمایند.

شرح اشتراك روزنامه «اصلاح»

مواضع	سالانه	شش ماهه
کابل	۲۵ افغانی	۱۴ افغانی
داخله افغانستان	۳۰	۱۸
خارج	یکنیم پوند طلائی	۱۸ شنگ

عنوان	قیمت اعلانات
در صفحه دوم و سوم فی سطر یک افغانی	ده افغانان کابل - اداره اصلاح
اضافه از پنج مرتبه	۵۰ یول
در صفحه چهارم فی سطر	۵۰ یول
اضافه از پنج مرتبه	۲۵ یول

The only daily paper in Afghanistan with a wide circulation all over the world publishes fresh and best news of all the world. Afghanistan especially Central Asia.

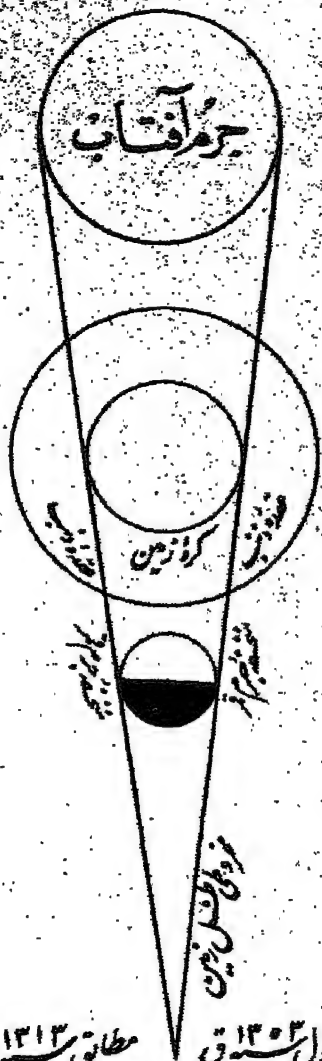
Subscription rates:

	yearly	half yearly
KABUL:	25 Afghani	14 Afghani
Afghanistan:	30 «	18 «
Foreign:	one £	18 shilling
Afghan students:	1/3 of the above rates.	

Manager of the Daily "Islah" Delh Afghanan.

KABUL, Afghanistan.

بخصوص تمام در یک شب به سوال المکرمه - بصر کابل ۳۴ دجه و ۳۰ دقیقه



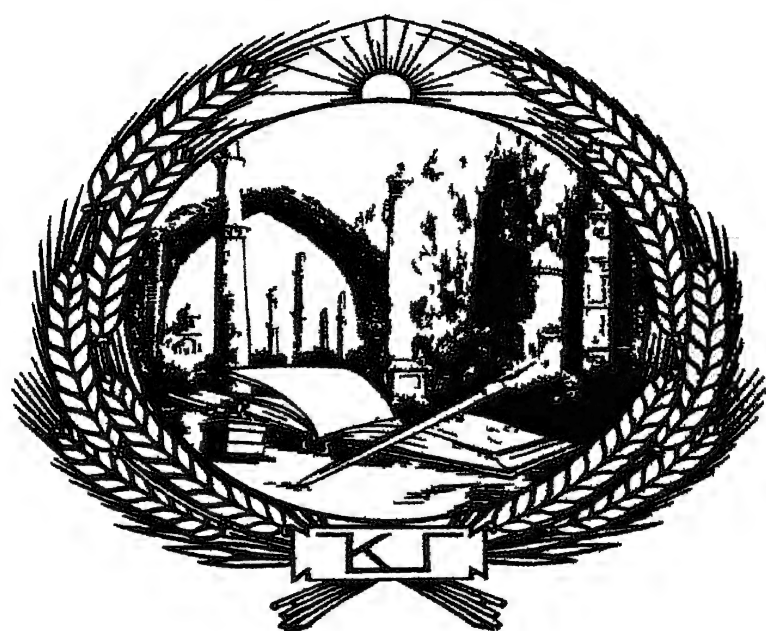
خوف کلی شب یکشنبه ۱۳۰۲ مطابق ۱۳۱۳ ش، از اول شب گذشته
یک ساعت و ۲۸ دقیقه، ساعت یک ساعت ۵۸ دقیقه، چون وسط خوف رسد گذشته
باشد ۲ ساعت و ۴۲ دقیقه، تمام انجم ۴ ساعت و ۳۹ دقیقه، تمام مدت خوف ۳ ساعت
و ۵۸ دقیقه، رنگ ماه سیاه مائل به سبزی. و الله اعلم (خارج حقیقه آخذ از دونه نجم کابل)

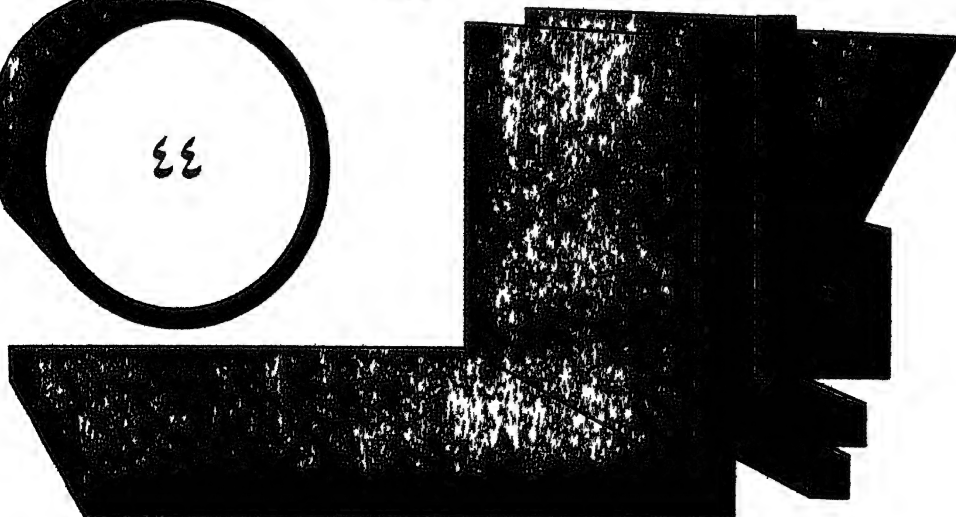
قیمت اعلانات در مجله کابل

Foreign									داخله					
12 Months			6 Months			Once			يك سال		شش ماه		يك مرتبه	
Inch	£	s	d	£	s	d	£	s	d	پول افغانى	پول	پول افغانى	پول	پول افغانى
		17	2		6	10		2	6	يك سطر	۱۵	۸	۲	
$\frac{1}{2}$ Page	1	10		17	6			4		$\frac{1}{4}$ صفحه	۶۰	۳۳	۸	
$\frac{1}{4}$ "	2	15		1	10			6		" $\frac{1}{2}$	۱۱۰	۶۰	۱۲	
full "	5			2	15			10		تمام "	۲۰۰	۱۱۰	۲۰	

تمنا

از عموم مشترکین محترم مجله کابل تمنا داریم حین نقل مکان و تغییر دادن آدرس خود دفتر این مجله را کتباً مستحضر سازند تا در تقدیم مجلات شان مشکلاتی بامورین اداره و بوسته خانهای مملکتی واقع نگردد.

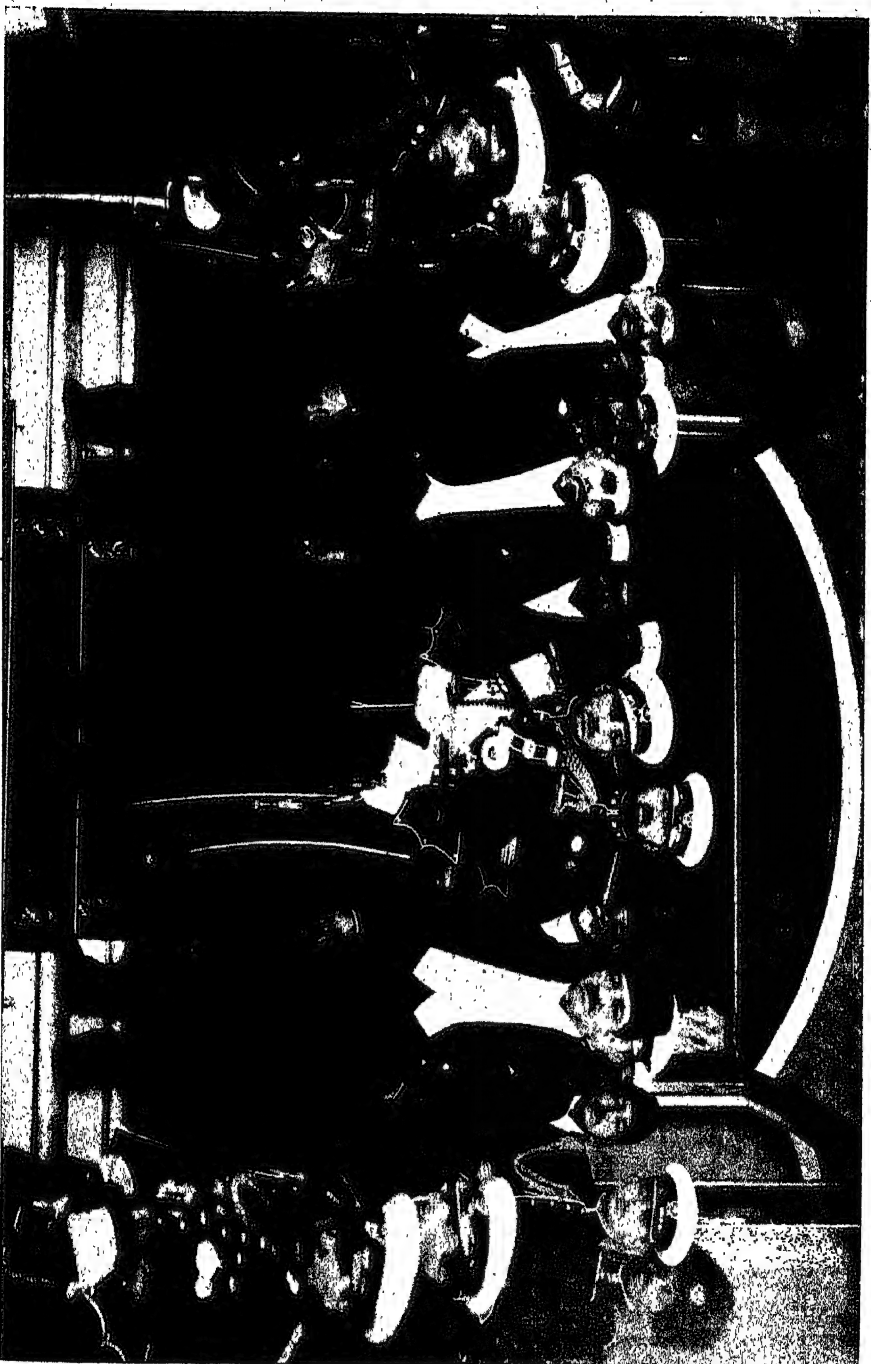




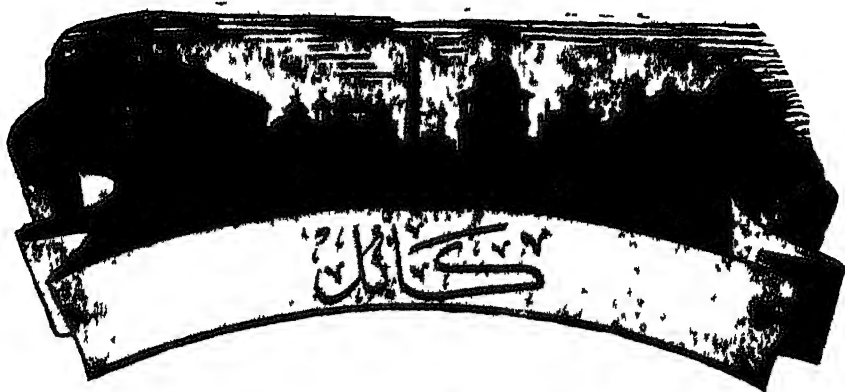
اشتراک	کابل	آدرس: احمدی، حادۀ ارک
کابل: ۱۲ اضافی		عنوان تلگرافی: کابل انجمن
ولایات داخله: ۱۴ *		مخابرات: باشهزاده احمد علی خان
* خارجه: بم بودا سلیسی		(درانی) مدیر انجمن
طلبای معارف: نصف قیمت	نحت نظر انجمن ادبی نشر میشود	
۱۳۱۳ هجری شمسی — ۲۱ جنوری ۱۹۳۴ میلادی		

فہرست مندرجات

صفحہ	نکدہ	صفحہ	نکدہ	صفحہ	نکدہ
۸۵	طرح محمد حکم خان	۶۱	تقدیر خان ترکی	۱۶	ترجمہ قاری عبد اللہ خان
۸۶	حساب دار محمد سال ترکی	۳۱	عبد الباقی خان سرکات	۵۰	نگارش ص، عبداللہی خان حدی
۸۸	انجمن	۳۹	عبد المعور خان مترجم	۶۳	ارطعم محمد سرور خان صا
۹۰	علام حیلانی خان حلالی	۵۰	نگارش ص، عبداللہی خان حدی	۷۲	ص محمود خان سرکات
صفحہ	تصاویر: —	۷۴	ترجمہ قیام الدین خان «خادم»	۷۵	سرور خان گویا
۱	دات اعلیٰ حضرت ہمایونی بروز عید فطر	۸۳	انجمن		
۲۹-۳۸	موک ہمایونی را انتظار می رہد				
	ار ماطر قصر دلکش و ماطر داخلی ارک				
۶۵-۶۴	موقع روف باری				
۱	شاعر شہیر حساب مردار عبدالرسول خان				
۸۳	مرحوم				



ذات اعلیٰ حضرت ہمایونی بروز عید سعید فطر
طرف راست : ج . ع . ج والا حضرت صدر اعظم صاحب : طرف چپ : ج . ع . ج والا حضرت وزیر صاحب دربار



فن تاریخ

اصول نگارش تاریخ چرا تغییر کرد؟

— ۳ —

نگارش حاتم ، قدیر خان ترکی

نتیجهٔ نقیذ علمی تاریخ

و ریکه در بالا ذکر شد مؤرخین قدیم حوادث را طوری تفسیر میکردند که به حیات و زمان و اعتقاد ایشان مطابقت داشت ولی مؤرخین حالیه (بعد از سدهٔ اخیر قرن ۱۹) وقایع را طوری تحلیل مینمایند که به مفهوم لزوم و وجود طبیعی دنیا مطابقت داشته باشد و حواس لر و م و وجود عبارت از مسائل عسکری، سیاسی، اقتصادی، بالاخره ملی است لهذا افکار مؤرخین همیشه معطوف است تا قضایا را طوری ترکیب و تحلیل نمایند که علت العلل آن دستیاب شود و وثائیکه در نتیجهٔ حفريات و خواندن کتبه ها و تحقیق اصول معماری و خواندن و معلوم نمودن مسکوکات راجع به تاریخ قدیم در دست آمده این کار را نسبتاً آسان گردانیده است زیرا این ها بمشابه

رومان ، اشعار ، آثار و نوشته هاتست که يك شخص متخصص فن از هر جنس و پارچه آن میتواند تعلیماتی ابد و خته و نائقی بگیرد ، پس میتوان مدعی شد که تاریخ حقیقی قدیم یا کشف شده و با اگر چیزی باقی است آهم در شرف کشف شدن است (۱) اینک قرار نکه گوستاولوبون میگوید و تمام مؤرخین امروزه اروپا معتقد اند اصول فی تاریخ که بحث آن در بالا گذشت مخصوصاً قسمت تنقید تاریخ را کاملاً ارقید اساطیر و افسانه بجات داده لماس فی ران پوشانیده است که ارس به بعد و با همین تواریحیکه ارنجاء شصت سال باینطرف نوشته شده باشد اگر کاملاً دارای حقیقت باشد اقلأ در تشخیص علل قصایا و جمع و تدوین و نائق تکامل ریادی را کس نموده است

يك مریت تاری که تاریخ امروز دارد این است که قلاً ادب تاریخ مینوشتند ولی امروز این وطیعه را علمای صاحب فی که درین زمینه صاحب يك رشته معلومات میناشند میویسند و یا ساده تر به عوض تعننات و تعریجات محیله معینیت علم قائمه شده است (۲)

اینک وقتی فهمیده شد که جریانات قرن ۱۹ تاریخ را از دست محررین گرفته به ارباب فن و علم سپرد حالا لازم است دیده شود که علما درین زمینه چطور حرکت کردند و اصول نحرانات و کشفیات فی و قصاوت آن ها در اطراف آثار عتیقه چطور بوده دین باره ادام لطریه خصوصی تعیب می شود و یا خاص تحریر تاریخ بوجدان علمی حواله میکنند ؟ :

چگونه آغاز به تحقیقات شد ؟ :

طوریکه در فوق دیده شد ؛ بعد از آنکه عوامل متذکره بالا زمینه ملیت را

(۱) فلسفه تاریخ صفحه ۱۰۱ مؤلفه گوستاولوبون .

(۲) فلسفه تاریخ صفحه ۷۸ مؤلفه گوستاولوبون .

حاضر کرده و آن مفهوم جدیدی بخشید رای نگارش تاریخ هم در سایه تاسیس شعب
متعمده علوم اجتماعیه طریقه روشنی دریافت شده يك علم یا فن جدیدی بنام تاریخ
ویکدسته علما باسم مؤرخین و یا متسین در احوال و اوصاع قدیم و جدید اجتماعات
نشری بر روی کار آمدند این دسته از علما که در فروعات مسلک خود ها
به شعب متعددی تقسیم و هر کدام يك شعبه حیاتی نشریت را از قبیل علم السنه
و اشتقاق و علم نسب شناسی (ار روی نشره یا اسکلت) و علم آثار عتیقه و ...
مصروف اند بر روی کار آمدند هر کدام در شعبه متخصسه خود ها آغاره تحریات
علمی و فی کردند که اینک اصول تحقیق و طریقه تنوعات آن ها تاجائیکه
به موضوع این مقاله ربط دارد و استعداد و کفیت مطالعات ننده اجاره
میدهد به تحریر آن پرداخته می شود و چون تاریخ امروز زیاده تر
از همه در پی تشخیص نژاد چسبیده تا بدان صورت اقوام را مشخص و خطوط
اساسیه ملیت را طرح کنندارس جبهه (با تروبولوژی علم الساب) زیاده تر
مصروفیت بکار رده می شود چه وقتی نژاد اقوام بصورت صحیح تصیف گردید
دران صورت منع ظهور مدبیت ها و تعین آثاریکه در ربعه حفریات بر آورده میشود
جداان کار مشکلی نیست مثلاً در هر جائیکه آثار عتیقه را در ربعه حفیات از زیر
حاک برون میکنند حتماً با در همان حاویا در حوالی و اطراف آن مایعجمه هائی
هم ر حورده می شود که یادی ارساکنین قدیم آن سرزمین میدهد پس درین
صورت معلوم می شود که آن مدبیت راده همین دماغ هائی است که اکنون خاک
گشته و استخوانی اراان باقی مانده است دراینکه اصول تحقیقات ایتروبولوژی
چطور است ۱۰ اس خود مستلزم بحث طولی است که در دبل شرح داده میشود :
در تحقیقات ایتروبولوژی دو اصل بنظر گرفته می شود یکی رنگ نشره و دیگری

مساحت مجمله و چون هر دو اصل مذکور دارای اهمیت است لهذا اولاً تعیین نژاد از جنبه رنگ بشره و ثانیاً از روی مساحت مجمله که آن را (بشریات مساحه وی) نام میدهند مورد بحث قرار میگیرد :

رنگ بشره :

علم مطالعه عروق بشر را انتروبولوژی میگویند این علم اولاً در اوایل قرن ۱۸ تاسیس و بعد از آن اولین کسیکه عملاً در اطراف این علم تحقیقات بهم رساند يك شخص فرانسوی موسوم به (رزیر) بود این شخص در سنه ۱۷۲۲ یکسیاحت دنیا را نموده نژاد های انسانی را بصورت ذیل تصنیف نمود .

۱ : - سفید پوست های اروپا .

۲ : - سیاه پوستان افریقا .

۳ : - زرد پوست های آسیا .

۴ : - اهالی شمال .

و در سنه ۱۷۵۵ شخص دیگری موسوم به (لینه) نژاد های انسانی را باین صورت تفریق کرد :

۱ : - جمعیت انسان های عبر مدنی

۲ : - جمعیت هائیکه تاکنون از اکثری از مزایای انسانی محروم اند

۳ : - انسا های مدنی مثل اهالی اروپا ، امریکا ، آسیا و بعضی از حصص افریقا

سپس تحقیقاتیکه در سنه ۱۷۶۴ از طرف (داو بتون) و در سنه ۱۷۷۵ از طرف بلومن و در سنه ۱۷۸۵ از طرف سومر بیگ و در سنه ۱۷۹۱ از طرف کامبر بعمل آمده و نتایج آن نشر گردید این علم قدری وسعت بخشید ولی مع هذا تمام این تصنیفات نمی توانست يك نظریه مکملی عرقی را بوجود آورد بعد از آن همان دو نظریه متضادیکه در عالم علم

و فلسفه شهرت زیادی دارد دربارهٔ ثراد شناسی روی کار آمدو این دو نظریه همان نظریه های معروفی است که اول آن را (مونوگنیزم) و دوم را (پولیکنیزم) نام میگذارند بعد ازان در قرن ۱۹ شخصی موسوم به کولر عروق نشر را باین صورت تصنیف کرد:

۱: - عروق سفید یا اهایلی قفقاز .

۲: - عروق منگولیک .

۳: - عروق زنگی .

از اینکه در انگلستان در سنوات ۱۸۱۳، ۱۸۲۶، ۱۸۳۷ از طرف بریچار و در سنه ۱۸۱۷ از طرف لورنگک نشر شد و حاوی تحقیقات کاملی در اطراف اتنوگرافی بود تنها به مجادله و مناقشه دو مسلک فوق انحصار داشت ولی با تمام این گونه مساعی و زحمات و تفحص و تدقیق هنوز کدام تصنیفی که بتواند از روی اتنوبولوژی مسئله عرقیت را حل کند بوجود نیامده بود چه این اصول چون مستند به رنگ بشره و پوست وجود انسانی بود لذا نتوانست مأمول مؤلفین را کماحقه برآرد .

بهترین نمونه که میتوان آن را کاملترین دستور علمی آن دوره درین باره شمرد همانا نظریه ذیل است که یکی از علمای این علم در سنه ۱۸۹۷ در کتاب (راجع به اصول تعین و تشخیص جیمه ها و اسکلت ها) آنرا نشر و چنین شرح میدهد:

در ادوار قدیمه يك عرقیکه همین عرق بیاض بود در جوار قطب شمال بطور ضعف و بیچارگی و عدم قانون و صنعت و کولتور میزیستند ولی عرق سیاهی که اران در تمام شئون حیاتی جلوتر بود و دران اوقات حاکم دنیا دانسته می شود و صاحب کوکتور و حاکمیت بوده تمام اهایلی افریقا و منسین عرق زرد را در تحت یوغ اسارت و قیمومیت خود ها در آورده بود در اطراف خط استوا مسکن و به بزرگترین

حصهٔ آسیا قرضه داشتند و عرق سرخ دران وقت در قسمت غربی دیا و عرق زرد در قسمت شرقی آن زست میکردند .

این بود مختصری از تشریحات و تفصیلاتی که میبایست برای تفهیم موضوع و تکامل تاریخ بنگاری راجع به تصنیف عروق ایراد میکردید ولی چون هر چیز در ابتدا عبارت از یک سلسله تجارت و تدقیقات ابتدائی است و رفته رفته تکامل میکند این موضوع هم در سنه ۱۹۳۰ یک باره کی داخل در یک سیر تکامل گردیده تبدیل جنبه نمود یعنی چون علما فهمیدند که رنگ نشاء یک چیز عارضی بوده بکن در انتقال از یک جا به جای دیگر در طی ارمنهٔ طویل و تقاضای محیط و اصطفاى طبیعى تغییر کند و یا در ضمن حفريات چون اسکلت عاری از پوست از زیر خاک خارج بیرون می شود تفريق نژاد از روی آن ممکن نیست لذا چاره دیگری بسته طریقه شریات مساحه وى را روى کار آوردند که اینک مختصری اران هم نگاشته می شود :

تعیین نژاد از روی اسکلت :

ارسنه ۱۹۳۰ ناین طرف علم تشریح مقایسه وى از روی کار آمده بدستیارى اصول و متود های موضوعهٔ خود آغار به مطالعهٔ حجمهٔ اسان نمود و علمای اس علم به مصر ، امریکا و جاهای محتفهٔ اروپا رفته تجارت خود شان را بالای حجمه های قدیمی که از زیر خاک خارج مینمودند عملی کردند و نشان دادند که این حجمه ها دارای اقسام و تب های مختلفى میباشد و اولین کسی که از این علما دربارهٔ حجمه اظهار نظریهٔ علمی نمود همانا شخصی موسوم رتزیوس سویدنی بود این شخص حجمه ها را به دو صنف که یکی حجمهٔ طویل و دیگری حجمهٔ کوتاه بود تصنیف و در سنه ۱۸۴۵ در مساحت حجمه اصول تعیین عرض و طول قبول و بعد

چون تشخیص عرق باصول معیار سطحی بواسطه اینکه در کتب کلاسیک همیشه مورد استعمال بوده عمومیت دارد و نه زده هر کس که ادنی مطالعه در تاجی داشته باشند واضح است اربین باعث اردرج آن درین جا صرف نظر نموده تنه به تفصیلات لازم معیار بنیه وی یعنی مساحت اسکلت اکتفا کرده می شود درین تمام اندازه های انتر و بولورتیک چیریکه ار همه ر باده تر مورد استعمال بوده دارای اهمیت زیادی میباشد مقیاس حجمه است ، این مقیاس طوریکه در بالاد رصص اصول موجوده رتر یوس ناآن اشاره شد حجمه را ار روی و سعت و طوالت اندازه میماید و مقیاسکه غیر از و سعت و طوالت تعیین کنندده حجم و ضخامت حجمه باشد ار مقیاس رتر یوس زیاده تر کسب اهمیت مینماید و اربین باعث به مقیاس موسوم به (اندکس پالاتین) که ر جسته کی ها و فروفته های روی ، ساختمان بینی ، اندازه عمق چشم و سائر اعضا و جوارح را نا تمام اجرای حجمه اندازه مینماید اهمیت بلندی قائل گردیده است ؛ و مهمتره بعدا رانکه نجرار و یادی درین باره بعمل آمد و مقیاس و اندازهای متعدد و مختلفی استعمال گردید اخیرا علمایان نتیجه واصل شدند که بهترین اصول جهت تشخیص این عمل هما نامعیار سه گانه ایست که اولی طوالت و دومی حجم حجمه و سومی مساحت بینی را معلوم می نماید و این مقیاسات ثلاثه هر سه آن نا سست های صدا فاده کرده می شود مثلاً اگر گفته شود که مساحت حجمه ۷۴ است دران صورت معلوم است که و سعت حجمه به نسبت طوالت آن در صد ۷۴ است و هم چنان اگر بینی را در نتیجه مساحت دارای بزرگی ۴۷ تعیین کنند (دران صورت همین ۴۷ عبارت از صد ۴۷ میباشد) (۱) . جهت تسهیل موضوع هر کدامی از این مقیاسات را لسه حصه تقسیم کرده اند باین صورت وقتی حجمه در نتیجه مساحت از ۷۴ کم بناید آن دارای حجمه طویل و اگر مساحت (۱) جهت این حساب طول علیحدده که در خود مقیاس وجود دارد تعیین شده است .

حجمه درین ۷۵ و ۸۰ و یارائدار ۸۰ باشد آن را دارای حجمه کونه یا مدور نام میگدارند و هم رای طوالت حجمه مثل مقیاس فوق سه درجه دیگرى موحود است چه وقتى مقیاس کمتر از ۷۰ باشد آن را دارای حجمه کوچک و اگر درین ۷۰ و ۷۵ باشد آن را دارای حجمه متوسط و اگر از ۷۵ ر ماده تر باشد آن را دارای حجمه طویل میگویند .

تقسیمات در حه در مقیاس بیى هم طیر حجمه میداند چه کسایکه دارای بیى کمتر از درجه ۴۷ باشد آن را دارای بیى حورد و اگر بیى مدکور درین درجه ۴۷ و ۵۱ باشد آن را دارای بیى متوسط و اگر راءدار ۵۱ باشد آن دارای بیى بررک نام میدهد

وقتى يك اسکال پیدامى شود و آن را میجواهد در تحت همین اصول مورد مذاقه قرار بدهد می پالمد تا اسکلت مدکور بکدام و عى ار درجات مد کرده فوق توافق دارد و بعد از مساحه های دقیق و حساس هر کدام مدکور مطابقت داشت حکم کرده می شود که این اسکلت منسوب به فلان طبقه است

قرار بکه در فوق تفصیلات داده شد چون هر معیار دارای سه درجه و هر حجمه در تحت معائنه درجات مد کوره سه شکل مختلفى حاوه میكد مدلهدا معلوم شد که $3 \times 3 \times 3 = 27$ گروپ می شود و هر اسکلت حتما دارای اوصاف یکی از درجات مد کوره می باشد

علمای اخره ابر و نواورزی این ۲۷ گروپ را به ۸ دسه اساسی و ۶۱ تب فرعى یا تالی تقسیم می کنند و همین است که از تقسیمات اسان جدول دیل حادب می شود .

اهلی که دارای حجمه مدورید :

۱ - $LH, B =$ اهالی آلپ (آلپس)

۲ - $LK, B =$ اورال .

۳ - $P, II B =$ پاله آلپس اهالی قدم آلپ

۴ - $PKB =$ اهالی معول

دارای حجمه های طول -

۵ - $LII D =$ کسپین تنب حرر

۶ - $LKD =$ مدد برای باب حوالی بحر سمد

۷ - $PHD =$ پروتوگروت

۸ - $PKD =$ پروتواسر اویت (۱)

تصور می کنم چون موضوع مقاله نسبت دادن اصول تاریخ نگاری امروزه است رناده ازین محتاج به تفصیل معرفت اقوام قدیمه باشم را بحث طول در این باره مستلزم مقاله دیگر است که مخصوصاً در این رشته شود

۲-۲

بعد از آنکه مورخین از موثرات عوامل متذکره فوق متاثر شده و از علوم مربوط کار گرفتند اصول نگارش تاریخ روز بروز تغییر حورده در قرن ۲۰ تکلی ماهیت دیگری کسب کرده که ایک نصرت اجمال ماهیت تاریخ های مدونه این عصر و اصول نگارش مذکور را خاطر نشان کرده سپس این مقاله را خاتمه میدهم

مورخین و نواریخ امروزه :

طهور آثار عتیقه و کشف اسکت های اقوام و تنظیم السنه جماعات السانی و

(۱) التحصن الکمبراس دکور رشد عال سک وریر معارف مد توریکه و کتابه تاریخ عمومی ملل قدیمه تألیف یک هیئت می مورخین ورگبه .

تحقیقات در اطراف آنها که یکی از بارزترین خصائص تاریخ نویسی این عصر است محدّی مسلک تاریخ نگاری را صعب و در عین حال مهم و مرعوب نشان داده که بقول یکی از فضلا امر ورا کثری ارفا کوله های ادبیات نایک دوق تمامی بدون سرو صدا ماکولته های تاریخ مدلل شده و تنها اسامی خود را صحت حفظ نام تاریخی مدلل نکرده اند (۱)

تاریخهای که امروز نوشته می شود گرچه در ذات خود عاری از بواقص نیست و وقائع را با همان طریقه که در فوق به سو برکتیف تعبیر کردم هر طور خواسته باشند تحریف میکنند اما به نسبت تواریخی که در سابق نوشته میشد بسیار مکمل می باشد مثلاً اگر مورخ در تحریر تاریخ با مدعائ و افکار ملی خود بوده و عناصر و مالمه تاریخ را به معاد خود و بدوق خویش تعبیر هم نماید بواسطه دو نظر گرفتن مسائل دلیل معیبه تاریخ او حالی ارفائده نیست

مورخین امروز اقوم دیار را (تا حدیکه به قناعت علمی فعلی متعلق است) از ریشه و اساس شماخته (البته ایمان کاملی داریم که اساس و ریشه تمام اسامها واحد بوده همه و همه منسوب به حضرت آدم ع است ولی تکثری که بعد از حاققت آدم ع و طوفان نوح ع در نفوس بشری واقع شده بواسطه مهجرت ها و اسکان کمله های بشری در مناطق مختلفه و مؤثرات محیط جغرافی و تعیرات جسمانی آنها اریکطرف بطریقه عروق را بمیدان بر آورد و اریکطرف دیگر در نصیف همین برادهای مکسسه و طبیعه عام و تنقید را مشکل نرکرد) و هر دو دئعی که صدسال قبل بصورت فسانه و داستان باستانهای تعلیمات و هدایات کتب معدسه عهد سنیقه (سروده منشد امروز چبری مصحکی به نظر میجوورد و را کشف آدر سنیقه ، قرئت (۱) کفر اس مصصو شک امدی برو سور فلسفه دارا ووب اسامول محله حات صفحه ۸۶ جلد اول .

کتابچه ها بر روی کار آمدن اصول علم و انتقاد در تاریخ و تاریخ را حیات و جیات جدیدی بخشیده بجای نظریه که مؤرخین قدیم میگفتند و تواریخ را در اطراف آن می نوشتند که : قدما چه کردند و . . . ؟ تاریخ امروز میگوید زندگانی قدما چگونه بود و از کدام جهات علما مورد انتقاد و از چه جهات مورد ستایش است ؛ جهات شبیه به حیات ما در زندگانی ایشان وجود داشت یا خیر ؛ ما که هستیم ؛ از کجا آمده ایم ؛ چه عللی مسبب مهاجرت ها گردید ؛ بالاخره میتوان گفت که تاریخ امروز حیات گذشتگان را از روی علم تشریح کرده افسانه های خارج از حقیقت را از بین و بن رانداخته با آنها درسهای عبرتی تلقین و در طی نشان دادن اینکه عرف و عادات ، طرز حیات افکار متدوعه و بالاخره عناصر پرستی مولد چه نتایج شد ؛ چگونه انسان ها را از روی افتراق و فرقه بستی به پرستش عناصر مخلوقه وادار میکرد ؛ و یا تعمیم فکر مقدس و حدایت ، اخلاق را چگونه اصلاح و انسانیت را از راه پرستش خالق مخلوقات بکدام صورت به عالم حقیقت رهنمائی کرده اجتماعات را تنظیم و حیات بشری را سر و صورت نوینی بخشید ؛ این است تواریخی که امروز از جنبه علم و فن نوشته می شود در قسمت تاریخ قدیم اسواله فوق را جواب و در حصه تاریخ جدید و معاصر افکار و تلقیات دیگری دارد که آنها خارج از علم و فن نبوده راه روشنی دارد که اینک بحث کرده می شود :-

طوریکه در بالا گفته شد تاریخ های که امروز نوشته می شود تاریخی است که وقائع را تحلیل و ترکیب نموده با قدرت تفهیم می بخشد تا مطالعین بتوانند از مطالعه تاریخ مذکور طوری علل و اسباب قضایا را بفهمند که گویی خود ایشان شخصاً در کشف علل و موجبات آن تحقیقاتی بهم رسانده اند و این صفی را که

تواریخ امروزه (قوه تفهیم ، ماهیت تحلیل و ترکیب) دارد زیاده تر مدیون علوم اجتماعی و فلسفه میباشد و ازین جهت هر قدر علوم مذکوره بیش رود یقیناً تواریخ هم بهمان اندازه کسب اهمیت و جیادت مینماید .

بر مورخین قبل نظریات و عقائدی که زاده وجدان اجتماعی محیط مسکونه ایشان بود کاملاً حاکمیت داشت ولی مورخین امروز اکثرأ (باستثنای بعضی ها که ثعصبات سیاسی و ایشان را از ترسیم حقائق بر صحت تواریخ نار میدارد) پابند حوادث تاریخی است مثلاً طوریکه يك عالم فزیاك كاملاً باشد نو امیس طبیعی میباشد هم چنان مورخ مبرا از شوائب و اغراض خط حرکت خودش را در تحریر تواریخ عموماً مستند به حوادث و عناصر تاریخی مینماید و باقول یکی از فضلا: « در نزد ذهنیت قدیمه تواریخ عبارت از تکرر بوده سفارش میکردند يك موسسه که منهدم میشود باید باساس قبل آن دوبار اعمار گردد ولی در نزد مورخین امروزه تواریخ عبارت از يك نظریه تکرر نبوده ناموس توالی در تمام شعب و فروع آن حکمفرمایی دارد و میگویند وقتی يك موسسه که در تحت تاثیر اسباب و عواملی قبل بر روی کار آمده باشد و از ما در میاید طبعاً به عوض آن موسسه قائم میشود که حوائج آنی زمانه را در داشته انسان ها را از مراجعه بآن مستفید کند و اگر احیاناً ناباشد در خرابه همان موسسه از دا در آمده دوباره شالوده قل اور بخته شود چون ناموس تکامل مخالف آن است صورتی نخواهد داشت (۱) !

ابن نظریه که تواریخ را از حبشیت مح فظه کاری و ارتجاع ر آورده داخل در نظریه تجدد و تکامل مینماید بسیار مطابق است به عقیده دکتور گوستا ولو بون (۱) مقاله انتقاد تاریخی بقلم کویریلی زاده محمد فواد افندی روفیسور تاریخ ادبیات در دارالفنون اساسول مندرجه شماره ۷ سال اول مجله حیات .

و شارل سه یوس که میگویند رنسانس تنها زادهٔ دماغ های متفکرین و ادبای صنعت قرن ۱۴ بود بل شالودهٔ آن در قرن ۹ در وقت شارلمان طرح شده بود تا پایه به پایه صعود کرده در قرن ۱۴ بصورت بارزی خود را نشان داد (۱) ! تاریخ های امروز نوشته میشود ناداشتن صفات متذکره فوق غالباً بسوی مسالك علمی و تفحص میلان دارد مثلاً اگر تاریخ عمومی نظری افکنده شود دیده میشود که ا در قرن ۱۹ باین طرف در تمام شعب علمی تواریخی نوشته و هر رشته ا ر برده کافی را چون مثل سلاسل رنجیر مهم ارتباط دارد هر کدام بسوی مسالك خود کش میکنند مثلاً اساتصاف میشود که در کتاب تاریخ اقتصاد و تاریخ فلسفه ا ر یک شخص مکرر ذکر شده است و تاریخ ادبیات ا ر همان رجالی که تاریخ اقتصاد بنام اقتصاد یون نام رده وجهته اثبات مدعیات نظریات او را درج کرده است هم نام میرد و هم ن نظریهٔ او را در سلسله ادبیات ذکر میکنند

این وضع ا ر کجانشئت کرد ا در بالا ذکر شد در تاریخ امرور کاملاً تواریخی است که ا ر جنبهٔ سوپر کتف قصایا را مورد بحث میگیرد بلی وقتی يك فرد میخواهد تاریخی نویسد چون وجدان تاریخ نگاری امرور عالماً بوسیده را اجازه میدهد تا با احساسات و دکاء و عواطف خود در تحریر تاریخ داخل عمل شود ا ر ب جهت رای ا براد و ا باق و توسیع دائرهٔ مساعی خویش مصدر این گونه عوامل میگردد ، این رویه در تمام شعب زندگای حکمفرما بوده تعصبات و اعتقادات عامی ، سیاسی ، مسلکی تا لاخره ملی تاں کمک کرده است

این عوامل و امثل آن که بدی ا ران را در فوق نگاشتم بارز تر س جنبهٔ نواقص تاریخ نگاری این عصر را تشکیل میدهد ؛ دکتور کوستا و بولون میگوید هر ادارهٔ که يك مؤرخ دارای قوهٔ انتکال و اتصال موضوع باشد و در ا بل ا ر ح (۱) تاریخ مد بیت حلد ۲ تالیف سه یوس و فلسفه تاریخ تالیف کوستا و بولون .

کردن و نائق بدطولائی داشته باشد همان اداره تاریخی که آن شخص می نویسد ناقص است (۱)

این بود ما همت تاریخ نگاری قدیم و جدید و علل و موجباتیکه اصول تحریر تاریخ را تعریف داده آن را رنگ دیگری بخشید و همین است که امروز همین رویه را مؤرخین اروپا تعقیب کرده در اطراف آن تاریخ مینویسند.

غیر از جریان کمونی که در تاریخ نگاری روی کار است يك نظریه دیگری که اخیراً بسیار کسب اهمیت نموده همانا نظریه ماتریالیسم یعنی تاریخ مادی میباشد این نظریه که مبتکر آن کارل مارکس همان آلمانی معروفی میباشد ادعا دارد که تمام واقعات دنیا را ابتدای خلقت تا کنون در تحت تاثیر عوامل اقتصادی صورت گرفته منع و عامل تمام زده و خورده ها ، تشکیل اجتماعات ، ظهور مدنیت ها و بالاخره . دماغ نموده معده میباشد ؛ چون این بحث يك موضوع معضل است که ممکن صفحات دیگری هم در تشریح آن لازم باشد ازین جهت این موضوع را در خور مقاله علیحده دانسته این مقاله را درین جا ختم میکنم .

انتها



اصول تحقیقات فلسفه

لغاب و السسه

- ۴ -

دو سته نگدشه

ترجمه و نگارش فاضل فاری

عدالته خان ار سجدان فارس

 لغای زبان ار اندال حروفی که در کلام اطفال واقع می شود اصول و قواعدی استخراج نموده اند و تفصیل آنکه در مراح و اعصای کودك رطوبت بیشتر و عدد و ورگهای آنها سطر و آما سده باشد ار سجهت در کام و زبان و لب و دهان آنها تیری و حمت بیست ماهر حرف را کامل ار مخرج اصلی آن ادا کنند بلکه حرف ار این طرف و آن طرف مخرج ادا می شود و در نتیجه حرفی قرب المخرج محرف اصلی کلمه ار زبان اطفال بیرون می شود مثلاً در مابین (ت و دال) و (و) را (لام) قرب مخرج است و اثر آن ار تکرار تاعط ظاهر می شود چنانکه اگر به تجربه دوسه دفعه بت، بت، بت، بت، بت یا مارناک تارآل گوئیم تا به دال و را به لام یا برعکس بدل می شوند اینچنین است حال اطفال در سائر حروف قریب المخرج - اما در حروف بعید المخرج ابدال واقع نمیشود. این کیفیت در سائر السه واقع و حروف قرب المخرج در هر زبانی با یکدیگر ابدال میگردد و سایرین لغای زبان قواعدی ار هر ابدال حروف وضع نموده اند

ابدال حروف در قواعد فارسی فصل متوسطی داشته چه ار عهد قدیم در هر قطعه ار حاک ایران علما و شعرا رخواسته و آنها تالیفات عدیده داشته اند اما لفظ و لهجه هر يك جدا بوده است لذا الفاظ مستعمله این اساتید سرمایه کتب فرهنگ و قواعد زبان فرسی گردید چه اهل لغت ار کلام آنها لغت و اهل قواعد دستور

استخراج نموده هر لفظی، امتی مستقل گردید و در تقرر و تحریر شیوع یافت تا آنکه فارسی زبان و غیر آن همه آن الفاظ را اعت دانسته قبول کردند و جا داشت که قبول کنند چه اعت است که عام و خاص آن را استعمال نمایند و در تقرر و تحریر رواج یافته در اطهار مطالب و انواع اسراس کامل بدرد نخورد

قابون تجربه، مشاهده حاکی است که هر لفظی در آعار عام و باراری بوده و بقلم غلط نشاء رفته است اما بس اراکه قبول نموده گشته و در زبان حواس امت حاکم گرفته و لطم و شر سند تحریری آن نوشته اند همان لفظ ارحر که الفاظ عامیانه را آمده در رشته اعت فصیح حاکم و ارا حرای زبان شیار گشته است و بداندالی که ارفقور تکلم با خط در محرح روی کار آمده و آنرا غلط می سداشتند بعد از مرور زمان قاعده انحلال و اندال گردیده و بنابرین قاعده دل اسخراج میداند که در عالم سخن، نه هیچ لفظی صحیح و نه هیچ لفظی غلط باشد بلکه هر لفظی که زیور قبول عام دریابد و رواج تمام گیرد همان لفظ صحیح است و اگر چنین نباشد صحیح هم مردود و متروک خواهد بود

در اکسریم الک بران لف را در مثل کلمات ازان رس و عبره و او لفظ کرده انزن و ربون میگویند امکن اس امیر ایه در لطم و شراستمال یافده و ارنجهت اراعت و قواعد اندال خارج و لفظ آن عامه اشاده می رود. ارشاعری استعدادی اراهای ازان مصرعی محاطر دارم که میگوید کار معجون کمونی (۱) میکند بیکان او

اراجا که تمام قصر و ازان کما را کمون تلمط میکشد شاعر ایچره نسب نی عامی خود لهجه عاظم را صحیح بداشته و خیال خود معجون تازه ازان (۱) کمون ریره خراسانی و حوارش کمونی معجونی است مرک که از برای هضم نامع است.

پیدا کرده آری همین عاطفی بنیاد لطافت مصمون نندی او گردیده .
 لطیفه وقتی نرادی نایزانی صاحب ربانی گفت آقا! اکثر اهل
 زبان را دیدم بجای عاق میگویند ایرانی بر آشفته گفت . کسی (قلط)
 گفته باشد .

اندال حروف در الفاظ متحده بین فارسی و سانسکرت قرار فواعد عمیده ایست
 که بر طبق همان قواعد اندال حروف در آنها واقع می شود
 تمام افکار فلسفه زبان را بطور نقشه طرح می ریم تا آشکار گردد که سلت
 اندال حروف در بین الفاظ دوراں همین طاعت ملك و طاعت رب است که بقوت
 اینها خود بخود اندال واقع می شود و راجع بحال هر حرف سالی چند می آوریم
 تا معاینه رود که طاعت زبان در چند قاعده دسل است اراذل در بعضی
 اربین اندالها که هر نقطه آن سراوار که ل تحقیق است نامیده که تار و ارسیم
 که در کتب ذکر یافته باشد چه در فوق گرس رفتا بود که اکثر اندال واقع
 در لفظ و معنی کلمات در کتب مذکور است تا که اکثر اربگونه اندال را
 ما بحشم خود دیده ایم و چون در بین این تعیرو آن تعیر هر فرقی نیست و گوشت اراحت
 جدا می گردد ما هم این تعیرات را باعث افتراق بداییم
 اکنون اراحت حروف صحت می کنیم تا جای آوار هر حرف معلوم و در صحت
 قرب محرج در بین بعضی حروف که ما هم اندال می شوند ظاهر شود

۱ - محرج 'ء' آوار این دو حرف اربایان حاق ربك اسیده خارج میشود

۲ - 'ح' محرج این دو حرف نالای حاق است

۳ - 'ق' ، 'ك' ، گك آوار این حروف اراقصای زبان بیرون میشود

۴ - 'ش' ، 'ح' ، 'ج' ، ژ محرج این حروف وسط زبان است

۵ - 'ل' ، 'ن' ، 'ر' اراطرف زبان ادای می شوند

- ۶ - محرج ت ، ت ، د ، د محرج اس حروف طرف رباں وں ثنابای علیاست
۷ - » س ، ر محرج اس دو حرف طرف رباں و فوق ثنابای سفلی است
۸ - ب ، پ ، ف ، م ، و ، این حرف شفوی و محرج آهاللب است

حرکات

حرکات مقصوره مانند آ، ا، ا و حرکات ممدوده مانند آ، ای، او در سانسکریت
و هم در ژید و پهلوی با احرای حرفی یکجا نوشته میشود و همچنین (ن) در سانسکریت
و هم در ژید و پهلوی صور مخصوصی داشته و چند قسم نوشته من شده و دیگر خصوصیات
کتابتی هم بوده که ارکات رباں مذکور محروف عربی صور محسین خود را ترك
داده است

ابتدا به ساکن در سانسکریت عموماتی دارد و احتمال مبرود که در السنه قدیم
فرس بیر ابتدا لساکن بوده باشد

اما در طایعت حاک عرب ابتدا لساکن بدست و عرب همین عادت گرفته است
که ابتدا لساکن باشد و چون مصنفین اول در ایران بعد از اسلام عرب یا شاگردان
عرب بوده اند و در فارسی هم در بعضی الفاظ آراء را اصلی و در بعضی رائد
میکویند احتمال مبرود که عرب در الفاظ ابتدا لساکن و رسی برای سهوات لطق
خود الف وصل در آورده و بعدها با الف رائده سهوت یافته باشد مانند اشگرف
شگرف ، اسمندر ، سمندر و اشکه ، شکه ، اشر ، شر که هر دو گونه استعمال یافته
است لیکن که میداند که در جمل الف اصلی است با الف وصی عرب اما
تأمل ظاهر می شود که اگر الف اریکون لیاط بیمتد طاعت سکون ما بعد میل
مکنند و چون رباں ما ن آء د ب د ا د ا د ل حرکت ن می دهد و از آنج که

فارسی در طرز تحریر و اقسام حرکات و غیره با سانسکریت مطابقت دارد شاید ابتدا بساکن نیز در فارسی بوده باشد .
اما خط سانسکریت از دست چپ بدست راست و خط ژید از دست راست بطرف دست چپ نوشته می شود .

الف مده

در الفاظی که الف مده در فارسی می آید در سانسکریت نمی آید و در الفاظیکه در سانسکریت می آید در فارسی نیامده .

(۱) بستر : در فارسی معنی نهالی کوچک و بستار در سانسکریت بمعنی گسردن آمده ترس در فارسی بمعنی بیم و در سانسکریت تراس بهمین معنی آمده .
مه در فارسی و (مها) در سانسکریت معنی بزرگی است .

دو اسم عدد در فارسی بدون الف و در سانسکریت دوا با دویتا با الف تلفظ می شود .
زلو و - زلوك - در فارسی و (جلوكا) در سانسکریت معروف است .

شاخ در فارسی و شاکها در سانسکریت بيك معنی است .

(۲) گاو در فارسی و گو در سانسکریت آمده .

پار در فارسی معنی سال گذشته و سال بیشتر از آن را هم گویند و - پر - در سانسکریت بهمین معنی آمده و در اثر تعمیم استعمال پوتر بمعنی پسر و - پوتر - نواده و - پتامه جد و پر پتامه بمعنی پدر جد آمده دارینه را در کتب فارسی منسوب به پارمی نویسند ازینجهت قدیم را دارینه گویند و در سانسکریت بران برانا و - پراتن - و براچین معنی قدیم آمده و شاید دارینه از براچین و پراتن صورت گرفته باشد زیرا از مفهوم دارینه مطابق قدامت معلوم می شود نه یکسال گذشته یا چیزیکه بران یکسال گذشته باشد .

ناو در فارسی کستی کوچک و نو در سانسکریت بهمین معنی آمده

مندك در فارسی متاع كساد و نارواج و مندا در سانسکریت بمعنی اندك و و بی نصیب و سست و بیمار و کینه و بی عقل آمده .

كفور در فارسی و - کرپور - در سانسکریت بك بمعنی است (رجوع فصل - ر -)

الف متحرك

الف متحرك در فارسی اکثر اصلی است که حذف نمیشود مانند اختر ، ارمغان و غیره گاهی حذف نیز میشود مانند اشتر ، شتر - اسمندر - سمندر - و چنانکه شرح رفت اینگونه کلمات هر دو رنگ آمده . پس گاهی اهل زبان الف زائد در کلمه می آورند و گاهی الف اصلی را می اندازند مثال زیادت مانند : بر ، ا - بی ، ابی با ، اباست این زیادت خاصه نظم بوده درش هفت قرن پیش اما در نثر نبوده و در نظم قرون اخیر هم متروك کشته بود تا آنکه از چهل پنجاه سال بانیطرف باز در قصائد استعمال یافته است . بر خلاف (اگر) حرف شرط که در نظم و نثر همیشه با الف مستعمل است و (گر) (ا) بدون الف مخفف آن مخصوص بنظم میباشد .

(ز) مخفف (از) تنها در نظم آمده از کلمات مذکوره در فوق معاوم می شود که الف متحرك دارای هر دو خاصه است چنانکه گاه حذف و گاه زاده میشود و چون در بین الف و ه قرب محرج است (رجوع به بحث مخرج حروف) .

الف بدل رهایی آید مانند فیون و هیون و غیره ازین قبیل الفاظ بسیار است که اهل زبان بهر دو رنگ استعمال کرده اند و معلومست که در مزاج این دو حرف میلان اندال موجود است بنابرین میگوئیم اگر در امطی الف متحرك بدل ازها بوده و لفظ مذکور در سانسکریت هم باشد آشکاری شود که در اصل همین بك نام بوده که از نقل در محیط دیگر این شکل را اختیار نموده است و چنانکه ما عرض علی باقتضای (۱) امروز نیز نویسان در سریر - اکر - و - ار - را بدون الف استعمال میکنند .

محیط تغییر پذیرفته لب و دهان آنها نیز در اثر این تغییر، نویں امجه در تلفظ گرفته و در نتیجه در لفظ هم اثر نموده و الف بسبب قرب محرّجش به ها مائل گشته و اخیراً (ها) گردیده و تشخیص فی خبر ابدال صورت لطیف دارد که مثلاً، م آن چیز در فارسی چنین و در سانسکریت چنان است حال آنکه حقیقهٔ يك لفظ و نام يك چیز بوده

امثلة حذف الف

يك در فارسی و ايك در سانسکریت اسم عدد آمده
ارودر فارسی و مهرودر سانسکریت معنی عصو معروف است
سته در فارسی و استوه در سانسکریت طعام شب مانده را گویند.

امثلة ابدال الف به ها

ای در فارسی وهی و ائی در سانسکریت حرف هاست
استه و هسته در فارسی عموماً معنی استخوان آمده و هسته ررد لو و خرما و
غیره را بیرگویند و استهی در سانسکریت معنی مطابق استخوان باشد و شاید بسبب
تعبیر زبان و تعبیر امجه (ته) مخلوط به ها اراستهی به (ب) حاصل و (های آن)
به های محتفی بدل و (یا) حذف گشته استهی - استه شده باشد انگوره را که
نام هندی آن هنک و صمع معروف است در سانسکریت (هنگه) گویند شاید (ره)
در آخر آن فارسی ریاده آمده یا اصلی بوده و در سانسکریت حذف شده باشد
گاهی الف آء در فارسی به (نا) بدل می شود مثل ارآمد بیامد و ارافتاد
بیفتاد در سانسکریت بیراس قاعده جاری است

ایدر در فارسی معنی انجا و اکمون و در سانسکریت - اتر - معنی اندوه - انیر
عرانجا و - تر - آنجا را گویند و - اتر - در رن (۱) رح باشد ایدهر و در هند.
(۱) رح بر اشعار - معنی ح و می بخارط به ها در لغت هندی و ده که در آ که و میرا
و واحی آنها رواج داشته و رن هندی امرواران ماحود شده

﴿ صفحه ۲۳ ﴾ اصول تحقیقات فلسفه اعمات و السنه (سال چهارم)

ادهر گردید و شاید در فارسی - ایدر - شده باشد

الف ممدوده

الف ممدوده در آء رکعات در فارسی گاه محذوف و گاه مقصور می شود اما در صحت اعلی حلال وارد میگردد و شاید بواسطه این تغییر کدام کلمه فارسی، سانسکریت گردد و را این تعبیر خاصه الف ممدوده است مانند ادرك که لفظ فارسی است و در سانسکریت آدرل (۱) تلفظ می شود و معلوم است که الف ممدوده در بعضی الفاظ مقصور و مفتوح میگردد و بنا برین میتوان گفت که اعلی یکی بوده تنها در کیفیت آهنگ الف تغییر آمده (ء) در فارسی حذف گردیده باشد.

آهار هم در و رسی و هم در سانسکریت معنی حورس است اما در فارسی از محاوره و کلمات افتاده ایکن (آهار) معنی آن در محاوره و کلمات هر دو مستعمل است و آهار از اول صبح تا هنگامی است که چیر خورده نشود.

آش در و رسی طعام معروف و اش در سانسکریت مطلق طعام و اش شخصی را گویند که چیری خورده باشد ناشتا در فارسی مرادف آهار (معنی تا ابوقت که شخص چیری نخورده باشد و قیاس مقصی آست که در قرون قدیمه (شته) معنی خورال خورده یا حوراك بوده و امرور متروك شده باشد

آتش در فارسی معروف و متسن (۲) در سانسکریت معنی خورنده خود و فدا کننده (۱) رادرك و آدرك و آتش و اش رمی آد که گاه الف ممدود فارسی در سانسکریت

الف مقصور لفظ می شود و گاه الف ممدود سانسکریت در فارسی مقصور میگردد (۲) شخص از آگاسها که از رید و بلوی و سانسکریت اصلاهی داشت اعراض نمود و گفت - هتاش آتش هوم را میگوید و اعلی - آتش - آه است و یر شخص مذکور گفت که - آتش - را در ران زند (آتزش) گوید و در بعضی رتراكب - شین - آتزش حذف گشته (آت) ماد و - آت - آدر گردید. هوم - رین هندی صیافت آتش را گویند و حان بود که انواع روعها و حیوانات و اقسام گوشت در آتش ادا دارد و افسوسها خواند تا به رعم خود شان مدعائی که داشته باشند بمحصل پیوندد. نقل از جهانگیری مترجم

خود آمده و نظر باین آتش نیز هتاشن گفته میشود چون در فارسی گاهی الف ممدوده مقصوره میگردد و الف مقصوره به (ها) بدل میشود شاید ارتغیر لهجه مرور دهور آواز - ه - پیدا کرده باشد نون هم در فارسی و سانسکریت زیاده و حذف میشود تا اینکه از ابدال حروف و حرکات رفته رفته آتش شد (۱) (رجوع بفصل شین) آستان در فارسی دهلوز و ستهان در سانسکریت مطلق جارامیگویند و چون در خود فارسی الف ممدوده گاه قصر و گاه حذف میشود از بودن و نبودن در سانسکریت هیچ خلل در اتحاد لفظ وارد نمی آید.

آغاز در فارسی - ر - اگر - در سانسکریت بمعنی امتداست و در رین رح ناشا آگاه میگویند در فارسی - را - ه - الف - بدل گشته و - را - زیاده شده.

ب

- با - و - و از یک مخرج و ده و گویا در طبیعت موافقت از پنج جهت در فارسی یک بد بگردل میشوند مانند باز - واز - آب - او - سب - سیو - اکا ر علمای هندو را که بسانسکریت سخن میزنند دیده ایم که در تلفظ بین بین بوده معلوم نمیشود که ب میگویند یا (و) و علت آنست که در اکثر الفاظ فارسی که با سانسکریت در اصل متحد است - ب - بدل از و او می آید.

(۲) آستن، آبست، آسته در فارسی بمعنی زن حامله و زمین شديار است که برای کشت تهیه میکنند.

و آبست به شین معجمه بمعنی نهفته و پنهان و آوشت در سانسکریت بمعنی درآمدن چیزی است در چیزی؛ و چون در معنی هر دو نهفتگی ملحوظ است - و - در اصل هر دو لفظ متحد باشند

(۱) بر طبق بیان مذکور باید آتش - هاشن شده باشد.

(۲) فرهنگ جهانگیری آست را اکسر (با) مر دف آستن را سه رانیز بکسر یا بمعنی زهدان (رحم) و فتوح - با معنی زمین شديار ضبط کرده. مترجم.

بانگ : در فارسی و واگ در سانسکریت بمعنی آواز است و چون این لفظ با لفظی که در اولش میم یا نون باشد پیوست شود در سانسکریت آواز - وانگ - میدهد و (وانگ) هم در فارسی بمعنی بانگ است .

بار : در فارسی بمعنی نوبت است مانند یکبار ، دوبار و وار در سانسکریت بهمین معنی آمده تاب و تاو : در فارسی بمعنی گرمی و فروغ و در سانسکریت (تاو) بهمین معنی است که در اصل تب بوده .

بیو ۵ : در فارسی و ودهوا در - 'انسکریت بمعنی زنی است که شوهرش مرده باشد بیو . بیوک : در فارسی بمعنی عروس و در سانسکریت وواه و بواه و بیا بهمین معنی آمده . باد : در فارسی معروف و وات در سانسکریت مرادف آنست .

بند : پای بند در فارسی از بند گرفته شده و در سانسکریت پاو و نده مرادف آنست مرکب از - پاو - بمعنی - پای - و - وند - بمعنی بند .

بنده : در فارسی بمعنی خدمتگار و نافع فرمان و ندگی ماخوذ از ان بمعنی طاعت و اطاعت و (وند) در سانسکریت فرمانبر داری است . ش گرد در تعظیم استاد میگوید : وندی جگت گرو .

به

عرب و فارس هر دو مخرج این حرف را 'ند' رند و نبدی آن در تلفظ - ب - یا - پ - خالص میگویند چنانچه بهائی را 'بئی' و بهول را 'پول' گویند .
ابر : (معروف) در فارسی و - ابر - در سانسکریت تلفظ می شود .
ابرو : (رجوع به فصل الف)

بم در فارسی و بهی در سانسکریت ترس و بهیم امر خوفناک را گویند .
بار در فارسی معروف و بهار در سانسکریت بهمین معنی آمده .

بخش: در فارسی وژند بمعنی قسمت و بهاك درسانسکریت مرادف آنست و از بهج نیز ماخوذ میشود و شاید پکش که لفظ سانسکریتی است - بخش - شده باشد .
برادر: در فارسی و بهراتر درسانسکریت آمده .

بروت (شارب) و درسانسکریت بهرودت گویند . مرکب از بهرو بمعنی ارو و (دت) که معنی فاعلیت را میرساند و چون بروت در مقابل ارو واقع شده گویا برتبه آن رسیده .

آزاد: شاید بزرگ فارسی زبان ازین نکته آگماه بوده باشد . (چار اروزدن) در محاوره بمعنی صفائی چهره است .

بوم: در فارسی بمعنی زمین و جا و مقام و بهومی و بهوم درسانسکریت بمعنی زمین است
بته: بتو در فارسی بمعنی پلو خشکه و بهکت درسانسکریت مرادف آن آمده و همین لفظ است که در زبان راجع باشا بهات و بهته و در فارسی بواسطه ابدال - ته - و تنو - گردیده .

پ

باء واقع در کلمات فارسی گاهی در سانسکریت آوار (پ) میدهد و شاید که علت ابدال آواز: ترك وطن - بعد - آ - هه این محبط باشد و کلماتی چند بطور مثال
او فارسی و سانسکریت می آوریم .

باب در فارسی پدر و بابا مزید علیه آنست و درسانسکریت وژند (باب) آمده
شب (معروف) و درسانسکریت (شپا) آمده .

کبوتر را درسانسکریت (کبوت) گویند (رجوع به فصل ر)
کرباس معروف در فارسی را درسانسکریت (کباس) گویند .

هر باسب (۱) (رجوع به فصل - ها -)

آب را در سانسکریت - آپه - گویند .

تباس در فارسی و (تپسیا) در سانسکریت معنی عبادت است .

بود در فارسی مقابل نار و بیوتی در سانسکریت بهمین معنی آمده .

گاهی (پ) فارسی در سانسکریت آواز (واو) میدهد مانند .

اسب که فارسی است و در سانسکریت اشو میگویند .

گاهی پ حذف می شود مانند :

وای در فارسی بمعنی چاه زینه دار است و وایی در سانسکریت و - وان - یا -

واین - در زبان برج باشا بهمین معنی است مگر کیست که گوید (پ) در اصل

ماده نبوده و در سانسکریت ریاده گشته یا در اصل بوده و در فارسی حذف شده

اکنون در عرف عام واین یا باین میگویند در دهلی چاه زینه داری به باین

احمد مشهور است .

ت

(ت) در خود فارسی بسبب قرب مخرج و مناسبت مزاج به دال بسیار بدل

میشود مانند توت ، تودیت ، بد ، پس اگر دو کلمه در فارسی و سانسکریت بواسطه این

ابدال متحد گردد و در نتیجه هر دو را از یک ریشه بدانیم چه مضائقه خواهد

بود . مانند :

تاک که در فارسی درخت انگور و دراکشا در سانسکریت خود انگور را میگویند

و همین لفظ است که در زبان برج باشا تحریف شده (دک) گردیده .

گاهی تاء موجود در کلمه سانسکریت در فارسی حذف میگردد یا برعکس میگوئیم

(تا) در اصل نبوده و در سانسکریت زیاد می شود مانند :

(۱) بمعنی ستاره . جهانگیری .

پور (پسر) فارسی که در سانسکریت (پوتر) میگویند.

آه

آواز ته در خاک فارس نیست و اگر در لفظی این حرف بیاید فارسی زبانها تاء خالص تلفظ میکنند.

و بنابرین اگر در الفاظ قدیمه اتفاقاً ازین قبیل کلمات سراغ یافته و آنرا دلیل اتحاد پنداریم چندان دور نیست

ستیا در زبان ژند بمعنی دنیا و (ستهی) در سانسکریت بمعنی موجوده بوده که در برابرش هستی است در فارسی موجوده احتمال میرود که این سه لفظ از یک ریشه باشند. آسته در فارسی و استهی در سانسکریت مرادف آن آمده. (رجوع به فصل الف).

ت

ت مختلط به ط در خاک عرب و فارس یافت نمیشود اهالی آن دوسر زمین بجای آواز این حرف (ت) تلفظ میکنند. ازینجهت :-

انگشت در فارسی بتاء خالص و در سانسکریت بتاء مختلط به ط تلفظ میشود و فرق دیگر آنکه انگشت در سانسکریت بمعنی (نر انگشت) آمده.

اشتر فارسی در سانسکریت اشتر تلفظ می شود.

آوشت در سانسکریت آوشت است رجوع به ماده ابستن که در سابق مذکور شد مشت در فارسی و مشت در سانسکریت بیک معنی است.

بتو و بته (۱۰) در فارسی بمعنی قیف که بر دهان بوتل گذاشته

گلاب و امثال آن در آن میریزند و ذر هندی بتا و و تا بهمین معنی است ما خود

(۱) بتو بشتختین بمعنی مشرق و بضم دوم بمعنی قیف آمده و بتبهمین معنی دوم مرادف آنست

و نیز بته بمعنی خشکه است که سابق مذکور شد نقل از چهار انکیری مترجم.

اثر و رتل بمعنی چیز مدور . بلی این تغییر لهجه که در هند طوری و در فارسی طوری آمده چندان شکفت نیست .

ته در فارسی بمعنی زیر و ستها ، مرادف آن در سانسکریت آمده و از همین ماده است تها و آنها بحر محیط زیرا ته آن معلوم نمیشود .

چتوک و چنوک در فارسی و چتکا در سانسکریت بمعنی گنجشک است .

دشت در فارسی و دشت در سانسکریت بمعنی بدو زشت آمده . در ماده دشنام و دشمن طرفی ازان بیان می شود .

سرشت - در فارسی - و - سرشتی - در سانسکریت بمعنی طینت و خلقت آمده .

ج

ج بسبب مناسبت طبیعی به چند حرف بدل می شود افزاینجمله است ابدالش در فارسی به گاف مانند جهان ، گهان - نارنج ، نارنگ . گاهی به (یا) بدل میشود مانند جوغ ، یوغ . و ازین قبیل است ابدال آن در فارسی و سانسکریت نیز جوغ و یوغ هر دو خاص لفظ فارسی است بمعنی چوبی که برگردن گاو قلبه می بندند و در سانسکریت - یو کتر - گویند که بواسطه ابدال جوا (۱) - گردیده . بلی لفظ يك خانه واده است که در اثر اختلاف محیط تغییر لهجه نموده است .

جو غله معروف را در سانسکریت (یو) میگویند .

جوان فارسی است و در سانسکریت (یوا) مرادف آنست و یون جوانی را گویند و در زبان برج باشا (جوین) گردیده .

تنبیه :- کلمات آریا - ایریا - ایران که بلهجه های مختلفه در السنه ، مختلفه تلفظ

(۱) جو - و جوان نیز بمعنی یوغ در فارسی آمده و شاید نون از جوان خذف گشته و جوا گردیده باشد . مترجم

می شود از کتب شاستری برمی آید که چون این قوم بهندوستان آمدند و آبادی آنها از کوه همالیا تا حد و دگوه بندی با وسعت گرفت . برای فرق و امتیاز خود از مردم بیگانه نام خود را آرج گذاشتند و اقوام غیر خود را انارج نام گذاشتند و شاید اناری که بمعنی نادان و بی هنر است ان آریا بوده . طرفه آنکه در کتب قدیمه فارسی ابرین و ابران بمعنی شریف و دانا و هنرمند بوده .

قربت نزدیک در میان ج و چ ظاهر است .

چندال در فارسی بیهوده و پوچ و ارزل و شراب خوار را میگویند و در سانسکریت فرقه پستی را چندال گویند . که در ایام پیش اکثر شراب کشی و خوک چرانی و دیگر ازین قبیل کارهای تنگین میکردند .

پنج به جیم در فارسی و به چ در سانسکریت اسم عدد است .

مکر میچ در فارسی و مکر میچم در سانسکریت نام نوعی است از نهنگ .

(ناتمام)



منشأ و مبدأ تمدن هند

نگارش و ترجمه عبدالباقیان لطیفی

سرکاتب انجمن



رأبکه سیر نویسان مبالغه کار و سوانح نگاران روماتیکی بعضی اوقات میگویند که موها و محاسن نوابغ شات در یک روزی بسقیدی رسیده هندوستان نیز تنها در یک روز دوهزار سال بعمر خود افزوده توانست ؛ مدنیت آن که بنظر غریبون مداماً بسر رسیده و منقضی می آمد حالا خیلی بعشم اکرام و احترام دیده میشود قضیه افزوده شدن دوهزار سال بعمر هندوستان ده سال قبل اتفاق افتاد باین ترتیب که یکنفر عتیقه شناس هندی یکی از معابد بودستی را که در بالای تپه بی اهمیتی واقع در صحراهای سند ساخته شده بود کاوش و امتحان می نمود این بنا علی الظاهر آنقدر یک بنای بااهمیت و قابل ملاحظه نبوده و تاریخ آن فقط از قرن دوم میلادی بعبد شروع میشده اما عتیقه شناس مذکور همینکه یکمقدار خاک را از روی آن دور نمود در زیر پاهای او یک تعداد علامات و نشانهای عجیب و غریبی پیدا شد - این احناس نظیر هیچکدام چیزی که پیش ازین در هند دریافت شده بود نمی نمود بلکه علامت و آثار خلل عتیقی را که نظیر آن در ایران و بین النهرین (مسی بوتامیا) یافت شده بود مخاطر می آورد و انگاه پرده و حجاب که منشأ و مبدأ مدنیت هند را تا اینوقت مسطور و مخفی داشته بود یکباره بکسو شده آمل و امید سابقه آن یک دوره دوهزار ساله کسب طوالت و درازی نمود لهذا امروزه هندوستان نیز در صف پیش آهنگان مدنیت یعنی مسی بوتامیا (بین النهرین) و مصر گامزن و همقدم شده میباشد .

حفراتی که در تحت نظر و عدایت مرحون مارشل (۱) و معاوت مسترار نست می (۲) در دو مواقع وادی اندوس (سند) که یکی آن در مهنجودایرو (۳) واقع در سند و دیگر آن در هریا (۴) واقع در پنجاب میباشد بعمل آمده امروزه قسمت معتدیهای این مواقع را کشف و معرض تابش آفتاب قرار داده است چنانچه توفیق مشاهده آن باهل ذوق حاصل شده میباشد ؛ این مملکت عجالتاً یکی از بایر ترین مناطق هند بوده و از حیث جمعیت نیز نسبتاً فقیر گفته میشود

(۱) Sir John Marshal (۲) Mr. Ernest Mockoy (۳) Mohenjodaro (۴) Harappa

چنانچه در هنگام گرمی بعد از نصف روز بیابانهای خشك و بایر آن يك قطعه مراب بنظر می آید اما پنجهزار سال قبل با داشتن يك آب و هوای نهایت خوش و موافق ، يك مدنیت خیلی بزرگ و مهذب را در بالای خود می پرورانیده . شهر ها و بلاد آن با تامل و تماماً از روی غور و سنجش نقشه شده و با اصول و نمونه های جدید امریکائی شکل مستطیل قائم الزوایا ساخته شده میباشد طرز و سیستم که راجع بحفظ الصحة و جلوگیری از تعفن و گندگیها در شهر های مذکوره معمول و متداول بود ازان چیزهای که قبل از قرن نهم در اروپا درین باره اجرا پذیر می بود براب بلند و عالی مشاهده میشود . مردمان مملکت مذکور با سمعات کشتیهای خود شان در ابحار باز و فراخ سیر و سیاحت و در باوردی کرده علاوه با صنعت خط نویسی یز و قوف و معرفی داشته اند چنانچه مطالعه و مشاهده بعضی آثار و نقاشی های آنها اهل صنائع مملکت مذکور را همقطار استادان قابل و با ذوق نشان میدهد . هر چند همانقدر چیز های که در مرزمین مذکور تا اکنون مرئی و ظاهر گردیده تا درجه برای فهمیدن معیار مدنیت آنها کفایت کرده میتواند با اینهم مردمان هوره ، کسند ها ، غربالها و بیلهای خود مصروف صاف کردن و دور نمودن ریگهای تقریباً پنجهزار سال ماقبل میباشند . در مهنجود پرو (۱) چندین کوچه های عریض و مستقیمی کشف شده که بصورت واضح مرئی میباشد اما از شهر مذکور دیگر آثاریکه بمفهوم نام او یعنی (موضع مرگ) مطابقت کند مستفاد نمیشود . یکنفر میتواند در مرك پخته کاری و هواری که باخشت های پخته بترتیب موزونی فرش شده سیر و هوا خوری نماید در هر دو طرف این مرك دیوار های دوعدد خانه های که بطرز مستقیم و متحدالشکلی بنا یافته اند ممتد شده است ، مجراهای آبیکه در وسط کوچه های شهر مذکور حفر شده و با اصطلاح عصر حاضر سمورد نیست کالیزاسیون شهر مذکورش بخوانیم تماماً با آخر داسنگ پوشیده شده و علاوه با در فواصل معینه آرو های مذکور اطاق های خصوصی ساخته شده که در عین رمابیکه برای جذب و جلب آب تا درجه کار میداده اند مورخها و دپچه های بز در آنها تعبیه شده که عندالصروره کار صاف نمودن آرو های مذکور هم اطاقهای مذکور گه ، مشده اغلب خانه ها شهر مذکور بستانای قدمت - راب کاری آنها که نابود شده - و در محصور و مصئون مانده میباشد خانه های مذکور که بدور حیاتهای کوچک کوچکی تعبیر شده و لوازم وضع و ترتیب زینت های آنها که در قسمت خارجی خانه ها کائین هستند معلوم میشود ساکنین آنها بطرز نهایت ساده و عاری از تکلفات زائده زندگی می نموده اند معینا خوش بنا و باسلیه ، بنظر می آید ، در هر يك خانه اطاق مخصوص برای استحمام که بعبارت دیگر طشتاب یا غلغله خانه بایست گفته شود موجود بوده و بعضی هام مواضع و تگافهای خصوصی از برای دور نمودن خاکروب و فضلات داشته میباشد -

(۱) Mohenjo-daro

در دیوارهای خانه‌ها بلبلها و لوله‌های را که از گِل کلالی ساخته شده و بطرز طرف گلی پخته گردیده اند طوری نصب کرده می‌باشد که عموم رسوبات و فصلات خانه بذریعۀ آنها بآب رو عمومی بین کوچه رفته و سوق داده میشد در شهر مدکور چاه بکرت وجود داشته حاجه در پخته کاریهای معلقۀ اگر آنها ساهای که دلورا میگذاشتند و از گذاشته شدن متبادی آن خورده و سائیده شده و همچنان سائید گیها و اووه‌های که از استعمال ریساهای چاهای مدکور بعمل آمده و صاحت مشهده میشود بعضی خانه‌ها از ملاحظۀ بعضی علامات معلوم میشود دکاب بوده چه بعضی از آنها میجا و برخی کار خانه رگریزی بوده و در آنها که دکان رگریزی هستند حی خنم‌های رگریزی بره‌وره در مواقع معینه آن که رنگهای متعدد آلوده و ملون مد شد دیده مسود .

کارهای صحی و نظافی . و اعظم ایست که میتوان یک پارچه سبایت قبل القدر آخر کاری و حجارش سرد آح‌های اب حوص تماما ساست رقم سسک حوه مهم ملحق و کار شده میباشد و در گرداگرد آن خراۀ صومعه بلدی کائراست که در عقب آ مهم یکقطار غسلاخه‌های کوخ کوخ ساخته شده که رویهم‌رفته این علامات ظاهر مسرد حوص مدکور یک حوص مقدسی بوده که مردم گداهان شان را بطوریکه اسروره در درناهای مقدس هندوسان میشوند در آن شستسو میکنند و اما غسلاخه‌ها هم محتمل است برای اجرای مراسم غسل نعمد (۱) بکار برده مردم این شهر عشق و علاقه معرطی ساکی و سرکی داشته اند حاجه در حوص مدکور آرو مخصوصی بر رای تبدیل نمودن آنهاست مستعمل آن با رعایت اصولات مهندسی تهیه گردیده . هر حد طاق و روق صحیح ره آب مدکور معلوم میباشد اما از همان قسمت که مکشوف شده و یکفر آده بخوی در میان آن استاده شده میتواند ظاهر میشود که آرو مدکور سقف ماهی نش مساحکی داشته - اپدا : از ملاحظۀ ان شواهد میتوان باطمینان حاضر حکم نمود که شهر هی قطعه مدکوره نسکیلات لدی مقدر و منطقی که فنون مهندسی و تعمیرات بلدی را بخوی میداند و هم راجع صرلات حفظ الصحه براب بهتر آحه اجداد ما چهار بست قل می‌همدد معرفت و وقوف داشته دارا و مالک بوده اند . تفریق و امتدار کوچه‌های متولین و عرا ، ابداء احساس میسود حه تاحال هیچیک قصر و کوشکی دریافت نشده و هم معلوم بست آما این مردم دتلهی داشته اند ، از طرف دستۀ روحایون اداره می‌شدند .

با ذکر مراتب فوق هنوره بسیار چیزهای در هر دو مواقع به قیاده که - بست کاوش شود

(۱) Baptismal Rite

صحنه مستعار نیست می‌تواند موجودی را با آمد و آرزوی قراخی در صدد یافتن و تفحص دروازه شهر و اگر ممکن شود بعضی پارچه‌های دیوارهای شهر و هم یک قبرستان می‌باشد و اما دیگر مواقع بدقسمتانه هنوز مساعدت کاوش را نیاخته اند اهالی قرأ و قصبات مجاور تا قرنهای عیدیه این شهرها را همچو معادن خشت پخته تحت استعمال و استفاده خودها قرار داده و از (هریا) حتی بسیارترین مواد کارآمد را آهن تهیه می‌شده اما این مسئله که شهرهای مذکور با دیوارهای نداشتند تقریباً ظاهراً و هویدا شده است و همچنان راجع بجنجوتی اهالی شهرهای مذکور هم آثار و علامات بسیار قلیلی به ظهور نیوسته و معلوم می‌شود که زره و سایر سلاحهای تدافعی اصلاً استعمالی نداشته چنانچه هیچیک نشان و اثریکه انقراض تمدن مذکور را بمانند انقراض مدنیت جزیره کرت (۱) در نتیجه حادثه سو کدام جنگ یهوده نشان بدهد بمشاهده نه پیوسته .

ملاحظه چیزهاییکه تا کنون کشف گردیده شناختن حقائق حیات و مفهوم زندگانی را که تقریباً پنج هزار سال قبل در کوچه‌های صاف و منظم این شهرها بسر میرفته تا درجه زیادی ممکن و محتمل میسازد عموم اجناس و اختراعات مقداتی که یک مدنیت را بوجود می‌آورده درین شهرها ساخته شده و بمشاهده میرسد اما نسبتاً تازه تر - چاقوهای سنگ چتاق که یکی از اختراعات مدنیت‌های قدیمه و معمول آن مدنیت‌ها است هم درین شهر مورد استعمال روزانه اهالی بوده و علاوه داسهای آنها کاملاً عبارت از سنگهای خشن و درشتی بوده که در عین زمان برای تیز کردن کجیل‌های شان بعوض بلونیز مستعمل میشده . لهذا گفته میتوانیم که مستوای مدنیت آنها را از استعمال آلات مس و بعد ازان آلات برنجی و طلا و نقره که نیز کار میشده میتوان درک و استنباط نموده اساس و مدرک تمدن مذکور را روی همین اصلها قرار داد اما آهن چنان معلوم میشود که یک فلز بالمره نامعلومی بوده - گندم و جو بوفرت می‌روئیده و علاوه تا زراعت پنبه نیز در ناحیه مذکور معمول بوده و شاید برای اول دفعه در تاریخ - چه پارچه نهایت قیمتی يك البسه بمبئی هنوزه برجا مانده - صنعت کلالی معلوم میشود در بدو امر فقط بصورت ظروف خشن و درشتی که که با دست ساخته میشده جریان داشته و اما رفته رفته طرز آن با ظروف که ذریعه چرخها درست گردیده و بروی سطحهای سرخ آنها باسیاهی تقویتی هم رسم میگردد و حتی ظروف مجسمه دار و متلون ترقی کرده .

هندوستان تا آن وقت هنوزه وقوف و معرفتی عدم رواج و معرفت اغذیه نباتی بتغذیه نباتی نداشته اند چنانچه قسمت عمده خوراک آنها را گوشت تشکیل میداد و بنا بران فقط دو قسم از مواشی را (که شامل نسل و جنسهای گوناگونی می‌باشند) توانسته بودند تا آن هنگام اهلی بسازند : از قبیل گاو میش های

آب - کوسفند - خوک - بز و دورقم سنگ - بر علاقه اینها فیل را نیز شناختند چنانچه دریکی از آثار مکشوفه حتی فیل یراق زده نیز به مشاهده می رسد و علی هذا القیاس مشاهده یک اسب قشنگ و خوش قواره گلی که ظاهر آگدی و بازیچه بوده و در جله چیزهای مکشوفه نمونه منحصر بفردی می باشد ثابت و مدالی می نماید که مردمان مذکور این حیوان را نیز می شناخته اند اما آنقدرها معمول و متداول نبوده . و اما هیچیک آثار و نشانی که بوجود اشتر دلالت نماید ظاهر نشده . استعمال عرابه ها نیز در کوزه های پخته کاری مذکور معمول بوده چنانچه اکتشاف چندین نمونه های گلی آن این مدعا را ثابت می سازد این عرابه ها کاملاً بطرز عرابه های بسیار قدیمه که مثال آنها را دهاقین و روستائیهای سندی امروزه نیز استعمات مینمایند بوده اند . اطفال این مردم نیز اوقات خوشی بسر می بردند اند چه گدی ها و بازیچه های باشکال پرند ها در حالت نفیر و صوت زدن و بر علاوه نصب شده بر عرابه ها و بشکل نرگا و های که در حالت سر جنبانی هستند و موید این نظریه شده میتواند بکثرت مکشوف گردیده . اوزان و مقادیر نیز ترتیب خوبی داشته چنانچه اجزای آن تا اندازه نهایت کوچکی فرو میرفته . ممکن است صنعت خاتم کاری نیز بفرض آرایش و تزئین اثاث الیت رائج بوده اما قسمت چوبکاری آن بالکل از بین رفته و تنها حصه صدفکاری آنها در بعضی نمونه های بسیار نفیس از قبیل یک نمونه صلیب مانند چوکات شده و یک نمونه دیگر سواستیکا مانند و بعضی گلکاریهای دیگر بر جامانده - اسناد و نوشتجاتیکه در بعضی آثار و کتیبه ها منقوش شده در رشته سیر تکامل نوشته های قدیمی اهمیت و درجه اولی را حائز شده میتواند و چنان ملاحظه میشود که علامه های معینه نمائنده حروف نبوده بل هر یک سیلابها یعنی حرکات هجائی را تعبیر مینموده چنانچه تا حال تمام کوشش های که از برای استخراج معنی آنها بعمل آمده ناکام و عقیم مانده خط مذکور را میتوان بهمان خانه واده که خط میخی سومری نسبت دارد منسوب نمود لاکن هر یک ازین دو خطوط بآمره فاقد فصاحت میباشد علی ای حال این خطیکه در هند وجود داشت نمونه بسیار قدیمی الفبای که امروزه مورد استعمال است میباشد و اما بعکس وقتی از مطالعه ظروف و اوانی گلی و سایر آثار و آبادات بکشف مذهب مروجه این مدنیت کهنه توصل و تشبث می گردد (دانستن کهنه و حقایق عقائد آن فوراً ممکن و میسر می گردد) زیرا ملت مذکور معتقد بیک از عقائدهای که در جله عقائد ملل قدیمه می گویند بلندترین آنها می باشد بوده اند و معبوده را بنام مادر بزرگ می پرستیدند تصورات و توهمات این معبوده شان هر چند بسیار ظالمانه بنظر می آید اما در عین حال معبوده مار قدیمی جزیره کُرت را بخاطر می آورد و از طرفی یقین بنانند سائر دهاقین قدیمه این هندسیا نیز روح نباتات و حاصل خیزی را که مظهر آن درختها می باشد ستائشی می کرده اند .

به نزد مردم مذکور مقدس ترین درختها درخت بلبل شناخته شده بود
درخت پدیل : يك قطعه از آثار مكشوفه يك بزى را كه بابت درخت قربانی
می کرده اند نشان می دهد حایچه در قرآ و قصبات سند رسم قدیم هدیه و بشكشی باین درخت تا
اکنون بز معمول و مروج می باشد اثر دیگری عروسی و ازدواج دو درخت را نشان می دهد
كه عادت مذکور تا اینوقت هم در هند مداول است در حمله آثار مكشوفه مجسمه معبوی كه در
مسی پوتا میا بز معروف بوده ظاهر گردیده است كه شبیه مردی شاخدار و دارای پاهای
بمانند پاها و سمپای گاو وحشی می باشد و حنات معلوم می شود كه با قهرمان تمدن سومرهای
موسوم به گیلامش (۱) كه می گویند برای اول دفعه انسان را تعلیم مدت داده رفیق
و اباز بوده ؛ مجسمه ان معبود كه در مسی پوتا ما (بن الپرن) ناشری در برده مشاهده میشود
در هند ما بیری در آویخته است . نمونه های سیوا (۲) كه بكي از معبود های هندوستان حدید
نیز میباشد بسیار بطری می آید وضع و حات يك معبود دیگری كه با د يك یوگی (جوگی)
چهارزا و نشسته با طر را محور مسارد بودارا با طر آورده و سوال نماید كه آما میشود
در قرون آتیده بز احكامات و تعالیم معابد مذكوره طرف قبولیت و اذعان واقع شود ؛

بعضی مجسمه های دیگری نیز كه بهایت داخلی دارند مكشوف گردیده حه وضع و نشره
و حتی عادات و عینیات ، این هندیهای قدیمه را تا در حقه ربادی نبات منباید این مجسمه ها
انسانهای نسبتاً حاق و حلقه را كه دارای بشاذهای كونا هلهای كلفت و سطر و بنی های
برجسته و بلندی میباشد معرفی منباید رنش در بعضی از آنها مشاهده میرسد اما آثار بروت
در هند كه دام آنها بطر نرسد موهای این ها بتوسط موی سدی سه و بصورت كلوچه درشت
میر يك طرز بسیار عجیبی كه ما بس سومرهای بز معمول بوده وضع شده میباشد لباس مردها را
عموما شالی كه از بالای شاه های حب آنها دور خورده و با اشكال شدیری و سه رگه ماند
تزیین شده سکیل میدهد ، این نمونه ها و اشكال در بین سومرهای مفهوم مذهبی داشته در فرجه
اماث البت شاهی مصر نیز استعمال شده میباشد . این مجسمه های كه محتمل است عامل آنها
كوشش کرده اشخاص مقدس و روحان را بصورت های معمول و مندول آنها نشان بدهد هیچوجه
صنعت و مهارت اسادان قدیمی هند را بصورتیكه شایسته ست معرفی نمیکند حناچه مشاهده
دوسه عدد تصاویر كوچکی مدالی میباشد كه قوه تنع و اختراع و اسعداد بر سار آنها فقط
در مورد كسیدن تصاویر حوا اات محسوس بوده و بلكه اگر محسوس مدی و اسند اشكال آنها را نیز
بصورت بدیع و مقبول كنند . دلچسب تر بس این تصاویر صورت دختر رقا صه است در ربح
كه ماملق به مپاجودی رویی باشد و گمان می شود ار مان تمام رقا صه های وع بشر كه اردیای
قدیم افی مانده همین يك نمونه مپا و محسوس فردی باشد حه دختر مذکور بعد خواب با چهار

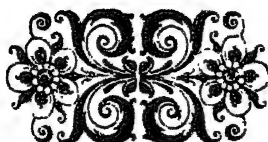
سائۀ خود ايك ناره بش مادۀ افشان و بای كوان در حالت رقص مشاهده گردیده و می شود خلق و خوی آن را در ناصبۀ آن قرائت نموده و حتی سچانا و سرت ناطنی او را حدس زد جسم این دختر سوای دسپتا و اروهای آن که با دست بندهای پوشیده شده و گلوی مذکور که با طوق احاطه شده است تماماً لوح و برهنه می باشد .

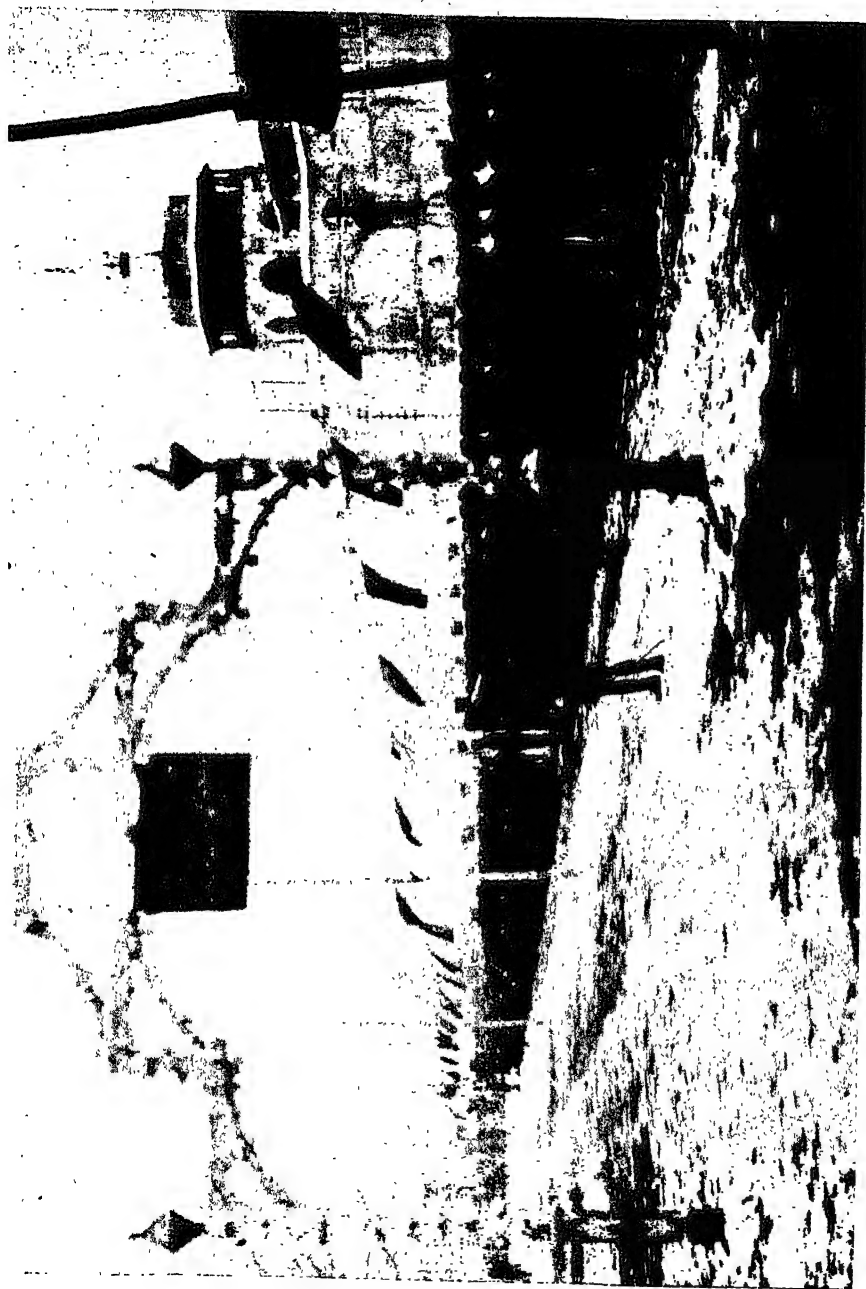
۳۰۰۰ سال قبل المیلاد : راجع باین مدت مختفی که اهل فضل عائد بآن خیلی ها مباحثه و تعاطی افکار خوانند نمود سوالات زیادی وارد می شود چه هچکس نتوانسته از مشاهده این مواقع راجع بآغاز و بدایت اختراعات و ايجادات که با لوسيله آنها ملت مذکور از خارج شدن دور سبکی دست و پا رده و کوششی عوده اند چیزی بفهمد و آنکا میبوان گفت که این مواقع آقدها تاریخ طولانی نداشته حایچه اها کاوش و حفاری عمر مهنود پرو را منجمه سه هزار سالهای قبل المیلاد فقط پنجمده سال تخمین مینمایند یعنی همان پنجمده سالیکه دورۀ وسطی سه هزار سال قبل المیلاد را اشغال نموده باین ترتیب که یک هزار سال اولی این دورۀ سه هزار سالۀ قبل المیلاد را شهر مذکور تماماً ناکمال و اتمام فنون بوسنده گی - کلالی - مهر و ترسم کتبیها - آخر کاری و حجاری - نافدگی - زراعت و بالاخر صنایع فازی بسر برده و پنجمده سال دیگری را ه که عبارت از همان پنجمده سال متذکره یعنی دورۀ پنجمده سالۀ وسطی دور سه هزار ساله قبل المیلاد باشد بحالت تکامل و ترقی انتهائی گذشتاده و از آن عدرو بزوال گذاشته و معلوم یست چه وقت تمدن آن بالمره یست و نابود گردیده در بر این سوالات که آنها ؛ چه مقدار بحملۀ این آوارو احساس صعب العمل که سلسلۀ اختراعات ابتدائی را تشکیل میدهد در خود وادی ادوس (سند) ساخته و بعمل آمده و چه تعداد آنها ؛ با لواسطۀ احنی ها آموخته و تورید گردیده هج حوائی تا حال بدانشده - معصصین که ر ذوق در شعۀ معلقه تخصیص یافته اند فقط همینقدر درك و فهمیده توانسته اند که يك رابط و شاهد کلی و قبی فهاین خا وادهای این مدت و مدیت های شومره عیلام موجود میباشد - اهدا اگر او این مدیچه که از طرف یکفر راجع بهندوسان قدیمیکه از طرف سر حان مارشل در آن کاوش بعمل می آید و مدیت ۲۰۰۰ سال که در اور (۱) ذریعۀ مستر وولی (۲) بوده شده است قرار فوقی یعنی عبارت از تناسب و تناسب دو مدت ده است طبعی تا ج دیگر بر اعتبار بطریۀ فوق موجود شده میتواند بر این اکتشافات تاره در معلومت که راجع بتمدن هند موجود بوده تغیرات کاملی و رد نموده بر این دوازده سال قبل آغاز مدیت هند را ماهجوه و استیلای آریان ها در بعضه توام گمان مینماید و ايك ما محفته مزید معلومات قارئین محترم عین عتاید را که ساق نردمند به راجع بطریۀ فوق شان موجود بوده ذیلا بکار می نمایم !

(۱) Ur (۲) Mr. Willey

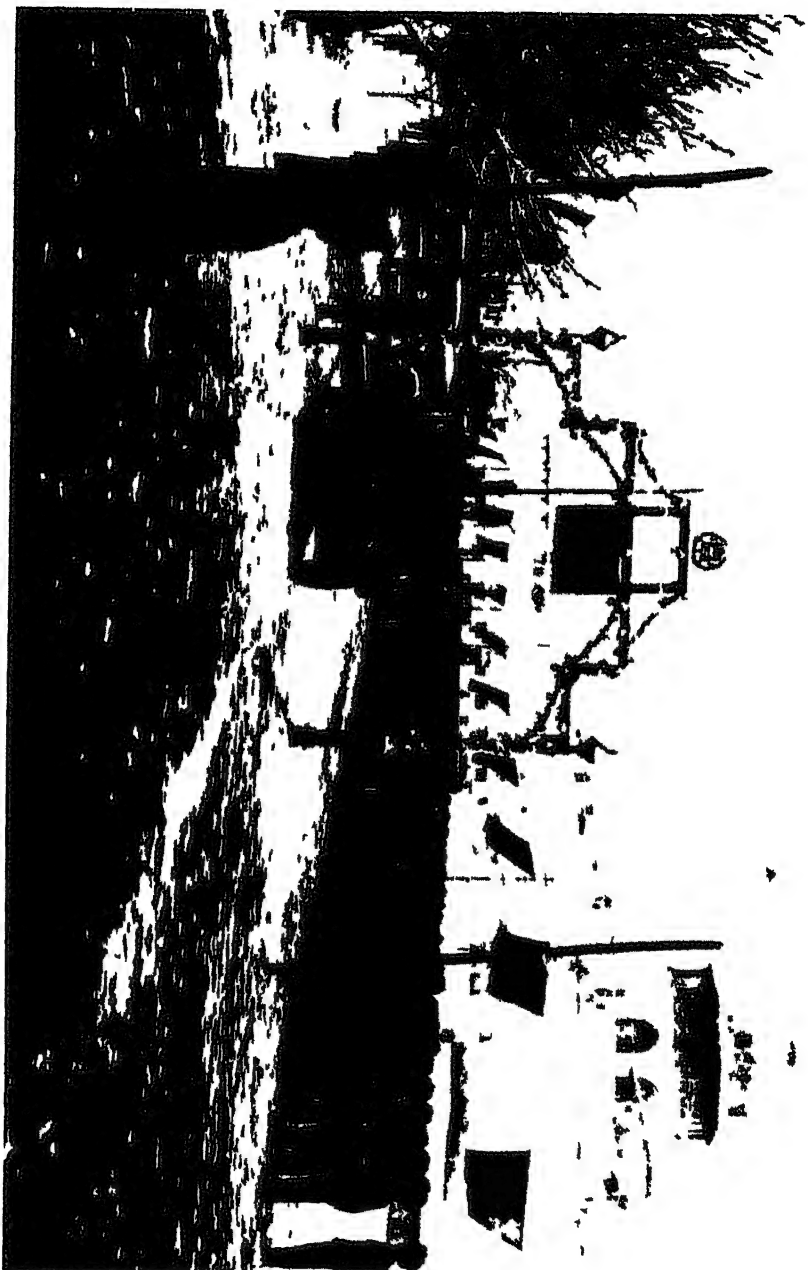
«آرین ها بدو از مساکن و خانه های متعارف و معمولی شان که با اجداد بسیار قدیم مایان مشترکاً زیست می نموده اند بهر ملاحظه که بود شروع به هجرت کرده و شعبه هند و آرین آنها بطرف جنوب و شرق ره پیمایا و بالعاقبت ممکن است تقریباً در حدود ۱۸۰۰ قبل المیلاد بهند موصلت نموده اند از ملاحظه اشعار مقدسه آنها توانستیم چیزهای را که ایشان خیال داشته و در گذشته طرف میل و خواهش آنها قرار می گرفته فهمیده و باستعانت آنها تا درجه را جمع به هویت ساکنین آنها يك فیصله بدهیم چنانچه پس از ملاحظات و تتبعات مذکوره ظاهر شده که ایشان مردمان سیاه چرده و بقدری زشت و بد قواره و حیوان منش بوده اند که می بایست بالمره منقرض و منهدم گردیده و یا اقلاً بتلاشی گرفته می شدند»

این بود نظریه که در سابق هندیهای پیش خود داشتند اما در پرتو معلومات که تازه کسب گردیده ظاهر می شود که نظریه فوق پیش از افسانه که فقط برای کا ستن و تسکین دادن افتخارات آرین ها یافته و اختراع گردیده درای کدم حقیقت و اصلیتی نمیباشد و انگیزه معلومات تازه ثابت و مدلل می نماید که آرینها با ایندک قبا ئل مالدار چا در نشین بوده و از اصول نوشتن و حیات مدنی چیزی نمیدانسته اند معیناً عسکر و سر بازهای شجاع و بهادری بوده و شکفت نیست وقتی ایشان شهرهای صفا و منظم را مشاهده کرده اند مست و واله شده باشند در اول انسان گیان می کنند که ایشان بیش از مهاجرین و چپو کنندگانی که محتمل با مغلوبین خود ها هم پنهان هیچ رویه می کردند نبوده اند اما چنان معلوم می شود که بعد از وقتی ایشان آنقدر با تمکین و مودب شده اند که بمثل شاگرد و تلمیذ نهایت مطیعی در تحت زانوهای همان مغلوبین خود می نشستند اند آرین های مذکور زبان و اشعار مقدسه خود ها را تا وقتی حفظ نموده توانستند اما رفته رفته همان معبود های که سابقاً عبادت می شدند و مرتبه کسب اعتبار نموده و با عودت اعتبار آنها تمام شعایر قدیمه از قبیل سحر و جادوهای سابقه و سایر توهّمات فنا ناپذیر کهنه معاودت و تداول نمود چنانچه سیوا عیناً بقرار پنج هزار سال قبل در امروز نیز هند در معبود متعارف و مشهوریست .





يك عده از قشون شاهي كه بروز عيد فطر موكب مهاباد را انتظار مي برند.



پاک عہدہ ار قشون شاہی کہ روز عید فطر موک ہمایونی را ا سطار می برند

اُمّو سفیر یا کره جوی

ترجمه عبدالغفور خان مترجم

مندیں ہر ار سال قبل کہ بشر باطراف خویش می نگارست و متعجب میشد از خود سوال میکرد : آن ابوار برق رنده آسمان تاریک شب ، آن کره حسیم آتش کہ صبح با فلاك بلند شده ، و موقع شام رونا فول میگدارد ، چه خواهند بود ، ار کجا آمده اند ، کجا خواهند رفت ، این اشجار ، این زمین رو دا ، تا کدام حد وسعت خواهند داشت ،

ما امروز با این دورین های بجومی ، آلات طف نما ، رصد خانه ها ، دارالتحریر ه ، و با تکامل ریاضی و بطریقات خویش راجع به کائنات ، مہمان انسان کہ از طرقة پائین تر خود بواسطه داشتن استعداد استفسار ، امتیاز داشت حلی شباهت داریم با اوساینس شروع شد ، چہ ساینس علاقه نامی بمسئل استفساریه معقول و صحیح راجع به بشر و محیط او و حل آن سوالات دارد .
متملاً نخسین اربین مستفسرین کہ به وع بشریت تعلق دارد ، کشافان یعنی همان افراد قوی الارادہ بودند کہ رای رسیدن بمحل عروب آفتاب ، ارا بحار دُخار و جنگلہای مہیب و معلوم نامہ و رحیرت افرائی عمور میگردید . اینہا مباررینی بودند کہ رای جستجو جرا و حوادث ، اریح چیری فرو گداشت نمی کردند .

کولبس ، داگاما ، میجیلان ، فو دین ، کپٹان کک ، بیری ، آمندس ، سکات شیکلتن و یرد ۔ همه احلاف سلاله همان مرمان 'واپہ' بودند کہ رای اردیاد معلومات خوش در باب این زمین ، آوارہ گردیہا میکردند ؛ با حیوانات وحشی

درم آزمائشها می نمودند: و به امراض و سائر پیش آمدهای ناگوار، دایرانه پنجه میدادند. سیاحت میخیلان بدور کره زمین، تجربه علمی زرگی بود، چه صحت نظریه کرویت زمین را عملاً باثبات رساند.

ایمنین، انسان ارقرنها روی خشکه و آب می حریده است. نالاحره وفقی مرسد که حقائق خیلی مهمی را درباره زمین که روی آن حیات بسر می رده کشف می کند. شکل و جسامت عمومی آنرا میداند. او درین مرحله بسر اجنبی ایست که تاره در بک حانه که چندی قبل رایش مچپول و سر مور بود سکوت احیاء میکند. حالا میتواند، بلال های، وی ردهی که او بشه و حریطه میخواند، رای رهمونی حوس ترسیم نماید.

مگر هنوز این مرحله ابتدائی است. زمین علاوه ارحال و آب، کوه و صحرا چهرهای دیگری هم دارد. کولمس گاهی باین فکر بیتاده بود که هوائی که ماسفس میکیم جرء زمین است، بلکه آنرا فقط یکی از لوازم حیاتی تصدیق کرده بود. بلی در درماں حردماست (یعنی در طرف قرن گذشته) که دیده کسحکار و دورین کشف، بسوی ارهای عالم فوقانی ملتفت گردید. بالون و طیاره باوقونهای تازه بخشید و با تعجب تمام اینها وفقی لصحه ظهور قدم گذاشت که محقق در توده حاکی، دوق کسجکاوای حویس را اندر کفایت تسکین داده بود.

اود بگران هکامه حوئی بیست که کور کوران در طول و عرص این وادی و آن جنگل، نهر اقلل بر رف و آسمان حراش، بار روی رنگستان های آتش نار و تقنیده تلاش می افند. حالا و ساینسدانی میباید که علاوه بر طول و عرض ما ارتفاع (یا عمق) میپر دارد. کنون او باید رای جواب دادن سوالات تازه

راجع زمین، هوا پروار کنند۔ کره جوی که همچو علاف شقای روی ارض را پوشیده است تا کدام حد وسعت دارد، رابطه اش با ابرها۔ صیاء قطب (auroras) رق سماوی، خشکه و آب، نبات و حیوان و نه خود انسان چیست، این سوالات و امثال آن که ارسالها استعمار میشده اخیراً دماغ او را نه افکار یا کائناتی (کارمک) سوق داده است

بالون سواران ابتدائی یا نخستین کشفاتی که با ابعاد ثلاثه (طول، عرض، ارتفاع با عمق) پرداختند، لا اقل این حقیقت را کشف کردند که کره جوی را حدودهایی است اگر انسان حلی بلند پروار کند تنفس کرده نمیتواند و میمرد و ماوراء این ارتفاع که رای زندگی انسان موافقت ندارد، هنوز هم اوقیانوسی ابرها موجود است: زیرا مبداییم با اینکه کره جوی همان است صدها میل از زمین فاصله داشته باشد، انسان بدون معاونت آکسیجن، بلندتر از شش میل، بخونی تنفس کرده نمیتواند حتی اگر آکسیجن هم باشد، اطرد لایل فی (فشار هوا) بالاتر ۱۵۰ میل بالون سواری کرد چه ها

فرص میکسیم کولمبس را بطریق کیفیت، در ۱۴۹۲ مطابق افتاده بود، یعنی نمیتوانست بشناید یک در میل، دو، اما حا محصوره سر کند مگر چون دلیل در دود که یک که آقا م... این هست رای کشف آن دست و نامیرد حال تصور کنید آلات خود کار (آتوماییت) متوسل می شود یعنی کشتی کوچکی می سارد که دره ش آب روحی زنده دیده نمی شود و نظریه معرب سمر میکند ماشین آلات، با محمول این کشتی قریباً مانند خود کولمبس نشر هستند این آلات وقائع طبیعی سمر بحری را ارقایل طوفان ها و عترة و گذشته آرمه زمین مکشوفه و فضا آن را اسپایا ضبط و یاد داشت

می کنند . بعد چهار خود بخود برگردیده مراجعت میکند و کولمس یاد داشت ها را خوانده اردوی آن راجع به مملکت مغرب ، نتایج احد مینماید
اینک همین قسم طریقه است که کولمس های امروری کره حوی - باقشر
نامرئی زمین - نایستی کشفیات بعمل آوردند . بالوهای کوچک آراد و بدوب
راکب ، مآلات خود کار و بار سبک ، در سال ۱۸۹۶ و سنوات ما بعد توسط
« تاپسرنک دو بورن » هوا فرساده شد معقننش بکمک ها بدروحی خالص
زین ، بالوهای کوچکی را پروردادند که متجاوز از ۲۰ میل اوج گرفت بعد آ
عارمالون بواسطه ارتفاع ر باد و کم شدن فشار هوا ، محس خود را لعانده خارج
می شود و باراشوت باناون دومی که صدمه مانده اهل گردیده ، آلات محموله
را هرود می آورد

این آلات ، باحاسه های مصنوعی ، چهرهائی را که حس دردمند مثل دو حه
حررات ، فشار و غیره و فاع متعلق به ساند . داروب می کنند در اسدا « دو بورن »
باد داشت های منتحه را رحمت ناور منکر د چه اراها حکمانی استنماط می ۸۰ که
مانند حکایات مار کوپولو که ارفلمرو چسگری آورده بود نهایت شکفت انگیز بود
« دو بورن » بار تفاع متجاوز از شش میل از سطح بحر ، چندان طمعه محس ،
هوا را کشف کرد که فرق آن با هوائی که ما استنشاق می نمیم ، مثل فرو منظمه
حاره است با مطنه قطعی در اوج به راست ، به اد ، طه فان بلکه به این
امطور چیزی است که ما رای آن لفظ « موسم » اطلاق نمیم . تمام رور هانش
دک رنگ است . حی عاری یافت نمیشود . دایم آفتاب درخشان دارد . از وقت
هوای آن میتوان استنماط کرد که آفتاب و ستارگان در آسمان سیاه مروج به
از غوائی بطور ثابت و غیر مرتعش ، و سخت مثل اکثریه قوسهای برقی می درخشند .

در انجاسکوت دائمی، آرامش، سردی که مفر استخوان را متاثر میسازد (و تقریباً سنجش های مقام «ماناویا» به ۱۳۴ درجه فارنهایت تحت صفر میرسد) حکمفرماست. «نایسریک دوپورت» و متخصصین علم حوی آن زمان، اراک طلقه هوایی که درجه حرارت آن دایم یکسان بوده و با اثر ارتفاع تغییر نمیکند ذکر کرده اند. بعد ها مشارالیه رای طلقه مر بور لفظ سترئوسفر Stratosphere را وضع کرد نیز آن طلقه پست و کثیف هوا را که سطح کره زمین را پوشیده و ما تنفس میکنیم (و در انجا درجه حرارت با اثر ارتفاع تغییر میکند) ترووسفر Troposphere نامید. مابین سترئوسفر و ترووسفر، طلقه روپویار Tropopause یا طلقه بین البین حائل است طلقه سترئوسفر در قطبین پخش ترین (تقریباً ارتفاع ۶ میل) و در مناطق حاره بلند ترین (ارتفاع ۱۰ میل) می باشد

حال خیال دارسم به طلقه سترئوسفر بوسیله آله نافله سفر کرده و در تاریخ حمل و نقل مابعد دیدی را علاوه کنیم لاکی غلطت کره حوی که در میان آن زنده گانی داریم با نداده است که در آن نمیشود بیش از ۶۰۰ میل فی ساعت پرواز کرد و در عین حال این سرعت هم مسلم تکامل فی و صرف آتقدر بولی است که عقل قبول نمیکند. ارض و دیگر اجزای این سرعت دو چند شود، ممکن است تصور شود که مقاومت هوا بمقابل آن سر دو مثل خواهد گردید، لاکی عملاً چنین نیست زیرا مقاومت در مقابل اردداد سرعت، مربع می شود به دو چند مثلاً اگر مقاومت هوا در سرعت ۲۰ میل فی ساعت یک چند باشد، در سرعت ۴۰ میل فی ساعت دو چند به لکه ۴ چند می شود. ارنقطه مصرف انرژی هنوز مسئله مشکلاتر می شود. چه انرژی در مقابل اردداد سرعت، مربع به لکه مکعب می شود. برای دو چند کردن سرعت، محوری انرژی را ۸ چند کنیم یعنی اگر ۱۰ قوه اسپ برای طی

کردن ۲۵ میل مسافه کافی باشد، رای پیمودن ۵۰ میل مسافه (در همان آله ماقله) ۸۰ قوه اسب ضرورت می افتد

در طبقه سرتوسمیر، قضیه کاملاً طور دیگر است در هوای آن که از حیث علطت فقط دهم حصه هوای سطح بحر است، اگر ساعت هرا ر میل پیموده شود، حرف مر حرقی نیست امر. ر مادر فکر داشتند در لندن و بهار در بیو یارک نوژه، بآن اهمیت می دهم و سعی دارم اوقیانوس اطلس را در کمتر از ۵ ساعت عبور کنیم مگر بواسطه های مادیر ملتفت این نکته نخواهد شد قبلاً اولین شماره های سرتوسمیر بنما ظهور کرد، لاکس رای کشتات حمی هور حلی نقائص دارد راکت ها (موشک های هوایی آتساری - اندکاه قصد آلائی است که در سرعت رفت ر شیه به کار طوس و گلوله باشد) هم ارا بحاجه ماطور ما حلی کوتاهی میکند، ناس معی که کسما و فن استبحراح فلرات و امجدری هور بدرجه رسیده که چنان بحر کت را که راکت ها را از روی زمین پرانده به فضای عالم خارج لعل دهد، روی کار ما و رید

اسکه طبقه سرتوسمیر چقدر وسعت دارد، هبحاس عمداً مگر نارماع تقریباً ۳۰ میل از سطح بحر بوسله آله طیف نما (سیکروسکوپ) یک طبقه از عار اورون، ماژ معکس کردن آن آوارا بعد رات مدهش روی زمین را، و طرر عمل آن ماشه تنک ست، کشت کرده ارا این طبقه که زمین را در ۱۰۰۰ باشد، صحامت آن فقط هشتم حصه حج حو هد بود حیات بر سطح زمین، از رکت و حود همین طبقه است، چه اگر پرده نازک مرور می ده، اشعه ماوراء بنفس آفتاب، مستقیماً زمین رسیده و بدکی را یکقلم می شست

آلطرف طبقه اوروب هور ناسی می هوا باشد چه نارماع ۴۵ میل، علائمی شیه به سیده ده یا روشنی شام وجود دارد که حدوث این طاهره در

خلاف ممکن نیست: ما هیت این هوا عمده نایتروجن و شاید قدری آکسیجن باشد. ماوراء آن دیگر تصور و حدسیات است. در ارتفاع ۵۰ میل چیزهایی که بنام «ابرهای شب تاب» موسوم اند وجود دارد. بعضی آن را گرد (خاک) قیاس می کنند، اما چطور ممکن است گرد بصورت يك طبقه معین و این ارتفاع وجود داشته باشد؟ و از کجا آمده است؟

ماوراء این ابرهای محلول الهویه، ضیا ضعیف و کم نوری معروف به ضیا قطعی auroras وجود دارد. این ظاهره که ارتفاع ۴۰۰ میل باید واقع باشد بوجود کره جوی در اینجا دلالت می کند: موقعیکه الکترانها (ذرات نهایت کوچک رق) از آفتاب فرمی شود، آتومهای متفرقه هوایی را که رحاشیه خارجی کره جوی زمین واقع اند، تصادم نموده رقدار مسازد. و در نتیجه همین ضیاء آرورا (aurora) تواند میگردد که در قطبین خیلی نزدیک به زمین منبسط بوده و لذا راطه نامقناطیسیت ارضی دارد.

چطور ما متقن کرده می توانیم که کره جوی فوقانی، حقیقه بواسطه الکترانهای که از آفتاب در فضا منتشر شده و قسمتاً آتومهای هوا را از هم ناشیده، بالوسيله را فروخته می کند، رق دار می شود؟

رادیو این سوال جواب میدهد. امواجی که توسط يك استیشن قوی خارج فرستاده می شوند، زمین را دور می روند و در عین حال نوعی ارنوراند که چشمان ما مستعد دیدن آن نیست. مسئله عبور امواج رادیو از بحر، بدان می ماند که انسان چراغی را که در لندن افروخته است با وجود انحنای زمین، از نیویارک بیند. مگر سائنسدان این معمارا با اثر کشف يك آئینه نامرئی در آسمان، حل کرده و میگوید امواج مزبور در مابین این آئینه و زمین، قسمتاً منعکس و قسمتاً

منتقل با هدایت (conduct) می شود. نام امروزی این طبقه منحصراً آیونوسفر (Ionosphere) است.

تا همین سالهای اخیر تصور میشد که در فضا فقط يك طبقه منعكس وجود دارد و آنهم خیلی باین یعنی بار تفاع ٧٠ میل از سطح بحر واقع است. اما حالاً معلوم شده كه يك طبقه دیگر در تحت و طبقه ثالثی هم در فوق این بار تفاع متجاوز از ١٤٠ میل وجود دارد این طبقات یا آئینه های ناسرئی سماوی ثابت نبوده بلکه گاهی صعود و زمانی نزول می کنند.

معلومات تازه تر راجع هوای فوقانی مذکوره، در اثر کشف و مطالعه اشعه کازمک (کائناتی) که بطور حیرت انگیزی بارادیواکتیویتی Radio-activity ارتباط دارد (١) بدست آمده. (در اوائل قرن بیست یورانیوم، تهروریوم و رادیوم کشف شد که در انوقت کار خارق العاده کرده و هنوز از اسرار ماده محاسب میروند همچنین ثابت شد که اکثر چشمه های معروف، رادیواکتیف می باشند و از کوه های زمین انرژی می آیند که اتمهای هوا را از هم پاشیده و با وسیله آنها را هادی و ناقل برق می سازد.)

پس طبعاً سائنسدانها برای سنجیدن مقدار این انتقال با هدایت برق، ثبت و دریدند. پروفیسر «گوگل» طایعات دان سوسی، بغیر اوماد که با بالون پرواز کرده صمناً اثر رادیواکتیویتی را بسنجید. در سال ١٩١٠ و ١٩١١ مشارالیه با ارتفاع ١٣٠٠٠ فوت بلند شده و وقتی که فرود آمد حیرت و استعجابی که در موقع صعود داشت و چند کردید. هر قدر بالون بالاتر می رفت اثر مواده بیشتر می شد.

دکتر «هس» باشنده السبرک (آسنریا) از نتایج و استنباطات (١) راجع به رادیواکتیویتی به شماره قبل رجوع شود.

پروفیسر «کوکل» متأثر شده، بعضی قیاس ها نمود. گفت هرگاه این اثر بواسطه رادیوم کامنه در کوه های زمین، تولید شود، باید در ارتفاع چند صد متر از سطح بحر، بالکل ناپدید گردد. بهر حال خواه پروفیسر «کوکل» دچار اشتباه شده بود یا او (پروفیسر هس)، تکرار این مشاهدات خالی از دلچسپی نبود. این بود که پروفیسر (هس)، بالونهای بدون راکب را با آلات ضبط کننده حوادث جوی، پرواز داد. در نتیجه نتایج «کوکل» را تصدیق نموده معلوم کرد قوت و شدت اشعه با ازدیاد ارتفاع مبسوطاً متناسب است. بعد خودش سوار بالون شده و همان نتایج را حاصل کرد. اخیراً ازین همه مشاهدات چنان استنباط شد که اشعه مزبور را رادیواکتیوی قطعاً رابطه نداشته، یا از کره جوی زمین و با از فضای عالم خارج می آید. گویا پروفیسر هس از این مرتبه بی تردید که اشعه مزبور منحصر زمین نبوده بلکه جنبه کائناتی دارد اما پروفیسر «میلیکان» خبر این اشعه را به دنیا انتشار داد: در سال ۱۹۲۵ فیصله کرد که درین زمینه داخل کشفیات شود. همان بود که از میدان کیلی (تکساس - اتازونی) بالونهای بی راکب را پرواز داد - به کوه های بولیویا بالا شد - تا ۳۰۰۰ پوند سرب (جهت حفاظت آلات حساس از رادیوم) و یک تانک آب (رای سنجش اندازه نفوذ اشعه) نفر از قلّه (بایک) برآمد - در کوه «وتی» بغرض اندازه و پیمایش کردن غدیر «مویر» که از برف پر بوده و باراد بوم علاقه نداشت، بالا شد. بمقصد مقابله کردن تأثیرات مناطق استوائی و مناطق قطبی، به نواحی قطبی سفر کرد. حتی با آلات دقیق اختراع کرد که خودش، در طیاره تابه اندازه که توانست بلند پروازها کرد: تا لاخره نه تنها مکشوفات اسلاف خود را تصدیق بلکه یادداشت های صحیح تری نشر داد.

میلیکن گفت اشعه مزبور از فضای خارج می آید و فقط نور نامرئی است، اما چنان قوه نافذ را دارا می باشد که شدید تر از اشعه نافذ تیوب اکسریز، تا آن هیچ قابل مقایسه نیست این اشعه، مولود تصادم و آمیزش الکترونها می شود و پروتون های مثبت است که ماده جدیدی میسازد

اما در ردی و فسر کومتی اشعه مزبور محص پاره های ماده میباشد اکثر طبیعیات دانان هم همین عقیده اند اثر اشعه مذکور در ردیك قطب نیست به استوا شدیدتر بوده و میرساند که اشعه مزبور مرکب از درات رقدار اند چه زمین مقناطیس ردی است و بطراً باید چنین درات را به قطب خود بششد

پس می بینیم که نالون رانی نموده جروتقعات اشعه کارمک است ، و طبعاً
سریعتر هم برای طبعیات دانی که نا آتوم میبرد اردو هم برای متخصص حوادث
حوی خیلی حائز اهمیت میباشد - هیورکسحکا - های درس رمنه نه کامانی نه
انجامیده حتی پروفیسر رحیدر که نالون بدون راکب او تا ارتفاع ۱۳۰۶۶ میل
رسیده بوده اکتشافات دانشمانش چیزی نمانده است

همگامه حیوانی که دارای روح استفسری، ارجح به سانس اند، پرواره‌های
سرمدی در طبقهٔ سیرتوسفر خود هد کرد مگر معلوم نیست که بدست به پرور
'سکارده'، ناروسی‌ها و امریکائیهائی که اروپا در دست پرور کشف
خود هد کرد یا حیرت‌آمیز و پیچیده، کوه‌ها، عنصر آب به یک سلسله کشفیات
بالا و پائین‌ها بدون راک که نادستگاه رادیو و آلات ثبت‌کنندهٔ اثرات اشعهٔ کار
مک محرر می‌باشد آغاز خواهد نمود و قتی که این آلات صعود می‌کنند، دستگاه
رادیو تا اثرات آنها را می‌خواند و نتیجهٔ کشفیاتشان را حدود خود بر می‌میرستند
این طریق به تازه گی ندارد بلکه روسی‌ها و ارسال‌ها آنرا کار مدرسه اند و فائده

آن اینست که اثرات مولده را بطور صحیح به باین میرساند این هم ممکن است که آلات کدام بالون معمولی کشافی دوباره بدست صاحبش برسد اشعه کارمک - صیاء قطعی - طبقات یا آئینه های منعکسه - ابرهای محمول الهویه - همه بطور مرمروری با هم ارتعاش دارند در هر نقطه فضا الکترا ان ها مصروف کاربرد را در ستریتو - عبر را هم می توان ثابت کرد که را را آتومی است که این الکتراها در آن رول حتمی و مهمی می یابند

رو هم رفته از من امروری است به ایامی که السامهای قدیم تصور میکردند، شکست اگر نرشد است از طریق علوم آن را ناممکن آریول ها aureoles (هاله های متحد المرکز و غیر ثابت که طبعه منعکسه، آن ها را تشکیل میدهد) و صیاء قطعی (که مانند ناح آمات منسجم شده و از آن اثرات قوی مضاطبی ظاهر می شود) و کره جوی بیلگون آن می توانم بنسبم اگر خارج زمین رفته نتوانیم، اراجا کره در حد رنگ عمار آلودی را که در منظومه شمسی و شاید در میان هزارها هلیون ستاره ها نظیر ندارد، با ناس صعیف و کمرنگی حواهم دید از های شب تاب - طبقه اورون - سریمو سمر - و ترو و سفر آن بصورت طبقات جدا گانه دیده خواهد شد در میان آنها یک مرسوب غلیظ و آشنوی بنظر خواهد آمد که محاسن با رسد ناده، سواحل خود را می شوید - سطحش مملو از حیات است طیاره ه همر طرف در و ارا بد و بالا حره عده از مخلوقات مفکر و کسحکا و حره حره لطرف بالا اگر بسته و در باب کره جوی که بدون آن رد گانی محال است سوال ها کرد، و کم کم درك میکند که اس کره سر نوشت کائناتی دارد





نظری به ادبای نزدیک

ادبستان قندهار

(۳)

بقلم، ص عبدالحی خان حبیبی

سردار مهر دلخان مشرقی

علم بدیع و بیان از مهمترین فنون ادب است، نائع و بدایع شعری: که نخست در عربی سر و صورتی بهم گرفته،

بعد ازان جمعی از گویندگان زبان پارسی، نیز آنرا تقلید و پیروی کرده اند، از اوایل دوره نشو و نمای ادبیات پارس گرفته تا کنون در هر عصر و زمان شعراء و سخن سرایان، باین فنون نظر داشته، و در زمینه بدایع شعری با تکلف زیاد و تصنع قدم برداشته، و جمعی هم از رشاقت و سلاست سخن سرایی دور افتاده اند. اما چون شعر ذاتاً زاده احساسات و عواطف است بنابراین درین مرحله

علویت مقام و عظمت آن مرهرکشی را مسلم است، که با شورانگیز ترین بیانه‌ها از عواطف و جذبات قلبی خویش ترجمانی کند، و خوانندگان را سرشار و فریفته، معانی لطیف و الفاظ پاکیزه سازد.

اغلب سخنوران سلف و خلف چون درین زمینه دشوار گذار وارد شده اند، بکلی از جاده سلاست و حسن بیان که بیشتر در شعر و شاعری مطلوب است، دور افتاده و معنی را قربان الفاظ خشک و خالی نموده اند، پیشوای بزرگ « مشرق » حضرت « بیدل » چون در دنیای شعر و ادب طرفدار هیچگونه تکلف و تصنع نیست، و در صورت تکلف « شعر گفتن چه ضرور؟ » را فرموده است، بنا بران در هر جا با قریحه روان و طبیعت روشن و تابناک و جذبات سرشار خود پیش آمده و چیزی گفته است! یکی از اساتید ادب را یاد دارم، که همواره می‌گفت: کلام حضرت بیدل سراپا حسن بیان بوده و از انواع بدائع مملو است، حتی در یک بیت چندین صنعت لفظی و معنوی را بخوبی جا داده است، با آنهم از در تکلف نه آمده، و طراوت سرشار سخنوریش را نباخته است. مثلاً هر بیت او جامع انواع تشبیه و استعاره و صنعت مراعات النظیر و تناسب و غیره بوده، با سلاست و شیرینی بیان، گوهر الفاظ را بهم سفته است! سردار مهر دلخان « مشرق » چون شاگرد « ادبستان بیدل » بوده، و سبک حضرت استاد را خوب آموخته و مشق کرده است، بنا بران سخنانش حاوی هرگونه مزایای ادبی است و همچون گروهی از گویندگان بی ذوق، تنها لفظ باف نبوده، هرگونه بدایع و رنگینی های شعری را با حفظ رشاقت و طراوت، و معانی متین و بلندی، در اشعار خود بسته است! و هم ازینجاست که کلامش متانی در خور تحسین دارد، و الفاظی میانه نمی و بی مغز نیست، ما درینجا نمونه از اشعار او که دارای بدایع ادبی است، نشان می دهیم:

آمد خزان پیری، طی شد بهار طفلی عشرت چو برق بگذشت با فی سوار طفلی

✽

دلم خون شد ز درد شام هجرات فروغی از سحر دارم تمنّا
درین بیت ها در کلمات پیری و طفلی ، خزان و بهار ، شام و سحر صنعت
(تضاد) را مراعات کرده است .

همچنین در بیت آتی صنعت مراعاة النظیر و تناسب را با اسلوبی نیکو و دلکش
جاء داده است :

تا بدل یاد دو چشم سمره آلودش گذشت در گاو چون فی کره شد ناله شبگیر ما
تلازم چشم و سمره ، و باز سمره و ناله و گلو ، و باز گلو و ناله و فی و کره چقدر
بجا و دلچسپ است !

درین دو بیت صنعت جمع و سیاق الاعداد را مراعات می نماید :

بپرخ مشتری وزهره و مه و خورشید به بیش مهر جمالت چو شب سیه پوشند
یاغ بلبل و ربان و سبزه و سوسن ز رشك حلقة زلف تو دام بردوشند

صنعت تنسیق الصفات که یکی از بدایع انضالی است ، با مراعات تدریج ، خیلی
خوش آیند است ، « مشرقی » در یک غزل تنسیق صفات را غالباً به اسلوب
تدریج صاعد خیلی خوب می بندد ، که این ابیات از آنجاست :

زعكس لعل میكوت تو موج باده ساغر شفق شد ، ارغوان شد ، لاله شد ، یاقوت احمر شد
به گلگشت چمن بی روی او مژکات بچشم من سنان شد ، تیر شد ، ناوك شد ، و برکشت خنجر شد
بی قتل من آن بیرحم سنگین دل ز بیباکی نصارا شد ، یهودی شد ، رهن گشت ، کافر شد
ز جا چون جلوه کرگشتی بسا از سروبالایت بلا شد ، فقه شد ، آسوب جان شد ، روز محشر شد
بسان گل بگلشن ، مهر دل ، اشعار رنگینم ورق شد ، جمع شد ، از هم ریختن گشت ، دقتر شد (۱)

در غزل آتی کلامه « بار » چند بار و در هر بار ، به معنای جداگانه آورده و صنعت

تجنیس تام را مراعات کرده است :

تا ندادند بکویتو رقیبانم بار شد زخواب دلم دیده خونین خون بار
خشك شد ریشه هر سبزه نورسته بخاك آخر ای قبض سحاب کرم از احاف مار

(۱) شاید درین مصرع سهواً کاتب شده باشد .

روز وصل است و من از دیده همی ریزم اشک
از خزان سرو زیاری خود آزاد است
من که صد بار تو از کوی خودم رانده ؛
دید تا گریه من «مهر دل» اندر غم او
از توام نخل امبد آمده ای دوست یار
ناقصانند اگر از ثمر خود ته بار (۱)
کرده ام طوف حریم حرمت را صد بار (۲)
حلقه چشم ابر گشت زغم گوهر بار

كذلك درین رباعی تجنیس خطی موجود است :

آی چرخ بدور خویش نازی تا چند ؟
وین ابلق صبح و شام تازی تا چند
آگاه شو از حقیقت معنی خویش
این نرد هوس بپهده بازی تا چند

صنعت ترصیع از بدائعی است که حضرت بیدل در اغلب ابیات ، مخصوصاً در

غزلیانی که به چهار پاره موسوم است (۳) سروده ، مثلاً درین بیت :

زدوستان گسسته بمان ، بدوش الفت مبندهتان
که نخل تالیف اشک و مزگان بجز جدائی ثمر ندارد
همد رین زمیننه « مشرقی » راست :

نه هیچ دردی از دودائی ، نه مشکلی را گره کشائی
چه چشم دارم من از دعائی ، که جز ندامت اثر ندارد
وقتی « مشرق » در ایام سرما ، یدش بخاری قرار داشته ، و آتش می افروخته
است قریحهُ سرشار شاعر ، ابن کیفیت را در یک بیت بسیار شیرین به صنعت
ابهام چنین بسته ، و ضمناً موضوع (جزای بی ادبان) را هم خوب روشن
کرده است :

دهن کناده بخاری بسان بی ادبان
رسید کار بجائی که چوب میخواست
و قتیکه چوپ را به بخاری داده ، و آتش روشن می شود ، آتش گیر را نیز
درین میانه سروکاری هست ، « مشرقی » درین رباعی بطور تجنیس ، این
مضمون را نیز خوب می بندد :

تادل ببرم ز شوق آتش گیر است
مرا تا بدم جو شع آتش گیر است
گر نسخه کم شته از آتش شوق
گو ، مشق خامه ام جو آتشگیر است

- (۱) درین بات علاوه بر تجنیس ، کلمه «مر» را بار (ابهام تناسب) نیز موجود است .
(۲) درین بیت صنعت رداء معجز علی الصدر ، در کلمه (صد بار) نیز مراعات شده است .
(۳) بحور منمن باصطلاح علم عروض بحوری است که هر بیت آن دارای (۸) رکت باشد ،
معراج اول دارای یک صدر و دو حشو ، و یک عروض ، مصرع دوم یک ابتدا ، دو حشو یک معجز

در بیت های آتی و قتی که از روزگار ناسازگار شکوه میکند، صنعت ردالعجز علی الصدر را می طرازد:

سکان روزگار گرفتار در غم آمد شادی مکن سراغ زسکان روزگار
باران روزگار نکردند یار کس باری طمع مدار ز باران روزگار

همچنین صنعت التفات را از غائب به متکلم درین يك بیت بسته:

صدر یک تو می یکی تار هوس بست بر بسه گرداب مراب است دل ما

درین بیت مضمون (شیشه شکسته را پیوند کردن مشکل است) تضمین میکند:

دوستان هرگز باشد دل شکستن را علاج کی توان پیوند کردن شیشه شکسته را ؟

کلیات اشعار و آثار مشرقی که دارای غزلیات، قسمت های کلام « مشرقی » رباعیات، خمسات، مثنویها قطعات است، وقتی

مابدقت ورق زده و موضوع های سخنورش را می بینیم، بسه قسمت بخش می شود:

(۱) مضامین عرفانی و تصوف و فلسفه که قسمت مهم اشعار « مشرقی »

عبارت ازینهاست.

(۲) نصاب و مواظ و حکم که حضرتش اخلاق اجتماعی و اصول زهد کافی

را دران شرح کرده است.

(۳) مضامین عشقیه و ادبی خالص که از دبای طرب و اساطیر و ذوق و عذبت

و مناظر روح نخبنا حکایه میکند، و یا در شب های سیاه فراق، ناله های غم انگیزی می گیرد.

۱ - عرفان و تصوف

« وردس وردیه » شاعر معروف انگلیسی گفته است که « هدف بکانه شعر،

جستجو و کاوش اسرار و رموز سر بسته نفس انسانی است » گوینده این سخن،

هر چند مغربی است ولی اگر در ادبیات و دنیای سخنوری مشرقی، مخصوصاً

پارسی کمی دقت شود، خوبتر مصداق این سخن شده می‌تواند.
از عصرها، و شاید از ابتداء که شعر پارسی مراحل عروج خود را
می‌پیمود، مضامین عرفانی و تصوف مهره بزرگ ادبیات را بخود مختص
کرده است.

«تصوف» مشرفی است که مطمح یگانه آن تزکیه روح بوده
وراه نجات انسانها را بطریق روحانیت صرف، می‌نماید، تصوف اسرار و رموز
مکتومه نفس بشر را آشکار ساخته، و انسان را بادیای شکفت انگیز ماوراء
الماهه آشنایی سارد در حقیقت تصوف و عرفان، از عصرهاست که «طریقه فلسفی»
مشرق وسطی بوده، و اساس خیالات و عقاید و تصورات عمومی رین نهج نهاده
شده است، اغلب مفکرین و فضلاء و ادباء و اخلاقیون اسلامی، حتی حکماء
و فلاسفه، ازین سنخ تفکر مهره داشته، و ازین سرچشمه فیض، آب خورده اند!
اهمیت و عمومیت تصوف را ازینجا اندازه باید کرد، که تقریباً ندمه مسایل
فلسفه و اغلب موضوع های علم اخلاق را با تصوف علاقه شدیدی موجود است، که
نمی‌توان یکی را ارا ن مستغنی دانست.

لهذا اگر کسی نخواهد، راجع به تفکرات فلسفی و تطورات ادبی آسیای وسطی، درین
یکمیزار سال، تبعی عمل آورد، ناگزیر است که ارتقطه نگاه «تصوف» آتراکاوش
و جستجو نماید، زیرا عقاید و افکار متصوفین را در ادبیات نفوذ و غلبه عظیمی بوده
و اغلب ادباء و مفکرین این عصرها، حتی در و ان فلسفه اتمراق New Platonisme
بادنیای تصوف علاقه داشته، و با ذاتاً صوفی مشرب بوده اند (۱)

(۱) اساد براون شرق شناس معروف، در تاریخ ادبیات پارسی راجع باین موضوع شرح
مستوفائی نگاشته، و درباره تصوف نتبغات عمیقی را عمده است، علاقه مندان تفصیل می‌توانند،
با بحار اجعت کنند!

وقتی ما دفتر ادبیات آسیای وسطی را درین هزار سال ورق می‌زنیم، یا سوانح حیات شعراء وادی نامدار را می‌پالیم، اغلب شعرای معروف را صوفی مشرب می‌یابیم، و نام‌دسته بزرگی از عرفاء و متألهین را در طومار ادباء و سخنوران می‌بینیم. درمیانه گویدگان نامدار پارسی، سخنوران شیوا و سحاری میان آمده‌اند، که راجع به تصوف آثار مخلص و بزرگی نگاشته، و باقیات الصالحات معتنا و جاودانی درین زمینه از خود بیادگار گذاشته‌اند.

هرچند در ابتداء مثنوی و رباعی (۱) مخصوص باینچنین موضوع‌ها بود، و استادان ادبستان تصوف و عرفان آثار جاویدی را مستقلاً در تصوف نوشته و گذاشتند، ولی «غزل» نیز ازین جوهر پاکیزه عاری نه‌انده، دسته از ادبا خیالات تصوف و عقاید عرفانی خود را به بیرایه غزل آراستند، و ذخیره هنگفتی را از تصوف در غزل پارسی گذاشتند.

چون از ابتداء غزل پارسی، مجموعه افکار متفرق، و جذبات متنوعی بوده، گویدگان به انضباط و تسلسل خیالات و مضامین در غزل نپرداخته‌اند، ازین رو در غزلیات اساتید و ناموران ادباء افکار و عقاید عرفانی و صوفی‌گری، بطریق پاشیده و پراکنده موجود است، که نمی‌توان ابیات و دایره‌های غزلیات ادباء را تماماً بر نظام افکار صوفیانه و عارفانه کشید. و مشرقی‌های غزلیات خود را بر دأب استادان سلف گفته‌اند!

می‌گویند برای تدقیق و کاوش سنخ ادبیات و سبک گفتار سخنوران، و تشخیص منزلت ادبی آنها، باید نخست محیط احساسات و نفسیات و هویت حزنی شعراء را کنج‌کاوی و جستجو کنیم، و گفتار آنها را به نگاه عواطف و افکار خود شاعر ببینیم، که در تصویر نظریات و افکار، و اظهار احساسات اندرونی خود تا چه اندازه مقتدر بوده، (۱) مثل منوبات حضرت سنانی و عطار و مولوی، و رباعیات شیخ ابو سعید ابوالخیر و غیره.

و لسان ادبی اش تابکدام حد شیوا و گوینده تر است ؟
چنانچه پیشتر گفتیم : مشرقی ما با تمام معانی يك شاعر متصوف و عرفان خواهی
بوده ، و عملاً نیز از دسته عرفاء و دانشمندان صوفی مشرب بشمار مرفته است !
احساسات و افکارش در محیط پاك و بی آلايش « تصوف » پرورش و نمو یافته ، و
ازین منبع فیض دوام ، آب خورده است . مشرقی چون در مكتب ادبی سبك هند
به پیشگاه استاد معنویت حضرت بیدل ، زانوی تلمذ رازده ، و کسب فیوض ادبی و
عرفانی میکرده است ، لهذا گفتارش تماماً به مزابای مادی و معنوی سخنان حضرت استاد
پیر استه است ، که مادر سطور آینه همکاری و همسلکی ادبی و صوفیانه مشرقی را
تلمیذانه با حضرت بیدل خواهیم دید :

ترك ما سوا بدانكه عرفاء و متألّهين و حضرات صوفيه ، برای سیر مراتب
کمال و نور دیدن صراط مستقیم سلوك ، مدارج و عقباتی مقرر
داشته اند ، که برای تزکیه و تطهیر روح از الوات مادی ، و عروج به مقامات عالیّه روحی
و معنوی ، و پرواز به فضای پاکیزه معنویت و حقیقت ، ماوراء الماده ، و فراغ از شئون
و ظواهر و تعینات اعتباری ، سالک به مرور آن « کزیر است » نادرین مراحل
به تصفیه اخلاق پرداخته ، و از کردار ناستوده خود را منزّه و پاکیزه سازد .
ازین مراحل گذشته عارف به مقامی میرسد ، که ارسائربلقدار و روابط مادی
علاقه خود را می گسلد ، و صحنه دل را از خطور ما سوی اله تهی می سازد ،

عارف معروف مشرق حضرت « غزالی » بعد از طی عقبات ظاهری و کنجک وی های
زیاد در مراتب علوم و فلسفه ، باین پایگاه رفیع رسیده ، و اطمینان قلب مضطرب
و پریشان خود را درین مرتبه روحی یافته است (۱)

(۱) حجة الاسلام غزالی کتاب « المنقذ من الضلال » خود را برین موضوع نگاشته ، و مرآئی
را که پیش از وصول باین حقیقت طی کرده ، تماماً ذکر می کند ، و اخیراً بعد از استقصا و تنوع زیاد
قائل شده است که : انی علمت یقیناً ان الصوفیه هم السالکون بطریق الله تعالی خالصه و ان سیرتهم
هم احسن السیر و طریقهم اصوب الطرق ، و اخلاقهم ازکی الاخلاق یعنی از ادب راست ،
بوی اندر غبار ناهه گم دست روی ناهه محل گرفت

عرفاء میگویند: برای وصول بسر منزل قرب آلهی، و آنجا نگاه شاخنی که بلند تر از دنیا و مافیهاست، شاید سالک از سائر علائق مادی بگذرد، و جهان طواهر را بدروود گوید!

مهمترین عقبات دشوار گذاری که عارف، درین راه پیش رو دارد، گذشتن از «خویش» است برای رسیدن به مکان عالی «اثبات» شاید خویش را نفی کرد، عارفی راست:

هیچ کس مانع خرام دوستم بود در راه خوشتن خاری!

مرفای کرام آنه کریمه و ماتلك یمینك یا موسی را مو افق به مشرب خوشتن خوب تفسیر فرموده اند میگویند، حضرت تقدس و تعالی، از حضرت موسی (ع) پرسید، بدستت چیست؟ حضرت موسی (علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام) پاسخ می دهد عصاست، اتوکاء علیها و اهنسها علی عنمی ولی فیها مآرب اخری؛ ولی چون حضرت الهی حلت عظمه می نابد از جمیع لذات بدنی و علائق دیوی گذشت و تکیه و اعتماد جزا به دیگری نباید کرد، لهذا امر الهی شرف زول می نابد که یا موسی فاخلم لعلیك و القا عصاك یعنی از تمام وسائل مادی علاقه بگسلان، و با دست نهی، بدون تکیه و اعتماد بر طواهر بشتاب.

در حضرت اوحه گفت ناید لبك
آنها در کرامت محمد نه سلب
این وادی عشق است که در ادب
این ارض مقدس است فاخلم لعلیك

حسرت بیدل که از نور دند گمان این و ادیست و با کمال غمت با از علائق ماده کشیده و تمام واردات و ظهورات گیتی را غیر مستقر و غمار و هم و خیال می پندارد مردانه برك آنها دعوت میکند، وی راست:

امد و باس و حود و عده غار خیال است
ارانه است نخور غم از آنچه هست برون آ

دیای علایق مادی، بنظر جهانبین حضرتش خیلی پست و بی بها است:

نه مرده چنده سوی غشت خاکدان تعلق دی چون کن وزین دخمه های پست برون آ
 همدر بن زمینه شاگرد رشید حضرت بیدل، مشرقی ما راست :
 نه از عدم اثری و نه از وجود نشانی زبسی بدر آی و آنچه هست برون آ
 ترا به جای نشن بوده نه کنند گردون نوشاهبازی ازیب آشیان پست برون آ
 پرواز خیال عارفانه مشرقی ما را بینید، که عدم و وجود را بی اهمیت شمرده،
 و شاهباز همت انسانی را از آشیانه گردون بیز به بلند پروازی دعوت می نماید.
 ننده را ما حضرت تقدس و تعالی راز پست، که در آن هیچ چیزی از
 ما سوی اله نمی گنجد :

الخلوة محادثة السر مع الحق حيث لا احد ولا ملك (خدا را نادل هر بنده
 رارست) کیتی آب و گل، و خاکدان دنیا، درس چنین مواقع بدرود گفتنی است،
 حضرت بیدل چه خوش فرموده :

نه فلك آغوش شوق انتظار آماده است
 کای نهال مانع برنگی ز آب و گل بر آ :

درین دیبای بی آلاش که فارغ از تعینات ما و من است، گاهی عارف، بمرتبه
 صعود میکند، دل که جلوه گاه ابوار حق است سز دران نمی گنجد، آسگاه (دل)
 را گذاشته، و بیدلانه، دران فضای قدس سر می کند، حضرت بیدل این مسئله
 بیدلی را ما کمال دلداری گفته است :

ار بکلف در فشار قبر سوان رسی چون مس دل اگر می کنند اردل ۱۰
 سردار یزدان خواه ما، این موضوع را خیلی روشن میگوید :

مهر دل اندر دل خود غیر او را ره مده
 دل اگر گردش برون اردل، نوم از دل بر آ :

مشرقی در دیبای سوزناک عشق، ارخوشتن میگردد، و با همی مردانه، قدم
 بر جان خویش می همد، و این خود مرتبه خیلی بلند است در عالم عرفان
 و تصوف :

تا «مهر دل» از خویش گذشتیم عشقش بر جان قدم از همت سر داده نهادیم
 درین رباعی حضرت مشرقی با منطقی ساده، اضرار تعلق و گرفتاریهای دنیا
 را چه خوش استدلال می نماید.

تا جنس تعلق بدکان هوس است یا بسته سودای دورنگی نفس است
 از عبرت شیرینی دنیا بنگر بس دست ندامت زده بر مر مگس است

فنا و عدم از مقامات بلند تصوف است، عارف راست
 فنا و عدم : که پیش از عدم و زوالیکه هر فرد بشر ناگزیر استقبال
 کردنی است، خود را قافی سازد؟ ازین عقبه گذشته، مقام «فناء الفنا» میاید
 که از عالی ترین مراحل سلوك و تصوف بشمار است، حضرت مایزید (رح)
 سر حلقه عرفاء گفته است: من اشتها عدماً لا وجود له باصلاح تصوف «فنا»
 مقامی است که ظهور هستی حق بر باطن انسان تجلی کرده و آنقدر مستولی و
 غالب گردد، که شعور ما سواء را از صفحه ادراک حاک نماید، و قتیکه انسان
 این «بی شعوری» را هم درک نکرده و جز صحنه تقدس و کبریا را مد نظر
 نداشت، این مرتبه روحی را «فنا فی فنا» نامیده اند!

در حقیقت «فنا فی فنا» ناشی از خود «فنا» است، زیرا اگر عارف به فنا
 خود فهمیده و ادراک کرده توانست لاجرم به «فنا» هم نرسیده است، زیرا
 «شعور فنا» و «موصوف آں» هم بذاته اعتبارات و تعبثاتی است؛ ما سواى ذات
 کبریا جل شد که منافى با فناء صرف است، حضرت جامی بن موضوع را
 درین رباعی چند روشن ادا کرده است:

دینسان که فای خو بشتن میخواهی از خرمن هستیت جوی کی گاهى
 تايكسر مو ز خو بشتن آگاهى گزدمنى از راه فنا گمراهى

مقدم شامخ و بلند «فنا» آنقدر لطیف و فارغ از هرگونه هیاهو و غوغای شؤن
 ظاهری و اضافیات مادی است، که در اینجا جز وحدت مطلق چیزی نمیکنجد،

وعارف را جز با خدا باچیزی دیگر سروکاری نیست ، سالکی عقبات وموانع این جایگاه رفیع را در سیر مراتب سلوک دیده ، بیخودانه فریاد می کند :

گر زنده ام آلوده بافکار تم	ورمرده همان بهشت ودوزخ وطنم
یارب تو بگو بذات پاکت سوگند	کز دوش چگونه بار « هستی » فکنم
یا اینکه ، درد مرا همان مر ماست	باری که بدوش ما ست دوش است

عارف جامی راست :

یارب مددی کن دوئی خود برم	وز بد بپریم و از بدئی خود برم
در هستی خود مرا زخود ببخود کن	تا از « خودی » و « بیخودی » خود برم
عارف دل آگاه و « بیدل » همه دل ، برین مقام چه استادانه می آید :	
که شیفته محیط فردو زو جیم	که داغ حسیض و گاه محو او جیم
بی وصل فنا ز ورق ما طوفانی است	تا غرقه نگشتیم اسیر موجیم
یا ، در عبادتگاه ما کالجا هوس را بار نیست	نقش خویش از لوح هستی گرتوان شستن وضو است

سر دار عرفان آگاه مشرقی که از دل باختگان شاهد فناست ، درین موارد

گفتاری شیوا و پسندیده دارد :

بشنو زمن ، این نکته معنی دریاب	بیدار شو از توهم خویش ز خواب
خود را زیما نه گیر تا بینی فاش	زیرا که توئی برخ مقصود حجاب



سربازی

زاده طبع محمد سرور خان صبا
عضو انجمن ادبی کابل

اگر مسرت بلبل ز بوستان پیداست اگر ز پرتو خورشید ذره ها بهواست
اگر نشاط تو قمری بقدر سرور ساست ز شمع در دل پروانه آتشی بالا است
حراغ حضرت عشق است هر طرف روشن
نه صرف در دل ما خانه خورده مهر و هن

خوش آن کسی که بعشق وطن گرفتار است خوش آنکه در پی این افتخار مرشار است
خوش آنکه با وطن از صدق دل وفادار است خوش آنکه عن وطن را تان طلبگار است
به قول و فعل نکو دارد احترام وطن
همیشه می بکشد جستجوی کام وطن

بار ای وطن اکنون که افتخار تو است ز نهضت تو به آفاق شهر قی به سزا است
نی هروج تو در سعی ملت مضاست ز عشق اوج تو بر شعله سینه و دل ماست
نگار خانه غیرت مرم فدای تو باد
دل پریده ام همواره در هوای تو باد

گهی که بود بعشق تو دل راز و نیاز شدم ز خانه برون تا خیال دور و دراز
قدم روی سرك میزدم بسوز و گداز شنیدم از لب موزیکه ناگه این آواز
ز برق برجه عسکر بود توات وطن
هزار جان گرامی فدای شات وطن

به حیرت از اثر همین صدا ماندم ز اختار برنگ دگر جدا ماندم
منا عالم تصویر جا بها ماندم به جستجوی موزیکه با سا ماندم
به صحن قشله عسکر در آمدم چون نسیم
که هست قطعه مر باز داخل تعلیم

ز پر دلان فدا کار شهریار جوان ز خیل عاشق اعلاى کشور افغان
ز واقفان اصول نبرد صبر و زمان به فن حرب بدیدم مهارت شایان
ازین معاینه خورسند و شاد گردیدم
بر از شکوفه چو نخل مراد گردیدم

درین زمان که دل از فرط شوق می‌باید شفق به سمت افق قطعه قطعه گشت یدید
شکفته شد بدگر رنگ غنچهٔ امید به مهر ملک ییانی مرا به گوش رسید
که یک جوان رشید عسکر وطن پرور
ز جذب عشق چنین می‌بگفت با افسر

منم که عشق وطن آتش نهاد منست گذشتن از سر و جان شیوهٔ زاد منست
به آب و خاک وطن تا ابد و داد منست یکانه حفظ و عروج وطن مراد منست
مرا به عشق وطن زاده است مادر من
که بقرار دل افتاده است در بر من

منم بمر که مرد فعال سر بازی منم که نبست مرا جز خیال سر بازی
منم که صفت شکم از کمال سر بازی منم که با خبرم از جلال سر بازی
توان گرفت عروج دو کوفت با تمشیر
که هست شاهد مقصود یار مرد دلیر

منم که عید و برات منست نوبت جنگ منم که سر برم از ازدها و شیر نهنگ
منم که ساعد و مشت منست توب و تفنگ منم گلولهٔ غیرت که تا کشم آهنگ
ز خونت خصم وطن لاله زار می‌سازم
دل مخالف خود داغ دار می‌سازم

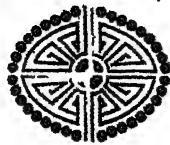
ز همت پدران درس غیرت آموزم ز عزم جزم به طبراق توشه اندازم
چو برق خرمن هستی دشمنان سوزم چراغ شوکت ملک کهن بر افروزم
فضای مملکت در نظر بود گلشن
بروی هموطنات چشم افتم روشن

بجان اطاعت قانون کشورست مرا بدل محبت ناموس اکبرست مرا
برادران وطن یار و یاورست مرا عزیز خاطر و باجان برابرست مرا
بصدق دل در ره اجلال قوم می کوشم
که تا تفنگ شجاعت فداه بردوشم

برای شان وطن مرد جانسیار منم به بد سگال وطن یار کارزار منم
مر عدو بیرم تیغ آب دار منم اگر سرم برود باز کامکار منم
باقتضار شوم داخل بهشت برین
بدوق بوسه ستانم ز لعل حور العین

بامن و راحت کشور بود سر و کارم مفید عاقبت قوه گمشته کردارم
به پهره های شبی چون سناره بیدارم محب شاه جوان عسکر وفادارم
همیشه فاتحه خوانم بروح (نادر شاه)
فداکنم مر خود در حضور (ظاهر شاه)

(میا) بصدق مر خویش کن تثار وطن اگر تو می طلبی شوکت و وقار وطن
بمثل عسکر مر باز باش یار وطن دی جدا مشواز عشق افتخار وطن
رسول من گفت که (حب الوطن من الایمان)
ز عاشقان وطن باد عسکر افغان



از مناظر دلکش موقع برف باری





از مناظر داخل ارگ بروز برف‌باری

قطرات سرشک

در بارگاه محمود و سنائی

یا

بر خرابه زار شهرستان تاریخی غزنی

از طبع ص ، عبدالحی خان حبیبی
مدیر طلوع افغان قندهار

انجمن محترم ادبی کابل :

این اشک های گرم و سوزانی که در حین سیر خرابه زار غزنی ،
و زیارت مزارات حضرت محمود و سنائی فشانده بودم و در دامن فرام
آمده اینک یکجا تقدیم می کنم ، تا بذریعه آن انجمن ، به بشگاه حساسین
گذاشته شود ، اگر این ناله جانگناه ، و خذف یاره ی مقدار را
هموطنان غزنیزم با نگاه اطف و دقت ، تلقی نمایند زهی سعادت من !

شب شد و از دهر آب و ب رفت
چهره بر افروخت از بی تنق
تاش مهر ، از منم بوزده شد
نو عروسی ماه بو آن دخت مهر
آت تحلی گاه فیص معوی
نخوت اسرار علم باستان
مر = آداب و آئین بشر
شسته از روی همه دب سقا
روضه (۱) تمنا مینو بگمان
بر فلک شاید زسد لاف علو
مهد او گهواره علم جویب
شیر مردان نامدارات خفه ا -

از افق جون مهر عالمتاب رفت
ماه نو رخسار بنمود از افق
آسمان آئینه سات تابنده شد
رفراز آسمان افروخت چهر
آدم در بارگاه غز سوی
غزه ، شهرستان زیبای جهان
غره ، دشگاه دیرین سر
روشن از وی چشم علم و فلسفه
پرور شگاه فنون باستان
مجد دیرین خفته در کسار او
خاک او آرا مگاه سروران
زیر خاکش تاج داران خفه اند

«۱» روضه جائی است در غزنی ، مدفن حضرت سلطان محمود غازي .

کهنه محدش مر نهفته زیر خاک
ای که داری سیر آثار کهن
ناله می آید بگوش از هر مفاک
اندکی آهسه تر مگذار پا
زین کهن ویرانه مهد علم و فن
کاین زمین یکسر مزار اولیاست
بر سر خاک من از بهر خدا
مدفن شاهان یا کوس و لوست

هر قدم ایوان شاهان شماست

مشت خاکی از نیاکان شماست

غزه ای شهر جهان آشوب ما ؛
ای که داری صد جو محمود و یاز
باد گار رور گار خوب ما ؛
از تو کاخ مروری شد سر بلند
نامور فرزندان های سر فراز
قاهری از کو هسارت حلوه گر
ارتو آمد کفر و ظلمت را گزند
مغر تو افسانه محمود سو
حاک پاکت ایشیارا آروا
از تو روشن چهر زیبای ادب
حاک پاکت ایشیارا آروا
ای بوکاون شرار علم و فن
فیض و نابات رسیهای ادب
بود دانش از زمینت تاده
ای مروری از سر کزت فر ناده
مبج هر علم و فن آغوش تو
بارش امروز و فردا دوش تو
ای زمین ساک و خاک مر در را
توت احداث کشور گیر ما ؛
دور امانت چرا این گوه کرد ؛
ککو چراغ عظمت دیرب بود ؛
شوکت « محمود » را نای ماند
آنکه می گوید کوس مروری
آسکه برق دشته براق او
چهار سوی مملکت را آباد
فرهاد کبر محمدرت چه شد ؛
ران محیط کوهی آبی ماند
لاجرم ریزم ردیده اشک تر

ای محیط مجد ما ، ای مام پر

هدیه از بی توانی هم بدیر

از جگر سوز کباب آورده ام
داغ و درد سیه تاب آورده ام
گریه ام از درد پر سوز من است
آه من پر چگر دوز من است

دخله را سازم دو چشم اشکبار	ر مر خاکت بگریم زار زار
تازه سازم راز محمود و اناز	از سائی قصه ها گویم دراز
ر فروزم چهر محمد غزنوی	داسای کهنه را تخشم بوی
تا به ناد شیخ و شابت آورم	حرفی از عهد شبابت آورم
«روحه» را رشک چنان سازم نوی	از حدیقه (۱) گلستان سارم نوی
تا نماید سنه این خاک چاکه	بگذرانم تیر آه خود ز خاکه
با نیا کام دی ماری کنم	بعد از انت سینه حقاری کنم

تا نماید مر محمد کهنه ات

ر فروزد شعله دیرینه ات

نشو از من قصه غزنین پر	ای که داری قلب آگاه و خیر
لحظه حات برادر دل سوز	با بو گویم داستان سبه سوز
رونق «زار فضل آسیا	واژگون اماده کاح محمد ما
آخرای رهرو، کمی عورت! بایست!	بین کهن و ویرانه حالا بیش نیست
مهد عظمت «کشور پر شور ما	شگر آخر مرکز معمر ما
بی ر س شور مستی خفته است	زیر خاک یاس و بسی خفه است
رحمت حق بر قور پاک او	سد کردم توده های خاک او
مرقدش ر چهر پاکش روی پوش	تکطرف دیده سنائی را خموش
اکمال رعب و آداب و وقار	آمدم در بارگاه شهریار (۲)
بود از تاریخ ماضی جلوه گر	داستان سومساتم در نظر
بی سیه، بی موبک سلطان نه کس	ترت خاموس او دیدیم و س
کس «بند اندکی نام و نشان	زان همه فرو حلال و محدودشان
تابع رورآوران در دار و گنج	بت شکن سلطان محمود دلیر
بی شکوه سلطنت بی سارو رگه	رعه در کنج لحد در خواب مرک
شعله از سوز دل انگنتم	اشکها بر خاک پاکش ریجم
ای بدولت محو آثار محور	ناله ها کردم که ای مرد غیور!

(۱) حدیقه « نام اثر منظومست، از حضرت حکیم سائی غزوی در فلسفه عمره و تصوف.

(۲) حضرت شاهنشاه محمود غازی

ای که در دل و رقرآن داشی ما خدایت بود دائیم آشتی
تازه تر کردی بو آئین عمر رض ای زو اسلام را شانی دگر
وحدث ارتعت گرفته آب و تاب دین حق را بوده چون آفتاب
آروی دین یزدات بوده ؛ گر فرون گردد تو اش افزوده (۱)
رمی از آفاسات بورباب تا رسانیدی بدو «ام الکتاب»
دین حق را داده فر دگر ای زلفت نور ایمان حلوه گر
ار چه در حاک سیه خوابیده ؟ بیکر ما را سو سنا دیده

« خیز، و اندر گردش آور جام عشق

در قهستان تاره کن پیغام عشق (۲) »

ای فقر صاحب شمشیر ما ؛ شاه ما سلطان کشور گر ما ؛
ای فزوده دین حق تر تر تو دیده اسلام روشنت تر زو
شعله توحید حق افروختی ؛ کمر و الحاد و ضلالت سوختی ؛
رخش همت تاختی در هر طرف هر نشر دین حق سی تو صف
ای شهبشاه رمور آگاه حق ای ز آئین عمر رض خوانده سق
نع تو هر گز نشد اندر پیام پروات ناد از ما صد سلام
گمراهان را دین حق آموختی ؛ رهروان را راد ره اندوختی
بس کون رخبر و مینای شهر یار ؛ مسلمین در قعر بسنی مر دچار
بشمار از حرب و صرب این و آن بی خبر از رسم سیر رهروان

« باین اوراق را شیراره کن

، ر آئین محبت تازه کن ؛ »

شعله های سوز دل گشته خوش بزم ما حالی ز شمع گلبروش
سینه ها حالی ز سوز و سار عشق طائر ما مایه ار پروار عشق
حاشی اندر بهاد ما نماید کوششی اندر ژاد ما نماید
دردرون سنا داع و درد کو ؛ آن دل برحوش و آه مرد کو ؛
شمه ما را بمایه حشم تر سمع ما از سوز پنهان بی خبر

(۱) این مصراع از مولوی الهی (مولوی رومی) است .

(۲) ایاتی که بعد از این در این علامت ، گرفته شده ، تصبیه است از کلام

حصر علامه دوکتور « اقبال » شاعر اسلامی هند .

فی فروزد ار رخس کاشانه	فی بدورش برزند پروانه
وان شکوه ننگینار (۲) ماگذشت	دور غرنی، نوبهار (۱) ماگداشت
حر تل خاک کی نمی یابی نشات	از مهران وست و بلخ و بامیات
غرنی خود را نهفه در زمیں	خیز! ای شاه غیور ما بین
باد دارد عظمت پارینه ات	باله های اشار « روضه » ات
بی قرار و مضطرب آرام سور	« نارب آن اشکی که باشد دلفروز
از قای لاله شوید آتشی	« کارمش درباغ و روید آتشی

ایچنین اشک روانی دیده را

دیده خوبار حسرت دیده را

فضها از تربت تو جلوه گر	ای شهشاه غیور نامور؛
درد ما را روضه ات دار الشفا	خاک پاکت دیده ها را توتیا
تا کنوت تا بد چو مهر بر ضیا	لمعه تیغ تو در کسار ما
دین ما را از تو شان و زیب و فر	ای تراحق داده آئین عمر رض
شهر یار قاهری اما فقیر	بت شکن سلطان باگاه و سریر
آشکا را رمز « الا » ساخی	تیغ « لا » را از یامش آخی
واکبیدی ره نمودی فرص عین	عالمی را از طلام کفر و شبین
هم ز فیض دلبری آمد وخته	مسلم از تو قاهری آموخته
راد عقی از جهاد تمکین تو	قاهری بادلری آئین سو
شعله، داغی، دلی، دودی بده	خیر و ما را از دنان سودی بده
پر شکوه بودار توشان مسلمین	و که رفت اکنون توان مسلمین
ذوق حلش نه سیخو آمده است	مطرت سمائی ما حبه است
حاک خواری رسر آفاق بح	رشته وحدت ر دست ما کیست
« اختلاف تست معراض حیات	من شدد ستم ریاض حیات »

« از یک آئینی مسلمان زده است

« دیگر ملت و قرآن ریده است »

(۱) نوبهار بلخ در اعصار تاریخی وطن، مدت مشعشی را گذشتانده است.

(۲) مدینت بودائی هده و وادی سکهر، از مشهور ترین مدینت های تاریخی

وطن ماست.

جستجوی وقاصد

ای صبا يك گرفتاران غم	يكفنس در روضه غزنی چم
ماز رنگ گلستان را تازه ساز	روی خوبان چمن را تازه ساز
لاله های گلشن غزنی نگر	داغها بر سینه و خونین جگر
یاد آرد از دور فرح فال او	كن گذر! بر برج و بر اطلال او
روضه و منار و اطلالش بین	باد گار دور اجلالش بین :
بر مزار آن سنائی در گذر	مرقد برفیض سلطنت را نگر :
سوزش داغ کهن را تازه ساز	آب و تاب انجمن را تازه ساز
يكجهان آرد را خفته بین	اندرین خاک سیه ریز زمین
اندرینجا راد مردان خفته اند	شهریاران یاد شاهان خفته اند
تل خاکش بیه اجداد ما	بيگر آبای يك راد ما

تا نرنجد روح اجداد کریم

اندکی آهسته پاته ای نسیم :

ای صبا، ای يك فرح فال ما	آگه از ماضی و هم از حال ما :
كن گذر بر غزنی مینو نشان	اشكها بر حاك محمودی فشان
عرضه ده كای شهریار نامور!	یاری از كج لحد بردار مر
بنف تیرت زنگ غفلت خورده است	درینام تا مرادی خفته است
عصر و سركه ها اسكیخته	بر مسلمان خاک ذلت بیخته
ناله ها بی تاب و دلها دردمند	اشكها خونریز و بگرها نرنند
عزم صدیقی و فاروقی نماند	شوكت ایوب و سلجوقی ماند
فرغوری سطوت افغانان	شان هونك شوكت درانان
محدوشان احمد (۱) و محمود (۲) ما	مایه عز و علا و سود ما
چون ردست ما برون شد لاجرم :	كار ما افتاده باسدوه و غم

این بود امروز كيف حال ما

تا چه خواهد گشت استقبال ما ؟

آوازیانگان

: و گویم مریح درد اندرون وای عایم راز پنهانی برون

(۱) اعلیحضرت احمد شاه بابای غازی (۲) شهریار محمود فاتح هوتك .

از صبا پیغام نو آورده ام
ناله ها از خاک خاموش بلند،
زندگانی را بقا از کوشش است
گر همی خواهی بواصرار حیات
موج را حبش، محیط زندگی
ای ترا داده است حق عزم متین
در عروقت خونت گرم سالقن
کوششی کاین سر، که وزندگی است
از فروغ نور خود آگاہ شو!
شعله وحدت بکوشش بر فروز

نکته ها از خاک غزنه چیده ام
کای خلف، ای پورما، ای ارچند!
رمز و رمز زنگانی کوشش است
واکشایم عقده از کار حیات
گر نه جنبد مبرد از افسردگی
پنجه ات از کوهسارت آهنین
در نهادت نور ایمان و یقین
کوششی، کاین رمز خوش فرخندگی است
واقف اصرار الا الله شو
« اندکی خود را درین آتش بسوز

» ای امانت دار تهذیب کهن !

پشت یا بر مسلک آبا مرز ! »

نکته ها گویم ز اصرار وجود
باو گویم رسم و آئین حیات
« زندگانی از خرام پیهم است
گر همی خواهی حیات جاودان
صحنه دیبا مقام جستجو است
ای دلت جولانگه نور خدا
ار فروغ سرع حق افروز دل
« مسلم اسی دل باقلی میند

وایم برده از کار وجود
سکته از رمز بلقین حیات
برگه و ساز هسی موح از رم است
یارهایی از فریب این و آن
از تنارع للبقایش آبرو است
هان شنوار خاک آبا این صدا
غیر قرآن هر چه بیش آید بهل
کم مشو اندر جهان خون و چند »

« سر دل کن هان که در پنهان دل

می شود کم این سرای آب و گل »

ای خلف ای پور امروز یدرا
زانت فروغ شعله دیرینه ات
از یاکات کرفته این پیاء
باو گفته سرسرایت نکته را

باتو گفتم بند حانسوز پدر
نیمع بوا فرو ختم در کلبه اب
رروان شات نحات و سلام
ناله اجداد غزنی خفته را

خیزا و اجزای پریشان زنده ساز


در کهن گیتی، زنو هنگامه ساز

(آنها)



شاعر نو

ابیات ذیل زاده طبع شاعر نو قریحه وطن جناب محمود خان
منشی مجلس محترم اعیان است . ماورود این شاعر تازه را در عالم
ادبیات تہائی و تبریک میگوئیم .

س از تقدیم تحفه تعظیم و ہدیہ تکریم ، عرضہ پرداز است :-
 در دورہ درخشان اعلیحضرت محمد نادر شاہ شہید رحمۃ اللہ علیہ و عصر
سعادت حصر اعلیحضرت محمد ظاہر شاہ خلد اللہ ملکہ کہ میتوان بہترین و
نیکوترین ادوار سلاطین این مملکت قرار داد ، با نظم و نسق تمام امور سلطنت
داری کہ بر ہمکنان اشکار و معلوم است عالم ادبیات نیز در قطار دیگر امور ترقیات
شایانی نمودہ ، از بر تو توجہات شاہانہ شان ، ببلان خوش آہنگ در گلستان وطن
سرگرم نغمہ پرداز ی و ادیبان سراپا فرہنگ ، از اشعار با آب و رنگ مشغول
سخن طرازی بودہ و گلہای بو قلمون را از بوستان معانی بدست خیال فراہم آوردہ
در پیشگاہ انظار ارباب خرد میگذارند ، کہ شمیم عطر آمیز آنہا دماغ بنیش را نر و تازہ ،
و سخن را بلند آوازہ میسازد .

بالحملہ چیزی کہ در عالم ادبیات و مطبوعات وطن عزیز ، اضافہ نہ باعث
مسرت و دلچسپی ما و سائر ہموطنان محترم واقع شدہ ، مجلہ شریفہ کابل است
کہ ما ہوارہ طبع و نشر گردیدہ ، از مضامین شیرین و اشعار نمکین خود کہ زادہ
طبع زرین و افکار متین یکعدہ از فضلاء نامور وطن است ، خاطر مطالعہ کنندہ کان
را فرحت بخشیدہ ، ذواتی را کہ بہ ادبیات سروکاری دارند بسخن پرداز ی و نکتہ
سنجی تشویق و ترغیب میدہد .

از آن است که این بنده بیمقدار که یکی از اخلاص کیشان فضلی وطن و هوا
خواه این انجمن و بالاخره يك فردی از مشترکین مجله محترم کابل محسوب میشود .
خوشه چینی خرمین ادب را اختیار کرده و از فیض مطالعه مجله شریفه ذوق سخن
سرائی در دماغم جاگیر شده ، اینك چند غزلی از خیال قاصر و فکر نارسای خویش
« که از اظهار آن خیلی خجالت میکشم » باین تازه گیها سروده به فحوای این رباعی :-

لا ثق نبود فطره به عیان بردن خار و خس صحرا بگلستان بردن
اما چکنم که رسم موراث باشد پای ملخی نزد سلیات بردن

يك دو غزل آن را هدیهٔ بانجمن عالی تقدیم کردم ، تا اگر قبول خاطر شان
واقع شده و قابل اندراج مجله موصوفه دیده شود البته مباحثات نموده آینده
نیز حتی المقدور چیزی که از قوه بفعل آید تقدیم خواهم نمود .

والا :-

شکفتن غنچه نارنگ و بورا میکند رسوا همان بهتر که دست بی هنر در آستین باشد

با تجدید احترامات فایقه . « محمود »

از شربت تبسم دل خورده آب نیمی وز تندی نگاهش زهر عتاب نیمی
تثال زلف و رویش شام سیاه و ماه است یا آفتاب باشد زیر سحاب نیمی
شبهای نامرادی از هجر بگذراندم در آه و گریه نیمی در پیچ و تاب نیمی
خورشید عارض او از چشم ما نهانست در جرم زلف نیمی زیر نقاب نیمی
ایام زندگانی مانند برق بگذشت در اضطراب نیمی در خور و خواب نیمی
(محمود) فکر ییدل شد رهبر بیانم ورنه نیم یعنی در پیچ و تاب نیمی

❦ ❦ ❦

بجان آمد ز دستش بینوا دل چه گوید زان بت شیرین ادا دل
ندانستم که از بخت بد آخر ز من رنج جدا یا روجدا دل
حدیث عشق آتش زد بجانم از آن روزی که الفت یافت با دل
نمیگردد ز آئین محبت اگر بیند دو صد جور و جفا دل
مرا یگانه از عالم نموده است چرا با عشق گردید آشنا دل
گدای کوی عشق آمد از آن رو که سلطان است عشق و بینوا دل
رو (محمود) دامن محبت بکف آرو بر از ما سوا دل

شاعری

ترجمہ وارسالی جناب قلم الدین خان
حادثہ

گویند کہ گل ہمراہ حوصلہ خونی خوش خود بخود سرسبز و شاداب میگردد، و قتیکہ
حوصلہ خونی رو برآل مہد، ترمرده میشود، شاعر در تأثرات لطمہایش نشوونما
کہ دہ رندہ میباید، لطمہ ہای او دلائل شخصیت اوست کہ در فید وقت وحدیات مصطرب
نظر می آید، روح در نغمہ سحت دلی حدیات جیسان بقرار دندہ مدشہ د،
گل ارحس، حال حدہ رندہ است، چون حال او حمہ میشود حشاک میگردد
نغمہ شاعر، ہر لطمہ مرگش مرثیہ ہمہ ایست، بدگن باشد ہمہ شاعر، شخصیت
حدہ د، در کشمکش کند، ساعت خاص دندہ بیان مہماید.

نغمہ شاعر، ناک جسم است و حدہ دندہ، اثر نغمہ کہ حصہ دوامدار اوست بعد از اس،
نغمہ پر رندہ ماندہ ارنہ احمہ خیالات پر اگندہ میکند، دود، اعماق قلب حاگر بن مہشہ د،
اثر نغمہ من ناک سادہ است، مرا درین سادہ حلوۃ سعد و معصومہ روح خود
نظر می آید، پروا در روح من مرا، صائب دیا باید تر بطرف کددام دیبای
دگری می رود.

سہار گذشتہ است

تنگنہ گاہا، ہمہ شخصہای امل نشان ہا است، ہا است اس نا،
رنگ حلی حرم نظر می آید، ہار ناک روح است، کہ در حنک حراں حامہ
سر و در حشاں را نوشیدہ محمود نشہ حواں در پروا دیدہ میشود
ناش، در صحرای ویران و حراں شدہ دیا چون موسم ہمار آشکا را کردہ،
وور، حصینہ در رماں آیدہ در حشمدہ پدعام رای سہلہای ما بعد باعث تسلی گردد
(فان نگینچو، شاعر جاپانی) ترجمہ ار، کاروان،

شعر العجم

ترجمه و نگارش سرور عظام گونا

این کتاب نفیس که خیلی مورد احتیاج و توجه ادبای فارسی زبان
 بوده و تا امروز در دسترس عموم نرسیده است اعین ترجمه
 و اصلاح و طبع نامی آن را آورد و داشت اینک حباب گونا هم کار محترم
 ترجمه و اصلاح این اثر معدوم اقدام کرده و امید داریم خوانندگان
 و شائقین ترجمه و اصلاح آن را مسلسل در محله مراست و اسفاده نمایند احیر
 این اقدام آقای گونا عمو محترم خود احسن شکر میباشد (اصح)

حصه سوم

مقصود سبلی بمعانی مرحوم

ارفعانی نا ابو طالب کلیم

شعر المعجم از کتاب هائی است که تا حال زبان فارسی بلکه در زبان های
 اورومانی هم درین موضوع نگاشته نشده اهد و زاریت معارف افعال تن چند
 سال قبل برین امر در حصه آن داده هر يك از مرجمین حصه را بر حصه نمود تا
 چنانچه حصه اول و دوم و چهارم و پنجم آن در مطبع سنگی ماشین خانه طبع شده
 و بدون حصه دوم باقی حصص در وزارت معارف موجود است ولی متأسفانه
 که در طبع و ترجمه آن توجه و اهمیتی نشده و ارجحیت لغات طبع و اعلاط
 و اوان و عدم فهرست و سائیر محاسن و مرانی صحافی نفیسه بزرگی را داراست
 خصوصاً حصه دوم که طبع آن مقرون به شورش داخلی بوده از همه اشرفین حصه
 متلاً بلکه تماماً اورق و فورمه های این حصه که متضع سنگی ماشین خانه
 طبع میشد از بین رفته است و حصه سوم آن که ارفعانی نا ابو طالب کلیم است

تا حال بکلی ترجمه نشده اکنون بنده خواستم که این حصه را بطرز و شیوه که روش مجله کابل و معمول دیار ماست ترجمه نموده و باقی حصص را تصحیح و اصلاح نموده دوباره طبع نمائیم از خداوند توفیق اتمام آن را استدعا می نمائیم .
مترجم سرور گویا

آخرین دوره شاعری فارسی

در ایران آخرین فرمان روای خاندان تیموری و یادگار سلاله چنگیز خانی سلطان حسین میرزا بود . در اواخر سلطنت وی سلطنت صفویه آغاز نهاد که کیفیت اجمالی آن حسب آتی است . شیخ صفی الدین آردبیلی از یک خانواده مشهور سجاده نشین سادات بود و درین فرزندان وی سلطان حیدر که مردم او را ولی و زرگ کامل میدانستند ظهور آمد ، مریدان او کلاه دوازده گوشه ای قرمزی رنگ سرمیهادند و باین نسبت سرخ سر مشهور شدند سلطان حیدر در یک معرکه جام شهادت نوشید و پیروی شاه اسمعیل که جانشین پدر بود در محرم سنه ۹۰۵ هجری بهمراهی هفتاد نفر بر آذربایجان حمله کرد و رفته رفته این جاعه کوچک قدری دائره خود را وسیع ساختند که بر شیروان نیز هجوم برده فرمان روای آن دیار را شکست دادند و در طرف بدست و پنجسال یک سلطنت وسیع و بر امن تاسیس نموده بنیاد حکومت صفویه را گذاشتند سلطان حیدر در سنه ۹۳۰ هجری ابن خاكدان را پدرود گفته لعالم باقی شتافت .

بعد از و بزرگ شاه طهماسب که وارث سلطنت پدر بود برای عمران و ارتقای مملکت بیشتر مساعی و کوشش صرف نمود چنانچه تعداد قشون را بیک لک و چارده هزار رسانید و ایالات دور و نزدیک همه را تسخیر نمود و مدت پنجاه و پنجسال حکومت کرده در سنه ۹۸۲ هجری وفات یافت بعد از وی پسر او اسمعیل میرزا

ویس از اسمعیل میرزا پسر او شاه عباس در سنه ۹۹۵ برای که سلطنت جلوس نموده
 تاج شاهی ر سر گذاشت شاه عباس در وسعت حکومت و انتظامات ملکی خود
 اکبر شاه جهان ثانی بود او توانست که سر تا سر ایران را بزرگین شاهی خود آورده
 قلمرو خود سازد. خراسان را از ازبکها گرفت ارمنستان را فتح نمود عراق عرب
 را ضمیمه قلمرو خود ساخت با ترکان مساویانه و عادلانه صلح نمود خلاصه از
 خراسان تا عراق قلمرو حکومت و سلطنت او بود. برای تحکیم و تعمیم امنیت
 و آبادی و سرسبزی مملکت خیلی کوشش و جانفشانی نمود (چنانچه خاندان تیموری
 که در آنوقت به هندوستان فرمان روائی داشتند نتوانستند که کوشش و مساعی
 شاه عباس را نسبت به حکومت خود مرعی دارند) در سر تا سر مملکت کاروان سرای ها
 بنا نمود تا برای مسافرینی که رفت و آمد دارند تمام اسباب و لوازم آسودگی
 مهیا و آماده باشد و اله داغستانی در تذکره خود چنین مینویسد:

« جمیع عمارات معظمه ایران بنا کرده آن شهر یار است، چندین شهر
 درمازندران و خراسان و عراق و آذربایجان ساخته است، خصوصاً
 اصفهان را که رشك جنان نموده، قابونی به جهت مہبانداری مسافران
 محروم بسته بود که در جمیع مراحل و منازل از يك هزار و از هزار تاده هزار از غریب
 و توانگر از رعیت و سیاه پویش و غریب هر کس و هر قدر بودند، در کاروان سراها
 که ساخته است هر گاه وارد می شدند همان لحظه، ما محتاج حتی ستر و فرش درخور
 هر کس ملازمان شاهی که باین کار گماشته بودند، حاضر میکردند و ظروف در
 کمال تکلف از چینی و غوری و غیره در هر منزل و مکان آنقدر بوده که همه مسافران
 را کفایت می کرد و باز به تحویلداران مکان سپرده می شد و این امر بیشتر
 از عراق تا مازندران بوده و در اطراف و بلاد دیگر نیز رواج داشته لیکن

نه باین افراط *

شاه عباس بعد از ۴۴ سال حکومت در سنه ۱۰۳۸ هجری وفات یافت بعد از شاه صفی و پس از آن شاه عباس ثانی به تخت سلطنت جلوس نمود و در سنه ۱۰۷۷ هجری وفات یافت.

خاندان صفویه اگر چه در حق قسمتی از رعایای خود ظلم و بیرحمی و سفاکی را به نهایت درجه رسانیدند، عبارت دیگر تمام اشخاصی را که از قبول ارادات آنها انکار و ابا می ورزیدند یکسر قتل و هلاک می نمودند چنانچه در مآثر الامرا و غیره ازین داستان های خونین خیلی نقل شده ولی رویم رفته در تمام مملکت یکطرفی و یک جهت پیدا شد و ازین مملکت وسیع و پهناور تمام کشمکش ها و جنگالهای لشکری و کشوری بر طرف گردید تمدن و تهذیب دوره ترقی و شکوه خود را بسر می برد در هر چیز تکلف و نفاست از حد زیاده پیدا شد در اثر همین نتیجه بود که شعر و شاعری نیز رونقی بسزا گرفته فوق العاده دارای لطافت و نفاست گردید خاندان صفویه شخصاً صاحب علم و فضل و سخن سنج و سخن شناس بودند بدین سبب شعر و شاعر را بنظر تقدیر و استحسان می دیدند چنانچه وقتی شاه عباس با کوکبه شاهی خود از راهی میگذشت از طرف دیگر حکیم شفائی شاعر مشهور پیدا شد شاه عباس خواست برای احترام او از موکب خود فرود آید شفائی از حد زیاده اصرار نموده مانع فرود آمدن پادشاه گردید ولی سائر امرا و ملتزمین رکاب برای احترام او از مراکب خود فرود آمدند (۱) شاه عباس اکثر بخانه مسیح کاشی برای دیدن و ملاقات او میرفت.

درین وقت خاندان تیموری در هندوستان بحر فیض وجود شاهانه را به جریان (۱) سرو آزاد

هر آورده و شعرای ایران را مانند مقناطیسی سوی خود میکشیدند ازین سبب خاندان صفویه نیز به مقابله با مثل مجبور بودند ولی درین مسابقه گوی سبقت نصیب هندوستان گردید.

اگرچه در هندوستان شاعری بتوسط بابر راه یافت و آتش قندهاری صاحب این مطلع: سرشکم رفته رفته بی تو دریا شد تماشا کن بیادر کشتی چشم نشین و سیر دریا کن به معیت بابر (۱) در هندوستان آمد ولی تربیت حقیقی شعر و شاعری از یرم خان خانان آغاز یافت یرم خان به شخص خود شاعر پخته کار و مقتدری بود در دوزبان فارسی و ترکی شعر میگفت و اکثر شعرا ملازم دربار و بار یافته آستان او می بودند نظیری سمرقندی به ایما و اشاره او شهنامه هما یونی را بنظم شروع نمود و باقی داستان ها را نیز نظم کرد چنانچه تمام جنگ ها و کارنامه های سکندر لودی را نظم کرده از نظر گذراند خان خانان نسبت باین منظومه نقادی ها نمود نظیری در ظرف یک شب مطابق هدایت یرم خان چهار صد شعر سروده و صله گرانبهایی دریافت، بدایونی بعضی ازین اشعار را نقل کرده است.

اکبر جلال الدین اگرچه بی سواد بود ولی بی نهایت خوش ذوق و قدردان سخن بود مقام خاص ملک الشعرائی در عهد او روی کار آمد و از همه اول غزالی باین رتبه نائل گردید فیاضی های اکبر سبب شد که شعرای ایران مانند سیلابی بسوی هند رخ نمایند. فهرست شعرای دربار اکبر را که ابو الفضل در آئین اکبری درج نموده بر حسب ذیل است:

۱- 'حکیم سنائی' (۲) ۲- غزالی، ۳- عرفی، ۴- نظیری نیشا پوری،

(۱) بدایونی جلد سوم صفحه ۱۸۰.

(۲) مولینا شبلی مرحوم این فهرست را حواله بآئین اکبری داده اسم این شاعر را حکیم سنائی نوشته ولی در مراجع بآئین اکبری و سائر تذکره ها معلوم شد اسم این شاعر خواجه حسین ثنائی است مطلب اینکه تخلص این شاعر که ثنائی است با حکیم سنائی غرض نوی رج اشتباه نشود. مترجم

- ۵- حزنی اصفهانی، ۶- قاسم کاهی، ۷- میلی هروی، ۸- جعفر بیگ قزوینی، ۹-
خواجه حسین مروی، ۱۰- حیاتی کیلانی، ۱۱- شکیبی صفا هانی، ۱۲- انیسی
شاملو، ۱۳- صالحی هروی، ۱۴- محوی همدانی، ۱۵- صرفی ساروجی، ۱۶-
قراری کیلانی، ۱۷- عتایی بخفی، ۱۸- ملاصوفی مازندرانی، ۱۹- جدائی
تبریزی، ۲۰- وقوعی نیشاپوری، ۲۱- خسروی قانی، ۲۲- وفائی سپاهانی،
۲۳- شیخ ساقی، ۲۴- رفیعی کاشانی، ۲۵- غیرتی شبرازی، ۲۶- حالتی،
۲۷- سنجرکاشی، ۲۸- جذبی، ۲۹- تشبیهی کاشی، ۳۰- اشکی قمی، ۳۱-
اسیری راری، ۳۲- فهمی رازی، ۳۳- قیدی شبرازی، ۳۴- بیروی ساجی،
۳۵- کامی سبز واری، ۳۶- بیامی، ۳۷- سید محمد هروی، ۳۸- قدسی
کربلایی، ۳۹- حیدری تبریزی، ۴۰- سامری، ۴۱- فرببی شاپور، ۴۲- فسوفی
شیرازی، ۴۳- نادری ترشیزی، ۴۴- نوعی مشهدی، ۴۵- بابا طالب اصفهانی،
۴۶- سرمدی اصفهانی، ۴۷- دخیل اصفهانی، ۴۸- قاسم ارسلان مشهدی،
۴۹- غیوری حصار، ۵۰- قاسمی مازندرانی، ۵۱- رهی نیشاپوری:

ابوالفضل بعد از بن نام‌ها می‌نویسد: «آن‌ها که سعادت بار نیافتند و از دور دستها
گیتی خداوند را ستایش گر؛ بس انبوه» چون قاسم گونا بادی؛ ضمیری سپاهانی
وحشی نافقی؛ محتشم کاشی؛ ملک قمی؛ طه‌وری ترشیزی؛ ولی دشت بیاضی؛ نیکی؛
صبرنی؛ فکداری؛ حضوری؛ قاضی بوری؛ صافی؛ طوفی بوری؛ رشکی همدانی ارینان
بجز دوسه نفر باقی همه آنها به هندوستان آمده اند.»

اکبر و جهانگیر و غیره سلاطین صاحب ذوق و نکته سنج بودند لهذا شعرا در
اعتلا و ارتقای فن شعر کوشش‌های زیادی مینمودند بر علاوه چون هر شاعری جهت
حصول تقرب از دبکری پیشرفت و تقدیم مینخواست بنا برین در کلام ابن سخن سنجان

خود بخود يك گیرندگی و ملاحظه پیدا شده و هر شاعر در کلام خود خواه خواه
جدت و تازه گی پیدا می نمود.

اکبر بارها بر اشعار اساتید انتقاد می نمود و نقادان فن انتقاد وی را بنظر
تقدیر می دیدند یکبار شخصی این فرد فغانی را خواند :

مسیح یار و خضرش هر کاب و هم عنان عیسی فغانی آفتاب من بدین اعزاز می آید
اکبر فوراً اصلاح نمود.

فغانی شهسوار من بدین اعزاز می آید

جهانگیر باندازه ذوق صحیح و سلیم در شاعری داشت که يك نقاد بزرگ
و مقتدر فن دارای آن ذوق میتواند باشد، نسبت هر شاعری که جهانگیر اظهار فکر
نموده و چیزی نوشته بیشتر ازان تقریب و انتقاد ممکن نیست. طالب آملی مدت
زیادی شاعر دربارش بوده ولی وقتی مخاطب ملك الشعرائی نائل آمد که حقیقه
لایق و سزاوار این خطاب گردید، چنانچه جهانگیر در ترك خود می نوبسد :

« درین تاریخ (چهاردهم سال تحت نشبی) طالب آملی بمخاطب ملك الشعرائی
خلعت امتیاز پوشیده، چون رتبه سخنش از همگنان درگذشت، در سلك شعرای
پایه تخت منتظم گشت، این چند بیت ازوست : » باز چند شعر طالب را انتخاب
کرده که خود طالب ازان بهتر انتخاب کرده نمیتوانست.

روزی خانخانان بحضور خود يك غزل را مطرح نمود مصرع :

بهر يك گل زحمت صد خار می باید کشید

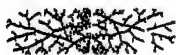
مراد صفوی و میرزا مراد درین زمینه غزاهای ساختند چون مصرع اول غزل
مطرح نهایت بر جسته بود جهانگیر این مطلع را بداهه انشاد نمود.

ساغری برخ گلزار می باید کشید ابر بسیار است می بساری باید کشید

مصرع مطروح از غزل جامیست جهانگیر از مطلع تا مقطع غزل را مطالعه نمود
ولی در ترك خود همین مصرع برجسته را می نویسد :
« این مصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامیست ، غزل او تمام به نظر
درآمد غیر از این مصرع که بطریق مثل زبان زد روزگار شده دیگر کاری نساخته
بفایت ساده و هموار گفته (۱) » .

نوبتی در دربار این شعرا امیرالامرا خوانده شد :
بگذر مسیح از مرما کشتگان عشق يك زنده كردن تو بصد خون را برابر است
باشاره جهانگیر همگان این غزل را استقبال نمودند جهانگیر شعر ملا احمد
مهرکن را پسندید چنانچه تمام واقعه را در ترك خود حسب ذیل می نویسد :
« به تقریبی این بیت امیرالامرا خوانده شد .

بگذر مسیح از مرما کشتگان عشق
چون طبع من موزون است گاهی به اختیار گاهی بی اختیار مصراعی و
رباعی یابیتی در خاطر من سر میزنند این بیت بر زبان گذشت :
از من مناب رخ که نیم بی تو يك نفس يك دل شکستن تو بصد خون برابر است
چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت درین زمینه بیتی گفته گذرانید
علی احمد مهرکن که احوال او پیش ازین گذشت بد نگفته بود .
ای محتسب زگریه پیر منات بترس يك خم شکستن تو بصد خون برابر است » تا تمام



خورشید که در بزم فلك جام گرفت	آخردلش از سردی ایام گرفت
عالم همه از سخنی مرما افسرد	برف ارجه جهان بنقره خام گرفت


(قاری)



شاعر شهر و فقيد وطن سردار عبدالرسول خان مرحوم

متفرقات

فقدان مهم

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست روپس نکرد هر که ازین خاکدان گذشت
 مرگ یا این بر هم زن صفای خانمانها کرچه زده مه قابل تنفر است ولی به 
 کسانی که با عقیده و ایمان کامل و ضمیر و وجدان پاک و آرام ازین دنیای
 فی ثبات بوسیله آن گذشته و راحتکده ابدی را در آغوش میکشند، گویا از یک
 سلسله مصائب و کشمکش های جهان آسودگی و راحت می یابند.

مرگ احباب مخصوصاً اشخاصی که موجودیت و حیات آنها به مملکت و خانواده
 بالاخره بدوستان و یاران شان علاقه و قیمتی دارد البته موجب خیل تاسف و تأثر است!
 از انجمله اشخاص مهم و خدام لایقی که وفات حسرت آیات او ما و سایر
 قدرشناسان افغانی را بی اندازه ملول و متأثر گردانیده وفات خادم نامی و
 شاعر گرامی وطن سردار عبدالرسول خان مغفور است (انا لله و انا الیه راجعون)
 این شاعر شیوا بیان و سردار فاضل افغانی در تاریخ ۱۲ ربیع الاول ۱۲۹۶
 در شهر مزار شریف متولد شده و پس از تحصیل در عربی و فارسی و افغانی یک
 مرد فاضل و لایقی در وطن بعمل آمده مدت زیادی بنحدمات سیاسی و کشوری

وطن عزیز از قبیل قونسلگری‌ها و جنرال قونسلگری دهلی و سفارت و حکومت و غیره را ایفا نموده که درین سنه حاضر مرکز بوده و نظر بحسن سابقه و قدرشناسی از خدمات گذشته شایسته برای یک خدمت بزرگتری از طرف حکومت متبوع معظم در نظر گرفته شده بود اتفاقاً چندی قبل به عارضه و جمع مفاصل گرفتار شده بالاخره بتصویب اطبای کابل از جهت حرارت هوا عازم بیمارستان لاهور شده و در ماه جدی مہانجا داعی اجل را لبیک گفته عموم دوستان مخصوصاً اهل ادب بالاخص کارکنان این انجمن را که یک عضو افتخاری و هم کارسمیسی ما بودند خیلی متأثر و متأسف گردانید.

این مرد نجیب و سردار فقید بر علاوة دیگر خصائل نیکو، و اخلاق پسندیده و احساسات مملو از محبت اسلام و وطن یک ادیب فرزانه و شاعر زبردست و شیرین بیان وطن ما در فارسی و پشتو بحساب می‌آمد که بجای کابل نمونه دایم شربین شانرا گاه گاهی شایع نموده است و اکنون عالم ادبیات وطن از اقوال این ستاره روشن خود خیلی مکدر و متألم است.

جنازه آن مرحوم از لاهور بسمت مشرفی محترمانه نقل داده شده بازسنگن پدی شان دفن و از طرف عس قومانداٹ و حاکم اعلی آندھت بان فی فرزند آمرحوم فائحه گرفته شد ولی حکومت سریف و قدردان ما صحت همواره در همچا مواقع از ابراز عواطف پدرانه و بذل مساعدت رمهرانی اندست نندادند و ای و لابق کشور خود خود داری نفرموده اند اہذا بموجب امر امام حضرت ہمایونی بتاریخ ۲۱ جدی در سلام خانہ عام مراسم فاتحہ مرحومی اراہرف ج، ع، ج والا حضرت صدراعظم صاحب باتفاق جناب سردار محمد سردرخن عضو مجلس اعیان گرفته شده عموم مامورین و معرزن مر اثر مجلس ترجمہ شافنا دعای مغفرت در حق مرحومی مبخواندند.

مرثیه جناب فاضل سردار عبدالرسول خان مرحوم

از طبع جناب محمد حکیم خان

طالب العلم جماعت ۱۲ مکتب استقلال

در نظر آمد هلال از طرف آسمان
وز چه نموده هلال قامت خود را کمان
وز چه سیه شد بچشم یکسره روی جهان
کز اثرش شد بریش لشکر سیارگان
نظم سرا سبزه وار گفت بآه و فغان
بست ز دار دود در رخت سفر ناگهان
ز دهر نا پایدار شتافت سوی جنان
بحرۀ رنگین فرد شد زالم زعفران
گلین تر کعب را در زده باد خزان
نخل مسط سوخت ز آتش این مهرگان
فی ز طباقش اثر فی ز چنانش نشان
گشت ز کوی مجاز چون بحقیقت روان
وز کف علم بیان رفت ازین غم عنان
تیر اجل کرد خون سبته او را نشان
بود حو معنی او جسم سخن را چو جان
نست حومهر و وفا در دل این خاکدان
از چه درین کلسنان کس بکند آشیان
لک نمرود آنکه ماند نام نکو در جهان
ماید ز آثار او نام خوشش جاودان
رحمت یزدان بود شامل این خانه دان
چون بتردد شدم در پی تاریخ آن
(سپهبد جسم شعر) سال وفاتش بخوان

۱۳۳۳

در افق غرب گشت باز رخ خور نهان
از چه کشانید مهر در پس کوه خویش را
از چه شفق غوطه داد جامۀ خود را بخون
باز بدنای دون چبست ندانم خبر
علم و هنر ناگهان دادند یا سخ مرا
کای ز جهان بیغیر خازن گنج سخن
شاعرا شیوا بیان نادره علم و وقت
بیکر رعنائ شعر گشت چو قوس قرح
حسن ز مطلع پرید رفته روان ز بیت
قافیه گردید تنگ ، خامه بشد بی گریز
صنعت افغلی بسر خاک ز غم باد کرد
دور از و مانده است صنعت معنی ینم
علم بدیع از غمش مرثیه خوان گشته است
خانم ملک ادب خاتمه شعر شد
دور از و شاعری بیکر بنجان شده است
از چه ننالد کسی از ستم دهر دون
در گل دنیا جو نیست رانحه غم زدای
هر که درین دهر دون آمده مهیا بود
کرد اگر آن فقیه های بخاک سیاه
باد بر اهاش نصیب دولت صبر و شکیب
خاطر مجزون من گشت بسی در بدر
در ره او عاقبت (هادی) افزود و گفت

۲۰



مقبره سلطان شهاب الدین

غوری

نیکارش جناب یار محمد خان ترکی

بعد القاب !

مسلم است انجمن محترم در ضمن اصلاحات که در عالم ادبیات وطن در نظر دارند. احیای آثار تاریخی و مفاخر وطن عزیز را نیز طرف توجه قرار داده میباشند سلطان محمد شهاب الدین غوری که یکی از سلاطین شاندار وطن بوده و طوریکه معلوم است نسبت بحیات این مرد نامور در مجله شریفه کابل مضمونی نشر شده است. اینجاست که نسبت بآثار تاریخی و احیای مفاخر وطن خود علاقه مندی داشته و موضوعاتی را که مطبوعات وطن درینمورد نشر مینمایند همواره بدیجسی تمام مطالعه میکنم از مدتی بود در صدد این بودم که در باره مدفن این سلطان نامدار وطن تحقیقاتی بنمایم. این است که صورت تحقیقات خود را درینخصوص تقسیم بادداشتی ترتیب داده بضم رقیبه هذا خدمت عالی فرستادم، اگر مطالب بادداشت مذکور باحقیق تاریخی آت وفقی بهمرسانیده و قابل اشاعه ملاحظه شود، البته بمجله شریفه کابل درج خواهند فرمود والا خیر.

آرامگاه سلطان شهاب الدین محمد غوری

قراریکه از مطالعه اوراق تاریخ مستفاد می شود سلطان شهاب الدین غوری در ماه شعبان سال (۶۰۲ هجری) شهید و در مقام دهیک که از مربوطات غزنی است مدفون گردیده اند، تاریخ وفات شاه مغفور را ذیلآ برشته نظم درآورده اند :

شهادت ملک بحر و ر شهاب الدین	کز ابتدای جهان همچو او نیامد یک
سوم زغره شعبان بسال ششصد و دو	فتاده دره غزنی بمنزل دهیک

مقبره سلطان خلدایشان که در موضع مذکور است بمرور زمان در اثر تصادم برف و باران خراب و منهدم شده از آنجا که انجمن ادبی با حیای همه چه آثار برجسته تاریخی علاقه و دلچسپی کاملی دارند محل وقوع مقبره مذکور را ذیلاً معرفی و خاطر نشان می‌کنم تا نسبت با انشای عمرانی آن طور لازم توجهی را مبذول دارند:

دهیک قریه ایست که در علاقه داری حصه اول اندر مریوط حکومت کلان غزنی واقع و اهالی مسکونه آنجا قوم لکن خیل اندر و تعداد خانواری شان یکصد و شصت خانه می باشد.

افرادیکه در آن موضع بود و باش دارند از پدران خود حکایه میکنند که مقبره مذکور حقیقه از سلطان شهاب الدین غوری است و سلطان مدوح را یکتا پادشاه غازی و شهید محسوب داشته خیل احترام مقبره او را بجای می آرند قرائیکه در اطراف قریه دهیک وقوع دارد این است شرقاً قریه کندر، غرباً قریه ذاکر شمالاً راملک جنوباً قریه بالا.

بعبارت دیگر مقبره مذکور بقاصله ۶ کوه از غزنی (بدو هزار قدمی) طرف شمال سرکیکه بگردیز امتداد یافته وقوع دارد.

چون انجمن ادبی بذریعه نشریات مفیده تاریخی خود حس قدردانی از آثار تاریخی را بدماغ اهالی مریکوز ساخته است بسا اشخاص در صدد اند که از آبادات تاریخی وطن اظهار قدر شناسی بنمایند چنانچه جناب محمد خان ترکی جرنیل ملکی ساکن مقر اراده دارد که باندازه دسترس و پول شخصی خودش در آبادی مقبره مذکور اقدام نماید - هر حال در حفظ آثار تاریخی وطن بابت عطف توجهی کرده شود.

از بنگه سلطان مغفور شاه مقتدر و محبوبی بوده تعمیر مقبره او شان از وظیفه
ابنای وطن شمرده می شود مراتب را خاطر نشان نمودم طوریکه انجمن ادبی
صواب بدانند درین زمینه اقداماتی خواهند فرمود « یار محمد ترکی »

تشکر

محل شهادت شاهنشاه بزرگ افغان اعلیحضرت سلطان شهاب 'اله بن هوری
باتفاق اکثر مورخین شرقی در همین قریه دهیک غزنی است اما مدفن این سامان
رشید را ما بطور حتم نمیدانستیم که آن در محل مشهد اوست « دکتر جا »
جناب فاضل یار محمد خان ترکی معلوماتی در اینخصوص دادند « د فو » « د رح آن
پردا حتم »

انجمن مراتب را در نظر دارد تا معلوماتی مفصل تری حاصل گردد « امیر س
کامل خود در منصفه اشاعه بگذارد .
نقداً از زحمات و احساس قدرشناسی جناب یار محمد خان که متحمل تحقیق این
مسئله شده اند تشکر می نمائیم . انجمن



کیفر کردار

خدای عادل و توانا هیچیک ظلم و تعدی را نمیگذارد
اشقیائی که منکر و بد عقیده باین نظام آلهیه میباشد می دانم در هر موقع و هر جا
زود تر رسوا شده و گرفتار این سخط خدائی میگردند .

• دیدی که خون ناحق بر روانه شیخ را فرصت چنان نداد که شر را سحر کند.
در یکی از شماره های سال قبل خبر شهادت والا حضرت سردار
محمد عزیز خان مغفور عم معظم ذات شاهانه را بدست یلک نفر غداری موسوم
سید کمال طالب العلم افغانی نگاشته بودیم. خبر شهادت این سردار نجیب و خادم صدیق
و بیغرض افغانستان که از لحاظ ادائی نفس و شرافت اخلاق و سوانح برجسته محسوب
تأمی محبط ما داشتند تمام ملت را متأثر و نیست لقاتل غدار عصبانی ساخته بود.
گرچه ضیاع وجود آن سردار مغفور که از رجال بزرگ و خدام صحیح
و غنیمی افغانستان بوده و بهیچ وجه تلافی نمیشد باز هم ملت ما محض تشفی خاطر
مجازات قاتل غدار را شدیداً انتظار مبر دهند.

سید کمال قاتل نظر بقوا بن عدلیه بر آن تاحال محبوس و تحت محاکمه بود آخراً
جرم بر علیه او ثابت و محکوم باعدام گردیده دهسپاردیار عدم شد.

ابن جانی مالکدار و ناعاقت اندیش که خلفت او برای خسران شده بود اگرچه
سزاوار و مستحق رست و حیات در جامعه بشری نبود و چون سب درنده برای
ایذای خلاق محسوب میشد باز هم اگر اندکی عمل و انصاف میداشت
قیمت و حیثیت سردار مرحوم محمد عزیز خان شهید را برای جامعه افغانیت
دانسته و چنین ارتکاب و ذلالت را نکرده قوه عدالت را با عداوت خود مجبور
نمی نمود اولی ارا مباح که دست قدرت سر نوشت و معدرات شخصی را در مقام
نوشته باشد البته چاره نداشته و باست مستوجب خساره جان خود و موجب
اذیت دیگران گردد. فاعتز و یا الوالابصار.

آخر آ ما از عدالت خانه دولت دوست و صمیم خود مملکت آلمان نشکر و اهانتان
خاصی می نمایم.
(انجمن)

پروفسور اتو شریدر *Otto Schrader* گمان می نماید که نسل آریایی ابداء در حدود مشترکه اروپا و آسیای جگه های روس جنوبی سکونت داشتند اما مشارا به آسیا راه می یکی از سرآکر بود و باش انها دانسته است . پروفسور کیتس *Keith* گوارده نخستین آریا شمارا در آسیا تعین نموده میگوید . قبیله متانی *Mittani* (یکی از قبایل مهاجرین آریایی) از شرق آمدند نه از غرب که زبان شان یکی از لهجه های قدیم آریایی بود ، ترانه های (رکوید) نیز بهمان زبان یاریته آریایی تحریر شده و قبیله مذکور از راه افغانستان بهند گذشت .

نام آریه در حقیقت اسم یکی از قبایل بوده که پسانها هر کدام از قبایل باختری ، ایران ، هندی خود را آریه خواندند ، این مردم وقتیکه از اکسوس (آمو دریا) عبور نمودند از باغدی او بسنائی (بلخ امروزه) از هم جدا شده حصه برو ، زابل ، آریانه ، فارس ، سیستان هند و برخی بیامیرات رفته که زبانهای غلجه از بقایای آن ست و قسمتی واسی با آسیای مرکزی رجوع نموده لهجه های سقندی ، ساکائی ، خوارزمی را تشکیل دادند و بعضی بمالک دوردست متفرق شدند از انجمله قباایلیکه با آسیای وسطی رفته بودند در مقابل مهاجرات زرد پوستانا محو شدند و اکنون از آثار شان بدون نتایج تحقیقات اوریل ستاین *Auriel Stein* و هیئت های فرانسوی و آلمانی در آسیای میانه چیزی در دست نیست .

اخیراً دو مارکن *J. de Margan* در اثر منقطعه ۱۹۲۴ عیسوی خود گهواره نخستین آریا شمارا در ساری پیریا تعین نموده میگوید : از ساری پیریا یک شعبه آریایی از راه اورال پاروایا و شاخه دیگری بآریانه ، و دیگر ولایات افغانستان ، فارس و هندوستان نقل مکان نموده توطن گزیدند از انجمله قبیله مندایا *Munda* در حدود ۲۰۰۰ ق م از آذربایجان گذشته فارس شمالی و شمال غربی (میدیا و نواح آن) را مسکن ساختند .

قبیله دیگری موسوم به متانی *Mittani* آریه در حدود ۲۰۰۰ ق م قبیله سورباتو (غیر آریه) را مغلوب ساخته با هیئت های آریایی اشتراک حدود پیدا کرده بآنها رقیب شدند بالاخر قبیله مندایا از متانی گذشته با فراغت مصر روابط سیامی پیدا کردند چنانکه آثاری تحریری شان بکنار نیل از مقام (تل العمرنه) بدست آمده و نامهای شهرادگان آریایی از ان خوانده میشود . کذا از آثار مکتشفه حفاریات بوغاز کوئی ارباب متانی بهمان اسامی معلوم گردیده که در کتب مذهبی هندیها بنامهای مترا - اندرا - رونه و غیره یاد شده اند (۱) .

قراریکه در انسای کلوپیدیای ریتانیکا نگاشته آمده آریاییهای قدیم در وادیها و جبال آسیای میانه و ماورای دریای اکسوس (آمو دریا) بقسم کوچ نشینی زیستند اما بمرو زمان در تعداد آنها تکرر بعمل آمده اخیراً کثرت نفوس و حوادث طبیعی آنها را مجبور بمهاجرت ساخته در اول حال بدو شاخه سوا شدند - از انجمله یک شعبه از آمو دریا گذشته وارد باختر گردید و از انجا قسمتی در آریانه (هرات) و قسمتی هندوکش را عور نموده بدیگر حصص (۱) اقتباس از یادداشتهای تاریخی فاضل محمد یعقوب خان > از معزی الیه که در پرن زمینه

بما معاونت نموده اند کمال تشکر مینمائیم .

قول کیمرح هستری آف اندا، پروفیسور پی گائیلر مندان و سطی پورت (هنگری، آستریا، یوگوسلاویا) را مہد پرورش آرناسہا قناس عودہ مند کر است قابل مذکور ار راہ آسای کوچک با رآن و اہلستان وارد گردیدہ اولتر در آرناسہ (هرات) و ناختر راہ اقامت انداختہ اند و طہریکہ در اوستانہ مذکور است و ماہاران در قسمت اول یاد کردیم دران انام ہرات نام ہراوا (Haroiva) و کابل نام وائی کوتہ (Vackereta)، قندہار موجودہ نام ہرخوبی (Harakhvairi) حوالی ہامند و اصلاح بست سنسان کہ ما عدیر ہا تماس دارد علی الترتیب باسمی (ہات تمنت) (Haetumant)، ررایہ (Zaravali) و کاساوہ (Kasava) یاد شدہ است (۱) ارس جہت نا کثرت آرای محققین و صدور آخرین فصلۃ دومارکی (de Moroon) قابل آرنہ از قاط ماورای اکسوس (آمودریا) ساختہ مہاجرت عودہ و از ہمین موضع بآرناسہ (هرات) و سایر قاط اہلسان و ایران و غرہ رخت سفر پرستہ رفتہ اند اماہا کہ قابل آرنہ در کدنام زمان آسای ماہہ ناہ یکجا بودند و یکدام تاریخ اہل ہمدنگر جدا شدہ اند، پروفیسور (H. G. Wells) آوان یکجا بودن قایل مذکور را در آسای ماہہ محدود (۸۰۰) سال ق م حدس میزند و دران اوقات تمام نژاد آرنائی سک رہان مشتہ ان کلمہ می نمودند و در تاریخکہ بعنوان تہمت نمودار مہد نخستین خود ساختہ آمدہ، در حدود (۲۸۰۰ — ۲۵۰۰ ق م) ہر دو شعبہ ہندی و ایرانی ہم یکجا بودند و در حدود (۱۹۰۰ — ۱۴۰۰ ق م) کہ سرودہای (ویدا) در کنار دریای سندھ و سن شدہ معارقت شعبہ ہندی را از ایرانیانشان مہد (۲)

اوسا در حدود ۵۸۳ ق م در لج و جہد آمدہ است (۳)

اچہ در سال ۱۸۵۰ء دہاکال رگاشہ آمدہ است سکہ ہرات از برادر سعد (ہمدانہ) ہمدکہ در اہل اہل جہد در آسای ماہہ می رسیدہ اراہملہ شاحۃ آرناسہ ۸۵۰ سالہ اوروک سہ حصہ اسکائی، اری ہندی سوامشوند اردیکر شعبہ جدا شدہ قمر مادر (۳۰۰۰) سال ق م اراضی واقع بین سنجون و ججون رامسکی

(۱) کیمرح هستری آف اندا (۲) خلاصۃ مطالب تاریخ عالم تالف H. G. Wells ص ۱۴۵ و ۱۰۰

(۳) اوسا و اراہلر مآخذ فوق ۵۸۳ ق م و سن شدہ اما طوریکہ موسولتر المانی متخصص السہ صحت مکند و در مقالہ اداہان ہم ذکر شدہ در دشت ۱۰ قرن ق م در بلخ ریسہ است جہ اوسا کوچ شیان ناہر را بر راعت و عمرانات ترب مکند و در قرن (۶) ق م کہ خبر اوستارا ذکر مکند مہاجرت ہای مہم اہام و عمرات مدنی ماند (ہرمی پولیس) بوجود آمدہ بود

بقول کیمبرج هستری آف اندام، پروفیسور بی گائیلز میدان و سطی پورب (هنگری، استرا، یوهیبا) را مهد پرورش آریاها قاس نموده متذکر است، قابل مذکور از راه آسیای کوچک با ایران و افغانستان وارد گردیده اولتر در آریانه (هرات) و باختر رحل اقامت انداخته اند و طوریکه در اوپستامذکور است و ما ازان در قسمت اول یاد کردیم دران ایام هرات نام هریوا (Harova) و کابل نام وائی کرته (Vaekereta)، قندهار موجوده نام هر خوتی (Harakhvati) حوالی هلمند و اضلاع بست سیستان که با غدیرها تماس دارد علی الترتیب ناسامی (هات تمنت) (Haotumant)، زرایه (Zrayah) و کاساویه (Kasaoya) یاد شده است (۱) ازین جهت تا کثرت آرای محققین و صدور آخرین فصله دومارکن (de Morgan) قابل آریه از نقاط ماورای اکسوس (آمودریا) بباختر مهاجرت نموده و از همین موضع آریانه (هرات) و سایر نقاط افغانستان و ایران و غیره رخت سفر بر سته رفته اند اما اینکه قابل آریه در کدام زمان ناسای میانه با یکجا بودند و بکدام تاریخ از همدگر جدا شده اند، پروفیسور (H. G. Wells) آوان یکجا بودن قبایل مذکور را در آسیای میانه محدود (۸۰۰۰) سال ق. م حدس میزند و دران اوقات تمام نژاد آریائی سک زبان مشترک کلمه می نمودند و در تاریخیکه نمیتوان تخمین نمود از مهد نخستین خود بباختر آمده، در حدود (۲۸۰۰ - ۲۵۰۰ ق. م) هر دوشعبه هندی و ایرانی مهم یکجا بودند و در حدود (۱۹۰۰ - ۱۴۰۰ ق. م) که سرودهای (ویدا) در کنار دریای سندند و بن شده مقارقت شعبه هندی را از ایرانیان نشان میدهد (۲)

اوسا در حدود ۵۸۳ ق. م در این وجود آمده است (۳)

انچه در سالنامه دوم، ذوالکال آگاشه آمده است، سکه هرات از نژاد سفید (هندواروپایی) هستند که در ازمایشها در آسیای میانه می زیستند از انجمله شاخه آریائی در ۸ شعبه (۵۰۰۰ روستا) که سه شعبه اسکائی، آریائی هندی و سوامشوند از دیگر شعب جدا شده بقر بآدر (۳۰۰۰) سال ق. م اراضی واقع بین ساحون و چیچون رامسکن

(۱) کیمبرج هستری آف اندام (۲) خلاصه مطالب تاریخ عالم تألیف H. G. Wells ص ۱۴۵ و ۱۵۰

(۳) اویستاترار مآخذ فوق ۵۸۳ ق. م د و بن شده اما طوریکه موسوینتز المانی متخصص السنه صحبت میکند و در مقاله نژاد افغانان هم ذکر شده زردشت ۱۰ قرن ق. م در بلخ زیسته است که اوسا آوح شیان باختر را بزراعت و عمرانات ترغیب میکند و در قرن (۶) ق. م که تحریر اویستارا ذکر میکنند مهاجرت های مهم اصحاب و عمرانات مدنی مانند (هرمی پولیس) بوجود آمده بود.

قرار داده پس با وارد افغانستان گردیدند، در پنجاولا در بلخ و متعاقباً از جهت کثرت تعداد
از راهای شمال و شرق و شمال غرب افغانستان هرات و دیگر ولایات این مملکت را کشف شده
سکونت اختیار کردند. در بدو ورود مهاجرین مذکور در هرات پرمایند دیگر اقوام آریائی
باصردمان و میقدیه و رخروده در تبعه رد و خوردهای موالی (وحشی های) بومی را را انداخته
حای ایشان را گرفته اند (۱)

عوال دایره المعارف قرن (۲۰) قالیق استاد وید ویدی عوائد به حسب حدیده
دات (ویدا) در حدود (۴۰۰۰ ق م) اظهار رسیده و می وید وید تاریخ باحا و است
زمان های شاکه دای شان در اساطیر هند و هند است. همین شد اما در بحسب موان ۱۹
که کالی وادی مع وف (که بعد از او موه) (مادی ق م) (در ۳۱۰۱
ق م) ریشه است (۳) ایداکه س از ویدی تاریخ مادی های حدی ایداکه ویدی
از بصرج او راجع به دین رگوید معلوم می شود که مش رالیه حدی ۴۰ - ۳۰۰۰ مادی
را به هند و سان در حدود (۴۰۰۰ ق م) تصور می اند

علی ای حال از گزارشات و موسسورهای فوق راجع به دین قدم از رت و سینه
مهاجرتهای سان طوریکه در شریات سال اول الحاح و نای اشاره روه و راجع به دین
آرناه و سمریت (هرات) دلاً محاکمه می نماید

از تاریخ مدح تاریخی طاهری می شود که ولایت آرناه ماد ولایت بحر و حسن اصلی و
میداء ناوی ام آریه اها سان است، نسبت بایکه آریاها از اندام حا و سکندام تاریخ
وارد آرناه شده و به نشکن جمعیت برداخته اند؛ بایس از مدد رحات فوق اندک به حسن
مؤلف (خلاصه مطلب تاریخ عالم) (۸۰۰۰ ق م) و هندو سید - گوار (۶۰۰۰ ق م)
هنگامیکه آریاها در آسای می ریسند هرات سان بعد تر شعله آریاها از سار شعله جدا
شده بصحبات حوی عرمت عود و مدق هم در آریائی ها سار سبج و احتیاج و وقت
و ریده رحت مهاجرت بولایت ناحتر و آرناه کشیده اند. و بعد از کمی وقت سینه آریا
به شعله سینه شدند، حصه از ناحتر راه نامیر به علاقه حب بنورسانی، در دستیان و شاد
هندوکش را عور عوده از راه کابل و سوات و برخی از راه هندوهار حب هند شادند، حوی
در سبکرت سینه همی درناست و در فارسی همیشه س سندی به هاندال می گردد ساران
اسم دران سینه به تلفظ ایرانی هند Hindu تبدیل و سانی آریا سندی نامیده، مهاجر شعله

(۱) سالنامه اول کابل تحت عوالم (تاریخچه افغانستان)

(۲) دایره المعارف عربی ص ۵۲۵ - ۵۲۶ ج ۱۰ -

مدکور قسبه قبل از نگاشته آمد در حدود ۲۸۰۰-۲۵۰۰ ق م بعمل آمده - شاخه دیگری به
فلات فارس (ایران حاليه) براريز گرديده از هم منشعب شدند از جمله نارسه ها (پارسها)
در حصه حوبي مملکت توطن گرديدند و آنرا فارس فارس ناميدند ، ميدان در شمال کشور
مدکور سکوت ورزيده خود را ميدان خواندند ولي مهاجرت اين شعه فلات فارس باختلاف
آراي مورخين ارسه تا دو هزار سال قبل الميلاد بوده است - قسمت سوم همان آريائيها هستند که در
ماختر و آريانه رحل افاده اند و ارس دو ولايت بساير واديهای مملکت افغانستان مندر شده اند

آريهای افغانستان دو نام خود را بولايت (هرات) گذاشته و خودشان را (بآريانه)
موسوم بودند بساها شاخه های که از اينجا در حصص مملکت تقسيم شدند غالبا اسامي مقامات
و طوائف شان نايك تديلات طبعی هم داشته اند و آنرا بعمل رسيد چنانچه اسم غوربان در صفحات
غربي ولايت هرات حاليه تحريف گشته آريان است که باوربان و غوربان بدليل شد ، واسم
حای و ماشدگان غور در سمت شرقي ولايت هرات بر تحريف همان اوربان و غوربان وده است
شاخه دیگری از آريانه در حصص جنوب آن رفته و باندك تحريف موسوم باسگاني شدند
اسکاني نام خود را بوطن حديد شان گذاشته و اسکا ستني خواندند ، ساها سکري ، سحسان
وسيسان بدليل نافت ، قول بيلو اسم همان يه مشق (اردبان اريي) بوده که اولاً اعوان
نخف (اروان) بوده بعدها اوغان و بالاخر همان شهرت نافته اس - اس نام اسم طوائف
نشتون و درن و اوخر نام ملي و عمومی است

شاه سنده آريهای افغانستان که بولايت اخير ، (باکتر) بوطن احبار کرده بهان نام
موسوم شدند ، مسمی از آنها بدنگر حصص افغانستان شاهه اکرا نامها که اخيار کردند تحريف
همان نام (کلاسك بخدي ، اخدي او سائي - و کبر و دت نامه) وده است ، طوائف باکس
و باکسها که بعدها بخسا و اشيا شده از جمله مناشد (نظر مندر حات رکويد يکها وقرار
اوستا بخدي با بخدي ساها شاهه اوستا اندل گديد (حوکه) ش نظر ح
هديتتر است) ولي احاب آنها را رستا نا وده باکس و ولايت ايها بر موسوم باکس
گرديد که هرودوتس حدود خرافائي و طوائف سنده آنرا ذکر کرده است
هکذا مملکتی که در نقشه های قدیم بلور و بولر و شاه شده قرار و صیحات مسترسلو تحريف همان
باکتر (ماختر) است .

ايکه مورخين قابل آريائي باختر را بدو شعه هند و اروپائي و شاخه ايراني (ا) يمی
ايرنهای افغانستان و فارس با قسمهای سه جزيره (آسيای صغر) قسمت مينابند از روی
(۱) اين اصطلاح اروپائيهاست که آنها افغانستان و ايران را فلات ايران ميگویند .

ملاحظات آن آریاه از خود شاهان حد آگاه بومی داشته که از امله و ستسپه (ویشاسپ) حامی زردشت معروف است (۱) و زردشت بحایت او مندرجات اوستا را وسیله ارتقای معنویه ملت تصور میسود در آن عهد ولایت آریانه نالطیع تحت شعاع ناحتر واقع گردید و مذهب زردشتی چنانچه آینده توصیح خواهد شد در آریانه حاشین مذهب قدیم آریائی (عناصر پرسی) شده معاند زردشتی در آریانه نیافت.

بعد از سقوط ناخر و استلای دوات هخامنشی فارس سه (۵۵۰ - ۳۳۰ ق م) ولایت آریانه جزء ممالك فارس گردیده و چنانچه هرودوتس ذکر کرده ناممالك سعدانه، حو اررم، یارت در دریف يك ستراب (نائب الحکومه گي) قرار گرفت - و طوریکه تاریخ ناحر میباید اریب تسلط بیگانه مدیسی هاید آریانه گردید

در بیضا باید تذکر داد که آنا در حمله قایل مهاجرین آریائی که قلا ذکر شد کدام کدام قایل آریانه (هرات) وطن گردید و بدو آنچه نامها شهرت داشتند؟

راحم ناین رمنه اسایکلو پیدنا بریتا نیکامی نویسد - از حمله اقوامکه داریوش در کتیبه خود نوشته و ناسامی که هرودوتس داده موافقت می کند پیر در اوستانا دگری اریان عمان آمده آری ایها (Ari-ans) قوم مخصوصی بود که شاید شعه اریایهای (Aryans) معروف و ده و در سواحل آریوس (هری رود) آباد بودند و نام این دریا طوریکه در قسمت اول این مقاله نگاشته آمده از اسم قوم مذکور اخذ شده آثارشان در هرات اسروری وجود دارد.

همکدا در محاسنها قلمه دیگری بود که در کسه داریوش نام (ررکه) و در تاریخ هرودوتس بنام (مرگیایها) موسوم شده، آن قلمه بحیث سکونت گاه آری ایها (Ari-ans) فوق الذکر شمال مغرب افغانستان سکی داشه خط اقامت شان در اطراف معاوین عربی عدد ر (هامون) تابه سلسان اسروری امتداد داشت (۲)

ساکنین آریانه بسکه از مأخذ فوق معلوم می شود در اوایل ورود پدشه و دیانت خود هرات بر راعت و چارپاداری شعل داشتند و مانند اجداد آریانی خود (عناصر طبعی) را پرورش میگردید پس آنها بعد از ظهور زردشت بلجی در فرق ۷۰۰ (۱۰) ق م مذهب زردشتی را قبول کردند که دنات مذکور تا قرن ۳ ق م در آریانه سر و چ بوده در عهد یونانیهای بعد از اسکندر دیانت یونانی در آریانه نمود کرد،

(۱) انسای کلوپیدنا بریا نیکا - محث تاریخ ناحتر.

(۲) اسایکلوپیدنا بریا نیکا ص ۵۶۶ ح ۱۷

متعاقباً بدوره سلاطین هند و سبت (یا کوشانیهای افغانستان) مخصوصاً در زمان کانشکای معروفه بحدود (۱۲۳ - ۱۵۳ میلادی) دیانت یونانی در آریانه (هرات) سقوط نموده بجای آن بودائیت رواج یافت که مذهب مذکور تا ظهور دیانت مقدس اسلام در هرات باقی ماند ولی در دو قرن ۶ و ۷ میلادی مثلیکه ولایت مرو مرکز نصرانیان نسطوری گردیده بود در هرات هم نفوذ دیانت نصرانی بسط یافته معابد آن در جوار شهر مذکور تعمیر گردید - حمد الله قزوینی و استاد بارتولد محل این معابد را (پن شهر و معابد زردشتیان که در قلعه کوه فاصله دو فرسخ از شهر هرات واقع بود رشک یا (زسک) نامیده میشد و پسانها با سکلچه موسوم گردید) همین مینماید (۱) زبانهای قدیم آریانه (هرات) طوریکه قبلاً آن اشاره رفته در قرون قدیمه السنه : همان زبان معروف آریائی باختری بود که پسانها تمام السنه افغانستان از قبیل تحاری، تاجیکی پشتو، زابلی، سکری، بلوری (۲) سندی، خوارزمی از آن مشتق شده، و مثلیکه در شماره (۶) سال اول مجله کابل مذکور است : بعد از آنکه سرورده هور اخلاص السنه قدیم یونان و فارس زبان قدیم آریانه را از هم برداشته آهسته آهسته زبان زبانی در هرات معمول گردید و پسانها آنرا زبان هروی خوانده، لسان هروی مانند زبانهای قبل الذکر افغانستان بالواسطه یکی از مشقات زبان آریائی باختری است این زبان تا اوایل دوره اسلام نیز در هرات باقی بود و بعد سبب تسلط زبان عرب حکم زبان متروکی را در برگرفته است (۳) علامه محمد قزوینی در حواشی کتاب مجمع النوادر می نویسد : عبدالله انصاری الهروی کتاب طبقات صوفیه لابی عبدالرحمن السملی را املانموده و بعض تراجم از خود بر آن افزوده یکی از مریدان وی آن امالی را بزبان هروی قدیم جمع کرده پس از آن در قرن نهم هجری عبدالرحمن جامی آن امالی را از زبان هروی قدیم بزبان فارسی معمول در آورده و تراجم مشایخ دیگر را بر آن افزوده و کتاب نفحات الانس مشهور را ساخته است . ولی این مطلب در سالنامه دوره دوم کابل بدون ذکر این زبان هروی قدیم باین طور قید شده :

گرچه علای السنه زبانهای ایرانی، هندو اروپائی و تحاری را سه شعبه از زبان آریائی

- (۱) جغرافیه تاریخی ایران - (۲) علاقه بلورستان را علای السنه بنام دردستان بادی کنند زیرا در ادبیات سنسکرت ساکنین این سرزمین را درد، و زبان شان را دردی به پساچخوانده اند، دردسان عبارت بود از نودستان، کتر، باجور، در، کشیر، کلکت، کل تبرا، نواح اندوس (سند) جهلم، که پسانها زبان پشتو از کوههای سلیمان تجاوز نموده و زبان دردی را از تبرا، اطراف (سند)، کتر، باجور، مهند، سوات، بنیر، دیر، محو و نابود ساخت و بجای آن مروج گردید . (۳) شماره (۶) سال اول مجله کابل .

قرار داده اند اما بدلا بلیکه در ذیل عنوان مقاله (نژاد افغانیان) ذکر شده فی الحقیقت این سه خانواده زبان ها از زبان باختری بلخ منشعب گردیده است اما چون هر جله آریانیای باختر سه قبیله ۱ - یسار گادی I'sar Gadae ۲ - مارانیات Maraphian ۳ - ماسیان Maspiam در جله دیگر قبایل از باختر بمر و از مرو ولایت کرمان را عبور نموده داخل فارس شدند و در قرن ۶ ق م که هخامنشی های منسوب بقبیله یسار گادی بسر اقتدار آمده زبان هان گرچه شعبه از باختری بود و در داخل بین باشندگان اسمی جز شعبه از باختری نداشت در فارس نزدیکانسان مانند قومیت شان بفارمی موسوم شد ، در پسانها به سبب اقتدار هخامنشی ها این اسم در افغانستان هم انعکاس نموده لسان باختری و طین خصوصا در آریانه بفارمی شهرت یافت (۱) ولی فارمی مذکور چنانچه از نوتهای فاضل محمد یعقوب خان مورخ تاریخ قدیم افغانستان معلوم می شود از پهلوی دوره ساسانی و فارمی موجوده فارس و افغانستان نظر بقربانش بلسان و لهجه قدیم آریائی خاصتر و سیطر بود گرچه شهادت کتیبه های دوره هخامنشی زبان درباری (هرمی پولیس) و یگانه وسیله مرادوات تمام باشندگان ایالات مختلفه ایران کبیر بشمار میرفت و از (۵۰۰-۳۳۰ ق م) رائج بود اما تمام الفاظش که تا حال در اثر تتبعات به دسترس علما گذاشته شده از (۴۰۰) لفظ بیش نیست چه تمام آثار آن بدوره اسکندر یونانی محو و نابود شد ، این وضعیت از جانب مقدونیه نه تنها نیست بآثار فارمی اجرا گردید بل بطوریکه در سالنامه دوره اول کابل تحت عنوان (تاریخچه مختصر افغانستان) نگاشته آمده علوم و کتب افغانستان قدیم که بر چندین هزار پوست گاو تخریر شده بود در هجوم آنها برباد رفت و حالا از تمدن مذکور بجز آویستا که مثل علوم فلسفی ، اسلاقی ، اجتماعی ، ادبیات ، اشعار منظوم ، طب و نجوم افغانستان آ روره بشمار میرود چیزی در دست نیست (۲)

دوم : فارسی عهد بارتها یا اشکانها (۲۵۰ ق م تا ۲۲۵ میلادی) که آثر فارمی دوره ساسانیها نیز می گویند و از روی کتیبه ه ، تنه ها ، مهرها ، سکه ها ، دانه های منقور فهمیده شده ، این زبان گرچه تا باوایل دوره اسلام در فارس رائج بود اما در آریانه بصورت مستقیم ۵۶۵ میلادی بدوره آ نوشیروان معروف ترین شاه ساسانی که از مباحثات ترکهای بدوی بر دولت هیاطله افغانسان استفاده کرده و آریانه را با سیستان و بلخ از افغانستان مجری و بدولت فارس منظم نمود رسمیت یافته تا ۶۴۱ میلادی یعنی ۷۶ سال دوام کرد ، این زبان که موسوم به پهلوی بود بکلی از لسان عرب محفوظ است اما پهلوی نام رسم الخط است نه نام زبان

(۱) سالنامه دوره دوم کابل ص ۱۹ و ص ۲۰ و ص ۲۱ -

(۲) سالنامه دوره اول کابل

لهدا باید آنرا فارسی وسطی خواند که نارمان فارسی قدیم از جهت بنا و اشتقاق و الفاظ اختلاف بسیار داشت و نارمان حلیقه عبدالمک اموی مروح بود (۱).

۳- فارسی عصری: که در حدود ۹۰۰ میلادی در آریانه رواج یافته با فارسی دوره ساسانی همبندتر فرق دارد که فارسی وسطی رسم الخط پهلوی تحریر و از آمیزش لغات عرب عاری بود، و این فارسی رسم الخط عربی تحریر و با عربی آمیخته است.

ایهم ناگفته ماند که احبای فارسی موجوده، دوره سامانیان بلخ شروع و در عهد غریبان و غوریان اهلستان در آریانه و دیگر بلاد اهلان رسمیت درباری داشت و بر این بیشتر از ادوار مذکور اکثر علمای فارس و اهلستان آثار خود را عربی نوشته اند و عربی در مکونات درباری رسمیت داشت - قرار یک تاریخ نشان میدهد رودکی شاعر معروف دوره سامانی که در اهلستان تربیه شد و حسن منمندی وزیر دربار سرپس و جاب محمودالدین (حضرت حکیم ثنائی غزوی) (رح) و طاهرالدین فارمان و حکیم عصری و دیگران و حکمای دوره که بی از آنها حکیم ابوالقاسم فردوسی معروف است بشوایت ادا و فصلائی نغسب هرات امثال حضرت خواجه عدالله مروی (رح) و سلاطین فصل پرور عور فارسی عصری خدمات شایانی عودید و در مان بعد بحایت سلاطین اهلان و ملی در هرات و هند و سان آرا با و اح کمال رسایده آثار گران بهائی در فارسی تحریر و بدویشد، و البته درین زمینه مساعی قابل قدر شعرای نامدار و حکمداران ادب پرور فارس هم در خور تذکار و ادا فراموش شدن نیست. (اتمام)

(۱) پهلوی ادبی مؤخر تر زردشی اهلستان که دوره تحریر آن تا ۹۰۰ م دوام کرده بالعموم عبارة است از شروح اوستان و مصمب مدبر ردشتیان تعداد آن در حدود (۵۸۶۰۰۰) لفظ است که اراحمه ۱۰۰۰ لفظ در تاریخ و دیگر مصامین غیر ادبی استعمال می شده - حروف تهجی این ادبات مورد تشابه بود چون ردشتیان مشکلات آنرا همبیدند (ژد) را برسم الخط اوپسانی تحریر عوده ام آنرا (پازند) خواندند - اسناد فارسی و سغنی را که خیلها مهم بود الماسها کشف عوده و حل کردند، گریارمان مذکور از دولهجه متوازی مرک بود که بیی آن از فارسی قدیم مشتق گردیده در حدود فارس کنونی و خراسان مروح بوده و در هرات دوره اوشیروان رسمیت پیدا کرد - دومی آن را بن شمال مغرب فارس بود که باو پستانا تالیداره قراوت داشت اما از ان مشتق نیست - گرچه دوشمه دیگر تاره برار شعب فارسی وسطی سام رمان سغنی و لسان ساکائی ماثرتحقیقات فرانسوی ها و آلمان ها کشف شده و حل گردیده ولی ماعصانه در صدد تشریحات آن نیستیم.

علاوتاً اسناد زبان فارسی مذکور که باوایل عهد اشکاپها منسوب است در کردسان فارس هم کشف گردیده و آنرا در ۱۹۲۳ عیسوی ایچ - اس - نامی بزک H. S. Nyborg حل کرد.

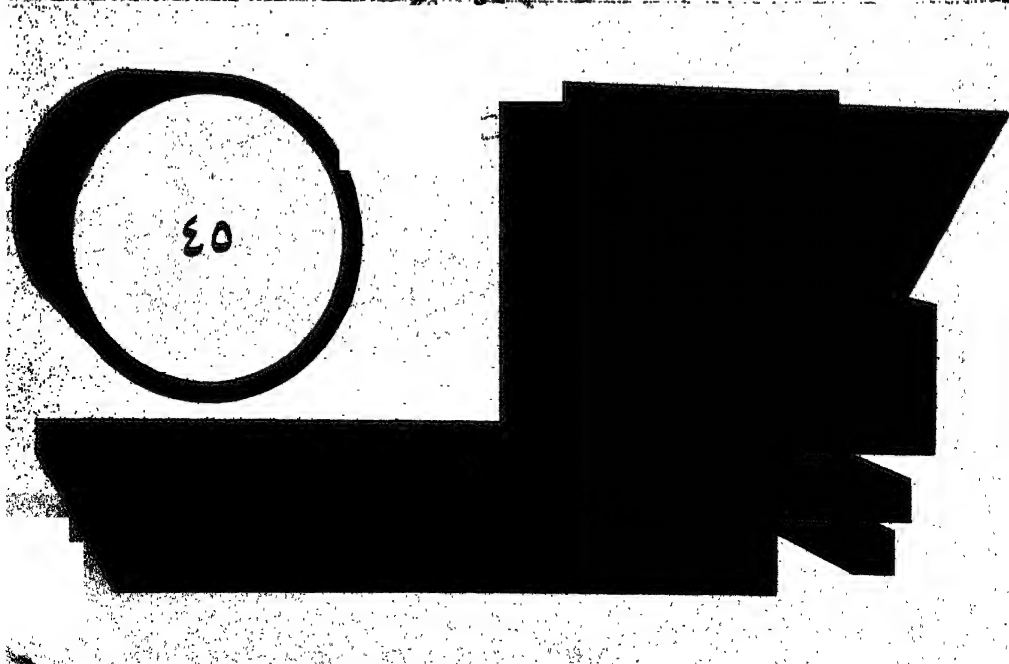
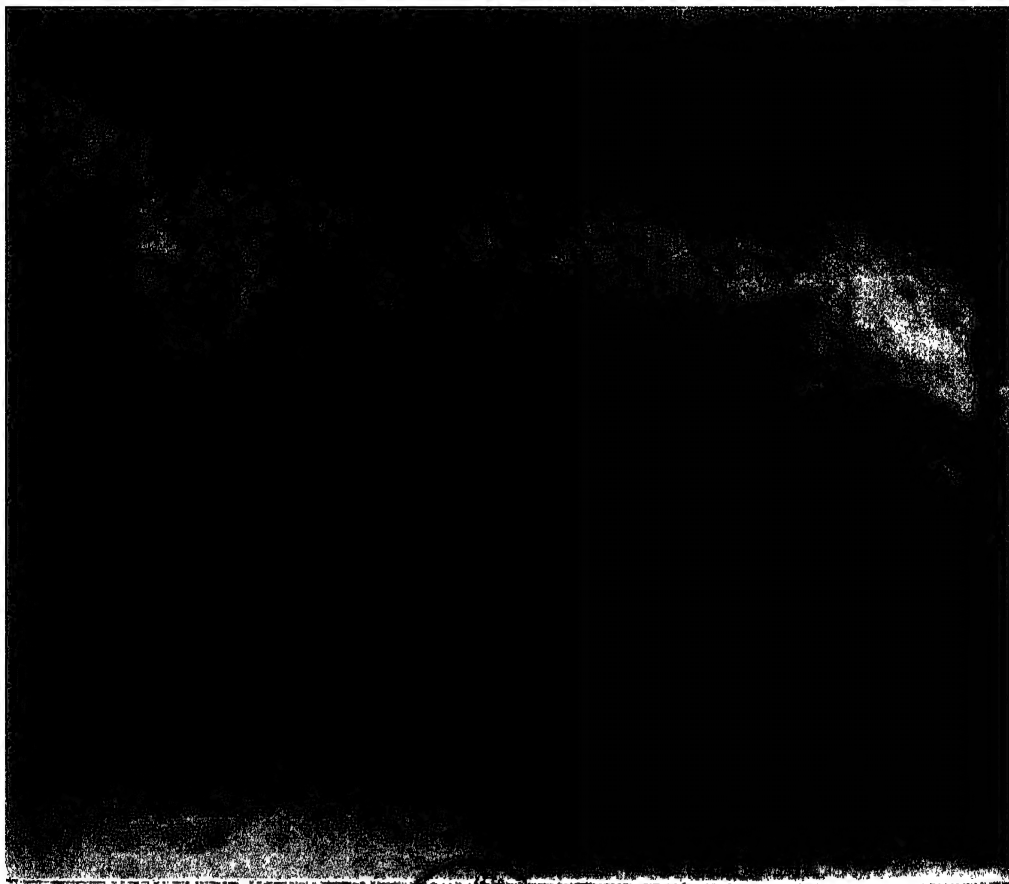
قیمت اعلانات در مجله کابل

Foreign										داخله					
12 Months				6 Months				Once		يك سال			شش ماه		
				£	s	d	£	s	d	£	s	d	پول افغانى		
Inch				17	2		6	10		2	6		يك سطر		
1/4 Page				1	10		17	6		4			1/4 صفحه		
1/2 "				2	15		1	10		6			1/2 "		
full "				5			2	15		10			تمام "		

تصنوا

از عموم مشرکین محرم مجله کابل تمنا داریم حین نقل مکان و تغییر دادند آدرس خود دهر این مجله را کبلاً مسخضر سازند تا در تقدیم مجلات شان مشکلاتی بجاورین اداره و بوسنه خانهای مملکتی واقع نگردد.





کابل

آدرس: انجمن ادبی، جاده ارکه

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات: باشهزاده احمد علی خان

(درانی) مدیر انجمن

اشتراکات

کابل: ۱۲ سال

ولایات داخله: ۱۴

خارجه: نیم پوند انگلیسی

طلبای معارف: نصف قیمت

مجله مصور ماهوار

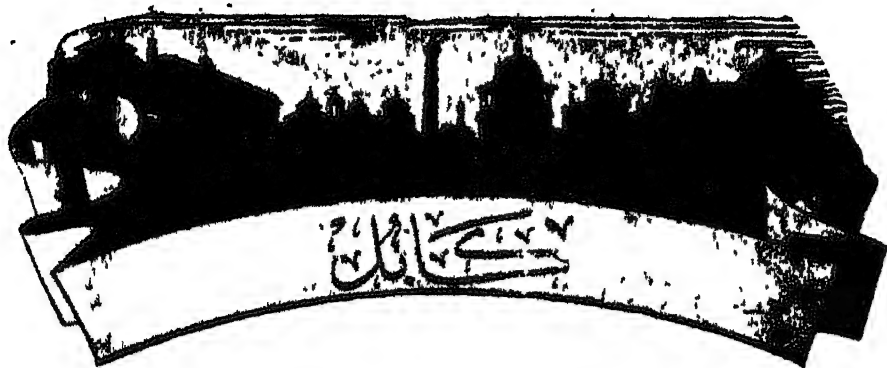
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

شماره اول حوت ۱۳۱۳ هجری شمسی - ۲۰ ذری ۱۹۳۴ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه	مضمون	نگارنده	صفحه
آرامگاه سوریها	نگارش دکتر هنری هیراس		مشهد و آرامگاه	نگارش سرور خان گویا	
درس امیرام	ترجمه عبدالباقی خان لطیف	۱	سلطان غوری		۸۱
علم النفس	د. ص. آقاي سيد ابراهيم خان		مکتوب	د. دکتر هنری هیراس	
عبرت	عالم شاهی	۱۱	ترجمه لطیف		۸۹
اصول تحقیقات فلسفه	د. قاری عبدالله خان	۱۸	موقفیت نازده در	ترجمه و نگارش سیدفاطمه خان رشید	
لغات و السنه			چراغ برق		۹۴
برف و سرما	از طبع استاد کمال الدین	۲۳	اختراع ساعت		۹۷
	اصفهان	۳۶	ساخته جدید زندگانی	محمد صدیق خان طرزی	۹۸
	۱. سلمان ساوجی	۳۷	اقتراح ادبی	ر. طرف انجمن ادبی	مقابل آخر
	۲. غنی کشمیری		تصاویر: -		
	۳. مردار محمد حسن خان				
	مرحوم	۳۸	قبر شیر شاه سوری		۱۰
	۴. قاری عبدالله خان	۳۹	منظره مقبره شیر شاه سوری		۲۲
	۵. محمد حکیم خان	۴۲	سفیر کبر و اعضای رسمی سفارت کبرای		
شعر العجم	ترجمه سرور خان گویا	۴۳	افغانستان در مسکو		۳۴
دو شاعر فراموش شده	نگارش	۵۹	منظره عمومی بقعه شیر شاه		۴۲
قصیده	از طبع محمد سرور خان صبا	۶۰	مقبره میان حسن سوری پدر شیر شاه		۶۰
ادبیات پشتو	ترجمه و نگارش امین الله خان		یک حصه از مقبره میان حسن		۷۴
	زمرلای	۶۲	بقعه نا تمام اسلام شاه پسر شیر شاه		۸۰
آثار عتیقه بودائی بامیان	احمد علی خان	۶۶	عمارت سفارت کبرای افغانستان در مسکو		۸۸
هرات	نگارش جلال	۷۵	حلقه منشور آبی		۶۹



آرامگاه سوریها در ساسرام

بقلم دکتر هنری هیراس پروفیسر
تاریخ و عقیقه شناسی دارالعلوم بمبئی

ترجمہ عبدالباقی خان اظہر
سرکاتب انجمن

رقبۂ کوچک سوردیوال واقع بدامنۂ تپہ سرگری باسور گورگی کہ بکی
از رشتہ‌های سلسلہ کوه تخت سلیمان میباشد در حدود اواسط قرن بائزدہ
یکنفر افغان مسن و کار آگاہی ابراہیم نام از طایفہ متی قبائلہ سور (۱) رہاشر
و بود باش میداشت ، چون در صحراهای ہندوستان اسپہای قشنگ ترکستان
نہایت حسن استقبال داشتہ و شدیدا مورد احتیاج نامی میشد ابراہیم شغل
و پیشہ یکنامہ خود سوداگری و تجارت اسپہا را فرار دادہ و ازین بات دائی
احتیاجات برادران افغانی خودش را کہ در ماورای اندوس (سند) سکونت
ورہا بش داشتند تہیہ و فراہم مینمود ولی چنانکہ انتظار داشت درین شغل
(۱) ابراہیم خان از قوم افغانہ سوری است و جد اعلی وی یعنی (سور) در
اسماعیل بن سیانی بن ابراہیم المعروف بہ (لودی) میباشد . شجرۃ النسب شاہان لودی ،
ہند م با سوریہا بہ سیانی پدر اسماعیل کہ وی سر لودی است مرسد .

اطاق شمس و هشت صلیبی مقبره متذکره که وسعت و زرگی متناسبی داشته و مدفن گفته می شود با برنده محاط شده است که هر یکی از اصلاع هشت گانه آن سه سه دانه رواقهای بزرگ تیزی داشته می باشد و علاوئاً بالای هر يك از گوشه های که زاویه های هشت گانه اطاق مذکور تشکیل می دهد يك يك محل چمنی مانده دیگری که گنبدیهای هر يك از آنها به شش شش عدد بابیه محکم شده است بنا یافته که معلوم می شود تعمیر آنها علیاً برای عینی داشتن شکافهای روزنه های گنبدی مقبره مذکور صورت گرفته ام چمنی مانده های مدفن نیست بجز چمنی مانده های خیر پور قدری پست تر میباشد

و الحاصل فرید که دوره شاگردی را در امور اداری در هنگام جوانی و شباب با مشاهده نمودن اجراءات و ضرر اداره و اندک ساله می فرمود و بعد از مرگ پدرش حسن خان بجانیشی وی ساسرام را تصاحب نموده بود و اقتدار آن در صنایع شرقی صورت خیلی سریع توسعه و بسط فوق العاده حاصل نمود چنانچه در ۱۵۲۹ وقتی حاکم هار منصوب گردید اسم شهر خان را از رای خود اختیار نمود (۱) اما با اینهمه آنکتهای نموده در ۱۵۳۹ تمام سنگال را از رای خود فتح و رای شش ماهه در آنجا حکمرانی نموده سپس از آن افواج شهنشاه همایون (۲) (۱) وجه تسمیه فرید خان شهر خان در بوار بیج و مانندی که بطور اینجاب رسیده بحسب دلیل مسلم که دیده است در بدخان و بی که در نزد سلطان محمد خان بهار ملایه است اعتبار داده و در شکارگاه روی مانده شری را شهنشاه و این بعد لقب شهرخان بوی داده شده بود با آن دره که شاهي جو اشتهار خطاب آمد (۲) (۳) (۴)

(۲) شهر شاه مر وین را دو ساله رسیده سیلی در آن دردی که آن در حدود همایون در فوج به خود را به انداخته بود و در فوج که در آن همایون مدد و ساری را ترک نموده از مراد و از عبدالرحمن و از محمود که به شاهی رسید و هم دوست بودند در مدینه حیدر آباد از گنبدیهای خود و کانی شهنشاه و همایون مبارک و احاطی میباشد که حال و آن همایون را در دهان راهی رسیدن را حاکم رسیده است " رای و فوج و افسر رسیده در دره حیدر آباد رسیده است " و در آن مانده و در چشمه شاه ماراناب انداخته

قلع و قلع و ر اورنگ جهان مانی هندوستان ناقول و انخاذ لق - در شاه متمسک
و سر بر آرا گردید - و هر چند بعد انقضای پنجسال جهان را و داع گفته و لعالم
آخرت شتافت (۱) اما پس از طی نمودن يك دوره اداره و حکمرانی نهایت
مقتدر و آهنبی که اگر تقدم و اولیت آن را نست تمام حکمرانان هندوستان فائل
نشوب هر آئینه در در دین شاهان اسلامی هندوستان که بلاشک و شه او را مقدم
و متمسک گفته میتوانیم

انبیه و عمارات که ابن شهنشاه اولی العزم در دهل و دیگر حصص امپراطوری خود بنا و تعمیر کرده نامت مینماید که در امور معماری بزدوق سرشار و استعداد زرگی که صرف اکبر و شاهجهان را میتوان هیایه آن شمرد داشته است و اسگاه در بین عموم عمارات که وی بباد گراماده زرگترین و قشنگترین آنها فی شک همان بقعه خود شهنشاه مذکور که هم در ساسرام بنا یافته میباشد

(۱) شرحان بعد از فوت پدرش حسن ، حاکم پدر که برگه های ساسنامه خواص و
 و مانند بود و محمد بن (۱۵۰۰) سوار هراهی اورا پس گردید در آنکه سلطان محمد بن
 سلطان سکندر بن سلیمان خان لودی بر خلاف میل تمام نموده بر بدنه استقلال شرف خان قلعه
 چارگده را تصرف گردیده تا مدت سلطان محمد مذکور را قبول نمود بعد فوت سلطان محمد
 لودی شرف خان در ۱۵۰۰ ساله تسلط گشته و مصمم شد که با هاپیون شاه بن شاه کر دبد
 و هاپیون را دهنه او در ۹ ماه صبر ۹۲۶ هجری برگردان و ساسان در پی گریز از مصاف
 صورت گرفت و پس از آنکه در ۹۲۷ در ۵۰۰۰ مردان و در ۲۷ شوا
 ۹۲۸ هجری پادشاه شده و ۵۰۰۰ مرد را از اراغی صافی ساخته و در ۱۵ ساله در و
 پیممال سلطنت در ۱۲ رسم الاول ۹۵۲ هجری فوت گردید - حاشی صفت حمیده اسرار دارد
 و با وجود آنکه عمرش به زوددات سه آمده است در امور جهان مان سار چیر های مادر
 اروی سادگار مانده از آنجمله سربست که از سالگه تار هاس و حجاب و اطول (۱۵۰۰)
 کرده اند است و بدین واسطه اطلاعات سالگه را سه روز در ده - مکر - ده - دگر پای
 ده اس خورد است که به صفت (۶۰) از ده از لاهور بر اس در پی حیل در ۹۲۸ ه
 زده و آن صفت است که در ساسان در ساسان در ساسان در ساسان در ساسان در ساسان در
 اسنادان می میاشد . (مرجم)

اطاق مشمس و هشت صلی مقبره متذکره که وسعت و بزرگی متناسبی داشته و مدفن گفته می شود با ریخته محاط شده است که هر یکی از اضلاع هشت گانه آن سه سه دانه رواقهای بزرگ تیزی داشته می باشد و علاوه بر آن سالی هر يك از گوشه های که زاویه های هشت گانه اطاق مذکور تشکیل می دهد يك يك محل چو تزه مانند دیگری که گنبدیهای هر يك از آنها به شش شش عدد پایه ها محکم شده است بنا یافته که معلوم می شود تعمیر آنها اغلباً از برای مخفی داشتن شکافهای روزنه های گنبدی مقبره مذکور صورت گرفته اما چو تزه های مذکور نیست بصورتی های خیر پور قدری پست تر میباشد .

و الحاصل فرید که دوره شاگردی را در امور اداری در هنگام جوانی و شباب با مشاهده نمودن اجراءات و طرز اداره والدش کامیابانه طی کرده بود بعد از مرگ پدرش حسن خان مجلشی وی ساسرام را تصاحب نموده نفوذ و اقتدارات آن در صوحنات شرقی بصورت خیلی سریع و وسیع و وسط فوق العاده حاصل نمود چنانچه در ۱۵۲۹ وقتی حاکم بهار منصوب گردید اسم شیر خان را از برای خود اختیار نمود (۱) اما با اینهمه اکتفا ننموده در ۱۵۳۹ تمام ننگال را از برای خود فتح و برای شش ماه در آنجا حکمرانی نموده سپس از آن افواج شهنشاها همایون را (۲) (۱) وحه تسمیه فرید خان بشر خان در بوار بیخ و مأخذیکه بنظر اینجانب رسیده بحسب ذیل ضبط گردیده است ، فرید خان وقتی که در نزد سلطان محمد حاکم بهار ملازمت اختیار کرده بود در شکارگاه روی حاکم مذکور شیری را کشت و از آن بعد لقب شیر خان بوی داده شده بود تا آنکه در هنگام شاهی خود را شیر شاه خطاب کرد . (مترجم)

(۲) شیر شاه همایون را دودفعه هزیمت داده است یکی در کنار دریای گسک که خود همایون همافروحه خود را بآب انداخته بود و دیگر در قنوج که در آن همایون هندوستان را ترك نموده بآران فرار کرد . به دار عبد الرسول خان مرحوم که يك شاعر حساس و هایت قوم دوست بودند در مدح و حرصان نام اثر گرامهای خود از حدیك اول شیر شاه و همایون بعبارت ذیل ایما می نمایند :
هله دهلی و آن رهتاس را سر کرده ایم راحکان هدیان را حاکم سر کرده ایم
نکشای را بی سرو تیاج و اسیر کرده ایم ذره دره خاک عالم را بخون ترک کرده ایم

هند را با مال کردیم و ایران ناختم
ور چشم شاه ما برآب آب انداختم

قلم و قمع و راورنگ جهان بانی هندوستان با قبول و انحاء لقب شیر شاه متمکن و سریر آرا گردید - و هر چند بعد انقضای پنجسال جهان را وداع گفته و لعالم آخرت شتافت (۱) اما پس از طی نمودن يك دوره اداره و حکمرانی نهایت مقتدر و آهنی که اگر تقدم و اولیت آن را نسبت بتمام حکمرانان هندوستان قائل نشویم هر آئینه در ردیف شاهان اسلامی هندوستان که بلاشک و شبه او را مقدم و ممتاز گفته میتوانیم .

انبیه و عمارات که این شهنشاه اولی العزم در دهلی و دیگر حصص امپراطوری خود بنا و تعمیر کرده ثابت مینماید که در امور معماری نیز ذوق سرشار و استعداد زرگی که صرف اکبر و شاهجهان را میتوان همپایه آن شمرده داشته است و انگاه در بین عموم عمارات که وی یادگار مانده زرگترین و قشنگترین آنها بی شک همان بقعه خود شهنشاه مذکور که هم در ساسرام بنا یافته میباشد .

(۱) شرحان بعد از فوت پدرش حسن بر حاکم پدر که بر گه های ساسرام ، خواص پور و ماند بود و همچنین بر (۵۰۰) سوار همراهی اورگیس گردید در اثنائیکه سلطان محمد بن سلطان سکندر س هلول خان لودی بر خلاف مثل قیام نموده بر پشته استیلا یافت شرخان قلعه چنارگده را متصرف گردیده تابعیت سلطان محمد مذکور را قبول نمود بعد فوت سلطان محمد لودی شیرخان بر پشته و بنگاله متسلط گشته و مصمم چنگ با هایون شاه بن با بر شاه گردید و هایون را دفعه اول در ۹ ماه صفر ۹۴۶ هجری برگذر حو سال دریای گنگه از مضافات صوئه هار و سرته ثانی بتاریخ ۱۰ محرم ۹۴۷ در قحوش شکست و فرار داده و در ۲۷ شوال ۹۴۸ هجری پادشاه شده و تمام هند را از مازعین صافی ساخته بعد از ۱۵ ساله امارت و پنجسال سلطنت در ۱۲ ربیع الاول ۹۵۲ هجری فوت گردید - چنانش صفات حمیده سیار دارد و با وجود آنکه عمرش به ترددات سر آمده است در امور جهان بانی سیار چیز های نادر از وی یادگار مانده از آنجمله سرکیست که از بنگاله تا رهناس و پنجاب و بطول (۱۵۰۰) کروه کشیده است و بدین واسطه اطلاعات بنگاله را سه روز در رهناس میگرفته - دیگر بنای رهناس خورد است که بقاصه (۶۰) کروه از لاهور بر لب دریای جهلم در سه ۹۴۸ بنا کرده و آن قلعه ایست سنگین و نهایت متین از بس در حصار او کمال بخروج رفته باعث حیرت استادان فن میباشد . (مترجم)

مقبره شهنشاه مذکور (شیر شاه سور) که بفاصله چند زرعی از مقبره پدرش دورتر بنایافته است در بادی النظر يك مثال و نمونه قدری نزرگتر مقبره اخبر الذکر مشاهده میشود اما وقتی دقت شود معلوم میگردد که نه تنها لواحق آن بل خود مقبره هم فی حد ذاته خیلی ها نسبت بمقبره موخر الذکر مهتر و مکمل تر میباشد. بنائی با احتشام مقبره مذکور بر يك جزیره که در مرکز يك دریاچه مصنوعی مربعی کائن و تقریباً با اندازه جسامت خود بنا از سطح دریاچه بالا برآمده است ساخته شده، دریاچه یا حوض مذکور که یکپزارفت مربع وسعت آن میشود بالو اسطه آلهای يك دریاى مجاور خودش که قنالى (صوف) ازان بحوض مذکور کشیده شده است با آب مملو میگردد ارتفاع جزیره که مقبره موصوف بر آن بنایافته ۳۰ فـت و وسعت آن ۳۰۰ فـت مربع بوده و بهر يك از زوایای چهار گانه آن يك يك بناهاى چبوتره مانند دیگری که با گنبدیهای قشنگی پوشیده و باديوار خود جزیره تهداب آن یکجامی باشد ساخته شده است مقبره مذکور کاملاً (طوری که قبلاً تذکار یافت) نامقبره میان حسن خان (پدر شهنشاه مذکور) شبیه و مانند میباشد چنانچه فرق و امتیاز فیما بین آن ها فقط همینقدر است که سطح برده یا ایوان مسقف را که بگرداگرد اطراف بزرگ مخصوص مدفن مقبره اول الذکر کشیده شده است موضع برده و ایوان سر باری در آورده اند که علاوه کتاره برده مذکور را بصورت اترهای سر باری نشان میدهد در هر يك از زوایای آن هم چبوتره های کنبدی داری ساخته شده میباشد در حالیکه سطح یا نام برنده ماحول مقبره اخبر الذکر فاقد اینهمه، نبوده و فقط دارای گنبدی های بست بستى که بتقسیم هر يك از واقهای برده مذکور پوشانده میشوند میباشد و در واقع همین مزایا است که نفع شیر شاه

را بنظر هاجذاب و باشکوه جلوه میدهند. دو عدد (گالری) یا ایوانهای سرمازی که کرده اگر دبنای با عظمت مذکور را فرا گرفته اند و بلندی اولین آنها بعینه همان ارتفاع دیوار اساسی عمارت و دومین آن نسبتاً قدری پست تر میباشد. بزبانی و دلربائی عمارت مذکور که گنبد زرک، بقعه باقشنگی فوق المعاده خود در وسط آنها و بمثابه محور و مرکز سایر گنبدهای کوچک کوچک چپو تره های متذکره قرار گرفته خیلی ها افزوده است لهذا گفته میتوانیم در هنگامیکه تمام عمارت طوریکه امروز فقط بفایا و آثار آن در گنبد و دیوارهای مذکور مشاهده میرسد باخشت های کاشی ملون و براق پوشیده و متحلی شده بود طبیعی عظمت درخشان و متالاولی این بقعه شریفه با انعکاس هست آور آن در آب های ساکن و آرام دریاچه بیش از آنچه عجالتاً بنظر می آید و یاد در حیز تخمین باشد زائرین و ناظرین خود را واله و حیران منظره قشنگ و باشکوه خود می نمود .

قطر کامل بنا ۱۳۵ و قطر اطاق مخصوص مدفن آن ۹۲ فـت می آید - بلندی عمارت مذکور از صحن تازروءه گنبد ۱۰۱ فـت و اما وقتی ارتفاع آن را از سطح آپ پیماش نمائیم ۱۵۰ فـت می شود؛ قطر تنها گنبد این عمارت (۷۱) فـت است در حالیکه قطر تاج محل (۵۸) فـت میباشد - در (۱۸۸۲) درین بقعه بر عظمت زمینی از طرف حکومت هم عمل آمده چه یکی از بهترین طرزها و قشنگترین عمارات هندوستان بشمار میرود - جنرال سر الکساندر کنگهام (۱) که بیمورد نخواهد بود اگر پدر عتیقه شناسی هندوستانش بخوانیم موافقت و تمایزش را تا درجه راجع به بهتری این عمارت نسبت به بنای مشهور تاج محل ظاهر ساخته بود اما من نسبت باینکه این بنا را از بقعه مشهور و معروف آفاق زوجه و ملکه شاه جهان ترجیح و امتیاز بدهم هیچ تشویش و تذذنی نداشته نمیشام - درین شك نیست که مواد و

General Sir Alexander Cunningham. (۱)

مصالح تاج محل بهتر و اعلی تر میباشد اما مقبره شیر شاه بسیار بزرگتر و در محکمی و صلابت خیلی ها بهتر از مقبره اول الذکر میباشد. ممکن است تاج محل منظر فریبی داشته مالک خطوط و نقوش بدیع و ظاهر ساده و طبیعی باشد اما مقبره شیر شاه بناظریك نوع هیبت و عظمت مخصوصی را الهام و القا کرد و علاوئاً احساسات اکرام و احترام فوق العاده را نسبت بخود در دلها تولید و تحریك مینماید - تاج محل تماماً مظهر احساسات نرم و رقیق و قشنگی زنانه میباشد اما مقبره شیر شاه يك نمونه مجسم وزنده مردانگی را بانظار عرضه میدارد - تاج محل را میشاید يك تالار و سالون خوش آیند و یا قصر سلطنتی مطنطنی گفت اما مقبره شیر شاه بتمام معنی يك مقبره، محل عزاء و مرگ بوده و باین صورت قشنگی و دلچسپی مخصوصی را توانسته است کسب نماید مختصر گفته میتوانیم که مقبره شیر شاه با عظمت شان و بزرگی محسوس و مجسم خودش تمام آن صفات و امتیازات را که در يك مقبره می بایست جستجو نمود مالک و دارا میباشد.

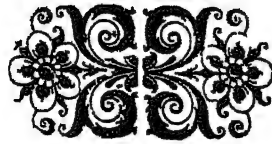
اسلام شاه پسر او جانشین شیر شاه نیز خیلی ها وقت نتاسیس و تعمیر لقعہ از رای خودش تقریباً فاصله یکصد ذرع دورتر از مقبره پدرش مبادرت ورزیده ولی علی الرغم آنکه همسر بدر برای آن امتیازات که او داشت نبوده جاه طلبی های آن از پدرش بیشتر محسوس میشود چه از نقشه که برای تعمیر مقبره خودش طرح نموده بود آرزوها و هوس های جاه طلبانه اش بوضاحت عیان شده میتواند چنانچه دریاچه که لغرض احاطه نمودن مقبره خودش حفر نموده دو مرتبه نسبت بدریچه مقبره شیر شاه بزرگتر میباشد همچنان مرتبه که میخواسته روی آن تعمیر دیوارها و رواقهای مقبره مذکور را از روی نقشه معینی بکار بیندازد خیلی ها بزرگتر از مقبره شیر شاه معلوم میشود اما افسوس!... که عمر کوتاه حکمرانی هفت، ساله او متضمن آن حوادث و وقایعی که دردوره حکمرانی پدرش رخ میداد

نبوده و بنا بر آن یعنی اجازه نداده بود که این نقشه جاه طلبانه خودش را پایا به تکمیل برساند لهذا جسد مذکور امروز در وسط آن بقعه نامتأسی خوابیده است که بطور عمومی فقط طیور و غزالان بآن زیارت نموده و ندرتاً سیاحی نیز با طاق مذکور که قبه نیلگون آسمان سقف و گنبد آن قرار گرفته وارد می شود.

هر آنوقتیکه بحکم شغل و وظیفه گذرم در بنکال و یا صوبه های شرقی اتفاق بیفتد هر آئینه نا دور نمودن قدری راه هم اگر باشد سری بساسرام زده مراتب اخلاص و احترام خودم را به بطل بزرگ ورجل نامدار آن بقعه مبارک تقدیم و سری بآستانه آن خواهم سائید، هر آنگاهیکه سعادت زیارت آن شهر برایم حاصل گردد بالطبع و پیش از همه سر راست بمحضّر آن دریاچه که آبهای درخشیده و متالالوی آن گرواز بلور و برلیان برده و آخرین مسکن و منزل این دنیائی شیرشاه را در آغوش شفقت و سینه وفا دینۀ خود جا داده حضور بهم خواهم رساند در اینجا لازم است متذکر شویم که در سابق هر شخصی که میخواست زیارت قبر این شهنشاه بزرگ نایل شود مجبور شود قایقی گرفته و بذریعۀ آن دریاچه را عبور و مقبره داخل شود ولی امروزه يك خیابان مشجری نیز در عرض دریاچه مذکور تمدید و تا بدهن دروازه (مشرف) مقبره کشیده شده و صوف بمحضّر آن بزرگوار را سهل و آسان نموده و آنگاه در زیر بقعه با و قار و بر هیمنه مذکور در وسط آن اطاق امید بخشی در تحت يك قبر کم ارتفاع و بی نام همان آدم بزرگ خوابیده که طاقت و تسلط معنی را در هندوستان در هم شکسته و در روان افسرده و خمول قبایل افغانی هندوستان روح فعالیت و سرزندگی را دمیده و علاوئاً چنان تپور محسوس و کامیابانه در طرز اداره و اصولات جهان بانی بوجود آورده که اخلاف و جانشینان وی ناچارند برای همیشه آن اصولات را محترمانه

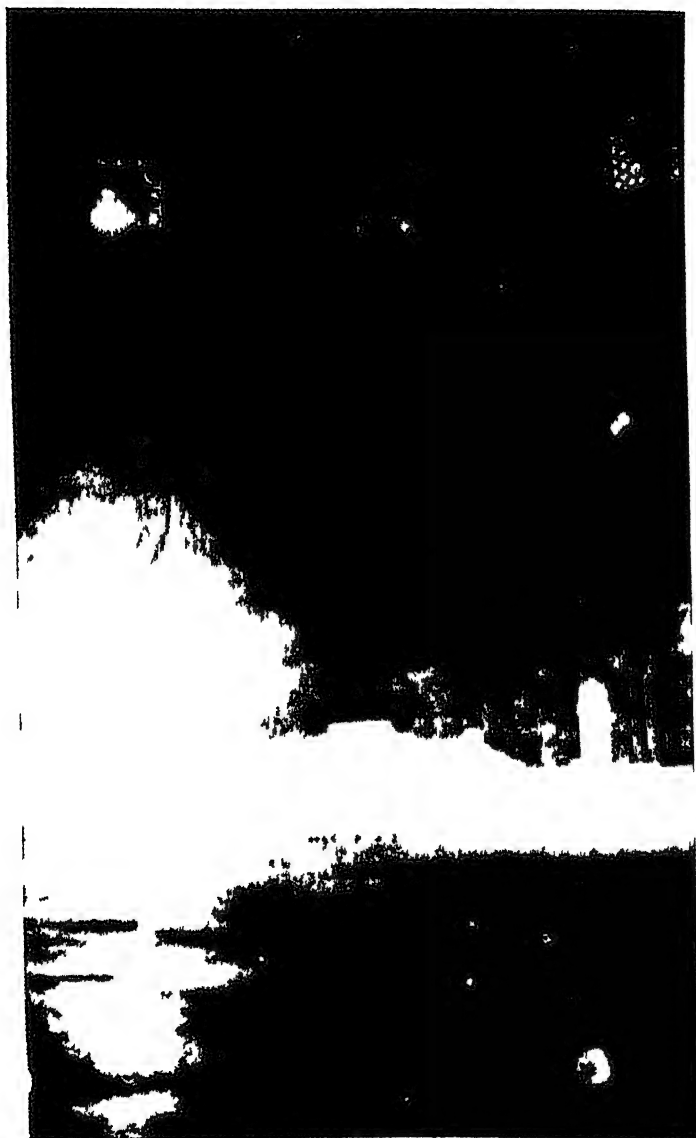
تعقیب و تاسی کرده و تا لحظه آخر بس بگذارند تعیری در ارکان و اساسات آن
 تو ریخت گردد - نسیم سرد و حسکی ارورای جدارهای سنگی حتی در گرم ترین
 مواسم و ایام داخل آن نفعه ساکن و حموش می شود بی اختیار انسان را محبور
 میباید در کف عواض و رهبر آن عوطه حواری دریای تفکر و مراقبه بگردد -
 قه رقیع و شامخ آن حواطر و تذکرات سحره های حسیم و ما جلال آن کوه های
 پر شکوه و با عظمت را بیاد میدهد که این فقط در عبور نمودن ارهند و کش و
 کوه نا نا نظر آن را دیده میتواند

بالاخر گفته میتوانیم شر شاه حکمران جلیل الشان هند که با استراحت
 و امانت نامی' بعبدار مملکت خودش افع استان درینجا محوای رفته جهة مسکن
 اندی خود نفعه بی بند در میدان های بهاریک کوه مصنوعی ساخته است و آنگاه
 در مرکزیک دریاچه صعی واقع در شهر ساسرام سیاح و رائر حریره می یابد
 که در نسیم آن میتواند هوای روح بخش و خنک افهالستان را استشمام نماید



اولش سرو آخر آب شد
 هر چه اوداد حرعروری
 او بود دیوی و ددی داده
 اور و آن خورد که هستی تست
 ساقی عرو

حسنت حاصل سوی شراب شد
 درد دل از سودا و سروری
 تو بودی و بخردی داده
 تو از و آن حوری که مسی تست



سامرام : قبر شیر شاه سور

علم النفس

ترجمه ص، آقای سید ابراهیم خان عالم شاهي
غریبی، از کتاب علم النفس مؤلفه علی حارم
و مصطفی امین، فصلای مصری

شعور و نشأة عقله :

شعور عبارت است از معرفت انسان به چهره‌هایی که در نفس او و جاذب و فکر و اراده جریان دارد، درین تعریف فرق نمیکند اگر معتقد شویم بعقیده آن کسانی که شعور و عقل را از یکدیگر جدا میدانند که در این صورت ممکن است در نفس خواطری جریان کند که شعور انسان آنها نرسد. و یا معتقد باشیم بعقیده آن کسانی که شعور و عقل را در وجود ملازم میدانند. که در نفس هیچ خاطره نیست الا آنکه شعور صاحب آن با و احاطه دارد.

رای ادراک معنی شعور ممکن است مثلی بیان کرد: شخصی ناگهان افتاده و غش می‌کند که در آن حال ارادراک امر چیری محروم است مردم برای مساعدت او گرد آمده به لباسهای او تحفیف و آب صورتش می‌داشند ولی او نه آنها را می‌بندد و نه صوت آنان را می‌شنود و نه اثر آب را احساس میکند.

پس چنین شخص در این حال فاقد شعور است و از خواطرنفسیه خود چیری نمی‌فهمد. همینکه تدریجاً آب صورت او پاشیده و مردم را اطراف او دور نموده بجرای هوای آرادرا رای او کشایند و دمای منبیهی بدماغش استنشاق شود لحظه بگذرد که رعشات حمیمه در بدن طهر شده و چشم بکشاید تدریجاً اطراف خود را دیده شعور او رجعت نموده باحوال و کیفیت خود پی می‌برد.

درجات شعور

در هر وقت از اوقات بیداری و در بیشتر از اوقات خواب از اثر احساسات و وجدان و فکر و رعیت حواطر کثیره بنفس انسان عارض میشود که ممکن است مؤلم و یا مفرح باشند اگر در این حال یک نفر نفس خود را معرض ملاحظه دقیق قرار داده و بچیز هائیکه در نفس او جریان دارد صدقاً تأمل کند همانا ادراک اختلاف موجود بین شعور و خواطر برای او آسان می شود. گاهی می بیند نهایت قوه و توانائی و گاهی نهایت ضعف و ناتوانی دارد و گاهی هم بین این است. حالت سوم به شعب کثیر، منشعب می گردد که مثالی در این خصوص بیان میکنیم. شخصی بصورت مرسمه در دیوار نظر میکند و آن صورت را بشعور قوی و کامل می بیند ولی شعور به آن اندازه اکتفا نکرده در عین حال دیوار و اطراف را هم دیده و ممکن است اصوات و مکالمات را بشنود ولیکن درجه شعور او نیست بسائر چیزها ضعیف است. و ممکن است در همین حال اشیاء موجوده در منزل و نظائر آن نیز در خاطر خطوط کند که ادراک آنها در مرحله سوم و در نهایت ضعف است

از مثال مذکور روشن شد که انسان گاهی در وقت واحد احوال نفسیه کثیر را ادراک میکند نهایتاً نسبت به بعضی شعور او قوی و روشن و نسبت به بعضی خفیف و تاریک است شعور انسان را از این حیث بچراغی تشبیه کرده اند که در محیطی افروخته باشد و اضائه او نسبت باشیاء بسبب قرب و بعد و اجتماع و افتراق اشعه تفاوت میکند همینطور در عوارضات خاطریه انسان از حیث حصر فکر در یک مورد یا تشتت قوه و ضعف دیده میشود. این تشبیه گر چه از تمام جهة محکم نیست ولی علماً این فن در استعمال دو کلمه

نُورَة و حاشیه (۱) در مورد احوال نفسیه مؤثّق هستند .
یعنی آچنان خواطری را که میگویند ، نُورَة است همان خواطر است که
شعور در آن قوی و روشن است و اما آن خواطری را که میگویند در حاشیه است
همان خواطر است که شعور در آنها ضعیف و قلیل است .

تعاقب خواطر در نُورَة و حاشیه

خطیبی در حال تکلم است شخصی در مقابل او صورت را دیده صورت او را
استماع میکند در عین حال تملّک است تفکر و سرعت مکان توقف حرارت هوا و کسالت
مزاج نیز باشد در این حال صورت خطیب در نُورَة شعور و سایر خطورات در حاشیه
قرار دارد . ممکن است فکر مستمع بحاجت امر دیگر توجه کند و نظراً و تخطیب
باشد در این موقع از نُورَة بحاشیه منتقل ماسود .

انتقال از نُورَة بحاشیه در اغلب اوقات تدریجاً حاصل میشود . تغییریکه در
دائره شعور حلول میکند کثیر الاختلاف است گاهی نُورَة نا تغییر اندکی بحال
خود مانده و حاشیه تماماً تغییر میکند گاهی نُورَة تغییر نموده و حاشیه ر قرار است
و گاهی نُورَة و حاشیه مبادله شده و هر يك دیگری حلول میکند و بعضی از اوقات
طوری منقلب میشود که همه اصر قدیمه بکلی از بین رفته ناگهان حوادث جدید
جانشین می گردد .

(مظاهر شعور)

هرگاه اسان بخواطر نفسانیّه خود ملاحظه کند احتلاط زیاد داشته و بزرگ
می یابد برای اس مطلب منافی بیان میکنیم : شخصی بر نئه عالیّه نائل میشود .
(۱) و یکّه آشی را در کودالی افروخته میشود اثرات آن را در می گودال بُورَة
و در اطراف حاشیه کوید بدین ماست این - و عمارت را در این علم در تمام اصدّه شعور
استعمال کرده اند . (مترجم)

اخبار آن متوالیاً از هر طرف تراو رسیده درین سرور و اشتهاح خاطر تراو عارض شده
نمیامد مایلرم و آنچه از اعمال شائسته آن مقام است منتقل میشود در این حالت
لغوی از حواطر را واضح و حتی و بعضی دیگر را حتی و عامص می بینند و درین موقع
خواطر دیگر که مربوط به آن خبر نیست هم تراو اسافه میشود از قبیل عوارض سمعیه
و بصریه و احساس حرارت جو به و امثال آنها را آنچنان عوارضی که خارج
از تعداد میوهان و عرض اردس کثرت حواطر و احتیاط آنها تا این درجه قه
نماریه را دچار مشکلات مایلند و این وصف هرگاه انسان تأمل صحیحی نموده
و بعضی را به بعضی دیگر قدس کند ممکن است جمیع آنها را لسه قسم تقسیم نماید
و همان سه قسم است که علماء علم النفس بر آن اتفاق کرده و کلام آنها بر آن جریان
یافته و آنها را مظاهر نفس نامیده و شعور نامیده اند آن اقسام عبارتند .

(۱) وحده۔ چاری کہ رب سرور عالمی گردد جوع و غش

حب و بعض خوف ر عصب بارد ر سختی د حال ماشه د

(۲) تکر - هر چيزي که به حق تو مسعدت نمکند ارفايل ادراک حسي

و علاجش و بحین نعاس مامه حله و مشا میا درخت آن داخل میشود

(۳) رده - آچاره نسا عس را مد شره دعوت عمل میکند رقیب

نقداء رعات مدت و مشرآن درست آن داخل میسود

احصاء ہیں مظاہر سعود

یہ ہے عمر القیسہ لفصل حصہ نئی سود رزا ما مظہر معمر دارا حویں

نمی‌توانم چه آنکه ممکن نیست در نفس شخصی الم عارض شود بدون آنکه تفکر مکان

و مصدر و شد و با در دست جهد قدر مقدور در دفع آن کوشش میکند

همچنین محسوس است آنکه فکر کنیم در عمل عقلی ۳ قسمی اراقسام آن بدو

آنکه در مواقع آن متذکر شویم و دل را از این به اراده و اختیار خود را

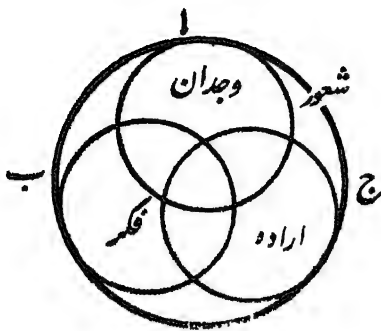
آنچیزهائیکه از افکار در نفس عارض می شود آگاه بوده آنها را منظم و مرتب میکنیم همین طور است احوال ارادیه بدون آنها استقلال ندارد بلکه وجدان و فکر را در نفس مصاحبت میکند .

ارین جا مداسم که مظاهر بنسبه همان قسمی که و تک کتات ارشکل و نقل آن جدا میگردد آنها هم اریکدیگر منعزل نمیشود و همه آنها مرتبه واحد مجتمع

میشود شکل آی مطلب را هر توضیح میدهد

دائره (ا ب ح) شعور و دو اثر ثلثانه مظاهر است هرگاه دقت شود می بینیم سمت (۱)

وجدان و با دائره اراده و فکر تداخل نموده است .

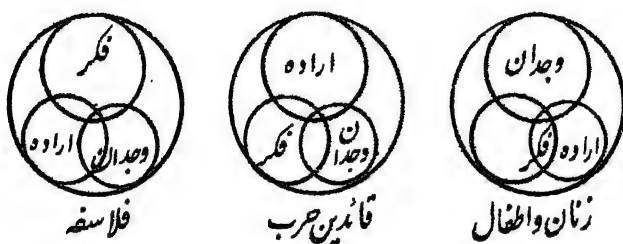


(اختلاف بین مظاهر شعور)

مظاهر سه گانه نفسانیه قوت و ضعف آنها در ظهور و حیات تفاوت دارد هر چه همواره در حالت نفسیه مجتمع هستند و اریکدیگر جدائی شوید اما از نظر تحقیق ملا در امور هندسی اعمال قوه فکریه بیشتر باشد و در موقع سعی رای حوائج ضرورت وجدان ار آن دو قوه را ناده تر نکار رود و در امور بدیه اراده بر هر دو غلبه میکند . هرگاه مظهری از مظاهر مد کوره نظر کنیم طاهر آید که حالت قوه در یکی باعث ضعف در دیگریست مثلاً غضب زیاد فکر و اعمال ارادیه انسان را معطل میکند . همچنین کوشش نفس در امور تعلیل و استنباط محلی برای وجدان باقی نمی گذارد و بر هر گاه رتباب احوال مردم تامل شود اختلاف زیادی در مظاهر شعور شان یافت میشود مثلاً بعضی هاتند و عصافی هستند که وجدان بر آنها غلبه دارد

بعضی ها آرام طبع و خلیق هستند نسبت بآنها فکر سیادت دارد بعضی ها صاحب عزم و اراده هستند که مظهر و نماینده اراده بر آنها تسلط دارد. اما اعداد آن کسانی که هر سه مظهر و قواء در آنها مساوی باشد بغایت اندك است. اطفال و زنان از برای قسم اول بهترین مثال است چه آنکه وجدان بر آنها سلطه داشته و طبیعه ضعیف الفکر و الاراده هستند فلاسفه و سیاسیون و حکما نیکوترین مثال است از برای قسم دوم زیرا فکر نسبت بآنها قوی تر از آن دو مظهر دیگر است.

اشخاص متعددی بهترین مثال است برای قسم سوم. بعضی از علما این فن برای روشن شدن مطلب دوائری رسم و بدان وسیله تفاوت مظاهر اطفال و قائدين.



و فلاسفه را نشان داده اند از آنچه ذکر شد کاملاً معلوم گردید متقدمین از علما این فن که معتقد شده اند وجدان و فکر و اراده اقسام حقیقی هستند از برای نفس یا آنکه اجزاء بسیط بشمار میروند که هر حالتی از حالات نفسانیه به آنها حلول میکند تا چه اندازه بخاطرفته اند عجب تر از این آنست که همین مظاهر را قواء سه گانه نفسانیه نامیده اند و هر يك را باقسام مختلفه تقسیم کرده اند و از همین جا قواء ملاحظه، حافظه، ذا کره، خیالیه، تعلیلیه، استنباط و غیره شنیده میشود. محدثین این فن بر احیاء این قول قیام و طالبین این علم را نصیحت فرموده اند که بظواهر این رأی مغرور نشوند پس هر حالتی از حالات

منفرداً و ذاتاً مجزیه را مطلقاً قبول نمیکند و وجدان و فکر و اراده فقط مظاهر هستند و لباسهای است که احوال مذکوره را حسب اعتبار و نظر انسان بر آنها ظهور میکند پس هرگاه انسان نظر کند بحالت نفسانیه از حیث آنکه الم یا سرور بر او عارض شده است بر او لباس وجدان پوشیده میشود و هرگاه از برای نفس علم بحقائق مکنونیات حاصل شود مظهر فکر ظاهر گردد و هرگاه نفس انتباه و التفات را توجه کند مظهر اراده واقع میشود همین طور است در قواء اضافیه که از بن قواء منعشب می شود.



زیبا به گه شکار و فیروز بچنگ
کا بجا همه آواز است اینجا همه رنگ
مسعود سعد

باهمت باز باش و با کبر بلندک
کم کن و بر عندایب و طاؤس درنگ

عقربیت

ترجمه غلام حیات بیجاپوری حلالی عصر

احسن، اراکالال مصر قلم

استاد محمد فرید (وحدی)

عقربیت گاهی در صعوبات طاهر می‌شود و گاهی طهور آن
ساختاری ندارد، تاخیر طهور آن باعث آبروست را مشق کردن
در جمع، وسعت صلاحات از مایع عقول و عود در تمام مسایل ری
درافت نوع انسان است طبیعی، لاکی طهور آن در اشخاص خورد سال
در سببکه هور اهلیت فکر کردن و تعقل حدی را نداشته باشد،
حیرت آور است،



یگو مد عقربیت را عقربیت می‌شناسد، اما این سخن مبالغه و مادیان
التمس ن‌داریم - عقربیت موهبه است غیر کسی که تخیلات اہم ارعہد
صعوبت آء ر مکنند - ہمدشہ اصول آن نقوۃ عقالی و کربنس او متوجہ بودہ تا اورا
دہ نکات نکات از فراد مر سارد

داهی، رعہد صوہ و عقربیت حیات فوق العادہ سر مبرید و ارینجہت ادوار
اندائی حہت را محاط توسط اکثراران می نماید تا آنکہ بعد اراکمال سن و انجام
اصح علامہ ہای عقربیت درو پیدا شدہ احرا شخص مذکور در جامعہ یک ار
رجستہ گان نام میگر در بعضی ہریت صعلی بعد ارا طہور سلامات اولی آن
ہمراطہ، وقف بذیرفتہ دلا حرہ صہ حب آن شخص عادی می ر آید

عقربیت دہر، حیہ از بواحی علمی و عملی ممکن است چہ بواع طوریکہ در فلسفہ
ء ی، حہد می آند ہمحنان در صنایع دسفی بیر دیدہ میشود بس وقتیکہ چنین
نہ و عہد، بت ارسدت معینیکہ بدات خود دارد تدریجا بہ سوع آتہ خیل
بعد نجاہ می گردد علمی نفسیات کہ در ہویت صفات مذکورہ عور کردہ اند

احیر آن چنین تعریف می نمایند عقلی است عالی که از طرف اراده تأیید میشود، و تصویری است قوی که احساس تیری آن را تنبیه میباید

علامه « لیلو » در بین عنقریت و جنون علاقه قریبی قائل است و نظریه مذکور را استاد زرنگ (لومروز) و موسس علم اسباب جراثیم هم تأیید میکنند اما مقصد این دو نفر عالم از جنون دیوانگی مستمر نیست بلکه مراد، خروج عنقری است از حد مالوف آهیم در روحی آرام و یکی از مؤلفین میگوید: این انحراف عقلی در بواع امری است ضروری و در حالیکه عمریت کیفیت فوق العاده باشد البته تحیلات عنقری با یک مد و حرارت که از پری و با حمت عقلی اوشتت میکنند تماس میباید و از خواص این دو وضعیت مهر حال احلال در توارن ضرورست.

لاکی قراریکه دیده شده این قاعده با استثنایهای چندی مسلم می نماید، و را از بواع زرنگ چیرهای مشاهده پیوسته که از اختلال توازن عقلی کمتر بوده، بهترین مثال برای اثبات این اساس « گونه » فیلسوف معروف المان است اما نگفته نماید که اختلال توازن عقلی در بواع رای مصاحب سر شخصی آنها معید است

حاصل ترین صواب عنقریت انکار و انداع میباشد چه عنقری با صبح موجود است و این خصلت او بیک اندازه محدود هم نمیشد، او کارها را تکامل ترس طریقه درک میکند، عنقری تصویری دارد که در حین حریاش خط حرکت را در بدش روی خود تاری میبند و مراحل کار را با هر یک اسلوب میباید، کسانیکه عنقریت را تنها عمارت ار بلند ترین اقسام تصور میدادند از جهت است که مذکور آمد آیا از تربیه حکیمان به عنقریت بوجود می آید.

این تا هنوز دیده شده ولی بطریقه تجارت، تربیه بد میتواند که وجود

عقربیت را دشوار سازد یا آرا بشهرات و منسبت نکشاند
آیا عقربیت موروئی شده میتواند؟

نحارج بر خلاف این است زیرا اکثر نوانغ گذشته از خانواده های جاهل
رآمده اند باکن، و برکی، و اگوست کونت، و کو بریک، و گلود برنار، و
دیگارت، جالفانی، و کنت، و کبلر، و مالبرانش، و سبینوزا، و دیگران ار
زرگربن دانشمندان نیز هوش عالم ارفامیل های معمولی بوجود آمده اند

هکذا دیده شده که اولاد مبرز تر بس نوانغ از متوسطها در عقل کمتر بودند
مثلاً هر ده پسر ریکلیس انله و کاینیا س بجه ارستیب تا انداره احق بود
که مجد جنون مر سید و بسان سز اطا امام فلاسفه و بیموسندو دل، فابل
بیجه کی این دو نفر نه بودند، سسر ون دارای سرغی، و فاسوف شهاب ن
مارل اوریل پدر بیجه بد خاق و کم عقل بود از همین قبیله اولاد، هاری چهارم
واوی ۱۲ و کروویل و پطر کمر و گوته و نابلیون نیز بحساب میروند.

ما میگوئیم که عقربیت گاهی در طفلی طاهر و گاهی بتاخر می انجامد و البته
دره خبر آن تعجب دست نمیدهد چه مشق کردن در تنبع وسعت اطلاعات بر نتایج
عقول، و غیر در تمام مسایل، برای بوجود آمدن نبوغ اسبابی است طبعی، اما
طهور آن در آغار، سالها نیکه انسان برای انجام کاریکه محتاج به تمرکز
جدی و عمل عقلی و مداومت و تدبیر و تعمق است اهلیت نداشته باشد منتها
حیرت آور است

مورار سراینده معروف در سال چهارم عمر خود قطعه موسیقی تالیف کرد
که از چهار لح مختلفه مرث بود و زمانیکه نه یارده سالگی رسید دو قطعه
(اوری) خورد را وضع کرد.

در نمايشگاه پسيكولوژي پاریس سنه (۱۹۰۰) ميلادی بچه سه و نیم ساله (سيبو توار بولا نام) لحنهای نوپیدا ئرا در پياپو نواخت که موجب حيرت بود و شارل ريشيه پسيكولوگ از وی نويسد که طفل مذکور در مدتش شاه و ملکه همپا به شش دور از نايف خود را به پيانو نواخت .

در عين حال برخی موسیقی دانان نوتهای دورهای طفل مذکور را نشناختند و به حروف هجائی آ را فهمیدند اين طفل در اختراع مذکور خود تا درجه موجود بود که اگر بجای او یکی از سرایندگان کسی دور های او را می نواخت او هم عبقری شمرده میشد

(دیرپروس) طفلی سن چهار نیم سالگی در پاریس ریاست اورکستر تیاتر را بعهده داشت که تعداد کارکنان آن از ماهرترین موسیقی دانان به ۸۰ مبرسد و این طفل تمام حرکات شارلایچنان مهارت و وقار اداره می نمود که باعث دهشت ناظرین واقع میگردد .

مکل آنژ مصور بزرگ ۸ سالگی نرسیده بود که تمام شعب صنعت را ار بدر خود یاد گرفته رجسنگی خود را دران ثابت رساید و پدرش مجبور شد که او را بکار گمارد و در باره اش میگفت : نزد من چیزی باقی نمانده آنچه یاد داشتیم طفل مذکور بکمال مهارت و حذاقت فرا گرفت

هانری دو هنکی سنسکه ار دو متجاور به بود سه زبان را یاد گرفت را بر اندت قبل از سنیکه طفل دران مکتب شامل میشود از بزرگترین استاد های تصویر شمرده شد .

کوس دورنسوک هانت دان سن سه سالگی مسایل مهم حسانی را حل میکرد . اریکسون در فن میکانیک از طفلی ناهغه بود و بسنیکه از ۱۲ تجاوز

نمیگردد مفتش قناته محری سوید تعیین گشته شش صد نفر عمله را کارهای مختلف گماشت و به مهابت مهارت آنها را اداره کرد

ولیم سیدلس از ولایات متحده امریکا بسن دوسالگی خواندن و نوشتن را آموخته و مابیکه بسن ۴ سالگی رسید چهار زبان را مهارت تکلم منمود و هنوز بسن ۱۱ سالگی بالغ نشده بود که علمای جامع ها روارد را از شنو ادب کنفرانسهای خود در رنایات عالی بدهشت انداخت .

علامه یونگ واضح نظریه تموجات روشنی بسن ۲ سالگی نارسیده خواندن و نوشتن را مهارت آموخت و مابیکه بسن ۸ سالگی رسید ۸ زبان را میدانست علامه ولیم ها ملتون بسن ۳ سالگی عربی را تکمیل نموده بعمر ۷ دارای معلوماتی گردید که اکثر طلبه درجه (اجرکاسیون) که از مقام استادی فوق تر است بآن نایل شده بودند

هاری هدیگ وقتا که از میلادش چند همه گذشت سخن گفتن را یاد گرفت و مابیکه بسن ۲ سالگی رسید خواندن و نوشتن را بمدت کمی تکمیل نمود و فرصتی که به منتصف سال سوم رسید و هنوز شرخواره بود در جغرافیا و تاریخ جدید امتحانی داده توانست و مشقاه آ را محمل نمود اما وفا که از شیر جدا شد و خودش بصعب و قاهت آغار نموده بسال پنجم از حداد خود قوت کرد

حل و فصل غوامض امثال این نوع مشاهدات را از هماغذره معلوم مائیکه تا کمون (فار - لوجیا) ما نشان میدهد بدست آورده نمیتوانیم و کجا ندارم در آینده هم بعلم مدکور تعلیل و دایل همچو دیدیدها نمکی شده تواند



ماسرام : منظره منيرة شير شاه سور



اصول تحقیقات فلسفه

لغات و السنه

ترجمه و نگارش قاری عبدالله خان
عضو انجمن - ارشد ادبی فارسی

خ

مردم هند مخرج - خ - ندارند و خاء واقع در کلمات فارسی را - ک - ه - تلفظ میکنند و - خاء - در خود فارسی بحروف ذیل بدل می شود :

(۱) به سین مانند - شناخت - شناسد

(۲) به شین مانند افراخت : افراشد .

(۳) به ک مانند خپان : گمان . خمند ، کنند .

(۴) به ه مانند خاک : هاك (نخم)

از اینجا که (خاء) در خود زبان فارسی بدیگر حروف ابدال مبدود جادارد که از ورود بهند نیز لهجه او تغییر یابد . پس اگر لفظی در فارسی و لفظی در سانسکریت مجهول بوده و بواسطه ابدال خاء از کلمه فارسی هر دو متحد گردید دایل است بر اتحاد ریشه هر دو که در نتیجه انقلاب زمانه و مسافه رمان و مکان تغییر لهجه نموده چه وقتیکه اختلاف محیط در سائر چیز ها اثر میکنند در تغییر لهجه نیز اثر دارد .
حاء فارسی گاهی در سانسکریت به سین بدل میشود مانند :
خورن - در فارسی و سور در سانسکریت که بمعنی آفتاب است و (هور) که بهمین معنی در فارسی قدیم بوده اصلاً زبان ژد است .

خواب: در فارسی و سؤپن و سؤاپ در سانسکریت بیک معنی است

حواهر را: در سانسکریت سوسری گویند

خوش: در فارسی بمعنی خوب است مانند خوش آوار، خوشبو و غیره و در سانسکریت

سو: مانند خوش حرفی است که از ترکیب با الفاظ دیگر اسم صفت از رای

حسن میشود مانند: سناد خوش آواز

سکند ه خوشو. اما سشو مانند خوب در فارسی اسم صفت است حاجت ترکیب

با افعی دیگر ندارد و گویا تنها با حذف و زیاده گشته و آهم در اثر انقلاب ادوا،

و اختلاف محیط بوده.

خود: در فارسی و - سو - در سانسکریت بمعنی خویش آمده و این لفظ بر اصل

خود بوده از اشتقاق و ترکیب فارغ است و اگر سؤت تلفظ میشود از اثر قوت

مخرج ت - و - د - است که بهم بدل گشته اند

خوی: در فارسی و سؤید در سانسکریت بیک معنی است و قرار داده سانسکریت

دال در - سؤید - نیمه تلفظ میشود و از عدم اطلاع فارسی زبانها آنرا ترك دادند

خسر: در فارسی و سؤسروشوسر در سانسکریت بیک معنی آمده.

گاهی خا در سانسکریت آوار شبن میدهد

خوب: فارسی است - و شبهه در سانسکریت مرأدو آنست.

خوش فارسی است و شبن در سانسکریت بمعنی سرخ و شبنب معنی آهن آمده

خوك: در فارسی و شؤكر در سانسکریت آمده و راء و اوم دو سانسکریت

در فارسی اكثر حذف می شود. (رجوع افصل - را -)

خشك: فارسی است و ششك در سانسکریت مرادف آنست

گاهی: خا: در سانسکریت آوازك یا كھی میدهد مانند:

➤ (صفحه ۲۵) اصول تحقیقات فلسفه لغات و السنه (سال چهارم)

خاشبه - خاشاك : فارسی است و در اصل خاشه بوده (الك) دران از رای نسبت یا زائد است .

كشا : در سانسکریت همین معنی است كه الف مده بعد از خا از ان افتاده یا در فارسی زیاده آمده و (هاء) مخفی از خاشه در سانسکریت به الف بدل گشته و این چندان سخن نیست چه های مخفی اصلاً رای اظهار حرکت است .
خر : فارسی و در سانسکریت گهر آمده .

خم و خنب : فارسی و کنه در سانسکریت معنی آنست .

چرخ : فارسی بقلب و ابدال خیر و چکر گشته .

خشخش : فارسی را در سانسکریت کس کس و کس نل گویند .

شاخ : فارسی است و در سانسکریت شا کها تلفظ می شود .

ناخن : فارسی است و در سانسکریت کک کو بند زیادتی نون محاوره عام است (رجوع به فصل ف - بون)

سخت : در فارسی معروف و شکست در سانسکریت معنی قوت آمده و ظاهر است که چیز سخت هم خود دارای قوت به ده و هم قوت میخواهد . شاید هر دو يك لفظ بوده در معانی مجازا را تغیر آمده باشد .

دشخوار : فارسی و بمعنی دشوار است و دشکر در سانسکریت مرادف آنست :

خا : در سانسکریت به - ها هم بدل میشود مانند :

دختر : در فارسی و دهتری که در سانسکریت آمده . دانشمندی از اروپایی نویسد :

دهتری در سانسکریت مشتق است از (ده) یعنی شبر دو خن و در قرون قدیمه کار

دختران می شوهر در خانه شیر دوختن بوده ازینجهت دختر را دهتری میگویند .

حال آنکه در فارسی دوختن بهمین معنی و دختر از آن مأخوذ است و دوشیزه در فارسی بمعنی دختر بکر نیز از دوختن مشتق است. خان آرزو میگوید؛ دوشیزه اول بمعنی دختر کوچک بوده که بدوشش بر میدارند بعدها بمعنی مطلق دختر استعمال گشته و باز بر دختر (بکر) اختصاص یافته. ولی هزاران سال گذشته که میدانند که اصل آن چه بوده چه هیچکس سند ندارد.

فائده: در زبان انگلیسی - سستر - بمعنی رشتن بوده و چون در، هد پاشن در اروپا دختران در خانه تار میریشتند تا امروز دختر را بزبان انگلیسی - سستر - گویند. خوان: در فارسی مشتق از خواندن - وُهان - در سانسکرت بهمین معنی است و صیغه مضارع آن در فارسی - خواهد - و در سانسکرت هوات آمده. خرامیدن - خرام: در فارسی بمعنی رفتار بنواز و - کرم - در سانسکرت کرّی همان لفظ و همان معنی است.

خریدن - خر: در فارسی معروف و - کری - در سانسکرت خریدنی را گویند.

د

دال در فارسی بسبب قرب مخرج و موافقت طبیعی بچند حرف بدل می شود چنانچه گاهی به - تا - مانند دراج و تراج و کد خدا و کتخدا و گاهی به کاف و ابن طایعت در الفاظ سانسکرت نیز اثر نموده است.

اندر: فارسی است و مقابل آن در سانسکرت - انر - آمده

ایدر: در فارسی و اثر در سانسکرت بمعنی اینجا آمده (رجوع به فصل الف متحرک)

زاد: زاد و نوم بمعنی معروف فارسی است و (جات) در سانسکرت بهمین معنی است. و در عربی ذاتی بمعنی نفسی است. درینصورت از پهلوی مأخوذ باشد.

بادام: در فارسی و- ما تام- درسائسکریت بیک معنی است.
 باد: فارسی و مقابل آن وات درسائسکریت آمده.
 بدست: در فارسی بمعنی شبر و درسائسکریت و تست مرادف آنست.
 مادر: فارسی و مائتری مقابل آن درسائسکریت است.
 مرده: در فارسی ومرت ومرتک درسائسکریت بیک معنی است (رجوع.
 به ابدال هابه کاف)
 بید: در فارسی درخت معروف و ویتز درسائسکریت مرادف آنست
 (رجوع به حذف ها)
 بدر: را درسائسکریت پتری گویند.
 دند: در فارسی واحد (دندان است) که متروک گشته و دندان جمع آن مستعمل است و
 دنت: درسائسکریت مقابل آن آمده.
 سرد: در فارسی وشر د- شرت درسائسکریت بیک معنی آمده. طرفه آنکه
 در عربی سرما را شتا میگویند.
 سد: در فارسی و- شت درسائسکریت اسم عدد (۱۰۰) معروف است.
 بود: در فارسی بمعنی معروف و بیوفی درسائسکریت مرادف آنست.
 گاهی دال به جهم بدل میشود مانند.
 داماد: در فارسی وجامائتری درسائسکریت که بیک معنی آمده
 گاهی دال به کاف بدل می شود مانند:
 ازدر: در فارسی واجر درسائسکریت.

ده

این حرف در فارسی نیست و عوض آن دال خالص تلفظ میشود مانند.
 بند: در فارسی بمعنی گره و غیره اسباب بستن و حاصل مصدر بستن هست و مجازاً.

بمعنی قید آمده و در را را آن درسانسکریت (بند ه) است که ماخذ و معنی آن
بابندیکی است (رجوع به فصل ب).

دود: در فارسی معروف و دھوم درسانسکریت بمعنی آن آمده.

دیر: در فارسی ضد زود و دھیر درسانسکریت بمعنی شخص متحمل و دھیر به.
دیر نمودن و توقف کردن را گویند.

گندش (۱): در فارسی و گند هك درسانسکریت گوگرد را گویند.

گندم: را درسانسکریت کودھوم گویند.

دایه: (مرضع) را درسانسکریت دها گویند.

د

طبیعت این حرف با خاك عرب و عجم سازش ندارد و نعم البدل آن دال خاصست
آده: در فارسی و- اده درسانسکریت بمعنی چوهای است که رای نشستن مرغان
زمین. تعبیه کنند و آچنان باشد که دو چوب بلند را در زمین مقابل هم رکز نموده
چوب دیگری بر زیر آن دو چوب افقی به بندید و چوبی که در قفس مرغان
میگذرانند نیز ازین قنیل باشد.

دول: در فارسی و دول (دال مخلوط به ط) در هندوستان دول آب را گویند
مگر در هندی روح باشاه درسانسکریت طرفه آکه در عربی مرادفش (دلو) آمده
که مقلوب آنست.

ده

این حرف خواهر د (دال مخلوط به ط) است:

(۱) كدك بیدر فارسی بمعنی گوگرد است چهاگری، و شاید هم كدك را
درسانسکریت - كدهك - تلفظ کنند.

﴿ صفحه ۲۹ ﴾ اصول تحقیقات فلسفه لغات و السنه (سال چهارم) ﴿

دهل: در فارسی و دهل در هندی رج باشايك معنی است اگرچه در سانسکریت نیامده و تماماً ظاهر میشود که طبل، تول، دول، دهل، دهل همه يك چیز بوده و در اثر سفر در عرب و فارس اوار و لهجه هريك بدل گشته .

و

راء در فارسی اکثر بحرفهای قریب المنخرج بدل میشود از انجمله است ابدال ان؛ گاهی نون مانند استوار- استوان و گاهی نه لام مانند سوفار، سوفال گاهی ر باده و حذف میشود مانند، كانك، كاوك و كاورك مرید علیه ان یا گشته: که محذوف منه از گرسنه است .

گاهی را به ها بدل میشود مانند: آسه (۱) مبدل از آسر و اگر لهجه آن در سانسکریت بهمین مناسبت بدل شود نیز جادارد .

• آغاز: در سانسکریت (اگر) تاء می شده را به الف بدل و (را) زیاده گشته .

تار: فارسی و در برابرش در سانسکریت تان- و تانتو آمده و تا نامأخوذاران است .

پور: فارسی و در برابر آن در سانسکریت پتر است و پوه نیز آمده .

تارک: معروف و در سانسکریت تالو در برابر آن آمده .

گاهی را تنها در سانسکریت میباشد در فارسی مانند:

کافور: در فارسی و کربور در سانسکریت که الف در کافور بدل است

از راه اول در کربور .

• شغال و شگال: در فارسی و شری گال در سانسکریت است .

تشنه: (معروف) و ترشنا در سانسکریت تشنگی را گویند .

شکر: فارسی است و در برابر آن شر کرا در سانسکریت آمده .

(۱) آسه زمینی است که برای کشت مهیا سازند ،

آك : در فارسی درختی است جنگلی که شیره آنرا میگیرند و در سانسکریت
آرك گویند .

اشك : در فارسی معروف و در برابر آن در سانسکریت اشرواست .

گام : در فارسی و گرام در سانسکریت و گاؤن در راج باشا بیک معنی است .

پیما نه : (معروف) را در سانسکریت (پرمان) گویند .

گاهی (را) در فارسی می آید و در سانسکریت نمی آید مانند :

کبوتر : در فارسی و کبوت در سانسکریت مرادف آنست .

کرباس : در فارسی و کباس در سانسکریت بیک معنی آمده .

ز

این حرف در زبان فارسی محروف ذیل بدل می شود (۱) به جیم مانند : روز -

روح (۲) به ج مانند پز شک ، پچشك (۳) به ك مانند مزیدن ، کبدن (۴) به •

مانند نازو ، باهو کوزبشت ، کوه بشت (۵) به یا مانند آوار آوای .

در خاک هند آوار را باند تماشود بلکه اهیجه جیم را بخود میگرد و گاهی به

ج ، گ ه - ی نیز بدل میشود مانند .

روز ، روح : در فارسی معروف و آفتاب را بدرم گویند و روچی در سانسکریت

بمعنی روشنی است . شاید مجازاً بمعنی دور آمده باشد .

ارز : بمعنی قدر و قیمت در خود فارسی در (ارح) استعمال یافته و ارجند ازو

ترکیب یافته و نیز :

ارج : در سانسکریت بمعنی قدر و قیمت و رتبه و هنرات آمده .

زبان : در فارسی و (جبها) در سانسکریت بیک معنی است .

زانو : در فارسی و جانو در سانسکریت آمده .

﴿ (صفحه ۳۱) اصول تحقیقات فلسفه لغات و السنه (سال چهارم) ﴾

زار: جات (رجوع به فصل دال) .

زلو: وزبوك ' فارسی و جلو کا سانسکریتی است .

زمین: علمای علم لغت میگویند (زم) بمعنی سردی و زمستان از همین کلمه ماخوذ است و چون جرم زمین سرد است ازینجهت این نام از برای آن وضع شد و زمین را در سانسکریت جها گویند مشتق از جنم بمعنی بدائش تمام مخلوقات ازوست .

لوز: در فارسی و کبجا در سانسکریت بمعنی احدب آمده و کبجا در لهجه هند کبرا گشته .

مازو: را که ثمرست معروف شبیه بدانه های سرو و در اجرای مرکب نوشتن بکار می آید و بعضی چیز را بدان رنگ میکنند در سانسکریت ما جو پهل میگویند .

زن: در فارسی مقابل مرد و جنی در سانسکریت در برابر آن آمده .

زنجبیل: را در سانسکریت شرننگ میگویند مرکب ارشرننگ بمعنی شاخ و برگ بمعنی خشك و چون زنجبیل شاخهای خشك دارد باین نام مسمی گردید . این دوفلط را توان مستفل و ازلك خاندان گفت . بلکه زنجبیل ارسادات هند است و بواسطه طبابت و تجارت لعرب رفته و لطبیعت زبان عرب اینگونه لعرب گشته . زیره: معروف و در سانسکریت آرا جر یا جرک گویند .

تیز: فارسی است و در برابر آن تیکشن در سانسکریت آمده . درینجا آهنگ (کشا) (۱) کامل است شایدوقتی در اصل زبان تنها - ش - یا - لك - تلفط می شده تبش یا تیکن و در اثر حذف ن که اکثر در هر دو زبان حذف می شود تبش یا تیک گردیده و بس ازان بابدال ش یاك به زا - تیز - گردیده باشد .

(۱) - کشا - دارای چند آهنگ است .

بز: در فارسی بمعنی مطلق ایوان معروف و بوج در سانسکریت بز ولا غربا
 بمعنی بز ماده آمده.

گاهی را به - چ - بدل میشود مانند:
 سوزن: در فارسی و سوچی در سانسکریت که بیاك بمعنی است
 گاهی زا به که بدل شود مانند:
 دراز: در فارسی و دیر که در سانسکریت.
 و گاه به - ها - بدل شود مانند:

زr: در فارسی و هرن در سانسکریت بمعنی طالان در هرن اصلی نیست - ابدال
 زا به ها عمومی دارد چنانچه در برابر زن امر از زدن هرن در سانسکریت
 آمده و بدین قاعده - زر - از کلمه - هر - بنا یافته.

گاهی - زا - به - یا - بدل شود مانند:
 نزد در فارسی مرادف نزدیک و (نید) در سانسکریت که زا به یا بدل گشته.
 زا در کلمه فارسی در سانسکریت به - ها - بدل میشود.
 بازو - و - باهو: هر دو کلمه فارسی است چه در خود فارسی را به ها بدل شده
 و در سانسکریت نیز با هو گویند.

ژ

ژ - حرف مختص زبان فارسی است در عرب و هند و اکثر ملل (ژ) نامظ
 نمیکنند این حرف در خود فارسی به بعضی حروف بدل میشود مانند فزه - فژه -
 فاجه - کژ - کج - بژند - بچند و ابدال آن در سانسکریت بر وجه آتی است:
 اژدها: در فارسی معروف و اهی دشت در برابر آن در سانسکریت آمده اهی
 بمعنی مار بزرگ و دشت بمعنی گزنده ' ابدال زا به ها در هر دو زبان عمومی

دارد.. هی - زیاده گشت نخست ش به س وبعد به -ه - دل شد وک نیز به -ه - تبدیل یافت .

اژدر : همین اژدهاست که در برابر آن در سانسکریت (اجکر) آمده .
انکر (۱) : در فارسی و انکش در سانسکریت بمعنی کجک آمده که فی - را بدان می رانند .

س

س - نیز بسبب قرب مخرج به حروف ذیل بدل میشود : - ۱ - به حم مانند ویواس و ریواج - ریواس رستی است معروف ۲ - به چ - مانند - خروس خروچ - باغسه باغچه - مردم شیراز صحن حوبلی را باغچه میگویند چه خ به هی شبراز صحن و هر صحن باغچه دارد - ۳ - به - دال مانند یاس و بد تعنی حفاظت و (پادشاه ار همین کلمه ما خود است) ۴ - به - شین - کتی - کتی (دتن ، کوفتن) از آنجا که پهلوانها یکدیگر را کوب میدهند ، کشتی ؛ پهلوانی .

فرسته فرشته (فرستاده خدا عز اسمه) ارینجهت در لفظ ذی - ی و - سانسکریت نیز ابدال این حرف آمده .

راست : ضد کج در فارسی و رجود در سانسکریت راست و آسانر گویند و - در - درژند بهمین معنی است . ج - ز - س هر سه قرب انخر چند و از همین نقطه آمده است (رجسته مخلوط به ط) در سانسکریت بمعنی بسیار راست و بسیار سنان که - ت - مذکور در فارسی بهت خالص بدل شده و قرینه است بر آنکه راست و رجست اریث ریشه باشد .

(۱) انکر به زاء معجمه بمعنی ییل و ه - ژ - فارسی بمعنی کجک قبل شد حدی گوید :
ییل مستم مفرم ار انکر یا شوبند اران گریا سایم دی هدو - ر و آورم
چهارم .

سایه فرسی است و در برابر آن چهاربا در سانسکریت آمده .
امثلة انداز به شش

اسب را در سانسکریت (اشو) گویند (واو) به نا- و- نا- به پ بدل گشته .
دش در و فرسی فعل امر و ناس در سانسکریت همین معنی است
گاسو در و فرسی موی دراز هر دو حامی سر را گویند و در سانسکریت کش
معنی مطاق مو آمده

ا- س هلی حراسان ششم را (ایس) میگویند و در سانسکریت او شای
گوید و اوش آخر شب باشد و اش چیری است که در آخر شب واقع شود
و اریحدهت ششم را در فارسی ششم میگویند که در آخر شب می بارد و همین اوش
در اثر تعبیر لهجه در زبان رح ناشناختا- اوس- گردیده .

سر در و فرسی و شرس در سانسکریت بیک معنی است - س مهمله به ها بدل
گشته شمره کرده

سرد معنی گره و در سانسکریت شرت و شرد همین معنی است .

سرو : در و فرسی و شریگ در سانسکریت بمعنی شاخ آمده .

سرن فارسی و (شرونی) در سانسکریت در برابر آن است .

سرتر . در و فرسی قدیمه بمعنی جسم و کابرد بوده و در سانسکریت شریر همین
معنی است .

سد اسم عدد و فرسی است که امروز صدصاد نوشته میشود و در سانسکریت
شت شش و نا آمده .

مگن . و فرسی را درس سکریت مکشیگا گویند .



سفیر کمر و اعضاء رسمی سمارت کمر ای افعا استان در مسکو

سنك : (معروف) را درسائسكريت شان ميكويند .

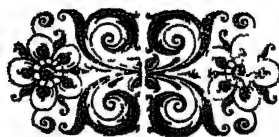
سين - به - واو - هم بدل ميشود مانند :

سان : كه در فارسي راى تشبيه مى آيد و درسائسكريت وان يعنى مشابه آمده .
گاهى : سبز حذف ميشود .

دشنه : چيز محسوس و جمع آن دشتهها از الفاظ علمى در فارسي قديم بوده
و درسائسكريت درشت به ت مخلوط به طا . درشت : چيزى است كه بچشم ديده
شود چه نظر را درشتى ميكويند . حال - را - سابق ذكر يافت .

مست : فارسي است و در برابر آن درسائسكريت مدومت آمده .

(ناتمام)



گفتم مرا به تربيت از چهل پاك كن
يا هر چه خوانده همه در زير خاك كن
(سعدى رح)

در خاك به لقاب برسيدم به عابدى
گفتا ممال خاك تحمل كن اى فقيه



ادبیات

تماسبت برف باری ریاد و میرمای شد بد رستان حاصره
کابل آثار استازند ساقه و اثرات ادنای موجوده را
درین شماره جمع و محض تفریح قارئین شایع نمودیم .

برف و سرما

اثوضع استاد کمال الدین اصمهان

هرگز کسی مداد بدیسان شان برف
ماندینه داده که در پنه تعبیه است
چاه مقنع است همه چاه حاشا
بی نیرهای آتش و بی تبع آفتاب
از سکه سر بختا هر کس فرو کند
گرچه سید کرد همه خاموش ما
وقتی چنین ، نشاط کسرا مسلم است
هم نان و گوشت دارد هم هیه هم شراب
مشوقه مرکب از اصداد مختلف
گلکوه بود به سیداب برده
تارنگ روی خویش نماید برین قناس
به همچو من که هر قسم باد و مهر بر

کوئی که لقمه ایست جهان در دهان برف
احرام کوه است جهان در میان برف
اناشه نحو هر سیاه ساق برف
مواب و تیرماه شدن کمر برف
مرد و گران و بی مره شد مهال برف
یارب سیاه باد همه خاموش برف
کاسات عیش دارد اندر زمان برف
هم مطری که بریدش داس برف
باطل ساق آتش و طهر سان برف
هر حره که ریود در حره دان برف
بعضی ارا را داده و بعضی ارا برف
بعام های مرد دهد از رهن برف

گر قوتی بدی ر بی فرص آفتاب
رایام جرح رسمی از ردیاب برف

ارطبع سلمان ساوخی

ما و کشی در نای لعل را در تاب
که در شنا رسد هیچ آنشی شراب
چه جای رال که رسم بعد از مرحاب
کسی تریت ر و ن حر نکشی می اب
سپام د ۹۴ ا ر و س نمکند پر مات
کا د س ر د ه و ا ی می بر در رکاب
بعو د ناله اگر آورد برون ریبات
که دست حقه معلوح راست در سباب
را بر کر چه عائد هر دو در سجات
کا ر م ی ش و و ر ش و ا نه است لغاب
که در مایه هر دو کند و راست و حجاب
رسم آنکه مبادا و رود به حلاب
همه ص گ ر ف است اسواد سجات
ر س ت ا و و لی در در م ی م ا ف ت ت ر ا ب
کس و که رک ح و صل گ ر و ت ا ل ع ر ا ب
اگر سه فکر دهیم ع ا د و ر ا ی ص و ا ب
م ر س م ه ر ا ی د به گ ر د ه م ه ت ا ب
که نا ح س ی ی م ی آ م ا ب د ا ر د ت ا ب

رسم ر ف ر م ی ش د ح و ف ل ر م س ا ب
ما و نکد و ف د ح کش حه مکی آتش
ر آب س ر ح ی ا ف د ه است رال خرد
ا ر م ح ط م و ح ا ر ح و ر ح ی ط ل ی
ت ر م ی م ه د ر آ ه ی س ت س ر و ک ه ح
ر د س ت ر د ع ا ی س ا ی م ر د س و ر
ر و د م ا د ح ر د س ح ا ر ی ح ه م د
م ی ا ب ر ف و د ی ر ا ه م ر د ر
م ل ک د ش د و آ ف ا ب م ا ر د
چ ا ن م ر ا ح ه و م د و ر ش د ه ا س ل ح و ن
ن ک د ب ط ر م ه ر آ س ی ا ب ر م ی
گ د ا ر ر ک ه ر ا و ه ن م ک د ح و ر ش د
چ ک و ه و ر م ر د م ر س د ک ع ا ر م ی
ر م ا ه ح ا ک س ه ح و س ت ا ن د ر م
ش د ه ا س ت ح ن ط ا و س و و ر ف ا ح ه ر ک
م ن آ س ا ی و ک ب ر د و ی ق ی م ا م
ا ر م م ف ق م ح ا ص ل س ه ر ر ح ر ا ر ا ن
ن ی ک د ا ر ی آ ف ا ب و م م ک ی س ت

۴ ۳ ۲

ارطبع عی کشتهیری

ص ا س ر ب ص ه ف و ل ا ر ک ر د ی د ر ح ا ب
م د ح ر ح آ س ا د ر ح ر ح م ک ر د ا ن آ ف ا ب
ا ر و ی س ح ت ر و ا ر م ر م م ک ر د ا ن آ ب
ک ا ش م د ح م ا و ح ه ش ع ا ی آ ف ا ب
ا س ع ا ر ا م و ح ا م ی م ح ا ر ا ص ر ا ب
ر و ر ق ا س ت ک و ح ا ش ی م ا ه م ا ب
آ س م ا ن ی ی م ا ر ی ک و گ د ا س ا ر س ه ا ب
ه ر د ا ن ا ر ا ب ر ک ر د ب ر د ه ر چ ش م آ ف ا ب

ه و س م م ی ش د و ر ک ر م ی م د ی ا س ت آ ب
ا ی ک ه ه ر د م ی ا ش د ر و ح س ک ر د س ج ا ب
ا ر ر ا ب ی س ه ح ر ا س ر و س ه ا م ک م د
ح ق ه م ی د ا م ه ی م ح و ع ل ک س د ر ح
ت ا ر م ا ر ر ه ر ا د م ه ا ف د ه ا ب
ر ق ش ه ح و ب ح ر ح ص ح آ ی د د ر ل ط ر
ک س د ر ی س ه ا م ی م ا ن د ن ش ا ن ر و ش ی
ت ا ب ی د ا ر ن ک ا ه ی د و ر آ س ی ی ر ف

سده راه ترک تار لشکر گرمی است یخ
 پیش ازین تعمیر توان کرد از مداددی
 درین ریاضت ها که درانام سردی مکشد
 هست چون طوطی ریج آینه اش پیش من
 حست آب چشمه خورشید تا در زیر رخ
 دود همگام وداع شعله از من هوا
 پنجه خورشید را از دستبردی مید
 هیچ سوراخگری است از دست نکس
 یه ار آتش دارد ناک و روف ار آفتاب
 چشم مگردد سده ار روف ارید بحواب
 حای دارد گرو داهل رین بر روی آب
 نسکه دست خوش رخان شسب خط در بر آب
 حشال اب از نسکی فادماهی در صراف
 بر مر آتش دند ما مدمود در رخ و تاب
 آه رفوت که اندازد بر روی حوبه
 صحنه علن اراں نسد داسیح و شای
 در صرمین نسد مگد دع حوب کره
 سارکار از نسکه نامن سب اسمال آب

چ ع ع ع

رُف و سربایِ برا

مردار مُد حسن جان مرحوم که از مرد اب و
 شعرای معروف و مقدرافه نماند در فرساده را
 در تیرا در حال که از شدت سرما و روف ناری آمار روف
 لمعی داشته اند سروده و یادگاری اراں رورهای نس
 و ماگوار خود گذاشته اند

عده جمعی گذشت اکتون سالوس هم است
 در غم مرگ فرا مر روع سوداوار
 پنجه لرزان خورشید ایچمن رر سب
 احتراش کرد شها کایچمن تا د جرح
 آب دربارا رس ج بر رخ نسبه اسب
 کوه و دشت ملک برا از ناص روف و یخ
 سرپوشان حسن ر خود سه نش آمد که نار
 همچو بران نامان بر گرد رور و شب
 مد محو در حسن و اماده سبک و وا
 منماید و سها لان در خطر توقع مرار
 کاریج مدی بروردی رس بالا گرفت
 ن بدل تاب قرار و نای فرار
 دل گرد و ن را از رعم سده رور و رور است
 حلی و شگونی رور و شب در شون است
 دست سرما خورده گونی در نه برافن است
 در صراف مال گونی چشم او بر رور است
 کس نداند وره ج ناکه کوه آهن است
 خون من صبح صادق ند اما روشن است
 دامن گلشن رخار و حسن رنگ گلشن است
 شاخ شکسته بخشم سرده نسبه است
 الی کل را سرما خاک بره مدی است
 و ن صدای راع گونی موته سوو رست
 هر داری در خطر خون رستمی در خوش است
 رنگانی تلخ شدای مرگ و فو مردن است

فی طعام گرم حاصه فی شراب خوشگوار
فی حریف خوشکلام و فی رفیق ککه دان
اشک حویم شراب و مرغ دل از غم کتاب
ادرین موقع دو مصراع خوش محاطر اوفاد
مجلس مارا شراب و شاهدی در کار است

دارم از سرمای بر ا طره برم خسروی
و دکابچه مبره طله خلط سینه فی رن است

۱۰ ۱۱ ۱۲

رمسان کابل

اثر طبع (اساد) قاری عبد الله خان که
در این آیات خود یکمده اصطلاحات
وطبی را مراعات نموده اند

پای آب روان در فگند یخ رنور
هجوم یخ گذارد که موج گردد بر (۱)
اگر چه شاح در حیا برده است حوسر (۲)
رس ندیده از است سم رف حق
فرار حرح ترین سه یخ جو کاسه شر
روی شخص رد مود هوا شمش
که هست در بطرم قرص آفتاب و طر
دگر ر کج بسن در یاید شر
که سدر سخی دی موسعد عالم بر
ر سکه هر عسی ناد میکند شگر
که سرده هری دوران حین کند تا بر
برک شاحه گل منهایه آتشگر
که یاد تحه کل نگ درد مرا صمیر
ص کجست که سارد مشام ما عطبر
کو ک صحر کرم و یست فی نابیر

چو شد نغارت بسان ساه برد دلیر
روی آب روان بسکه حاله می بند
تمام دشت و دراز رف گشته فافم وش
مار بر سر آفاق میکند شب و رور
ر بسکه کره ۱۰۰ جمدر سردی شد
حک رسکه رشدار هست هر عسی
هوای دهر حمرش می رسد گوئی
نشر رفی سرما اگر دچار شود
مگوی بر سر کپسار رف باریده است
حیا نما ده کون گرمی شمسائش
مگر ر صحت احباب معنی گرمی رفت
رس ندیده ۱۰ گرم می خورد آتش
۱۰ تحه مقلم (۳) از بسکه احاح ۱۰ ماد
کون ر گهت گل با محور میساریم
آسن وای ص دلی (۴) راه آرم

۱ « بر سدن » در محاوره وطبی معنی گدس است ۲ در سارده میگوید ولای ما سار رهنه است
۳ « تحه مقلم » آنست که صریح نام رس ساجه بر مفضل انس نگذارند صندلی گرمی است معروف که اکثر اهالی
در رستان مصر آنس بر راب گداسه بروی آن جای می اندازند و در ر لحاف می نند

اگر چه بیه و آتش هم نمیسازند
بحاری است درین فصل مرغ آتشخوار
روی شیشه مکرر شکند پس از آن
رمیده خیل غزالان شهر می آید
رسکه سحت چو فولاد شد ریخ بدی
برنگ میله رخ سحت بر زمین افتد
چنان هوای نفس ریخ رند تسلیت مرد
رسکه مبدی سر ما مراح دهر افسرد
ز بیم آنکه بر بحر دست می حسید
وریده باد گهی تند و گاه آهسته
برنگ بیه فولاد سحت میگردد
کنون را حگر آتش فروغ مجلس ماست
هوار رف گرفته است کسب خلاصی
کنون مراد خود از صحت بحاری حوی
سیم ورر اگر اگشت رکشد مگوی
هوای صاف دامان دشت و در مطلب
گهی بخار و گهی رف و گاه ازان است
حین که رف سرار بر گسه منترسم
باص رف اگر چشم آفتاب برد (۳)
کدر کوه و کمر از رخ نماید رف
اگر در افس و آفاق ربط وحدت بست
رسکه رف بی رف میرد شب و روز
رمن حاده شد از رف سرخ منترسم (۴)
هر دم خطر رف کوح دهر و راست (۶)

برف صحت آتش بود چو شکر و شکر
که چگاه نگر ددر شعله خوردن سر
کراحماده بلورین شده است روی حدیر
که رف بست ره کوه و دشت بر بحیر
منتوان تسلیت کشد مو ر خمیر
کندر کند رکمان گر خدک یکسر
که شکل شخص حوان در نظر نماید
چنان ندیده نماید چو مجلس تصویر
کندار درد بقتد بحانه ربحر
که گشه مطرب سر ما بعه و ریر
دس رخ رند ریخ روانه های خمیر
رخ حاره حتر طالع نشد فروغ بدیر
حین که در همه جا بیه را کند و رف
و گره کو دم گرمی که بحشدت تا بر
که ان مناع فلیل است و آن سهای که (۱)
که رف دمنه دار است و ابر عالمگر (۲)
رخ حکمتت هوا را در ایدقدر امیر
که کائنات یکدم از و شود سرور بر
حراست حیره و بی و رف حیره و رف
که راهرو ورود، رف حیره راه سطر
حرا عار هوا میشود ملال صبر
واده رفیام و سرائی در ناحیر
که راهرو شود از ایام او و رف (۵)
حوان رف قدر بر رف سرام رف

۱ صحن است از مصرع حواجه ستر ۲ اندکسار و دوام دار را ۱ دامنه دار مگویند

۳ و منکه حدم کسی از صحنی رف اسوب رسد مسمی که حدم او را باده است ۴ سرخه سادات است از
اندک آسند و روانه سجنس رف و در بحال مگویند راه مارمن و عیره سرجه ساه است و سرجه صم اول و سکون
دوم است ۵ سرجو ۶ سجنس حجه ۷ سجنس حجه ۸ سجنس حجه ۹ سجنس حجه ۱۰ سجنس حجه ۱۱ سجنس حجه ۱۲
رف که از راه های کو در صحن جدا گشته اند ۱۳ رف حیره و رف حیره ۱۴ رف حیره و رف حیره ۱۵ رف حیره و رف حیره
و رف حیره و رف حیره

کشته مر ملک کوه برف در هر کوی
 زمین کابل ما برف گری باشد (۱)
 برف شهر من در گذر رکسارش
 بلند و دست شمع و دره میشو دهموار
 دی که ناد تخریک برف افراید
 به بویحر اوان کوس ابرارده رعد
 حیوان و پیر اسیر شکسته روند
 گلم ماتم دیماه می شود هموار
 دلا شکایت بیجا چه مکی سکن
 ران حمامه بشکر آشنا مگر سود
 مهره و انگردیده در سیرای و هو
 چه ابرو برف که یکباره بستنی حکم
 وان تحکمت ان کار خانه پی بدن
 اشنه خانه و ارحود سیر عالم برف
 هوای برف تماشای دلکشی دارد
 روی دسترسن بگه می غلطد
 نظر برف تماشاقت داده دانه آن
 هزار استون ارزمهر بر خوش رند
 زار شکوفه نماید ماع شاح در حب
 خود در صفای حسن برف شوشه ر رشود
 پده ت اوان عالم حباب چشم
 مگوی برف که بگفته است ای امدار
 رمت کابل مبارا بفره مکرند
 رنام جرح و کوفتی و بودی آمد
 رهر زوری ما و به آرد می رند
 حله زره کافور که ببارد برف
 دحره در سود ز پ آب حری سل

چنانکه رشدن آسان بود بجرح اثر
 همیشه برف درین سرزمین مانند دیر
 که برف کوح بلایش پر بنده سارد زیر
 ر باد کوبه در افتد چو برف قله بریز (۲)
 برو، در گردله اش منحورده هزاران تیر (۳)
 که کرده خشک و تر برف را چنین سحر (۴)
 کسی چه حاره نماید دگر اربین پی پر
 نبرد آتش اگر در سیرای سر دقت
 حد ابرادگر ارا بر برف خورده مگیر
 که حرف شکوه چنین می تو و دشمن بر
 هر ارفانده بند طمع آب تخمیر
 مماش برف ارا کار خانه قدر
 اگر نگاه امل بود در حشم بصیر
 که دیده خیره نماید جمال صبح قدر
 که گرد غم برداید ر خاطر دلگیر
 شود ره طرا و چون بطره عکس بندیر
 دی که رقص کسان از هوا رسد بریز
 حوچ شده در برك گل کند تصور
 هوا دی که شود نره بر از بحر
 مهال سم مانند رند ما بصیر
 که هجگه رماشای آن کردند سر
 رهر ما و و ارسیه تان از مصر
 که در درو کندار ربع که اند بصیر
 فرشکن امور مصالح و بندیر
 که حبه گرسه حرص و آرد سیر
 کجا بده دعد در بهار بوی عر
 مگوی برف که از بهر کسب شد اکیر

۱- برف در جان راه که دکه فایه ناسن است نامد ۲- در کوبه آدنت که ناد برفهای دل حال
 را بداند در ها ااد ۲ کرا اسن ف را و و و هرا نار نامد ۳- لگو د ۴- ه مسکی وری موصوف
 موسو سما یک حده فده برف دده د

هزور اول همن مه است می شکند
خوش است فصل رسد آن بگونه گون و درش
مک نفس رسد در ستمک فرود آید
هرا که صفت (۱) بحالک وطن بند
دور سه دسته اهل و توب ناری برف
بس اسب حامه ۱ دگر قصه در درار مکن

تهی مباد از سم ناب دست وطن
که کسه کسه رسد بمصرف دمیر

۲۱ ✽ ✽

از طبع حبیب محمد حکیم خان متعلم
جماعت ۱۲ مکتب اسبق لال

ناربان رور ها چه ایام است
شح مایند دست سمن است
گل کندگر در حبه ها بهار
لک از برف حمله اشجار
فصل بسار آسمان دارد
برفاری چه مصری دارد
گلستان گشته بسرب راری
نشود ر آسار ماله بدر
دش و در گشته ظلم سحاب
کوهسارست عرق در فم
برف خون میکند دی آراء
ورمه خون برف می دهد
صمدم چه رجوی بر آرد در
فرش سم اسب که روی جهان
همه در آتشاه دلیک برسد
از حک کسه بد را چسبه
که دارید حی در دما
رحم رحل را رسب آید

که حباب بر رهه خام است
ناکه بر حوشه های روین است
کی کند گل در حد دو حار
این زمان گشته اند برار هار
همه سو سو حوسم می دارد
دع از و حی دگر می دارد
بسب عارم در حبهان جاری
رف کرده اسب کار سمره مگر
لب سحاب او بود ناب
دیر سحاب از حور شده سم
می رسد را از ماه تمام
هره لباس کار کرد
برف و ورس سود شیره سکر
شد زمین سبک مهر کجسکل
داده بر را دست تقدیر
در آمد سبب شده سه
العی کسب بر اینها
داده از سر شاف شامد

ما مباد از هلاک

کدر آمد شادمان و د

۱ بحریب سار سب از اب ج سه که سفای و هرام مایند به مال حور دی انواع خلیفه و نایهای مسووعه دارد که
اسب اسناد و نسبه بره ی ن هرام دگر د ۲ کس و گبر معنی براع و ح ال سب



مطرحه عمومی قبة شر شاه و انعكاس آن در آب دریاچه

شعر العجم

حصه سوم

ارفغانی تا ابوطالب کاہم

ترجمہ و نگارش سرور خان گوبا

مصحفہ شبلی نعمانی

(۲)

ہنگامیکہ فرهنگ جہانگیری را مؤلف بحضور جہانگیر تقدیم نمود
بی نہایت از تقدیر فرمود و بدانشی سزا از مؤلف بجا آورد جہانگیر در ترک خود
می نویسد : « میرضدا اولہ ار اگرہ آمدہ ملازمت نمود ، فرهنگی کہ در لغت
ترتیب دادہ بہ نظر در آورد ، الحق محنت بسیار کشیدہ جمیع لغات را از اشعار
علماء قدما مستشهد آورده در بن فن کتابی مثل (۱) این نمی باشد » .

یک نوبت شاعری قصیدہ در مدح جہانگیر برداشت و بحضور او تقدیم نمود
سر مصرع مطلع این بود . (ی تاج دولت رسرت از ابتدا تا انتہا) جہانگیر
از او پرسید عروض میدانی ؟ شاعر گفت نہ ! جہانگیر گفت ہر گاہ عروض
میدانستی حکم بقتل تو صادر میشد . مصرع را تقطع و شاعر را متنہ ساخت کہ
از رکنانی (لت رسرت) ترکیب می یابد و در بن سورت سخت بی ادبی است .
شاعری متخلص بہ معنی از قوم کلار کہ ' فرادخ نوادہ اش بدر بارہای سلطنتی
بخدمت درباری و چاوشی مشغول بودند میخواست بتوسط نور جہان بیگم
حرم جہانگیر بہ صفت شاعری بدر بار جہانگیر تقریب جوید جہانگیر گفت کار این
(۱) ترک جہانگیری صفحہ ۳۵۹ .

طائفه در بانی و مهتری است اورا به شاعری چه کار و چون در جهان را عزیز
 میداشت التماسش بدیرفت اتفاقاً شاعر بیت دلیل را انصافاً خواند
 (مثنی) نگر به سری دارد ای بصر کز کمار، کمر که امروز روز طووس است
 جهانگیر شنید و نور جهان گفت همین که درین بیت از بدشۀ خود رجعت نموده
 نور جهان بیگم نارد در موقع دیگر از مثنی سفارس نموده مثنی اس طاع خود را بعرس
 رسانیده من مبروم و برق زبان شعله آید ای هم به من - و رشو دار سر را هم
 جهانگیر حمدید و گفت . از جلالت که را نل میشود ، سلسله سخن از کجا بکجا
 رسید در اینجا مقصود شرح حال زندگیان جهان بگردانست مقصود بیان عروج
 شعر و شاعری است که درین قرن بانهای عروج خود رسیده و علت عروج
 هم تحصیل ثروت بوده بلکه علت عمده رسم اصلی آن بوده که خود این سلاطین
 دارای طمع مورو و نقاد فتن دردد شعر خوب و حراب را از هم تمیز می توانستند
 از اشعار شعراً بجا و مناسب انتقاد می کردند و داد سخن میدادند با ترین
 جهات در بارهای سلاطین در حقیقت تعلیم گاه های شعر و شاعری بشمار میرفته .
 قدردای وفیض رسانی ابراهیم عادل ساه فرمانبرمای دکی شهر بدجا نور را رشك
 ایران ساخت صهوری و ملت ممی مرد و ملازم دربار این دادشاه بودند چنانچه کشتن
 و کوشش جلال الدین اکبر هم این دو نفر را بد هلی و آ کره جاب کرده توانست
 در برهان نور لطاف شاه بحری سری این فن بود طهوری ساقی ، مۀ خود را بنام این
 پادشاه بسالت نظم در آورد در عوض صلۀ گر ، پهای گرفت . از میاسی کشور دهند
 و کشتش آن دیار بود که تمام مردم ایران باین سرزمین می آمدند مصداق این امر
 اشعار شعرای آنوقت است

میرزا صائب

همچو عرم سفره سه که در هر دل هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که هست

ابو طالب کلیم

اسر هندم و ریت رفتن بیجا پیشیام کجا خواهد رساندن پر فشان مرغ بسل را
به ایران مرود لالان کلیم از شوق همراهان پای دیگران همچون جرس طی کرده مهر را
زعشق هندزان سان چشم هسرت ر ققادارم که رویم گر راه آرم می بیم مقابل را

علی قلی سلیم

هست در ایران زمین سامان تحصیل کمال نایامد سوی هندوستان حنار بکن نشه

دانش مشهدی

راه دور هند یاست وطن دارد مرا چون حاشه دریای رهن به هند سان خوش است
این قوه جاذبه و کشش همد مخصوص این رمان نمود بلکه همیشه شهرت قدردانی
های هند رای ایرانیان دام تسخیری بوده باد شاه بغداد خواجه شیراز
را چند نوبت دعوت نمود اما خواجه ارحای خود بجنبیده در شیرازی بود
و اشعار خود را در بغداد می فرستاد ولی همیکه اردر بار دکن دعوت شد در چهار
نشسته تا هر مز آمد . جامی در ایران زندگی سر می برد ولی قصاید خود را به
هند می فرستاد چنانچه میگوید :

جامی اشعار دلاویر بوحسی است لطیف بودس ارحس بود و رسر معی تارش
همره قافله هند روان کن که رسد شرف عرقبول از ملک التجارش
علی نقی کمره قصیده ۳۵ بیت در مدح فیضی النشاء و هند فرستاد و در همین
قصیده میگوید :

مرا افکند بر نظم امورم بر نو فیضی ابوالعین آن کرین اکبر و شیخ کبر من
گذشته از سلاطین و شهرادگان اکثر امرا هند سخن شناس و قدردان
بودند ارا انجمله ابوالفتح کیلانی و عبد الرحیم خان خانان يك اکادمی

فن شعر بنام (بیت العلماء) بنا کردند و در اثر آن شعرا درین فن ترقی زیادی نمودند ابو الفتح در مکتوبی برای خان خانان می نویسد :

« قصائدی که یاران آنجا گفته بودند بشعراى اینجا فرموده شد ، بنام نامی شما هرگاه به اتمام نرسد به ملازمت فرستاده خواهد شد ، ملاعرفی و ملا حیاى بسیار ترقی کرده اند (۱) » .

عبدالباقی در مآثر رحیمی مینویسد : « اکثری از اعیان دولت و ارکان سلطنت پادشاه مرحوم (اکبر) دست گرفته و تربیت کرده وی (حکیم ابو الفتح) اند و هرگاه تازه از ولایت می آمده بندگی و مصاحبت ایشان اختیار می نموده ، چنانچه خواجه حسین ثنائی و میرزا قلی میلی و عرفی شیرازی و حیاى گیلانی و سایر مستعدان در خدمت او بوده اند » .

در حیات تاریخی شعر واقعه قابل ذکر آنست که شعر فارسی در هند يك سبك تازه اختیار نمود و ما در آتی از آن بتفصیل صحبت میکنیم این تازگی سبك از اثر تعلیم حکیم ابو الفتح بوده چنانچه در مآثر رحیمی مذکور است : « مستعدان و شعر سنجان این زمان را اعتقاد آن است که تازه گوئی که درین زمان در میانه شعرا مستحسن است و شیخ فیضی و مولانا عرفی شیرازی و غیره بآن روش حرف زده اند ، به اشاره و تعلیم ایشان (حکیم ابو الفتح) بوده (مآثر رحیمی تذکره حکیم حاذق) .

همچنین بخششهای شاهانه و نکته سنجی های شاعرانه خان خانان راجع بشعر و شاعری بمنزله ابرسخا و کرم بود خان خانان در احمد آباد کتابخانه بزرگ و محتشمی بنا نمود کتب نادره هرفن را در آن فراهم آورد و از خصوصیت شگرفی که این کتابخانه داشت یکی آن بود که دواوین دستخطی همه شعراى مشهور در بار درین کتابخانه

(۱) چهارباغ یعنی مکاتیب حکیم ابو الفتح :

محفوظ بوده و اغلب شعراً بخدمت این کتابخانه مأثور و مؤلف بودند و در حقیقت کتابخانه مذکور بهترین انجمن ادبی آن زمان بشمار میرفت زیرا زمینه های شعری طرح و مشاعره ها درین می شد خات خانات بنفس خود شریک صحبت میکردید با قدر دانی های شایان از شعراً تشویق و ترغیب می نمود و خود هم در زمینه های مطروح غزل ها میگفت (۱) رسمی قلندر شاعر درویش صفت ابرای در قصیده که بمدح خان خانان سروده از تریبه شعر و شعرا بتفصیل بیان میکند. چنانچه خان خانان را مخاطب نموده میگوید:

زمین مدح تو آن نکته سنج شیرازی	رسید صیت کلامش به روم از خاور
بطرز تازه ز مدح تو آشنا گردید	چو روی خوب که یابد ز ماشطه زیور
ز فیض نام توفیقی گرفت چون خسرو	به تیغ هندی اقلیم سبزه را یکسر
زریزه چینی خوانت نظیری شاعر	رسیده است بجای که شاعران دگر
کنند بهر مدیحه قصیده ها انشا	که خون رشک چکد از دل سخن پرور
سواد شعر شکبی چو کحل اصفاهان	به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر
ز مدحت تو حیاتی حیات دیگر یافت	بلی مقوی طبع عرض بود جوهر
حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من	چو زنده اند بمدح تو نادم محشر
ز نعمت توبه نوعی رسید آن مایه	که یافت میر معزی ز نعمت سنجر

خان خانان به پایه سخن سنج بود که اگر شاعری را کسب خود می ساخت هم سر عرفی و نظیری بود در غزلی که قافیه و روی آن چند، پند، فرزند و غیره است تمام شعرای معروف اقتدار و نیروی خود را بخیرچ رسانیده اند غزل نظیری و خان خات را که درین زمینه سروده اند در اینجا نوشته موازنه و مقابله را بخوانندگان محترم حواله میکنم.

(۱) احوال این کتابخانه در مآثر رحیمی در جایهای مختلفه ذکر یافته.

خان خانان

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز اینقدر که دلم سخت آرزو مند است
به کش صدق و صفا حرف عهد بیکار است
نگاه اهل محبت تمام سوگند است
به دام دام و نه دانه اینقدر دام
که بای تا سرم هر چه هست در بند است
مرا فروخت محبت ولی نداستم
که مشتری چه کس است وهای من چند است
ادای حق محبت عایبی است زدوست
وگر نه خواطر عاشق به هبج خورسند است
از ان خوشم سخنهای دلکش بو رحیم
که اندکی به اداهای حسن ما بند است

نظیری

بحرف اهل غرض قرب و بعد ما بند است
دل شکسته ما را هر اریونند است
اران دم که بحسرت فکده دیدن او
نگه بگوشه چشم هبور در بند است
نظر دلر بشد تا مژه به پیش آمد
حجاب اگر برگاه است کوی الود است
دو چشم ساکن بت الحزن بمن گرید
که من اسیر به معشوقم او به فرزند است
دراز دستی حسن که گل به چشم ریخت
که تا بدامم ارجب در شکر خند است
به کینه حوئی افلاک عشق می بازم
که هر که دشمن ما شد بدوست ما بند است
نظیری از بو حان کندن است لب بکشای
باینقدر که بگوئی می خورسند است

هر چند موقع موازنه این دو غزل فعلاً در اینجا نیست ولی هر صاحب ذوق میداند
که صفائی و شستگی و دل آویزی و سوز و گدازی که در کلام خان خانان یافت میشود
غزل نظیری فاقد آن مزایاست. درینوقت که دور فیاضی و قدردانی خان خانان بوده
با ندازه شعرا و اهل کمال بدر بارش گرد آمده اند که در بارهای سلاطین نیز ازین زیور
عاری بود مآثر رحیمی ار همه این شعرا تفصیل ذکر میکنند و قنیکه عرفی قصیده
که مطلعش این است :

ای داشه در سایه هم بیع و قلم را

بمحضور خان خانان تقدیم نمود در عوض صد هزار روبیه صله یافت. عرفی در مدح
خان خانان بی نهایت داد خواه کمال خود در سخن سنجی بوده چه بمدوح را بیکانه

سخن شناس میدانست چنانچه میگوید :

سخن شناسا دیدی و دیده باشی هم علو یا به من در مقام سجبانی
فلان مرئی و من تربیت پذیر این بس ز فصل خود چه زخم لاف های طولانی

درین سلسله از اسمای علی قلی خان، و خان زمان و خان اعظم کوکلتاش و ظفر خان و غاری خان هم نمیتوان صرف نظر نمود چه هر يك از مربیان سخن بوده اند اما خان زمان ارامرای زرک دربار اکبری بود و بالاخره مدعی تاج و تخت گردیده بقتل رسید، خان مذکور شاعر و سخن شناس بود و سلطان تخلص می نمود چنانچه بدایونی در ذیل شعرا شرح حال او را نوشته است اکثر شعرا ملازم و بار یافته آستان او بودند وقتی این غزل را سرود :

باو يك حوموتی است میانی که تو داری گو ما سر آن پوست دهانی که تو داری
اکثر شعراً این عزل را تنوع و استقبال نمودند شاعری مطلع ذیل را سرود :
گفتم که گمانی است دهانی که تو داری گفتا که یقین است گمانی که تو داری
غزالی از ابران بدکن آمد و بر حسب میل او ازو تقدیر نشد خان زمان هزار روپیه و چند راس اسب تراش ارسال نمود و قطعه ذیل را نیز در طلب او انشاد نمود و فرستاد .

ای غزالی بحق شاه صحف که سوی سدگان بیچون آی
حون که بی قدر گشته آسما سر خود گیر رود برون آی

ار جمله (سر خود گیر) کنانه از هراس روپیه است زیرا حرف اول غزالی (غ) و به حساب جل هزار است . غزالی از دکن به جونپور آمد و تازماینکه خان زمان حیات داشت بدرواره دیگری رفت در جونپور يك مثنوی هزار بیت نام نقش بدیع ساخته بحضورش تقدیم نمود خان زمان در برابر این مثنوی صله عطا نمود که سلطان محمود هم ارعطای آن عاجز بوده چند شعر از آن

مثنوی درینجا نقل میشود تا خوانندگان صحت مذاق و ذوق سلیم خان زمان را حدس زده بتوانند :

خاک دل آن روز که می بیختند	شب نمی از عشق برو ریختند
دل که به آن رشحه غم اندود شد	بود کبابی که نمک سود شد
بی اثر مهر نچه آب و چه گل	بی نمک عشق چه سنگ و چه دل
ذوق جنون از سر دیوانه پرس	لدت سوز از دل پروانه پرس

غزالی پس از وفات خان زمان بدر بار اکبر آمد و مخاطب ملک الشعرائی مزارگردید و او نخستین شخصی است که بدر بار سلاطین تیموری هند باین رتبه امتیاز یافته . الفتی بزدی نیز ملازم آستان خان زمان بوده است (۱) .

خان اعظم کوکلتاش را در رضاعی و (هم بازی) اکبر بود ، اکبر پاس خطر او را از هر جهت میکرد و میگفت : «چکنم در میان من و خان اعظم دریای شبر حایل است» خان اعظم بی نهایت قابل و بکته سنج و مورخ بزرگ بود جهانگیر در شان او می نویسد .

« در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر و تقریر بی نظیر بود ، و در مدعا نویسی بد طولی داشت ، و در لطیفه گوئی بی مثل بود و شعر همواری می گفت این رباعی از واردات اوست » :

عشق آمد و از جنون برو مندم کرد	و ارسته ز صحبت خرد مندم کرد
آزاد ز بند (۲) عقل و دانش گشتم	تا سلسله زلف کسی بندم کرد

ملا ، بدایونی راجع ناومی نویسد : « به انواع فضائل و هنر موصوف است و به فهم عالی و ادراک بلند او کسی دیگر را از امر انشان نمی دهند » بدایونی خان اعظم را در ذیل شعرا ذکر کرده و اشعار او را نیز آورده است این مطلع او قابل تذکار است :

(۱) بدایونی جلد سوم تذکره الفتی صفحه ۱۸۹ ، (۲) ترك جهانگیری .

گشت بیمار دل از رنج و غم تنهایی ای طبیب دل بیمار چه می فرمائی ؟
خان اعظم اکثر شعرا را ترتیت نمود از انجمله بدایونی در تاریخ خود جعفر
هروی ، سهمی ، مدا می ، بدخشی ، مقیمی ، سبزواری را ذکر می نماید ،

میرزاغازی والی قندهار هم مربی سخن بود ، شعرای ایران که از راه قندهار
و کابل وارد عند می گشتند اول از خوان سخا و کرم میرزاغازی بهره یاب میگردیدند .

ظفر خان (۱) والی کشمیر بود در شاعری رتبه داشت که کلیم و میرزا صائب
به استادی و تربیه او معترفند . صائب مدتی بدر بارش اقامت نمود و در اثر المفات
و توجه او شعرش رونقی یافت ظفر خان همیشه در کلام مبر را صائب دخل و تصرف
می نمود صائب دیوان خود را بر حسب اشاره او ترتیب داد چنانچه بامیل و منت
تمام این موضوع را یاد میکند :

حقوق تربیت را که در ترقی باد	زبان کجاست که در حضرت فرو خوانم
توجات زد دخل بجا مصرع مرا دادی	سو در فصاحت دادی خطاب سحابم
ز دقت تو بعمی شدم حنات باریک	که میتوان بدل مور کرد پنهانم
چو زلف سبل ایات من پریشان بود	نه داشت طره شراره روی دیوانم
تو غنچه ساختی او راق باد رده من	و گرنه خار می مابد از گلستانم

صاحب مآثر الامرا ، در شرح حال ظفر خان می نویسد : « زرها مردم ایران
میداد خصوصاً در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود ، سخمو ران صاحب
استعداد دل از اوطان برداشته روی امید بدر گاهش می گذاشتند و به منتهای

(۱) نام ظفر خان احسن الله خان و تخلص او احسن است ، پدرش خواجه ابوالحسن
در سنه ۱۰۳۳ هجری وزیر اعظم جهانگیر مقرر شد و در عین حال نایب الحکومه کابل هم بود ،
ظفر خان به نیابت پدر خود بکابل مقرر شد شاه جهان ابوالحسن را در سنه ۱۰۴۲ هجری
والی کشمیر معین نمود و در همان سنه ازین دنیا انتقال یافت ، ظفر خان بعد از پدر مسدقلا حاکم کشمیر مقرر
گردید ، ظفر خان در ایام حکومت خود نیت رافح نمود در سنه ۱۰۷۰ هجری وفات یافت .
ظفر خان صاحب دیوان است و از شعر ذیل طبعش را میتوان شناخت .

دلم بکوی تو امید واری آید نگاه دار که روزی بکاری آید

تنهای رسیدند، افصح المتأخرین میرزا صائب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرمجوشی و دریا بخشی او دل بسته محبتش گردیده .

ظفر خان يك مرقع عجیبی ترتیب داده بود که اگر امروز بدست می آمد، قیمت آن به مبالغ گزافی میرسید و اعجوبگی مرقع آن بود که در هر ورق آن روی يك صفحه اشعار منتخبه شاعر بقلم خودش و در روی دیگر آن تصویر همان شاعر ثبت و نقش بود .

یگانه عامل ترقی و عروج شعر درین قرن ترویج و تعمیم مشاعره و مغارله بوده، پیش ازین شعرا بمیل خود در غزل استقبال را اساتید سلف می نمودند، ولی در عهد فغانی این رواج روی کار آمد که شعرا رهنه غزلی را طرح میکردند و همگان در آن زمینه غزل میگفتند و در منزل يك از امرا جمع آمده هر يك غزل خود را بنوبت قرائت میکردند، احیاً در آئینای مجلس در بین مدعیان سخن معارضه و مکافه در میگرفت، سوال و جواب های شاعرانه رد و بدل می شد چنانکه همین مسابقه ها و مناظرات ادبی یگانه ناعب ارتقا و عروج شاعری درین دور گردید .

اثریکه حالات این دور ر شعر نمود و خصوصیات که ازان نشأت کرد ر حسب آتی است .

(۱) ترقی غزل

اگر چه درین عصر رای جمع اصناف شعر ارقبیل قصیده، مثنوی، غزل، رباعی و غیره ذ خیره بزرگی فراهم بود ولی در حقیقت این عهد عهد عروج و ارتقای غزل بشمار میرود چه در غزل طرزهای مختلف روی کار آمده و تفصیل آن ازین قرار است

وقوعی یا معامله بندی :

و آن عمارتست از بیان وقائع و گذار شانی که در عالم عشق و عاشقی رو میدهد
 قلاً ننگاشته ام که موجب غزل و قوعی شیخ شیراز بوده بعد ها امر خسرو بران
 افزود و دامنه اش را وسعت داد اما درین عهد واقعه گوئی در غزل صنف مستقلی
 قرار یافت و نخستین بانی و موسس آن میرزا شرف جهان قزوینی وزیر شد
 طهماسب صفوی بوده ' مولا با غلام آغا آراد بلگرامی در حرانه مره می نه اسد
 " چون بخت سخن سنجی به مرزا شرف جهان رسید طبع او مائل و قوع گوئی
 بسیار افتاد و این طرز را بحد کثرت رسانید. "

دیوان شرف جهان در کتابخانه ما حاضر است و در حصه چهارم شعر اعجمی
 چیزی از آن خواهیم نگاشت اما در اینجا ارا بیان او هم نقد رکه معبود واده که گئی
 ازان طاهر شود حواله قلم می نمائیم .

گوید که این عهد قدیم آشنای هست	به هر که بنمش چو سرمه که کیست این
نظر به حاکمین کرد و نه مسر شده	هات اروه رخس داشت تماشائی
تخلص گرمی بدر آره حرفی نه رسد	حنان گوید جو اسم کران کرد در قفا که

شرف جهان در سنه ۹۶۲ وفات یافت

شعرائیکه این طرز را موضوع خاص خود قرار داده اند و حتی بزدی
 علی قلی میلی و علی می کمره نی ، شد ، وحشی بزدی که رده و حر بانی و ناشتر
 با معشوقه های بازاری سر و کار داشت ازین جهت این طرز را از سرحد
 اعتدال بدر برد و اسوخت از وحشی آغار و هم بدو انجام یافت

فلسفه : آمیزش فلسفه در غزل خاصه عرف دست ولی این طرز راه نکال

نه بممود ، چه معاصرین و شعرای بعد ازو درین طرز بسیار اندک غزل سروده اند

مدعا مل : یعنی دعوی ارچیری کردن و در اثبات آن مثال شاعرانه آوردن
دانی و موجد این طرز کلیم و عل قلی سلیم، میرا صائب و عی کشمیری میناشند (۱)
این طرزنی نهایت مقبول و مرعوب گردید محذیکه تا پایان دوره شاعری
رقرار ماند

لغزل مراد ار پُعرل آست که عواطف عشق و عاشقی را به الفاظ مؤثر
ادا کنند این وصف اگرچه لارمه عرل است ولی نظیری یشابوری حکیم
نصفئی و علی بقی آب را رونقی بسرا بخشیدند در بین این شعرا و
شعرای واقعه گوی فرق آست که شعرای واقعه گوی هوس پرست
و دل باخته شاهدان ناراری بوده اند و اریبجهت مصامین آنها هم ارقیل معاملات
و گدازشات متدل و ناراری بوده ر عکس متغزلین که دامن غفت شات
ارینگونه هوا و هوس بک بوده نه عاشق تان ناراری و نه عشق شان هر حائی
وده است

حال بدی و مضمون آفر سی ۱۰ اس وصف در همه متأخرین نظر میآید
لکن سخصی که اس طرز خاص را بدشتر روی کار آورد جلال اسیر است که
معاصر شه جهان بوده اما شوکت بخاری، قاسم دیوانه و غیره این روش را بدشتر
'رقی دادند ر سرای هد میر را بیدل و ناصر علی بدر درین کرداد
نماوری رده اند.

(۱) مدعا مل پیش از صائب و کلیم و همکاران آنها وجود داشت، صیده بحر الارار
امر حسره، رهی غالب ایاتش مدعا مل میباشد همچنین بی ار شیخ شرار بخاطر دارم که مدعا
مل است و این است.

کام جواب : ر نا کامی چشیدن چاره است ر ر مسان صبر باید طالب بوروز را
(مترجم)

قصیده: عرفی در قصیده طرر حامی نذاد هاد ولی ار عهده تقلید و اقتفای
آن کس را آمده نتوانست (طهوری، طالب آملی، حواجه حسین نسائی ندر
این صفت ار شعر را ترقی نمایی داده اند)

منوی: منوی درین عصر قوس زول خود را طی میکرد اما فاضی درین دور
مستثنی است، منوی عموماً رمینہ است از هر وقایع تاریخی و مصامین اخلاقی
و از برای این نوع مصامین سادگی و بختگی در کار است اما متأخرین که در هر چهر
عادی نازک خالی را نخرح میدادند ازین جهت منوی را هم از اصابت آن
بر آوردند چنانکه منوی این دور را یکی عربل منبواں گفت، شاه حسین نامه
کاسم را بخوانید و به بنید که مصامین رزمی در طوری بیان میکند که گویا معنی
در نرم نشاط عربلهای، قفق رزمی را با ساز و سرودی سراید

رباعی: ماهه الا متیار و مایه اراس عصر رباعی است در رباعیات این
۱۰۰ هـ. مثل فلسفی را بکثرت می آورد، سحانی سرآبادی که رزمه سرین اکثر
و به نجف اشرف معتد بود اقلأ عمده هر رباعی گفته است که همه مشحوب
و مصامین فلسفی است نسخه ماتحب از رباعیات او که مشتمل بر هفت هزار رباعی
است در کتابخانه من حاضر است و چون در حصه چهارم شعر العجم از شاعری
فاسمه تدکاری خواهیم نمود و در آنجا عده رباعیات سحانی را نقل خواهیم کرد،
به ع مد آورد، فوق از انواع خصوصاً شعریت این دور شهر میروداء تجدید شعر
طوور عموم در طرر ادا و اسلوب بیان طهور نافت و تفصل آن بر حسب آتی است.
(۱) قدما و متوسطین مصموم را به بدعده گمی اد نمکزدند، این دارد و روش
خاصه متأخرین است چه هر چیز بکه میگویند مهم و سایه دار میگویند و علت

آن این است مضمونی را که باید در چند بیت ادا نمود در يك بيت نمی گنجانند
مثلاً قدسی میگوید :

عیش این باغ باندازه يك تنگ دل است کاش گل غنچه شود تادل ما بکشاید
مضمون شعر این است که باغ دنیا يك باغ بسیار مختصر است و وسعت آن بمقداری است
که تنها يك شخص تنگ دل در آن انبساط مییابد لهذا وسعتش گنجایش آن ندارد که دل من و
دل غنچه هر دو در آن انبساط گیرد و بشکفتد بنا بران شاعر آرزو میکند که ایکاش گل دوباره
غنچه شود تا برای انبساط و شکفتن دل من جایدا شود. اگر بنظر فلسفیان درین مضمون نظر کنیم می بینیم
که مقصود شاعر این است که عود منافع بشخصی درین عالم متضمن خساره دیگری است
اگر کشور کشائی کثوری را تسخیر نماید البته شکست نصیب حریف او خواهد بود .

این خیال را از هر حیث که نگاه کنیم قابلیت گنجایش در قالب شعری
ندارد و ازین جهت وقتی که آنرا در يك بيت گنجانید ابهام و پیچیدگی بیان پیدا شد .
گاهی مبالغه و استعاره و تشبیهی که بسیار نامانوس باشد سبب از ابهام و پیچیدگی
شعر می شود چنانکه ذهن سامع با سانی بطرف آن منتقل نمی گردد مثلاً شوکت
بخاری میگوید .

گوشه را آشیان مرغ آتش خواره کرد برق عالم سوز یعنی شعله غوغای من
مطلب شعر این است که فغانهای از دل برگشیده من بدرجه سوزان بود که ازان شعله ها
بر خاست و آن شعله ها بگوش های مردم رسیده گوشه را هم آتشکده ساخت و در نتیجه مرغ
آتشخواره که خوراکش آتش است بگوشه آشیان گرفت تا غذایش همیشه مهیا باشد .

و چون ذهن بآن منتقل نمیگردد که گوش آتشکده و آشیان مرغ آتش
خوار گردد ازین سبب مضمون شعر از فهم دور ماند .

(۲) اکثر مضامین این عصر بر الفاظ و صنعت ایهام بنیاد یافته
یعنی معنی لغوی لفظی را سخن حقیقی قرار داده بنای مضمون را برین اساس
میگذارند . مثلاً .

امروز نیم شهره عالم ز ضعیف عمریست که از ضعف فتادم بزبانها
بر زبان افتادن اصطلاحاً یعنی مشهور شدن است لیکن اساس مضمون شعر بر معنی لغوی
افتادن قرار یافته میگوید که از سبب ضعف و ناتوانی خود بزبانها افتاده و بر خاسته نمیتوانم

از جبهی که بر زبانها افتاده و برخاسته نمیتوانم مشهور شده ام چه بیشتر گفتم که بر زبان افتادن اصطلاحاً یعنی شهرت یافتن است بنا بر آن دعوی صیحیح و شاعر باثبات آن بر معنی نفوی آن استناد نمود که من بدرجه ضعیف گردیده ام که از بس ناتوانی بر زبان مردم افتاده ام.

اگر از اشعار متأخرین حصه ایهام بر طرف شود جزء اعظم و کلی آن بر باد می رود. (۳) وصف ممتاز و بزرگ این دور تراکت استعارات و جدت تشبیهات است چنانکه در ترقی مدنیت در سائر اسباب معاشرت و تهذیب تکلفات زیاد پندامی شود همچنان در زبان و خیالات هم تراکت و نفاست آشکار میشود مثلاً جبهه فرش راه است بجای خود استعاره خوبی است نظیری میگوید:

می خواست بوسه رخت اقامت بگسترد از فرش جبهه راه بر آن خاک کو نبود
بوسه می خواست رخت اقامت بکوی او بگسترد لیکن از هجوم جبهه عشاق جا نبود.

یا مثلاً شانی میگوید:

شانی دلت بکج کلهان مائل است باز این لاله را بطرف کلاه که میزی
ای شانی باز دل تو مائل بتان کج کلاه گشته نمیدانم که این لاله (یعنی دلت) را بگوشه
کلاه کی خواهی زد.

جدت و لطافت استعارات خاصه عموم متأخرین است لیکن درین وصف طالب آملی از همه بیشتر مشخص و ممتاز است.

(۴) درین عصر کلمه بندیهای تازه و ترکیبات نوینی ترش دادند مثلاً سابقاً میکده و آتشکده و غیره مستعمل بود ولی ترکیبات نشتر کده، مریم کده و غیره زاده این عصر است یا مثلاً متقدمین يك گلشن گل و یا يك چمن گل میگفتند متأخرین يك خنده لب، يك آغوش گل، يك دیده نگاه و غیره اختراع کردند، اکثر اینچنین تراکیب زاده طبع عرفی، فیضی، نوعی میباشد و عموماً بتأثیر مضمون می افزاید، مثلاً

ع ، شکن ، روی شکن خم بر روی خم چبند ،

ع ، موج بر موج شکستم چو نه عمان رفتم ،

ع ، بهز يك لب خنده نتوان منت شادی آشید ،

ع ، روی بروی حسن کن دست بدست نازده ،

بدشتر فائده این ترا کیم آنست که خبال زرگی و وسیعی یند
کلمه مختصر ادا می شود مثلاً

به دور گردی من از غرور می خندد حریف سخت کانی که در کین دارم
می خواست گوید که من با معشوق محبت دارم ولی از دور دور دور میگردم که از نیر عشقش
میرود نسو ایکن معشوق که از شصت خود اعتبار دارد از غرور بر من می خندد که تا کیها
از من رها خواهی ماند چه عاقبت هدف تیر من خواهی شد در ادای این خبال اگر کلمه دور
گردی نباشد تمام اینقدر مطلب در يك شعر نمیگنجد .

، چون این خصوصیات در دبل کلام شعرائیکه پیشتر بآن محصور سند بتفصیل
تذکار خواهد شد در این موقع ازان صرف نظر میکنیم .

(تا تمام)



دو شاعر فراموش شده

اشعار ذیل را در یک از مجالسی که ما شاعر شیواییان سردار عبدالرسول خان مرحوم اکثراً دست میداد از زبان شان شنیده و استنساخ کرده بودم اینک بی مناسبت نخواهد بود که این اشعار را درین مجله با نام شاعر آن که از زبان سردار مرحوم شنیده بودم رقم کرده و اقلاً اسم دو شاعر افغانی را با اشعار آنها که تا حال در گنجینه سینه محفوظ مانده و اغلب خوانندگان عزیز ازان سراغ ندارند، در جلد کابل حفظ نموده و ذخیره رای تاریخ ادبیات وطن فراهم آید « سرور کویا »

شب هستی فرو گردید در جیب سحر بومی	بوی چشم نفاقل باز کن ای پیغمبر بومی
زدست زاله غم میوه باغ تمنایم	حاک افتاد نمی ماند در شاخ شجر بومی
دلم تیر ملامت آرزو کردی هزار افسوس	درون سیه ام بشکست نمی در جگر بومی
رو عمر بریشام حوریک شیشه ساعت	بامید وطن بگذشت بومی در سفر بومی
ا. مقدمش اردیده گوهر ریختم عشب	هنگام خبر نمی و در وقت نظر بومی

عشرت کابل متوفی ۱۳۳۴ هجری قمری

تضمین بر غزل خواجه شیراز

اگر حافظ ببیند طرح باغ تله ما را	بسر و نه ز او بچشد سحر قدو بخارا را
جویند سبزه و آس یارد بر زبان دیگر	کنار آب رکنا بد و گمشد مصلی را
نوا ی شارو و مناو عطر رگس و شبو	چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغارا
نیمه از برده ترک گلشن چون شد برون گفتم	که عشق از برده عصمت برون آرد ز اینخارا
ندارد حاجتی میم فرنکی اندرین گلشن	بآب ورنگ و خال و خط و جماعت روی زیارا
کهن سرواز زبان سبزه گوید نونهال را	جوانان دوست تر دارند پند پیر دانا را
مشوهر گز ملول از گرمی و باد جلال آباد	حواب تلخ می زبید لب لعل شکر خارا
هک تضمین شعر خواجه مبادید درین گلشن	که بر نظم توافشا بد فلک عقد تریارا

خلیفه محمد حسن کابل «تذکره ملک» خیاط سردار محمد ایوب خان مرحوم

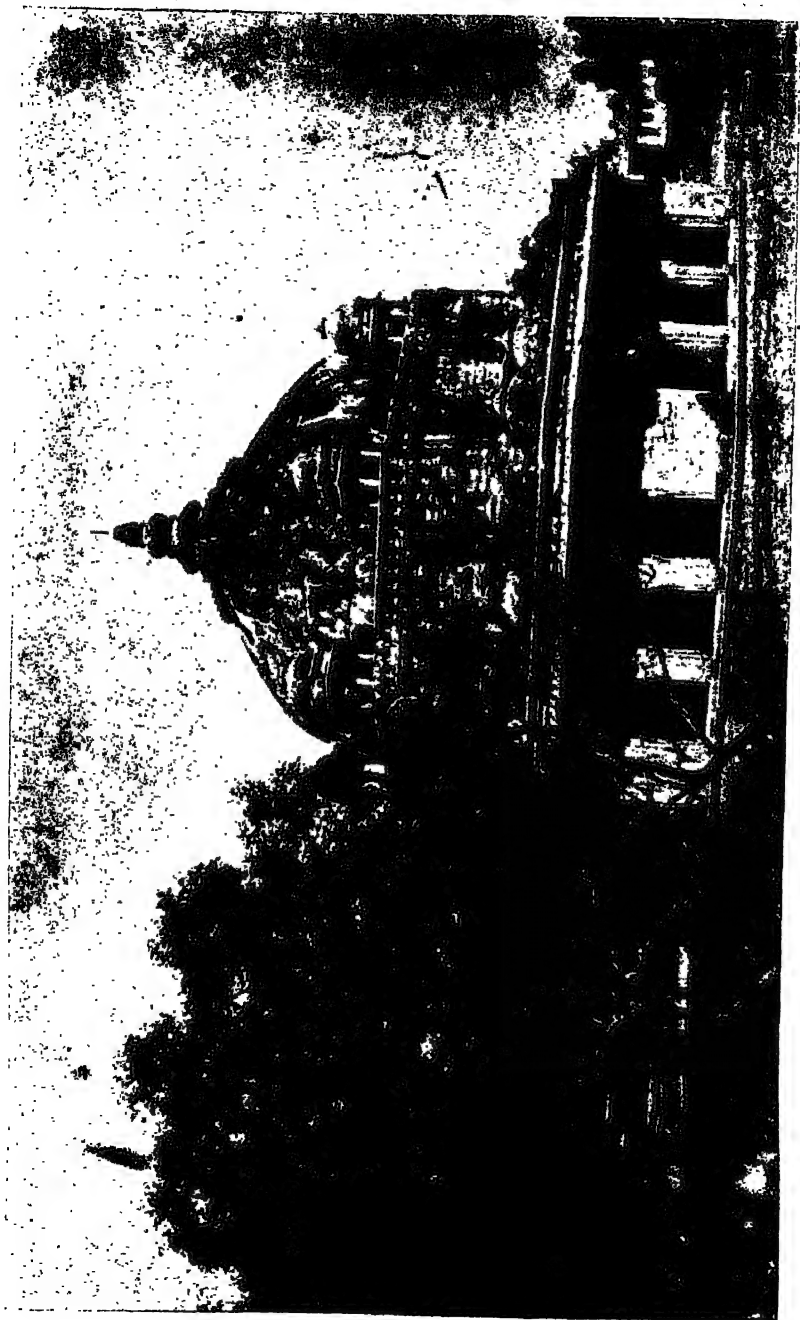
قصیده

نیستم پیرمرده خاطر در چنین عصر جوان

از طبع سرور خان صبا
عضو انجمن ادبی

داشتم خوش صحبتی با کشور افغانستان
نکته های جان فرا و حرف های داستان
آنچه بودی قابل گفتی برسم عاشقان
راست گردیدم به یاولب کشودم در بیان
تا ابد ایمن بود بستان از باد خزان
می برد دل در فضای سینه ام طیاره سان
قد بلند می کند از هر کناری گلرخان
طبع درکوی بدخشان تو میگردد روان
کی دل آشفته می زد حرف از زلف بتان
میرساند پسته ات خوش مصرع تنگ دهان
کاین چنین سرگشته میگردند اندر آسمان
می کند از لخت دل رنگین کنار بوستان
گسترده فرش مسرت زیر چتر ارغوان
کانش هجر تو نه مه بود در جانش نهان
زرد بادا چهره اش همواره چون برک خزان
در جهان ارتقا پیوسته باشی کامران
شاد باشی تا ابد ای کشور مینو نشان
ای به خونی شکر گفتار بخش طوطیان
اینکه میخواهی بیان و اینکه گفتی داستان
دوست دارد همچین گفت و شنید عاشقان

دی بخواب خوش که بودم فارغ از کار جهان
خوش شنیدم از لب جان پرورش در گفتگو
کرد برش حال من از مهربانی گفتش
چون رسیدم نوبت برش بقانون ادب
گفتش ای بهار کامرانی ای وطن
همچو برق از عشق تو آتش بجان گردیده ام
تا کمال نسبی با سرو تو پیدا کند
از لب لعل کسی که تر زبان گردد قلم
گر نبودی سبستان تو در مد نظر
نازش چشمان خوبان ز کس و بادام تو
گوئیا آشفته عشق تو آمد مهر و مه
تیر عشقت در چکر خورده است فصل نو بهار
در بهارات هر یک از ابنای تو با عافیت
زان حرارت سرگشته چون شعله از طبع تموز
چون یخ دی بسته بادا دست و پای دشت
شریت شوکت بنو می دمدم از اتحاد
برخوری از خدمت اولاد روشن رای خود
خواهم از لعل کهر بارت حدیثی بشنوم
با تبسم گفت ای دلداده مطلوب تو چیست
گفتم از گفت و شنیدم غیر عشقت کار نیست



ساممرام : مقبره میان حسن سور پدر شیرشاه

گفت از عهد قدیم من سخن خواهی شنید
گفتش عرفدیت زینت تاریخ باد
من سخن از حال موجود تویی خواهم بگو
با غرور باز جای دادم از لطف سخن
گفت تا کارم بدست راسان افتاده است
وحدت فکر و عمل عام است در اینانی من
بست دور از فکر او جم یکدم از باب خرد
غنچه های آرزویم هر طرف بشکفته است
بسکه عام افشاده وضع شاد کای های ما
تا تمسوح رق از تبع قشونم می زید
تا بود پیوسته خرم بوستان عدل من
سیل منحوس خیانت تا نگرداند خراب
پرورم در باغ دل بیکو مهال علم و فن
تا به سر سبزی و شادانی رسد کشت امل
من رسودای تجارت یستم فارغ دمی
تا روان گردد یکسان در بدن خون عروج
نقشه آبادیم افشاده در دست عمل

یا بگویم در طبیعت قسم آمد چنان
موقع خوب ترا باشد طبیعت مدح خوان
ای نسا خوان زمان حال و طبع روان
اینچنین گردید از یاقوت لب گوهر فشان
راست میگویم که هستم سرفراز و شادمان
شادم از این اتحاد و کار اهل کار دان
کوکب اقبال من شد نورش فرقدان
بیستم پژمرده خاصر در حبس عصر خوان
از دهات فی کسی بشید آهنگ فغان
چشم انجم خیره میگردد روح آسمان
خار طبعی را عمام در کعب افتادگان
میستام آرووی حائن و رشوت ستان
بر امید آنکه می چیم نمر از این و آن
کسب کوشش میبایم در رزاعت حاودان
خواهم از شرکت درین ره ناس و تاب و توان
چون شرابین هر طرف سار و سرکهای کلان
هر طرف تعبیر از قصر یست تا از بوستان

بس چه میجویی (صبا) ای عاشق شیدای من
این سعادت بر منست از راستی راستان



ادبیات پشتو

زبان قوی و ادبیات وسیع پشتو که امروز قسمت اعظم ملت افغان بدان متکلم اند و آنرا با دلالتیکه در دست است میتوان از جمله قدیم ترین السنه آریائی شمرد، متأسفانه تا امروز اهمیت و مزایای آن جز نزد اقوام و متکلمین پشتو ندر همه کسی مخفی و مستور مانده است.

بعضی از علمای السنه اروپائی که درین خصوص زحمت کشیده و تا اندازه خواسته اند لغات و ادبیات این زبان قدیم و قوی را بدینا معرفی کنند مع التأسف معلم و رهنمای شان یا اثری نداشته یا از آن قسم فغانان عوام بوده که بقوانین ادبی و گراماتیک زبان خود قطع امید داشته اند حال اینکه اگر قوانین گراماتیک و وسعت لغات و قواعد منظم صرفی آن مورد مطالعه و مذاقه علمای السنه واقع شود البته این زبان را در ردیف السنه بزرگ و مهم جهان قرار خواهند داد!

مثلاً: دوران های تصریف مصادر آن بلا استثناء با قاعده و مرتب و برخلاف فارسی دارای تذکیر و تانیث حتی در ضایع و اشارات و اسم اشیا نیز صیغه مذکر و مؤنث جاری و بقدریکه دیگر السنه مشرقی متأثر از لغات اجنبی شده اند این زبان مخصوصاً در کوهستانات و وطن کمتر از لغات بیگانه متأثر گردیده و اسامی و محاورات مستقل در هر موضوعی برای خود دارد.

ادبیات این زبان غالباً حسی و وقوعی بوده بیشتر با ادبیات عرب شباهت دارد؛ ولی ازینکه این زبان پیشرفتی نتوانسته و بصورت علمی نایل ترقیاتی نشده.

علت آن این است که از عهد غزنویان الی چندی قبل زبان رسمی و علمی افغانستان فارسی قرار داده شده حتی شعرای زبان فارسی همواره مورد احترام دربار حکام ساقه وطن بوده اند.

شعرائیکه درین زبان عرض هستی نموده اشعار و آثا آنها جز محیط اهل زبان خودشان قدمی فراتر نگذاشته ولی ما و صف این فضلا و نویسندگان پشتو با این همه مشکلات خودشان را از علوم و آثار مفیده بی بهره نگذاشته و بقدریکه رفع حوائج حیاتی و مذهبی شانرا کرده میتوان کتب دینی، اخلاقی تاریخی، غیره را برشته نظم و نشر کشیده اند حتی قرآن کریم چندین بار به سلسله علمی مختلف پشتو باین زبان ترجمه و تفسیر شده است.

شهریار دانای فقید ما اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید که همواره طرفداری بسعادت اقوام افغانستان داشتند در مورد زبان فارسی و پشتو که این زبانها هر دو السنه وطنی ما بوده و مورد محاوره عموم است، توجه حیات بخشی فرموده بر سلاوه تعین انجمن های ادبی فارسی و پشتو مطبوعات منطقه ای پشتو زبان را نیز پشتو تعبیر فرمودند که ثمرات خوشگوار این هر دو زبان ملی، هموطنان درین سالها دیده میروند.

در دامن این بحث رای خوانندگان محترمه خواستیم نمونه های از ادبیات پشتو که تا حال بآن سابقه ندارند بعد ازین قسمت های کوچکی در محله آبل تا ترجمه فارسی هدیده حضورشان نمائیم ضمناً از جناب امین الله خان زمر لای عضو مجمره انجمن که درین راه ما مساعدت خوبی میفرمائند اظہار قدردانی و امتنان می نمایم.

محسن

نمونه ادبیات پشتو

کوشش در سبزی

اسرار کوستانی

مساله نور - بهار - بهار - بهار
نادر - بهار - بهار - بهار

صبح گاهان ر فراز شاخه چار بلند جا خواهم گرفت و ما شمال صبح گاهی که
حامل بیغام بار من است بخوی خواهم نمود .

به باغ کس مگر ره مسه
گلان سرمری مع به پا دو بتوبه

ای محبوب من خود را از خرام گلستان بازدار چه گل های باغ از حسن
و حال تو خجل شده رکهای خود را (مانند پرده شرمی) رخسار خوش
میکشند (۱)

ره ما گل د گل گلاب می
چه دستان نه گریوان نای پای سیه

انکاش حدایا اگل گلاب ناشم تا در گریبان بار ورق ورق شوم (۲)

رب د درود دتاری گل که
چه دا بویه پلیمه درسم بوی دکه

ایکاش گل کنار دریا ناشی تا آب گرفتن را مهانه کرده نردت بیایم
و ترا نکام دل ببویم .

د آتش کور به لر حاته دی
صدا د لر زانی را وره سلامونه

کوی محبوسم رخ نسوی آفتاب است اولین شعاع خورشید هر روز پیام های
اورا بمن می رساند (۳) .

(۱) درین مرده و خود سادگی الفاظ و روانی آن، تشبیهات خوی مهر سیده باغ و گل و گل
و ترک . هم لار و ملر و یکدیگر اند ، در مقاله حال بار ناگل و خجالت شدت ک
و رو پوشد ر گل در ترک های خورش نك مصون و قوعی و س نارك است .

(۲) درین بیت نهایت نارك خیالی ادا کرده شده چه برای عاشق وصال دست نداده
میخواهد گل گلاب شده به معشوق وصل نماید و به دست بيمهري او گریان گرش شود
و در عن داد خواهی آرد و دارد ما معشوقش آرد و شده چنانچه خوان به گل میل کنند
به او اطلاع نموده و او دفتر حیات خود را بوصل نار ورق و ورق کند یعنی دقیقه های آخر
زندگی را در آغوس نار به پامان رساند

(۳) درین بیت برای اظهار عظمت و حسن دلر نای معشوق آفتاب را قاصد مقرر کرده
و هم رحود می داند که پیام معشوق توسط شعاع آفتاب باو میرسد یعنی بنهم و بلا انقطاع .

د کاکړ گل پشان ککړه سوي
چه راسپړې نيمه وړج په تيره وسه

بالاخره مانند گل افتاب پرست خود را از من بیک سو کشیدی (و بار مانند
همان گل نامن میل سازش و راستی داری) ولی متأسفانه که درین گیر و دار
نیم روز من که در حقیقت نیم عمر من است سپری میشود (۱).

که در ما دیدن به کاکړ وي
سپړې ته گوره ره په پام ولاړه چه

اگر میل داری مرا ببینی نقرص ماه نظر کن من نیز بر نام خود بر آمده به
نقطه نگاه تو که ماه است همه تن نظر دارم. (۲)

عم د د ماتر زړه چاپیر سو
لکه پاتوقی چه تر گل مجل و هسه

غم های تو مانند پدچک که بر دور گل حلقه میزند برگردد دلم حلقه زده. (۳)
په زړه ی لک د آشا بوم دی
دا بو هرپ کولی سم ریگک نسه

بلوح خاطر من نام جانان من نقش شده آب نوشیده نمیتوانم مسادا از او ح
خاطر من پاک شود. (۴)

(۱) کافر گل - گل افتاب پرست درین بیت ریجش و آزرده گی معشوق به گل آفتاب پرست
تشبیه شده و گل آفتاب پرست معلوم است که از وقت طلوع تا افتاب بوسط السماء رسد کج باشد
چون راست شود بیرو گدشته باشد پس به معشوق منگوید که تو از من آزرده شدی تادر
نامن راست شوی یعنی آشتی کی تیروز من که در حقیقت نیم عمر من است گدشته باشد
و قوعی بودن این تشبیهات و زناکت مصمون معلوم.

(۲) معشوق به عاشق خود بنده میدهد که من بر نام ایستاده ام و عکس رخ من در مهتاب
انعکاس کرده است پس اگر تو آرزو داری که مرا ببینی مهتاب بطر کن مهتاب آینه وار
روی مرا شوی نماید.

(۳) عم نار را به بچک و دل خود را به گل تشبیه کرده چون بچک دور گل حلقه زد
آ را خشک کند ناگل از بشو و عمار ما مد عاشق به معشوق خود میگوید که غم هجر و غم
نیمه ری تو دور دل من حلقه زده اگر همچین دوام کند آخر خواهم مرد.

(۴) معلوم است که بالای و شته چون آب ریخته شود محو شود و عاشق ارس احیاء
در حیط نام معشوق خود میگوید که آب و خورده متساوی مسادا در حین آب خوردن نام
او از خاطر من فراموش شود.



آثار عتیقه بودائی بامیان

— ۸ —

ترجمه حسن احمد خان

۶۴ حصار بلند و سر نشینی که شهر را حاصط شمال بدان ما می-شاید را طاق
همان حدار سگی مرتفعی مد شد که کمی لطرف سه و آن - به سته ی
برک حمر شده اند

راجع به معابدی که در فضای آزاد ساخته شده بودند ساخته می شدند
فدنه که محل آن عمارت روی قصص روارچی معلوم می شود - به ما - رناد
در محله آها هم در محاورت قدیم ترس و عر ترس و اداعی در اگانش کا
معمول بوده بد و مانند آن تحت حر به های مذهبی کوه اریس رفعا - معهدا
کمی - س برف و دای ۳۵ مری در وسط مراغ، در محلی که ارا - حر اهای
کوه که - به شد توده مدوری موجود است که ارا حایع سه ک ر و حای
شامل ده، و در حصه فوقانی آن کاوش کنندگان حر ا - سو ح ده اند
این توده سیک و حاک اصلا « استوبه » بوده که مدو آن آری به نا آری

عمرات کاری (که در فصای آراد ساخته شده باشد) نامیان حساب کرد
 دیوها و معابد که در جدار سنگی حفر شده اند عمارت مہتری محافظه شده اند
 معبد شاه قدیمه چماچه فوقاً مدکر شدیم تحت حراہہ های جدا، سنگی کاملاً
 معدوم شد، و امروز پارچه های زرگ احجار آن را پوشانده است ممکن
 وری که در سمت جنوب، در دروازه های عتیقه شناسی منسقط گشته و در حصص
 نحانی نازیب بعضی تکه های ششمه دو ورقه چوبه ئی آن را باسم فعلا ہمینقدر
 معلومات داریم، که موقعیت آن میان دو ست زرگ، ردیکر بہت ۳۵ مری
 مہاشد و ہمین معلومات ہم برای ما فعلا مہم را جاریست

پس چہن اہل معبد، اولین ست زرگ، و اولین سمجہای سنگی را گرد
 دریل معبد مجمع می نامیم و پس مطالعت ہا ہم ادا اتفاق و عرہ رقہ ہست،
 ادا چہن صرمی بد کہ دروی مطالعت های فوقی شود محل و تقریباً رنج
 اولین سورت نامیان را معین کرد

اگر حوسنتہ نامی در روی تطایف فوق حدسیانی رہیم حواہیم گفت اولین
 معبدی کہ در دی حدار سنگی ساحہ شده بود محص بدس بہت بوده کہ راہین
 و کاریگراییکہ ما مور ساحہ و راشیدن ت ۳۵ مری بودید باحاط اییکہ کار
 شب مد مد دی میخواست در محاور محل کار حوش در آن معبد مدحی
 شود و بہ اسان اس اطریہ ششمه زرگ (مقصدارت کوچک ۳۵ مری است)
 و اولین معبد کار، کایشکا، بوده است معبد « کانشکا » را محص بد بہت در
 پای حدار مرہع ساخته بودید با ارطوفان ناد درامس بوده باشد ایکن چیریکہ
 میگرد کہ راہین مکاری افتند تا ارنہا گماہای موجودہ استفادہ کردہ
 ماہر، حادی در « کنگلہ مر (احاطہ سنگریزہ و حالہ) (اسد)

نرم که جدار را تشکیل داده حفر کنند و در مقابل شدت و سختی هوای این
 واهی مرتفع هندو کش پناه گاهای بهترتری در سمت داخلی کوه تاسیس
 و تعمیر نمایند.

علت اینکه را همین از استعداد طبیعی ساختمان جدار استفاده توانسته
 آنرا تراش و حجاری و بعد اساس تراش اولین بت عظیم الحثه را نهاده اند ممکن
 اقدام جوان مردانه کدام اعانه ده بوده باشد چون سطح طاق بت ۳۵ متری
 غیر منظم و خود بت موصوف کار اول دستی میباشد چنانچه این بی تجربه گاهی
 از سمج های مجاور آن نیز هویدا میشود (عکس ۱۲ الف) و از طرف دیگر
 چون موهای بودا هنوز دیده میشود که بطرز یونانی مجعد میباشد، لذا از روی
 این احتمالات مفهوم میشود که بودای ۳۵ متری و قدیم ترین سمجهای اطراف آن
 کمی موخر تر از ساختمان دیر « کایشکا » میباشد، بفاصله چند صد متری غرب
 این بت و دسته سمج های آن « درته طاق دیگری بودای بزرگ ۵۳ مری
 با دسته سمجهای دیگری برپا و هویدا است. تناسبانی که در ساختمان و تراش
 این بت مراعات شده معرف قابلیت و مهارت است چنانچه طاق سه گوشه آن که
 کمال موزونی تراشیده شده عامل تأیید این نظریه است و مفهوم میشود که حتماً
 این مجسمه را کارگران ذی تجربه در یک عصر خیلی ناز و ساخته اند.

طریق و قی ملاحظه میکنند که یکی از این دو بت عیناً یک ونیم برابر دیگری
 میباشد شاید بفکر افتاده منظور نظرا عانه دهندگان که مائل بودند یکی
 آنها یک ونیم برابر دیگری ارتفاع دهند بفهمند. چون ارتفاع حصه عمودی
 جدا کافی نبود توانسته اند اندازه آنرا مضاعف نمایند. تعجب است که « مسن »
 بزرگ را قدیم تر تصور کرده حال آنکه ترقیات فوق العاده که مادر ساختمان

بت بزرگ ملاحظه میکنیم قدامت همجواریش با (بت ۳۵ متری) را ثابت میکند و از طرف دیگر چون به خواهشات اعانه دهندگانی که حریص جلب مقام و لیاقت بودند دقت شود هم دلیلی راجع به قدامت بت بزرگ بدست نیاید و چون در معاینه سمج ها امتحان دقیقی بعمل آید البته اگر تردیدی باشد بر طرف خواهد شد، این ملاحظات چشم مارا بحقیقت باز میکند - در صورتیکه قدیم ترین سمج ها بدوربت ۳۵ متری واقع اند طبعه جدید ترین آنها یعنی سمجهائی که طرز ساختمان آنها خیلی بهتر شده و اصول کار آن ترقی کرده اطراف بت ۵۳ متری را احاطه نموده اند. بلی همین طور است و در بن مورد تردیدی مجار نیست. نه تنها بودای ۳۵ متری نسبت به ۵۳ متری قدیم است بلکه میتوان گفت و تصدیق کرد که بین مدت مدیدیکه اولین بت بزرگ ساخته شده و به دومی اقدام نموده اند نسل های متعدد هیکل تراشان زندگی کرده و در سمج های بامیان کار و زحمت کشیده اند. چنانچه احتمال می رود اقلاً دو تا از این سه بت نشسته که الآن هم طاق های آنها در صفحه جدار، بین دوبت بزرگ ایستاده بنظر می آیند در مرور همین عصر طویل ساخته شده باشند (عکس ۱۲ ب - ۱۲ الف) معذالك نباید چنین تصور کرد که سمجهای بامیان در جدار سنگی مرتباً به ترتیب صحیح تاریخی از مشرق بمغرب یعنی از بت ۳۵ مزی شروع و جانب بت ۵۳ متری ساخته شده رفته باشند، بلکه سمج هائیکه بدور هرت عظیم قرار گرفته اند مربوط به دسته سمج های داخلی میباشند که آنها هم بمیل و اراده اعانه دهندگان و یا بر طبق گنجایش جای و محل تعمیر شده رفته اند. دسته جات سمج ها بکمال وضاحت معلوم و هویدا است: يك دسته معابد مربوط به بت ۳۵ متری، يك دسته دیگر مشترك به دوبت نشسته و يك دسته ثالث منوط به بودای ۵۳ متری میباشد. سومین بت نشسته نه کدام سمجی

بخود مربوط دارد و نه حایز کدام حجره راهب است با این همه در صورتیکه در اطراف بودای ۵۳ متری هیچ يك سمج معاصر بت ۳۵ متری یافت نمیشود در مجاورت قریب بودای ۳۵ متری بعضی دیر ها دیده میشود که در عصر بودای ۵۳ متری ساخته شده اند .

بین دو مجسمه بزرگ و کمی در دو طرفه شرق و غربی آنها يك عده دیر های ویران سنگی مهمی یافت میشوند که تاریخ ساختمان آنها در چندین قرن منقسم میشود . چون تاریخ ساختمان قدیم ترین سمجهای آنرا معاصرو یا کمی مؤخر تر از عصر سلطنت امپراطور کایشکا حساب کنیم به قرن اول مسیحی یا اوائل قرن ۲ نسبت می شود .

سمج های ناتمام و دهلیز هائیکه در حین ساختمان متروک شده دلیل حتمی شده نمیتوانند که این قبیل کارها را تا هنگام تهاجم اسلام یعنی اوائل قرن هشت اجرا میکردند ، زیرا از نوشته جات « هونستن » معلوم میشود که در سنه ۶۳۲ چون وارد بامیان شده بود دیر و معابد دره به منتهای آبادی رسیده بودند . اعانه دهندگانی که می بینیم بالای طاق بت ۳۵ متری نمایش یافته اند بلا شبه کسانی اند که این بت شهر و طاق آنرا مرمت کاری نموده اند . این اعانه دهندگان لباس هائی در بر دارند که شبیه است به اشخاص تصاویر « کای زائل » که تاریخ ترسیم آنها را میتوان به قرن هفت نسبت داد . پس از روی این مشاهدات گفته میتوانیم در عصری که اعراب وارد بامیان شده در مقابل تهاجمات آنها ساکنین دره تلف یا مسلمان شدند ممکن هنوز تراشیدن معابد و تزئین آن رائج بود .

علاوه بر عمرانات خود دره بامیان که اصلاً خیلی ها مهم میباشد ، در دره کوچک ککړک که کمی بجانب جنوب شرقی جدار سنگی بت های بزرگ

اقع (شکل ۱) و در دره عمده بامیان مقنوح می شود، يك دسته معابد لچسپی وجود دارد که در حصه مرکزی آنها، در طاقی که سابقاً از تزئینات بجاری ورنکه مزین بود بت ۱۰ متری ایستاده است. ازالبسّه چونه ئی او جز چند ت که از يك شانه به شانه دیگرش فرو رفته (عکس ۱۳ الف، ب) چیز دیگر قی نمانده. سطوح اطراف و ته طاق و دیوار صفائی که مجسمه بر آن تراشیده شده تزئینات چونه ئی که بعضی اثرات آن کاملاً شبیه تزئینات بعضی سمیج های مجاور ردای ۵۳ متری میباشد مزین شده بود. احتمال می رود که بودای کگرك معاصر مین سمیج های اخیر الذکر یعنی موخر از بودای ۵۳ متری باشد.

بعضی دیرهای دسته سمیج های کگرك تزئینات رنگه دارند که هنوز بکمال خوبی محافظه شده اند. این تزئینان متنوع شه آنتست که روی صدف یا صفحات سرمر مثبت کرده باشند تزئینات مذکور دوائر کوچکی تشکیل داده اند که بیکدیگر تماس دارند و باین ترتیب تمام سطح دیوارها را پوشانیده اند در مرکز هر دایره يك بودا بصورت نشسته نمایش یافته، در خالی گاهای بین دوائر (۱) اشکال استویه نمایش یافته که تقریباً بصورت عمومی به رسمی که عجالناً سر یا کشیده و اینها شان داده ایم (شکل ۷) شباهت دارند رویهم رفته تمام اینها معاصر آخرین عمرانات بود يك بامیان میباشد و از طرف دیگر هویدا است که اکبر «کرواستی» Carvasti که غالباً در اجانتا بصورت رنگه یا حجاری شده یافت می شود و اصول چاپ و تاپه کاری بودا را روی کار آورده در چه عصری بوده است. با وجودیکه سمیج های دره کگرك خیلی پسانها تراش و حفر شده سزاوار آنتست که دقیقانه مطالعه شود، لیکر چون راه بالا رفتن این سمیج ها خیلی ها دشوار بود ما جز يك دفعه در آن داخل نشده بودیم و از طرف دیگر چون این مسافرت هیئت عتیقه (۱) مانند استویه ای د کای زایل (هیئت پول بلیو).

شناسی فراسه مخصوص آن بود تا بالعموم مقامات تاریخی افغانستان را معاینه کند و صمناً به کشفیات نامیان اقدام شده بود و نارچون در نامیان قسمت مهم عمرانات این دوره عارت از همان معابد جد ارسنگی بت های زرک بود و فصل سال هم خیلی گذشته بود نتوانستیم به ترتبات لارمه که درخور کشفیات و تحقیقات این دره باشد ثبت و دریم لذا آنچه که سابقاً راجع به تصاویر و لکه جد ارسنگی سنگی متدکر شدیم بار تکرار نموده میگوئیم اقداماتیکه تا حال در راه اکتشافات و تحقیقات عتیقه شناسی نامیان بعمل آمده خیلی ها جرئی و جز نشانی از آثار عتیقه این دره نیست

ما سنجی را که بعقیده « یاکت » Yakut « حایز تصاویر تمام پرسدگان مخلوقه باشد » نیافتیم از طرف دیگر یکنفر مسافر روسی موسوم به G. Vetchlau (ژ- وچلاو) که نامیان را در ۱۹۲۲ معاینه کرده و قصه مسافرتش را (۱) در مسکو در ۱۹۲۳ شایع نموده نقل میکند که تفراریات افغانها در چندین سمج مجاور بودای ۵۳ متری هنوز تصاویر رنگه وجود دارد. چون هنگام عبور مشارالیه سمج های مذکور از گندم ملو، و در آن مهر و لاک بود بمعاینه آنها موافق نشده بود اگر چه راجع به وجود تصاویر و غیره آثار این سمج ها بما چیری نگفته اند لیکن همان علتی که نافع اکتشافات « وچلاو » روسی شده بود سدر راه ما هم شده، نتوانستیم در اطاق بزرگی که در ته طاق بت، بطرف راست با هایش، سطح زمین واقع است داخل شویم زیرا سمج مذکور تاسقف از جو ملو بود.

« وچلاو » چنین میگوید « دریای بت عظیم مدخل هائی وجود دارد که از انجاراهی به سمج ها و زینه هائی رفته است که منرل تحتانی را به منزل فوقانی

(۱) کتاب « افغانستان » صفحه ۱۶۸ - ۱۸۸.

مربوط میکند. قرار حکایات بومیان و شهادت‌های تحریری معلوم میشود که
بله‌های ربه‌ار بک نقطه حراب شده که امکان ندارد اران استفاده کرده
..... خودم شخصاً میخواستم اختلافات این معلومات را تحقیق کنم. لیکن
بدنختانه، سمیج‌های تختانی ار گندم مملو بود و نمک نشد آماجدا حل شوم، معدا لک هنگام
مراجعت به روسیه، در تاشکند بکنفر کریل افغانی عس نقل کرد که باحصال قیل
با بعضی رفقای عسکرش با ربه‌ائی به یلدهای رینه مدکور رسیده بود. مشارالیه
این راه هم عس گفت که سمیج‌ها حلی‌ها دامنه‌های کوه پاش رفته اند و عسور
آنها اکثرأ معانیه کنند. را در معاطه می‌اندازد. کریل مدکور در دیوارهای
امضی ار بن سمیجها تصاویری که تا آنوقت محافظه شده بود هم دیده و خوب محاطر
دارد که یکی ار آن تصاویر کمان داری را نشان میداد که مشغول اداخت تیر
بود. علاوه برین در مسکو ار کاتب سفارت افغانی شنیده ام که میگفت ربه
حلی خطرناک است، و این سمیجها راه دیگری ار خود ندارند چنانچه، هم
نظر به حکایات بومیان تأیید میشود بر این نشان بالای سرت ر که گله‌های
ر کوهی را دیده اند «

دیدن حیوانات بالای سرت ر در کجای فوق العاده بدست و ما ر بر آماجدا در
بدالته راهی وجود دارد که بوسط آن سرت ر رگ سنده اند. لی رها مانند
ما ار روی جدار سنگی به دهلیز طواف که به مسطح حجه است و به دور ادور طای
رفته است نالاشده اند و غیر ار بن هیچ وسیله دیگری مثل رینه و دهلیز مائل رای
صعود آماجدا در کجداریم. سناها به دهلیز فوق ار راه دهلیز دیگری بالای رفتند که
افقاً در روی جدار سنگی ممتد شده بود و امرو ر اران جر نارجه باقی نماند
و باقی در اثر فرو بدنخته گشای، بکده‌های حدار ار بن رفته است. این

دهلیز بطرف غرب به راه رو وسیعی که از ته دره تا بالای طاق بت بزرگ رفته و کنار آن سمج ها واقع است مربوط بوده چنانچه همین راه طبیعی خیل سهل العبور که نکمال وضاحت بالای نقشه نمرة ۹ دیده میشود صورت صعودی را که ما شرح میدهم تعیین و تدقیق میکنند.

مهندسی و معماران بت بزرگ حقیقه فکر درسی کرده بودند چون ملتفت شدند که اگر دهلیز ساده دساله همان راه طبیعی ساخته شود عیناً کار زینه صعود و حتی استفاده خوبی ارا ن کرده میشود لذا از اخراجات زیاد پول که اصلاً بی فائده و متحمل شدن زحمت شاقه زینه کشی در کوه ابا نموده اند عکس نمرة ۳۸ ساختمان راهی را که از آن به سمت بزرگ رفته ایم نشان میدهد. این راه و که ساختمان آن جاری است بطرف دهلیزی مرود که حصه باقی مانده همان دهلیز صعودی سابقه میباشد چنانچه (شکل ۸) صورت بیم رخ قدیمی حصه فوقی جدار سنگی را محط نقطه چین و صورت بیم رخ فعلی کوه و راه رو ۱ محط کامل نشان میدهد خلاصه گفته میتوایم که هیئت همان راه قدیمی را کمی عقب ر ساخته است.

تا تمام





سامرام ، یک‌حصه از مقبره میان حسن سور که از ایوان سفلی مقبره شبر شاه برداشته شده و گمان میرود حاوی یک‌حصه از ایوان علیای مقبره اول الذکر و یکی از چبوتره های هشت گانه آن است .

هرات

قسمت سوم

نکارش غلام جیلانی خان جلالی
عضو انجمن ادبی

ریانه و آریائیا، مختصر آشرحی از عادات، اخلاق، اداره آنها،



طوری که در قسمت دوم مختصراً ذکر شد از جمله مهاجرین آریائیا قسمتی باریبه (هراب) مسخر گردیده سکونت اختیار کردند و بومی های محلی را مغلوب ساختند، در باب اینکه آیا مردمان بومی کدام مردمانی بوده اند درین زمینه فیابین مورخین اختلاف است، برخی آنها را حبشی های سیاه پوست گفته و بعضی باشندگان مذکور را (کوسیان) نامیده اما طوری که محققین حدس میزنند سکنة قدیم آریانه بشمولیت تمام فلات مغربی آن در زمان بسیار قدیم از سیاه پوستانها و از ترادیکه تشکیل نه بوده ترکیب یافته بود.

مهر حال مثلیکه از مندرجات مقدمه کتاب ایرانستان فهمیده میشود زمانیکه آریاها هرات آمده اند در اینجا مردمانی را یافته اند که زشت و از حیث نژاد، عادات، اخلاق، مذهب از آنها پستتر بوده اند زیرا آریائیا بومی را (دیو) یا (بور) نامیده اند. رفتار آریائیا با این مردمان بومی مانند رفتار غالب با مغلوب بوده مخصوص که آنها خود را شریف و آنها را از خود پستتر میدانستند، در اسباب جنگ و نه حتی برای آنها قابل سود بلکه با آنها ایا جنگ میکردند و هر حال آنها را میامد می کشند ولی بعدها که بومی ها برای آریاها کمتر گردید کارهای پر زحمت را ارقبیل راعت، تربیت حشم، خدمت در خانواده ها از دوش خود برداشته با آنها محول کردند ازین به بعد بومی ها طرف احتیاج شدید واقع شده دارای حقی گردیدند مانند حق غلام و کنیز که سابقاً در تحت حمایت اربابها میزیستند ازین زمان اختلاط آریائیا با بقیه اربومی ها شروع شد باین حیث معلوم میشود که بجز مهاجرات مهاجرین آریائی بومی ها تماماً نابود نشده اند بلکه حصه ازان مخلوط با آریائیا گردیده آخراً در آنها منحل گردید.

ترتیب برقرار شدن آریائیا در هرات بعضاً از داستانهای قدیم و تا اداره از طرز مهاجرت و برقرار شدن سایر مردمان (هندو اروپائی) در محالک مفتوحه استنباط شده،

آریانه‌ها بهرات برای تاخت و تاز نیامده بودند بلکه میخواستند درین مملکت زیست کنند درین صورت می‌بایست آراضی را از بومی‌ها انتزاع کنند، برای رسیدن بمقصد مهرجا که وارد می‌شدند پس از جنگ بابومی‌ها قلعه‌ای بنا میکردند، درون قلعه را بدو حصه تقسیم کرده قسمتی را برای مسکن خانواد تخصیص میدادند و حصه دیگر بحشم، درین محوطه شبها آتش بدو مقصود روشن میکردند.

اولاً اینکه خانواده‌ها از آن سهمی برند و دیگر ازین جهت، که اگر بومی‌های ضد شده‌گان شبخون زند پاسبانان آتش را نیز تر کنند تا مردمان قلعه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلعه برانند - بعدها این قلعه‌ها مبدل بدعوات و شهرها شد.

عادات و معتقدات آریائیها: اگرچه در قسمت دوم، ازین زمینه مختصراً یاد کردیم اما اندکی تفصیل آن در اینجا هم بنمورد نیست - معتقدات آریائیها در آریانه طوریکه ایران باستان بآن اشاره مینماید تا مدت‌ها بمعتقدات هندوها یکی بود چنانکه یک زبان هم تکلم میکردند ولی سانسها جدائی مذهبی بین آنها روی داد - تاریخ این جدائی هم محققاً معلوم نیست از کتب که در بوغاز (ک یی) در آسیای صغیر بدست آمده و تاریخ آن از ۱۳۵۰ ق.م تقریباً است، استنباط میشود که در آن وقت جدائی واقع نشده زیرا نجای مبتانی که آریائی بودند بمعتقدات هندی قسم یاد کرده اند چون تاریخ نوشته شدن (ویدا) از قرن ۱۴ بالاتر و از قرن (۸) ق.م پایان تر هم نمی‌آید لابد زمان جدائی آنها بمقیده فاضل حسن خات پیرینا درین فروع ۱۴ و ۸ ق.م باید باشد.

اما اینکه درین اوقات آریانه‌های هرات چه عقیده داشتند از مطالعات محققین در معتقدات هندوها و مقایسه آن با نتیجه مطالعات در اویستا ظاهر میشود:

آنها بکعبه از وجودهای خبر که تصورشان گنجها و ذخایر طبیعی را بانها میرسانیدند عقیده داشتند - در میان این ذخایر مهم تر از همه روشنائی و باران بود - نیز به جودهای بدو - قابل بوده بخیاشان وجودهای بد با وجودات خبر در جنگ بود - برای عس سعادتمندی ام می‌کوشند - شب، زمستان، خشک سالی، قحطی، امراض، مرگ و سایر بلیات را از شگون بد تصور میکردند زمین معلوم است که وجودهای اولی را به پرستش اختیار کرده بودند سانسها این خرافات در بین شان باعث بروج حادوگری گردید - زردشت بلخی رضد این عقاید قیام کرد ولی قرا بکه مورخین حدس میزنند آریانه‌های اینجد و نظیر به هندی زودتر ترقی کرده و توحید رسیده اند زیرا آریانه‌های آریانه و قتیکه بهرات و سایر ایالات افغانی و ابری ممکن شد شد از حب تمدن گرچه نسبت به همسایه‌های خود یعنی ابل و اوریست تر بودند و چیزهای بسیاری را

از آنها اقتباس کردند ولی در اخلاق بر آنها برتری داشتند چه معتقدات آنها سعی و عمل رایجی کوشش و کار کردن را با راستی و درستی تشویق میکرد چنانکه آریانیهای هرات و همکیشان افغانی و ایرانی شان دروغ را یکی از بزرگترین خطاهای زشت میدانستند.

خانواده، طبقات، شکل اداره: خانواده بر اقتدار پدر یا بزرگتر خانواده تشکیل داشت، با وجود آن یانوی خانه محسوب می شد و کلیت چنین بود که مقام زنهای نزدیک آریانیهای مذکور بهتر از مقام آنها در نزد مردمان دیگر بوده، اولاد تابع محض پدر بود، رئیس خانواده در آن واحد قاضی و مجری آداب می بود زیرا درین ادوار از جهت سادگی حیات بدیگر طبقه محتاج نبودند در سانسها یکی از تکالیف حتمی رئیس خانواده این بود، که مراقب دیگدان خانواده بوده نگذارد آتش آن خاموش شود، دیگدان خانواده در جای معین واقع و مورد احترام می بود.

عده طبقات چنانکه از او ایستاد ظاهر میشود و در تمام آریانیهای فلات مذکور هم معمول بود سه است: روحانیون - مردان جنگی و دهاقین - لاکن در عهد بسیار قدیم این سه فرقه بدون طبقه اول الذکر بدو طبقه مابعد منحصر بود.

اجرای آداب را رؤسای خانواده بر عهده داشتند - شکل حکومت درین از مته ملوک الطوائفی است. از چند خانواده قشلاق تشکیل می شد موسوم به (ویس) از چند قشلاق قبله ترکیب می یافت و محل سکنی آن بلوک بود که در آربانه تا کنون بهمان اسم باقی است و وقتاً آنرا (کشو) می خواندند، حذر قبيله مردمی را تشکیل میکرد و محل سکناى آنرا ده یومی گفتند - روسای خانواده رئیس قشلاق و رؤسای قشلاق رئیس قبيله را انتخاب میکردند رئیس قوم یا محال در اوایل نیز انتخاب بود ولی چون فرمان دهی لشکر را در هنگام جنگ بر عهده داشت بعدها را اختارات خود افزود ولی اختارات روسای خانواده و روسای قشلاقها نیز ملغی نه بوده - رئیس قشلاق را ویست و رئیس قبيله را ده بت مینامیدند و قبیله حذر قبيله یا چند محال در تحت حکومت يك نفر واقع می شدند او را شاه بزرگ مینخواندند، ده بت ها فی الواقع امرایا پادشاهان کوچکی بودند که نسبت بشاه بزرگ وضع دست نشاندگی داشتند اینها می بایست باجی بدهند یا هدایائی بدربار بفرستند و در موقع جنگ ساهمی برای شاه تهیه کنند، چنانکه اکثر پهلوانان داستانهای قدیم آریانیها، ده بت هائی بودند که هر کدام حکومت ولایت و محالی را بطور موروثی در خانواده خود داشتند در زمان ظهور زردشت قرار تحقیقات اخیری ۱۰ قرن ق. م آریانه تحت شعاع باخترا آمده طوریکه قبلاً نگاشته آمد مرکز آن

باختر و شاه بزرگ آن شاه باختر بود که ازود در قسمت گذشته نام برده شده دولت باختر بشمولت ولایت آربانه غالباً یکی از حمله همان دول داستان جشیدیا - فریدونیا - زایهیا منوچهری ها بشمار معرفت ولی ما گفته نماد اسامی پهلوانان داستان و ترتیب وقایع آن زمان جز اینکه آنرا داستانی بدانیم و بخوانیم دیگر مورد استعمالی را برای آن قابل شده نمیتوانیم یعنی محقق گفته نمیشود که فلان پهلوان با فلان واقعه راحم یا ربانه بدوره باختر باختر بود ما کدام سلسله دیگر از زمان داران بومی و غیره ؛ باین حیث عجلاناً در واقعات داستانی آربانه پیچیدن يك نتیجه واقعی مسمی نمیشود لابد از زمینه های داستانی صرف نظر نموده رجوع میکنیم باینکه ؛ دوره تاریخی آربانه از کی شروع میشود بلی این دوره طوری که مورخین مبهمانند از اواخر قرن هشتم ق، م آغاز میگردد، در حوالی این قرن سه قوم آریائی در فلات ایران مواضعی را اشغال و دولتهای ملوک الطوائفی تشکیل داده بودند ؛ در مشرق باختریها ؛ در مغرب مادی ها ؛ در جنوب پارسی ها ؛ این تقسیمات تشکیلاتی از مندرجات ایران باستان ص ۱۵۶ - ۱۶۳ جلد اول با حروزی ترین تغییر لفظی هم معلوم میگردد - کوروش کبیر هخامنشی در حدود ۵۱۶ - ۵۳۶ ق، م با قول کتر ناس در حدود ۵۵۰ ق، م به تسلط مشرق ایران (باختر و آربانه) پرداخت و بعد از تسخیر همدان بطرف باختر راند ولی بقول آقای فاضل حسن خان برنیا با باختری ها جنگ واقع نشد اما اسکائیا این حدود اطاعت نکرده جنگ بسیار سختی روی داد ؛ باین جنگ ؛ جن سرداران هر کدام از طرفین اسیر طرف دیگر گردیده بودند مذاکره صلح میان آمد بناء علیه ر طبق شرایط صلح اسرای مذکور از طرفین رها شدند و کوروش بعد از این با امرکس رئیس اسکائیا دوست صمیمی گردیده بسانها در مهابت حربی از جاس امرکس معاوتهای شایانی با شهنشاه هخامنشی بعمل آمد و کوروش تا اندازه از و ممنون بود که در بستر مرگ ا لاد خود را احضار کرده به آنها توصیه و تا کید نمود تا دوست صمیمی امرکس باشند (۱)

در حای دیگر ارتا بیخ قدیم ایران مذکور است ؛ درین لشکر کشی ها کوروش تا سنجون بشرفقت و شهری بمحل اورته حائله ناکرد که بسانها بدور ترین شهر کوروش موسوه گردید ؛ این شهر بدست ساهان اسکندر با (یونانیهای باختر) تخریب شد ؛

قسمتکه در حمله (۵) سال اول کابل باین زمینه اشاره رفته ؛ در نصف قرن ۶ ق، م - ح حکومت مدیا بدست هخامنشیان منقرض شد و دولت نخستین پارس کلان شده بالاخر کوروش بزرگ سلطنت باختر خاتمه داد ؛ کاموز با که تلفظ ایرانی همان کوحه است ؛ بمر کوروش خراسان ؛ باختر را که آخر الذکر کانون اداره هرات ؛ بوده به برادر خود بردا نام داد (۲۹ - ۵۲۱ ق، م) بعد از آن « آربانهای باختر و آربانه باستانهای برخی اوقات که عندالفرصت

استقلال خود را استرداد میکردند و ما آینده ازان ذکر خواهیم نمود .
هرات تا ظهور اسکندر مقدونی در تحت سلطه سیامی هخامنشیان امرار حیات می نمود ولی بطوریکه موسیوار بولد میگوید اربین فوذ شاهان مذکور مدنیت و زبانی فارس در باختر « که آربانه از ملحقات آن می بود » رواجی پیدا نکرد جز اینکه سلطه آنها عبارت بود از اخذ خراج « که ما ملغ و دلائل هویت این سلطه را در قسمت های آینده این مقاله از روی ماخذ باستانی ایران توضیح خواهیم نمود »

لاکن درین دوره آربانه در عین اینکه تحت فوذ و سلطه سیامی هخامنشیان واقع بود استقلال داخلی خود را مانند باختر همیشه محافظه می نمود .

پس آنها که داریوش سوم از اردوی اسکندر مغلوب و جانب مشرق فرار شد بقول مورخین بسوس Bessus فرمان روای باختر شه نشاء مذکور را بکشت و خودش بنام اردشیر چهارم اعلان امیرا طوری نمود .

بقول برس : مورخ کلدانی ، کوروش م در اثنای هجوم به بلاد افغانی با قوم دها ما داه جنگ کرد و در میان کارزار بقتل رسید « دها یز قوی است از اسکائی که سکوت گاه شان تا حدود آریانه ممتد بود »

بعقیده کتر یاس کوروش درین جنگ مجروح شد و زخمی او را از میدان کارزار رداشته باردوگاه قل دادند ولی قومیکه با کوروش جنگیده بقول هیودوت ماسارت و بگفته کتر یاس در بیک و بعقیده رس کلدانی دها Dalia بودند اما نظر بحفرقنای سترابون هر سه قوم مذکور اسکائی میباشد - در سالنامه اول کابل تحت عنوان (تاریخچه مختصر افغانستان) قل کوروش را یاسم قبیله داهی اسکائی قید کرده اند .

علی کل حال بعد از قل با فوت کوروش ۵۲۹ ق م کبوجه بسرش بجای او نشست لاکن چون مشارالیه از ایران بمصر مسافرت کرد و مدت چهار سال با آنطرف ها ماب درین اثناء آربانه م تحت لوای بحتر مستقل گردید و رمابیکه کبوجه واس با ایران رجوع کرد بتر نسب اقتدار کثوماتای مغ که در تاریخ ایران قدیم مکررا از و باد شده کبوجه سواست با اهالی آربانه و باختر م رزم شود لابد استقلال شان تا زمان فوت کبوجه ۵۲۲ ق م بلکه تا عهد داریوش اول (زرک) باقی ماند .

و قراریکه داریوش در کنیه بی سون نگاشته معلوم میشود در عهد کبوجه تمام ایالات افغانی از سلطنت او خارج و مستقلاً می زیستند و داریوش بدوا بفرض قیام سلطه سیامی خود با مردمان ایالات مذکور بجنک مجبور گردیده بعد از یک سلسله محاربات مدهش آریانه و بعض دیگر ولایات افغانی را با چکنه از خود گردانیده است در بندا سوم کسبیه خود داریوش کبیر منویسد :

سامرام : نقشه با تمام اسلام شاه سور پسر شیر شاه



مشهد و آرامگاه سلطان غوری

بقلم سرور خان گونا
عضو انجمن ادبی



ندی قبل یادداشت مختصری راجع بمقبره و مضجع سلطان شهاب الدین غوری که در دهک غزنه واقع است از طرف جناب مار محمدخان ترکی باین المحسن رسیده و در شماره مسلسل ۴۴*

مجله کابل از نظر خوانندگان محترم گذشته است چون انجمن در اطراف یادداشت نامبرده و عدة تحقیقات مبسوط تری را داده بود اینک بده نسبت باین موضوع به بعضی مآخذ و مراجع که در دسترس من قرار یافته رجوع کرده و به حقیقت واقعه رسیدم و در ضمن دیدم که اختلاف مورخین در یک مسئله روشن و واضح تا کدام اندازه بوده و حقایق را چگونه بآم مخلوط کرده اند خصوصاً تاریخ های که بعد از حمله تبور نوشته شده غیر از جنبه تقلید و روی نویسی بدون تحقیق و تعمق از یک دیگر کاری نساخته سزا با و محاسنی را که مورخین قرن سوم تا صده هفتم و هشتم اری آن بوده اند بکلی فاقدند اینک اقوال آن مورخین را که درین موضوع چیزی از روی صحت و تحقیق نوشته اند با اقوال سائر مورخین که نوشته های آنها مورد اختلاف و بهترین نمونه از مسامحات آنهاست از لحاظ قدامت تاریخی و سراسر غلطی درین جا بترتیب آورده و بعد ما حاصل و نتیجه استنتاج خود را مینویسم :

عزالدین ابوالحسن علی جزری معروف بابن الانیر (۵۵۵ - ۶۳۰) در تاریخ معروف خود موسوم به الکامل فی التاریخ که سال ۶۲۸ یعنی دو سال قبل از وفات خود انجام داده است در ذکر قتل شهاب الدین غوری مینویسد : درین سته در نخستین شب از شعبان وقت نماز خفتن ابوالمظفر محمد ابن سام غوری پادشاه غزنه و خراسان در حین عودت از لاهور در دهک نام وریة واقع در بین غره و سیستان بجز شهادت رسید و قبکه مؤید الملک وزیر با عساکر سلطان شهید بفرشاهور رسید در بین غوریه و اترک آتش خلاف شعله ور شد چه غوریه می گفتند ما از راه مکرهان بغزنه میرویم و میخواهند بدین سها بیامیان نزدیک شده و بهاؤ الدین سام فرمان روای بامیان را پادشاه سارند و اترک میخواهند از راه سوران بغزنه روند و غرض آنها نزدیک شدن (بناج الدین الدز) غلام شهاب الدین بود که در وقت در کرمان نام شهری (غیر از کرمان ایران) که در بین غزنی و لاهور واقع است حکومت داشته نالدز مذکور خواجه را حفاظت نموده قاصدی از کرمان بحضور غیاث الدین فرستاده و او را

به تخت و تاج غزنه دعوت نماید چون آتش نزاع و اختلاف بالا گرفت چنانکه نزدیک بود حادثه بکشت و خون منجر گردد مؤید الملک بغور بها توصل جست و آنها مؤید الملک و اترک را باخذ خزانه و محفّه که در آن جنازه سلطان شهاب الدین بود اجازه دادند خلاصه براه مکرهان عازم شدند وزیر و همراهان او را درین راه محنت و مشقت بزرگی روداد چه تیراهمه و اوغان و غیره ساکین آن حبال بنا شارج اطراف عسکر گذاشتند تا آنکه بکرمان رسیدند تاج الدین الدز با استقبال آنها برآمد و چون محفّه شهاب الدین و جنازه اش را دید قرار عادی که در حیات شهاب الدین داشت زمین بومی نمود و چون او را سرده دید ققان و وایلا نموده جامه بردید چنانکه مردم را بگریه و شیون درآورد و یک روز دیدنی بود. ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۹۸، ۹۹ ضبع مصر.

صی ابو عمر منهاج سراج حور جانی (۵۸۹ هـ) وفاتش در نیمه دوم قرن هفتم (که پدرش مولانا سراج الدین منهاج در خدمت سلطان شهاب الدین غوری میزیسته و از طرف آن پادشاه در سال ۵۸۲ هـ بمنصب قضا لشکر هندوستان نامزد شده در تاریخ معروف خود طبقات ناصری که یکی از معتبرترین تاریخ دوره سلاطین غوریه است و در شوال ۶۵۸ هـ انجام رسیده است مینویسد :

چون سلطان مراجعت به غزنین کرد بدست فدائی ملاحمده در منزل دهیک در شهر سنه اینین و ستیائ (۶۰۲) شهادت یافت رحمت الله علیه رحمة واسعة و یکی از فضیلات آن وقت درین معنی نظمی کرده است تحریر افتاد تا در نظر پادشاه مسلمانان آید :

شهادت ملک بحر ویر معزال دین کز ابتدای جهان نه چو او نیا مدیک
سوم زغرّه شعبان بسال ششصد و دو قتاد دره غزنین بمنزل دهیک

چون سلطان غازی معزال دین محمد سام بدیهیک شهادت یافت سلطان بهاؤ الدین محمد سام بن محمود طاب مرقد هما در راه بر حمت حق پیوست چنانچه پیش ازین تحریر یافته است ، خصمان ملک غور و غزنین و بامیان و هند از تخمه شناسان دو فریق ماندند یک فریق سلاطین غور و دوم فریق سلاطین بامیان چون مرقد سلطان معزال دین از منزل دهیک به جانب غزنین روان کردند ملوک و امرای ترک که موالی سلطان غازی بودند مرقد سلطان را بقتل بستند و در قبض آوردند چون بطرف کرمان رسیدند مؤید الملک و وزیر محمد عبدالله سنجری رحمة الله با چند تن از معاریف امرای اترک بطرف غزنین با مرقد سلطان نامزد شدند چون مرقد بغزنین رسید بعد از دو روز سلطانان بامیان علاؤ الدین محمد و جلال الدین علی سمران سلطان بهاؤ الدین سام بامیانی با استدعای امرای غور چنانچه سه سالار سلیمان شیش و سه سالار هروش و دیگر معاریف دارالملک غزنین از طرف بامیان رسیدند و در

شهر غزنین آمدند ، سلطان علاؤالدین محمد سام بامیانی که پسر مهتر بود به تخت بنشست . طبقات ناصری جزوه دوم صفحه ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ طبع ایشیا تیک سوسائتی آف بنگال . عمادالدین ابوالفدا (۶۷۲ - ۷۳۲) در تاریخ المختصر فی اخبار البشر که تا سال ۶۲۸ را از کامل این الاثر مختصر کرده و از آن زمان تا سال ۷۲۱ را خود آورده است درین موضوع چنین مینویسد : در هنداسته شهاب الدین ابوالمظفر محمد ابن سام بن الحسین غوری ملک غزنه و خراسان بعد از هودت لاهور بمنزلی که او را دبل میگفتند در شب اول ماه شعبان قبل از نماز عشا به شهادت رسید جزوه دوم صفحه ۱۰۶ طبع مصر .

محمد بن خاوندشاه بن محمود معروف بمیرخوند (وفات ۹۰۳ در هرات) در تاریخ معروف خود روضه الصفا مینویسد : چون از معرکه سلطان محمد خوارزم شاه روی گردان شد بدار الملک خود رسید فرمان داد تا بقایای لشکر بسفر ۳ ساله ترکستان قیام نمایند و درین اثنا منهایان بعضی او رسانیدند که طائفه از ساکنان کوه جودی اظهار عصیان کردند سلطان عزیمت دیار ترک موقوف داشته بدانطرف رفت و جمع کثیر از ایشان کشته و اسیر گرفته عنان مراجعت به جانب غزنین متعطف ساخت و در اثنای راه بمنزل دمیک فدائیان او را شهید کردند بیت :

شهادت ملک بحر و بر معزالدین کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک

سوم زغرۀ شعبان سال ششصد و دو فتاد دررۀ غزنین بمنزل دمیک

روضه الصفا جلد ۴

غیاث الدین معروف به خوند میر (وفات ۹۴۱ در هند) در تاریخ حبیب السیر مینویسد : در وقت مراجعت بمنزل دمنک بزخم خنجر یکی از فدائیان ملاحظه شهادت یافت نظم :

شهادت ملک بحر و بر معزالدین کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک

سوم زغرۀ شعبان سال ششصد و دو فتاد دررۀ غزنین بمنزل دمنک

جزوه چهارم از جلد دوم صفحه ۱۰۶ حبیب السیر :

محمد قاسم هند و شاه استرآبادی در تاریخ فرشته که تا وقایع سال ۱۰۱۰ را آورده

است چنین می نویسد : چون سلطان بتاریخ دوم شعبان سال مذکور بکنار آب نیلاب رسید و در منزلی که بر مہیک اشتہار داشت فرود آمد قضا را در آن چند روز بست نفر از کفار کہکمران کہ اکثر خویشان و اقربا و فرزندان ایشان در جنگ سلطان شہاب الدین کشته شدہ بودند ہم عہد و ہم سوگند شدہ و کشته شدن بر خود قرار دادہ و آخر در باب کشتن سلطان شہاب الدین بہ بہا جستند و در وقت کوچ کہ فراشان مرا پردہ ہا فرود می آوردند خر گاہ خاصہ سلطان شہاب الدین و مضجع و مسکن او کا حقہ بخاطر آوردند و شب سوم ماہ مذکور یکی از کہکمران پیش آمد و دربان سلطان را از ہم کار زدہ بگریخت چون غوغا شد جمیع مردم حتی خدمتکاران نزدیک سلطنت

روی جمع آمدند و در آن وقت آنجیاعت فرصت بانه يك شقهٔ مسرا برده را بكار داد شكافتند و داخل شده با كاردها و دشمنای برهنه بخرگاه درآمدند دوسه غلام ترك خدمتگار که حاضر بودند از کمال حیرت مانند جوب خشک بیخس و بی حرکت گشتند و کپکبران بمخاطر جمع در انشای تباری خفتن آن شاه عالیجاه را بیست و دو کارد زده بدرجهٔ شهادت رسانیدند قطعه :

شهادت ملک بحر و بر معزالدين کز ابتدای جهان مثل او نیامد يك
سوم زغرۀ شعبان بسال ششصد و دو فتاد در ره غزنین غزل رتهك

سلطنت او از ابتدای حکومت غزنین تا آخر عمر می و در سال و چند ماه بوده از و يك دختر بماند گویند وزیرش خواجه مؤیدالملک بن خواجه محمد سجستانی بمصی کپکرات غدار را بدست آورده سیاست غیر مکرر نکشت و امر او سران سپاه را باخود متفق ساخته در محافظت خزانه که چهار هزار اشتر بار بود از ایشان قسم و سوگند گرفت و غلامان سلطان شهید را که میخواستند خزانه را تاراج نمایند بتهدید و تخویف مانع آمده و جنازهٔ آن شاه جیاه را برداشته بحشمت و شوکت هرچه تمامتر متوجه غزنین شد، میل خاطر خواجه مؤیدالملک و امرای اترک سلطنت غیاث الدین محمد بود امرای غور در سر خیال سلطنت بهاؤالدين ساء داشتند ازین سبب چون بحوالی فرساور رسیدند بین الفریقین مخالفت تمام بظهور رسید خواجه مؤیدالملک راهی که بکرمان نزدیک تر بود میخواست روانه شود چه که تاج الدین ایلدگر که یکی از غلامان سلطان شهاب الدین بود و نهایت اخلاص بسطان غیاث الدین محمد داشت در انجا بود و امرای غور اراده داشتند که از راهی سیر کنند که نزدیک تر بایمان باشد تاخراهِ را بپهاؤالدين سه واصل سازند و بر سر این مقدمه نزدیک بود که سمشیر در میان یکدیگر نهند و کار صانع سارده خواجه مؤیدالملک بش امرای غور رفته ملاعت بسیار نمود و بدلائل و براهین حاضر نشان داد که مناسب آنست که از راه شیوران و کرمان منوجه غزنین باید شد و از قبائل افغان و تراهیه زحمت بسیار رسیده چون نتوانی کرمان رسید تاج الدین ایلدگر باسعیال شده بود، بیرون آمد همین که نظرش بر محفه افتاد اراس برود آمده زمین ادب پیوسید و بعد ارا که دامن محفه را برداشته کالبد سلطات بنظرش در آمد دستار از سرش برداشته و پراهن دریده کره و داری آغاز کرد و ماتم را تاره ساخت القصبه بساریخ بیست و دوم شهر شعبان محفه سلطان شهاب الدین را بنزین رسانیده در حظیره که برای دختر خود ساخته بود دفن کردند گویند در غزنین خزانه بسیار از رز و قره و جواهر از و ز مانده ازان جمله بانصد من الماس که از جواهری تقیه است مانده بود و دیگر نقود و اموال را ازین لباس میتوان نمود تاریخ فرشته مقالهٔ دوم صفحه ۱۰۴ - ۱۰۵ .

مرتاض و لیم بیل در مفتاح التواریخ می‌نویسد: هنگام معاودت در اثناء راه بتاریخ غره شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دوی هجری در دهک که دهی است از توابع غزنی برکنار نیلاب از دست یکی از فدائیان کهکمر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفظه صاحب السریر استخراج می‌یابد و عزیز می‌در نظم آورده.

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین کر ابتدای جهان مثل او نبامد یک
سوم ز غره شعبان سال ششصد و دو فتاده در ره غزنین بمنزل دهک
مفتاح التواریخ صفحه ۵۱، ۵۲ طبع نول کشور،

قاضی فقیر محمد ابن قاضی محمد رضا در مجمع التواریخ می‌نویسد: درین اثناء خبر حصیان ورزی سکنان کوه جودی شنیده برای دفع ایشان شتافت و بسیاری را به تیغ انتقام گذرانید و در وقت مراجعت سوم شعبان ۶۰۲ در منزل دیبک به خنجر فدائیان شهادت یافت مجمع التواریخ صفحه ۲۱۵ طبع نول کشور.

صاحب سیرالمتاخرین می‌نویسد: سلطان بعد تنبیه آن فرقه و انتظام امور ملکیه اراهور معاودت بفرزین نمود چون نزدیک رسید در دهی از دهات غزنین از دست فدائی کهوکر که برکاب سلطان رفته بود باتفاق که روداد درجه شهادت یافت حلد اول صفحه ۱۰۵ طبع لکنهو.

میرزا نصرالله اصفهانی در کتاب داستان ترک‌تازان هند که بزبان فارسی مره نوشته است می‌ویسد: چون از آب سند گذشت بفرمود تا برده سرای او را نزدیک حائی که آنرا رتهک می‌گفتند راب آب زدند تا از بادهای دلکشی که از روی آب می‌وزد می‌تازه کنند گروهی از کهکمران که خوبشان شان در جنگ واپسین کشته شده بودند برای کینه خواهی دیده بر بزنگاه دوخته داشتند تا آن دم که از کناره دیگر رود یکسوی خرگاه شاهی را که رو بآب بود از نگهبان تهی یافتند هنگام مش به آهستگی شنا کرده از آب کد شدند و آنکه دوچار کسی شود بچادر خوابگاه شهاب الدین در آمده چند زخمهای کاری بر او زدند و رشته رندگی او کسبته شد ۶۰۳ روز سوم ماه هشتم سال ششصد و دو تاری ۱۵ ماه ۳ و نازدهم ماه سوم سال یک هزار و دوست و شش فرنگی مرده او را به همراهی دستور و همه بزرگان دربار او ساز و نوای سوک روانه غزنین نمودند. داستان ترک‌تازان هند صفحه ۲۳۲

صاحب تذکره بهادران اسلام می‌نویسد: سلطنت در حین عود از پنجاب بعد از اطفای نائرة غاوت و گوشمالی از طائفه کهوکه بکرون در منزل دهک، مصل سوهاوله ضلع جهلم پنجاب بنا بر روایت طبقات ماصری از دست یک فدائی ملحد و بقول فرشته از دست

طائفه کهوکر به شهادت رسید اما قول فرشته ابد آ قابل قیاس نیست چه چند نفر کهوکر که اگر چه بغایت دلیر و متهور هم باشند چگونه میتوانند که در حضور پهره و غلامان خاصه شاهی که در معرکه های بزرگ و مهلکه های مدھش از سلطات حفاظت می نمودند باین صورت سلطان را به شهادت برسانند و درینوقت همان غلامان دلاور مانند صورت دیوار بیخس و حرکت بوده بگذارند که سلطان به شهادت برسد روایت فرشته در مقابل منهاج سراج از پایه اعتبار ساقط می نماید چرا که پدر منهاج سراج قاضی لشکر سلطان محمد غوری بوده و خود او درین وقت بغیر و زکوه مرکز علاقه غور در قصر شاهی حاضر بوده منهاج سراج قاتل سلطان را يك فدائی ملحدی نویسد این فدائی یکی از مریدان حسن ابن صباح و عده از سلاطین و علما را بزر شهادت رسانیده بود و در وقتکه ملک سیف الدین و غیاث الدین و سلطان محمد غوری طائفه ملاحده را در ملتان استیصال نمودند ملحدین هم بانتقام برخاسته يك تن از آنها سلطان را در ۶۰۲ هجری شهید نمود قاتل چه از طائفه کوکر و غیره آن از هر قومی که بوده اما یقیناً از فدائیان طائفه ملاحده محسوب است منهاج سراج می نویسد که وزیر جنازه سلطان را با خزانه گرفته و خیلی باتدبیر و احتیاط تمام رهسار غزنین شد و در بامیان تاج الدین ایلدز از جنازه استقلال و مشاییت شایانی نمود و گلیه ماتم سلطان را هموار کرد ازین واقعه معلوم میشود که جنازه سلطان را در غزنه بخاک سپردند ولی ابو الفضل در جلد دوم آئین اکبری در ذیل نامورانی که در دهلی بخاک آسوده اند نام شهاب الدین را نیز می نویسد اگر چه در لائق و دانش ابو الفضل جای اعتراض نیست اما آئین اکبری را چهارصد سال بعد ازین واقعه نوشته است ، منهاج سراج شخصاً در عهد التمش بدھلی آمده و در آنجا قاضی القضاات و صدر جهان دهلی گردیده و این هر دو رتبه را تا عهد بلبن دارا بوده و در همان وقت چندین نفر از امرا و ملوک معزیه در قید حیات بودند و خطبه سلطان محمد غوری هم بطور یادگار خوانده می شد با این مراتب اگر قبر سلطان در دهلی ميبود دران زمان حتماً زیارت گاه مسلمانان قرار میگرفت فاضل و مؤرخ شهیر منهاج سراج هم که کمک خوار و تربیت یافته این خاندان بود یقیناً زیارت سلطان میرفت و از مزار او در دهلی نشانی میداد و در تاریخ خود از وصول جنازه سلطان نفزه و ماتم داری تاج الدین ایلدز ابد آ بحث نمی راند پس روایت منهاج سراج نسبت روایت ابو الفضل بیشتر موقوف و معتبر است .

نذکره بهادران اسلام حصه دوم صفحه ۲۱۹ - ۲۲۰ طبع لاهور .

دایات المعارف اسلامی درین موضوع می نویسد : در موقع بازگشت وقتیکه سلطان بمقام دمیاک Damyak بر ساحل دریای سند نزول فرموده بود از دست یک نفر ملاحده متعصب (که سابقاً سلطان او را اذیت کرده بود) بشهادت رسید .

انسایکلو پیدیا آف اسلام ج ۲ صفحه ۱۶۳ سنون ۲

اقوال و روایات مختلف فوق را برای اینکه اختلاف هیچ و سبک نگارش مؤرخین موثوق و غیر موثوق را نشات بدهیم درین جا محض نمونه نقل و اقتباس نمودیم اما در اینکه سلطان شهاب الدین غوری در منزل دهک شهید گردیده و دهک هم بی از قرا و توابع غزنین بوده است شکی نبوده و مواضع دیگر از قبیل دمل ، دمیک ، دمنک ، دیک ، رتهک ، دهمیک (متصل سوهاوه ضلع جهلم پنجاب) مهبک (کنار آب نیلاب) دمایک ساحل دریای سند (که اغلب آن اغلاط کتابی و طباعتی دیده میشود) و غیره نکلی از حقیقت و اعتبار عاریست بر علاوه از دلائل آتی بدون هر گونه تردد و اشتباه ظاهر میشود که دهک از دهات غزنه و شهادت گاه سلطان شهید هم در آنجا واقع است .

۱) در صورتیکه ابن ابیر و منهاج سراج که از مؤرخین معتبر بلکه از معاصرین سلطان شهیدند بطور صریح محل شهادت سلطان را در دهک غزنه مینویسند اقوال سایر مورخین در مقابل این دو مورخ شهر و موثوق نکلی ضعیف و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط است .
۲) دهک در آن وقت بطور تحقیق از منازل معروف راه غزنه و از توابع بزدیک آت بوده است چنانچه ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطخری که در سنه ۳۲۹ به سیاحت بلاد و امصار عالم شروع کرده در کتاب المسالك والممالك خود مینویسد: از زنبوق تا سر روزن (۱) که آبادی آن بسلطان منسوب است يك منزل است و از سر روزن تا حروری که آبادی آنهم بسلطان منسوب است يك منزل است در بین این دو منزل یعنی سرروزن و حروری نه رست موسوم به نیشك (۲) و بالای آن پلی از آجر بسته اند از حروری نادهك و رباط يك منزل راه است از حدود دهك و رباط دشت شروع گردیده بمنزلی که موسوم به شور آب است منتهی می شود .
المسالك والممالك الاصلطخری ص ۲۴۹ طبع لیدن مطبع برل .

بر علاوه این حوقل که از نویسندگان قرن چهارم هجریست و از سنه ۴۲۰ تا ۳۴۸ سیاحت مشرق پرداخته است در کتاب المسالك والممالك والمفاوز والممالك خود و مقدم می که از علما او آخر قرن چهارم هجری است در کتاب البدوالتاریخ که در سنه ۳۵۵ هجری تالیف شده مینویسد دهك منزلی است از منازل ما بین زرنج پای تخت سیستان و بست که در حدود زابلستان یعنی ملك غزنه است .
ابن حوقل ص ۳۰۵ مقدم می صفحه ۵۰ .

۳) این دهك همان دهكیست که شاعر معروف دربار غزنه مسعود سعدسلیمان مدت هفت سال در یکی از قلاع محكم آن که باسر سلطان ابراهیم ۴۵۱ - ۴۹۲ محبوس بوده و روزگار بلخی داشته در یکی از قصائد خود میگوید :

هفت سالم بكوفت سو و دهك پس از آنم سه سال قلعه نای

امانست به اینکه مدفن و آرامگاه سلطان در دهك قرار یافته باشد ، بر خلاف اقوال مؤرخین

۱ - غالباً باسر روضه خانی که به ۲۷ کیلومتری از ارگون جانب عربین واقع است تطبیق می شود .

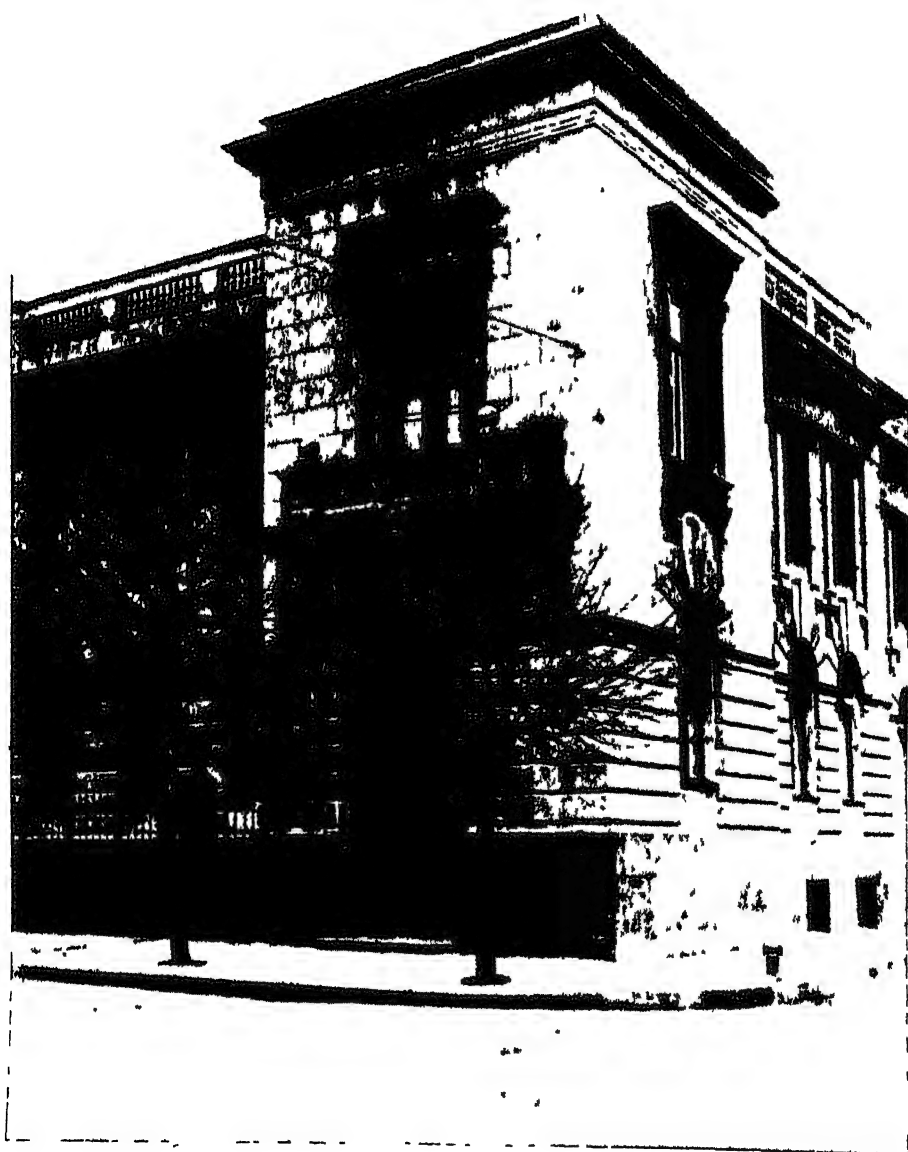
۲ - غالباً با نهر سرده تطبیق می شود .

معاصر و غیر معاصر او است زیرا بقول ابن اثیر و منهاج سراج چناره را از دهک بسوی غزنه نقل دادند و بلکه در همانجا دفن نمودند فرشته می نویسد که بتاريخ بیست و دوم شهر شعبان محفۀ سلطان شهاب الدین را به غزنی رسانیده در حظیرۀ که برای دختر خود ساخته بود دفن کردند ابن اثیر نیز در جلد یازدهم تاریخ کامل خود (صفحه ۷۷) در ذکر تسخیر شهر اجره از بلاد هند بدست سلطان شهاب الدین مینویسد : سلطان پس از تسلیم شدن شهر دختر شاه را ترویج کرد و مشارالیه بدولت اسلام مشرف شد و بالاخره سلطان او را با خود بغزنه برد و معلم قرآن برای او مقرر کرد تا آنکه ملکه وفات کرد سلطان بر سر قد او بنای عظیم برآورد و مردم غزنه بزیارت آن میرفتند درین صورت با قرب احتمال هیچ استبدادی ندارد که جنازۀ سلطان را پهلوی ملکه او در آن بنا و مقبره که خود ساخته بود دفن کرده باشند .

ولی اینکه عوام مقبرۀ سلطان را در دهک دانسته زیارت گاه قرار داده اند بعقیدۀ نگارنده امریست که بواسطۀ مرور زمان از سؤتقام و عدم تحقیق عوام نشأت نموده والی زماننا معروف گشته است چه یقیناً از روی قرائن و امارات ظاهری است که محل مذکور همان مشهد سلطنت بوده که بعدها بنای سرقدوز زیارت گاه او قرار گرفته و عوام للناس پس از انقضای ازمنۀ مدید و طولانی و عدم اطلاع و تحقیق تاریخی فرق بین مشهد و مدفن کرده نتوانسته ، مشهد را مدفن دانسته و تا امروز به همین عقیده اند چنانکه بسا امثال چنین امور در شرق علی الخصوص در مملکت عزیز مامتداول بوده و رواج کامل دارد با این همه اگر در مقبرۀ موجودۀ سلطان که در دهک قرار یافته لوحی یا کتیبه یا سنگ نوشته بدست آید که مطابقت با سئۀ شهادت آن سلطان نامور داشته باشد ما را بکلی از هر گونه تردد و اضطراب مصئون داشته براین مسکت ترین دلیل و مقنع ترین برهانی خواهد بود . پس از روی اینهمه مأخذ و تشریحاتیکه در بالا مذکور آمد ، این نتیجه بدست می آید که مشهد واقعی سلطان نامدار محمد شهاب الدین غوری در قریۀ دهک غزنی و چون با احترام آن شاه میروور البته علامۀ درانجا قرار داده شده بود لهذا امروز مرجع زیارت عوام شده و آنرا عین سرقد می دانند ولی آنچه موثوق و بنزد ما محقق است مدفن سلطان نامور غوری در غزنی واقع و غالباً در جوار ملکه معروف خود مدفون است .

با این همه مراتب امید داریم طوریکه انجمن در نظر دارد عملاً مزار کتیبه این سلطنت بزرگ را در غزنین صحیحاً مکشوف و معلوم دارد . مراجع و ماخذیکه درین مقاله بدان رجوع گردیده .

ابن اثیر جلد ۱۲ ، طبقات ناصری طبع بنگال ابوالفدا منبع مصر ، روضتہ الصفا جلد ۲ ، حبیب السیر جلد دوم تاریخ فرشته مقاله دوم ، مفتاح التواریخ طبع نولکشور ، مجمع التواریخ طبع نولکشور سیر المتأخرین جلد اول طبع لکنهو ، داستان ترک تازان هند ، تذکرۀ ساهدران اسلام حصۀ دوم طبع لاهور ، انسانی کلوییدی اف اسلام جلد ۲ ، اصطخری طبع لیدن ، ابن حوقل ، طبع طهران ، مقدسی ، قصاید مسعود سعد سلمان نسخه قلمی ، سخن و سخنوران طبع طهران تاریخ ادبیات ایران تالیف دکتر شفق



عمارت سفارت کبرای افغانستان در ماسکو

مکتوب

بعد الالقاب !

دکتر هنری هیراس مدیر مؤسسه تنبغات تاریخی بمبئی و پروفیسر تاریخ و عتیقه شناسی آنجا که اخیراً در حین سیاحت افغانستان و توقفش در کابل بهضویت افتخاری انجمن ادبی کابل نیز قبول گردیده و در مجمع بین المللی علوم تاریخ پاریس هم اعضا میباشد ؛ این تازکیها یک سواد رابورت را که عاید سیاحت خودش در افغانستان بمجمع بین المللی مذکور روانه کرده است بضم یک مکتوب خود باین انجمن روانه کرده میباشد که ما عین رابورت مذکور را که بزبان انگلیسی نوشته شده و خالی از دلچسپی نمیباشد بقارمی ترجمه کرده و اینک بمطالعه ابناى وطن میگذاریم .

عبدالباقی مرکاتب انجمن

حتراماً باصلاح شما میرسانیم که من از ۸ اگست تا ۱۹ نومبر در افغانستان بسایقه مطالعه نمودن آثار و آبدات تاریخی و عتیقه مملکت مذکور که رابطه خاصی باناریخ هندوستان دارد سر برده ام چنانچه بر 'ی' اینمقصد دو ماه در کابل گذرانده و یک ماهی را وقف سیاحت طولانی در سر تا سر افغانستان کرده میباشم ، حکومت افغانستان بانظریات منور و بلندیکه در رد تسهیلات زیادى در راه سیاحت و مطالعات من در افغانستان فراهم نمود

هر چند آثار و آبدات تاریخی و قدیمه افغانستان خیلی متعدد و فوق العاده دلچسپ هستند اما محتمل است دلچسپ ترین همه همان آثار و بقایای بودستی که در مملکت مذکور بخصوص در وادی کابل ، در میدانهای جلال آباد ، در وادی ایبک (ولایت ترکستان) و بالاخر در ما میان بگشرد دیده میشوند بشد ؛ صوامع و معابد متعدد بودستی که در سنگلاخها حجاری شده میباشد دور موقع 'خیر الذکر

از قرن اول بعد المیلاد نشو و نما و ترقی بسزائی را طی کرده هنوز سیاحتین و فضلا را از مشاهده خود مبهور و حیران میگرداند.

با عیان کانون تمدنی شبیه بتمدنهای که به نزد هند شناسان در نالاندا (۱) اجانتا (۲) ایلورا (۳) او دانداپورا (۴) و غیره و غیره معلوم شده است میباشد - آثار و آبادات بلخ یعنی باختر قدیم وقتی بصورت صحیح مکشوف شوند ممکن است خزاین و ذخایر تمدن یونانی را که هنوز در زیر خاکهای و لایت مزار پوشیده و مخفی هستند کشف نمایند. هکذا: وادی بگرام در کوهستان که بذریعۀ پتالمی و هوئن تسانگ زوارجینی در قرن ۷ بعد المیلاد شناخته شده بود و فعلاً موضع مذکور با نقطه که اکنون شهر کاپیسا آن را فرا گرفته است تطبیق شده میباشد. و همچنین دو عدد مقبره های سنگی یونانی که باین نازکیها در قندهار مکشوف گردیده.

راجع به سکه ها و کتیبه ها نیز در افغانستان شواهد و مدارک خیلی برجسته و عیانی ملاحظه میرسد. چنانچه مسکوکات قدیمه بقدری در مملکت مذکور زیاد و وافر هستند که انسان مجبور میشود اذعان کند که هیچیک مملکت دیگری در دنیا نظیر آن دارای ذخایر مسکوکاتی نمیشد، چه «افغانستان» نسبت بموقعیت جغرافیائی خودش که بمثابه رهروی برای داخل شدن هندوستان میشود سکه های را بنظر انسان میگذرانند که هر يك نسبت بدیگر خیلی ها متفاوت و متباعد میباشند و از آنجمله است سکه های یونانی، پاکتری، تهراسین (۵) هوانش (۶) کوشانی، هندوئی، عربی، افغان قدیم، مغل و افغان جدید.

نقوش و کتیبه های قدیمه که تا حال بنظر رسیده آتقدرها زیاد نیست چه بعضی قسمت ها هنوز بصورت صحیح تفتیش و تفحص نگردیده. هر چند با الطبع اغلب

(۱) Nalanda (۲) Ajanta (۳) Ellora (۴) Odaundapura

(۵) Thracian (۶) Hunnish

کتیبه ها به عبارت عربی و فارسی میباشند اما در زبانهای سانسکرت، پالی (۱) و حتی سریانی نیز در ولایات جنوبی مملکت مذکور کتیبه های یافت گردیده .
 بقرار فراردا - که گمان میکنم در ۱۹۲۲ با حکومت افغانستان منعقد گردیده کارهای خیلی ناشکوه عتیقی در بلخ، بامیان و هده که شش میل جنوب جلال آباد کائن است بهمل آمده . صوامع بودستی و ستوپه های که در محل اخیرالذکر مکتشف گردیده نه تنها از نقطه نظر عتیقه شناسی و تاریخ ذی اهمیت است بل حتی برای تاریخ عمومی ستایع نیز دارای اهمیت و قدر بزرگی شناخته میشود .
 مکتب معروف حجاری و هیکل تراشی که بصورت خارق العاده حقیقت پسندی یونان و خیال پرستی هند را در کارهای خود مشحون و متضمن بود و موسیو فوشه فرانسوی از آن بمکتب گندها را یاد کرده مرکر آن بلاشک و شبهه در هده که نمونه های بسیار قشنگ آن هم در آنجا کشف گردیده می بوده - وقتی از هده جلوزر بطرف پشاور رفته شود تکسیلا و لاهور نمونه های کارهای گندها را را که قشنگی و خوشگلی های زنده نمونه های هده را در عین زمان توصیف و تبیین مینماید بیشتر آشکار و بر ملا میکند - آنچه من از برای حقیقت و صمیمت خیال میکنم نام اینمکتب در استقلال بایست تبدیل و گشتانده شود یعنی مکتب گندها را بایست مکتب افغانستان نام نهاده شود .

در مکانب عالی سه گانه که حکومت در کابل تاسیس نموده مطالعه تاریخ تادرجه زیادی ترویج و تعمیم دارد، اینجانب بادولفر پروفیسرهای تاریخ معرفی بهم رسانده ام که یکی آن پروفیسر محمد علی معلم مدرسه حبیبیه مولف کتاب (افغانستان مترقی) که تاریخ انقلاب اخیر و نتایج آن را متضمن است میباشد و دیگر آن پروفیسر د'ف موسیو گاریک معلم مدرسه فرانسوی (مراد از مکتب استقلال

است میباشد) این شخص چندین نفر جوانان خوش آئینه را تربیه نموده که نسبت برسد کی و تحقیقات در قضا یا ثنی تاریخی مملکت دلچسپی ریادی گرفته اند.

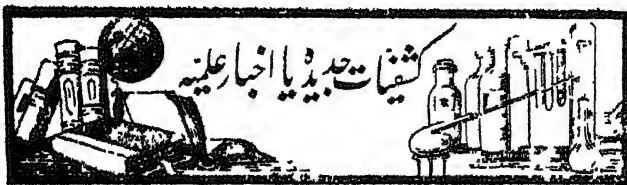
ار آنجا که حکومت بقدر و قیمت تمدن قدیم و لزوم مطالعات منظم و با قاعده در اطراف آن بخونی پی برده است برای فراهم نمودن وسایل این مقصد هم سعی از آثار و اجناس عتیقه در جوار دارالفنون که قرب کابل کائن است وضع و رقرار کرده میباشد چنانچه مجموعه های متعددی که در ایوانها و اطافهای موزم مد که ر دیده میشود رو بهمرفته اعصای ارم باشدۀ تاریخ قدیم مملکت را ترکیب و سر و صورت میدهد هیچیک مطالع متع نمی تواند مطالعات صحیحی را بج نتاریخ افغانستان بعمل بیاورد تا چندین روزی را درین مرکز علم و دانش بسربرد ما مورادارۀ موزم جناب علام محی الدین خان افغان همه آن اشخاصیکه سه ق نظریات عالی و بلند خود داخل سنای مدکور میشود تسهیلات ریادی فراهم می نماید.

ما ذکر مراتب فوق این تنها طرق و وسایلیست که حکومت افغانی برای شان دادن دلچسپی و علاقه مفرطش در آثار ماضیه اتحاد کرده است بل بر علاوه اینها اماکن و آبادات قدیمه نیز با سعی و اهتمامی مخصوص تحت ترمیم و اصلاحات و ترمیم و ترصد صحیح گرفته شده می باشد چنانچه در آثانی که در افغانستان توقف داشتیم ملاحظه درهای تعمیر یک بقعۀ سیار قشنگی را که در بالای قبر قهرمان افغانی مرواس حان در قندهار جریان داشت و همچنین اصلاحات و ترمیمات که در قندهار و سایر مکمل کارهای ما تمام بقعۀ تیمور شاه که از اوقات سیار قدیم نظریه شورشهای داخلی که بعد از مرگ آن حادث گردیده و قسمتی از کارهای آن را داشته بود در کابل اجرا پذیر بود و علاوه بر متکار بهای نقاشی های فشانک ده رمبرۀ احمد شاه درانی در قندهار در اعداد کارها است که من مشاهده کرده .

دلچسپ ترین مؤسسات کابل انجمن ادبی است که با راده پادشاه مرحوم نادر شاه ناسیس و دائر گردیده - این مؤسسه از یک عده جوانان با حرارت و ذوق مندی که در تاریخ افغانستان دلچسپی خاصی داشته میباشد متشکل و یک عمارت کوچک اما موزون و متناسی را که در مرکز شهر کابل واقع و اعضا در آنجا با هم ملاقی و مصروف کاری می شوند داراست در موسسه مذکور کتابخانه حاوی یک مجموعه کتابهای نفیس و مفیدی نیز برای استفاده اعضای انجمن موجود بوده و یک مجله ماهانه بنام (کابل) که در آن مقالات متعددی در موضوعات تاریخ طبع میشود هم از انجمن مذکور منتشر میگردد - و الحاصل انجمن مذکور مطهر و تجلی آن هدایات و ارشادات حقیقی که مرحوم نادر شاه کبیر برای بیداری افغانستان جدید داده است میباشد - خیلی معذوقم که در آئینای توقم در کابل بحضور اعضای انجمن مذکور راجع تمدن افغانستان کنفراسی داده میباشد ، انجمن مذکور نسب قبول نمودن اینجانب بجمعه اعضای افتخاری آن افتخار عظمی من اعطا کرده میباشد .

لذا اینهمه حقائق مرا وادار میماید که معرفی شدن افغانستان را در مجمع بن المللی علوم تاریخ پیشنهاد نمایم .





موفقیت تازه در چراغ برق

نگارش و ترجمه سید قاسم خان (رشتیا)

چراغ برق از وقتی که با برصه وجود گذاشته ، هموار ، در نشو و نمائی بوده و روز بروز مورد تغییرات و اصلاحات تازه واقع شده است چنانچه در یکی از شماره های سال گذشته مجله کا بل در ضمن مقاله (فن تنویر) دوره های متناوب تکامل آن را مفصل نگاشته و در اخیر آن تذکر داده بودیم که چندین اصول و اصلاح دیگر چراغ برق هنوز زیر تجربه میباشد ، اینک اخبارهای تازه که رسیده مژده میدهد که تنویرات برقی داخل یک مرحله جدید ترقی و تکامل شده و چنان اختراعاتی در آن بعمل آمده که نور چراغ برق کاملاً شبیه به نور آفتاب و به صرف قوه کم روشنائی زیاد و خوش رنگ ازان بدست میتوان آورد ؛

بنابران مانیز خبر خوشی مژبور را بهم وطنان خویش داده ضمناً از صورت چگونگی آن اصلاحات و اختراعات و آلات مخصوصه آن ذکر مختصری مینمائیم :

چراغ برق با وجود تمام مزایائی که بر سایر وسائل تنویریه سابقه دارد ، و از هر جهت مطابق حیات اسروزی و موافق راحت و خوشگذرانی میباشد ، یک نقص بزرگی در آنست که روز بروز بنظر انسان کلاتر و در راه مقاصدش عوائق تازه می تراشد و آن اینست که با وجود تمامی کوششاتی که در راه بهبود آن بعمل آمده و میتوان گفت که از روز اول تا کنون صد درجه در تنویرات برق اصلاح وارد شده ، معیناً رنگ نور آن از روشنی روز خیلی متفاوت و دور مانده است . حالانکه مقصد کلی انسان یک رنگ ساختن روز و شب میباشد تا همه امور بدون تفاوت در شب و روز یکسان جاری بماند ؛

برای این مقصد چنانچه در بالا به آن اشاره شد ، مساعی زیادی از طرف علمای بزرگه نقاض مختلفه بکار برده شده و مجارب قیمت داری بعمل آمده است ولی همه بیفائده بوده و اگر احیاناً کدام یک نتیجه قیمت داری داده باشد ، آنهم بسیار کم تأثیر و خیلی دور از منظور حقیقی بوده است ؛ از طرف دیگر یک نقص مهم دیگر چراغ برق این است که قوه های ضعیف و خفیف آن قابلیت تنور کافی را ندارد حالانکه قوه های بزرگ آن اگر از یک طرف بقدر کفایت روشنی بدست میدهد از طرف دیگر چشم را صدمه کلی میرساند و این خسارات خیره کننده چراغ برق درین ده سال اخیر بحدی زیاد شده که هیچ کس از آن بیخبر نیباشد .

پس جهة حصول روشنی زیاد، قوه بزرگ برق را بکار برده و برای حفظ چشم حباب ها و معیج های خیره و کدر و بعضی اوقات تاریک را استعمال مینمایند. و درین صورت بدیهی است که قسمت کلی قوه برق در داخل حباب هدر رفته بیشتر اوقات این اتلاف اختیاری به ۷۰ فیصد میرسد مثلاً اگر بجوایم بقدر صد شمع روشنائی طبیعی بدست بیاوریم، لازم می آید که تقریباً ۳۰۰ شمع قوه را صرف کنیم.

برخی دیگر روی گلوب های برق را رنگ می زنند و درین صورت نیز دو حصه قوه که صرف میشود هدر رفته چندان نفی از آن گرفته نمیشود. معیناً اکثر اشخاص به این طریق متوسل میگرددند و آنها عبارتند از صاحبان مغازه های پارچه فروشی، کارخانه های کاغذ رنگه، قالین فروشها، کارگاه های کیمیاگری و غیره، جواهر فروشان، خیاطها، کلاه سازان و عموماً کسانی که میخواهند اموال شان بشکل بهتر و جذاب تری عرضه بشود. زیرا بجوی معلوم است که تشخیص دادن رنگ در شب بزر نور چراغ برق چقدر مشکل و تاچه اندازه اسباب اشتباه میباشد... و مالکان مغازه های بزرگ این نقص را دانسته، برای آنکه روشنائی (شبه به روشنی روز) بدست بیاورند، آلات پرخرجی را استعمال میکنند و با وجود این بساتفاق می افتد که خرید و فروشهای شب، فردای آن باطل و علاوه بران اسباب انزجار بسیار مشتریهای مهم مغازه را فراهم بیاورد؛

بهر حال همه این نواقص و ناراحتی ها، امروز از بین رفته و از جمله بادهای دیروز محسوب شده است. زیرا یکسال قبل، در فرانسه چنان آله اختراع گردید که به گلوب معمولی برق بسنه شده، قوه آن را از ۱۰ فیصد تا ۲۸۰ فیصد زیاد، میسازد بدون آنکه مصرف از اندازه همان گلوب تجاوز بکند این آله (حلقه منشور سفید) Anneapristique نام دارد و ساختمان آن چنان است که قوه برق را تمرکز داده در طی عملیات شبه به آله کلان سازنده صدا، نور را چند برابر میسازد.

ولی مقصد کلی که عبارت از حصول نور شبه به روشنی روز (یا آفتاب) بود، از آن بدست نیامده فقط نقص دیگر چراغ برق یعنی خیرگی و نور سرخ رنگ آن مرتفع گردید و برای اقصاء مردمان خیلی سهولت بوجود آمد.

اما انجینرها و علمای فن تنویر بیکار نه نشسته، مساعی و تجارب خود را درین زمینه ادامه دادند و مخصوصاً یک شرکت لوازم برق فرانسوی موسوم به (آملی لوکس) که از مدتی به اینطرف اختراعات عملی آن در تنویرات برق کسب شهرت نموده، به کمک (حلقه منشور سفید) اخیراً بواسطه تجربه خانه های خود یک آله جدیدی را اختراع کرده که تمام نواقص چراغ برق ذریعه آن رفع و برای آبنده فن تنویر راه بزرگی را باز میسازد. این اختراع عبارت از (حلقه منشور آبی) است.

است که از یک طرف قوه هر گلوب معمولی را تا ۱۰۰ برابر آن افزون ساخته و در عین حال نور آن را کاملاً مانند روشنی روز میگرداند؛

حلقه منشور آبی در هر گلوب بدو تفاوت کار میدهد حتی در گلوبهای ۲۵ شمع و ۴۰ در شیت (حباب) های شفاف که نور از آن بهر سمت پراکنده میشود نصب میگردد و ۴۰ در شیت های فلزی که فقط به یک نقطه و یک سمت روشنی اندازد. اگر فکر کرده شود که این آله یا بهتر بگوئیم این اختراع نوازی یک طرف آن ۷۰ فیصد تلفات قوه و نور برق را مصرف نمیکند و از طرف دیگر روشنائی مفید را ۱۰۰ فیصد می افزاید. آنکاه فائده کلی آن بنظر مجسم خواهد گشت: در حقیقت بوقت حاضر حقیر ترین گلوب های برق میتواند که بقدر کفایت نور، (موافق به نور روز) از خود بیرون بدهد بشرطیکه در آن (حلقه منشور آبی) نصب گردد.

و این حلقه منشور آبی بطور مستقیم زائده (حلقه منشور سفید) است که یکسال پیش اختراع گردیده بود.

سطح داخلی حلقه منشور آبی (اختراع جدید) با (فلتر) مخصوصی مجهز است که وظیفه آن تجزیه قیمت کلی اشعه سیم های نورانی داخل گلوب برق و سپس نگه داشتن اشعه سرخ و زرد است که بدرون آن در جای روشن شده مزبور پراکنده میگردد. بعبارت دیگر، حلقه منشور آبی در عین حال بقسم یک آله انتخاب کننده و افزاینده کار میدهد زیرا از یک طرف اشعه سرخ و بایاتر از سرخ و از طرف دیگر اشعه ماورای بنفش را که خسارات آن از برای چشم هر کس معلوم است، دفع و بالمقابل اشعه مفیده را که باقی می ماند، چندین برابر میسازد.

از بس فوائد این آله جدید واضح و امتحان آن سهل و بالاخره استعمالش کم خرج بود، در مدت کوتاهی که از عمر آن میگذرد، بسامنازه ها و مجامع عمومی به استعمال آن اقدام نموده اند حتی حکومت فرانسه این اختراع را خیلی تقدیر کرده و پس از تجربه های کافی در نظر گرفته است که بزودی تنویرات جاده ها و عمارات حکومتی و ملی را با حلقه منشور آبی مجهز سازد.

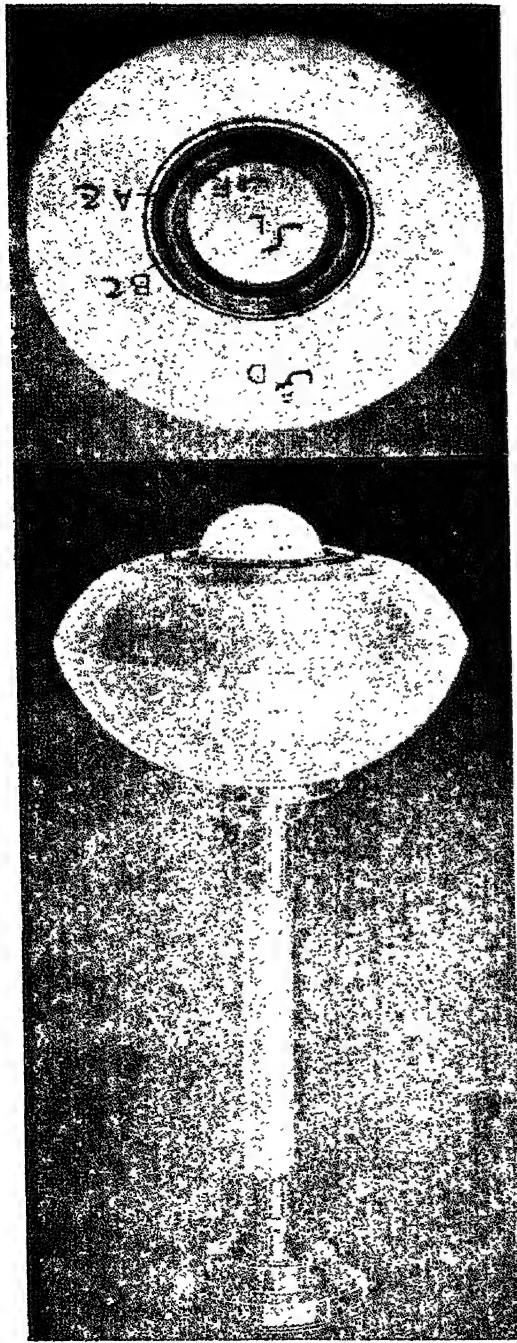
در خاتمه میتوان امیدوار بود که این اختراع جدید بزود ترین اوقات به سایر ممالک نیز رسیده از منافع مهمه آن همه ملل برخوردار گردند.



مثنی

از خوانندگان عزیز متمنیم جمله را که در صفحه ۷۶ سطر ۱۶ نمره ۴۴ مجله کابل درج شده قرار ذیل قرائت نمایند:

شاه اسمعیل در سنه ۹۳۰ هجری این خاکدان را پدید آورد گفته بعالم باقی شتافت.



اختراع جدید : حلقه منشور آبی

در بالا ، جاییکه در آن حلقه منشور آبی را نصب کرده اند .
 دریائین ، اصل آله جدید ، ش شیت شفاف که نور را بهر سمت برا گنده میکند ، از شیشه خیره - که گلوب برقی صکه ۱۳ حصه
 آن معلوم می شود - ح حلقه که حلقه آبی را محکم میکند - ج جسم حلقه منشور آبی - ف فلتر آبی یعنی سطح حلقه آبی که مخصوص برای دادن
 نوری موافق نور روز تهیه شده .

اختراع ساعت

ترجمه و نگاش آقای رشتیا

درباب اختراع ساعت اختلافات زیادی در بین جرائد اروپا حتی ملل مهمه آنجا جریان دارد و درین اوقات اخیر درین زمینه قلم فرسائی های شگفت انگیزی میکنند که فهمیدن آن خالی از دلچسپی نیست خصوصاً درحالیکه ما نیز درین دعوی حرفی داشته باشیم !

جرائد آلمان مقالات مفصلی در اطراف مبداء پیدایش ساعت نوشته ، در ضمن تاریخچه کننده کندی اشاره میکنند که اولین کسی که ساعت را اختراع نمود یک نفر آلمانی موسوم به (پیتر هملتن) از اهل باویرن بود و او در ۱۵۴۸ اولین وقت شمارا تیار کرد .

بالمقابل جرائد فرانسه دلائل زیادی برای ردن این دعوی افامه کرده ، تاریخچه یریح دیگری میترانند که بموجب آن اختراع ساعت در فرانسه شده و مخترع آن (زبولیان کودری) بود که اولین ساعت را در ۱۵۲۸ برای اوی دوازدهم شاه فرانسه تیار کرده ، بعدها ساعت ساز مخصوص فرانسوای اول گردید چنانچه یک ساعت کوکب نیز ساخته آنرا در دسته خنجر دانه نشان فرانسوای اول نصب نموده بود و در همان وقت عموم مردم او را مخترع ساعت شناخته ، تا وقتیکه زنده بود ، یگانه ساعت ساز عصر بشمار میرفت .

جرائد فرانسه تقسم کنانه اضافه میکنند که شاید آقای پیتر هملتن نیز از حلقه شاگردان همین شخص بوده و ۲۰ سال پس از اختراع اولی ، ساعت سازی را یاد گرفته با خود بقسم تحفه به آلمان برده باشد .

مهر حال حقیقت اختراع ساعت ، مطابق به گفته آلمانیها است و نه به ادعای فرانسویها صریحاً مورد و در عین زمان یک امر معلوم داری است که تاریخ المعلوم آن را قید کرده اند ، ساعت را یکی از علایب عرب در زمان هارون الرشید خلیفه عباسی اختراع نموده و خلیفه یک دانه آن را برای (شارالمانی) پادشاه فرانسه در ضمن دیگر هدایا فرستاده بود (۱) این مسئله بحدی واضح و آشکار است که برای اثبات آن بحث آنچه گفته شد دلیل دیگری لازم نخواهد بود حالانکه اگر شك و تردیدی به آسان دست بدهد ، به اولین کتاب تاریخ اسلام یا تاریخ تمدن اسلام و غیره کتب مختلفه شرق حتی بعضی کتب قدیم عربی که مراجعه بکند ذکر آن را خواهد یافت . حتی معروف است که شارالمانی شاه فرانسه در اول وهله امکان حین آله را که وقت از آن معلوم شود ، باور کرده ، عقیده داشت که در آن سرور گداز طلسم و اسرار میکتوم است و دربارش میکنند که مسلمانها شیطان را در قوطی کرده اند که در ملک ما نخوست را بیاورد ؛ خلاصه ، مقصد ما از خانم دادن دعوی و مناقشات یهوده جرائد اروپا و توضیح حقیقت بود تا کسانیکه آنها را میخوانند ، در تردد با سده ، سهواً از لحاظ عدم اطلاع کدام طرف را الزام نکنند .

۱ تاموس فراسوی «لاروس» طبع ۱۹۱۵ در صفحه ۱۳۶۴ خود و خود روابط حسه بین هارون الرشید و شارالمانی را تصدیق میکند .

ساحه جديد زندگاني

مترجم من محمد صدیق خان
رادیو میخانیک

- ۱۲ -



پتروفسکی بدرجه درنگ نموده بود که استاده شده نمیتوانست فکر میکردم که باو چکم ،
مارتین فکر مرا درك نموده گفت :

در اینجا در طبقه سوم بسیار اطاقهای خالی موجود است که مهپانان بخوبی میتوانند در آنها
شب را بگذرانند . شما به پیشد که مانند این شخص اشخاص بسیاری دیده میشود .
من به اطراف گلوب و اطلاق نان خوری نظر نمودم حقیقه عجائب غوغا بر پا بود .
پتروفسکی سر خود را پائین انداخته بینی خود را به سینۀ خود چسبانیده بود ، ساعت یازده .
من و مارتین بطرف خانه خود روانه شده کارنو ، پتروفسکی را بطرف طبقه بالا رهنمائی و با خود
برد فیشر عقب خانم خود بطرف حصه زنانه روانه شد .

این شب برای من حیات تازه بخشید و امروز را يك روز نيك بخت حیات خود شمرده بعد
از مریضی خود امروز فارغ از درد و الم بودم . مارتین خیلی خوشحال بود در راه حکایات
و شعر های ایتالوی میسرود زیرا حیات ایام جوانی او بیادش آمده بود . مادر حدود دیوار
باغچه خانه های خود از همدیگر جدا شدیم .

فصل سوم

بروز دوشنبه اطلاع گرفتم که باید در قصر باو طاق کارولام کوانیسلی وارد شوم بدون
کدام واقعه وارد « کوچه مرکزی » گشته و قصر کوانیسلی را دیدم و بر دروازه آن این کلمات
تحریر بود « دائره دوم » من داخل دهلیز گردیده پس از آن با دروازه که تابلوی
« دائره اول » نصب بود در آمدم . از اینجا يك دالان بزرگ وارد شده دیدم که بسۀ سمت آن
دهلیز های طولانی موجود و بمقابل آن واگونها ی لفت « ماشین صعود و نزول » در تردد
و حرکت میباشد . در نزدیک دروازه لفت نومه های تمام اوطاقها يک در طبقه فوقانی موجود است
ثبت گردیده . من در بین نومه ها نمبر اوطاق کار کوانیسلی بزرگ را که در طبقه دم
واقع بود ملاحظه نمودم .

در بین کاریدورها و دالانهای عبور و مرور را شخا صیکه ملبس بلباسهای خاکی بوده و بریخن
و بازوهای شان نومه های معموله دوخته شده بود خیلی زیاد بملاحظه میرسید . از سیای اینها
و ضعیف سکون و وقار نمودار بوده بغرض اجرای او را مر بچالاکی تام در حرکت بودند .

من يك واگون لفتیکه پر از اشخاص بود وارد گردیده و به طبقات عالی بالا می‌شدم می‌دیدم که واگونهای لفت در هر طبقه نصب است و اشخاص آن تبدیل می‌گردیدند . اگرچه این اشخاص با هم تصادم می‌نمودند مگر اوضاع شانت خیلی‌ها مؤدبانه بوده و از وضعیت طوری معلوم می‌شد که اکثر با يك دیگر آشنائی دارند ولی صدای حرف زدن در بین شان شنیده نمی‌شد . در اثنای حال من با يك شخص معمریکه ملبس بلباسهای اروپائی بود بر خورده از دیدن شخص مذکور متاثر شدم این مرد دارای سیمای کشاده و چشهای میشی بود اگرچه موهای سفیدش از زیر کلاه معلوم می‌شد ولی با وجود آن از سیمای جوان بنظر می‌رسد .

زمانیکه به طبقات بلند تر بالا شدم از واگون لفت پیاده شده دیدم که بهر طرف کاریدورها تمتد است لهذا از دیدن منظره عجیب و پیچیدگی‌های فوق العاده مجبور شدم که از کسی امداد حاصل کنم بناءً علیه از شخص معمر مذکور اوطاق کوانیسیلی را پرسیدم مشار الیه گفت:

من خودم با آنجا می‌روم شما با من همراه بروید .

اجازه بدهید که خود را بشما معرفی کنم :

اسم من فرید ریخ ترادی و متخصص تربیه اطفال هستم ، اداره تعلیم مکاتب بمن مفوض است . بالمقابل من نیز خود را باو معرفی کرده با هم دوست گردیدیم و دستهای همدیگر را با هم فشردیم . من برای دادن را پورت هر روزه کار خود می‌روم ممکن که شما با مسترکاری برای گرفتن هدایای خاص می‌روید ؟

بعد از چندین مرتبه دور خوردن بر است و چپ آخر در ریش دروازه اطاق کوانیسیلی رسیدیم این اطاق خیلی بزرگ و دارای کلکین‌های کلان بود پوشش آن کاملاً از بلور تعمیر شده در وسط آن میز بزرگی گذاشته بودند در سقف و دیوارهای آن سامانه‌ای که بنظر من يك نوع آله‌های جدید و نا آشنا می‌آمد آویخته بود و در عقب ، میز بزرگ بلندی دیگر برای خطابه موجود بود در ریش روی آن چوکی‌های زیادی گذاشته بودند ولی حاضر آ در اطاق مذکور چندان اشخاص زیاد نبودند در عقب میز بريك چوکی بازو دار نرم يك شخص ریش سفید قد بلند نشسته ریش او بدرجه بلند بود که تا کمر بندش می‌رسید درینحال شخص مذکور با يك شخص دیگریکه معلوم می‌شد تازه از لندن وارد شده است داخل مذاکره بود و صدای حرف زدن شان خیلی کم به گوش ما می‌رسید .

ما هر دو منتظر نوبت خود بوده در عین انتظار بدیدن طیاره برش کنند که از بالای بام خانه پرواز میکرد ساعت تیری می‌نمودم ولی فکر بسیار مرا مشغول ساخته بود .

ترادی برای من واضح ساخت که عمر کوانیسیلی بزرگ در حال موجوده نود سال است و بالای این چوکی بسیار وقت باقی مانده در اطاق دیگر که اوطاق مخصوص او است بعض اوقات بسر برده کارهای مسئولیت آوری را اجرا کرده است و این مملکت بزرگ را از همین خانه اداره می‌نمود در حقیقت این اوطاق مثابه به کمری مملکت بشمار می‌رفت .

من ملاحظه کردم که پیش میز حالی شد و آهسته آهسته بمری که شده مروت درین وقت به پیش مایک مر آمده گفت که باید من تعقیب او را تا بم این شخص همراهی های اندرده چوکی برای نشستم معرفی کرد که بمقابل کوا یسلی بود من تعظیم فوق الاماده نموده های معینه خود را اشغال نمودم .

درین حال دیدم که کوا یسلی بخواندن مکتوبات بشروی خود مصروف است و الله وال چند دقیقه گذشته بعد ازان نشت خود را به چوکی رده حاب من يك المزمه مقامه مایست و گهت من خیلی خوشو قم که شمارا دریغای می بند و مخصوصاً مگو ، که در حال موجوده ن تمداد کافی متحصصین در بر دما موجود دان را متواء که که در اعاد ای برای ما اهمت دارد مگر شخص سما برای مادر وقت خود خیلی ها خدمت فوق الاماده میوان در د سعی خواهم نمود که شمارا تا حد ممکنه در رماهای لارمه نگار مصروف گردان من خیلی خورسدم که شمارا در نش چشم خود صحت می بیم والسه میداید که من برای تان بان ارم خدمی کرده بواسطه ام و امندوارم که سما بمطلس آ را فراموش نخواهد نمود ، برای امرا حات تمام اسباب آسایش تان را آماده ساخته هر چیزی که برای خود ضرورت داشته باشید مهیاست و گویا دریغای سما کاملاً از هر حث حرو آزاد میباشد ممکن است این وضعیت هارا شما در احرای رحمت تان مقاله کید ریرا سهولت اوصاع شمارا در احرای وظایف نشوی خواهد آورد . برای من معلوم است که شما يك دفعه طوریکه مل دارم آماده شده اند و امید واید ماها حین ساعی باشیم که حیات ماسهل و خوتر شده رود ایدان نظر بدین وسعت ها تارما یکه ما آرادی کامل شما را لارم به مدد باید تمام فوای ما را مراعات لارمه بنماید اهالی مامنتوان عبر این حرها هم ردگی کند چو که آنها دیگر وع نما شده و دیگر اصول بدست آمده اند و شما باید ما معاطفه نموده و ملت و مملکت ما را رصم دل دوت داشته باشید . اوصاع اهالی و ملت ما عموماً اردروع عاری بوده کسی را باری دهند و ای ما لارم است هر چه که قدرت برای آنها تهیه کرده و آنها را برده نموده است باید ما از آنها کارگیری و ما مجبوریم که باید شب و روز سعی نموده هر طبقه را از هر حث اصلاح داری و اینکه ما به نائج لارمه آمال خود رسم الله دیای حاضره را وسعت اسه و رادعی حور ها کامیاب خواهیم شد این احراآت ما در تاریخ ی آدم لك تحول کبر را عمل خواهد ساخت در حین گفتار دیل صدای کوا یسلی حدی کسه و آهک دار گردیده بر سعی خود دوام نمود ، - ما برای اهالی دما طوری خدمت خواهیم کرد که آنها از هر عم و الم آزاد باشد مادرد ما مساوات حقیقی را فام ساحه البته در ابوقت عموم مردم از هر حث نه فار و رار خواهد بود خیلی امسوس است مسترکاری که در عالم بسی اسخاص وجود دارد که با خالات مامواست داشته البته یقن کامل است که این اشخاص در پس وحدان خود مشغول و از طرف ما یر بخاراب خواهند رسید هر گاه شما بدون بروی آنها رطوق افکار و خیالات من کار کنید حتماً درجات خود سهولی را روی کار آورده اند ممکنه ما هر گوه وضعیت ها مقاله خواهید کرد . (تا نام)

اقتراح ادبی

مناسبت تقریب بهار و رسیدن موسم گل و ریاحین انجمن ادبی
میل دارد زمینه درین موضوع برای آرمایش قریحه شعرای عزیز وطن طرح
موده و از شعرای مملکت و موروثان کشور عزیز خواهش نماید: که انجمن ادبی
رای بهترین منظومات و شاید بهاریه آنها تا ۱۰ حمل منتظر بوده و هر شاعری
که بهترین منظومه خود را در این موضوع سروده بود تصدیق و حکمیت هشت
انجمن و فصلای کامل جوایز معقول نقدی بدرجه های اول، دوم، سوم، رای
همان اشعار منتخب و درجه یافته از حضور ملوکانه اعطای شود ضمناً چیزی
که درین اشعار و فصائد مطلوب است همان است که دارای مرایای ادبی
و نفاست لفظی و مصامین نکر بوده و در هر نحری که سروده شود پذیرفته میشود.
انجمن



روزنامه «اصلاح»

ما مطالعه روزنامه شریفه «اصلاح» را که ارشدهترین حراید وطن و دارای مضامین عالی و مفید است عموم هموطنان عزیز خود توصیه و سفارش می‌نمایم.

روزنامه «اصلاح» در طول این مدت تازه ترین اطلاعات خارجی و داخلی و مقالات مفیده احتمالی، اخلاقی، اقتصادی و اعلانات و اسعار تجارتی و غیره ضروریات عامه را در کمال صحت و در ساعات معینه هرروزه بمطالعه عموم گذاشته. رعایت و حسن معامله روزنامه نا تاحران و مؤسسات اقتصادی همواره مورد قبول و توحه آنها بوده. و کثرت اشاعه اخبار مطلوب آنها را از ناحیه تبلیغ و جلب مشتری تامین کرده است. این روزنامه هرروزه به تعداد هزاران نسخه چاپ شده و در داخل و خارج مشترکین و مطالعین زیادی دارد نشر اعلانات در آن تأثیر فوق العاده داشته مباحث تجارتی و مؤسسات تامین می‌کند. ما بعموم تجارتی و مؤسسات اقتصادی داخله و خارجه و آقایان محترم ابلاغ میدادیم تا از اشتراك و نشر اعلان در روزنامه «اصلاح» غفلت نمایند.

شرح اشتراك روزنامه «اصلاح»

مواصع	سالانه	شش ماهه
کابل	۲۵ افغانی	۱۴ افغانی
داخله افغانستان	۳۰ »	۱۸ »
خارجه	یکنیم بود طلای ۱۸ شلنگ	

عنوان	قیمت اعلانات
ده اعضاان کابل - اداره اصلاح	در صفحه دوم و سوم فی سطر یک افغانی
عمر تلموب . ۱۰	اصافه اریع مرتبه ۵۰ پول
عنوان تلگرافی . اصلاح کابل	در صفحه چهارم فی سطر ۵۰ پول
	اصافه اریع مرتبه ۲۰ پول

The only daily paper in Afghanistan with a wide circulation all over the world publishes fresh and best news of all the world, Afghanistan especialy Central Asia.

Subscription rates

	yearly	half yearly
KABUL	25 Afghani	14 Afghani
Afghanistan	30 «	18 «
Foreign.	one £	18 shilling
Afghan students.	$\frac{1}{3}$ of the above rates	

Manager of the Daily "Islah" Deh Afghanistan.

KABUL Afghanistan

قیمت اعلانات در مجله کابل

داخله								
Foreign								
12 Months			6 Months			Once		
£ s d			£ s d			£ s d		
Inch								
	17	2	6	10		2	6	
Page	1	10		17	6		4	
«	2	15	1	10			6	
full «	5		2	15			10	

يك سال		شش ماه		يك مرتبه	
پول اصلي		پول اصلي		پول اصلي	
يك سطر	10	8		2	
صفحه	60	32		8	
»	110	60		12	
»	200	110		20	

قابل توجه

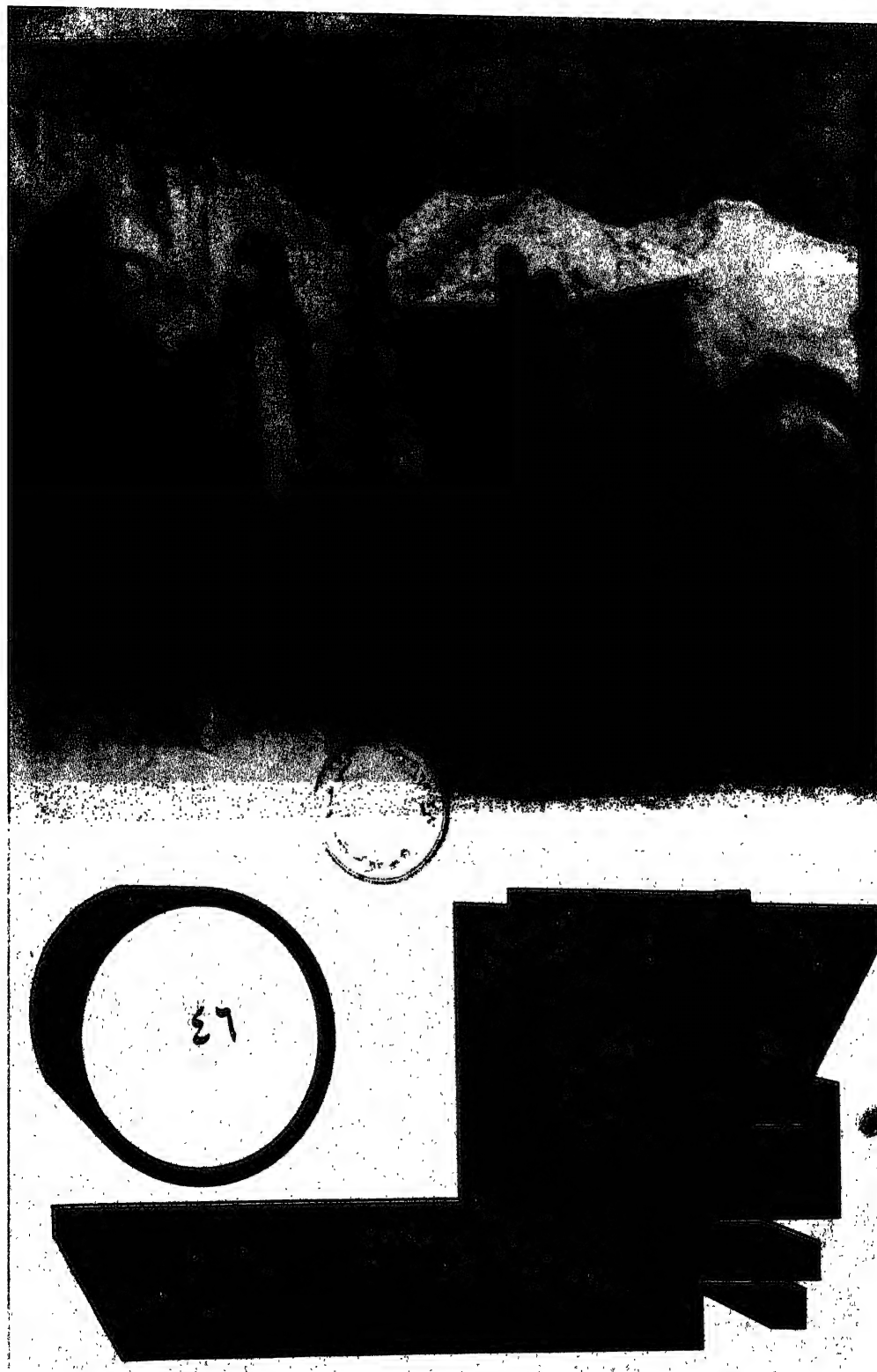
حضراتیکه بمجله کابل سابقاً اشتراك داشته و محض يك فرمایش کتبی قبل از وصول وجه، مجله برای شان فرستاده میشود.

چون در نتیجه اینگونه معامله اداره محاسبه دوچار مشکلات گردیده لذا از مشترکین عظام محترمانه خواهش میشود که هرگاه آرزوی اشتراك سال پنجم مجله را (که در اول سرطان جاری میشود) داشته باشند باید قبلاً وجه اشتراك نقد یا رسد خزانه بدفتر مجله بفرستند والا بصورت نسیه قبول اشتراك نخواهد شد.

(اداره مجله کابل)







کابل

اشتراک

کابل: ۱۲ اثنای

ولایات داخله: ۱۴ »

خارجہ: نیم پوند انگلیسی

طلبای معارف: نصف قیمت

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

آدرس: انجمن ادبی، جادۂ ارک

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

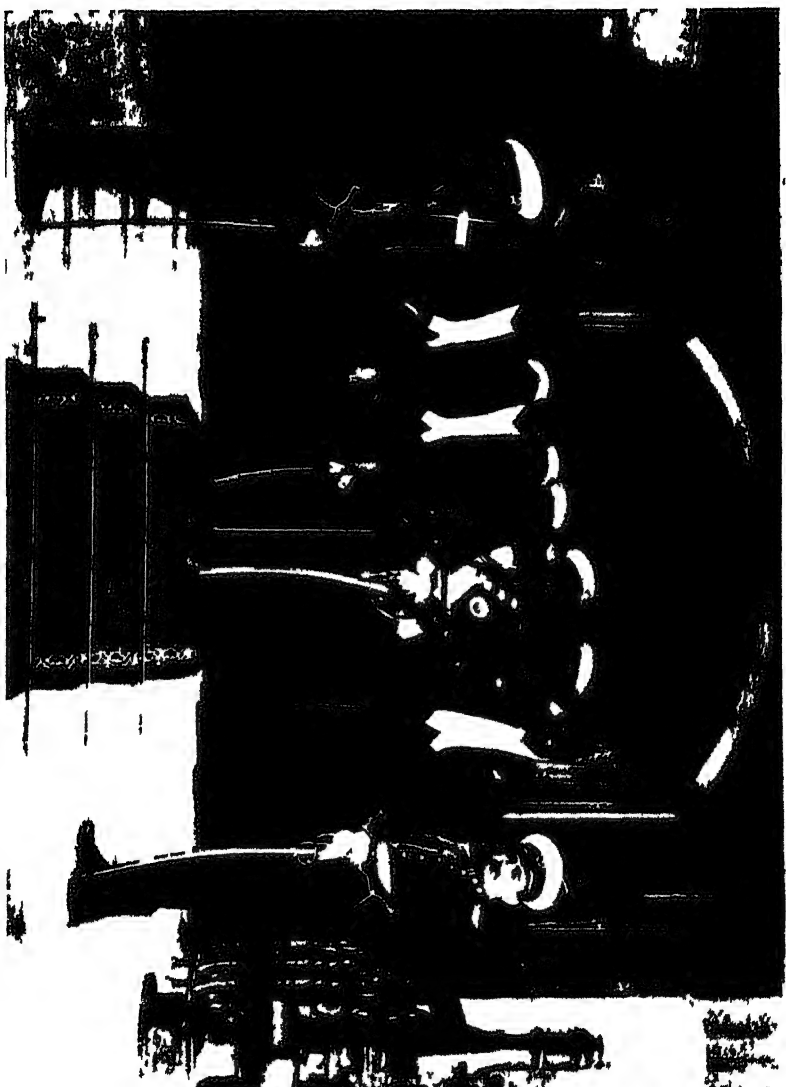
مخابرات: باشہزادہ احمد علی خان

(درانی) مدیر انجمن

اول حل ۱۳۱۴ هجری شمسی - ۲۲ مارچ ۱۹۳۵ میلادی

فہرست مندرجات

صفحہ	تصاویر	صفحہ	نگارندہ	مضمون
	علی حضرت تاجدار افغانستان، بروز عبد سعید	۱	ترجمہ عبدالغفور خان	پرتوجیدی رمہد تمدن
	اضحیٰ کہ لطیف دست راست ملوکاٹ والا حضرت	۱۴	د غلام جیلانی خان جلالی	عہد برت
	ج، ع، ج، صدر اعظم صاحب و بطرف دست چپ	۲۱	نگارش سید قاسم خان رشتیا	روزنامہ نگاری
	ذات شاہانہ ج، والا حضرت وزیر صاحب دربار		ترجمہ قاری عبداللہ خان	اصول و قواعد تحقیقات
۱	تشریف دارند	۲۹		فلسۂ لغات والسنہ
۴	شہنشاہ افغان درہند علی حضرت شیرشاہ سوری		د و نگارش سید قاسم خان	شاہکارهای قدرت
	ذات ہمایونی موقع عودت از سلاخانہ بروز	۳۹	رشتیا	
۲۰	اول عید سعید اضحیٰ	۴۹	انجمن	مجدوب کابلی
	یک قلمہ از قشون پیادۂ فرقہ شاہی، بروز عبد سعید	۵۰	د	اشقری
۲۸	اضحیٰ در حین رسم تعظیم بہ موکب ذات شہریاری		نگارش ص، محمد مرور خان	واصل
	یکی از معاونین وزیر معارف حایان «سہامورا»	۵۱	مرکات	
۳۸	در انجمن نشر قرآن کریم نطق تبریکہ ایراد میکند	۵۳	امین اللہ خان زمزلای	ادبیات ہشتو
	ملکہ مسلمان درمنچوکو «عایشہ خانم» قرآن را	۵۷	از طبع مرور خان صبا	سعادت کشور
۴۸	از دست رئیس جمعیت اسلامیہ می ستاند و میبوسد	۵۹	ترجمہ مرور خان گویا	شعر العجم
۵۲	ہشت تبلیغۂ اسلام باشتراك اکابر جاپانی	۶۲	د احمد علیخان	آثار عتیقہ بودائی با میان
۵۶	فرستادن قرآن کریم بمالک مختلفہ شرق اقصیٰ		نگارش جناب سید مبشر خان	اسلام در جاپان
	استاد عبدالرشید ابراہیم بہ تقریب نشر قرآن	۷۱	طرازی	
۷۰	کریم در توکیو نطق میکند	۸۴	جناب علی احمد خان شالیزی	مکتوب از غزنی
	رئیس جمعیت اسلامیہ در حضور امرای بزرگ	۸۶	جناب فاضل علامہ مرحوم اقبال	افغانستان یکنظر احوالی
۸۲	جاپان خطابۂ ایراد میکند	۹۱	انجمن	دیوان ہوسعید
	استاد عبدالرشید ابراہیم رئیس جمعیت اسلامیہ	۹۵	ترجمہ محمد صدیق خان طرزی	کشتی مرینگین
۸۶	رئیس جمعیت اسلامیہ و آخند ابو بکر افندی موکدنی	۹۸	د د د	ساحۂ جدید زندگانی
۹۰	طلبۂ مکتب اسلامی در توکیو		د د د	یادآوری
۹۴	مقتدرہ مسلمانان در توکیو			
۱۰۰	مسابقۂ بین المللی بازی ہاکی روی یخ	آخر	گرم	



مایه حضرت فاضل افاضات و در عید سعید اصبی که طرف دست راست ملوک
 والا حضرت ح' ع' ح' صدر اعظم صاحب و طرف دست چپ دات شاهانه
 ع' ح' والا حضرت و در صاحب دوار اشراف دارد



قلم مرآة ترکیب

پرتو جدیدی بر مهد تمدن

رجة عبدالعزیز
مترجمه

این بحسین مرتبه است که محصلین عام الا... ن از اهداف...
که گره فراهم آمده و نخب راست (لارد آساو) که دارای معاونت
وسمعی در امور مستعمراتی و اقواء... می است... ثم ملاقات می کند
کنگره در لندن بروردو شنه ۳۰ حولائی ۱۹۳۲ انعقاد یافت و نه...
رور پنجمشنه اتمام پذیرفت نمایندگان ۴۲ نمائک - ار هر براد و مات - دران
حضور همسایده و در صورت مذاکرات آب سهمی داشتند عده اعضا... ریک
هزاروسی و شش نفر میرسید او ایج و مصاحبه بدع... ناندازه زیاد بود که کار
کنگره ناچار به ۱۱... ۹۰... مثلاً شعبه رانی متحصص... شمع... قها...

لشری امریکا تخصیص یافت و شعبه‌ی رای متخصصین بشرح عرقهای افریقا معین شد و همچنین يك يك شعبه رای مذهب عالم - السنه عالم علم اجتماع - علم صنایع و حرف - عام النفس و تخصیص داده شد لاکن بسیار عجب است رای جم غیریکه روبریادت بوده وراجع به برادهای آسیائی دلچسپی و علاقه دارند اندا شعبه مخصوص نمود. اولین اجلاس این مجمع بین المللی نژاد و عروق انسانی، حلی نکامیابی ملاحظه شده و در جلسه احتتام منعقد درلندن، فرار یافت که اجلاس دوم در سال ۱۹۳۸ در کوبنهاگ (پای تخت دنمارك) بزیر ریاست « پروفیسر تومسن » منعقد شود. بنده از تدکارتگذارشات شعبات فوق، صرف نظر کرده می خواهم از مذاکراتی که ر حیات لشری آسیا - یا مباحثاتی که ر کهواره اصلی مسکونین زرگزترین قاره های دنیا پرنوی می افکند، صحبت کم یاد داشت ' سرآرل ستاین ' درین رمینه سمت زرتری دارد. مشارالیه درین وجیره ' تازه ترین نتایج استکشافات خوش را در مناطقیکه ارشمال، جنوب، مشرق و معرب بالترتیب بین ترکستان چینی، جریره سیلون، حلیچ نگال و عدیرکسین (بحریره خرر) واقع است، بقید تحریر درآورده. ار مدت چهل سال، افکار ' آرل ستاین ' در اطراف سلسله کوه هندوکش و پامیر، و اقوامی که در چهار گرد این قطعه مرتفع با نام دنیا - توطن داشتند، چرخ میرده است لائحه تمعات سرآرل به ' اراضی سرحدی هندآریانی - احوال قبل التاریخی - آه ارنقطه جغرافیا و استکشافات جدیده ' معیون بوده و صورت خطاطه بیادگر اشرشناس بررک انگلیس - توماس هنری هکسلی - که سال ۱۸۹۵ در گذشته، ابراد نمود.

چهارم آنکه در آنکه مذهب مانحسین و کف ردهای با حرارتی تلفی میشد،

شخص را چنان مهوت می ساخت که نمیتوانست دربارهٔ صحت وجود و معنویات او که رحمت و مشقات سالیان درارش بین قبایل طوفانی و مناطق آتشبار و طاق فرسای آسیایانه لطمه وارد نکرده، فکر و یا ارقیافه طهرش او را یکی از متدحرترین فصلای عصر حاضر بشناسد چه، آرل ستاین با اینکه حافظ قوای طبیعی خویش بوده و هنوز در صحنه کشفیات و گنجگاویمهای راجعه به نشر رول فعالیت مبارد، دیگر ار ردیف جوانان خارج گشته مومالیه هفتاد و چهار سال قبل در بوداپست متولد و بعد از تعلم در دارالفنون های « وین » و « تونیچس »، بعمر ۲۶ سالگی بحیث مدیری در بک کالج وارد لاهور شده کمی نگذشت که داخل خدمت حکومت هند گردید و حکومت سه مرتبه او را (۱ - بین سنوات ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ - ۲ - ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸ - ۳ - ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۵) سفر برستاد و او معلومات کافی را جمع به ترکستان چینی و مردم آن - و وادها و اقوام ساکن در حوضه معاونین علیای دریای آمو و سلسله کوه هندوکش و پامیرات تا کشمیر، بدست آورده مراجعت نمود. ساحهٔ تمتعات او، شامل افغانستان، بلوچستان و ایران بود مختصر، ماموریت های رسمی، او را به همان نقطه آسیا سوق داد که ارمان متعلمش در توسل، تعرض تدقیقات وطن اصلی اقواء آربانی ربا، همواره مشتاق آن بود سر آرل خود را جغرافیه دان، عتیقه شناس، مورخ ارمنه قبل التاریخ و عالم عرق اشری تربیت نمود، اما اصلاً فاضل زبان سانسکرت میباشد در حطانه کنگره لندن، سر آرب اران سه ماموریت مروره خود به آسیای مرکزی، دگری برانده، بلکه کشفیاتی را که در مناطق هندو آسیای صغیر در ندای سه ماموریت تازه تر بشن آن موفق شده بود مورد تدقیق قرار داد

این ماموریت ها مقصد معینی را تعقیب میکرد، در حدود سال ۱۹۲۷

« اداره آثار عتیقه هند » که در تحت قیادت « سرجون مارشال » کار میکرده، تمدن شکست انگیزی را که در زیر وادی دریای سند، مقام موهنجو دارو، وادی پنجاب، مقام هارا با از مدت متجاوز از چهار هزار سال مدفون بود، کشف نمود اگرچه شهرهای مکشوفه، چنانکه اولاً تصور میرفت، قدامت نداشته و وجود حقیقی آنها در حدود ۲۲۰۰ سال قبل المیلاد حدس رده میشود، مگر در حین حال همین حساب می رساند که تمدن مربوطه قبل از نخستین هجوم اقوام آریائی ران، موجود رده است آیا این تمدن وادی سند را کدام جائی آمده بود، یا تمدن برهمنان همین قطعه خاک هند بوده، اینک رای جواب همین سوالات سر آرل ستاین در ۱۹۲۷ اعرام شد.

مشارایه ارسال ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ دره واقعیکه موسم اجازه میداد، کوه بجه ها، وادیهای خشک و سوزانی را که سرحد عربی، وادیهای سندلی از دره حیر در شمال ناسواحل بحیره عرب در جنوب واقع بود و تقریباً ۱۲۰۰ میل امتداد دارد، تحت تحقیق و کسج کاوی گرفت. در هر جا به رمین های خشک و صحرائی برخورد صماً شواهد و راهبانی بدست آورد که بی شبهه رمین های مربوط که لاس متریک و غیر آباد اند در ارمه قبل التاریخ محل، سکونت جوامع شری و د که تہذیب حیلی قدیم را مالک بودند بلی همان خاک بوده ها که بعضی با ارتفاع بیش از ۱۰۰۰ فوت و محیط تہذبات آنها در حدود یک میل بود، و حدود شهرها و قریای قبل التاریخی در اینجا شهادت میداد سر آرل ستاین از روی صرف سلی و سایر اشیای مکشوفه ارجحاً کرده ها، معلوم کرد که تمدن در این رنجی مملکت مستکشفه در دره قدامت و شاهت، مثل تمدن حوصه سند میباشد.

د - ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ دوباره سلسله استکشافات سابق خوش را

بطرف غرب تعقیب کرده در امتداد وادیهای سوخته و بعضاً سنگلاخ مکران تا جنوب ایران پیشرفت در سفر سومین و ناره ترین خود تابه سرحدات عربی ایران و خاک توده که محل سوسا (شوش) قدیم را ارائه میداد سفت جست و ازان جا رگشته در کنگره لندن حضور هم رساد حالیه خاک توده مزبور بر میادین عراق که مایلی های قدیم دران جا شهر ها آباد کرده بودند حاکم است

ما عادت کرده ایم که ظروف سفالی منقوشه را که « دی مارگن » از پای خاک توده « شوش » بدست آورده بود، نخستین اثر ارقدیتمزین تمدنی که تا کنون بمنا معلوم است، بنامیم. سر آرل ستاین هم ظروف سفالی منقوشه را که در شاهت و قدامت نظیر ظروفهای مدکور میباشد در اکثر خاک توده های قبل التاریخی مدکور کشف نمود پس محتویات این خاک توده ها، تمدن قدیم افغانستان و ایران را نامندب حوصه همد و ص می کند ساکنین قبل التاریخی حوصه سندار حبث تمدن حوش يك امتیاز و اصحی داشتند چنانچه سر آرل ستاین توانست محسمه های کوچک بر گاو کوهان دار - معبوده و سائر شواهد بقوذ « موهنجودارو » را در بین مردمان قبل التاریخی بلوچستان که از طرف عرب تقریباً تا لخط سرحدی شرقی ایران کمونی منسبط بودند، بدست آورد سر آرل رو بهمرفته در ابطار حضار کنگره آن تمدن عالی و متحد الشکل قبل التاریخی را که اروادی دحل و فرات تابه حوصه سند و سعت داشت تصور بر کرد

ایسکه این تمدن پهناور کی و در کجا نشات کرده، هنوز محقق نشده مگر شک دست که تمدن موصوف تقریباً ۲۰۰۰ سال قبل در اثر توسیع و مهن شدن منطقه خشک و شدیدی که قسمت اعظم شمال افریقا، عراقستان و آسیای مرکزی را

بر باد و از کار انداخت ، حاتم پذیرفت . راجع به لسان بلاد قبل التاریخی سند تازمانی که نوشته جات روی مهرهای آنها ترجمه نشود ، چیزی نمیتوان گفت قنائل بلوچی که لغت وادی سند توطن دارند تا الحال زبان دراویدی حرف میزنند و ممکن است (چنانکه سرآرل ستائس بمحصر مجمع کنگره تذکر داد) باشند گمان قدیمی وادی سند هم به زبان دراویدی متکلم بوده باشند . و باین صورت احتمال دارد السنه دراویدی که حالیه منحصر به هند مرکزی و جنوبی است ، در هند قبل از آریین تابه وادی سند و آنطرف آن منسبط بوده باشد .

دلایل دیگر راجع به دوام و یک رنگی تمدن قبل التاریخی که نامتداد سطح مرتفع متشکل از افغانستان و ایران از آسیای صغیر تابه هند و سعت داشت در لائحه تنوعات مستر « مالووان » مربوطه به یونیورسیتی آکسفورد که رای شعبه عام صنایع و حرف کسگره آمدن ارائه داد متذکر است ماه رده طروف سفلی حیل قدیمی را که بهات استادانه نقاسی شده و در شام ، شمال عراق ، ایران و بلوچستان یافت شده بود مورد مطالعه علمی قرار داده و چین استنتاج کرد که در چهار هزار سال ق . م کلالهای شاه و بلوچستان بصورت مستقیم باعیر مستقیم باهم مرأوده داشتند این کلالهایک نوع بلان و ساحت را که مدت مدیدی درین رقبه های مذکور بادوری ارهمدیگر دوام داشت ، در طروف استعمال میکردند . ازین همه شواهد چنین ثابت میشود که در حدود ۵ - ۶ هزار سال قبل ، اقوام سطح مرتفع افغانستان و ایران ، تمدن عالیه را مالک بودند

کشفاتی که مستمراً درین سطح مرتفع مشترک بعمل می آید ، سوال دیگری را وارد می آورد که تمدن ما را کجا آغاز کرد ، امروز این مسئله قابل بحث است

و گمان می رود شامل پروگرام کنگره لندن شده باشد. «سرگرافتن ایلیات سمت» در خطابه افتتاحیه خود که بحضور جمعت «شعبه تشریح انسانی و علم الانسان طبیعی» ایراد کرد اشاره باین سوال نموده گفت: «هنوز راجع به محل تمدن اولیه اختلاف آراء موجود است مگر در نظر شخص او بدون شبه این تمدن از مصر نشأت کرده» و تا کنون خیلی ها بانطریه فوق متفق بوده و سواحل بیل را سرچشمه تمدن نشر میدانند.

شك نیست اوضاع و مقتضیات اقلیم، در شواهد و راهین قدامت تمدن مصر نیست بدیگر ممالك، بیشتر منشأ اثر بوده. مگر بعقیده عده بزرگ و رورافرون علما، این ادعا (مصر یا افریقا) بمقابل مدارکی که متواتراً در آسیای جنوبی غربی بروزمی نماید، انداً مقاومت نمیتواند. چه اولاً از «اور» و «کش» استنتاج شد که تمدن نابل و سومر در قدامت مساوی بامصر است ثانیاً تمدن قبل التاریخی وادی سند کشف شد و ثالثاً قدامت مساعده تمدن سطح مرتفع افغانستان و ایران و دلائل انتشار تمدن خیلی قدیم آن لطرف شمال در ترکستان روسی و باز لطرف مشرق تا منگولیا و چین مبرهن گردید سطح مرتفع افغانستان و ایران کانون این تمدن که تا کنون قدیمترین تمدن سر محسوب میشود، بوده است و هم ار همین نقطه بود که ترشحات آن به هند - مصر - یونان و چین سرار بر شد مصر بیش آهنگ و مرکز دیسای قدیم بود بلکه محض در احد و قبول تمدن آن پیشدستی کرد آسیا راه تمدن از هر رسا قد را عالم نشان داد و مصر از نخستین مالی بود که موثرات آن را حس کرد. در او رودا حیثی پس تر یں نهضت دیدار گشت.

يك مسئله دیگر هم است که امروز موقع بحث آن رسیده مگر متاسفانه فکرکنگره بدان ملتفت نگشته است و آن مسئله آریس است که درس تازه گم ده حرمنی

اهمیت حیاتی را حائز گردیده. « سرگرافتن ایلیات سمت » فقط اشاره بآن کرده گفت: « اگر چه استعمال اصطلاح مردم آریین را بایستی به « پروفیسر ماگس میولر » منسوب نمود، مگر روح سخن اینست که، اشارت به (ماگس میولر) هم بمقابل اعتقادات و اعتراضاتی که آریین را با وعائد شد بالاخره تسلیم کرد و گفت يك نژاد شاس (انثولوجست) که از نژاد آریین، خون آریین، چشمها و موی آریین حرف میزند، همانقدر گنه کار زرگی است که يك زبان دان از قاموس نژاد در از سرها و گردن سرها سخن براند. »

« ماگس میولر » عقیده داشت مردمانی که اول بزبان آریانی (یعنی زبانی که السنه اروپا و قسمت اعظم هند، افغانستان و ایران از آن اشتقاق یافته) متکلم بودند در کدام جائی به حصه جنوب غربی آسیا - شاید ترکستان روسی سابق که بر دریا های معاونین علیای دریای آمو واقع است - رندگی میکردند. سرآرل ستاین حیات خود را بدرک کردن این مردمان اولیه آریانی زبان صرف نمود - و در خطابه کنگره اندن خود راجع باینکه چگونه این قبائل (که خود ها را برای امتیاز از دانشندگان ابتدائی سرزمین هند که بدست آنها مفتوح و مطیع شده بودند آریین مینامیدند) از غرب سرحد منطقه هند افغانستان و ایران را عبور کرده به حوضه سند و زمین پنج دریا (پنجاب) رسیدند، حرف زده و او هم نظریه عمومی را قبول کرده گفت آن مردمانی که خیلی بعد از محو شدن کلال های قبل التاریخی سطح مرتفع افغانستان و ایران به هند هجوم بردند باید آریین نامیده شوند - زیرا ایشان مردمان آریانی زبان بودند. سرآرل نه تنها اذعان داشت مردمانیکه بهند هجوم بردند واقعاً انسان بودند، بلکه باین نتیجه هم رسید که توده آریانی زبانی که مهاجرین هند از آنها جدا شدند، در ۱۷ قرن قبل از میلاد

نیز در کردستان مواسی می چرانیدند. همچنین راجع به راهی که از جنوب ایران ، وادی هلمند ، و دره های سرحدی هند گذشته داخل هند می شده و ازین راه ، آراین ها زبان ، مذهب و طرز حیات خویش را به هند برده اند ، بحث رانده است .

این مسئله قابل ملاحظه است که در کنگره لندن ، هیچ کس آن نظریه آریانزم را که وطن اصلی آراین ها را در ممالک شمال غربی اروپا (ممالك بالتیک) قرار داده ، و امروز در جرمنی خیلی طرفدار دارد تأیید نمود . بلکه حقیقت بکلی معکوس جلوه کرد . پروفیسر « کاپرز » باشنده وین ، در شعبه که برای تشریح و تفرقه نژاد آراین « یا هندو جرمن » تخصیص داده شده بود ، مقاله ایراد کرده شواهد و براهین امروزی را مد نظر گرفته و اخیراً این نتیجه را اظهار کرد که موطن اصلی آراین یا « هندو جرمن » حتماً آسیای غربی - و احتمال ترکستان واقع در جنوب کوه الطائی - بوده است و بدین ترتیب گهواره آراین را نسبت به ما کس میولر خیلی بطرف شمال نهاده . پروفیسر « کاپرز » اذعان کرد : تا زمانی که آثار عتیقه آسیای غربی با اصول صحیح مورد تفحص قرار نگیرد ، دلیل قطعی راجع بمبدء و مسکن آراین ها نمیتوان اقامه نمود .

پروفیسر « فراهرفان آیکشت » رئیس « موسسه بشر شناسی یونیورسیتی برسلاو » برای حضار « شعبه نژاد شناسی » راجع به « تاریخ نژاد مردم هند » (تازه ترین احصائیه نفوس هند را ۳۵۳ ملیون نشان میدهد) بیانی ایراد کرد . چون حتی از صدم حصه بن نفوس عم تتبع دقیق ممکن نیست ، پروفیسر « فان آیکشت » هم يك قسمتی از جنوب هند یعنی ولایت میسور را نمونه خوب تمام هند دانسته ،

انتخاب نمود و مدت سه سال در آن مشغول شد و بعد از تعمق راجع به نومدهای آب حطه ، رای تطبیق مشاهدات و نتایج خود به حصص مختلف مملکت هند سر نموده بالاخره متیقن گشت که مسائل نژادی میسور ، خلاصه مسائل تمام هند - ار سیلون تا همالیه - میباشد. نتایج عمده که « فان آیکشتت » از تنوعات خود در کنگره لندن بیان کرد ، مختصر اقرار دیل است . مشارالیه اولاً در خصوص هند قبل از آخرین دوره یج اظهار کرد : ساکنین آتوقته هند « هند - حبشی » که حلقه نژادی بین رنگی های اصلی افریقا و رنگی طلعتان حرائر میلایر یا (۱) و شرق اقصی میباشد ، بودند (بر ویسر « کلای وگ » دوروان « باشند ») ، انتشار و توزیع نژاد مذکور را در سر تجمع الجرائر شرق الهند تنوع نموده) و ثانیاً ارواصع هند در اواخر دوره یج که بحیال های سیال همایا ، راه ورود به هند را از شمال عرب نارمی کرد متذکر شده گشت در آنوقت بود که مهاجرین از شمال عرب به ورود در هند آغاز کردند و اولاً تجاور مردم « ویدی » که امروز بوس جنگلاتی هند را تشکیل میدهند ، و ثانیاً تهاجم قنائل « میلایری » که حلیه بوس سائیل ها و تامل ها ارا نمانده گی میکند و اخیراً تعدادی اقوام « هندی » که مردم رداغت بیشه شمال و گله چراهای موحرمائی جنوب اراها نشأت نموده بوقوع پیوست و فقط یک موقع دیگر هم مهاجرانی ارا ن حصص منگولیا که شمال شرق هند وقوع دارد بعمل آمد و این تهاجم اخیر در ۲۰۰۰ سال ق ، م صورت گرفته و مردمان « مون حمر » را که امروز قسمت قلیل آهادر « چوتنا ناکیور » (۱) حرائر میلایر - عارست ارا - بوگی - مجمع الحرائر سهارک - سلیمان - مانا کر -

و کابل ۱۰

دیده می شود در هند تمکن داد

« فان آبکشتت » راجع به تقسیم امروزی نژاد سه گانه فوق بیان ر حسته با
 اقامه دلایل ابراد نموده اولاً ثابت کرد که شکل طبیعی هند، کلیه مردمانی را
 که از طرف شمال عرب هند هجوم میبرد بطرف جنوب عربی، یعنی لسوی مدراس
 وسیلون می کشاند بنابراین وقتیکه نژاد سه گانه فوق در هند منسبط شدند هر کدام
 زمینی را که برای حیات اقتصادی شان مساعد بود انتخاب و صمیمه اقامت گاه
 خویش نمودند - و نژاد های متری بعد، میادین و وادیهای را که برای رراعت
 موافقت داشت، قبض کرده متوطنین ساق را به قسمت های جنگی یادامه های
 تپه ها رانندند. باین طریق نسل های مختلفه مربوط در هر نقطه هند که بودند هم بطه ر
 باقی ماندند از طرف دیگر، سرحدی هائیکه نسل های میادین را ابراد
 های جنگل تفریق می کنند هیچ گاه در يك حادثات نبوده اند بلکه راع اقتصادی
 همواره بین نسل های مختلف محاور جاری بوده و لطامات اقتصادی برای مسانقه
 متقابل همدیگر وضع میکرده اند - بلی چرخهای تطوردایم در حرکت است

پروفسر « فان آبکشتت » مسئله دیگری را هم ارمسان علم الانسانی هند یعنی
 وجود عنصر مدورالراس را که در بین نفوس ساحل عربی هندارسند تا « تراوانگور »
 سکونت دارند، تدکار نموده آیا اس نژاد مدورالراس ارکه آمده است عالماً
 بطور محقق ارکه دام حصه سطح مرتفع افغانستان و ایران چنانچه در کوه های پامیر
 و آموی علیا، سرآرل ستائن، چین اقواس را یافته و شرح داده است که طر
 « نزام توماس » هم بطیراس عصر را درین قدلمکه به تعداد سواحل جنوبی
 عربستان زندگی دارند کشف و مقایسه نموده ان احتمال است درعنوا

حوالی تمدن سطح مرتفع مشترکه مزبور، یعنی تقریباً ۴۰۰۰ سال قبل المیلاد،
بومی های مدورالراس این سطح مرتفع لطرف خلیج فارس تجارت داشته و به
همد رسیده و بعضی اراها در قطعاتی که تجارت مکرر دهند رحل اقامت افکنده باشند

مقاله دایجسی هم ار طرف بك دختر جوان دروسی موسوم به عرالدين
در خصوص ابراپولوجی (علم الاسان) دروسی ها درکنگره تقدیم شد. مردمان
در دوس ارقرنهای بی شمار دران قسمت لبسان که بمجنوب شرق دمشق واقع است،
توطن داشته اند و اگر چه درین سال ها توجه سیاسور بحجاب آنها مذبول گردیده
مگر ار معایبه نشر شناسان ناهنور بکسار مانده اند. دین شان اسلام است لاکس
ار دیگر هم مذهبمان خود بواسطه داشتن عقاید مخصوص، فرق دارند. در هیئت
طاهری بالکل عرب بوده مگر عرالدين معلوم کرد که دارای سرهای گرداند که
ممد شان رانه آسیای صغیر مرساند

علاوه ارقرائت اواسح و صورت تبعات، مالمشات و بذرائی هدیز رای این
کنگره لعمل آمده و صورت مذاکرات آن را رونق تازه بخشید غالباً زیرگیرین
اینهار نقطه نظر عامی، استتقال اعضاءکنگره ار طرف «کالچ شاهی جراحان»
بوده و داکتر «جون بیتی» که بعدار «سرآر ترکیب» محافط موریم کالچ شاهی
مقرر گردید، آنها را خیر مقدم گفت. درین موریم، وار دین یکی ار برجسته ترین
کشمیات اسان متحجر (فوسیل) را که تاکمن ساخته شده است، مورد معاننه
دقیق قرار دادند شاید قارئین مقله بخاطر داشته باشند که قلاً، مس دورونی
گاردود، مربوطه بویورستی کیمبرج، ار طرف «مکتب امر لکائی تبعات قل
التارخی» و «مکتب انگلیسی آثار عتیقه» واقع بیت المقدس، در غره ی
«موت کارمل» فلسطین مشغول استکشافات بوده است. در سال ۱۹۳۱ «مستر

« دودور مك كاؤن » - متتبع فاضل یونیورسیتی کیلیفورنیا - با اشارا لیها ماحق شده واریك غار كوچك (اقرار روایات ، عن نیرمقامی كه حضرت ایاس رای طلب ماران در ابحا دعا میگرد) قدیمترین قبرستان انسان قبل التاریخی ، ا کشف نمود درین ورسان هشت کالند وجود داشت و همه بطور خیلی محکم وثاوت در صخره آهکی سختی جاگرفتن شده بود رای آنكه همه سالم و بی عیب بدست آیند ، مستر « مك كاؤن » قسمت زبادی از صخره را كه به اطراف آنها واقع بود كنده دید كه دارای اسكلت های متحجر (فوسیل) بودند نشان آنها را به حیفا وارانجا به اطقهای كار موزیم « كالچ شاهی جراحان » درلندن ارسال نمود مشارالیه تا همین اواخر كمك یکعده كارگران در جدا کردن اسكلت های صخره كه قبل از آخرین دوره یخ در آنجا مدفون بوده ، مصروف بود اعضای كنگره ، مختصات و مبدات اسكلت های متحجره مزبور را - تا حدیكه مستر « مك كاؤن » بدست آورده توانسته - رای شخص خود مطالعه كردند اربن مكشوفت منته ان فهمید كه ساكنین قدیم فلسطین هیچ وجه نابوع و نراد عصر حاضر مطلقا نداشتند سرهای آنها زرك ، الاشها و دیداها قوی و تیغه های استخوانی ، پروهای شان هم زرك بوده كه صفت رحسته تراد « بیاداره » ، قبل التاریخی یورپ است در طاهر ، عمر آنها هزار به بیادار تالهای یورپ معلوم می شود و در حقیقت بعضی از آنها مسن تر میباشد اما با وجود آن ، اربادار تل ها در اكثر جهات تفاوت دارند خصوصاً استخوانهای دست و پایی شان كه نسبت به بیادار تل ها خیلی درازتر و مصبوط تر میباشد صورت مذاكرات علمی اس اولین كنگره بین المللی عام الانسانی ، در مرقتش تدوین و نشر خواهد شد .

عقرييت

ارنقطة نظر علم النفس

مقدم استاد امر قطر مدير دارالمعلمين
ترجمه و نگارش: غلام حيلاني خان حلالی
جامع ربی در قاهره
عصو المحمن ادبی کا بل

ساد امر قطر مدير دارالمعلمين جامع اس، کی در قاهره نظر ممد رحات مقاله استاد فرید
وحدی اختلاف نظر دارد (۱)، ایران راجع بن رمیه عآخذ متعدد و مهم علم النفس
رحوع نموده نتایج تدعات خود را بصورت مقاله در الهلال ماه و وری نشر کرده است
چون موضوع از برگزین موضوعات حدی اس و شاخته میشود ذیلآ ترجمه آن می برد رمیه
طبعاً خواننده ازین احلاف، دو نظریه مصاد برخواهد خورد، اولی علیه بهتر است که
در پیش نظر او راجع برهشن ساحس رمیه مذکور حدیدترین آرای علمای علم افس را،
اسامی مولفات آنها بگذاریم تا از مجموع آنها همانطور مسائلکه استاد وحدی در مقاله خود
نادرده وار جواب آن صرف نظر نموده است حل شود.

— عقری لغت کمالی است در هر چیز و باصطلاح علم النفس آن است که رقم قیاسی دیک و تنس
حسب معلومات، فوق العاده بود یعنی محساب اینکه مقدار ذکاوت شخص متوسط را فقط ۱۰
تعیین نموده اند، رقم ذکاء عقری این حساب مابین ۱۶۰ - ۱۸۰ شد، اینهم معلوم است
عقری که رقم قیاسی ذکاء او بالغ بر ۱۸۰ طهر گردد در هر میلیون بش اریکتر میباشد،
از حد ماه اینطرف علمای علم النفس صلی را به عمر ۷ سالگی یافته اند که رقم ذکاء او
۲۳۰ است یعنی طفل مذکور از ایشان برات ۲۵ رقم فوقیت دارد.

اکثر علمای نفسیات و علم حیات برین رمیه اتفاق دارند که طفل تقریباً در دو حصه ول
خود از مادر و پدر قرینتر خود و در سه يك دقیقه از اجداد بعید مراث می ساند

— حنتون عالم انگلیسی مگوید که نصف صفات مادر و پدر و حاریک رمادر کلان و پدر کلان
قرینتر و هشت يك از اجداد مافوقتر و ۱۶ اران هم بالاتر همچن ۳۱ تا آخر شجره خانواده
در طفل اثری است ولی علمای حد نظریه او را تسلیم کرده معرمانند که وراثت مابین دقت
بطاء، حساب را تنوع نمکد

— سورد يك (مشاراله از برگزین دانشمندان عالم است) احوال ۱۶۸ خانواده را که
هر کدام دارای دو طفل بود بنوع نموده وار تحقیقات خود مابین نتیجه مدهس رسیده است،
در ۱۳۸ خانواده تمام اطفال مذکی بودند، غنی اما بها در ۳۰ خانواده یکی از دو طفل
را دکی و دیگری را غنی، هه است

(۱) مقاله استاد فرید وحدی در شماره ۹۰ کا در ترجمه و نشر شده است.



شهباء افغان درهندوستان اعلیحضرت شیرشاہ سوری

— ولوی Willoughby در احوال ۱۴۱ خانواده تعمق نموده میگوید است مشاهرت بین پدران و پسران ۲۶ فیصد و بین پدران و دخترها ۳۱ فیصد و شبه میاه در مابین مادر و پدر و اطفال ۳۵ فیصد موحود می باشد و علاوه می نماید که تست شباهت در مابین اطفال و دیگر اشخاص (غیر از مادر و پدر شان) تقریباً صفر ناست گردیده .

— گودارد Goddard عقیده دارد هرگاه یکی از والدین ضعیف العقل باشد اولاد خواه ذکور باشند یا اناث اکثر ضعیف العقل بوجود می آیند و اگر یکی از والدین متوسط الدکا، بوده باشد اولاد آنها بحسب قانون معروف از چهار نفر ۳ نفر متوسط و یکی ضعیف العقل می باشد .

— گودارد در جای دیگر سیره خانواده معروف کالیکاک Kalikak را مورد تحقیقات قرار داده چنین می نگارد ، مارتین کالیکاک (که شخص عادی با از حیث دکا، متوسط بود) با یک دختر کم عقل ازدواج نمود و پسر ضعیف العقل تولد شد بعد از آن همین پسر با یک دختر متوسط ازدواج کرد و از هفت طفل متولد گردید که از آنجمله پنج نفر ضعیف العقل بودند ، علمای نفسیات در مابعد احوال (۴۸۰) نفر از سلاله کالیکاک را که به شش نسل یا شش جد بست میشدند تتبع کردند از آنجمله ۱۴۳ نفر ضعیف العقل و ۴۶ نفر از حیث دکاوت متوسط و ۲۹۱ نفر مشکوک بودند یعنی از عقل و ذکاوت شان چیزی معلوم نمیشد از تعداد اخیرالذکر ۳۶ نفر غیر مکلف و بی تفاوت داشتند و ۲ نفر از مجرمین و ۲۳ نفر دایم الجرم و ۳۳ نفر فاسد الاخلاق و ۳ نفر بمرص صرع دچار بودند و زمامیکه زن مذکور کالیکاک فوت کرد مشارالیه با دختر دیگری که در عقل متوسط بود ازدواج نمود ، علمای نفسیات هم بطور که ذکر شد در احوال ۴۹۶ نفر از ذریه این حام را هم تحقیقات کردند از نتیجه تنوع معلوم میشود که بدون ار سه نفر اکثر افراد این سلاله در عقل و ذکاوت متوسط ناست شدند .

علمای حیات معتقدند که قوه ذکاوت نسل در صلب پدر و بیضه مادر مودوع است . در آنجا یک خانواده دیگر بنام خانواده (یونانان ادوارد) وجود دارد که علمای نفسیات سره (۱۳۹۴ نفر) مسوین آن را تعقیب نموده سایح آ را چنین مینگارند ، از جمله افراد خاندان مذکور ۲۸۵ نفر فارغ التحصیل عالی و ۱۰۰ نفر قصاة و اهل قانون ، ۱۰۰ نفر کشیشان ، ۸۰ نفر مامورین بررگ ۴۵ نفر صنایع حرک و بحری ، ۶۵ نفر معلمین مدارس عالی ، ۳ نفر اعضای مجلس شیوخ و یکی از آنها رئیس جمهور و دیگرش شامل خاندان شاهی بود ، یعنی اکثر افراد خاندان ادوارد در عقل متوسط بودند یا فوقتر از آن .

از خاندان معروفیکه علما به تحقیق افراد آن پرداخته اند خانواده فرانسیس جلتون عالم مشهور و مدکور است و از آن استنباط کرده اند که تشارلس دارون معروف صاحب نظریه بطور پسر کا کایش و اراسموس دارون که اراد دست پدر کلان او بودند ، رسون از بنوع این خاندان باین دجه واصل آمده میگوید در افراد آن چنان اعصاب وجود دارند که با خاندان شاهی و زرگان انگلیس پهلومیرند .

تابع خاندان جلتون اهمیت بسیاری دارد زیرا مشارالیه همان کسی است که در برداشتن برده از ائمه وراثت و قوانین آن رنج زیاد کشیده او میگوید که اشخاص مشهور با افراد مشهور قرابت داشته میباشند اینک به بدون ترتیب همین نظریه کدام نایبه بوجود آید انفاق خواهد بود چنانچه از فقره نالی معلوم میشود.

میرفرانسیس جلتون عقیده دارد شخصیکه از حیث مقام و شهرت و بزرگی بنام عبقریت موسوم میگردد گان میروند که هزار مرتبه نظر بشخص عادیکه اقارب بزرگ داشته باشد دارای اجداد بزرگ تر و اقارب مشهور تر خواهد بود و هر چند که نسبت قرابت در مابین شخص و مرد بزرگ بعید تر میگردد احتمال عبقریت همان شخص کمتر شده میروند، عبقریت بزرگان و نوابغ عادة از خوردی ظاهری باشد مثلاً قبل از وقت یعنی از سن طفولیت نضج فهم در آنها دیده می شود.

جلتون نتایج تحقیقات خود را بر تابع احوال ۹۷۷ نفر نوابغ بنا داشته که هر کدام بقدر چهار هزار بار تر معاصرین خود در ذکاوت و شهرت فوقیت داشت و برای این عده بزرگان ۹۷۷ نفر نوابغ را از اقارب شان پیدا کرده است باین تفصیل: از پدرها ۸۹ نفر، از برادرها ۱۴۴، از پسران ۱۲۹، از اجداد ۵۲ نفر، نیره ۳۷، از کاکاها و ماماها ۵۳، از پسران برادر و خواهر ۶۱ نفر.

کارل ل در تائید این مبدا میگوید: «در حیات خود هیچ ذکی را نشنیده ام که از خانواده غبی برخاسته باشد»

کارل پیرسون Karl Pearson میفرماید: ما از مادر و پدر و اجداد خود میلیکه قد، شکل، هیئت را میراث می. بریم همچنان طبیعت، شعور، حیات و نبوغ را هم از آنها فرامیگیریم و طوریکه در یک خاندان با وجود سرور چندین نسل صلح، جاق، کوتاهی، ضعف نظر یا عکس آن را می یابیم کذا ذکاوت و دیگر صفات یا عکس آن را نیز می نگریم.

مشابهت در (ذکاوت و دیگر صفات) نظر باینکه در مابین اولاد و یکی از والدین موجود میباشد در میان برادران و خواهران بیشتر است این نهایت معقول هم است زیرا آنچه طفل از پدر میگیرد از جرم و مرده و چیریکه از مادر می ستاند از بیضه رمانه در وی انتقال می یابد پس علت شباهت: همی برادران ایست که بهر کدام از اولاد نتیجه امتزاج همان یک جرم و پدر و بیضه مادر اسقان یافته است.

جونز Linnas راجع به احوال (۲۰۰۰ نفر) که عمر شان بین ۳ تا ۶۵ سال بود تحقیقات بعد آورده او میگوید که انتقال ذکاوت مادر نسبت به پدر بقدر ۵ فیصدل بوده تر احتمال دارد، و فصل در حال عبقریت پدر میراث نوع او را برده میتواند بلکه از حیث ذکاوت متوسط بمر می رسد یعنی قد ذکاوت یکی از ابوت در صورت فقر اب آن در دگرش به ضعیف مبدل نمیشود.

سورند يك احوال پنجاه جفت از دوگانه گان و پنجاه جفت از برادران غير دوگانه را تتبع نموده به اثر آن وجه مشابهت را از حيث كميّت ذكا بين برادر و برادرانش به نسبت ۶۰ فيصد و فَيابَيَن دوگانگان بيشتر اران يافته است .

مس تلمان نتائج فحص خود را درين باره باین ترتيب آرائه می نماید :

توأمان متماثل « Identical » این همانهاست كه هر دو توأمین از يك بيضه صورت يابند Unicellular پس اینقسم دوگانه خواه مذكر بود خواه مونث از يك جنس می. شند اما دوگانه كه از دو بيضه تشكيل كردد Bicellular این نوع از دوگانگان را Fraternal و برادران غير دوگانه را Sibblings می خوانند .

چيزيكه امروز مسائل وراثت را محل بحث و توجه علما قرار داده همانا غوغای عباي يوجنيك است كه آنها از كثرت تولدات طبقات منقطه و قلت نسل در بين حُفقات عالی شكایت دارند نیز ميل حكومتها و جماعتها را درباره آچه به عقیم ماندن نسل مجرمين و مجاهدين و اشخاص معتوه تعلقی دارد مورد تنقيد قرار داده اند .

از غريب ترين حوادثيكه اخيرا راجع به توأمان در امريكه واقع گرديد ايبست : در خانه شخصی دو ولد از يك بطن تولد كرد كه باهم از هر جهت اختلاف داشتند مرد ، زن خود را متهم ساخته دعوی كرد كه از اين هر دو ولد يکی از و بکی از همسایه او است از قاصی خواهش نمود كه بطلاق زن حكم كند اطبا دران باره تا كيد عموده گفتند كه حدوث اين قضيه طوريكه مرد دعوی دارد از روی علم غير ممكن يست .

علمای فسادات اتفاق دارند كه عقل در سن معلومی تربيه می شود و بعد از ان نه كمه ميكردد و نه راده و هر گاه بنا بر اقل دران نقص يا زبادت واقع شود آقدر كمه خواهد بود كه قابل ذر نيست و البته عصيان عقل غالبا عارضی و از جهت عيني حادث می شود مانند قصصات در غدود عقلي يا صدمه و مرض ؛ هكذا زيادت عقل هم سبب از االه عوامل فوق باری آيد .

مرجع بحث درين مورد همان رقم است كه از روی قياس ذكا ثابت (Instant) و غير قابل تغير Notvariable بوده باشد ، در اناي چك عمومي ذكاوت يك مبلون و سه ربع مبلون از جنس امريكائی - مجيده شد و معلوم گرديد كه رقم متوسط قياسی رای ذكاوت در مابن آنها از سن عقلي اطفال كه ۱۳ سال بعين شد تزئيد قبول نميكند .

چيزيكه بروت رقم قياسی ذكاوت را تايد ميكند نتايج امسائه تحقيقات سورند يك است او معتقد است كه اگر شاگرد ناقص المهم مدت بست سال هم در مكب بتابد و دايتا مطالعه كند خلاف مامول از فهميدن مسائل ساده بر عاجز ميكردد سورند يك رای انبات عقیده خود اماله همانطور مسائل ساده را هم ذكر می نمايد .

در امريكه يك واقعه فلكاهی نیز يوقوع بيوست و آن عبارت از ين است : شاگردی در جماعت سوم ابتدائ توانست تا انتهای سن مقررّه تعديه اجباری بسنف چهارم ابتدائي

ترقی نماید اخبار کارش بجای رسید که بایک معلمه صنف خود از دواج نمود .

از وقتیکه (بنیه) و رفیق او (سیمون) در فرانسه مباحث مقیاسهای ذکاوت را طرح کردند توجه علما در پیشرفت این زمینه زیاده شد چیزیکه ازان نتیجه گرفتند همانا اینست که فیصد پنج از اطفال ، ضعیف العقل و فیصد پنج ممتازی بر آیند اما عبقری در یک میلیون فر بیش از یک نفر نباشد پس وجود این مقیاس ها و ارتقای شئون آن بهترین دلیل است بر اینکه کیت ذکا چبری است ثابت و تغییر نمی پذیرد .

افراد ضعیف العقل هم درجات دارد ، ارا نجهله مناسب ترین این درجات طبقه سافله است که آنرا Norons مینامند این جنبه گرچه دایما بصوبت گذاره و رقابت دایمی و توجه زیاد در امور ساده گرفتار میباشند ولی برای جامعه خطر ندارد و جامعه هیچگاه از امثال اینطور اشخاص نی نیاز شده نمیتواند زیرا در اجرای امور دست بآنها احتیاج دارد طبقه که با طایفه فوق نزدیک است آنها را Imbeciles یا ابلهان می نامند اینها اداره شئون خود را نمیتوانند و قابل تعلیم هم نیستند . دست ترین این طبقات موسوم است به Idiots یا افراد معتوه اینطور اشخاص از عقل بی بهره اند و نمیتوانند بسیط ترین اختلالات را هم که با انسان در هر ساعت صادف نمایند از خود مدافعه کنند .

این هم واضح است که اشخاص ضعیف العقل از حیث ترکیب چهار عصبی و افزاز غدودی و تعداد بقیهای عصبی از دیگران اختلاف دارند .

دیوانه گان از جمله ضعیف العقلها نیستند زیرا فرض میکنند که آنها عاقل بودند بعد ازان میلکه انسان بکدام مرض گرفتار میشود ، آنها هم بحدون دچار شده اند اما اشخاص ضعیف العقل ، ضعیف العقل تواند میشوند و ضعیف العقل می میرد و البته ضعیف عارضی عقل که قبلا بآن اشاره رفت از این مستثنا است .

عقربیت بناخیز نمی انجامد زیرا با طفل یکجا متولد میشود مگر در بعض حالات مانند مرض و عارض و سوء تغذیه ! البته تأخیر ظهور آن بسبب همین حوادث از قانون نفسی مستثنا و از نادرات است .

سیار اتفاقی می افتد که عبقری را تا وقتیکه از اندازه سن خود تجاوز نکند یا از مرگ او چندین عصر نگذرد مردم نمی شناسد ، و بسا واقع شده که نواخ بگلوله و سنک ریزه هلاک گشته اند ولی بعد از قرنها بمران قابله مجبور میشوند که بیادشان مجسمه ها و تصاویر تراشند و آنرا در طول قرون و دهور بگل ها و اکلیلهای تزیین بخشند .

عقربیت سویرت را عالم ندانست مگر بسیار بعد ، دارون را سببی از مکتب خارج کردند ، که معلمی او را فهایده نمیتوانستند و نبوغ او را کسی نفهمید مگر بعد از مرگ او ، و لیوناردو دودی فنشی - گرچه فیلسوف ، موسیقی ، مصور ، سنک تراش ، ریاضی دان ، هنر شناس ماهری بود ولی در زیر فشار زندگی بود ، مگوبند اگر هجر و مبع تصرفه

در زمان او سروج می بود مثلیکه اکنون افراد معتوه را در المان و امریکه و دیگر جاها از تصرفات باری دارند البته حکمت آنوقت اورایش از معنوی حقوق نمیداد .
درانجا مذهب (سلوکیها) که در راس آن جون و طسن (John B. Watson) واقع شده نیز وجود دارد ، علای این مدرسه بوراث چندان اهمیت نمیدهند بلکه باستانیهای هات افرادی که باقائص جسمانی متولد میشوند و ضعف عقل در آنها طبیعی است تقریباً تا ثیرات محیط و تربیه را فو قتر از همه مهم میدانند .

جودون و طسن Goodwin Watson میگوید که ضعف عقلی بدون بعض احوال که در عذود عقلی نوع اختلال باشد بدیگر جاها علاج پذیر نیست ولی حالت اختلال عضوی از عده نموی بافت عصبی منخ نشئت میکند نه اینکه ضعف عقلی همیشه از عیبکه در جرنوم ابهین است بوجود می آید - علاوه تا قوانین وراثت برایما پوره هم نشان نمیدهد که از ابوین ناقص العقل کدام اندازه نقص و در کدام احوال بطل منقل میشود .

باوجود اختلاف شدید در بین علای وراثت و جانب داران تا ثیرات محیط و تربیه شک نیست که هر کدام از وراثت و تربیه انجام دهنده یکدیگر اند ، تا ران شخص ذکی که میخواهد از خود در دنیا نسل صالح بگذارد اولاً بروی لازم است که بازن صالح (یعنی زبکه عاقله و تندرس باشد) از دواج نماید ثانیاً برای اولاد خود از هر جث محیط و تربیه نیکی را تدارك نماید ، چونکه تربیه و وراثت متمم یکدیگر اند .

آنچه به این زمینه راه نموی میکند که وراثت و تربیه متمم یکدیگر اند اینست که درین باره تجربه علمی وسیعی بعمل آمده ، چه در امریکه اشخاصی رای آفریق ذکاوت شاگردان شهرها و آنها بکه در دهاتند مامور شده اند و آنها ثات کرده اند که شاگردان شهر نشین رشاکردان دهات تفوق دارند ، علت آنرا هم دوحیز میدانند اول ایسکه افراد ذکی قریحات اکسر آبشهر مهاجرت مییابند و آنها البته طبعاً دارای سرعت انتقال و مالک فراست یی باشند ، و آنچه از اهل دهات در جای خود شان باقی میماند لاجرم اولاد شان از ذکاوت لازمه بی بهره اند و این طبعاً اثر وراثت است . از ناحیه دیگر بعض میگویند : گردش دایمی در شهر و دیدن ساختمانها و موزیمها اذهان شاگردان را تنبیه میکند و که کم کتله ذکاوت در آنها زیاد شده می رود و این البته بالصبح از محیط و تربیه است .

اما جانب داران وراثت این استدلال را داین طور جواب میگویند ، و قیکه اسان دو برادر را در یک محیط و در تحت یک تربیه تعلیم میدهد در نتیجه بسیار واقع میشود که یکی از آنها عبقری بر آید و دیگری شخص عادی .

بعض از ما خذیکه نویسنده بآن رجوع نموده است :

1. Hollingworth «Gifted children»
2. Walin The Education of Handicapped children
3. Goddard The Kalikak Family
4. Galton Hereditary Genius
5. Thorndike The measure of Intelligence
6. Thorndike Educational psychology Volume II
7. Dearborn Intelligence Tests
8. Levine & Marks Testing Intelligence & Achievements
9. Morgan Intelligence and mental conflict
10. Watson & Spence Educational problems for psychological Study
11. Humeu sterilization





ذات مایونی موقع عودت از سلاخانہ، روز اول عید سعید اضحیٰ

روزنامه نگاری

— ۲ —

ما بعد از شماره ۴۳

نگارش سید قاسم خان رشتیا
عضو انجمن ادبی

این بود نکات عمده فن جریده نگاری و سفارشات مخصوصه که نایست جریده نگاران به آن توجه داشته، هر يك را در موقعش بعمل نمایند. اکنون رای آنکه مطالب مربوط به هر خطر نشان گردد، وضعیت و چگونگی يك يك از روزنامه ها جرائد و مجلات امروزه را بطور مثال شرح میدهیم :

نمونه يك روزنامه عصری : مراد از روزنامه عصری، آن روزنامه هائست که روزانه يك یا دو مرتبه نشر شده و اراعموم مسائل سیاسی، اقتصادی، ترسوی، اخلاقی، ادبی و تاریخی و غیره تحت مباحث

يك روزنامه عصری كم از كم دارای ۴ صفحه و قطعش میان يك پارچه کاغذ چهارمخته ئی و دوخته ئی، هر صفحه شامل ۳، ۴ ستون میباشد و در سر آن بخط درشت داخل کلیشه قشنگ و بر حسته اسم روزنامه و در دو طرف نام نگارنده و آدرس اداره و شرح اشتراك و باقی شرایط مخصوصه ارقبیل صورت قبول مقالات و قیمت اعلانات و غیره طبع میشود

سمون اول آب یا وقفه مقلاتی میباشد که از طرف شخص مدیر و دیگر نویسندگان نسبت به وقائع جهان یا اوضاع داخله الشا میگردد و با مهمربس خبرهای تلگرافی دیبا را دران جا داخل مینیند و بسا اوقات همین مصمین

ستون دوم را نیز فرا میگردد و بعضاً نیز در سر مقاله، مقالات علمی از قسم نظریات جدید نیست، به تعلیم و تربیت و کشفیات علم الروح و علم اجتماع با بحث روحیات با اجتماعیات و اخلاقیات و غیره درج میشود. اما نه بطور دائمی بلکه در فواصل دور و در باقی اوقات همان مضامین فوق را در آن قسمت جا میدهند.

ستون سوم و چهارم عموماً تا وسط خود مملو از وقایع مهمه داخله ارقبیل او امر واجرا، آت حکومت و گذارشات روزمره و دعاوی و مسائل حقوقی و غیره بوده، نصف دایان تر تا نصف ستون دوم، بواسطه يك خط افقی ارحصه بالا جدا شده، در آنجا، زیر كلمة «عقائد و آراء» با «نظریات اداره» تنقید و انصره روزنامه بر مسائل عمومیه داخله و خارجه نشر میشود.

بالآخره در دایان صفحه اول تا حروف كوچك نرخ بازار پول و درجه حرارت هو و تعیین اوقات و غیره طمع میگردد. مقالاتیکه درین صفحه کاملاً داخل نشده به صفحات بعد خصوصاً صفحه سوم حواله داده میشود. زیرا باید دانست که در صفحه اول رای جلب نظر خواننده و استفاده فوری او از تمامی وقایع و اطلاعات مهمه و مفیده ذکر رفته تفصیل آن به صفحات دیگر درج مییابد.

صفحه دوم روزنامه اکثراً اوقات اطلاعات خارجه و مقامای بعضی ار آن خبره ی خارجه که در صفحه اول آمده وقف میباشد اما دارای دو قسمت مشخص است: یکی وقایع و در آن فقط از اصل واقعات نقاط مختلف دنیا بح مشود به از تنصره ها و نظریاتی که نیست به آن از طرف افراد و مطبوعات بعمل می آید. درین قسمت بیشتر رای دول مهمه که در آن ها وقایع بیشتر اتفاق می افتد و یا با محیط نشر روزنامه علاقه زیاد دارد جا های علیحده تعیین و خبره ی متعاقده مملکت زیر نه آن که از روی اهمیت مملکت یا ردیف الفبائی گرفته میشود، مثلاً زیر

نام آتازونی تمام وقایع نازۀ آنجا مثل (گرفتاری دزدها) ، (نطق ر زولت) ، (راپورت ناك) ، (تعداد بیکاران) و قس علینذا ، به اینقسم علاوه بر آنکه خواننده بفکر جمع ، تمام واقعات و گذارشات جدید يك مملکت را می فهمد در کشالی عناوین هم تخفیف زیاد بعمل می آید و نیز اشتباهاتی که نسبت به درك اصطلاحات اسمای جغرافیائی و غیره در صورت مخلوط بودن تمام خبرها ، رخ میدهد ، کاملاً رفع میگردد .

قسمت دیگر آن رای درج نظریات سیاسیون و جرائد معتبره و عقائد جدیده نسبت به سیاست جهان میباشد که باید با اصل واقعات بکجا نباشد زیرا در صورت مخلوط بودن از خواندن آنها ، انسان همیشه به اشتباه می افتد و حقائق را درك کرده نمیتواند و نه اینقسم از حکمیت نمودن در مورد اوضاع عمومی جهان و معضلات سیاسیه محروم میباند .

صفحه سوم رای نقیه واقعات نازۀ داخلی و خارجی است که ، صفحه اول را زانمانده و يك قسمت باقی آن را رای معلومات مفیده ، رقبیل حرهای عنوان و احتیارات و چیزهای شگفت انگیز و غیره تخصیص میدهند .

باقی ماند صفحه چهارم که عموماً شامل يك باب مستقل رای خبرهای ورزش و مسابقات و ورزشی داخل و خارج بوده يك باب یا ستون دیگر آن گاهی از مسائل ادبی و صحیحی و تفریحات کتب و خبرهای تفریح و فکاهی و مورخه نگاری و حیات عائلوی و غیره و غیره خبرها تحت مینمایند و قسمت خیلی را اعلانات و اشتیارات مصور و غیر مصور اشغال میکند

با گفته نماد که بقدر ربع ستون های صفحه دوه و سوم از طرف پائین روزنامه برای نشر روها و هی مفید احلاقی با تخنیک و غیره ، که لازم نموده

در ظرف ۳، ۲ ماه خاتمه پیدا میکند. تخصیص داده میشود.

باید دانست که خبرهای فنون و اختراعات و مسائل صحی و غیره بحث های مخصوص که در روزنامه جات شرمیکردد، بالعموم از قسم غیرعلمی بوده، جزئیات خاص علمی و فنی قطعاً گرفته نمیشود. بقسمیکه عامه مردم از آن استفاده نموده بتوانند. اکثر روزنامه جات يك باب مخصوص برای سوالات مختلفه که از طرف قارئین نسبت به معلومات متفرقه بعمل بیاید، تخصیص میدهند و در آن جا سوالات تازه را با جوابات آنها مرتباً درج میکنند. و نیز وقته فوقه يك اقتراح علمی یا تاریخی و یا اجتماعی را در روزنامه خود بار کرده، قسمت مستقلی برای آن معین میمایند. روزنامه اگر مصور باشد البته در صفحات آن عکس های اشخاص و مناظر به مناسبت مضامین داخله اش تقسیم میشود.

روزنامه جات بعضی اوقات شماره های فوق العاده را بمناسبت جشن ها و غیره تقاریب مهمه ترتیب میدهند که از هر حیث با صورت دائمی آن تفاوت دارد اما شکل عمومی روزنامه را مگر در فاصله های بسیار در و در اثر وقایع مخصوصه، تبدیل نمیکند.

در روزنامه ها وقایع را عموماً و باقی مباحث و مضامین را تا حد ممکن کامل و بدون (باقی دارد)، میگیرند. اما وقایع را همواره حتی الوسع تعقیب نموده از روی خبرهای تلگرافی و مطالعه جرائد مختلفه به موشگافی در اطراف آن اقدام وسیعی ورزند که دنباله واقعات مهمه نگسته خواننده صورت گذارش هر يك را بطور مرتب بدون هیچ کندگی و تاریکی بداد.

این مسئله برای شهرت يك روزنامه خیلی مهم است و باید قسمت زرگ هم نگارنده بسوی آن معطوف گردد.

در روزنامه ها اسم نویسندگان و صاحبان مقالات را اکثر اوقات بطور واضح و بعضاً مخفف میگیرند و حتی گاهی آن را بکلی مخفی می دارند. اما در صورت اظهار آن، باید در سر مقاله ذکر کرد. باقی در باب مآخذ، اگر چه سابقاً همیشه در روزنامه جات منبع اطلاعات نشان داده میشد اما امروز مطالب جزئی و غیر مهم را بدون تذکار مآخذ درج و فقط در مسائل با اهمیت مآخذ را نشان میدهند. آنهم یاد سر مقاله یا داخل یک مقدمه کوچک یا در آخر آن بطور روشن و واضح. در خاتمه باید تذکر داد که هر قدر قطع و حجم و صفحات یک روزنامه بزرگتر باشد، البته موضوعات مزبور به پیمانه وسیعتر در آن درج خواهد گردید.

نمونه یک جریده عصری: مدعی ما از جریده درین جا همان اخبارها نیست که هفته وار یا ۱۵ روز در ۱۵ روز نشر شده بمانند روزنامه ها از عموم مسائل بحث میراند (۱) یعنی مسلک و موضوع معین ندارد. یک جریده عصری قطعاً از روزنامه خورد تر و از کتب و مجلات عادی بزرگتر بوده کم از کم ۱۵ صفحه و وقایع کاغذی یا مقوائی نازک داشته میباشد. در روی پشتی آن اسم جریده و اگر مصور باشد یک تصویر از جمله تصاویر متعلقه همان شماره چاپ میشود و الا بیشتر اوقات دیگر چیزی بر پشتی آن نمی نویسند و در ظهر پشتی شرح اشتراك و قیمت اعلانات و غیره مطالب ضروریه با فهرست مندرجات درج میگردد. صفحه اول جریده بایک کلیشه قشنگ که حاوی نام آن میباشد شروع و در همانجا آدرس دفتر و اسم نگارنده را نیز داخل میکنند. درین قسم جرائد ابتدا یک مقاله اجتماعی یا اخلاقی و یا علمی را میگیرند و بعد از آن یک مجمل وقایع داخلی را که در فاصله نشر جریده به وقوع بدوسته و سپس وقایع خارجه همان مدت را بطوریکه عادت جریده میباشد یعنی یا بشکل وقایع (۱) جریده هائیکه هفته دو بار نشر میشوند، بیشتر در حکم روزنامه میباشد.

و یا نا تبصره و تحلیل، مینوسند و هر گاه جریده تصویر دار باشد عکس های هر واقعه را که در جمع آوری آن دقت و سعی زیاد بعمل آورده ماشود، بموقعش طبع مینمایند.

این قسم جرائد گنجایش هر قسم مقالات حاوی نظریات علمی و فنی را داشته و در وقت حاضر بیشتر در موضوع اجتماعیات کل یعنی صلح و جنگ در آنها بحث مینماید.

موضوعات تاریخ و تحقیقات علمی و اختراعات و اکتشافات جدید و افسانه ها و خبر های عجیب و فکاهی و حفظ الصحة و غیره برای جرائد عصری حیل مورون میباشد و باید به ترتیب مناسب در آن جا داده شود. رومان های مفید را بیشتر در بارورق نه بلکه در آخر جریده طوری درج میکنند که در وقت حتم، هر کدام آن را اصل جریده به آسانی جدا و صورت کتاب علیحده ترتیب شده بتواند.

اعلامات را بعضاً در ضمن مقالات دلچسب در ورق های علیحده روی کاغذ رنگه و بعضاً در سر و آخر ویشتی انتهای جریده داخل میکنند بطوریکه جلب نظر خوانندگان را بخوبی بنماید.

اسمای نویسندگان مقالات و مآخذ آن ها را به کمال وضوح در سر یا آخر هر مقاله مینوسند، فرقیکه مابین این قسم جرائد و روزنامه جات روزمره در درج وقائع خارجه و داخله موجود است اینست که روزنامه جات وقائع مزبور را هر روز تعقیب نموده و تدریج تمام گذارشات آن ها را نشر می دهند اما در جریده کلیه جزئیات و تعقیبات مزبور تا جائیکه تعلق به مدت 'فاصله' نشر دارد یکجا بطور مفصل نشر می یابد.

مقالات مفصل را قسمت قسمت درج و در هر کدام نمره همان قسمت و در حاشیه قسمت های قبل و شماره ها ئیرا که در آن ها نشر یافته ذکر و در آخرش کلمه «باقی دارد» اضافه مینمایند :

نمونه يك مجله مسلکی : مجلات اگر مسلک و مبحث معینی نداشته باشند تقریباً سهصد حرائد معمولی میباشد که در فوق شرح داده شد، بنابراین به تعریف مجلات مسلکی می پردازیم : يك مجله مسلکی خواه دینی، خواه سیاسی، خواه اقتصادی و خواه علمی یا اجتماعی باشد حاوی ۳۰ تا ۳۰۰ صفحه بوده از ۱۵ روز تا ۳ ماه يك مرتبه نشر می یابد، اگر مصور باشد پشتی آن حتماً دارای تصویر و تقریباً مانند جرائد مصور مجلل میباشد و الا بسیار ساده و سنگین بدون هیچ بیرایه طاهری ترتیب داده میشود مباحث این قسم مجلات مسلکی البته در داخل همان مسلک ولی متنوع و دارای نظم و ترتیب مرغوبی میباشد که خشکی و يك آهنگی موضوع را تا اندازه زیاد نهان و مجله را جذاب میسازد و حتماً در آخر آنها يك رومان دلچسب را که مفاد آن مربوط به مسلک مزبور باشد، بتدریج نشر می دهند.

يك دستی نگارشات و يك آهنگی انشاء و اسلوب در مجلات مسلکی بسیار قابل سفارش است و تأثیرات تبلیغی و اجتماعی آن را عام و بیشتر میگرداند.

در مضامین این مجلات که اکثر اوقات مشکل و غیر مأنوس یا علمی میباشد، باید حتی الوسع سعی کرده شود که بشیوه سلیس تر و روان تر انشاء گردد و معضلات و اصطلاحات بیگانه در موقعش شرح بیابده علاوه بر طبقه محدود علاقه مندان مسلک مزبور عوام نیز کم و بیش از آن استفاده نموده نتوانند.

درین قسم مجلات کایشه های مختلف رای مصامین متنوع آن ترتیب داده و هر قسمت در زیر همین کلیشه مخصوص داخل کرده میشود. نیز بعضی صفحات را که سبب تمام شدن مقالات سعید می ماند ، بواسطه اطلاعات مفیده کوناہ یا افکار زوگان و ضرب امثل ها یا اشعار پر میکنند و خالی ماندن آن نقص است که بفقیر ذخائر و معلومات نگارنده و بانی دوقی او حمل میگردد.

اکنون نکات مهمه فن جریده نگاری تا اندازه شرح داده شد فی مناسبت نخواهد بود اگر شرح مختصری نسبت به تاریخچه جریده نگاری و بعضی از جرائد مهمه امروزه بترتیب خواستگان محترم گردد: باقی دارد



جرائد

- (۱) جرائد آئینه ایست که تطورات مدنی ملل دران منعکس میگردد.
« ریموند پوانکاره »



- (۲) جرائد در تربیه عمومی ملل امداد سرفات می وورد.
« دوموزی »
وزیر معارف سابق فرانسه



یك قطعه از قشون پیاده فرقه شاهی روز عهد سعید اصفی در حین رسم تنظیم به موکذات شهر یاری

اصول وقواعد تحقیقات فلسفه

لغات و السنه

- ۶ -

ترجمه و نگارش قاری عبدالله خان
عضو انجمن - از سجدان فارس

شین

شین در فارسی بسبب قرب مخرج بحروف ذیل بدل میشود: (۱) به چ مانند
کاچی کاشی - چاچی - شاشی - اخچه - لخشه (۲) به سین مانند سارک - سارک (مینا).
آتش: در فصل الف ممدوده بیان کردیم که آتش (فارسی) وهتاشن
(سانسکریت) متحد و از یک ریشه اند. شاید - تیج - که در سانسکریت بمعنی
روشنی - حرارت، شعله و غیره است باتیش متحد و اتیش مزید علیه تیش باشد
زیادت الف ممدوده بعد اتیش متروک و در استعمال عام آتش مانده باشد
یاد سانسکریت نخست آتیج بوده و بعدها تیج گردیده است.

شین فارسی در سانسکریت گاهی آواز ج و گاهی آواز چ می دهد مانند:
کشف: در فارسی و کچه چپ در سانسکریت بمعنی سبک پشت آمده.

شاطر: شاید از چتر مأخوذ باشد و چنانکه شطرنج از چترنگ بنا یافته شاطر هم
از چتر بنا یافته باشد.

گاهی شین فارسی در سانسکریت آواز سین میدهد مانند :

شام : که مقابل آن در سانسکریت سام آمده

شد : در فارسی آب ناری و سن در سانسکریت غسل کردن را گویند
و طاهر است که غسل از لوازم آب ناری است (رجوع به مهارعجم)

نوشادر : را در سانسکریت رسار گویند .

آشی : در فارسی معنی صلح و آسکتی در سانسکریت معنی میلان و خواهش
دید و وادید را گویند

گاهی شین فارسی در سانسکریت به کاف بدل می شود .

کندش : فارسی است و کنددهك در سانسکریت گوگرد را گویند

اصول مخصوصی از مبادله شین

سه حرف است در سانسکریت که ناندك فرق آوارشین میدهد :

۱- حرفی است که حالف آوار- ش میدهد

۲- حرفی است بر ديك آوارشین که با آوار- ر- وی اندك آمیخته است

و در نخست اندك آواز کاف هم میدهد مانند : - کش

برشا ، رکها ، نارش :

شطرس . کهترس شترس معنی چتر مزه دار

منکس منش منکھ آدم

اسکونه الماط در هر شهری ارهمد ناهجۃ حدیگاه به تلفص میشود و هر کدا ،

بجای خود صحیح باشد و اریں رمی آید که حرف مد کور ماده هر سه آوار است

پس اگر در اعطای از سانسکریت آواز (شین) دهد و در فارسی همان لفظ بوده و بجای شین، کاف تلفظ شود معلوم است که لفظ یکی است چه اراحتلاف اس حرف مقائرت درین دو لفظ ثابت نمیشود زیرا وقتیکه در حانه خود آوازهای آن بدل میشود در ملک غیر نابد بطریق اولی بدل شود.

(۳) در بعض مواقع آوار کاف با این شین در آمد و چون در صورت آن ابدك تبدیل ره یابد چار آوار میدهد بقرار ذیل
کش - کپها - چه و گاهی شین حاصر مانند.

لکشمی	لکپیمی	لیجهمی	دولت
دکشنا	دکپنا	دچهها	حیرات
اکش	اکپئی		صاحب نشان
رکشیا	رکپها		حماطات
هکش			

اکپهی

شیا

الفاظ فوق در شهرهای مختلفه هند بلهجه مختلفه تلفظ میشوند و ارا - می آید که حرف مذکور بر قابل سه آوار است چنانکه حرفی که در سانسکریت شده خوانده می شود در فارسی آوارهای مختلفه بدل میشود

پارس حاصل مصدر ارا - یدن معنیش در سانسکریت ترشا (ترکها) آمده
رسات در فارسی موسم معروف و در سانسکریت ترشارت تلفظ می شود مسا دله
شین و سین بمقتضای طبیعت اسم بوده رینجهت ترسار شد و - ر - دوه افتاده
رسات گردید

برشکال فارسی و بمعنی برسات و در سانسکریت برش بمعنی بارش و کال بمعنی وقت آمده و برشکال بمعنی موسم بارش باشد.

خشک: در فارسی و خشک در سانسکریت بیک معنی است و چون در شه سانسکریت اثر کاف موجود بوده و در فارسی کک همیشه آواز - خ - میدهد از انقلاب زمان و انقلاب مکان در لهجه اش تغییر آمده نخست کشیک و بعد - خشک - تلفظ شد.

تشنه: در فارسی معروف و ترشنا در سانسکریت بمعنی خواهش و هوس و ترشا و ترکها بمعنی تشنه است.

خاشه و خاشاک در فارسی معروف و کشا در سانسکریت بدل آنست.

اشک: در فارسی معروف و اشرو - در سانسکریت بدل آن بوده - ر - حذف گردیده (رجوع فصل را)

انوشه: در فارسی بچند معنی آمده مانند خوش، خوشا، خرم، شاه نوجوان، آفرین، باریک الله و انوکا در سانسکریت بمعنی خوب و عمده استعمال می شود.

گاهی شین واقع در سانسکریت در فارسی آواز سین میدهد.

ستوسر و ستوسه در فارسی و شوته در سانسکریت بمعنی عطسه آمده و شتهو، ستو گردیده مگر معلوم نیست که - سر - در فارسی زیاده شده یا در اصل بوده و در سانسکریت حذف گشته گاهی کاف عربی و شین در سانسکریت امجهت کاف فارسی و سین در فارسی میگیرد مانند:

مگس رجوع به فصل سین.

بخش در فارسی بهره و پکش در سانسکریت بمعنی حصه و مقدار آمده - پ - به با

و کاف به خا بدل و پکش بخش گردید و شاید - بهاك - که سانسکریتی است بخش شده باشد. (رجوع به - به -)

گاهی حرف مذکور در فارسی تنها آوازشین میدهد مانند :-

شیر : بمعنی لبن که در سانسکریت کشیر خوانده و نوشته میشود.

شهد : فارسی در سانسکریت کشودر خوانده و نوشته میشود. معلوم است (را)

واقع در لفظ سانسکریت اکثر در فارسی حذف میشود.

- کشا - در فارسی بچند آواز بدل میشود چنانچه گاهی آواز اصلی آن که کاف

و شین است کامل ادا میشود

کشت : در فارسی و کشت در سانسکریت بمعنی زراعت آمده و در زبان

برج باشا کهیت شده .

کش ؛ در فارسی و ککشی در سانسکریت بمعنی بغر و پهلو آمده و همین لفظ است

که در زبان برج باشا کو که گردیده گذشته ازین در عربی در برابر کش

کشج (۱) آمده .

کاه : در فارسی معروف و در سانسکریت در برابر آن کش هست که در تلفظ

ککه گشته و در فارسی از تغییر لهجه كك بنا یافته و چون ابدال کاف و ها با هم

عمومی دارد مانند .

آملك - و - آمله - و غیره که شده و زیادت الف کاه صورت گرفته .

ناك را در سانسکریت دراکشا گویند رجوع به فصل - ت - و - ك

(۱) کشج در اصل نسخه بحیم میباشد اما در کتب لغت عربی که در دست است مانند صراح و منجمد

و منتخب بلکه در غیاث هم ماده کشج بحیم اصلاً نیامده بلکه کشج به حاء خطی بمعنی تهبگاه آمده شاید

نوشتن کشج را به جیم سهواً تب بوده باشد اگر چه ابدال ها به جیم مؤید آنست که کشج به جیم باشد. مترجم

غ

آواز غین بکام و دهان اهالی هند مخالفت دارد و اشخاص فی تعلیم عوض غین کاف تلفظ میکنند. علمای علم زبان غین و کاف را در مزاج یکسان میدانند چه در خود فارسی غین آوار کاف را نیز میدهد و چون کاف واقع در بعضی الفاظ سانسکریت به غین بدل شود بلفظ فارسی مطابق میشود یا اندک فرق درین می ماند و در نتیجه ثابت میشود که در اصل هر دو یکی بوده و در اثر اختلاف محیط لهجه و آواز هر یک بدل گشته.

داغ: در فارسی اثر و نشان سوختگی یا معنی مطلق نشان آمده و دا که در سانسکریت همین معنی است

کلاغ: در فارسی و کاک در سانسکریت معنی زاغ و آواز آن را در فارسی کاغ کاغ میگویند

شغال و شگال: در فارسی جاویر معروف و در سانسکریت در برابر آن شری گال آمده
مینغ: در فارسی و میگه در سانسکریت بمعنی ار هست.

آغاز: (رجوع به الف مدوده)

آروغ: معروف و در سانسکریت - ادکار - گویند

ف

فا مخصوص زبان فارسی است اهل هند مخارج آن ندارند و در عوض آن پ تلفظ میکنند بلکه در خود فارسی فا اکثر به - پ - بدل میشود مانند: سفید و سدید و فرمودن و پرمودن و چون ازین اختلاف در فارسی نقصی در اتحاد امط نمی آید باید در سانسکریت نیز نقص اتحاد لفظ نگردد.

سرشف : در فارسی معروف و سرشپ در سانسکریت بمعنی آنست .

فرمان . لفظ فارسی است و پرمان در سانسکریت بمعنی سند آمده

افیون ایون هیون هر سه فارسی و آهی پهن در سانسکریت در برابر آن آمده
آهی بمعنی مار و پهن بمعنی کف و معنی ترکیبی آن کف مار و چون افیون بصورت کف
ازبته ککوکنار پیرون می شود و رنگش سیاه بوده کیف ونشه هم دارد
باین اسم مسمی گردید .

آفت : ظاهراً لفظ عربی میباشد و در سانسکریت - آیت همین معنی است و حقیقه
عربی نبوده

بلکه اصلاً آگفت بوده در فارسی قدیم یا پهلوی وارد خیل کشتن در عربی آفت و
یا عاهت کشته اما اصل لفظ در فارسی متروک و در عربی از نوزندگی گرفته و تا
امروز که ۱۲ قرن میگذرد همانطور استعمالش شیوع دارد (رجوع به فصل ك)
فرتاب : در فارسی فرو شکوه - و - فرتاب در سانسکریت جاه و جلال و اقبال
و قهر و عصب را گویند .

فرشاد : در فارسی قدیم تحفه ، نذرانه و تبرک را گویند و در سانسکریت - پرساد -
تللظ مبدشود

فسان افسان : در فارسی و نا شان در سانسکریت بمعنی بلوسنك آمده .

کافور را در سانسکریت کرپور گویند .

کف : در فارسی معروف ، تیک چند مهار میگوید : کبھ در سانسکریت ماده تلفه را
میگویند بجهتی که کف میباشد و اریں رومی آید که هر دو لفظ در اصل یکی است .
کشف : در فارسی و کچه چپ در سانسکریت بمعنی سنک دشت است (رجوع
به فصل شین)

نیلوفر را در سانسکریت نیلوت پل گویند .
 گاهی - به - سانسکریت در فارسی آواز فامید هد مانند :
 ناف : که در برابر آن در سانسکریت نابهی آمده .

ق

از حروف عربی است . خاك هند لهجه قاف ندارد و كاف واقع در لفظ سانسکریت در لهجه عرب به قاف بدل میشود مانند :

مقیش که اصلاً لفظی است سانسکریتی و میکش کیش بوده میکش بمعنی تار شعاعی آفتاب و کیش بمعنی موی سر و میکش کیش بمعنی موی شعاعی . طرفه آنکه محقق هند صاحب مهارعجم مقیش را لفظ عربی الاصل ندانسته اما نگفته که اصل و ماخذ آن کدام لفظ است مؤلف عیات اللغت نیز از مهارعجم نقل کرده و در شرح و بسط آن راه تکلف بیموده .

آذقه لفظ عربی است . کتب لغت مینویسند که آذقه لفظ مرکب است از آب - دقه - مگر ظاهر آنست که معرب اجیو کا باشد
 سر اداق : لفظ عربی است بمعنی پرده و چون در سانسکریت سراد بمعنی پرده آمده چنان می نماید که سر اداق معرب از سراد باشد .

ک

کاف در فارسی بسبب قرب مخرج مائل بابدال چند حرف است و ظهور اثر مذکور در سانسکریت هم بیجا نخواهد بود چنانچه که سانسکریت آواز کاف میدهد .
 کان : در فارسی معروف و کهان در سانسکریت مقابل آنست و آنرا کهی نبر گویند .
 کنج در فارسی بمعنی گوشه و در سانسکریت بمعنی حاوی - و سقف پوشش شده مسدود و جای بند را گویند .

نالك را در سانسکریت دراکشا - گویند و چون کشادر خود سانسکریت گاهی آوار کپیارا میدهد اگر در سانسکریت به کاف بدل شود چندان دور می نماید .
 کاه : در سانسکریت ککش تلفظ میشود چنانکه در سابق مدکور شد
 گاهی کاف واقع در کلمه سانسکریت در فارسی حذف می شود . مانند .
 موش که فارسی است و در سانسکریت موشك میگویند و موش در ربان مذکور
 بمعنی دزد آمده اراجا که این حیوان هم دزد است باین نام موسوم شد
 چه کاف در سانسکریت بمعنی و صفت دلالت میکند مانند - ك - در آخر کند هك
 نال : در فارسی و نالك در سانسکریت بمعنی فی میان می آمده
 اگفت : در فارسی و آپت در سانسکریت بمعنی آفت است معلوم نیست که کاف
 در اصل لغت بوده در سانسکریت حذف گشته یا در اصل نبوده و در فارسی رباده
 آمده (رجوع به فصل ف)
 تَو - تَو در فارسی و - مهکت در سانسکریت - خشکه بالا و را گویند . (رجوع به فصل هـ)

گ

چنانچه گفتیم که سانسکریت در فارسی گک خالص تلفظ میشود مانند :
 گرم : در فارسی اسم صفت و گهرم در سانسکریت بمعنی گرمی و در زبان ریح
 با سلهجه اش بدل و گهام گردیده

گبسو فارسی است و کبش سانسکریتی . (رجوع به فصل سین)
 مکس فارسی و مکشیکا در سانسکریت است . (رجوع به فصل سین مهماله)
 انگثر - انکش (رجوع به فصل ژ)

گاهی کاف سانسکریت کاف فارسی تلفظ می شود مانند :
 شگون در فارسی و شکن در سانسکریت که اول کاف فارسی و دوم نکاف عربی است

ل

لام در تلفظ صاف و ملائم میباشد و بسبب قرب محرج و مناسبت طبع نا - را - بدل میشود مانند :

بالان که لفظ فارسی است و در سانسکریت پریان و پلیان نیز آمده .

م

میم بسبب قرب محرج و ناثر قرب جوار در فارسی بچند حرف بدل میشود اراجمله است بون مانند :

کجیم و کجین و نام و نان

و چون در ون ماده عه بر موحود است و قلیکه بالعد ارون بیاید بوب میم نوشته میشود مانند کند کند اما در جایش بون نوشته و میم تلفظ میشود دم - در اصل دب بوده و در اثر آن دهوم که لفظ سانسکریت است در زبان رح نسا دهوان گردیده

حم و حنب در فارسی و کنه در سانسکریت بیک معنی است .

شام در فارسی معروف و در سانسکریت سانی بوسته و سائناک تلفظ میشود و علایم هندو دکن سائیم میگویند شاه - در اثر نقل زبان فارسی شام گشته یا اصل لفظ چدر - بکر بوده و با اختلاف لهجه در سانسکریت سائیمک و در فارسی - شاه و در دکن سائیم تلفظ میشود

که در فارسی صداسیاه و - کی - در سانسکریت ریره را گویند

گرم سوب در فارسی و گرجه سور در سانسکریت رحتی را گویند که اوت آن ارنج و ارنشم مخلوط باشد (رجوع محذوف - ر -)



یکی از معاونین وزیر معارف سایان سلماو را در احسن نشر قرآن کریم عطا می‌کند

شباهت و تقلید در موجودات

ترجمه و نگارش سید قاسم خان رشتیا

الم خلقت از بس وسیع و سلسلهٔ موجودات دامنه دار ولایتناهی است ،
انسان فکری کند که باید شباهت زیادی در بین مخلوقات زنده جان و غیر



آن ملاحظه نماید حال آنکه با وجود این به ندرت اتفاق می افتد که شباهت نام چیه ، بلکه شباهت زیادی را نیز بین دو موجود کشف بکند و همین سبب است که اگر کدام وقت دوشی را با هم بسیار مانند و شبیه می بینند ، خیلی متعجب میشود و آن را فوق العاده و عجیب تصور مینماید در حالیکه بایست شباهت ها از اختلافات ، ساده تر و قدرتی بنظر بیایند اما یافتن شباهت نام غیر ممکن و تا امروز که هزارها سال از عمر بشر میگذرد بی سابقه است و به همین مناسبت عموماً شباحت را عبارت از نزدیکی در شکل و صورت و غیره صفات و خواص می دانند . و اگر یک نفر را با شخصی دیگر در نمایش ظاهری قریب به بینیم ، فوراً حکم شباهت نام را مابین آنها مینمائیم حال آنکه هر گاه بنظر بسیار سطحی نیز در آنها نگاه بکنیم ، اختلافات بارز و بزرگی را مشاهده خواهیم نمود که معنی شباهت و همرنگی و مانند بودن را کاملاً غلط ثابت خواهد کرد .

بهر حال نظر انسان همرنگی کامل را ندیده و بنابراین نزدیکی ها و شباهت های جزئی را بطور عادت ، توافق نام می بینند . از اینجا است که در میان انسان ها اشخاص همرنگ بسیار پیدا میشود و قسمت کلی گفتگو های عادی را همین مسئله شباهت و یکرنگی اشغال مینماید . چنانچه اخیراً شخصی را در امریکا یافتند که

ناحان دلنگر دزد معروف کمال شہادت را داشت و اگر وضع عمومی آنها بز ر
 نظر گرفته میشد نزدیکی زیادی بن آن دوسر ملاحظه مینویست محب ترا بیکه
 اس شخص در مدت شهرت دلنگر چندین بار تعوض آن درد ، تعقیب و بندش
 ار دوباره اثر همین اشتباه محروح شده و فقط وقتی هویت حقیقی او مکشوف
 گردید که دلنگر کشته شد آنگاه همین شہادت که مدتها اسباب بدبختی او را فراهم
 ساخته بود ، موجب خوشبختی اش گردید زیرا شرکت های فلم ردای بفکر
 ترتیب دادن فلم کار نامه های جان دلنگر افتاده هزارا و کسی راحتت باری
 کردن رول دانگر یافتند و ما بران او را در بدل مبالغ کلی اداء ساختند و فلم
 ساز گردید اکنون که فلم در امریکا معرض تماشا گذاشته شده است هیچکس
 باور کرده نمیتواند که باریگر صحنه و عامل این کار نامه ها بعرار خود دلنگر
 کسی دیگری باشد ، چنانچه نا کمون چندین بار خود او را در صحنه سینما برای
 تماشا و انقان مردم اب آورده اند خلاصه شہادت های انسانی اگر چه
 هاجد ، قت کامل بوده و نمیشد ، معینا اسباب اشتباه انظار را فراهم مسارد
 و حریت انگیر تصور میشود .

انطیر اس درین حیوانات بیر شہادت های قریبی وجود دارد که اغلب انسان ها
 سربا وجود قوۃ محاکمہ زیاد بطر وسیع حوش در مورد آنها خطا میکنند و خود
 حیوانات راهبیشہ در اشتباه می اددارد مثلاً اخیراً در پاریس يك اسب بسیار
 معروف ، اکہ در اکثر مسابقہ های بین المللی مرۃ اول رآمده (هالانکور) نام
 داشت ، دو و دریش ار مسابقہ بمہارت عجیبی در دیدن و عوضش يك اسب دیگری را
 کہ در رنگ و اداء و سیرہ مشخصات اها لاکور حیلی رد يك بود ، کداشتند
 بطوریکہ در دورور مر بور با وجود اینکه اسب را رای مسابقہ تیار میکردند ، حتی

صاحبانش بدل شدن آن را ملتفت نشده فقط در وقت دو اندن حقیقت دستگیر شان گردید زیرا (هالانکور) دروعی برخلاف انتظار از همه اسب ها عقب مانده وقت ختم مسابقه پس از تمحص زیاد حقیقت معلوم شد.

این قسم شهاات در حیوانات زیاد دیده شده، خصوصاً در سگها و گوسفند ها و غیره که هر روزه دعاوی زیادی نیست به آنها نه و خود می آید شهاات حیوانات طور است که خود حیوانات بیزه اشتباه می افتد مثلاً گوسفند ها وجود اینکه چوچه مادر خود و مادر چوچه خود را بواسطه يك حس مخصوص، ارمیان هزارها ممنوعان و هم رنگان می شناسند لذا اوقات عاط میکنند و خیلی دیر بعد به غلطی خود ملتفت میگردند تقسیمیکه بسیار اتفاق افتاده که چوچه يك گوسفند مدت يك سال و راریك میش دیگر شر حورده و هر دو در اشتباه مانده اند

در نباتات و حشرات نیز شهاات های زیادی وجود دارد و اغلب اوقات انسان را بحیرت دوچار میسازد مثلاً کده يك درخت نادحت دیگر و یا شکل يك سنگ با سنگ دیگر یا شهاات جدوار با (بش) و یا بالا آحره منظره عمومی يك نقطه با نقطه دیگر محدی رد يك و شبیه میباشند که تفکر در کیفیت این هم رنگی و رد رنگی رمور پیچیده عالم طبیعت را آشکار و قدرت فی انتهای حلاق عظم را بطر یابنده محسم میسازد

اما يك نوع شهاات دیگری در بین مخلوقات ریده وجود دارد که آن را عالمی طامعی میمی تدسم Mimetisme (۱) مینامند و آن را يك امتیاز مخصوص و فوق العاده می دانند این شهاات در بین حیوانات محتامه ارقیل حشرات، پروانه ها و نباتات رگها، شاخه های ارمین موجود است و مطالعه آن خیلی شگفت گیر میند (۱) می میسم شاهی که موجودات رده حواه با محضی که در آن ردگی میکند مگرد و خواه نا خواهی که بهتر از آنها است و بطیل آن ردگی میکند

اکثر پروانه های خوش رنگ که نعام شب پره معروف اند و در میان گلها پروار میکنند، شکل و رنگ شان طور است که در وقت لشتن روی رنگ ها با گلها، هیچ فرقی میان آنها و نباتات مزبور نظر نمیرسد و کسیکه مشغول نماشا است دفعه ملتفت نمیکرد که شب پره قشنگ در میان يك گل نشسته نقش اسرار آمیزی معدوم گردید و هر چند بدقت تفحص میکند دیگر آن پرده ریا را نمی یابد حقیقت اینست که رنگ جسم و ناله های قشنگ او با رنگ اغلب گلها که دائما مالای شان در پروار میباشد، مانند بوده، تشخیص نمیشود همچنین يك نوع حشره با ادا دیگر است که در نماتك آسیائی بکثرت نوات شده، شکل آن از رنگ حشك هیچ فرقی نمیکند. و قتیکه ناله های فراخ خود را بهم یکجا کرده در روی شاخ می نشیند، ناله هایش نازده های متعدد خود مثل رنگهای رنگ و سر و دم با رنگش بعینه بونگ و سبک حشك را بنظر تجسم میدهد، بکته قادر تعجب اینست که رنگ سرناله های این حیوان مانند رنگ رنگها اثر ماده کلوروفیل Chlorophyll (۱) میباشد.

« مثله » نویسنده و فیلسوف معروف فرانسه در یکی از کتب خود از زبان حشرات میگوید: « ماها بذات خود تمام طبیعت را تشکیل میدهم: اگر او معدوم می شود با رنگران صحنه آن ما حواهم بود ریب و رینت ما متحدی است که (ملکه حال) هرگز مثل آرا ندیده، در زمین و در هوا گشت و گذار کرده میتوانیم بر ا هم دای داریم و هم نال، گاهی مثل نباتات می شویم بطوریکه کسی فرق ما ندیده میتواند و گاهی اشکال جوی می در آئیم و خلاصه هیچ چیزی در دنیا بدست که تقلید آنرا نکنیم حتی آواره حواشهای اندازای آموریم... »

(۱) کلوروفیل ماده که رنگهای نباتات را رنگ سر میدهد و در شیره باقی موجود میباشد

يك قسم حشره در ارديگري وجود دارد كه از روي ساختمان جسمي خود با شاخچه درختان هيچ تفاوتی نمي كند بدنش طولانی و رنگ ررد قهوه ئي مثل شاخه های كوچك است و با خالهای زيادی پوشيده شده كه اين شباهت را تكميل مي نمايد. آنچه اسباب اشتباه را زياد مي سارد، اينست كه در روي شحه های كوچك كوچك پشه خانه وغيره ساعت ها بيهركت مي ماند.

« جنروير » Jenner Weir عالم انگيسي در ياد داشت های خود مي نويسد: « پس از آنكه مدت سي سال عمر خود را در مطالعه حشرات صرف کرده بودم، بار هم در مورد اين حشره عجيب با شتباه افتادم. و ارديدن آن گماب نمودم كه اين شاخه اصافه ار نظرم مانده با بران قيچي را گرفتم و مي خواستم آ را قطع كم كه ناگاه شاخه حيالي بركت در آمد. ديدم حشره است كه ۲ كملك درازي دارد آ بوقت او را گذاشتم كه دوباره روي شاخه ها قرار گرفت و خودم رفته چندين نفر ار اهل خانه را آورده را ي شان گفتم درين حصه شاخ اصافه اگر ار نظر من مانده باشد بيدا كنيد هريك نمونه خود آن را خيال شاخه درخت كرده نشان مي دادند ... »

اما ار همه عجيب تر « چوب های متحرك » است كه حشراني ار حواده (فاسميد) Phasnudes بوده، بدشتر در مناطق گرم ريدي مي كنند. اين حشرات كه اندام رر كي داشه طول بعضي ار اها به ۳۰ سانتيمتر ميرسد، در نظر اول كسي را كه بيشتر آهارا ندیده، دوچار تعجب بيهدي ميگرداند، چنانچه تعجب مر نور ار اسم آن بير هويدا است. (قسم) در يوناني معي شخ باهيا كل وهي.. قسم ها به پره های كاه با حس و لعصا به شاخچه های درختان شباهت تام دارند. تن شان باريك و كشيده و فقط در حد اتصال اعصا متورم مي باشد. بعضي از انواع آن

دوباله و برخی دیگر ۴ بال دارند و گاهگاهی یاها و روی جسم آنها ازیت خارمانندی پوشیده است که شباهت شان را با شاخسارها کامل میسازد. این حیوانات عجیب آرامش تامی دارند زیرا روزها خوابیده با ساقه های باریک نباتات یکی میشوند و شبها در اینجا نه چرامی پردازند

بهترین مظاهرمی مبتیسیم در عالم حیوانات، آن جا بورانی میمینیسیم حقیقی: میباشد که در حقیقت کاملاً بی ضرر بوده، شکل دهشتناک و ترس آوری نخود میگیرند و چنان وانمود میکنند که وسائل دفاعیه خطرناکی دارند. این حیوانات در حقیقت، اجناس ضعیف و محجوبی هستند که بطور غیر شعوری این بازبهای شگفت انگیز را اجرا میکنند.

« دومیریل » Duméril طبیعی دان معروف که مطالعات وسیعی در باب مارها نموده، روری در جنگل بواسطه ماری که بخیا مارعلفی بی زهر گرفته بود، گرفت، شد از اینجا میتوان فهمید که مشاهبت های رنگ و شکل و اندام در مابین دو جنس چقدر کامل میباشد.

لغضی ار کرمهای نباتات که اندام طولانی دارند، و در میان شاخسار بته ها زست میکنند، وقتی که کدام پرنده با کدام شلند برای صید شان نزدیک میشود دفعه سر خود را برگردانده روی پشت خود پهلوی دو دانه خال راقی که در اینجا موجود است، میگذارد و به اینقسم آن دو خال در سر او مثل چشمان مار می در حشد و مهاجم را فراری دهد.

(کی مارشل) Guy Marshall طبیعی دان معروف انگلیس، قصه میکند که (وقتی این جانورهای عجیب را اطرف بوزینه هایش کردم، با وجود آنکه خوردی جسم آن و اختلافش را با مار می دیدند، سخت تر سیده فرار کردند...)»

مار آبی که در بالاد کرآن شد، و در ممالك آسیا و تمام دنیای قدیم یافت میشود، در حقیقت نقد مارهای کلفت و خطرناک دنیای جدید (امریکا) است که برخلاف زهر مهلك آنها، نیش و زهر قطعاً ندارد. ماقی شکل، رنگ، اندام و رفتار و حرکات یکی از دیگر هیچ فرقی نمیکند. چنانچه امروز در سینماها وقتی می خواهند محاذاه اسان را با مارهای مد هس (بوآ) Boa نشان بدهند، این مارهای آبی را که در گر ماروی علف ها نزدیک دریاها بکثرت مشاهده میشود، استعمال میکنند و نیز با اتفاق افتاده که اشخاص دلاور و باحیر، از دیدن آنها به اشتباه افتاده حرکات ترسنده و مضحك را از ایشان سر رده است که بعد ها خیلی خجالت کشیده اند. در ماه های بهار (ثور و جوزا)، يك زنبور بزرگ شبه گماور زنبور بادن خطوط بصواری و طلائی و بالهای رنجی رنگ شفاف از درخت های چنار باین شده با صدای تندی از بالای سر انسانی عبور میکنند. از آن هیچ ترسید زیرا زنبور نه بلکه يك پروانه عادی بی ضرر است که این چنین تقلید زنبور را میکند و (سیری آبی و برم) Nésie Apitorme نام دارد.

همچنین يك حشره رسورتمی زرنگی که در تمام در منازل پیدا شده رنگ سیاه و بنکس شدیدی دارد (و مردم ما آن را «بورا» مینامند)، انسان را خیلی میترساند و چون شمانه خود را سر و روی شخص برتاب میکند، جرئت مصنوعی او که بیشتر ناشی از تاثیر نور چراغ است، آن را خطرناک نشان میدهد. حالانکه در حقیقت غیر از يك مگس بزرگ چیز دیگر دست و هیچ قسم زهر و گزند ندارد.

در عالم نباتات نیز مشابهت های عریادی بنظر می رسد. مثلاً مشابهت زیاد تته سوزك (که عوام آتشک مینامند و بدن انسان را تماس آن درد و حرش پیدا میکند) و يك گیاه خود رزی دیگر که (گره) یا (سوزك سفید) نام دارد. تته هر دو ورنگ آنها یکی،

برگهای شان يك قسم ديدانه داراست فقط گلهاي آنها هم اختلاف دارد زیرا
كل سوزك سرو كوچك و تقريباً بر مری و ر حلاف كل گربه سید و ر ر ك
میباشد این شابهت محدی موثر است كه اكثر حیوانات گربه را حیال سوزك
كرده میخورند و انسان هم اكثر اوقات اشتباه نموده اردست ردن به تنه گربه
احترار مییابد.

حیوانا ترا كه تا اینجا ذكر كردیم و شابهت شان
تغییر شكل دادن اختیاری: را با همجنسان یا اجناس بیگانه حیوان و نبات
و جماد و بالاخر تقلیدهای آنها را شرح دادیم، این شباهت و تقلید در آنها
اختیاری و شعوری بوده بلکه تاثیرات خارجی و بیشتری میتیسم دران دخل
داشته است. اکنون از آن حیواناتی سخن میرانیم كه در تماشاگاه عالم حیوانات
رول جدا گانه نازی میکنند: اینها خود شان شكل و وضعیت خود را تغییر می دهند.
اگر یکی ا ر حیوانات ۸ پا (خرطوم دریائی و امثال آن) را ار لانه اش
بیرون آورده، روی ريك زار ساحل بیند ازید، بلافاصله خود را بهن كرده
همراه باروهای متعدد خویش شروع به سنگ چلی روی بدن خود مییابد و دريك
لحظه طوری مهارت خود را زیر سنگچل ها پنهان میسازد كه دیگر نمیز دادن
او مشكل خواهد بود.

نظر این اكثر اوقات وقتیكه در میان سزه را را قدم بزید، كاوله های كف
مانند زیادی را مشاهده خواهید كرد كه بدون شك بیشتر اوقات، منشأ آن را
نمی دابید. این حساب های خوشما عمل يك حشره علفی كوچكى است كه در ساختمان
جسمی خود ناچر چهره شابهت دارد و ارس شیرۀ نباتات را جذب میكند، حصۀ
اضافه آن را اینطور پوقانه ها تیار كرده خود را درین آن پنهان و محفوظ میسازد

همچنین ، خارچنگک های عادی در پنهان ساختن خود مهارت زیادی دارند به اینقسم که اکثر اوقات ارجامنك نه واسفنج آبی وغیره نباتات وریشه هائی که در آنها بکثرت یافت میشود رای خود پوش کلفت و مطمئن تیار کرده در آن بسر می رند و درین حال به سنگ های جوی که پوشیده از همین اشیاء میباشد ، اشتباه میشوند بطوریکه ماهی های بزرگ وشکار چیان آن ها را کشف کرده نمیتوانند . این عملیات آنها بواسطه دایره حرکت وسیع یدش ها وغدد پهلوی دهن شان که يك نوع ماده چسبناك خارج کرده روی اشیاء مزبور را برای مزید شباهت اندود میکند وبالاخره ذریعه بت های درشتیکه بر پشت خارچنگک ها موجود میباشد ، تسهیل می یابد .

شعور این حیوان بسیار قایل حیرت است زیرا در وقتیکه لوازم مزبور برایش مضر نشود ، از چیز های دیگر مثل سنگ ریزه ها وغیره برای پوشاندن خود کار میگیرد .

مجموعی این کیفیاتی که ذکر کردیم ، بسیار احیرت آور است مجربیت می میتیسم : و درین هیچ جای شك بدست که اکثر اوقات موجوداتیکه اینقسم حصائص رنگ وشباهت را دارند ، از آن فائده یقینی نمیگیرند .

ولی مبالغه نباید کرد . مجربیت شباهت وتغییر شکل بنظر ما اسانها که حواس محدود داریم کامل وثابت معلوم میشود ، اما فراموش نباید کرد که محربیت مزبور همیشه به تیری حواس ودقت مهاجم تعلق دارد .

موش صحرائی بواسطه نزدیکی رنگ خود نارنگ زمین بنظر ما محفوظ واز شر دشمنان مصئون مینماید ، معهذا پرده شکاری اورا از نقاط بلند فضا دیده خود وایر سرش می اندازد ...

این قسم حرکات آنها ، تأثیر قطعی ندارد مگر در حالیکه حیوان وضع طبیعی خود را حفظ کرده و یا حرکاتش بقدر کافی آهسته و کم باشند تا بدینندۀ خبر دار نشود . اما این کار همیشه امکان ندارد . بنابران شب پرۀ خاکی شکل که رنگش به پوست درختان شباهت زیاد دارد فقط در صورتی غیر مرئی و اسباب اشتباه را فراهم نموده میتواند که روی يك ساقۀ درخت آرام و بی حرکت به نشیند .

لاکن همیشه اینقسم بدست

در حاتمۀ بحث این سوال پیدا میشود که آیا این صورتهای مختلفۀ میمیتسم اثر يك امتیاز آهسته قدرتی به نفع بعضی اجناس موجودات است یا اینکه اتفاقات محض میباشد ؟

اینهم یکی از آن مسائلیست که بمانند چندین مسائل دیگر متعلق به حیات ، همیشه زیر بحث بوده ، هر گز فیصله نخواهد یافت !





ملکہ سلیمانہ در مانچوکو عایشہ خانہ - خانم پرس ہوکان - علی ابن برادر امپراطور مانچوکو - ملکہ از دست رئیس جمعیت اسلامیہ کہ محمد عبد الحی قراباغلی باشہ قران کریم را می ستاند و می بوسد .



مجدوب کابلی

(متوفی) در سنه ۱۳۰۸ شمس

مجدوب که مشهور به حافظ جی صاحب مجذوب است یکی از
شعرای ناذوق و سوخته حالی بوده و تمام معنی از جهان و جهایان
را رسته و عمری را در عالم آرا دگی و فارغ ارما و من بسر زده است،
را رهمه بدشتر بافتفا و تنوع روش حضرت بیدل مایل بوده، و اغلب اشعار او بـ
بهان سبک است، اینک يك غزل او را که استقبال عرل حضرت میرزا صاحب بیدل
سروده با غزل جناب میرزا بنظر خواننده گان محترم عرضه میدايم :-

اشعار

حضرت میرزا بیدل

ای رگست حیا که صبح و دیکم	سار عرال رام تو چشم دیکم
دساله های اروفت از دل گذشته است	می آید از کمان تو کار حد دیکم
د رگی لباس چه مقدار دل کش است	گر کرده است این هوس از طبع سیکم
تپا به دوف ز حلقه مگو شان بر تو است	دارد مری بشکر سجود تو سیکم
را او ردن رخسار مبدار جری است	ییا است این ادا ده کی ارنه دیکم

در گلشنی که عرض خرام تو داده اند
محل بدوش بوی گل است آب ورنک م
گویند در بساط وفا جز می خرنند
ای اهل ناز یاد من دل بتنک م
خلقی بیاد چشم تو ز نار بسته است
کفری باین کمال ندارد فرنک م
بیدل مباد منکر جام تهی شوی
دارد حضور قلقل مینا ترنک م

مجدوب

گاهی بخویش صلح کنم که بجنک م
آخر شدم زد دست تو ایدل ملنک م
رحی بحال ما بنما ای بهار طبع
تا کی چو غنچه داشتیم دل بجنک م
صبا رست ساغر چشم تو تا شدم
از نشئه شراب گذشتیم و بنک م
موزونی قد تو علم زد بدلیری
تشاد و سرو منفعل است و خدنگ م
تا دیده ام حنای مرا انگشت دست او
دارد بهار خاطر ما گل بجنک م
از وضع بینوائی ما دل مکن ملول
نبود شکستن دل ما را ترنک م

مجنوب را مدد ز بزرگان رسیده است

از حسیب غنچه بوی بهار است ورنک م



اشقری

صوفی غلام نبی متخلص به (اشقری) از صاحبان ذوق و دارای قریحه ادبی است که در شور بازار کابل حرفه و سکونت دارد، گرچه شاعر موصوف در سرودن اشعار سابقه دارد، ولی تا حالا نمونه اشعار وی را بدست نداشتیم اینک غزل آتی را که به این تازگی سروده و بمجله کابل ارسال داشته بنظر قارئین میرسانیم:

همسر برو قدت فی در نیستان نشکند
ساغر عمرت ز گردش های دوران نشکند
نست هر گل که بار خسار زیبایت رسد
تا قیامت رسک آنکل در گلستان نشکند
آنچنان عهدیکه با حسن تو عشقم بسته است
جان من مانند پیمان تو آسان نشکند
گرمی بازار این شیرین لبان از حد گذشت
رفته رفته قیمت لعل بدخشات نشکند
مخلف افتاده از س رسم و اوضاع جهان
نیست منظور نظر آنکس که پیمان نشکند
از جفا و جورشان سودی فراوان برده ام
تا ابد بازار ناز نازینات نشکند
کام دل حاصل نمودن از فلک آسان مگیر
کی دهد حلوا بما تا یکد و دندان نشکند

واصل

نگارش من محمد سرور خان مرکاتب
شعبه جنگلات وزارت تجارت

مرحوم میرزا محمد بنی خان دیرالملک متخلص به (واصل) را غالب معمرین
وطن دیده و از حالات و سوانح این شاعر بلند قریحه و مرد فاضل
اطلاعاتی دارند!

واصل در سال ۱۲۴۴ هجری در ده افغانان کابل متولد و بهمین نقطه در
حیات خود سکونت داشت پدر مرحومش محمد هاشم خان از جمله نجیبای کابل
بشمار میرفت.

تحصیلات فارسی، عربی، دینی را بخود کابل نزد علمای متبحر کرده خط و
اصول نویسنده گی را از پدر و دیگر اساتید ما هر مرکز حاصل نموده بود ولی از عهد
صباوت بشعر و ادبیات ذوقی داشته و منظوماتی سروده از نظر اساتید کابل میگذرانید.
هر چند تا آخر عمر شعر و شاعری پیشه مرحوم قرار نگرفته و بکارهای
دیوانی مخصوصاً در عهد امیر عبدالرحمن خان بعهده دیرالملکی موقعیت داشت ولی
باز هم قریحه بلند و ذوق نفیس او گاهی بسرودن اشعار و ادارش مینمود گرچه
مجموعه ادبیات و منظومات این شاعر فقید وطن بطور مکمل در دست نیست ولی
غالباً اشعار آبدار آن بطور متشت در نزد بعضی از اهالی وطن موجود است!
چنانچه يك حصه از اشعار او که هنوز بطبع نرسیده نزد نویسنده میباشد.

مرحوم واصل قراریکه معروف است در حسن حفظه فوق العاده گی داشت
چنانچه عریضه اره ند بدر بار علیحضرت امیر شیر علی خان بیوسته و واصل آرا
بنزد میرزا محمد محسن خان دیر یکبار ملاحظه کرده بود، اتفاقاً آن عریضه مفقود

شده و روزی مضمون و موضوع آن طرف احتیاج واقع و میرزا محمدحسن خان دیرازین قضیه دلتنگی داشت واصل که مصاحب و دوست دیر بود ملتفت این مطلب شده فوراً همان خط و اسلوب و مضمون مکتوبی از امداد حافظه خود نوشته بدیر داد که بعد از پیدا شدن اصل مکتوب اصل و نقل تفاوتی نینمود. میرزا محمدنبی خان واصل در حسن قریحه، فهم و ذکاوت و خوبی حافظه از اشخاص ممتاز و مردان بزرگ و آخر قرن ۱۹ و طن بشمار میرود.

اخیراً این شاعر شیوای وطن پس ۵۶ سالگی در حدود ۱۳۰۹ قمری بکابل وفات نمود از آثار نثر او که فعلاً بدست یکی از هموطنان است کتابچه کوچکی است که وقایع یومیه دربار و گذارش خانواده شاهی عهد امیر شیر علی خان را نوشته است.

نمونه اشعار این شاعر مرحوم این است:

روش حضرت خواجه شیراز:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

مست ارمی و میحوران از ترکس مستش مست

حافظ

و اصل:

آن فتنه هشیارات بیانه می در دست
بیمت می چشمش خون ترکس شهاب مست
آن تیغ و سنان در کف این تروکان دردست
وز شهرت بالایش آواره طوی پست
در خدمت او شمشاد برخاست جوا و بنشست
دلها بقتل بکشاد مردم که میان برست
ور باده مصفا گشت اندر لب او پیوست
ور مرمره عزیزان افاد بر دیده او بنشست
از کعبه دل یکسر پتهای هوس بشکست

ارمیکده درستان آمد سحری سرمست
بی غایه گیسویش چون سنبل تر خوشو
در عریده با مردم چنان سیه مستش
ار بست برویش کار معنو بالا
ار خصلت آن خورشید بنشست جوا و برخاست
حاشا عیان برست هر که که کمر بکشاد
گر حاکم جهان بین شد بر طاعت او خندید
گر غره دلار را شد بر چهره او حاکرد
تا صورت آن بت را واصل، خیال آورد



بعد از مجلس نشر قرآن و تبلیغ دین اسلام
هیئت ملین اسلام با اشتراک اکابر چایانی بحضور ارکان وزارت خارجه ، داخله و عدليه

ادبیات پشتو

ترجه و نکارش امین الله خان زمرلای

د غره په سر د کلو ویش دی

دا د غاتوی^(۱) کل می دیار په برخه سونه

بر فرار کوه تقسیم گلهاست حصه یار من گل غاتوی رسیده .

د غره په سر دی خاله وکره

لکه سره زرکه رنکه بنکه^(۲) به درخمه

چون تو بر قله کوه ما واگریدی من نیز مانند کبک خرامیده خرامیده
زدت می آیم .

پاس په کمره^(۳) ولاړه کله

نصیب دچائی اوبه زه درخجومه

ای گلپکه بر سطح سنگلاخ روئیده و استاده ئی من ترا آباری میکنم
مگر میدانم نصیب کدام کس خواهی شد .

(۱) غاتوی کلی است کوهی از وع گل لاله افشاها آرا از هنرین اقسام گل های
کوهی میداند چون حواها نکه می باشد هر کسی کلی انتخاب کرده سر ناگریان می سپرد
درینجا معشوق خود را می ستاید و گوید که از من از س خوش سلیقه و یک انتخاب است
مانند خود گل غابوی را برای خود انتخاب نموده .

(۲) رنگ سنگ : خرامیدن .

(۳) کمره : سنگ پاره های بزرگ جبال را گویند که بالا شدن آن دشوار باشد
و گل ها به درزها و حالی گاهای آن روید و بزرگ شود .

سپو بی در ب روی می در روی
 به دو و مینو بسی مه و ره منعلاونه
 ای مهتاب ترا سو گند میدهم که مشعل فروران خودت را بذهان کن و ارتعیش
 دوعاشق دلاخته صرف نظر نما

س - به سترگو روند رابسی نسوی
 دالباسی او بنکی دهر جا میخ چینه
 به سترگو روند در لسی نسوم
 ج - لکه بادام در لسی سری سری سره مینه (۱)

س معشوق : چشم های تو از فراق من کرر شد و این اشک های ساخته گی
 که مریزی به رخسار هر کس چکیدن دارد
 سح عاشق : اگر چه چشم های من از فراق تو کور شد مگر دلم مانند دانه بادام
 از هجر تو سودا ح سوراخ شده است .

نغم دی له نانه وفا دار دی
 ده کله کله نغم دبل ۱۰ سره وینه (۲)

غم نیست بتوان من وفا دار تر است چه خود گاه گاه و غمت برای
 (۱) در سول و جواب تشبیهات چه بی مهر سده و آتش بادام بدل که هر دو شکل
 صوری دارند و سوراخهای آن و سوراخهای دل از غم هجر و فراق مضمون بکر است
 که با جان استعمال شده است .
 (۲) مضمون این بیت بس عجب و بکر است و چه زبان ساده بی روانی معشوق و وفاداری
 خود را با آن میگوید و هم خورسده است . لکه اگر معشوق همیش با او سه - ول غمش دائم
 ایس و رهق بوده آملی تشبیه رنگ آب اوست .

هميش با من عهد الفت بسته است .

په ليلي هر څو كټ مينږي

سځ د هغو دى چه ليلي سى په مينه

به ليلا (معشوق) هر كس عاشق و گرفتار است خوشا بحال كسيكه ليلا عاشق
و مقنون او كردد .

جانان چه خي فخته دى بنه سى

زړه كى ئى زما په زانو بند دى رابسينه (۱)

جانان من ار من جدا ميشود سعادت و خوشبختي يار و همراهى نادولى
اين سفر را دوامى بپست ربرا دلش به دام گيسوى من اسير است و در مراجعت
محور خواهد بود .

كه زه خبر وي چه بلمون دى

مابه خيل يار نر لاس نولى كړ زاوده نه (۲)

اگر ميدانستم كه حداثى در دنيا وجود دارد من دست دست يار داده
او را هر سو ميگشاده يعنى دقيقه ي او نگريديده

(۱) درى بت معشوق ارده عاشق خود حكايه كند و رځو - را سى دهد كه چر
شش دله خبر مان اوست ترودى اس آيد چه طاقت هجر او درر .
(۲) دست كړه كشتا دن در افعاي اصلاح است من اكر من حداث را حس مكرده
دوست من هر حا كه - مت دست او را ار دست نه داده او را بگذاشه .

سکلان له خوارو پیدا کیږي
زما جانان تر ککل نازک خاورو ته څینه^(۲)

کله از خاک می رویند و می برابند ولی متاسفانه جانان من که از گل نازکتر
و قشنگ تر است بخاک می رود.

ولی به نه ژارم عالمه
جانان می سکل دپسری خوارو ته څینه
ای مردم چرا ننالم چه جانان من که گل بهار است بخاک می رود.



(۱) درینجا عاشق تاسف کند که گل از خاک براید معشوق من که از گل نازکتر
است بخاک رود .



فرستادن قرآن کریم بمالك مختلفه شرق اقصی
 از چپ : ۱ - محمد عبدالحی قربانلی رئیس جمعیت اسلامیہ ۲ - احمد ذاکر شاكر سرکاتب جمعیت ۳ - آخند
 ابوبکر رئیس مسلمانان در کشور مانچوکو و سه نفر مابقی مرتبین حروف مطبوعه اسلامیة آنجا میباشند .

سعادت کشور

از طمع سرور خان صبا
عضو انجمن ادبی کابل

ز نور خویش بر افروخت چهره کشور
روان بچرخ عمل گشت ملت بافر
مصاحبت به یکی نیک مرد دانشور
بعلم و تجربه معنی شناس نفع و ضرر
حلاوت سخنش برده رونق شکر
بروزگار ندارد جز این مراد دگر
رسید در کف آما لم این دو تا گوهر
دگر محبت این خاک پاک جان پرور
خدای را ز سر عشق مملکت مگذر
که دور دور کمال است و روزگار هنر
دهد به مملکت از دانش و کمال ثمر
کمال راحت این کشور بلند اختر
چنانکه آئینه از فیض دست صیقل گر
که چشم فرقه کور است و گوش غفلت گر
قصا دوشست ایامی چنین بنام قدر
رآسمان ترقی خو خور برارد سر
خو و دیده شدش مردم وطن پرور
کشیده مرفلک کار کشور و اشکر
که تا گرفته بکف بیغ اردها عسکر
ز روی همت و اخلاص عسکر و افسر

علی الصباح که خورشید سرزد از خاور
چو مهر بادل گرم و طبیعت روشن
بن زیاری بخت نیکو نصیب آمد
ز روح ملت آزاد واقف کامل
به بکشت گل خلقش دل هزار اسیر
یگانه عاشق شیدای شوکت اسلام
نگفت حاصل عمر دراز من ز جهان
یکی محبت دوت ترس روز رستاخیز
بدهر عشق وطن مایه مرفرا زبست
حه شکر گویم ازین عصر افتخار وطن
ز بوسان معارف بسی نهال امروز
بحشم عافیت امروز میتوان دیدن
صفای کار وطن روشن است در عالم
به شاهراه تمدن وطن ازان بویید
زبان عاقبت و عصر سعادت وطن است
مزد که کشور افغانسان عروج کند
بجاست ایسکه شده حشم دشمنانش کور
بدستیاری تدبیر دوسان وطن
ز خوف دشمن ملت به خویش می پیچد
عزیز خاطر این سرزمین آزاد است

چین کافان وطن ارکس و کار بهره و راست
مرد که موج زند بحر خاطر تاجر
در طروق کس است شادمان کاسب
رس مخلوه در افتاده شاهد صنعت
شکمه است گل تحت باغهای ارباع
کیو که کار در راعت گرفته بشو و مو
حرا فروب نشود آب روی در یتیم
مریخ جان سلامت کشد دست هلاک
دیگر راحت ملت حکومت عادل
حکوه شاد باشم در عصر حوای
مهر نفس وطن شاد کاه می گوید

که دیده است ازین دور کار او بهتر
چو گشته دامن مقصود او پر از گوهر
به جمع پیشه و رای بیست مجلس و انتر
رسید دامن ثروت بدست صنعت گر
که گشت خوشه در در کفش چو شو شرر
مهال طالع دهقانی چرا بیارد بر
حین که گشته حکومت یشم را چو بدر
دلا نظم شاهانه ها تقدیر کر
کرده و حکم دیکه سرف نظر
که در فامرو ماست خاطر مصطر
سارک الله اری عصر خرمی گسر

(ص ۱) رنگش آمال مزده بخشا شد
سار اوج وطن د تا دم محشر



شعر العجم

فغانی شیرازی

مصحف مولانا شبلی نعمانی

ترجمہ و تفسیر سرور حان گوٹا

(۳)

ارباب تذکرہ متفق اند بریکہ انقلاب شعر و شاعری کہ در دورہ متوسطین روداد و دورہ دیگری بنام دورہ متاخرین یا نازک خیالان روی کار آمد موجوداتی آب فغانی شیرازی بوده ولی متاسفانه راجع شرح رند کافی و سوانح عمری این شخص موجود ارباب تذکرہ بیش از دو یا ۴ سطر چیری نوشته اند مہر حال من کہ در سراغ نکات متعلق باین مرد موجود بر آمده و سرمایہ از ہر جا بدست آورده ام ہمہ را ہدیہ احباب می نمایم

وطن فغانی شیراز است سام میرزای صفوی در تذکرہ خود می نویسد « کہ اول باشد چاقو ساری داشت » در اوایل روزگار شاعری خود بہ ہرات آمد درس وقت طرری کہ مقبول عام بود ہمہ ان طرر و سک شعرای رمان سلطان حسین میرزا بود چون طرر فغانی رنک خدا گمانہ داشت مورد نقد و قبول واقع نگردیدہ بلکہ اشعارش را با سادہ دوج و مہمل میدانستند کہ اگر کسی شعر مہملی میخواند می گفتند کہ فغانی است (۱) حضرت حامی در انوقت حیات داشتند فغانی محمدمت حضرتش رسید ولی از اطراف توحہ و تلمظی در حق خود ندیدہ بالاخرہ بہ تبریز شتافت و در ان وقت سلطان یعقوب فرمان روای تبریز بود مقدم او را مہابت گرامی داشت چنانچہ قصایدی کہ در مدح سلطان

(۱) تذکرہ عمرات اوحدی

سروده در دیوانش موجود است ، سلطان یعقوب باو خطاب بابا (۱) عنایت کرد بعد از وفات سلطان درآببورد رحل اقامت افکند .

فغانی بی اندازه بی پروا و تند مشرب بود و اغلب اوقات را در میخانه ها بسر میبرد ، ازین جهت حاکم آیبورد ما محتاج اورا بطور مستمری رانش مقرر کرد اخیراً در پایان عمر این عمل مذموم توبه کرد و در مشهد رضاعلیه التحیه و الثنا اعتکاف گزید و در همین جادرسنه ۹۲۵ هجری وفات یافت و چون در ابتدا بدکان برادر خود مشغول بیشه کاردگری بود ، باین مناسبت در اول سکاکی (۲) متخلص می نمود بعد از آن کلامه فغانی را برای خود تخلص قرار داد .

دیوانش در یکی از محاربه ها تلف شد و رای رادر خود نوشت که اهرجا اشعارش بدست آید جمع کند . برادرش بتلاش و تفحص بسیار اجزای پراکنده را فراهم کرده مجموعه ترتیب داد چنانچه امروز همان مجموعه در دست است ولی اصل دیوان مرتب او از میان رفته و ناپیداست .

نظری به شاعری او : تمام اهل سخن اورا مجدد دفن میدانند و اله داغستانی

در ریاض الشعراء مبنو شد :

« بای مغفور محتشد فن تازه ایست که بیش از وی احدی بآب روش شعر نگفته و یایه سخنوری را بجای رسایده که عقای اندیشه پیرامون آن نیواند برسد اکثر اسادان زمان مولیا وحشی یزدی و مولینا نظری بشاپوری و مولیا ضمیری اصفهانی و خواجه حسن مائی و مولانا عرفی شیرازی و حکیم شقائی اصفهانی و حکیم مسبحا رکناهی کاشی و مولیا محشم و غیر هم منبع و مقلد و شاگرد و خوشه چین خرمن طرر و روش اویند »

’ خصایص شعرای دوره متاخرین را که در تمهید بیان کردیم در کلام فغانی به اندازه اوسط موجود است ، اما ترقی و عروج خصائص این دوره در کلام عرفی ،

نظری ، شرف قزوینی باید جست . و ما در اینجا صرف به نمونه کلامش اکتفا میکنیم : (۱) یدبضا . (۲) عرفات اوحدی .

خوبی همین کرشمه و ناز و خرام نیست	بسیار شیوه هاست بتان را که نام نیست
❦ ❦ ❦	
ای که میگوئی چرا جای بجای می خری	این سخن با ساقی ماگو که ارزان کرده است
❦ ❦ ❦	
بد گفتن من شد هنر حاسد منکر	صد شکر که عیم هنر بی هنرات است
❦ ❦ ❦	
خراب آن کمر نازکم که چوت مه نو	به شیوه های بلند از میان زین پیدا است
❦ ❦ ❦	
ساقی مدام باده باد از ده می دهد	این بیحدی گناه دل زود مست ماست
❦ ❦ ❦	
آنکه این نامه سر بسته بشت است نخست	گرهی سخت بسر رشته مضمون زده است
❦ ❦ ❦	
مشکل حکایتی ست که هر ذره عین اوست	اما نمیتوان که اشارت با و کنند
❦ ❦ ❦	
برون خرام که بسیار شیخ و دانشمند	خراب آن شکن طره و بنا گو شند
❦ ❦ ❦	
مقصود صحبت است ز گل، ورنه بوی گل	انصاف اگر بود ز صبا می توان شنید
❦ ❦ ❦	
تا می توان شکست دل دوستان نخواه	کین خاه را به کعبه مقابل نهاده اند
❦ ❦ ❦	
در ماده سلاح و فسادیم الحذر	زین رسمها که مردم عاقل نهاده اند
❦ ❦ ❦	
با آه و ناله گرچه سر آمد زمان وصل	از نقد عمر آن دوفس در حساب بود
❦ ❦ ❦	
هزاران حاره ضائع گشت و یکدردم نشد ساکن	کنون درد دگر از پهلوی هر چاره داره
❦ ❦ ❦	
تو ایکل بعدا، ین باهر که مبحواهد دلت بشین	که من چون لاله با داغ جفایت زین چمن روم
❦ ❦ ❦	
دلی میاید و صبری که آرد تاب دیدارش	ضای گردلی داری تو باش اینجا که من رفته
❦ ❦ ❦	
از فریب نفس، نوانت خامه نقاش دید	ورره در این سقف رنگین جز یکی در کار نیست



آثار عتیقه بودائی بامیان

- ۹ -

ترجمه حاج محمد علی حاجی

پس بجز اینکه بعضی طاق های هموار که در دهلیز فوقانی عنقریب سر بودا وجود دارد کدام اماق فی بلکه کدام دروازه باشد که امروزه در اثر افتادن کدام سنگی که روی آن طبیعتاً هموار باشد در امتداد داخلی جدار دهلیز لغزیده و آن دروازه مسدود کرده باشد. (این نظریه چندان ممکن القول نیست) مسئله رینه که سربت رفته است کاملاً حل شد معتقدین و روار فقط از آن حصه بلندی جدار سنگی گذشته عمل طواف دور سربت را انجام میدادند - طوریکه در بوداء ۳۵ متری خاطر نشان شد، بلاشک امکان می رود در برهای جدید و معابد دیگری عمر و زمان بدور محسمه تراشیده شده است که منزل به منزل تا نقاط مرتفع جدار سنگی رسیده و بدین منوال طبیعه رینه که برای رفت و آمد این ها درست شده بود، راساً تا دهلیز فوقانی اجازه صعود میداد اکنون درین فرصت

فتوحات اسلام آغاز شده و امکان مرود قبل ازین حادثه هم بعضی فی نطمی ها در امور مذهبی آنها وارد گردیده باشد :

در باب زبنة که چندین منزل « سمج های را که در عمق کوه واقع اند » مهم مربوط میکند چیزی گفته نداشتیم ، ممکن همچو زبنة وجود داشته باشد و باز ممکن زبنة مذکور ار همین سمج پر از گندم که بدیدن آن موفق نشدیم کشیده شده باشد . لیکن حقیقت این زیر زمینهای فی هوا و کامل تاریک چیری احتمالی است . اگر بنا باشد عقیده خود را بر نظریات سائر مورخین علاوه کنیم باستی زیر زمینی را که بعقیده ساکنین نامیان اریک طرف جاب کابل و از طرف دیگر جاب بلخ مرود نجسس کرد .

علاوه برین اعتراف باید کرد که يك عده سمج های مهمی که راه ارتباط آن با زمین ازین رفته از دسترس ما خارج افتاده اند و عده دیگر آن فعلاً ابار حانة حیوانات و پوست میباشد و بدین جهات نتوانستیم آنها را معاينه کنیم علت دیگری که مانع رفتن ما بسك عده سمج ها و معاينه شد ، این است که این سمج ها عموماً مسکن ساکنین میباشد و فعلاً هم عده ارفقراي ساکنین نامیان در آنها راست میکنند

آثار بانشیکه عالی دیوارهای این سمج ها را مزین نموده بود اردست و تبحین قسمتی تکه تکه و با ضربت کاملاً معدوم شده قسمت دیگر را ورقه ضخیم دوده پوشانیده طوریکه در اثر مرور زمان دوده کاملاً آثار منقوشه را خورده است . معدالك روی بعضی ازین آثار رنگه را خود بودائیها در هنگام فتوحات اسلام و با احتمالاً مسخر کننده گان ورق کاگی مایده اند که روی آن ورقه دوده قرار گرفته ، در این صورت احتمال مرود در بعضی جاها در بنة این ورقه آثار منقوش

محافظه شده باشد علاوه برین چون قبلاً متذکر شدیم که در بای جدار سنگی تا حال هیچ حفریائی نشده ممکن است نقایای معابد قدیمه که در هوای آزاد ساخته شده بود با بعضی حصص مجسمه ها و اناثه معابد سنگی بدست آید زیرا فراموش نباید کرد که نجسّات و مطالعات آثار عتیقه بامیان تاره شروع شده و اشیای آن خیلی ها دور است

مهر جهت ارهین حالا اطمینان داده میتوانیم که معابد جدار بزرگ سنگی و معابد دره ککړک و مجسمه های بزرگ آنها دورسته عمرانات خیلی دلچسپ بامیان را تشکیل میکند .

در جدار های سنگی و تپه های اطرافی دره عمده که بطرف شرق و غرب جدار معروف بود اهای بزرگ واقع اند و همینین در مدخل دره ککړک و فولادی (۱) هزارها سمج دیگر حفرو تراشیده (۲) شده اند . (عکس ۶ الف و ب) . لیکن بواقص این سمج ها این است که همان مفاد عتیقه شناسی و صنعتی که از دیگران متصور است در آنها مشهود نیست .

غالب این سمج های اخیر الذکر عموماً بر سطح جدار کوه حفر شده اند و فقط ملجأ و پناهگاه زوار ، تجار ، حتی حیوانات قافله ها بوده اند مکمل ترین این سمج ها دارای اطاقی است که از دهلیز صعود ، مدخلی در آنها کشیده شده و بعضی ها دارای صدفه های است که شکل دراز چوکی در سنگ کنده شده باشد نظر میآید و مسافرین آنرا عوض بستر استعمال میکردند

این سمج ها هیچگاه مزین نشده بودند و حتی غالباً همان ورقه معمولی کاگل یا چونه را هم ندارند

(۱) « میلاد » دره فولادی را باسم دهه تاحك یاد کرده است .

(۲) ۱. والفصل عمده سمج های بامیان را به ۱۲۰۰۰ تخمین کرده است (آئین اکبری)

تنها چیزی که راجع باین سمیچ ها گفته میتوانیم این است که شکل آنها را رای اینکه مدت زیاد دوام کند به منتهای تکامل ساخته اند . چنانچه امروز هم غالب آنها صحیح و آباد میباشند ممکن نسبت به عمرانات مذهبی تعداد زیاد آنها بهتر از اهمیت نجارانی این منزل بزرگ هند و آسیای علیا را بفهماند .

قبلاً متذکر شدیم که اولین دیرهای بامیان در فضای آزاد ، در پای جدار سنگی مرتفع تعمیر شده بود . متعاقباً را همین نسبت به منارل محقر عصر قبل التاریخ منازل مستریح تری در سنگ تراش نمودند .

آهسته آهسته از پائین بالا ، ابتدا در محاورت ست اولی کوه را شکاف زده ، شکل و صورت داده ، زینه های متعددی به ارتفاع های مختلفه دیر و معابد ساختند سپس بعضی سمیچ ها در نتیجه ساختن زینه که راساً سر بودا می رود تولید و بعضی سمیچ های دیگری کاملاً مجزی و مستقل ساخته شد که هر کدام آنها زینه مخصوصی داشته که از زمین شروع شده عموماً به برنده بزرگ و عریضی که رخ آن جانب دره میباشد منتهی میشد در روی این نوع برنده یا طاق بزرگ خود معبد یا رواق خانه بار میشود علاوه بر معبد شامل يك اطاق بزرگ دیگر میباشد که ممکن اطاق اجتماع نفری متعلقه دیر بوده ، و يك دهلیزی دارد که حایز چندین اطاق دیگر مثل حجره راهبین و دکاهای مختلفه میباشد این دسته سمیچ ها که متذکر شدیم دور هم جمع شده اند ، و در بعضی جاها تکمال اختصاص تامه دیده میشود که بواسطه صیقلی جاسمیچ های متعلقه يك معبد به دو منزل گرد هم جمع شده اند و در بعضی جا های دیگر چون بزرگ ساخن دسته سمیچ های مذکور در نظر بود در قسمت های تحتانی اطاق هائی کسده اند که بواسطه کداه زینه یا محض سوراخی در انجا رفت و آمد مینمودند بعضی حصص کوه مانند اسفنج سه راح خورده لیکن سوراخ های

مذکور نکمال انتظام و ترتیب ساخته شده و شوارع ارتباط و رفت و آمد ، چه عموداً و چه افقاً لیکن سلیقه و اصول حیرت آوری منتظم است که مهر دسته سمج ها و یا مهر فرد آنها استقلال مطلق داده است .

(شکل ۹ پلان طاق بت نشسته محاورت نزدیک ۳۵ متری) لیکن امروز تمام این انتظام و ترتیب مهم خورده ، بله های زینه ها که در حجر حدارسنگی تراشیده شده بود در اثر غلطیدن جدارهای باریکی که بن رینه ها و فضای آزاد حائل بود غالباً از بین رفته ، از طرف دیگر ساکنین مسلمان بامیان دهلز های حدید نادالان های مایلی تراشیده و زینه های جدیدی کشیده اند علاوه برین ایشان بعضی دسته سمج های محری را هم مربوط و یا برعکس در نتیجه مسدود نمودن در ها و دیوار کردن زینه هائی که خطرناک شده بودند دسته سمج هائی را ارم محری کرده اند - به ارتفاع ۳۰ متری زمین ، دره طولی و اصطبل هائی وجود دارد که اگر در آنها نظردقت نگاه شود ترتیبات قدیمی آنها را منوان پیدا کرد چنانچه ما پلان چند دسته سمج هائی را که از همه دلچسپ تر بود ، رداشتم .

مکمل ترین این قبیل دسته سمج ها قریب بت ۳۵ متری لطرف راست و چپ ، در ارتفاع های مختلف واقع اند اگرچه در حوالی قریب سه بت نشسته هم ازین قبیل دسته سمج ها وجود دارد (شکل ۹ عکس ۱۲ الف) لیکن اهمیت آنها کمتر است

بت ۵۳ متری چون از نقطه نظر احترام و شهرت بمقام بت ۳۵ متری رسیده میتواند و دایل آنها واضح است که در عصر تسخیرات اعراب معتقدین وقت نداشتند تا به بت بزرگ موصوف همان تجمل و جلال دسته معابد و دیر ها را بدهند

و علاوه برین چون در عصری که کار ساختمان بت مذکور روه اتمام میگذاشت دیگر نمیخواستند مقامات مذهبی را در کوه بکنند، به دور بت مذکور فقط سمیج های ساده، غالباً وسیع و فوق العاده مزین حفر شده و از دسته سمیج ها اثری نمیباشد چنانچه حتی در مجاورت قریب خود او بجز دسته زیر زمینی های مربوطه اش که مدخل آنها (شکل ۱۱ :- پلان طاق کوچکترین بت های نشسته) همسطح پاهایش در آخر طاق میباشد، دیگر دسته سمیج هایی که باور بط داشته باشد وجود ندارد دومین بت نشسته یعنی همان بت نشسته وسطی، در حوالی قریب خودش، جر اطاق کوچکی سمیج مربوطه ندارد (شکل ۱۰ - عکس ۱۲ الف) و بت سومی، آنکه قریب تره بوداً ۵۳ متر است، هیچ سمیج مربوطه نخود ندارد (شکل ۱۱ - عکس ۱۳ ب).

« تعریفات بعضی معابد نامیان »

اولین دسته سمیج هایی A (۱) که آن در وقت عبور زینه بت ۳۵ متری ملاقی میشوید خواه از نقطه تشکیلات پلان ساختمان و خواه متناسب جریبات ترئیناتش یکی از دسته سمیج های خیلی مهم نامیان بشمار میرود (شکل ۱۲-۱۳). این دسته شامل دو طبقه سمیج میباشد منزل محتانی فقط مرکب از يك اطاق بزرگ مربع شکلی است که در زاویه های آن یکنوع تک های دو زاویه ئی Doubleaux Dangle تشکیل و سقف گندی روی آن قرار گرفته (عکس ۳۱ الف) و يك اطاق کوچک تری که سقف آن لشکل فوق است و ممکن بعد از ساختمان اولی اضافه شده باشد. مدخل این

(۱) مؤلف برای تسهیل مطالعات و تعریفات معابد نامیان هر دسته سمیج های معابد را به اسم دسته سمیج های [A] و [B] و [C] و غیره، آورده چه چه دسته سمیج های که اولاً به تعریفات آنها پرداخته موسوم به دسته [A] میباشد.

دو اطاق از يك برنده عریضی کشیده شده که از آنجا يك زینه بطرف زمین و زینه دیگری که امروز ویران افتاده به منزل فوقانی مربوط بوده .

طاق بزرگ کاملاً از تصاویر رنگه منقوش بوده و امروز بالکل تحت ورق کلفت دوده معدوم میباشد. دورا دور سه ضلع این اطاق را دندانان به شکل چوکی سنگی به ارتفاع ۲۵ سانتی متر و تمام عرض ضلع چهارم را که مقابل دراست پلکانی (Estrade) به ارتفاع ۷۰ سانتی متر اشغال کرده . (شکل ۱۳ : پلان منزل فوقانی معبد) در کفشکن اولی که در انتهای زینه واقع است و همچنین در کفشکن اطاق کوچک جای سر انداز از دروازه دیده میشود . کفشکن اطاق بزرگ از طرف برنده جای چوکات عریضی را حایز است که در آن پله های درب چوبی کلفتی میگرفت .

نسبت به طبقه تحتانی منزل فوقانی مهم تر است . این منزل هم برنده عریضی دارد (عکس ۳۱ ب) که بدان زینه داخلی معبد منتهی میشود . در روی این برنده رواق يك اطاق هشت ضلعی که بلاشبه اطاق اجتماع را هبین بوده و يك دالانی که به دو اطاق رفته است وجود دارد . قسمتی از بزرگترین درب اطاق مذکور غلطیده و از طرف روی جدار سنگی روشنی بدان میآید . (شکل ۱۴ :- پلان و شکل نیم رخ اطاق منمن معبد) « شاپل » یا رواق معبد اطاق مربعی است که سقف آن گنبدی و بین پلان مربع و مدور هیچ يك عامل ارتباطیه وجود ندارد . دیوارهای عمودی گنبد از کمان هائی مزین اند که هنوز هم ساختمان آنها خیلی نا ماهرانه بنظر میآید . این سمیع خیلی دلچسپ ، که یکی از سمیع های خیلی قدیمه بامیان بوده سابقاً از تصاویر رنگه مزین بوده که امروز از بین رفته است

درته رواق بجز سوراخ میخی که ذریعه آن بودار را در دیوار محکم میکردند چیزی دیگر وجود ندارد. اطاق هشت ضلعی (شکل ۱۴، عکس ۳۳ الف) که یکی از قشنگ ترین سمج های مامیان است، سقف آن گنبدی فی بلکه هموار میباشد، سیستم ماهرانه پلان های مائل که ساخت حصه افقی سقف را کم نموده، در اثر مضاعف نمودن اضلاع مزبور به آسانی ازین شکل به دایره که در آن به تقلید سقف های چوبی ستون های مصنوعی محاط است انتقال می یابد. استادی و مهارت لطیفی که معمار این سمج بکار برده و دروازه سمج را از يك ضلع مثنی عربض تر ساخته فوق العاده قابل ملاحظه و از روی معلوماتی که ما داریم مهارت بی نظیر است این دو سمج اخیر یعنی رواق که سقف آن گنبدی است، و اطاق مثنی که به چنین غرابت سقف غبر گنبدی دارد منوط به آن نوع معماری هائی است که غالباً در مامیان بنظر میخورد چنانچه بعد ها اصل مبدا و صورت عمومیت و انبساط آنرا مطالعه خواهیم کرد زیرا فعلاً چنین در نظر داریم تا از تشکیلات پلانهای مختلفه معابد سنگی جدار بزرگ، بعضی تمثالهای مختصه را مقابل نگاه قارئین گذاریم.

بین طبقه تحتانی دسته سمج های که فوقاً متذکر شدیم و طاق بت ۳۵ متری معبد دیگری B وجود دارد (شکل ۱۵) که خیلی ها دلچسپ و حائز دوزینه میباشد که یکی مخصوص خود او است و دیگری در عین زمانیکه در امتداد جدار اطراف طاق نامرت میرود به چندین طبقه سمج ها راه عبور میدهد.

این زینه بیک برنده ککوچکی رفته که از آنجا د لانی که در آن دروازه هم بود رواق خانه معبد رهنمائی میکند زینه مخصوصه اش را تا صورت فوقه

منتهی به برنده میشود که رخ آن نیز جانب دره باز است . مانند صورت فوق
همانطور اطاق بزرگی دارد که گنبدی آن بالای يك عده کمان ها که در کنج های
اطاق تشکیل شده قرار گرفته ، همانطور دالانی وجود دارد که به اطاق های
مختلف رفته است . لیکن رواق خانه خیلی کوچك و بمقتضای محل در جای خوبی
قرار نگرفته زیرا این دسته سمیچ را سماً مربوط به خود مجسمه بزرگ بودا میباشد
این رواق خانه کوچك و دالانی که واسطه راه آمد آن شده و برنده که منفذ
وسیع سه گوشه آن ، آنرا روشن میکند ترکیب و ترتیبات فشنگی را حائز است .
تنها سقف فی ترتیب کمی آنرا بد نمود ساخته است .
(عکس ۳۴ الف) (شکل ۱۵ پلان معبد B)





استاد عبدالرشید ابراهیم بتقریب تبریک نشر قرآن کریم در توکیو نطق میکند و استاد محمد عبدالحمی قربانعلی آنرا بحضور بزرگترین اشخاص جاپانی در مجلس نشر قرآن کریم بزمان جاپانی ترجمه و الفا می نمایند



اسلام در جاپان

نگارش فاضل جناب

سید مبشّم خان طرازی

دنی است که خبر انتشار اسلام در جاپان، و طبع و توزیع قرآن کریم در شرق اقصی - لعالم اسلامی عامه - و به ممالك شرقی خاصه شایع گردیده، قلوب اسلام و مسلمین، و دلهای شرق پرور شرقیین را مسرور و مبتهج می سازد -



نویسنده های عرب و عجم در بن موضوع کما هو المناسب قلم آزمائی نموده، معلومات خود را - در صفحات جرائد و محلات دنیا با افراد شائقین اهداء نموده، حقیقه این موضوع در نظر اسلامیت و شرقیت حائز اهمیت فوق العاده بوده علاوه باینکه انظار دقیقه هر فرد اسلامی و شرقی را بخود جلب میدارد، ملل عرب را نیز به مقتضای طبیعی - به تفکر عمیق می اندازد.

چه انتشار دین مبین اسلام (که سراسر دیروان خود را بشه، هراه ترقی و تعالی هدایت مینماید) و طبع قرآن مجید (که اساس همت و تمدن حقیقی، و دلیل

سعادت عامه عالم بشریت است) در بین ملت جاپان (که در همه ادوار ۲۵۹۴ سال امپراطوری خود مطامع تبلیغات بود دوزم و نصرائیت و غیرها بود) برای استقبال اسلام و اقبال شرق بمثابة براءت استهلالی است که از تقدم و سعادت آینده آنهر دور موز و مژده های مفخرت بخشی میدهد، لذا اهمیت این موضوع قابل افکار، و یا موقع تردد نیست، بنده نیز در نوبت خود می خواهم که - معلوماتی (۱) را که اخیراً درین موضوع مهم بدست آورده ام (و میتوان گفت که به مساعده مکتوبهای شخصی مفصلترین معلومات این موضوع است) بقرائین مجله « کابل » هدیه بکرم مقاصد موضوع نظر به اقتضای مضامین، و ایجاب روح سبک بعناوین مختلفه منقسم خواهد شد.

۱) تشکیل جمعیت اسلامیة توکیو

جمعیت اسلامیة توکیو در سنه ۱۹۲۵ عیسوی ۲۷ جنوری از طرف دسته مهاجرین تانار (از رگستانات غربی) بمساعی جناب محمد عبدالحی قربانعلی تشکیل یافته، از طرف حکومت امپراطوری جاپان رسماً بحیث یکمؤسسه دینی شناخته شد، و به دفتر دولت قید گردید.

پروگرام مقاصد جمعیت قرار ذیل است:

- ۱) محافظت دین مبین اسلام در شرق اقصی.
- ۲) دعوت برای اتحاد مسلمین.
- ۳) نشر دین اسلامی در انحاء و نواحی این حصه بعید شرق که از تعلیمات اسلام دور افتاده است.

(۱) ماخذ این معلومات مجله ترکی « یایون مخبری » منطبعة توکیو، جاپان، و « الهدایه » منطبعة بغداد و جریده « البلاغ » القاہرہ مصر، وبالخاصه « مکتوبهای شخصی » میباشد.
- طرازی -

ب) اعضاء و رئيس جمعيت :

اعضای جمعیت از ۵ نفر عضو، و یک نفر منشی و رئیس (مجموع ۷ نفر) مرکب است. رئیس جمعیت عبدالحی ابن الشیخ عبیدالله قربان علی (۱) (یک شخص منور فاضل و باهمت، و یکی از فامیل‌های شریف تاتار) میباشد، که در اوایل سالهای انقلاب روسیه با عائله و توالع خود بصوب جاپان (بسائقه اینکه جاپان در دنیای کنونی بحیث یک ملت شرقی، و شرق دوست، شهرت و معروفیت دارد) هجرت کرده است.

ج) ظهور اولین فتح برای مساعی جمعیت

در عین سال تشکیل جمعیت جناب اوکامو تو رئیس انجمن اسیا در توکیو (باسه نفر خادمان ملت) دین مبین اسلام را قبول کرده، بحیث ساعد های مساعد جمعیت محسوب گردیدند (۲)، و این حادثه میمونه که ظهور اولین فتح برای مساعی جمعیت به شمار میرود. از تائید و توفیق غیبی، و از استعداد فطری جاپانی، و به عبارت دیگر از حریت پروری حکومت امپراطوری جاپان است.

د) تاسیس مکتب اسلامی -

اعضای جمعیت در سنه ۱۹۲۴ ع بمناسبت عید قربان جلسه انعقاد داده قرار کرد که با اجازه حکومت مکتبی برای اولاد اسلام مقیم توکیو راز کرده شود، و پس از اقدامات جدیانه در تحت نظارت وزارت معارف جاپان، و به مدبری محمد عبدالحی قربانعلی (رئیس جمعیت) مکتب مطلوب مفتوح و مجاز گردید، این

(۱) شخص موصوف علاوه بروظایف ریاست - معلم السنه شرق در مکتب حری توکیو میباشد.

(۲) و در همین سال از طرف حکومت یک قطعه زمین برای قبرستان مخصوص مسلمانان نیز (حسب مراجعت جمعیت اسلامی) اعطاء گردید.

مکتب (که یکی از معانیح بحج و تقدم این جمعیت بشمار میرود) از سال تاسیس -
الی سال ۱۹۳۱ در حایبهای کرايه جاری بوده ، از تاریخ ۱۹۳۱ الی آلاں
در مسجد جامع توکیو دواہ دارد -

احوالاً نگاشته می شود که مکتب موصوف از صف اول الی صف ششم صف و ۵۰ ظم
داشته در تمامی ادوار آن دینیات ، تاریخ اسلام ، اخلاق ، حساب ، فلسفه ، حس
حط ، اسه (عربی ، ترکی ، جاپانی ، انگلیزی) به اصول مروجہ عصری تعلیم
میشود ، و فعلاً از این مکتب عدہ زیادی از اہل اد و نبات اسلامی فارغ التحصیل
گردیده اند ، علاوه بر این عدد الار ۰ م (تعرض رسانیدن عہدہ دارن تعلیم و تربیہ)
کورسهای موقتی برپا گردیده و میگردد - چنانچه عدہ معلمین و معلمات اراں
نخرج یافته و طائف تعلیم و تربیہ را بجا می آرند

طایفه و طائعات مکتب اسلامی در مواقع مناسب مجالس عامی و فی جاپان ،
و بہ مکتب های حکومتی ، و بہ نماشگاها ، و کارخانه ها ، و واریکہ ذات جاپانی
بحث مہمانان شرقی دعوت شده - ضمناً بہ اصول تعلیم و تربیہ ، و طرر حصارت
و صاعت ملت سدار جاپان کسب شناسائی می نمایند

ه (تعمیر مسجد)

در سہ ۱۹۳۱ ع (در اثر مراحت جمعیت بہ حکومت مرکزی توکیو در باب
تعمیر مسجد) بکقطعه زمین موروثی بصورت محانی اعطاء گردید کہ - دران بہ
اعانہ ها و تبرعات مسلمانان مقیم توکیو مسجد حامعی تعمیر شد ، و این (علاوه
را اینکه بہ ہمت رجال مسلمہ دلالت میکند) بیکترین احساسات و میول حکومت
شرقی حادہ را است بہ آروہای شرقی و مطالب مسلمہ تمثل می نماید ،
و این مسجد در طروف ۲۵۹۴ سال امرا طوری - جاپان اولین عبادت خانہ

اسلامی بشمار رفته، در صفحات تاریخ شرق اقصی موقعی مهمی را احرار میکند

(و) تاسیس مطبعه اسلامی

جمعیت اسلامیة درسنة ۱۹۲۹ع از ترکیه حروف عربی خواسته، در سنة ۱۹۳۰ مطبعه اسلامی مخصوصی را (که انهم در قلمرو میکادو اولین مطابع اسلامیة بشمار مرود) در توکیو تاسیس کرد

و این مطبعه (اگر چه به اعانه های مسلمانان مقیم توکیو و خود آمده است) مساعدات ادنی حکومت شرق جاپان را نیز تمثیل مینماید

از مدت تاسیس این مطبعه موصوفه الی هدا سه تاحدی مطبوعات مفیده طبع رسیده است؛ مثلاً (۱) هفتیک شریف (۲) کتابهای مدرسی هر نوع، (۳) کتابهای رومان، (۴) کتابهای شعر ناز و نوطهای موسیقی آن، (۵) مجموعه آثار ادبی عبدالله توقای شاعر شهیر ناز، و غيرها، و در اینجا ناید نگاشت، و به نظر تعدر دید که محمد عبدالحی قربان علی (رئیس جمعیت) در اجراء، و حروف چینی مطبعه (از او که حروف چین حروف اسلامی وجود نداشت) شخصاً کار میکرد، تا چینی که در نتیجه مساعی و تعلیقات وی کاریگران و حروف چین مطبعه (از خود او لاد اسلام) بکار رسیدند

(ر) تاسیس اداره مجله (یا بون محری)

جمعیت اسلامیة پس از مراحت واحد اجاره حکومت جاپانی اداره مخصوصی را لعرض اشاعه یکمجله اسلامیة مصوره زبان ترکی بنام «یا بون محری» (محری جاپان) تاسیس داده از ابتدای سنة ۱۹۳۳ع به نشر مجله موصوفه اقدامات نمود. و در هر ام مجله عبارت از مواد آتی است.

(۱) از سورة پس الی آخر قرآن کریم

۱) شناسا ساختن مسلمانان به مملکت و ملت جابان، و به افکار و حرکات مهمه دیا.
 ۲) متخصص و پروفیسر های جابان به نگارشات مفیده، و به مقالات قیمه خود اشتراك می ورزند.

۳) خبرها را تنها از مصادر معتمده اخذ مینماید.

۴) مقالاتی را که بمسلك هیئات تحریریه موافق باشد قبول میکند.

مجله موصوفه (که در حدود مطبعه اسلامی به طبع رسید، به دوره سال سومین خود قدم می نهد) مقالات مفیده و مضامین برجسته را باعکسهای مهم در ظروف ادوار سابقه خود بمنصه استفاده افراد اسلامی، و شرقی گذاشته است، امیدست که در آینده نیز مصدر لسی خدمات حقه صحافی گردیده، در باب نشر تعلیمات و تبلیغات اسلامی نیز واجبات خود را اداء نماید.

ح) حینیت مرکزیت جمعیت

جمعیت اسلامیة توکیو اخیراً (در نتیجه اقدامات جلیله، و مساعی جیاه که در راه ایفای وظایف لازمه خود ابرار نمود) حیثیت مرکزیت را درین عامه مسلمانان جاپان احراز کرد، و رئیس آن در صفحات مطبوعات رسمی عرب و عجم به لقب « رئیس اتحاد مسلمانان، در مملکت جابان » تاقیب گردید، بناءً علیه در کبجو (کوریا) و غیر آن نیز جمعتهای اسلامی تشکیل، و به جمعیت اسلامیة توکیو انضمام یافت، و بهین ذریعه حسن صیت جمعیت موصوفه به تمامی بلاد و نواحی جابان، و حتی به چین و منچو کو و سایر همجواران آن رسید، و در عالم اسلامی مطمع آمال، و مصدر حسن استقبال گردید، چنانچه امروز افراد امت اسلامیة از هم بلند و عزایم دلپسند این جمعیت اظهار مسرت، و ارمستقبل آن ابراز بسی امیدوار می نمایند مکنو بهای تبریک، تشجیع، تقویه، تأیید مردم



رئیس جمعیت اسلامیہ استاد محمد عبدالحی قربانعلی در حالیکه بحضور امرای بزرگه چایان و عظمای ملت مذکور در محل نشر قرآن کریم خطابه خود را ایراد میکند .

از رجال نزر که ممالك اسلامی (مصر، ترکیه، عراق، سوریه، هندوستان، و غیر آن به آدرس جمعیت توار د مینماید، محسن بك تشابا او غلو (یکی از معامین، مكاتب اسلامیة جاپان) در مصاحبه خود بامدیر « البلاغ » مصر میگوید « احاطه جمعیت اسلامی وسعت نزر کی را احراز نموده، امروز عدد اعضاء و پیروان آن به هفتده هزار نفر بالغ گردید، و آنها در تمامی شهر های شرق اقصی (که فعلاً همه جاییهای دعایت، تربیت، ثقافت دین اسلامی قرار گرفته است) متفرق میباشند، حتی که حکومت جاپان دین اسلام را « بحث یکدین از ادیان رسمی در امپراطوری، میکادو، اعتراف کرد.

ط) تعدد مساجد و مكاتب در مملکت جاپان و منچوریا

به اقدامات و مجاهدات کامیابانه جمعیت اسلامیة مساجد متعددی در مملکت جاپان و منچوریا - (علاوه بر مسجد توکیو) تعمیر گردید .
از آنجمله است مسجد کونی، مسجد هارین، مسجد موکدن، مسجد تشانشون، مسجد دایرن مسجد کیجی، و در پهلوی هر مسجد مکتبی نام « مکتب اسلامی » تأسیس شد .

قراریکه جریده « البلاغ » منطبعة القاهرة مصر مینگرد - این مكاتب اسلامیه روز بروز رو بترقی میباشد، و متوسط عددیكه این مكاتب هر سال بحیث فارغ التحصیل میبایده صد صالب و صالبه تخمین میشود، تلامذه این مكاتب پس از فراغ میتوانند كه به مكاتب عالیة جدانی (بالخصوص به مكاتب های صناعت، و تجارت) داخل و بطور مجانی بپذیرفته شوند .

علاوه برین حکومت جاپان در صورت لزوم به تقریر معامین چینی برای تعلیم لغت جاپان در مكاتب اسلامی (صورتی كه معشت لازم آنها را خزانة

حکومت تادیه میگرد (نیز تعهد کرده است ، این حسن نظر و مساعدت حکومت جاپان که به نسبت امور متعلقه جمعیت اسلامیة مردم - بظهور میرسد خیلی قابل تحسین و مستحق تقدیر است .

ی) طبع و توزیع قرآن ، و نطقهای مهم

جمعیت اسلامیة بد تعقیب پروگرام خود در سنه ۱۹۳۴ (۳۰ اپریل) به اعانه جات و تبرعات - مسلمانان مقیم توکیو و کیجو از طبع قرآن مجید (که آن نیز در تاریخ ۲۵۹۴ - ساله امپراطوری میکادو دفعه نخستین شمار میرود) فارغ گردید ، و به این مناسبت و بغرض توزیع نسخه های مطبوع بتأریخ ۷ بونیه يك احتفال مطنطن فوق العاده برپا گردید .

در این احتفال علاوه بر اعیان و عظامای مسلمین رجال مهم حکومت توکیو و ارباب علم و دانش مذت جاپان شمولیت و اشتراك داشتند - از آن جمله سیدمو را (معین وزارت معارف و مدیر شعبه ادیان) پروفیسر اینولی تیتسوزیرو (فیلسوف شهیر جاپان) و پروفیسر توری ریوزو ، و پروفیسر ناکاگی (استاد ادین در انئون) و پروفیسر نیتاکاوا (داکتر حقوق بین المللی و مدیر جمعیت صلیب احمر) و یکی از نمایندگان های جاپان در معاهده وارسا) و جنرال لیتینانت بارون کیدوچی ، و جنرال لیتینانت اوئو ، و جنرال لیتینانت ناکادا و جنرال لیتینانت کیسی و جنرال لیتینانت شیودین و جنرال - مایور ناگا ، و چوی (سرکاتب سفارت منچوکو ، بحیث وکیل سفیر) و کانزاک ایساگو (سرکرده دین شینتو که دین رسمی امپراطور جاپان میباشد) و اوغادا (وزیر عدلیه سابق) و قوزیما (معین وزارت عدلیه ، و عضو مجلس اعیان) و توویا مامیتسورو (بابای محترم ملت جاپان) و رئیس یولیس توکیو ، و بعض مامورین وزارت داخلیه ،

و خارجیه ، و حربیه ، و اعضای شورای ملی ، و خادمان مشهور ملت ، و نویسندگان معروف جاپان به این احتفال و مجلس مهم تاریخی بایک عاطفه و جوش و خروش فوق العاده شام بودند .

و جناب ابوبکر آخوندژان زووه ن (سرکرده و نماینده مسلمانان منچوکو) و سائر نماینده های جمعیت های اسلامیة جاپان نیز حضور داشتند .

مجلس احتفال از طرف مباح شهر و مجاهد کبیر قاضی عبدالرشید ابراهیم بقرائت چند آیتی از قرآن مجید افتتاح گردید ، سپس محمد عبدالحی قربانعلی به مهمانان محترم خوش آمدید گفته نطق مفصلی را (در خصوص طبع قران مجید نخستین بار است در تاریخ ۲۵۹۴ ساله امپراطوری جاپان ، و اینکه - طبع قرآن یکی از دلایل حربت ادیان است در جاپان ، و اینکه در جاپان مدنیت اسلامیة نیز تقدم و پیشرفت را بخود احراز مینماید) اصدار نموده .

بحکومت و ملت جاپان اعلان مینماید که امروز به توفیق خداوند متعال . و به حسب حربیتی که حکومت موقرة جاپان بنا اعطا کرده است ، بطبع قرآن کریم در توکیو موفق شدیم ، و حالا گفته میتوانیم که باعث اینکه قرآن کریم حامل اعتقادات و عملیات ۲۵۰ میلیون مسلمانان میباشد ، مسلمانان دنیا همه حاضرند که با ملت جاپان دوستی بنمایند ما بسبب کوتاه دستی که طبعاً مقتضای مهاجرت میباشد قرآن را به اصل عربی طبع نموده کیفیت فهم معانی آنرا به اکابر ملت جاپان میسپاریم و به افاضلی که لغت عربی و جاپانی را بخوبی میدانند توصیه مینمائیم که در باب تفسیر و ترجمه آن بذل مساعی بنمایند و به ملت جاپان (برای اینکه اعتقادات و عملیات ۲۴۰ میلیون مسلمانان رانی واسطه و بدرستی فهمیده بتوانند) تعلم زبان عربی را توصیه میکنیم -

(۲) قاضی عبدالرشید ابراهیم نطق مؤثری را (در باب اینکه اسلامیت عبارت از تعلیمات قرآن مجید است و در خصوص خدمات تاریخی مسلمین عرب و ترک در شئون اسلامیت و علم و مدنیت ، و حفظ اسلام تا این تاریخ) اصدار نموده اخیراً گفت که :

به باعث اینکه مناسبات مابین مملکت و حکومت جاپان بواسطه سیاست ، در حق اسلامیت کدام ماده در قانون حکومت جاپان موجود نیست ، مع ذلک ارازو که جاپان یکی از دول معظمه دنیا بوده مجبور است که سه صد میلیون مسلمانان دنیا از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی داخل مناسبات شود ، لازم است که مر و ز دین اسلام در قانون جاپان نیز - بحیث یکدین رسمی شناخته شود ،

(۳) ابوبکر آخوندزادان زوده ن نصفی را (در باب مجاهدت جمعیت اسلامیة و طبع قرآن مجید و تشکر از حکومت و ملت جاپان بابت اعطای حریت و حمایت در خصوص نشر دین اسلام) گفته خیر اظهار نمود که :-

امروز جمعیت اسلامیة توکیو مرکزی است که در تمامی بلاد و وحی شرق اقصی مدنیت اسلامیة را نشر و احیاء می نماید ، و شعاع آن بر روی سرزمین شرق اقصی نورنخسیده نام نیکوی آن عالم اسلامی معیوه گردید ، مر و ز نجه هایون مسلمانان چین به کامیابی این جمعیت دعوی نمایند ، و من حیث یکسر کرده و نماینده از طرف سه میلیون مسلمانان منچویتنغوبه این جمعیت اسلامیة تبریک میگویم ، و به رئیس آن محمد عبدالحی قرندعی (مدیر خدمت که درین راه بر ر نموده اند) اوصمیم القلب تشکر گفته بر شان درآیند - نیز موفقیت رسید میخواهم سپس نماینده های هر جمعیتی اسلامیة هر یکی به وقت خود در حقوق مناسبت عرض تبریک

میکردید چون فارغ گردیدند نوبت لطق به رجال حکومت و ملت جاپان رسیده
اولاً سیمومورا (مدیر شعبه ادیان که در این احتفال وکیل حکومت بوده)
لطق مؤثری را اصدار نموده - پس از تبریک جمعیت اسلامی به مناسبت طبع قرآن
تصریح کرد که :-

اولین احتیاجات بنی آدم آزادی و حریت وجدان، و اتخاذ دین بحسب خواش.
و حرمت چیزی است که او را مقدس میداند لذا مشاهده تأمین این احتیاج مهم -
برای مسلمانان مهاجر که بوطن ما آمده اند برای ماسرت بزرگی است، حریت
آدیان در جاپان حسب قانون اساسی تأمین گردیده است لذا شما دین خود را
چنانکه میخواهید اتخاذ - و محفظت کرده میتواید و برای ما هم دیدن اینکه
مسلمانان دین خود را ازادانه اداره - مینمایند خوشحالی حاصل میگردد،
بناءً علیه من را شما در امور دینی خودتان موفقیت میخواهم (۲) پروفیسر آبنوی
لطق مفصلی را (در باب اطهار مسرت به نسبت طبع قرآن دفعه اول در جاپان
و اینکه - این اقدام بزرگ تأریخی و مالک اهمیت به دوستی اسلام و جاپان
سبب خواهد شد) اصدار کرده اخبراً گفت که :-

جاوان بسیار دینها را در آغوش خود زبیه نموده است، حتی دین بودا که در
هندوستان دچار ضعف گردیده بود در جاپان ترقی حاصل کرد، و همچنین دین کریستیان
نیز بجایان آمده است، ولی ادیان بس از دخول خود به جاپان طبعاً متغیر
می شود، و عموماً در جریانات دین به بعض تکامل احتیاج ظاهر میگردد، مگر
واضح است که دین اسلام نظر به بود دینم و کریستیان و غیره ها کاملترین ادیان
است، بناءً علیه برای ما لازم است که احتیاج خود را به تکامل مذکور زیر نظر
گرفته نظریه خود را نسبت باسلام تعیین و تشخیص نماییم.

۳) داکتر توری نطق مؤثری را اصدار کرده ضمناً گفت که :-

از ملاحظه بودن مسلمانان در جاپان يك واقعه تاریخی بیاد میآید، در زمان محاربه صلیب احمر رو بر يك نام یکنفر پاپ بحیث وکیل از طرف پایای روما به شهر قره - قرم (که در آن وقت مرکز امپراطوری مانگول بود) آمد، و از امپراطور مانگول برای مفاد کرسیستان، بر علیه مسلمانان کمک خواست، اگر در آنوقت عسکر مانگول به عسکر کرسیستان، انضمام یافته معاونت می نمود - امروز عالم شرق بالکل دگرگون میگردد.

۴) کازاکی ایساگو (سرکرده دین شنیتو) در نوبت خود مسرت خود را در خصوص اینکه - هر قوم دین خود را محافظت مینماید اظهار کرده گفت که :-

امید دارد که دین اسلام به مدنیت معنویه ما تکامل بسیار بزرگ خواهد داد، بناء علیه هن نشر و بقای دین اسلام را در جاپان مسئلت مینمایم.

۵) جنرال لیتینانت شیو دین نطقی را (در باب اینکه وی از مدت ۱۳ سال با مسلمانان معرفت پیدا کرده، قرآن کریم را چند دفعه سر تا پا خوانده است) گوشزد نموده اخیراً گفت که - دین اسلام مانند دین یهودی دین تنگ نبوده بلکه دین جهان شمول است، بناء علیه آمدن مسلمانان به جاپان و نشر دین اسلام درین مملکت بی ضرر و بلکه مفید است، در خاتمه بمناسبت توزیع قرآن به این مجلس تبریک میگویم.

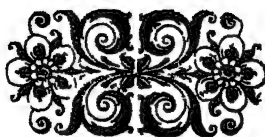
پس از اینکه به نطقهای ناطقین خاتمه داده شد جناب توو مایا بابای محترم ملت عجایپان از جای برخاسته (در حالیکه اهل مجلس همه نیز از جای خواسته بودند) سه دفعه بشرف دوستی اسلام و جاپان (بانزای) (صدای مسرت) کرد، و تمامی



از چپ بر راست اسناد عداار شهید ابراهیم و اسناد محمد عبدالحی قریبا علی

اهل مجلس متاعث نمودند، سپس تلغرافات تبریک و مسرت و تائید که از جمعیت‌های اسلامی داخل جاپان و منچوکو وارد گردیده بود انتخاباً قرائت گردید، و تمامی مهمانان با رئیس و اعضای جمعیت بیاد داشت این مجلس تاریخی عکس‌ها گرفتند، و در خاتمه مجلس همه به پیش رئیس جمعیت آمده نسخه قرآن مجید را قبول کرده میبوسیدند، اولین افراد عائشه بیگم رو جه پرنس یوکوان علی (برادر زاده امپراطور منچوکو) بود.

خلاصه جریانات این احتفال تاریخی و احساسات حصار و شاملین آن، همه مسرت آور و رجاء بخش بوده، سر تا پا حس مستقل اسلام را در مملکت جاپان (و عبارت دیگر در شرق اقصی) تمثیل و تصویر مینمود.



مکتوب از غزنی

لعد القاب :

در شماره شش سال چهارم که عمره مسلسل آن ۴۲ است در طی سواد نطق سر هنری هراس پروفیسر تاریخ در صفحه (۶۸) سطر ششم و هفتم راجع به الغ بیگ و عبدالرزاق چنین نوشته است (خطوط قبر میرزا الغ بیگ در هرات شخص را فی اختیارانه طرف خود جلب می کند این مقبره را به اشتباه به عبدالرزاق نسبت میدهند) این جایگاه اشتباه تاریخی برایم پیش شد زیرا که در قریه روضه غزنین بجانب غربی مزار حضرت سلطان محمود انارالله برهانه يك كنبد كلان از خشت پخته مانند مقبره تیمور شاه که در کابل است میباشد و در غزنین مقبره مذکور نزد عوام به زیارت سلطان عبدالرزاق شهرت دارد تا وقتی که این محرر را ذوق معلومات تاریخ و چگونگی حالات غزنین نبود بر من هم احوال این عبدالرزاق نام مانند سایر عوام مجهول بود چون متعاقباً در صدد معلومات تاریخی غزنین شدم و به کتب موجوده که بدست داشتم توجه نمودم چنان معلوم شد که عبدالرزاق پسر الغ بیگ بن ابوسعید مهادر خلن بن سلطان میرزا بن مبران شاه بن امیر تیمور است - بعد از دوره حکومت میرزا شاهرخ در هرات که در اول سیورغتمش پسرش والی کابل مقرر گردیده و بعد از فوت سیورغتمش مسعود و میرزا قرا چارپسران او یکی بعد دیگری حکومت کابل و غزنی را نمودند و بعد از آن الغ بیگ فوق الذکر حاکم کابل بود چنانچه تمام مورخین فوت او را در سنه ۹۰۷ هجری در کابل نوشته اند و کشته شدن عبدالرزاق پسرش را که بعد از فوت پدر بر مسند حکمرانی نشسته بود در سنه ۹۱۸ مقتول شده و مولف فرشته عقیده دارد که در حدود میمند مقابل طهیر الدین بابر صف آرائی کرده مقتول شد و حیات افغانی

نوشته که در روز عید اضحیٰ او را امراء خودش بواسطه بی کفایتی در امورات مقتول کردند - مقصد آنکه از قرار نوشته لوحه سنگ مرقد درون کنبه چنان معلوم می شود که دفن الغ بیگ و عبدالرزاق پسرش درون کنبه همین است و رباعی ماده تاریخ که بر قبر هر دو نفر پدر و پسر نوشته چنین است

ار قبر الغ بیگ

آن کس که ورا بود نصارت دین رفته ساند او اشارت
تاریخ وفات شاه الغ بیگ (خشاد) بگفته این نشارت
۹۰۷

از قبر عبدالرزا

شاهی که ز فرقتش فلک گشته خراب نیمس و قبر از هجر شده در نوب و تاب
تاریخ و همت آن شه شاه شهید بر لوح فلک نوشته بخرو صواب
۹۱۸

چون ارباب تاریخ همه فوت الغ بیگ را ۹۰۷ نوشته اند و ارفط (حشباد) نیز ۹۰۷ مهبوه می شود ممکن که بقول مؤلفین تاریخ فوت الغ بیگ در کابل و نیش آنرا باز در غزنین آورده باشند و تاریخ مقتول شدن عبدالرزا پسرش را ۹۱۸ نوشته اند و از افاض (داحیر و صواب) ۹۱۸ هجری بدست می آید چنانچه به بعضی خصوصیات غزنی از چند دست که تحت تسوید من است در آن بر همین کیفیت نوشته اند چون در اطلق سر همری هر س - عمره الغ بیگ را در هرات و ناراشته آن را قهر کرده به در - از قمر - آینه من - ح که آن دیگر الغ بیگ و عبدالرزا است که در هرات است و بدین - این - که - ی که درون گنبد است جعلی و بی اساس خواهد بود گر چه یث الغ بیگ اول غ که معصر میرزا قسم نارگشته است ولی در آن عبدالرزا پسر بوده بنابران بغرض استعلاء و استعلاء که رفع شده یک سطور مسئله تاریخی شود این موضوع را بخدمت آن انجمن محرمه - شتم - مید - است که بن - چو در مختصر را مقرون لصحت بد - نند - ن - محله - و من - بخش - رفع - است - درج - نند -
عل - ش - ۲۰۱



افغانستان بیک نظر اجمالی

کتابت راجع بحالات تاریخی و مدنی و جغرافیائی و مختصر حالات عمومی و من
عزیز ما افغانستان که باین تازه کی ها جناب فاضل شهیر مولانا جمال الدین احمد خان
بی ای آ را بزبان انگلیسی درهند تالیف و طبع نموده .

و علاوه فاست طباعت و رجسته کی مضامین و غیره صفاتی که یک کتاب مخصوص
بسلیقه مطبوعات و تالیفات امروزه آنرا دارا می باشد و این اثر نفیس آنهمه محسنات
را حاوی است : چیریکه بیشتر جالب توجه شده و مارا وادار بقدری نمی آید ، نیست
که اطلاعات و معلومات مولف فاضل بقدری صحیح و محقق است که نگارش همچو موضوع
تا امروز از عهدہ یک نگارنده داخلی هم خارج بوده .

این اثر نفیس از صرف مطبوعات معروف هند تا حال چندین مرانیه تقریظ و تمجید
شده و بهر خواننده القای محبوبیت نموده است ما بوجود آوردن این اثر گرامی
را که حقیقتاً یک شاهکار قلم فاضله جناب مولوی جمال الدین احمد خان است بمعزی الیه
تهانی و تبریک گفته ضمناً تقریظی که درین کتب بزبان انگلیسی از صرف فاضل
یکانه علامه سر محمد اقبال صاحب شده ترجمه آنرا برای خوب تر معرفی شدن این
کتاب ناظر درین محترم میرسام و ذواتیکه دارای زبان انگلیسی اند خواهش داریم
از مطالعه این کتاب غافل نمانند

مقدمه

تقریظ کتاب : نگارش فاضل
علامه سر محمد اقبال صاحب

از من خواش شد دوسه سطر بی عنوان مقدمه در اطراف این کتاب گران
قیمت که راجع به افغانستان نگارش یافته بنویسم من این تکلیف را بنظر رضا و
استحسان می نگرم زیرا سرور و علاقه ام با افغانستان نه تنها از جهت است که من
افغانها را دایماً یک ملت غیور و دارای قوه خسته کی ناپذیر در زنده گی میدانم بلکه



از راست : ۱) استاد محمد عبدالحی قربانعلی رئیس جمعیت اسلامیہ در جاپان
و مدیر مکتب اسلامی توکیو ۲) اخند ابوبکر افندی موکدنی رئیس
جمعیت اسلامیہ در مانچوکو کہ استاد مسلم و عالم معروف
از نژاد مانچوری است

شرفانی بحضور اعلیحضرت شهید محمد نادر شاه غاری آن پادشاه صاحب شمشیر و تدبیر بیشتر مرا قانع نموده که نبوغ او در بهر مملکت افغان روح تازه دمید و چشم ملت را بمنظر عالم 'مروزه' باز نمود تاریخ افغانستان تاکنون از دسترس مطامع و تقدیر رکناز مانده چه وسط وقایع حقیقه تاریخ فی ملکه از مواد تاریخ بشمار مبرود ملی وقایع بمثابه الفاظ است مورخی میخواهد که از الهظ معنی آن را در باند این مطلب تاکنون در تاریخ افغانیان چه در هندوچه در افغانستان ابتدا منصفه ظهور نماید

ملتیکه افراد نامہ راز قبیل محمد غوری، علاؤ الدین خلجی، شیر شاه سوری، احمد شاه ابدالی، امیر عبدالرحمن خان و بالاخره اعلیحضرت نادر شاه و از همه برتر مولانا سید جمال الدین افغانی که در عصر ما از جهات متعدد تر رگترس فرد مسلمان و فی رب یکی از اعظم رجال آسیا است بدین داده البته اینچنین ملت از عناصر مهم در حیات آسیا بشمار مبرود

در ازمنه ماضی بلخ، بامیان، هده، کابل، غزنه، هرات سالیان درازی نمونه خود را مرا از عالمی و ادبی و تہذیبی آسیا بوده اند علاقه و صمیمیت دودمان شاهی حاضرہ با اطمینان کامل می نغشد که آنها شوکت و حشمت گذشته خود را بار خواهند یافت.

هر وقت که افغانستان بیاد می آید قلب من بکابل و اریں اقلیم، همانطور که در رک زین سب گذشته دیده، و در قدرت سحر آفرینی در مقابل دیدگاه میگذارد من در یک حبه مطالعہ که اہمیت سادگی و متانت آراستہ و مشرف رباعی است نشسته ام طرف مقابل من یا آن سوی، غایت قطعہ پهنای اریں زمک زمک رونق را رفته به بیهوشی ملائی می شود که آن تہہا مانند 'مواہج' بحر متوالماً رو و خروج رفته به سلسلہ سر فصل کشیده جدا هندو کش منتهی

می شود قطار منظم پایه های جسیم برق گر که از آشار دور دست برق می آورد مانند حامیلی بسینه این ناحیه افتاده است آسمان تقرب غروب خورشید بالوان قشک نظر فرب رنگین شده و سایه های طول با عجله و شتاب زدگی تمامی روی این وادی در حرکت است در خنان راستان و سیم اندام چنار در تاریکی شام از ملاعبه نسیم شامگاهان با رنگ های خزان رسیده اهتزاز خفیف دارند .

در سکوت نیم رنگ شفق ، وادی ، قصبه ، در حنان دهکده های دور دست و سلسله کوه ها که در دریای غبار شامگاهان شنا میکنند یک منظره نشان می دهد که حسن و زیبائی آن مربوط به عالم رویا و خیال است در سکوت آن شام دفعه آواز آذان ناندی شود و رفقای ما بکلیک جای خود را میگذارند من از نثر آوار مؤذن بدخود شده ارهمه دیرتر بخانه نماز می رسم و می بینم که ذات ملوکانه با کمترین خادمانش شانه بشانه استاده اند .

این واقعه کوچک ، سه صفت خیلی رجسته افغان ها را اظهار میدارد :

- ۱ - احساسات عمیق مذهبی - ۲ - آرادی کامل از امتیازات حبسی و نسبی
- ۳ - توارن کلهلی که بوسیله آن ، افغان ها همواره شئون ملی و مذهبی خویش را حفظ نموده اند . این روح محافظه کاری ، همیشه منبع بزرگ قوت افغانها بوده و خواهد بود . و همین است که آنها را با گذشته شان ، بدون آنکه در موافقت و هم آهنگی ایشان با یک دوره جدید ، سکت و وارد کند ، در یک تماس زنده نگه میدارد .

دانش محافظه کارانه افغانها ، عرف و عادات قدیمه شان را در نزد شان محبوب ساخته و در عین حال ، سنگینی این عرف و عادات ، روح بدشرف آئیه شان را دچار احتناق می کند . روزی در لاهور بدکان افغان سالخورده

که پیشه عطاری داشت بر خوردم . مشارالیه زیاده از پنجاه سال عمر خویش را در غربت بسر رده و اخیراً در آسترلیا توطن گزیده بود انگلیسی آسترلیائی را خوانده و نوشته نمیتوانست مگر نحوئی تکلم میکرد . من گفتم : « آیا افغانی هنوز زیاده آن خواهد بود ؟ » - این سوال در اعماق قلبش نفوذ کرده چشمانش مناکش درخشنده تر گردیده و معلوم شد خاطرات جوانی او يك بار دیگر در محيله اش حاضر و اخیراً بصورت قطعه از غزلیات عشقیه پشتو تراوش نموده ، و این پیر مرد افغان را از گرمای سوزنده لاهور به وادیهای سرد و گوارای اجدادش سوق داد .

غریزه محافظه کاری افغانها خیلی شگفت انگیز است : در عین حالکه بنیان محکم آن رخنه ناپذیر است ، از مؤثرات و انجانات تمدن جدید ، متحسّس شده با آن طرح هر تنگی می رزد . این است راز یگانه صحت و قوت جیلی افغان افغانستان در قرون اولی ، مرکز بزرگ تجارت بوده و در قرون وسطی هم این مقام را حفظ کرده است تا وقتی که راه های بحری تجارت در دریای جدید کشف و مورد استعمال قرار گرفت این مملکت از نقطه موقعیت کلید دنیای سیاست و تاریخ آسیا را بدست داشته و خواهد داشت .

بروفیسر لاید میگوید : در پنج (افغانستان) یکی از مهم ترین قطعات قاره آسادیده میشود نزد آنا بیکه در امور روابط ملی و بین المللی معتقد بوده اما (با این نظریه که مقدرات دنیا با جنگ سرشته شده ، همراهی ندارند) خیلی طرف علاقه میباشد .

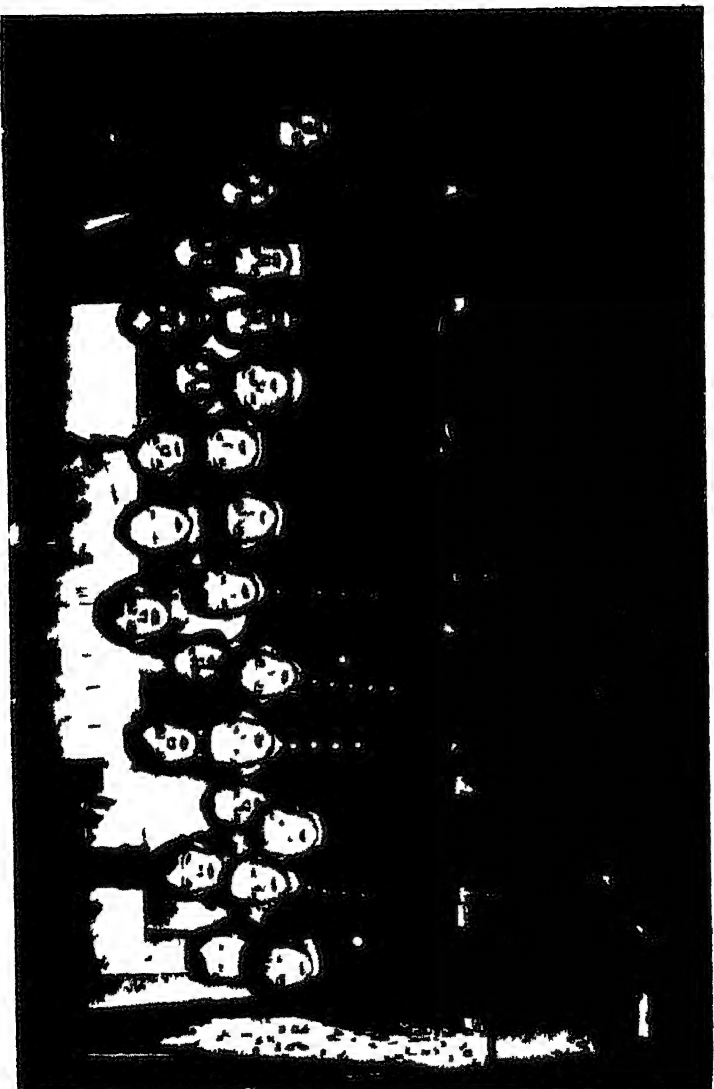
این شرح مختصر وقائع افغانستان که خیلی واضح ، ساده و بی آلاش بوده حقیقت را صداقت کارانه آشکار میکند ، مولود زحمات دو برادرانیست که در اندی

بقامت سه ایام در اردو، و استن تاجه مش هدايت شخصي خود را - مطاعه شهر در
مرايم و آزه ترين معلومات رسمي و اکمال کرده اند، نادران جای آن دارد
که مکرر حسن استعمال کرده شود

خداي مجست که مصنف کتاب، آن دوره، که مطهر صنعت و محاصل عصر
امنيت میده شد هدف توجه قرار داده و اراد و امجاد، باب نى سماد و نه، حمايت اتفاق
و اعتشاشات داخلی که در ادی نظر ترجمه شده، نظر نارخ فعائس را جلوه
م دهد منصرف شده اند مصنفين مر، و در علاوه، نهمة معلومات قامی و مستند راجع
به ممالک افغانستان چند مسائل حائى داجب در اطراف مه قعيت افغانستان
و اشرف تمدن آن (ارلقطه، و اشرف تمدن ديا) تاس آورده اند، فی شبه
بمعن آثار عتیقه و تاریخ در افغانستان، رساليت ما راجع بدینی قدم خواهد
فرود - مگر هنور کارهای زیادی درین زمینه باقی است - و امید داره فصلا و علمای
افغانی در کشف عظمت گذشته ممالک خه نش، منتهای جدت و رحمت
کار خواهند کرد



طلبة مكتب اسلامی در نونکو



دیوان بو سعید

يك از شعرای غیر مشهور وطن که مانند عاجز و افغان و غیره شعرای نامور وطن عزت شهرت بسیاری نداشته و دیوان او هم مانند نامش در روایای خمول پنهان بوده، سیادت پناه خواجه مر سعدالدین ولد خواجه میر سعدالله مرحوم است که در (۱۱۹۸) هجری قمری تفریه تنگی سیدان چهاردهی کابل تواند گشته و در آغار عمر به علوم متداوله اشتغال ورزیده و ضمناً در گذر عاشقان عارفان سکوت اختیار کرده و چندی در عسجد ارنگها نامامت قید داشته بعد از سیاحت هند شتافته و پس از بازگشت از سفر هند خدمت صوفی شیر محمد کابلی قدس سره که از عرفای کابل و در طریقه عالیۀ نقشبندی صاحب ارشاد بوده مرید گشته و اسب طریقت نموده، چنانکه خود در يك از مقاطع عمر خود میگوید -

ی بو سعید ر شرح حق دارم سید خواجہ مدد

شر محمد تا شده مولای من مولای من

ویر نیست خود را حضرت شیخ آده نور قدس سره که از اکابر حقه

نحوی است رسالده میگوید :-

شران بسی سلسله میسند از بو سعید کبر و تادۀ سور

خواجه مر سعدالدین قدس سره، پس از وفات پیرو مرشد خود، حضرت صوفی

شر محمد قدس سره، بمقام ارشاد شسته و تہ همکام حیات مدرس و تعلیم علم قبل و حال

مشغول بوده و احلاص مندن از حصرش استمه ده می نمودند، تا آنکه پس از ۸۵

سال عمر در هفتم رجب سنہ ۱۲۸۳، در عهد اعلیحضرت میر شیر علیخان ترک

حیات گفته و در دامنۀ کوه حوچه صف در جوار مرید پرور شد خود، حضرت

بو، شر محمد و مرید سره مدفون گردید.

میر در مقاطع غزلیات بوسعد، تخلص دارد و گاه بوسعید و بطور ندرت سعدالدین هم تخلص می نماید، دیوان میر که در رد آقای سید عبدالاحدخان موجود است قلمی خوش قطع و خوشخط کاغذ کشمیری جدول طلاست، اما جدول آن اصل نیست هر چند در آخر کتاب نام کاتب و سال تحریر آن نوشته نیست اما غالباً عمر نسخه اگریس از وفات شاعر باشد همین ۶۰ - ۶۵ سال خواهد شد منظر کتاب ۱۷ سطره است و چون تمام غزلهای دیوان هفت بیتی است غالباً در هر صفحه دو غزل نوشته شده شماره غزلهای دیوان به (۶۷۱) بالغ می شود و چون هر غزل چنانکه گفتیم ۷ بیت است، شمار مجموع ابیات غزلیات به (۴۶۹۷) بچهار هزار و ششصد و بود و هفت بیت میرسد اگر چه چند غزل در بین دیوان مکرر نوشته آمده

پس از قسمت غزلیات يك قصیده كوچك ۱۴ بیت و يك غزل مستزاد بطور مستزاد منسوب بحضرت شیخ عطار قدس سره ۲۵ بیت و دو محمس بوسعد و غزلهای خودش و ۹۶ رباعی تحریر شده پس از قسمت رباعیات ترجیع بندی است از بوسعد ۱۰ مردف اراالف تیا که بدین حساب ۲۹ بندی شود غزلیات ترجیع هم ۷ بیتی است و مطلع ترجیع این است

تمجذ کو تیه ذات سبحان را که را اسان نمود نیا را

پس 'در هر غزل' از ترجیع بیت دلیل را تکرار میکنند :-

که حها ن است حلوة مولی هست آدم بصورت معی

را سی در آغاز این دیوان يك قصیده ۷۳ بیت، در بیان توحید شهود و وجود يك مثنوی كوچکی هم ارث، عراست مشتمل بر دو صد و دو بیت (۲۰۲) در بحر مثنوی مولانا جلال الدین بلخی قدس سره موصوع مثنوی شرح کلامه ضیبه و غیره مسائل تصوف خط این قصیده مثنوی از کاتب اصل کتاب نموده و بلکه کاغذ دیوان هم نوشته نشده و غالب پس از نسخ دیوان ضمیمه

آن نموده اند میر غزالیهای ملمع هم دارد و از آن قدرت و قابلیت او در عربیت ظاهری می شود ، اشعار او بطور عموم در عین پخته کی حام و در عین خامی دخته می نماید و این کیفیت در اشعار او غالباً از ره گذری است که هر چند قدرت و قابلیت در عربیت و سائر علوم داشته ، اما اشعار استادان را کمتر مطالعه میکرده - دیوان او بطور کلی مشحون از تصوف و مانند است بدیوان عراقی و مغربی و غیره شعرای صوفیه غزل محاری و روان در دیوان او خیلی اندک و محدود است در بعضی عمرها از مقامات و ادواق و مواجید طریقه علیه نقشنندیه مفصلاً بحث رانده نموده کلام یوسعید :

گل حورشید بداماب نشود	سایه گو از همه سودا من چین
نومی دوات قاروب نماید	هر که نفس دل را حشمت یت
که از آرزو و ژنه تیر و کمان دارد	دردم ببری اران عمرده حوی ترسم

بیدلان را باحد و قبول بیان خود دعوت میکند :

چیر و تخریق رسیده پیام گیرید	سدلان از سر تقید دهان نکشاید
چشم من دارم که آخر در بدر می دهد	عشق بالادست پروا بجا کجا ساخت

مسئله رویت :

سدر مطر و عده فردا باشد	زاهد امروز نکر دست بکف حام مراد
ورنه بد نام شود از نوکوبانی چند	یا بغفلت چه سبی هوش کن او مهر خدا
کآورد باد سحر سویتویغای حد	صبح با چشم کشاید دو نفس حاضر اش
روح آب حیات است که ثانی دارد	ره نور دیدن این بحر سرسراید و بس
کاروان که دروانک درائی دارد	سایه سان هم سفر خویشم وزان نگریم

در سخن سرائی خود را ماموری پندارد :-

هر که را دوست نظر کرد طلبکار آمد	م بفرموده آب شاه سخن آغازیم
تا همت او پیرو شاه عزم کرد	یوسعید چو مستر شد اصفان شده بودم
ساق کرم نمای که می در کدو کند	دستان عشق در مرود سار شج بیست
بعد مرکه تن مرا این مشکل تو حل شود	از اعاده مکر معدوم او می شوی
صورت نام همان آئینه اول شود	حکون بنوشته خود رویسان محال

رلف پداشت که حق حاس حال است مگر	خط برون آمدو این شعبده را باطل کرد
مصریان ارشک خود شکوه ها حواهد کرد	شوکت بوسعد تا در شهر کابل ساختند
ار قرب و بعد خانان جیری مگو که مارا	فیصل و وصل گویا بحرم بگوهر آمد
صد همچو بوسعد اریں می ردست شد	نشت فلک خم است ر رطل گران ما
راهدا شاید بو هم آن طاق ا رودیده	رور و شب پوسته در محرابی بیم ترا
طریق قش بدان مبروم ا رفته برار	بدل گر قش بدم قش بدم حرف نامت را
نخود بیند ترا باید ترا بیند جو خود داد	علاج بوسعد آخر که کم کرده است دیدن را
رور اول سسکی در کار ما بردار داشت	بصه ما کم بد را شکسته فولاد ما
نحر هیچ شی ممکن ا ر کتر ای دی	هر دره آبی بود آب آفتاب را
سار دت گنجورا گریاس نفس داری می	آنکه بهادت نجات تن بهار گنجینه
بوسعد اعلم تو ا رحمت قرآن بود	این کرامت بادکاری ما دار اعز ما
بوسعد ا ر طبع نازک آب در گن ماده	حون فصا بشو و غامر مود در کابل ترا
چندین هر ا ر شعله را هر وخت کوه طور	تا هودج جمال تو بیرون شد ا ر عرب
چو ترک چشم تو تا چله در کمان اداخت	بصت صیدی اریں دشت نشان اداخت
دام عشق بسو شده همه	لصکت دسی بگر یسا اش بیست
ا ر حرف تو به خود هیچکس گوید	اطهار قبح کردن با خویش قبح است
حشم من تا ریح و رلف تو حور اده است	میرم ا کون بره ظلمت و نور افتاده است
چند گویم فی تیبری ره تحقیق یست	عارفان داند چون ریر الف ناچار کروت
عارف دور ملک شد که فدعت و ورید	روشت هست که خورشید ملک بان رحاست
ا ر حواجه شیر ا ر استقبال کرده و در صحن خود را	هسا وی و بلکه عا لب گرفته می گوید نه
بوسعد ا ر سخن راست تر بخدا حافظ	ککک مایر رسی و سانی دارد
وله	
تاره شد داع بهار	هر د بوانه کون سلسله پند شد
بگمیش بر عدد حال اگر بوسه دهی	ماد انگشت بران خار که این ده باشد
حکمت قرآن رقرآن گیرم و اراهل او	بوسعد ا ر حکمت یوان مرا عم داده اند
چه خوش است ارباب عل او که کامل شکری رسد	رمدان عالم خان ماحبری به فی خیری رسد
داع وی سمد است در دل مرا و انکی	ا ر وهار خطت یک گوهره باع دارم

مقبره مسلمانان در توکیو





کشتی سر ینگین

مترجمه : حاج محمد صدیق خان طرزی

از بسیار زمانها است که علمای مشهور تخنیک دنیا مشغول این امر اند که در مسافت از امواج غیر مرئی رادیو کار بگیرند از تجارب معلوم گردیده است که بذریعۀ امواج الکتریکی رادیو مبتدیان در فاصله طیارات ، کشتی ها ، موترها و امثال این چیزهای تخنیک را بکار انداخته و از آن ها کار گرفت . این آلات میخانیکی که درین آن ذیروح وجود داشته میباشد اوامر را خیلی صحیح انجام و عملی میسازد. درین عصر مرقی این وسائل جدیده اداره آلات تخنیک در فاصله خیلی ها ترقیات فوق العاده نموده و نتایج برجسته ، از آن بدست آورده اند تا گفته نماید که برای امور حربی اداره کردن آلات در فاصله خیلی ها ضرور بوده و یقین کامل است که در حرب آینده به پیمانه وسیع از آن کار گرفته خواهد شد. بواسطۀ که این عمل در حرب خیلی دارای اهمیت است ، تجارب و نتایج که علما بدست می آورند مخفی داشته از نشر آن اجتناب مینمایند با وجود آنهم راجع باین موضوع بعضی اوقات معلومات مختصر شایع شده و وجود این اختراع را تصدیق و محقق میگرداند .

پارۀ امتحانی را که الهانها بربك كشتی زرک اجرا نموده اند ذیلاً ذکر میشود . درین سالهای اخیر در امریکا و انگلستان راجع به اداره کشتی ها بطور اتوماتیکی (بذریعۀ امواج رادیو) تجارب لازم کرده شده و در نوبت خود

آلمان هم باین دول تاسی ورریده است، در سنه ۱۹۲۵ رای اجرای این مقصد کشتی حرنی قدیمی را که موسوم به «سرنیکین» است تعیین نموده و قبل از اجرای مقصد از کشتی مذکور تمام آلات و ادوات که برای اداره کشتی بطور اتوماتیکی کارآمد نبود از کشتی کشیده و بعوض آن آلات و ادوات اتوماتیکی در کشتی نصب نموده بودند، و رای اینکه کشتی از غرق محفوظ بماند گلوله های کاکي در آن جا دادند.

این کشتی به تمامها رای امواج را دیو ساخته و ترتیب شده بود او امر بذریعۀ رادیو رای اجرای عملیات کشتی مذکور از کشتی حرنی دیگر «بلیتس» اجرا میکردید و کشتی مذکور در زمانیکه احدی در آن وجود نداشت بذریعۀ آلات اتوماتیکی او امر را گرفته و وظائف مهم را اجرا کرده توانست. دیگرها و دریچه های دیگ های بخار و غیره بذریعۀ امواج رادیو متحرک و بیشتر از یکصد قومانده و علامات را کشتی سرنیکین قبول و چندین هزار عملیات كوچك كو ناكون را اجرا نمود.

البته واضح است که رای حفاظت چنین يك كشتی قیمت دار مثل کشتی «سرنیکین» اصولاً لارمۀ را در تحت نظر گرفتن لازم بود تا دیگ بخاری آب نبوده و حرارت از اداره زیاد شده و باعث خطر نگردد و یا اینکه حریق و خطرات دیگر متوجه کشتی نشود، و هم از جهت اینکه کشتی غرق نشود تمام نقاط خالی کشتی بذریعۀ مواد غرق شونده ملو شده بود. برای حفاظت آلات قیمت دار این کشتی که روح آن شمار میرفت چاره ها سنجیده شده عموم آلات اتوماتیکی آب بذریعۀ زره مخصوص پوشانیده شده بود، و علمای آلمان چنین ادعا میکردند که کشتی «سرنیکین» ظوری دارای ترتیبات است که امکان غرق شدن ندارد

و الحاصل آلمان ها تمام پیش بینی ها را نموده و با تمام دقت شروع به تجربیات و عملیات نمودند.

استادان و ماهرین حرب باین عقیده و اصل شدند که کشتی « سرینگین » اتوماتیکه بهترین و اعلی ترین وسیله آموختن انداخت طویچی بشمار میرود در اثر همین نظریه و تجربه و تجربه سنه ۱۹۲۸ بذریعه کشتی مذکور انداخت تعلیمی در ۱۹۲۹ - ۱۴ دفعه و در ۱۹۳۰ - ۲۷ دفعه بعمل آمد.

نهیة و عملی ساختن پرده دود بذریعه کشتی اتوماتیکی نیز دارای اهمیت مخصوص بوده و برای این مقصد وضع آلات دود افشان قبل از اجرا آن در کشتی مذکور لازم بود و گرفتن وظیفه ار کشتی مذکور خالی از مشکلات نبود بعد از جد و جهد زیاد متخصصین توانستند بذریعه نصب آلات بتقصدا کامیاب گردند و هر وقت که خواستند پرده دودی تشکیل دهند کشتی به بسیارودی حواشات را انجام داده و از ایفای امر بدر شد.

تمام مشکلات نهیة کردن سامان مخصوص و اختراع آن نسبت به آماده ساختن آله قوماده کشتی آسان تر بود زیرا پل قوماده کشتی مهمترین آله های آن بشمار است. آلات اداره کننده رادیوهای این کشتی عجیب « سرینگین » در پس يك کشتی که موسوم به ت ۱۳۹ بوده و در اواخر نام « دلیتس » موسوم گردیده است وضع و نصب شده بود و از پس کشتی اداره آن میشد.

این کشتی بلیتس که معنی آن الهاسک بوده وزن آن ۶۶۰ تن و در سنه ۱۹۰۶ تعمیر گردیده سرعت سیر آن ۲۰ میل بحری بود.

از پس کشتی بلیتس هر قوماده که بذریعه رادیو داده میشد خیلی بصورت صحیح کشتی سرینگین آنرا اجرا میکرد.

ساحه جدید زندگانی

— ۱۳ —

مولف: تی اوایل فرانسوی

مترجم: محمد صدیق خان طرزی
رادیو میخانیک

من در مقابل خطابه مذکور چیزی نگفته تماماً گوش میکردم و بر چوکی خود آرام نشسته بودم، کوانیسیلی بر سخن خود ادامه داده گفت:

من می فهمم که شما در گلوب با «بردوح» ملاقات کرده اید این مصاحبه برای شما يك منالی است. او بدرجه جدی است که احساسات جدی از مغز تا استخوانش را استیلا نموده و البته شما به اولین وحله خیالات او را فهمیده باشید خیلی حسرت آور است که ما خود را هم در چنین اوضاع نمیتوانیم با خیالات و اعتبارات خودها مقابله کنیم.

سپس آواز خود را کلفت تر ساخته شروع مکلام نمود:

این را باید تخمین و تصور کنیم که از هر حیثیت باید ما هوشیار و فوق العاده محتاط باشیم! در اینجا وضعیتی نشان داده که اسان گمان می نمود که گویا با خود حرف می زند و بعد از چندی تفکر باز سخن آغاز نمود:

— البته سختی های در پیش است که باید با آنها مقابله و مبارزه نمود زیرا پد رود گفتن حیات سابقه خیلی هادشوار و سنگین بنظری آید نفو کنید مستطیکاری، من از موضوع بسیار دور رفتم خدمت معین و مستقل تان انجینبری است که در وقتش کوشش خواهی نمود تا وضعیت تحلیکی کار تان بلند برود و باید رفتار ویر و گرامی را اختیار کنید که شمارا بمقتصد تان کامیاب گرداند. بسیار امور اجرا گردیده و باید اجرا شود من ماکس را با نقشه های تان آشنا ساخته و اکنون لازم میشود که تمام آن نقشه ها را برای شورود بدم و او وظیفه را که لازم بداند برای شما تعیین میکند در زود ترین اوقات وظیفه تان را اشغال خواهید کرد.

ازین فرموده سی خوشنودی و اظهار تشکر نمودم، زیرا عنقریب در تحت اداره شورود بکار مشغول خواهم شد.

دستهای سفید و کم حرارت کوانیسیلی از عقب میز دستهای مرا فشرده و حیث خارج شدن گفت،

راجع به مسئله که شورود برایم گفته است خاطر جمع باشید مطابق خواهش تان اجرا خواهد شد زیرا دران باب او امر لازمه داده ام.

این اولین ملاقات من بود که با کوانیسیلی بزرگ با تمام رسید.

سکنر مرا به اطاق دیگری شورود در آن بود رهبری نمود در چند دقیقه تمام مسائل

بین ما حل و برای من اولاً وظیفه تمديد « راه بزرگ » و بعد کار کردن در بند های عظیم تعیین شد ، ملاقات ما بخوشی انجام یافته مرخص شدم ، و حين برآمدن بارقيق جدیدم برخوردارم اواز وضیعت فهمید که من بمقصد رسیده ام ، اونیز به خوشوقتی من شريك شده فرمود : موفقیت تا ترا تبریک میکنم همیشه آرزوی من رسیدن شما به نقطه مقصود است . در اروپا کارهای من نتایج وخیم داد اما خوشبختانه در اینجا رحمت من به نتایج خیلی عالی واصل شده است اکنون با هم یکی از مکاتیب وسطی خواهیم رفت . بدشهاد او را بخوشی پذیرفته . براه افزودیم . قبل از آنکه داخل لفت شوم شخص لباس خکی بپوشم ماکس کوئینسلی را که باید او را ملاقات کنم ابلاغ نمود .

خواستم این فرمایش را قبول نکنم ، اما دوستم گفت بروید عیب ندارد من در مکتب مدتی خواهم بود بعد از اتمام ملاقات در آنجا بمانم . از دوستم جدا و برهنائی لباس خاکی چندین طبقه پائین و وارد اتاقی که از جیت تحمل و موبل خیلی ها قشنگ و همسر کازینو های بزرگ و عصری اروپا بود شده و بعد از یک ساعت انتظار به اطاق دیگر راهنمائی گردیدیم ، کوانیسلی با حالت متغیر در عقب میز نشسته بود ، این همان ماکس کوئینسلی بود که قبلاً دیده بودم . بمجرد ورودم به اطاق از جا برخاسته در حالیکه عصیانیت از بشره اش معلوم بود و اعصایش میلرزید بدون اینکه تعارفی بنماید چند قدمی پیش آمد و آغاز بکلام نمود :

تأماً چیزی هائیکه شما وعده داده بودم ایضا شد ، کنون نوبت شماست ضمناً خنده کرده باز به سخن خود ادامه داد : معلوم میشود که خیلی بیک وضیعت خراب شروع به اقدامات کرده و در کارهای شخصی من مداخله می ورزید هیچگاه نمیتوانم این وضیعت را تحمل و شما اجازه مداخله بدهم ، خواهش میکنم کلمات مرا در گوش داشته از مداخلات به اموریکه شما مربوط نبوده و تعلق بمن دارد اجتناب ورزید ، بعد از پدر اداره امور تمام مملکت درید افتدار من است ، در وقتی که کلمات اخیر را ادا مینمود آوازش از حد معمولی خیلی تجاوز کرده و بلند شده بود کلماتش موثر و مرا مغلوب ساخت قوت قلب بخود داده گفتم :

نمیدانم چه چیز باعث این تغییر شما گردیده تا من این اوضاع پیش بمانم و ... کوانیسلی سخن مراقطع کرده گفت :

از طرف شما خیلی سکایف بمن رسیده و اشکالاتی تولید گردیده است و برای اینکه مادر آینده بطور صلح با من حیات سر بریم بهتر است از تمام رهگذر یکه مسئولیت بر شما هائید میشود برکبار شد .

آخراً بی حوصله شده گفتم : بحرث میتوانم گفت که شما شخص متنی شمار نیروید . کوانیسلی بوضیعت خود تحقیق داده آهسته تر آغاز بکلام نمود :

من از وضیعت خود را ضمیمه ریرا تا اندازه ممکن خود را توانسته ام ادا ره نمایم ، مطمئنم که چیزی وجود ندارد تا باغبان اختلاف و مناقشه ما گردد خواهش من ایست که مضاعف فرمان بردار

باشید و باین وضع خود مرا متشکر سازید و نیز باید احساس نمائید که نسبت به حیات خود مدیون احسان من هستید .

- هیچ گاه احسان را فراموش نکنم اموری که بمن سپرده می شود با اجرای آن خود را مکلف میدانم ، اگر روی سخن شما نسبت به مادام « گارو » است درین صورت ...
بدین اسم مادام گارو ، کوانیسیلی را بلرزه درآورد و با حال درد ناک گفت :

- شما با مادام گارو چه مناسبت و تعلق دارید ؟ چرا افکار خود را متوجه تاریخ زندگانی من داشته ، و ملهقت نیستید که به من توهین می نمائید ؟ شما حق ندارید درین مسئله تاریک داخل گردید . بهتر است به موضوع خاتمه دهیم .

کوانیسیلی شروع کرد بدین سخن ، و میخواست قیظ خود را تسکین و تنزل دهد ، زمانیکه قدری از شدت باز آمد روی من ایستاده و با کلام نرم شروع به سخن نمود ، آنوقت فهمیدم که این آقا همان کوانیسیلی است که در پاریس او را دیده ام .

هیچ گاه نمیتوانم از عصبانیت خود جلوگیری کنم زیرا از پدر کلانم برایم میراث مانده ، آنچه در حال غضب از من دیدید و شنیدید ، یا آنچه من از شما دیده و شنیدم نادیده و ناشنیده در حساب گرفته و از خاطر محو نمائیم . خبر دارم که امر شده با تخی « شورود » خدمت نمائید ، موقع خوب بدست شما رسیده میتواند خواهشات خود را در آنجا بخواهی عملی نمائید . خدا حافظ باز با هم چندین بار خواهیم دید .

ملاقات ما ختم شده با یک عالم امید و بهجت از نزد کوانیسیلی خارج شدم ، و مطابق هدایت ترادی از راه باغ جنب قنال بزرگ وارد استاسیون ریل تحت الارضی الکتریکی گردیده و توسط ریل الکتریکی بطرف ده دقیقه جلومکتب نمبر ۶۴ که از حیث تعمیر خیلی باشکوه و معظم یک عمارت است توقف نمودم .

بعد از آنکه تجسس « ترادی » را پیدا نمودم او مرا در یکی از کلاس های مکتب رهنمائی نمود و قبل از آنکه داخل کلاس شویم « ترادی » راجع بمکتب معلومات ذیل را بیات نمود :
درین عمارت ده مکتب و هر مکتب عبارت از چهار کلاس است مدت تعلیم در این مکاتب چهار سال است ، شاگردانی باین مکتب پذیرفته میشوند که چهار سال بمکتب یائین تعلیم گرفته و دوره آن را ختم نموده باشند ، گویا پروگرام مکاتب وسطی هشت سال است بعد از اتمام دوره متوسط اگر متعلم قابلیت ترفیع صنوف عالی را پیدا کرد ، داخل مکاتب عالی میشود .
درین صنف ذکاوت و میل طالب سنجش و بهر شعبه از فنون که ذوقاً شوق و رغبت داشت داخل میشود .

ما داخل کلاس شدیم ، محصلین بدرس مشغول بودند ، اطلاق بزرگ و روشن بود ، قیافه متعلمین ذکاوت و متانت ایشان را نشان میداد ، از اعضای سالم ایشان بی ورزش کاری شان برده میشد ، در حالیکه عمر شان از ۷ سال اضافه نبود پانزده یا شانزده ساله بنظر میآمدند . ناتمام



مسابقه بین المللی بازی هاکی روی یخ
 (که مابین ورزشکاران فرانسه و آلمان به مقام (داوس) صورت گرفته. و فرانسویها
 آلمان ها را پس از سه روز مبارزه، به ۲ گول مقابل ۱ شکست دادند.)

یاد آوری

در شماره ۴۵ مجله کابل راجع به آرامگاه سلطان شهاب الدین غوری مدارك و مآخذی که در دست بود بدان رجوع گردیده و در ضمن نوشتیم که سلطان غالباً در جوار مقبره ملکه خود در غزنی مدفون است، این نوشته ما از روی حدس و قیاس بود با آنکه قول فرشته را که میگوید در حظیره که برای دختر خود ساخته بود دفن گردید نیز نوشته ولی بآن استناد قوی و اعتماد محکم نکرده در قبول آن متردد بودم، اتفاقاً دوشب قبل در منزل یکی از دوستان فاضل صحبتي نسبت بسطان شهاب الدین و آرامگاه او در میان آمد و همان دوست فاضل جلد ۱۲ ابن اثیر را بمن ارائه نمود که بطور صریح آرامگاه سلطان را در غزنه در پهلوی دختر او مینویسد، با آنکه در مقاله راجع بآرامگاه سلطان غوری ابن اثیر یکی از بهترین مآخذ ما بود ولی هیچ گمان نمیرفت که مدفن او را در جائیکه شرح زندگانی و پایان عمر او را مینویسد ذکر نکرده در جائیکه هیچ تعلق به سلطان و کوائف رنده گئی او ندارد مبنویسد.

بهر حال ما ازین دوست فاضل ممنون و مشکور بوده اینک عین ترجمه ابن اثیر را بنظر خواننده گان رسانده و میگویم اکنون در قبول آرامگاه سلطان در غزنه هیچ تردید و اختلافی نماند « شهاب الدین در تربت دختر خود واقع در مدرسه که خود بنا کرده بود مدفون گردید - رسیدن نعش او در غزنه در ۲۲ شعبان سنه مذکور بوده » (یعنی ۶۰۲ هجری) ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۱۰۰

روزنامه «اصلاح»

ما مطالعه روزنامه شریفه «اصلاح» را که ارشدهترین حراید وطن و دارای مضامین عالی و مفید است بمعموم هموطنان عزیز خود توصیه و سفارش می‌نمائیم.

روزنامه «اصلاح» در طول این مدت تازه ترین اطلاعات خارجی و داخلی و مقالات مفیده احتمالی، اخلاقی، اقتصادی و اعلانات و اسعار تجارتی و غیره ضروریات عامه را در کمال صحت عمل و در ساعت معینه هرروزه بمطالعه عموم گذاشته. رعایت و حسن معامله روزنامه با تاجران و مؤسسات اقتصادی همواره مورد قبول و توجه آنها بوده. و کثرت اشاعه اخبار مطلوب آنها را از ناحیه تبلیغ و جلب مشتری تأمین کرده است. این روزنامه هرروزه به تعداد هزاران نسخه چاپ شده و در داخل و خارج مشترکین و مطالعین زیادی دارد نشر اعلانات در آن تاثیر فوق العاده داشته منافع تجارت و مؤسسات را تأمین می‌کند. ما بمعموم تجارت و مؤسسات اقتصادی داخله و خارجه و آقایان محترم ابلاغ میداریم تا از اشتراك و نشر اعلان در روزنامه «اصلاح» عملت نمایند

شرح اشتراك روزنامه «اصلاح»

مواضع	سالانه	شش ماهه	قیمت یکشماره در کابل سه پول.
کابل	۲۵ افغانی	۱۴ افغانی	رای طله معارف ثلث قیمت.
داخله افغانستان	۳۰	۱۸	رای نامه نگاران و معاویین فحری رایگان.
خارج	یکسیم یوند طلالی	۸ شلک	

عنوان	قیمت اعلانات
در صفحه دوم و سوم و سیطر یک افغان	ده اصهار کابل - اداره «اصلاح»
اصافه اربع مرتبه	۵۰ پول
در صفحه چهارم و سیطر	۵۰ پول
اصافه اربنح مرتبه	۲۵ پول
	عنوان تلگراف : ۱۰
	عنوان تلگراف : «اصلاح کابل»

The only daily paper in Afghanistan with a wide circulation all over the world publishes fresh and best news of all the world, Afghanistan especially Central Asia.

Subscription rates:

	yearly	half yearly
KABUL	25 Afghani	14 Afghani
Afghanistan	30 «	18 «
Foreign.	one £	18 shilling
Afghan students	1/3 of the above rates.	

Manager of the Daily "Islah" Deh Afghanistan.

KABUL, Afghanistan

قیمت اعلانات در مجله کابل

Foreign									داخله					
12 Months			6 Months			Once			يك سال		شش ماه		يك مرتبه	
Inch	£	s	d	£	s	d	£	s	d	يك سطر	بول	اصافی	بول	اصافی
		17	2		6	10		2	6		۱۵		۸	
1/2 Page	1	10			17	6		4		1/4 صفحه	۶۰		۳۲	۸
1/4 "	2	15		1	10			6		1/2 "	۱۱۰		۶۰	۱۲
full "	5			2	15			10		تمام "	۲۰۰		۱۱۰	۲۰

قابل توجه

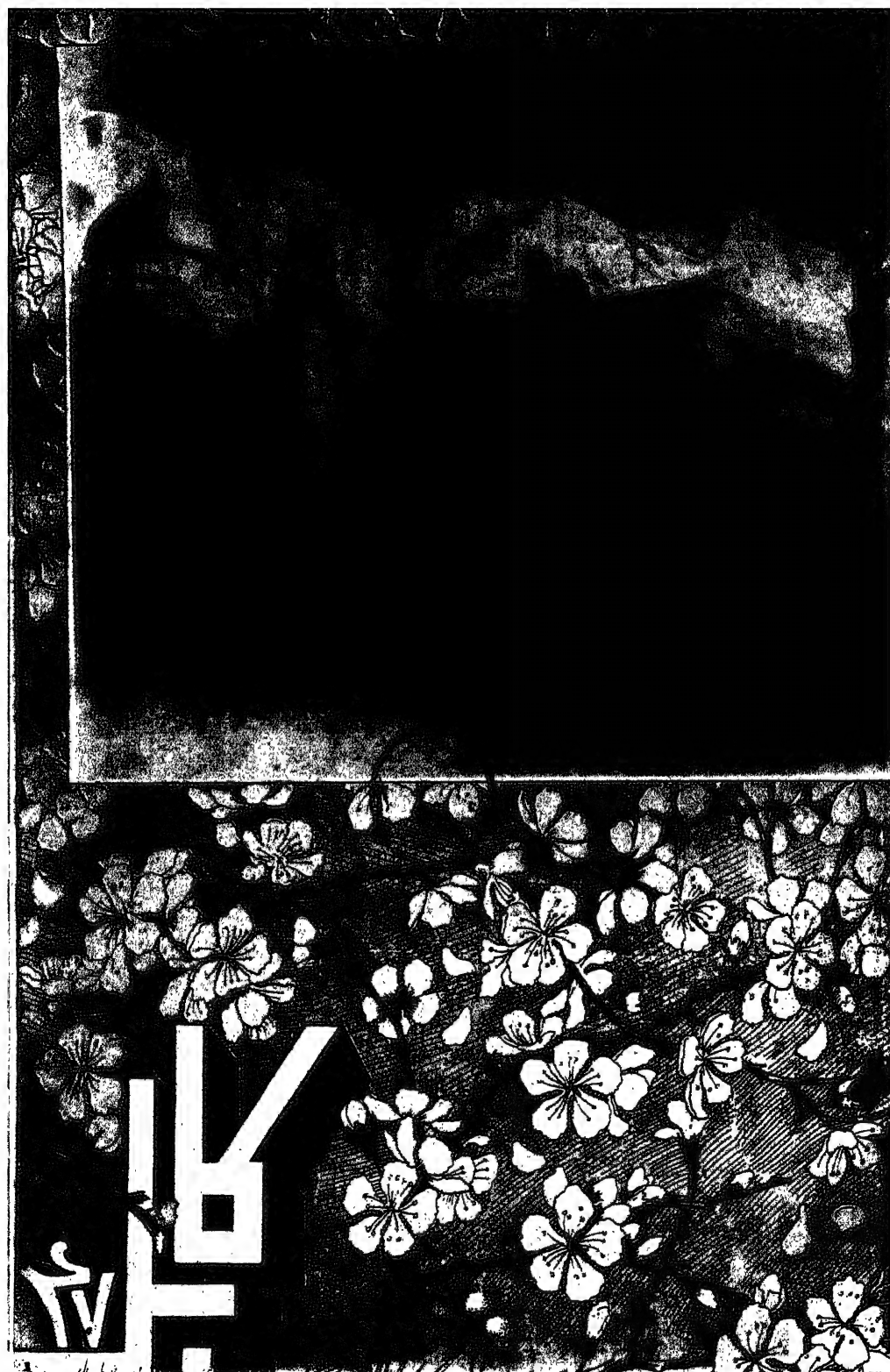
حضراتیکه بمجله کابل سابقاً اشتراك داشته و محض يك فرمایش کتبی قبل از وصول وجه، مجله برای شان فرستاده میشود.

چون در نتیجه اینگونه معامله اداره محاسبه دوچار مشکلات گردیده لذا از مشترکین عظام محترمانه خواهش میشود که هرگاه آرزوی اشتراك سال پنجم مجله را (که در اول سرطان جاری میشود) داشته باشند باید قبلاً وجه اشتراك تقدیر رسید بخزانه بدفتر مجله بفرستند و الا بصورت نمیه قبول اشتراك نخواهد شد.

(اداره مجله کابل)







اشتراک

کابل: ۱۲ اقصاف

ولایات داخله: ۱۴ »

» خارجه: نیم بود انگلیسی

طلبای معارف: نصف قیمت

کابل

آدرس: انجمن ادبی، جاده ارکه

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات: باشهزاده احمد علی خان

(درانی) مدیر انجمن

﴿ مجله مصور ماهوار ﴾

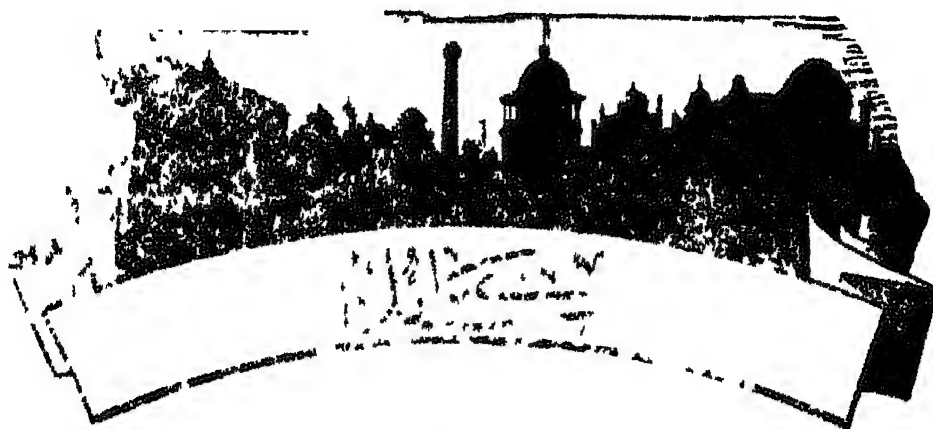
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اول ثور ۱۳۱۴ هجری شمسی - ۲۲ آپریل ۱۹۳۵ میلادی

* فهرست مندرجات

صفحه	نگارنده	مضمون	صفحه	نگارنده	مضمون
۹۲	انجمن	سال نهم اینس	۱	انجمن	تمهید (سهار وطن)
۹۲	»	القراءة العصریه			قصاید بهاریه:
۹۳		قائم مقام دست انسان			۱ - مسابقه:
۹۵	» » » »	مختصر ترین تاریخ علوم			
۹۶	» » » »	تأثیر موسم برنشو و نما			
۹۷	» » » »	درنای بود در ایران است نگارش	۳		از طبع استاد قاری عبدالله خان
		طریقه معلوم کردن سن			ملك الشعراء
۹۸		آدم ها	۷		» محمد مرورخان صبا
۹۹		ساحه حدید در دکانی	۱۱		» میر غلام حصرت خان
	طرزی	ترجمه حنا محمد صدیق خان			شایق
			۱۲		» عبد الحکیم خان
					» عبد السلام خان
		تصاویر:	۱۵		مجددی
۳		از مناظر نثری مقبره سلطان محمود غریبی	۱۸		۲ - قصائد دیگر شعرا و اساتید سخن
۱۰		» » قندهار «نخلستان پنجوای»	۴۳		ادبیات پشتو
۲۷		» » » » پنجوای	۴۹		تقدیر خدمت
۳۵		» » » » سست مشرق «یکحصه قصر و باغ»			انجمن
۴۲		معای متقوش			اصول و قواعد تحقیقات
۴۹		جناب فاضل قاری عبدالله خان ملك الشعراء	۵۱		ترجمه استاد قاری عبدالله خان
۵۹		از مناظر سمت مشرق یک قسمت از تالاب باغ شاهی			فلسفه لغات و السنه
۷۳		از مناظر سمت شمالی «ریزه کوهستان»	۵۹		هبنو ترم
۸۳		» » » » » » رخنه پنجشیر			روزنامه نگاری
۹۳		» » » » » » دره امرز پنجشیر	۶۶		نگارش جناب سید قاسم خان
۹۵		ماشین خورد کننده بول	۷۳		رشتیا
					آثار عتیقه بودائی بامیان
			۸۲		نگارش جناب محمد کریم خان
					بلخ
					نزهی



بهار و طوف



و فصل و کرم و ...
 مسری شده و محال ... ۲۵۱ ...
 خود را ...
 حاضر ...
 رهبر ...
 ک ...
 شود ...
 ...
 ...
 ...
 ...

کابل

اشتراک

کابل: ۱۲ اقسامی

ولایات داخله: ۱۴

خارجہ: نیم پوندا انگلیسی

طلبای معارف: نصف قیمت

✽ مجلہ مصور ماہوار ✽

(ادبی، اجتماعی، تاریخی)

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

آدرس: انجمن ادبی، جادہ ارک

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

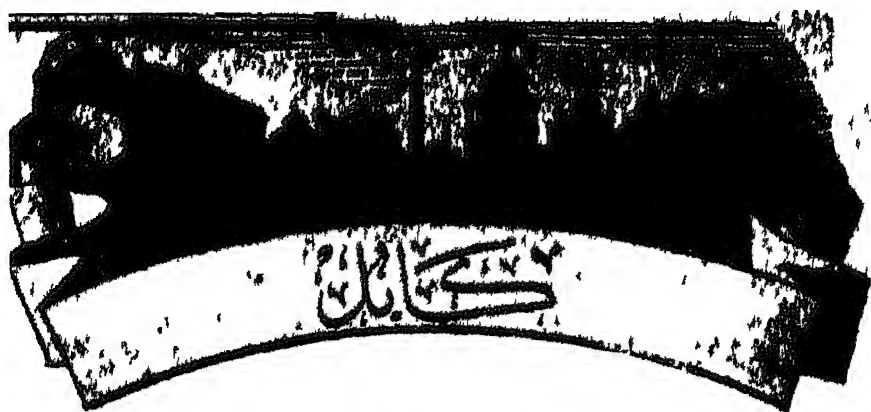
مخابرات: باشہزادہ احمد علی خان

(درازی) مدیر انجمن

✽ اول نور ۱۳۱۴ ہجری شمسی — ۲۲ اپریل ۱۹۳۵ میلادی ✽

فہرست مندرجات

صفحہ	نکارندہ	مضمون	صفحہ	نکارندہ	مضمون
۹۲	انجمن	سال نہم انیس	۱	انجمن	تمہید (ہاروطن)
۹۲	»	القراءۃ العصریہ			قصاید بہاریہ:
۹۳	»	قائم مقام دست انسان			۱۔ مسابقہ:
۹۵	»	مختصر ترین تاریخ علوم			از طبع استاد قاری عبداللہ خان
۹۶	»	تاثیر موسم بر نشوونما	۳	»	ملک الشعراء
۹۷	»	دریای نور در ایران است نگارش	۷	»	محمد سروخان صبا
		طریقہ معلوم کردن سن	»	»	میر غلام حصرت خان
۹۸		آدم ہا	۱۱	»	شایق
۹۹	»	ساحۂ جدید زندگانی	۱۲	»	عبدالحکیم خان
	طرزی		»	»	عبد السلام خان
		تصاویر:	۱۵	»	مجددی
۳		از مناظر غزنی مقبرۃ سلطان محمود غریوی	۱۸		۲۔ قصائد دیگر شعرا و اساتید سخن
۱۰	»	» قندہار » نخلستان پنجوای	۴۳	»	زمر لای
۲۷	»	» پنجوای	۴۹	»	انجمن
۳۵	»	» سمت مشرق » یک حصۃ قصر و باغ			اصول و قواعد تحقیقات ترجمۃ استاد قاری عبداللہ خان
۴۲		معای منقوش	۵۱	»	ملک الشعراء
۴۹		جناب فاضل قاری عبداللہ خان ملک الشعراء	۵۹	»	ترجمۃ جناب عبدالغفور خان
۵۹		از مناظر سمت مشرق یک قسمت از تالاب باغ شاہی			نگارش جناب سید قاسم خان
۷۳		از مناظر سمت شمالی » ریزہ کوهستان	۶۶		رشتیا
۸۳	»	» » » » » رخۃ پنجشیر	۷۳		آثار عتیقہ بودائی بامیان ترجمۃ جناب احمد علیخان
۹۳	»	» » » » » درۃ امرز پنجشیر			بلج
۹۵		ماشین خورد کنندۃ پول	۸۲		نژیہی



بهار وطن

مناسبت بهار خوش و حرم امساله وطن، و خود سندی بر راحت هموطنان عزیز که با وجود شدت سرمای، و مستان درین سال بحرمت و فضل و کرم الهی تمام ایام سرما به اهالی عرب و ملک به آسوده حالی و خرمی سپری شده، محله کابل در شماره (۴۵) چه دافراحتی را طرح و ادبای کشور خود را به سرودن قصاید و اشعار بهاریه دعوت نموده، صمد و تنده داده بود که حائزین نمره های درجه اول، دوم، سوم از حضور ملوکانه به قصائد فصلاهی مرکز و هیئت انجمن ادبی عوالم همین درجه اول حواها را گردید.

گرچه بطریقه در تمام شعرای وطن، و به خصوص به این مسابقه شامل شوید، ولی نادر را که در ذوق موفق شده و درین زمینه قصاید و اشعیه های بهاریه خود را به انجمن ارسال کرده اند، از آنجمله آرا را جمع و تدوین نموده در صدد تشاکل بخند قبالت آمد ولی از آنجمله که در اشعار حضرت هم، یونانی یک، به مربی علم و ادب و در هر حال مخصوص امروز وجود مبارکش ارباب فضل

و ادب را پرورش داده و میتوان ادعا نمود که در عصر مبارک حصر این شهر مار جوان (حلد الله تعالی ملکه و اطال الله عمره) ادبیات در وطن عزیز ما پیشرفت و نهضت مهمی نموده است، لهذا، نظر بهمین افکار و بیات مقدس حضور ملوکانه محل انعقاد مجلس را به قصر گلخانه ارگ همایونی تعیین فرموده و در آنجا محل ماشکوهی از طرف وزارت دربار اعلی حضرت منعقد و یک عده از فضایی عالی مقام مرکز مافضام هیئت انجمن جمع و قصاید وارده قرائت شد.

آخر اذوات محترم آتی حائز تمرات گردیدند:

جناب فاضل قاری عبدالله خان (ملک الشعراء) عضو انجمن ادبی کابل حائز نمره اول

جناب محمد سرور خان صبا عضو انجمن ادبی کابل حائز نمره اول

جناب میر غلام حضرت خان شایق شاعر کابل * * * ۲

جناب عبدالحکیم خان (پسر سردار عزیز الله خان «قتیل» مرحوم) محصل مکتب استقلال حائز نمره (۲).

جناب عبدالسلام خان (فرزند جناب شرافتمآب محمد یوسف خان آقای مجددی) حائز نمره (۳).

پس از قرائت قصائد و قضاوت هیئت حکمیه سر ایندگان محترم تقدیر درجات خود از حضور اقدس ملوکانه هر کدام به جوایز تقدی سرفراز گردیدند.

اینک سواد قصاید مذکوره را به ترتیب آتی بنظر قارئین محترم میرسانیم.





ارمناطر شرفی مقبره سلطان محمود مغربی



از طبع جناب فاضل قاری عبدالله خان
عضو انجمن ادبی کابل

کشیده است سرا پرده باز در گلزار

رای روبرق ماء حمل نسیم بهار

چو کرد باد صبا فرش سپره را هموار	سحاب ساحة گلزار رفت وروب نمود
همینکه دشت و دراز سبزه شد زمرد کار	روان ز آب بهرسوی گشت جدول سیم
دگر بلند نکردد ز روی خاک غبار	زمین ز رشحه ابر بهار کلم شد
که سرگران نشود طبع ترکس بیبار	بیاغ ابر کنون قطره قطره میبارد
چنانکه در دل گلشن دگر نماید خار	نسیم هم خس و خاشاک پاک میسازد
چو دید نامیه بز آمده است بر سر کار	شکفت غنچه و یک بیرهن بخود بالید
بفرق خسرو گل سایبان زار بهار	صبا بساحة گلزار رکشید از شوق
شود اگر گل صد برکه آشیان هزار	بدان رسید لطافت که بیجسای نیست
بی نظاره کشد شاخ گل سر از دیوار	فضای دشت و دراز بسکه سبز و خرم شد
اگر ز پاره اخگر دمدم کنون گلزار	ز اعتدال هوای بهار نیست عجب
غله شود گل آتش بداه های انار	دم نسیم ز مس تاره ساخت عالم را
چمن ز غنچه کشوده است طبله عطار	صبا ز نکست سنبل شده نافه فروش
که زد صفحه کینی همار قش و نگار	هوای فصل حمل طرفه دست گل دارد
کنند دیبه کلدار سبزه را زرتار	بکارگاه چمن باز از رگه گل زرد

نظر فریب تماشااست چهره گل سرخ
عجب مدار که دستک ز نان برقص آید
ز انبساط هوا یکدهان خنده بود
زمانه بر ورق گل برات عیش نوشت
حساب سیم شکوفه کنون که میداند
چه می بساغر گل ریختند حیرانم
بنوق بوس و کنار است تشنه لب گوئی
درین بهار که عالم حیات یافت چرا
ز بس هوای چمن میکند لطافت کسب
ز آب خیزی این فصل میتوان دریافت
اگر چه زاهد افسرده چوب خشک بود
« بسر فاده چو اکنون هوای گلگشتی
بنوق آنکه کند بر سر شکوفه نثار
بیارگاه چمن در حضور خسرو گل
هوا از قوس قزح میکشد کمان بردوش
بهر غزار رزد رعد کوس فرور دین
عود خاک سیه سکوت حیات ببر
ز خاک سر بدر آورد دانه های یکسر
روان بهر طرفی مژده بهار برد
مکو که دیده ترکس چرا سفید شده است
بنوق دیدن گلزار بیقراری داشت
ز بس مزاج طبیعت شکفتن آماده ست
چو ریشه سبز رتا بر فصل میگردد
دویده ریشه نشو و نما سرحدی
بفرق شاخه خود خوش زده است گل کلین
مگر نثار قدوم بهاری سازد
زمین بوی بهاران حان ردست شده است
بین شبیه باری گلبن و بلبل
همیشه شبنم و گل عیش بیغسی دارند
رشوق دامن گمش برز افتاده است
کنون به رو مهتاب احببجی نیست
نکر در صحت هم کفایت حد انشوند

طرب فزای نظر جلوه همیشه بهار
که باز شاهد گل را بخنده دیده چنار
چمن که خرمن گل شد ز کثرت ازهار
کشید طره سنبل چو از بغل طومار
چه شد که در کف غنچه است مشقت زربهار
که بلبل است از و مست و باغبان هشیار
که جوی آب روان را کشیده خوش بکنار
فکنده ترکس غمخور خویش را بیمار
نگردد از رگ گل هیچ فرق نشتر خار
طراوت لب جو را ز رخت دیوار
ز فیض نامیه بالید بر سرش دستار
ز مطلع دگری واکنم در گلزار
کهر بدامن باز آمده است بر بهار
سهی قدان نهالند دسته دسته قطار
چو شاخ گل شود از غنچه تیر بیکان دار
بخیل باغ سهی مرو شد علم بردار
چنانکه هیچ نماند از فسر دگی آثار
چنانکه سر بدر آرد خفنگان هزار
باد پای صبا چون شود شمیم سوار
که بود چشم براه اندر انتظار بهار
که چشم چشمه جدول شد است دریا بار
کنون چو غنچه شود باز عقده دشوار
دگر ز چشمه سوزن گذر کند چون تار
کز آب آبله دریای سبز گردد خار
که خوشنماست کنون گل بکوشه دستار
که هست در کف ترکس طلای دست افشار
که هر چه داشت چو مستان بدل عود اظهار
که میکشند گل از چوب و نغمه از منقار
که غنچه هم بدش از نسیم نیست غبار
نبوده بی سهی رسته دار دست چنار
چراغ برق نماید شکوفه در شب تار
که مایلند بهم نگهت و نسیم بهار

بغرمی خود از چشم زخم می ترسد
صبا چو از پی مشاطگی گل برخاست
همین نه آینه بندان ز شبنم است چمن
شکوه خسرو گل در چمن نگر که بود
جهان پیر تو مهتاب میخورد غوطه
سمن چگونه نبالد بشاخ گلبن خویش
رخ بلفشه زدست تو شد نسیم کبود
بگوش غنچه ندانم سحر نسیم چه گفت
زمانه رسم مساوات محترم دانست
طرب فرای تراز خنده گل است بگوش
شکسته دل شده کرباغ می رود بیرون
ز آبخار چو خیزد ترانه موزیک
گهی بیاغ شود عندلیب نغمه سرای
کشد ز رنگ شفاف آسمان چو اطلس سبز
هنوز دامن برگل زار غواش نیست
چنان زمین و زمان از بهار مر سبز است
ز طبع خاک مضامین تازه زده مر
عجب مدار ز فواره کر برقص آید
بگوش از لب جو این ترانه می آید
درین بهار اگر جوی شیر را بینند
نظاره جنم زنگ می برد از دل
سیه بهار وطن جلوه میکند به نظر
کنون که یکدو سه روزی نشاط دور گلست
گهی جو سایه بیای درخت جای گرین
شکر آنکه بهار وطن فرح بخش است
بهار عمر شتابان چو فصل گل گذرد
بیا که بر مر کارند زندگان چمن
س است خواب گران ای بخواب غفلت غرق
درین بهار نهال تو گر شکوفه نکرد
درین حدیقه نه بینی که با درخت بلند

اگر بلفشه کشیده است نیل بر رخسار
گرفت آینه شبنم که گردد آینه دار
که لاله نیز چراغان نموده در کفسار
زبال مرغان جترش بسر سلیبان وار
شب از سفیده نسیم زنده چو موج انوار
که شد چو لیلی هودج نشین بنافه سوار
بناز کان چمن تند میبکفی رفتار
که لب بهم نتواند ز خنده بسیار
که خوش مساوی هم آمده است لیل و نهار
صدای شر شره آب از لب انهار
مگوی بی سبب اروی موج شد چمن دار
کشد زمزمه بلبل نوای موسیقار
که از نشاط کند خنده کبک در کفسار
زمین بر آورد از خاک غمل کلدار
بکوه خواجه صفا کس نکرده گشت و گذار
که سبزه تا بکمر آمده است و گل بکنار
مگو که نیست کنون حرف تازه در اشعار
که هست دور گل و وقت عیش و فصل بهار
خوش است در چمن آوای سرغ و نغمه تار
بحوی شبر بهشت آشنا شود افکار
اگر چه سبزه برنگ آمده است چون زینکار
دگر نماید مرا با بهار خط سر و کار
دلا تفرح بستان غیمتی بشمار
گهی چو آب روان شو بجانب انهار
چو آبشار درین شش سر سجده گذار
عنان دولت فرصت ز کف مکش ز نهار
بسان مرده چه خسی فرده و بیکار
که خفته فیض نه بیند ز دولت یدار
چگونه شاخ امید تو میوه آرد بر
نهال نورس دارد بهیچگونه برار

چومرو پای بگل نیستی درین گلشن
 ز فیض ریشه دوانی درین چین گردد
 اگر نهال نومر سبز از هنر گردد
 اگر نومر زرع آمال نازده میخواهی
 برای ماوتو عالم زمینه عمل است
 ز فیض جهد بکند و نموده نعل عسل
 کفت ز نقد عمل خالی است می ترسم
 جهان زیر تودانش چراغ رقی افروخت
 نشسته تو و مردم چو برق می نازند
 گمان مبر که عیدان عرصه گاه سباق
 نظام شمس نه بینی که نیست آرامش
 مباد نشنه لی دانه ترا سوزد
 فسرده مغز خرد از بلای بیکاری
 جهان بقدر تلاشت بزرگ می سازد
 همیشه خاک سر ساحل از سکون خود است
 هزار مرتبه تن در گداز باید داد
 براه خیر رو تا توان رفتار است
 گچی گذار گرا سائش آرزو داری
 دل از کدورت بیهوده زنک میگیرد
 بخود مبین و خلق خدای خوش بین باش
 بدامگاه جسد تن بحر ص و آ ز مده
 باهل فضل نشین ارکمال میخواهی
 بشاخ ماتمری گر نهال پیوندد
 یاز فیض هنر دست خویش ساز خوگل
 هنر صفای گهر آورد نمی بینی
 راه علم روار مائی اصلح سپهر
 کز نوکه وقت شکار است صید مطلب کن
 سیرده اند بخورد و بزرگ تکلیفی
 اگر چه چرخ بسر گشتگی کند عمت
 چرا بعد جوانی خورد فریب کسی

چرا براه عمل مانده پایت از رفتار
 نهال خورد درخت بزرگ حاصل دار
 شوی ز بخت برومند خویش بر خوردار
 بنفع خلق برا همچو ابر گوهر بار
 بخاک دانه بیفشان و حاصلی بردار
 ز راه سعی بخانه کشیده مور انبار
 بجای سود زیانی رود درین بازار
 فروغ عقل توشد خیره چون چراغ مزار
 پیاده تو و عالم بمر کبست سوار
 گرو برد کره جای بنداز رهوار
 اذین نظام برا اگر تراست میل قرار
 بکشتت از عرق سعی آب ده زهار
 به نشه عملی چاره ساز رنج خیار
 عیار گیر تو از حذر و مد شکوه بحار
 زبان موج اذین نکته میکند اشعار
 که صرخ رو بدر آید ز تمام عیار
 بکار دست بزن تا نامده دست از کار
 که راهرو فتد از پا براه ناهوار
 روی آینه هرگز روا مدار غبار
 مگر رمی تو اذین ره رتبه ایشار
 که شد بچشم خرد آ ز نینه آزار
 که کرده است ز پهلوی آب دانه رار
 دهد بوقت ثمر میوه اش حلاوت بار
 که این گل تو بچشم عدو نماید خار
 چگونه گوهر باران شده است دود بخار
 که چرخ را نبود جز بجاهلان بیکار
 و گر نه از رم فرصت رود دست شکار
 در این اداره نه بینی تو هیچکس بیکار
 مکش ز دائره خویش پای چون بر کار
 که عمر زود گذر آمده است برق شرار

س است خامه مر برت صغیر بلبل نیست	که از نوا یتو آید برقص ید و چنار
چرا بشبون بلبل چو گل نداری گوش	که آب کرده دل سنگ را بناله زار
ترا که بود چوستان هوای باغ سر	بکوی وعظ چو زاهد فتادت از چه گذار
یزمگاه چمن در حضور غنچه و گل	بس است زمزمه عندلیب خوش گفتار
حدیث وعظ مکرر شده است می شاید	کنون دعای وطن را بجان کنی تکرار

وطن فضای تو مرسبز باد چندان
که خرمی ز تو گیرد باستعاره بهار

✱

✱

✱

از طبع جناب محمد سرور خان
(صبا) عضو انجمن

شاهد گل را به گلشن جلوه گر دارد بهار	زینت خاک وطن را در نظر دارد بهار
تا زواج کشور افتان خبر دارد بهار	از مسرت همچو بلبل بال و پر دارد بهار
دشت و دراز لاله چراغان کرده است	
باغ را آب روان آئینه بتدات کرده است	

شبم آمد در بساط سبزه با عیش و نشاط	با زبرد یافت لؤلؤی درخشان ارتباط
بلبل و گل شد بهم مرشار جام اخلاط	یک قلم دارد گلستان رنگ و بوی انبساط
تا یکی افسردگی آید بهار آمد پدید	
شاهد گل بر فراز شاخسار آمد پدید	

چیت میدانی شکوفه اختر اقبال باغ	چشم یدار طرب طاووس رنگین بال باغ
هشوۀ دارد بدل این طفل فرخفال باغ	دیده روشن میشود زین کوکب آمال باغ
دست قدرت ساخت چون رنگین کف اشجار را	
بس بجات تقدیر کن این وقت عشرت بار را	

در چمن مرو سهی قامت نیاز افراخته	کوکب اقبال قمری را درخشان ساخته
چون پری تالشکر گل رخسار همت تاخته	دیو مرمای زمستان رنگ همتی باخته
از صدای رعد یکدم زهره یخ آب شد	
رف از تاب شرار برق چون سیاه شد	

مرکشید از شاخ رشک لعل و مرجان ارغوان دارد اندر بگردل آشوب طوفان ارغوان
در کف نخل است چون یاقوت رمان ارغوان داد مستی میدهد چون چشم خوبان ارغوان
خنچه آمد با همه مستی به گلشن بی حجاب
هر رگه گل در دل بلبل بود سیخ کباب

در بساط باغ طوفان طراوت شد پدید لؤلؤی شبنم چون نوح در کشتی گل آر مید
لاله زار از بس شرار فروخت شد طور جدید نسترن چون مومی عمران ید بیضا کشید
خوش نسیم جان فرا کار مسیحا می کند
مرده اجبا میناید کورینا می کند

تا بفرش سبزه تر خواب گاه ترکس است یک جهان عیش در نیم نگاه ترکس است
بر عشرت جلوه گر تا در کلاه ترکس است عشق را روزوشی از مهر و ماه ترکس است
بر فراز شاخ گل شد عنایب بقرار
فرصت خوب است دست از دامن عشرت مدار

تا به شب آمد درخشان نسترن در بوستان قامت مهتاب شد در چرخ حسرت چون کمان
نکبت گل می دهد اعلاات عیش جاودان یادم آمد این سخن از بلبل آتش بجات
مرمه چشم غزالات است داغ لاله نیست
نقمة ناهید دارد فی زبات ناله نیست

بسکه شد گلپای رنگین در گلستان جلوه گر بسکه ابر از آستین همت افشانند کهر
بسکه می بخشد صفای خاطر هنگام سحر بسکه شد آب روان در سجده بر پای شجر
رشک فردوس برین گردید بستان وطن
همچو بلبل باش شیدای گلستان وطن

میدرخشد گه به هامون گه به گلشن آفتاب نذر یدار گل از زرساخت خرمن آفتاب
دیده آتش پرستان ساخت روشن آفتاب تر بدریای ملامت کرد دامن آفتاب
موج بحر آورده در کف باز فرمان حیات
بر زده دستی بدامن گلستان حیات

آخر ای دین خدا مهر سپهر افتخار ای که از نور تو شد راه سعادت آشکار
ای درخشان گوهر دره ی لطف کردگار ای گرامی لؤلؤی مطلوب چشم اشکبار
جلوه اقبال کن دنیای هستی رام تست
نوبهار عالم اکرام مست جام تست

تا به ارض یثرب و بطحا علم برداشتی در کف کمکشته گان شمع هدایت بگذاشتی
تجیم عرفان و تمدن را بعالم کاشتی چون همایون سعادت بر جهان افراشتی
ارتقای عصر حاضر خوشه از خرمنت
رنک و بوی هر دو عالم چون گلی از گلشت

مینماید با طراوت از تو گلزار بشر از تو دارد رونقی باغ پر از هزار بشر
از فروغ ماه توروشت شب تار بشر از تو شد تاعرش اعظم رفعت کار بشر
تابگردون جلوه گر خورشید بیضای تو شد
حیف ! خویشت غافل و بیگانه شیدای تو شد

تا به غفلت شد مسلمان افتخار از دست داد صنعت و علم و کمال و اعتبار از دست داد
از نفاق و جهل فروزگار از دست داد بوستان ابهتش جوش بهار از دست داد
رفت از دست مسلمان حشمت و تاب و توان
گلشن شاداب شد پژمرده از باد خزات

ای مسلمان ! نو بهار آورده فرمان حیات باز کسب زندگانی کرد از مرگ کائنات
خنده دارد صبح هستی بر حیات چون ممات زنده شوای مرده غفلت به تمکین و ثبات
درس اوج و ارتقا از آیه قرآن بگیر
میرار از مشرق آمال چون مهر منیر

فرصت آن شد که از نیروی بازوی عمل عزم جزمت نرم سازد در کف کوه و کتل
پر حذر باشی بسی با خویش از جنگ و جدل از ره دانش شوی ممتاز در بین ملل
کشت امروز تو باشد خرمن فردای تو
شاد گردد عالمی از همت والای تو

فرصت آن شد که کوشش در پی صنعت کنی از فلاح از زراعت بروطن خدمت کنی
از تجارت مملکت را شاد و با ثروت کنی ترک افکار عبث برهیز از غفلت کنی
باعمل تقدیر کن این بهترین هنگام را
تأییدی شوکت کمکشته اسلام را

نو بهار آمد چمن شد رشک فردوس برین نسترن بر نکبت و در جلوه آمد یاسمین
شد سیه از جعد سنبل روزگار مشک چین یاقم از آب شار باغ فرود حزین
باز داغ خاطر غم پرورم آمد ییاد
(شاه نادر) ناجدار کشورم آمد ییاد

(فاتح تهل) چشم زرگر انتظار می برد لاله داغ حسرت هر دم بدل می پرورد
غنیه محروم دیدارت گریان می درد شد چو شاخ ارغوان مزگان قوم باخرد
بنگر از فردوس یکدم خاطر ما شاد کن
ای گل باغ وفا از دوستان یاد کن

داغ ناسورت بساط سینه را گلزار ساخت مرغ دل را ناوک غم بسمل و خونبار ساخت
هجر جان سوزت مرا از زندگی یزار ساخت هی چرادت قضا محروم از دیدار ساخت
گرچه از گل بی تو در خاطر شرور دارد بهار
لیک چون شاه جوان نور نظر دارد بهار

از کف نیسان صفات خسرو با علم و فن کشت آمال وطن سزا است مانند چین
میدرخشد برق تیغ عسکر همچون یاسمن برو علم و معارف گشت رشک نسترن
نو بهار عصر ظاهری شاه ملت پرور است
عهد نهضت بخش و هنگام عروج کشور است

عهد جانی بخشی که همچون فصل رنگین بهار از ترقی رشک گلشن ساخت ملک کهسار
تا نسیم ارتقا شد بروطن هدیه شار رایت اقبال ملت همچو گل شد آشکار
چون پدر شاه جوان شیدای اوج ملت است
جان شارش از صداقت ملت با غیرت است

از بهار دانش شاهنشاه عالی نژاد تازه و شاداب آمد بوستان اقتصاد
میزند موج نیکو در مملکت بحروداد از متانت باملل داریم عهد و اتحاد
نو بهار معنوی و صوری افغانستان
توأم آمد روشنی بخشای چشم دوستان

جلوه گر شد براق (مهر سعادت ظاهری) است در سپهر بحیاری (ماه نهضت ظاهری) است
نو بهار گلشن (آمال ملت ظاهری) است باعث شادابی (گلزار شوکت ظاهری) است
خوش بود چون لاله در دل داغ (مادر) داشتن
همچو گل مرد در رکاب شاه (طاهری) داشتن

تا فزاید رونق گلزار در فصل بهار تا (صبا) گیرد در گلشن نکبت مشک تار
تا کند کسب صبا از مهر مه آئینه وار تا بود گردون و تا گردد قیامت آشکار
بوستان رفعت این مملکت شاداب باد
دشمن شاه وطن سرگشته چون سیاه باد

و صمم حديث شوقي شاعر كابر

[illegible][illegible]

لایله داغ حسرت هر دم بدل می پرورد
شد چو شاخ ارغوان مزگان قوم باخرد
بنگر از فردوس یکدم خاطر ما شاد کن
ای گل باغ وفا از دوستان یاد کن

داغ نامودت بساط سینه را گلزار ساخت
مرغ دل را ناله غم بسمل و خوبار ساخت
هجر جان سوزت مرا از زندگی پیرا ساخت
هی چرا دست قضا محروم از دیدار ساخت
گرچه از گل بی تو در خاطر شرور دارد بهار
لیک چون شاه جوان نور پیر دارد بهار

از کف نیسان صفات خسرو با علم و فن
گشت آمال وطن سزا است مانند چمن
میدرخشد برق تیغ عسکر همچون یاسمن
بر تو علم و معارف گشت رشک نسترن
نو بهار عصر ظاهری شاه ملت پرور است
عهد مهضت بخش و هنگام عروج کشور است

عهد جان بخشی که همچون فصل رنگین بهار
از ترقی رشک گلشن ساخت ملک کپسار
تا نسیم ارتقا شد بروطن عبرتار
رایت اقبال ملت همچو گل شد آشکار
چون پدر شاه جوان شیدای اوج ملت است
جان تاراش از صداقت ملت با غیرت است

از بهار دانش شاهنشاه عالی نژاد
تازه و شاداب آمد بوستان اقتصاد
میزند موج سکودر مملکت بحروداد
ارمات با ملل داریم عهد و اتحاد
نو بهار معنوی و صوری افغانستان
توأم آمد روشنی بحشای چشم دوستان

جلوه گر شد براق (مهر سعادت ظاهر) است
در سپهر بختیاری (ماه مهضت ظاهر) است
نو بهار گلشن (آمال ملت ظاهر) است
باعث شادابی (گلزار شوکت ظاهر) است
خوش بود چون لاله در دل داغ (مادر) داشت
همچو گل سر در رکاب شاه (ظاهر) داشت

تا فزاید رونق گلزار در فصل بهار
تا کند کسب ضیا از مهر مه آینه وار
تا بود کردون و تا گردد قیامت آشکار
بوستان رفعت این مملکت شاداب باد
دشمن شاه وطن سرگشته چون سیاه باد

از طبع حباب شایق شاعر کامل

مهراگردمرت گردان و سبیل را بریشان کن
 برای و اروح خود منفعل گلهای بستان کن
 برو در بهار و سیر صفت قماش دوران کن
 تا بحرام در گلزار و باد ناوا تاب کن
 تا رب گمستان را مرت کردم روحچندان کن
 تو هم برخت سرحد دارو شکر پردان کن
 دهان عیبه را ارخده خود حطت افشان کن
 پای و بهار و رو سر رگستب کن
 بر یرتک شش و حدث رم مساب کن
 کسوف طور دیگر در باغ سر رف و باران کن
 سای گل سراج مرده های عدلسان کن
 « یم ایچوان داع تو یاس موسعدان کن
 که چون اهل دل را بی حایش به چشمان کن
 سهر رنگی که دانی احترام خاکساران کن
 « ح را دعای موم از بکدسته ریجان کن
 و آخر یسی یکدم سر خود در گریان کن
 برو در سیه دما و یاد چشم حباب کن
 برای آنچه همچون برو گشت گسبان کن
 « و فواره سان در بهار ای خود بد من کن
 رداع عشق او را هد تو هم دل را چراغان کن
 دمی چون بد بخون در حین سر گریان کن
 تو هم اردد سر مرده اشکی رب مرگان کن
 که در زدگر خوش را اردن و جان کن
 اسل آشمار آخر توش تصح گریان کن
 حیرت در رصحه ی کرم شده حوچان کن
 سهر حلاوت سر به از حوچان کن

بهار آمد تو هم ایمنه اس سیر گلساب کن
 بهار آمد تو هم ارحانه ای شور حهان برون
 بهار آمد چمن را دست قدرت ساخت مائی
 تماشای گلاب ررد رگین عالمی دارد
 حوایان چمن صفت سه انداز شوق دیدارت
 مهالان را مرا سر خامه های سر در بر شد
 بیاموی چمن ایشاح گل یکدم ربارا مرور
 بود هر شش پاد راه شوق چشم سائی
 دهد هر دانه اکور بادار ده و میسا
 میان بسترها می کند فواره طوفانی
 ترا میل تماشای بارو بار اگر باشد
 شک یا لاله اساده ست یش روی چسلی
 رردنک شمع و گل این حقیقت می شود روشن
 به مشت حاک این میا گریها دوی دارد
 شده سمریکه من هم دلری و خطی دارم
 شگوه گفت تا رگس که یش چشم شهلان
 دلارین گوشه گریها بسی امسده خواهی شد
 ششیدی در رمس چله های سحت مدام
 دگر وضع حاک باشد بر سر صدلی و دن
 حن آمد به داند شد و ن ار شنه شمع
 رردنک آمدی ان احسن عاقل مناش از خود
 بروی سرده ورسته شمع دیدنی دارد
 وقت صبح لیل بهار آهنگ میگوید
 « ای ارحهان حای سرت است اهل فل
 سبب مشت و لیل ککبات آتش کن شد
 و دادرمت شای عزت من سبب موسمه

بر آید و در میان کوه و دشت
 و در میان کوه و دشت
 و در میان کوه و دشت
 و در میان کوه و دشت

بقی ناله بلبل خدا را ظاهر می آید
 بدین آراسته فراغ ذکر دشهای دوران کو



در طبع جناب عبدالحکیم خان
 محصل مکتب استغلاک

روز باران گل و موسم فروردین است
 کی توان یافت چنین بخت که بلبل دارد
 رشک خورشید شد از لاله حرا صحرا
 عقده بکشد نسیم از سر زلف سبیل
 چشم رگس بشکر خواب برفته است فرو
 هر طرف غلغله افتاده که دی کرده فرار
 غنچه زان خنده کناست بهر گوش و کنار

شسته گردید ز گلزار جہات گردان
 از بنفشه شده یا لا به همه سوی عالم
 از طراوت همه گیتی شده چون باغ لرم
 بسته نقاش طبیعت ز رگ گل جو قلم
 مژ و از بند هم آرازه شد وفاخته م
 عندلیبات به سرور اند که گل خندیده
 سبیل از حسرت بسیار به خود پیچیده

نقره قام است بساجوی بهر گوشه روان
 کبک ها گشته به کسار ترنم برداز
 عاشقانند به کلکشت بهر گوش و کنار

فصل گیل تا باید پشدا شده ای بفرم

گشته کوه و کرد دشت و گلستان گل غین
چام ترکس ز طراوت بککش مالا مال
نیشک پیاپی ز پس طرف گلستان بهار
چیت از این بل لاله چرخان شده است
دایم شود را تو دوا ساز ز شکر نسیم
عده از غلده گل حسن جهان شهر انگیز
قدسی چتری از جوش لطافت لایق
لطف شیز است گلزم گشتن و م صبر آمیز
ای دل خورده از بهر تماشا بر غین
تا سحر صبح صفت بر سر خود اشک سبز

شیر و امه تو از بلبل شیدای بهار
تا شوی ز آتش سوزان حوادث بکنار

چهره لاله لولا منج و برقص است چنار
غنچه از غنق آکنجیده به پیراهن خویش
بهر خود را بکف خویش زحیرت دارد
مرو از قامت خود کرده قیامت بر یا
شوشه نقره فشانده است سمن بر مر باغ
برق در خنده و ابراست ز شادی در بار
بدیده است از آن جیب قبا را گل خار
بید مجنون باب جوی و تماشای بهار
راست همچون قد بلجوی و رسای اقدار
لاله یافت بر اطراف دمن کرده تار

در ده با آب دیوان باز آواز شده است

چشم های گل یارم از آن باز شده است

ارغوان جامه رنگین چو شفق کرده بر
بسکه بر سبزه نو خیز گهر کرده تار
رود از خویش هر آنکس که بگلزار آید
بلبلان بیخود و گل بی خبر و ترکس مست
غنچه ها خنده کنان از وزش نرم نسیم
نسترن چادر مهتاب کشیده است بر
بسته نیشان لب هر جوی و زمرده به گهر
بسکه پر جوش و خروش است گلستان بسحر
نسترن با گل شیو شده چون شیر و شکر
شر شر آب زهر سو شود آهسته بدر

صبحدم سیر گلستان چه تماشا دارد

فیض کو یا سحر از عالم بالا دارد

در چنین فصل بود اشک غم نایدا
خواب را ترک کن و دامن بستر بگذار
همچو سیاره که در وقت سحر بریزد
غنچه می بالد و بر میست ز شادی بر یا
صبحدم اجانب گلزار خرامی بنا
شبنم از شاخ بریزد چو وزد باد صبا

از مناظر قندهار (نخلستان پنج وای)

ای باب مدحنت مهر سبز بستان بهار
وصف حمد پیشمارت نیست مقدور بشر
روح کلان از بهار بستان عالم مصطفی
گر شرقی یابم میابوس سگان درگش
گوهر شایان نقش کی بدست آید مرا
در طلبم حیرتم شور محیط اعظم است
مخزن انوار معنی فتنه های خامش است
عزت اهل سخن اندر خموشی پوده است
نیستم مائل که باشم همقطار شاعران
صد بهاریه اگر اهل سخن انشا کنند
انجمن امرا خلوت را مباد افشا کنند
اندرین مکتب بغیر از بحث قبل و قال نیست
سوختن چون شمع و همدردی درین محفل نبود
نشأة عیش سخن با دایکام انجمن
گر نپردازند ارباب سخن بر حال من
فطرت عالی زیستی تشنگ خفت میکشد
بسکه اوضاع خنک در این زمستان دیده شد
جمله اطراف جهان را بزم استیلا نمود
آسمان بارید جای برف بارود سفید
در چنین حالت که عالم جلگی مایوس بود
برف و یخ زهول این خبر درم گذاخت
از عقب طیاره های ابر و روزی رسید

ذکر تسبیح تو همچون روح در جان بهار
زانکه لا احصى ثناء گشته عنوان بهار
چار یارش چار گل چون حرف از کان بهار
تارک فخرم زند بهلو بکوان بهار
گر بگردم فی المثل غوامس عمان بهار
گر چه طور معرفت پوده است عرفان بهار
گلشن راز سخن باشد گلستان بهار
غنچه در گلشن بود از راز داران بهار
خواننده ام درس خموشی از دبستان بهار
من نمیکردم طرف با نکته سنجان بهار
گر چه اندر پرده هم پیدا است پنهان بهار
زین سبق هرگز نمیخواند خموشان بهار
گر چه کردم همچو گل هر سو چراغان بهار
تا مدام انشا کنند اوصاف مستان بهار
بعد ازین دست من است وجیب و دامان بهار
قد را این مضمون بسنجی گر بمیزان بهار
گرمی امیدی نبود از مهر تابان بهار
شد بزیر صندلی چو کی نشینان بهار
در گرفت آتش بکوه و دشت و دامان بهار
شد نسیمی منتشر از طرف دامان بهار
از هوا نا که نمایان شد سواران بهار
رعد بم بارید بالای رقیبان بهار

مند روم از مهر قل خان خصمان بهار
 مهتم شد لشکر مرما رگردان بهار
 حکم فرما گشت هر سوکار داران بهار
 شاهد گل مزده آورد از گلستان بهار
 حله مشکور دم مرهون احسان بهار
 تارسد بر یایوس دست خواب بهار
 از ششم مقدم گشت امامت بهار
 صب کشیده در حلقه حوت داران بهار
 مهر تشریف دوم گوهر افشان بهار
 ه شای انداز شد از هر سلطان بهار
 تا سه مسی که داند و شان بهار
 تا نشود کرد دره از پای خاصان بهار
 شد بر احتیاج بدل اوضاع بهار
 آتشار از هر طرف جاری رحمان بهار
 ربك آهنگ اندازد صوت الحان بهار
 میگردید هر يك حداسر و تمان بهار
 قلقل ناک صراحی شد از خوان بهار
 شد مشام جان معطر چون گریبان بهار
 از رمی تا آسمان سرست بستان بهار
 چو ك شد از چارسو بار از احسان بهار
 تا شوم همدرس طلال دستان بهار
 صد هزاران عدل آمد از خوان بهار
 از معال بدیم گوهر افشان بهار
 مصرع رحمت موروں بدوان بهار
 همچو گیسو گشته از اشته حالان بهار
 مسب حام حسن او گردیده خوان بهار
 خم شده از آسمان چون شج کمان بهار
 همچو لعلش دست در کان بدخشان بهار

رق همچون تنع الماس از ام آسمان
 رعد میرد که ای درسد عقلت مادگان
 برف و برد و بوج تماماً رده اندر گور شد
 صد بدم افکنده بودم بر روی حال
 از موالد و عناصر تا قوا و جسم و روح
 آسمان خون شفق آورده از بهر گار
 خاک صحرای هر طرف عبور فشان می کند
 میرو شمشاد و صحرای بخت تا بند و چار
 و سهالان از شکوفه چشم روش که ده اند
 سه حور مرکان چشم انتظاران حم
 لاله در حلقه شقایق حب امون حل که د
 مختصر استاده رگس طشت در نش به
 سیره ها انداز و گل خندان و رگس بدحواس
 حشبه ها حور حشبه عن حقیقت گشته بر
 حاک و عود و ریخ و فوا و طمور و رناب
 عدالت و لیل و طوطی و قری صد هرات
 مست شد ساقی رحام گل قدح اردست داد
 کپک سکه موج عطر دری میرد
 شاح آهر سر اگر کردد بمشاد عجب
 سکه سودای بهار اوده خلقی را در
 در گمان آشان سارم بسان عدل
 تا کل رخسار جان حلوه گشت در حلقه
 گر که شرح بهار سال حدیث را ان
 دست همچون قامت الای آن مروتی
 سکه سودای بهار عارضش دارم بر
 بر چهار چشم مکوش و تپ رگین است
 در حلقه ای روی مشک و موس قرص
 از سه شاعرانه حور اندر حکر



سیر کردم از صفاها تا پایان بهار
شکر نه آنکه این دورست دوران بهار
میشود «طاهر» که باشد شاه شاهان بهار
بسی دارد محس حلق سلطان بهار
دره الناح سلاطین شاه افعاب بهار
کر چه ممکن است و معش حد و امکان بهار
در حور متحد شد اراں سب شان بهار
مهر شد بر نام او مکتوب عنوان بهار
حسن اخلاقش شکوه خون گلستان بهار
تا که در دور و بسلسل هست دوران بهار
سیر و حرم دوسانش خون بهالان بهار
دوسانش حرم و شاد و عریحان بهار
لعل آیین و تراود همچو ناراب بهار
رور و شب مدام و دن با جوان بهار

بدر گمان چنین و خجسته همچو او دیگر نبود
دوره های کلفت ورنج خزان از حد گذشت
شد مرک چون عامر نام او از چار حرف
ایقدر فرحت که از نامش به عالم میرسد
کیست سلطان بهار سان محمد طاهر است
همچو او صاف بهار او صاف او صاهر و د
کر مکرر خواستش نامش محمد طاهر است
چون به عالم حکم و فرمان محمد طاهر است
عدل و احسان و مروت از حدش آشکار
آل (۱) اقبالش به اندام اند روی خزان
مع اعدای وی از بهر خزان رکند ناد
دشمنانش باد دائم و رد و راز همچو نیست
ازین هر موی من اندر دعای دولتش
از بهارستان حسن وطن صاهر دائم



قصاید و اشعاریکه بمناسبت بهار، دیگر شعرا و اساتید سخن در
زمینه بهار سروده اند درین موقع بی مناسبت ندانسته نیز درین
نمره بغرض تفریح قارئین ضمیمه و نشر نمودیم:

بهار بلخ

رابعه بلخی نخستین شاعره زبان فارسی

در قرن چهارم

چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت	ز بس گل که در باغ ماوی گرفت
جهان بوی مشک از چه معنی گرفت	صبا ناله مشک تب داشت
که کل رنگ رخسار لیلی گرفت	مگر چشم بجنون به ابر اندر است
مهرشی که در لاله ماوی گرفت	به می ماند اندر عقیقین قدح
که بد بخت شد آنکه دنیا گرفت	قدح گیر چندی و دنیا مگیر
نشان مهر تاج کسری گرفت	سر زکس تازه از زور سیم
بنفشه مگر دین ترسا گرفت	چو رهبان شد اندر لباس کبود



دقیقی بلخی

زمین را خلعت اردی بهشتی	در افکند ای صنم ابر بهشتی
یلنگ آهو نگیرد جز به کشتی	چنان کرد جهان هزمان که دردشت
هوا بر سان مشک اندوده مشتی	زمین بر سان خون آلوده دیبا
مثال دوست بر صحرا نبشتی	بدان ماند که گوئی از می و مشک
مثنی بر گونه جامه کشتی	بقی رخسار او مهرنگ یا قوت
به جائی نرمی و جائی درشتی	جهان طاووس گونه گشت گوئی
که بنداری گل اندر گل مرشتی	ز کل بوی کلاب آید بدانسان

عنصری بلخی

« باد نوروژی همی در بوستان بتگر شود تا ز چمنش هر درختی لعبت دیگر شود
روی نند هر زمینی حله چینی شود گوشوار هر درختی رشته کوهی شود
چون حجابی لبستان خورشید را بینی زناز که برون آید زمیغ و گه به میغ اندر شود
افسر سیمین فروگرد زمر کوه بلند باز مینا چشم و دنیا روی و مشکین بر شود

۱۵۶

فرخی سیدستانی

بر گرفت از روی دریا ابر فروردین سفر
ز آسمان بر بوستان بارید مروارید تر
که ز روی آسمان اندر کشد پبروزه لوح
که بروی آفتاب اندر کشد سیمین سپر
هر زمانی بوستان را خلعتی پوشد جدا
هر زمانی آسمان را پرده سارد دگر
در میان پیش از آن حله است کادر چینستان
در گلستان نشی از آن دیاست کادر شوستر
هر کجا باغی است بر شد باغ مرغان از درخت
هر کجا کوهی است بر شد باغ کبکان از کمر
سوسن سیمین وقایه بر گرفت از پیش روی
رگس مشکین عصابه بر گرفت از کرد مر
بر توان چیدت زدست سوسن آزاد سیم
بر توان چیدت ز روی شبلیه زرد زر
ارغوان از چشم بد ترسد همی زان هر زمان
مرخ بیجاده چو تعوید ا - ر آویزد ز تر

۱۵۷

منوچهری دامغانی

کرده گلو پر ز باد قمری سنجاب پوش کبک فرو ریخته مشک بسوراخ گوش
بلیکان با نشاط قمریکان با خروش در دهن لاله مشک در دهن نخل نوش
سوسن کافور بوی گلبن کوهی فروش وز می اردی بهشت کرده بهشت برین

زاغ سیه بر دو بال غالبه آمیخته
وزسم اسپ سیاه لؤلؤ تر ریخته
میخته مشک سیاه ریخته در نمین

چوان (۱) ز شاخ درخت خویشتن آویخته
ار بهاری زدور اسپ بر انگیزته
در دهن لاله باد ریخته و پیخته

❦

چون دورده چتر سبز در دوصف کارزار
چون سبز خیزران بر مهر مهر سوار
همچو عروسی غریب درین دریای چین

و سماعی (۲) کشید بر دولب جویبار
مهر نهاد آفتاب بر مهر شاخ حنار
گشت نثار بن نذر و نایان در گشت زار

❦

کیک دری ساق پای در قدح خون زداست
اشکر چین در بهار خیمه بهامون زداست
خیمه او سبز گوت خرگه این آتشین

گونی بط ساید جامه بمایوت زداست
بر کیل تر اندایب گنج فریدون زداست
لا اله سوی جویبار خرگه برون زداست

❦

کم سخن عنایب دوش بگوش آمده است
زیر بانک آمده است بهم نغز و ش آمده است
سپیش در گردن است مشکش در آستین

باز مرا طبع شعر سخت بجوش آمده است
از شغب (۳) مردمان لاله بهوش آمده است
نسترن مشکبوی مشک فروش آمده است

❦

مسعود سعد سلمان

که این پیشتش پیرایه وان کشاد نقاب
چونو عروسی در کله از میان حجاب
کشیده دامن و افراخته سر از اعجاب
گاهی حواصل پوشد همی و گه سنجاب
بگناه و بی که آری چنین بود دولاب
که طبع مختلفش داده فعل بادو سحاب
پس از فراق دراز و پس از عنا و عذاب
بروی رنگ تدر و است لاله سیراب
یکی چو دیده چرخ و یکی چو چنک عقاب
ز باغ همچو شب از روز شد رمنده غراب

مگر مشاطه استان شدند بادو سحاب
بدر و گوهر آراسته پدید آمد
بر آمد ابر بکر دار عاشق رعنا
گاهی لالی باشد همی و گه کافور
ز چرخ گردان دولاب و آراب روان
دل مورد خندان دودیده بکشاده
بسان دوست که یابد وصال یار عزیز
ببوی نافه آهوست سنبل بویا
از آن خجسته و شاه اسیر غم هر دو شدند
ز شاخ خاش سمن تافت چون ستاره روز

« ۱ » حوك لك نوع مرغی است . « ۲ » سباط حف . « ۳ » شغب بمعنی فریاد است .

هنر او دستان با فاخته گمان بردند
برسم رفته چورا مشگران و خوشه دستان
چو گشت بلبل با سکه نماز خنجره گل
بیش لاله بنفشه سجود کرد چو دید
مگر که بود دم جبرئیل باد صبا
کنون مگردم عیسی است بوی گل بسحر
که گشت باران در جام لاله باد که تاب
یکی بساخت کمانچه یکی فواخت ریاب
بسان مستان بکشد چشم خویش از خواب
که هر دو برگی از لاله شد یکی محراب
که همچو عیسی مریم بزاد گل ز تراب
که زنده گشت از و خاطرا لوا لا باب



ادیب صابر ترمزی

آمد آن فصل که مستان همه جز مل نخورند
سبب خنده ندانم مگر از شادی جان
خبر آرد همی از زلف بتان باد سحر
عجب این است که بی می توانند شکب
اندرین فصل خوش آید می آسوده لعل
می بگل ماند و گل نیز می ماند راست
من ندانم که درین فصل منم عاشق تر
و آمد آن روز که مرغان همه جز کل نچرند
لاله و کل ز چه خندند مگر جانورند
عاشقان از پی این فتنه باد سحرند
اندرین فصل کسانیکه زمی بر خندرند
وین ندانند کسانی که زمی بی خبرند
هر دو کوئی بگهر ساخته اریکد آرد
یادرین فصل بتان مارتفه تر و خوب آمد



عبدالواسع جبلی غر جستانی

گاه آن آمد که کرد داغ چون خلد برین
سنبل مشکین شود سوزنده عود قار
همچو اشک مهر جو بان زاله بارد از هوا
چون شود آن هر دو ضم بایکدگر باشد شکل
ابر قاشی کنند هر ساعتی در بوستان
این کنند بر او او خوشاب آن را بادبان
زاغ را کوئی بر سم بوستان ببرد سر
وزشمانت مگرد لاله بر فراز کوهسار
آبدان خون حوض کوثر گلبنان چون حورعین
بلبل مشکین شود سارنده عود حنین
همچو خد ماه رویان لاله روید از رمین
لاله چون درخ عقیق و راه چون درمین
باد جمائی کند هر لحظه با سحرین
و این کند بر عینر مایب این را آستین
بلبل اندر بوستان بر مهر ماه فرودین
خون او بر رخ ملی و بر او دردل دین



سید حسن غزنوی

هفته دیگر بسمی ابر مر و ازید بهار *
 گاه باد از عارض گلن برانگیرد نسیم
 خفته باغ از ریاحین سبز و چون خط دوست
 بادی سوزد بخوژ و ابر میریزد گلاب
 خنجره را از خوشدلی در پوست کی ماند بجال
 این از ان شکید و ان زین زمانی هر آنگ
 همچو قارون پای لاله در گل ارماند سزد
 گلبنان هر صبحدم چون بلبلان خندد خوش
 باغ پر طوطی شود از سزهای بقیاس
 آورد شاخ شکوفه عقد سر و آید باد
 گاه ابر از طره شمشاد بلشانند بهار
 گوشه شاخ از شکوفه بر در رهو مگوش باد
 چرخ میکوید نوید و باغ می بارد تشار
 باده را از خرمی در حام کی باشد قمار
 رنگ و بو از یکدگر دارند هر دو مستعار
 زانکه گومی گشته از گل دست مومی آشکار
 بلبلان هر بزم شب چون بدلان کریند زار
 چون سراپد بنده بلبل وار مدح شهر یار



عبدالرافع هروی

گلبن حکایت از بت کشمیر میکنند *
 کردون لا زور دی ار شاخ سیم رنگ
 قارون شد است باغ پس از بیسی اراک
 یا قوت آبدار کرامی همی شود
 آنها رو صفد که زاری شود
 فرمد یخ صدر جهان غنایب را
 هر کز نقشه باریا ورده بود گل
 از هر گوش و کردن نام دولت
 سوخت نشان ز لبت فرخار میدهد
 شکر ف مید ماند و رنگار میدهد
 سیم و ورش شکوفه ضرور میدهد
 هر قطره که ابر بگلزار میدهد
 اشجار بوی گله عطار میدهد
 بی سعی نفس ناطقه کفشار میدهد
 تینش نقشه ایست که گل بار میدهد
 در یای طبع لؤلؤ شهوار میدهد



رشید الدین و طواط بلخی

بهار چهره حاضر می یاراید
 سحاب روی شکوفه همی پیفرورد
 یکی بکوه و صحرا گلاب میریزد
 گل است شاه و ریاحین همه سپاه ویند
 گلست آری شاه و بام او ایام
 حال چهره بستان همی یفراید
 سال حمد بنفشه همی به یاراید
 یکی بیاض و بستان صبری سایید
 چنین سیه را لابد چنین شهباید
 رخطه کردن بلبل همی بیاساید

زبان ده آست و گرامضاف ده بود شاید
که صبح برآمد و گل جال بناید
مگر بزم خودش گل شراب فرماید
ر خط طاعت گل نیم خطوه بگراید
چرا سپهر تن او بجوت بیالاید

زلف سوسن آرد و بدست گل
کشاده تر گس چشم امید را همه شب
گرفته لاله بکف حام لعل و مانده بیای
بنفشه پیش درآهکنده سر مسجروار
مگر منار ع گل گشت ارغوان وره

انوری ابیوردی

نمونه گشت زمین مرغزار عقی را
برد آب همه معجزات عیسی را
در نیمشب مترصد نشسته املی را
طلوع داد یک شب هزار شعری را
نگار خانه حسن و حال لیلی را
بنفشه سرچودر آورد این تنی را
بنفس نامیه برداشت این دومعنی را
متناعت به کردد عقل و نقوی را
خواص نطق و بطرد داد بهر انهی را

صبا سبزه یار راست دارد دنیا را
نسیم باد در اعجاز زده کردن خاک
مذکران طیورید بر منابر شاخ
چون مگر مترطان شد که شاخ نسترش
گنجاست مجنون تا عرضه داده در ماند
صبا تعرض و لف بنفشه کرد شی
حدیث عارض گل در گرفت و لاله شید
چو دید نامیه کاین یک دوتن ز لشکرا و
زبان سوسن آرد و چشم رگس را

امیر معزی سمرقندی

سماع را بصوح و صبح را بهار
خوشا صوح بهاری چو ناتوا شد بار
که باع تارگی از سر گرفت دیگر بار
کشید سره صد عشق لاله را بیکار
بجرب دسی زدند در و سیم بیکار
همی کشند خط ار لا حور و در رنگار
رناد مشک فشان و رار لؤلؤ بار
بریده اند سر زاع در سر کپسار
چو بنگری نگال سرخ و در در گلزار

دو چیز را بدو همگام لذتی دیگر است
خوشا سماع صوحی چو ناتوا باشد دوست
صبح سار و دیگر باره عشرت از سر گیر
گرفت لاله صد مهر سره را در بر
ران صحیفه که یکچند در گران خزان
مهندسان بهاری بر آن صحیفه کون
لاله سگر کوراحه مایه مهر رسید
مگر که کبکات اسد در صیافت و رور
درست گوئی دیارهای بی سکه است

ازرقی هروی

بار دیگر بر ستاک گلبن بی برگ و بار
 افسرز دین برآرد ابر سروارید بار
 گاه مینا زینت آرد بر نگار بوستان
 گاه مرجان زیور آرد بر عروس سرغزار
 دست سوسن قره پاکیزه آرد دست بند
 گوش کلبن لؤلؤ ناسفه آرد گوش وار
 درع قطران حلقه از دریا بوشد آسمان
 ترک مرجان کوکب ارخارا برآرد کوهسار
 خرمن مرجان و مناهر کجا چشم افگنی
 بر شکفته است از چین با برده یداست از حنار
 کر را براهیم ریحان گشت آنس طرفه نبست
 طرفه کنز ریحان همی آتش فروزد نو بهار
 بوستان از چشم ابرو دست باد اندر چین
 حلقه دارد در شقایب دست دارد در بکار
 از نسیم باد دارد غنچه بر عنبر دهن
 وز مرشک ابر دارد لاله بر لؤلؤ کنار

۱۶۱

ظہیر فاریابی

سبیده دم حوزید ابر خیمه در گلزار
 ز اعتدال هوا حکم جانور گیرد
 سرود خار بن از عندلیب نیست عجب
 حال است که مرفغان همیزند نوا
 هنوز مروس سہی در نیامداست برقص
 عروس باغ مگر جلوہ می کند امروز
 کلیم وار رشاخ درخت بلبل را
 هنوز ناشده سوسن زنند مہد آراد
 حوت هنوز لب از شیر ابر ناشسته
 نہاد ترکس رعنا بجواب هستی مہر

گل از سراجہ خلوت رود بصفہ بار
 اگر بنوک قلم صورتی کنند نگار
 کہ مدتی سرو کارش نبوده جز با خار
 چہ موجبت کہ گلہا ہمہ کنند سار
 چرا بدست زدن خوش رامداست حنار
 کہ باد غالیہ سایست و ابر لؤلؤ بار
 فروغ آنش کل کرده عاشق دیدار
 درار کرده زبان چون مسیح در گہنار
 چو شاهدان خط سہرش دمید آرد عدار
 هنوز ناشده از چشم او نشان خیار

جهان بدین صفت از خرمی و مجلس شاه در او چنانکه در ابام سال فصل بهار

۵

ابوالمفاتیح هروی

آمد بهار خرم و فرخنده روزگار
 ارات بهی هم باقوت گشت و در
 صحرا ز لاله و گل زرد و سپید و سرخ
 صلیصل بغلغل اندرما بلبل از نشاط
 آراست مشکبار جهانرا بهشت وار
 امطار ابر گشت همه در آب دار
 گوئی در آب عکس ستاره است بشمار
 قمری سرود گوی شده بر سر چنار

۵

حضرت سعدی «رح»

بامدادان که تفاوت نكند لیل و نهار
 صوفی از صومعه گوخنده زن درگلزار
 کوه و درای و درختان همه درتسبیحند
 بلبلان وقت گل آمد که بناباد از شوق
 آفرینش همه تنبیه خداوند دلاست
 این همه نقش عجب بر درودیوار وجود
 خبرت هست که مرغان جمن میگویند
 هر که امروز نه بیند ار قدرت او
 تاکی آخر حوبغشه سر غفلت دریش
 وقت آنست که داماد گل از حجله غب
 آدمی زاده اگر در طرب آید چه عجب
 باش تاغچه سراب دهن باز کند
 مزدگانی که گل از غنچه برون می آید
 بادگسوی عروسان حمن شانه کند
 ژاله رلاله فرو د آمده هنگام سحر
 باد بوی سنن آورد و گل و سنبل و بید
 خیری و خطمی و نیلو فرستان افروز
 خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
 که نه وقتست که در خانه نشینی بیکار
 نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار
 نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
 دل ندارد که ندارد بحداوند اقرار
 هر که فکرت نکند نقش بود ردیوار
 کاخر ای خفته سراز بالش غفلت بردار
 غالب آنست که فرد اش نه بیند دیدار
 حیف باشد که تو در خوابی و ترکس بیدار
 بدر آید که درختان همه کردند نار
 سرودرباغ برقص آمده و بید و چنار
 بامدادان حو سر نانه آهوی تار
 صد هزار غنچه بریزند عروسان بهار
 بوی نسرين و قرنفل رود در اقطار
 راست خون عارض کل بوی عرق کرده بار
 دردگان بجه رونق بکشاید عطار
 نقشهای که دروخیره بنامد ابصار

ارغوان ریخته رد رکه حصرای چمن
این هوز اول آثار جهان امروز است
شاخها دختر دوشیره باغند هوز
عقل حیران شود از خوشه درین عب
بند های رطب از نخل هر و آویزند
تا به تاریک شود سایه اموه درخت
سیب را هر طرفی داده طبعت زرنگی
شکل اسرود جاویم که شربنی و لطف
آب دریای تریح و به و بادام رواب
گو بطر نار کن و خاعت و روز سن
پاک و فی عیب خداییکه بقدر سرر
نا امیدار در لطف تو کجا شاید رفت
فعلها نسکه رما دیدی و بسندیدی

همجانت است که بر تخته دیا دیار
باش تاخمه رند دولت یساب و امار
باش تا حمله کردند نالوات بار
و هم عاخر شود از حقه ناقوت امار
نقش سداب قصا و قدر شربن کار
ریز هر برگ حراعی بسند از گل بار
هم بد اگو به که گنگوه کند روی گار
کوره حد ماست معلق بر بار
همجو در ریز در حساب بهشی امار
ای که ناور کی فی السحر الاخصر نار
ماه و خورشید سحر کند و ایل و بهار
تاب قهر تو سدا ریم خدایا ر بهار
نعدا و ندی خود برده بدوش ای ستار



امامی هروی

تاره و خرم است خون رح یار
دشت را از رسد است اساط
چتر با حاده مدع لؤلؤ است
حنس ناد و ساخت حمن است
رکک سرین و شاح سمشادند
عقد لؤلؤ نموده در ناقوت
آب حیوانش در دو گوشه لعل
سمش رح کشیده در سنبل
رخش از راف ماه در عقرب
مار او در پناه بدر منبر
سنبش همچو هدوئی در تاب

صحن گهی زرنگ و بوی بهار
کوه را بر ز رحدا است کدیار
تحت پروره معدن دیار
طیلة حین و عبرت فرجار
رح ریا و طرۃ دلدار
تک شکر کشاده در گمار
نظم برویس در دو دانه نار
سنبش بی فکنده در گنار
رلفش از چهره مار در گلزار
ماه او در قباب مشک تتار
رگش همچو حاوئی خو نحوار

از مناظر سددهار (پنج راي)



سلمان ساوجی

دار کی است جهان را طراوت رخ ناز
 رد باد سحر آب کلمه عطار
 سروبی است سات سات را پندار
 سده بر در و گنگوه کرد بر رخسار
 حراست دامن گل رز رنگ و بوی گار
 شمال چهره کشا و لال آمده دار
 همه بصاعت مشکست لاله را در در
 که تنگ دوحه اندش سوک سوزن خار
 همه بکند نه قریب ر دست خار
 هوا رعد ر که ر عچه بی تر کار
 چه حشر و ذک که دس احب خاندن بیار
 مسجیان سال و ص و الی لا آثار
 که حیره گشت در او دیده اولوالا بصار
 سری رید فیه قششد بر دیوار
 که در کست هم جان حب دانداز
 دمی نماده کلر یک وقت کن خوشدار
 حوسرون صرف آب را فر و مگذار
 سیده ر که ردا رخمه در گلزار
 کس از سر ارحموت رود صفا مار
 حو ترش ارنج دده دست بر مدار
 شراب هل صبح و صبح و صبح و صبح
 که در حسی سده و است سرگران و چهار
 روق ان سحره را و د قرار
 ر حب بر و وی که و نشان در کار
 سحاب هر که ری را که آب کرد مار
 د کشود دهان و می نمود عدار
 ساح ام در آویخت و آو شهوار
 بدر خواهی و گمش هزار هزار
 معن کس سراسر است در ر و شور
 هزار سدره اشجار بی که در اسرار
 که دتا انداز عمر و حه ترخه رداد

ما که عهد حسن تازه کرد باد بهار
 شکست شایخ شد ریب تخته دار
 محدرات حسن جلوه میداد امروز
 و سگره هر چه گردون شکوفه گل را
 ح است هان دهنوت لاله بر سر مه
 سیاست ساله سا و سم محره سور
 هم حواهی اعل است رجه ر در رک
 و ای ساجه در ادم کن سا کج
 ر دست بر آورده است و شره همه شر
 هزار داره امس می کند پیدا
 عیده خاندن اکون سیم صبح نصف
 سال سال رمن هر رمان که دندا
 ببس دیده بر اس کر تعالی اینه
 اگر کشد ملهم مساند اری ششی
 ر دست می دهد خارج عیجه
 با ما که رمان بهار و وقت کلمست
 حو عذایب دس عاچه را ر دست مده
 حسن ر عچه ماید هر ار حرکه سیر
 حو حسروان که حرکه مار کاد آید
 حو سوس ارض سوی بی ر مکر
 که رشک و سباء و سباء حنک و رمان
 همان مده اران روی دسده سد ترکس
 همین که سوس آهپان مل آمد کن
 سه ماری لیل همان رمان ر حاسب
 شکوفه هر ر می را که و ر ر مار
 و طر گندلی عیجه حو و روشده و د
 و ر ر تح ر مر د شسته و ر شده
 هزار دسان ناصد واس آمدنش
 حو اب دا که حو سمر را ای است
 مد کران چمن حو مسجیان فاک
 دعای شاه جهان مکند و میگوید

درین بهار عجب نیست ز آب نغمه تر
که برگ بیرون آید ز نای موسیقار
سخن زده است گل مطلعی دگر بر مر
بحاست گر بودش میل جلوه اظهار
چنین که با گل نسبت درست کرده بهار
بهار را نتوان کرد قافیه با خار

چگونه گل را کس بی وفا تواند گفت
ز بسکه ریشه نشو و نما رود بالا
عجب مدار که گل یاد بلبلان نکند
توان ز برگی نظاره گلستان کرد
هنوز میوه نه سته است کر صفای چمن
عجب مدار که مسنگی از خضاب شود
حنانچه شمع نماید ز برده فانوس
چنان برآمده نازک نهاد سبزه تر
بخیل زر انسارد بجا می ترسد
سرگرافی گلدسته نخواهد کرد
ز ماه کسوت خضرائش چنان عام است
نکین بکندن محتاج میشود هر روز
هوا چنان دم جان بروری زند که ازو
بگام سپر رسد گر خاک نغمه آب
اثر دهد بطباته کز اساطیر چمن
چنان ز خار تعب بشکفتد گل راحت
نشاط سکه اثر در مزاج عالم کرد
چنان زمین و زمان را بهار برگل کرد
بباغ و بستان سه شگوفه و در گل
گرفت سکه ز صریای عالم غیب

که رنگ و بوش شستنی نرفت از دستار
نفوذ آب بجاک حمن بود دشوار
حرا که نسیان آرد رطوبت بسیار
که آئینه حمن است از تقابل گلزار
توان ز آئینه برگ دید صورت بار
سبزه نسبت موگر کنند در اشعار
عیان بود ز دل شاخ آتش گلزار
که آب گردد از بار سایه اشجار
که همچو آئینه اسرار را کنند اظهار
ز بس لطافت افند فرق اگر دیوار
که گرداد شناسم ز سرواز رفتار
چنین که نالد بر خوش از هوای بهار
حیات باد چون کرم شپراغ شرار
شود ز لطف هوار ملخه اش گلزار
نخنده بگذرد نام عمر چو توفان
که با بجاوب رود از تردد بسیار
سر از گریبان دیگر بر آورد ضوهار
که کس به برهت سهله هم بدند خار
چو آب گشت رتر دسی هوای بهار
بناء نامی شاهنشاه تمام عیار

مرزا بیدل (رح)

بآن رسید ماراوت رفیض بد بهار
ربان شوخی سوسن کشد خموشی شمع
که از شر پدای سکن اشکد گلزار
نسبه غنچه رنگس شود دم بهار

زیج و تاب هوس ریشه وا کند سنبل
خیال سبزه اگر در دل هوس گذرد
ز شاخ خویش درین موسم نشاط انگیز
نهنگ در دل دریا پلنگ بر سر کوه
چه باده در قدح گل کشید شبنم صبح
بهار لاله برض تو چه شمع افروخت
سحاب هر چه فشانند از گهر بدامن دشت
شکفتگی بکلهای رسیده است امروز
باین نحو اگر اندیشه فکر ریشه کند
بنان کاتب اگر جنبشی کند انشا
باین نشاط اگر آرزو کشاید بال
زدستگاه شکفتن درین تماشا گاه
کنون زدشت و درازاقتضای شوخی رنگ
ز شمنی که درین باغ میکشاید چشم
فضای دشت و چمن چشم رنگ باخته ایست
بدوق جلوه اگر باز کرده مژه
هجوم جلوه بهر ششجهت چمن دارد
جنوت به تنگی آغوش بر نمی آید
هوانوید طرب اقتضای این چمن است
کنون ز مجمل رنگ ظهور این گلزار
شفق بکار غمّه عبوت آزمائی رنگ
بحرخ برد ز فاشی شمال و صبا
دمید رعد تغییر نشاط فبروزی
کشید جتر سفیدار بال رعنائی
نشست شاه چمن جیوه تاج گل بر سر
با التزام سرو برک خدمت آسود
فرو گرفت بصد رنگ و بوفضای چمن
سناه گلبن نور سه جانبا زده صف
ز غنچه شاخ نمود آزما بهر چپ و راست
ز موج هر ظرف آب روان تفنگ بدوش

ز خار خار دل آید جنون رنگ یار
مژه بدیده کشد پرده زمره کار
بزیر سایه گل غلطد آهوی تاتار
خیال لاله کند داغ و سبزه یابد خار
که شد دماغ تحیر ز رنگ و بو مرشار
که گشت پرده فانوس دامن کوهسار
ز شوق سفت مقلان همان بمثقب خار
که غنچه گر همه بیکان دمد شود سوفار
نفس چرخ کند افکند سحر کردار
رود ز نال قلم ریشه یک نیستان وار
ز ریشه مژه نظاره وا کند طومار
بجنبش مرموز می شود دستار
تذرومی برد از قطره های خون شکار
سهار بر ورق گل شکسته است انار
باین فسون که ؟ نموده است لمعه دیدار
کشودن بر طاؤس گیسو رنگ شیار
اگر تو چشم نه بندی فسانه نیست بهار
نگاه منکد ای بدخبر مژه میشار
که همچو شمع در آتش نشین و گل بردار
بران سرم که مفصل نایمت اظهار
بحکم خون خزان یافت خلعت قهار
ضنا بهای ز برق خیمه رنگار
بکوش شوق برستان مزده مست بهار
کشود برق شاهی ها کل اشجار
ز رشحه کاری قبض سحاب سیه دار
سمبران همه در سایه اوای چنار
هجوم لایه قبان برک گل دستار
کمان شاخ بدوش و بدست ناوک خار
ز لاله داغ سر در بر ازیمین و یسر
ز شاخ بید بهر سو سده خنجر نادر

رطوق فاخته در هر کنار کرد علم
 روی خوش موح آشار رد صیقل
 چمن طرار سان عالمی دگر دارد
 دمیکه گرد مسردن باد نایه رفت
 و برف داشت جهان خواب چشم قربانی
 طراوت از نیک برف برد نقش نبات
 ریه گشت نهی دو دمان محمل دی
 رسید داع شقائق عمره شدم
 هجوم سیره ترسکه کرد مزگانی
 خراس که غره تسخیر این گلستان و د
 ر دهر کلفت خماره رمت و ساعر شد
 آتشود حلوه مهرشش بهت بر طواس
 جهان ته اقبال عش سامان کرد
 سحر بعرض شکوه هار اش آورد
 سبک عاب گرو تازی ساسا و
 طرب خرام هواهای برق حولانی
 بر بر صراوت رده شکوه بر من
 با قناد هواداری طراوت ردک
 دماغ پروری محرمان گشت را
 با عدال رطوبت طبع سرو و سب
 و کند شاخ حامل رعنه در گرد
 میشران طرب آهنگان وا گشتند
 کشد هجوم شقائق سارگاه سار
 رسید حکم طراوت که زرگری
 نسیم سرب و زر جعفری سارد
 اشاره رفت که یکسر مصوران دو
 کسند تارگی ایبار رک سیره و مگر
 راس هوا صلائی شکوه آمدن
 ریشگاه سبب نام مایه شمع

سان مبرو سرا گشتهای حلقه شمار
 میان ترکش هواره چست کرد اهار
 نسیم سیه مهار است و شوق گل دربار
 هوائ نس رد و رک بریده کرد شکار
 مزه رسره کشودان رمان و شد بدار
 روحش رک شر راوت پسه در انار
 شکوه صبح و رو ریخت بر در و دیوار
 راشک برف و روشست دیده خو مار
 عارها همه یک خواب گشت محمل وار
 در رک فاخته دست و آلوده ار
 به نشه گشت بدل دسنگاه اس حمار
 بختگاه حبس حر رد شکوه مهار
 رماه حد ساسا شکوه می آوار
 ر حاه حاکم گردون آلا و کار
 گل ماده و پروار رک شعله سواد
 کمل کشاب نسیم صاهار هار
 ر بختان تل رک و و فصار فصار
 ساسا چون بر طواس ر خط بر کار
 آتشود خوش راحین دکا سار
 امشه اشش آورد سینه حدوار
 ده د صبح عرائنه به تر گس بهار
 که جعفری کند حوان امیری طار
 همان کاسه با ووت نایه های
 دگر دو به در در ر شاد عار
 برای تر گس انگشتری حاشه دار
 به کشد صد های اعلی و رک
 که سجت روح عسیر نسیم است
 حو حاحه هر که ی داشت شد سبب کار
 در رخ حله و گل نامه شاخ کد سار

مهر و سرب و رنگ میرایای خود، ششم شست
و آب و رنگ طرب عدلب و غیری را
چه شده و چه گل ارد سگاه گوهر و در
تخور گهت سیرین و سترن در خوش
درین زمان که طرب داشت رنگ جمعیت

نعم شوق نسیمی در آهسته ار آمد

و شاید دست دامن سیره و اشجار

۱۱۹

شوکت محاری

و خود صوفیه چون رم شد را از مطهر
رنگه روی رمی را بهار رنگین ارد
گند روی هوا کار از گهت کمال
بصورت دانه تاشا چنان فکاد هوا
جمع مطهر صفا آن قدر که می گردد
و آن روی رمی دید آسمان دگر
چنان رخس صفا خاک شد تحلی را
و هان عذبه حدان اشارت یک شکر
حاج لاله دهد تا به برده و فروع
کرده سجن از آب و رنگ باغ هور
گذشت موچه آب در مردار سر کوه
و ناله اسب در سماع بطرف حسن
ندام آورد از دام حاب بلبل را
و مدح کش و وصف بهار می آید
در سحر چهار ریچند رنگ نشاط
و در عین حجاب هم ترائه لبس
هوای سحر جان کرد بنقرار که دهد
سواد شام حدان در ص ماه گم است
در سرباص حیوان را بهار خرم کرد

که مینوای رنگ سبک کرد مار حریر
و موج گل و آن فرق کرد قش حصیر
رنگه کرد و دعوت بهار گل تاثر
که گردن از به دوارم کشد تصویر
نعم از در عکس شکوه فطره شر
خوس صبح آب رس خاک گشت عکس بدیر
که شکم دید اصلا ر خاک دام سبک
گل سعد مهر سو بوده کاسه شر
خاک دوع گل می حکد ر آب مصر
که همچو عنبه اب رنگ گل شود تعمیر
کشید آتش دفوت دار دامن قهر
که ناله راه ساد صحن به دلیر
گاهی که رخت دیوار را کشد تعمیر
صدای خنده گل از قلم نحای صبر
صدای حنده نکوش آمد از لب تصویر
که رنگ آینه بر در صافی تقریر
سایه مست شود تا رخود کشد شکر
که همچو موی نماب بود ر کاسه شیر
و موج ناله شود سیر دانه ریحیر

شکفته غنچه بشاخ غزال از دم شیر
شود شکفتگی او دی اگر ناخیر
خیال گریه بلبل بجویسار ضحیر
ز بسکه یافته از خون لاله‌ها تخمیر
ز بس ز موج شکستن شد ست سبز حصیر
کند ز گرد کسادی دکان خود تعمیر
که دیده بیند از خواب بیشتر تعبیر
ز بسکه آتش گل کرده در چمن تاثیر
چو رنگ می برد از چهره می کنند اسیر
بود ز نشأ می طبع می کشان دلگیر
به مشت خاک چمن نیست اینقدر تاثیر

دمیده است گل بره از تبسم کرک
چو می ز شیشه گل از غنچه سرخزند بیرون
یناد خنده گلها کلاب میگرد
ز مغز خاک چمن بوی داغ می آید
فغای فقر نیستان شیر مردات شد
هوا شد است بگفتی که باده فروش
چنان ز فیض هوا صاف گشته مستقل
بدیده مهره موم است یضه بلبل
کشیده اند ز بس دامها ز موج بهار
ز بس نسیم می آلود رنگ و بوی گلست
ند آیم از چه سبب دسته گلست جهان

گذشته است بگلشن نسیم پیداری
ز درگه چمن آرای گلشن تقدیر

عاجز افغان

در خزان ناامیدی رنگها دارد بهار
چون بر طأوس هر موج هوا دارد بهار
بیخزان باغی چو بیرنگی کجا دارد بهار
یعنی این گلشن ز نقش بوریا دارد بهار
هر کجا رنگ خزان در قفا دارد بهار
ز انفعال خود گل رنگ حیا دارد بهار

گلشن مطالب ز ترک مدعا دارد بهار
بسکه صدر نک از خیال جلوه اش هر شم برید
رنگ اگر صد بوستان بالا شکستن مایه است
در بل صدر نک گل دارد زمین از عجز من
راه اوج عیش دارد بیم لغزش های غم
می شود گاه و صالت دل عمر قرین حجاب

خون برک های تم افسرده شد عاجز ز رشک
کز گل رنگ کف پایش حنا دارد بهار



« ماطر سميت مشرقى > يك حصه قصر و لاج »

وصفی کا بی

گدشت فصل خزان و ورید ناد بهار
در گشت کلی سوری معطر است دماغ
کبر ساعری را حواله بر آب دست
دمیده سره و ریختن شگفته گل جیب
شد است موسسه شادی و گنج حیا جمعه
اگر گاهان - صه گل چهره
داده سر و دك - ل - ره - نه خدمت
ط - حان - بر گس دلی که در گز
حولاف ش - ل - ت - در - ل - د -

حاوہ : مع شود کما و معنی دارد
کہ شد . صفات موصی شکار گمار

”حب کا یہی

[illegible]

بامبرش و حویشاں در چشمه سردار د ر

۱ ای صمدی ۲ سه و ۳ تا ۴ ای صمدی

میر هوتک خان افغان

در خزان چهر مرردی رنگ مادارد بهار
است در سار درسی اعتبار رنگ و بو
بلبل طعم همان گره نوای عشرت است
عاطفی ای بی خبر از فتنه رنگ بسی
سد چمن دره سی درد مرشک از خون دل
مکدر از بطاره سامان روی حرمه
حسرت عشاق نیکر تا کجا دارد بهار
در خون بی شکست رنگها دارد بهار
از خط بورسته ، رخسار تو نادر بهار
صدقه آتش زن چراغان فنا دارد بهار
در محبت گریه اهل وفا دارد بهار
همچو شمع از بر فشان رنگ مادارد بهار

بکدرا معن ارمایشای حمن امشب که در
در لب های تان رنگ حاد دارد بهار

واله

سده از رنگ جمال او حاد دارد بهار
بی ساریها سراسر شکست گل گل نگر بند
خلوه آن سوی آستان ای ات گل بیره
رد جولان که شد اندن اندیش حمن
دیده از رنگس همان بر پشت پادارد بهار
در از هر رنگ گل دست دعا دارد بهار
در رهت آینه دست از صفا دارد بهار
نور جوهر رنگ و نوش و با دارد بهار

در طلسم عقده غم حدمی دید فسر د
دیده کشا که معن داکشا دارد بهار

صُرزی افغان

رنگ شکوفه از غل شاح سر کشید
آ - رشاح عقده گل سر کشیده است
رنگ سمن ، رنگ سوری فاده است
در جهان خاک برهن عقده خارها
تا دوات بهار بهانه کشد لوا
یک ساه راه آمده گل در هوای باغ
بیمه های عچه گل نال و بر کشید
با خود رسته دانه امل و گهر کشید
حراج - د پنبه زخم جگر کشید
خون نوک ناوک است که از زخم سر کشید
از نامه سپاه بکوه و کمر کشید
این زحمت سفر همه بهر ثمر کشید

دو برکه سبز غنچه گل نیست آشکار
طوطی ز شاخ مر بامید شکر کشید
گفتم که وجه هشرت گل را سبب چه بود
خندید غنچه و ز بقل مشت زر کشید
برکه شکوفه بر گل نرگس فتاده دید
(طرزی) ز گفته های کلیم این در کشید
«برک شکوفه رفقه معشوق باغ بود»
«نرگس از ان گرفته و بر چشم تر کشید»



ندیم مرحوم

یاد دگر شیم گل از گلستان رسید
بلبل بیاغ باز بشور و فغان رسید
وقت نشاط و عیش و طرب در جهان رسید
آمد بهار و موسم رطل گران رسید
ساقی کجاست می که بدادم توان رسید
نرگس بکف پیاله شیر و شکر نهاد
سنبل نظره نافه از مشک تر نهاد
بلبل بنای ناله بصوت دگر نهاد
شاخ شکوفه تاج مرصع بسر نهاد
محبوب گل به پیرهن زرفشان رسید
بیرون کشید از بغل ابر بهار دست
اق کند در سماع گل از شاخسار دست
آخر چرا بمن ندهد وصل یار دست
داد از بهار دوات بوس و کنار دست
یعنی زمان خرمی دوسنان رسید
باز از شراب حسن چنان گشت مست گل
کز باز عقد گوهری شبیه گشت گل
بردگر بمحفل آهشن گشت گل
صرف ناله بگوشه آبرو گشت گل
مرو سهی بیاغ جو دامنه گشت رسید

ولد

دهان خنده چو بکشد غنچه در المزار
حوالی شگفت دل ببلبلی از اسیر بهار
بهار سر و زشادی در اهتر از آمد
شکوفه عقد پیر ریخت تر بر اشجار
بوی هشرت و رورگشت سیر آهنگ
کشید نغمه داؤد سن اره در
چمن نهفت بدامان غنچه نافه مشت
صبا بر فشان شد جو طبعه صا
نمود لاله رخ سرخ روئی از گلشن
کشید سرو و سر سرة اری رحور

چو فروخت چمن ارگل آتش مرود
 رات عشرت مستان بحامه برگس
 شکست شسته قوی ردست لاله ساع
 بکسج راویه راهد حوراع تنها ماد
 صا که ماشه و عروس گلش بود
 کشید شاه براف معبر سبل
 بهاد افسر زرین سارک برگس
 کداشت ناس رد در حسن رحمتی
 بگوس سرو مهر راسی گم سمن
 زرنگ و نوی چمن میشود چمن معنوه
 شگفت بست اگر مدح در عاشق
 بآیاری فرصت ردا خرمن ساحت
 چمن که خرمن و سرس و داکسا کردید

دماغ سیره تر تازه شد خلیل آثار
 بکشد بر ورق گل بوشت و خط عار
 بای رهد دیا او فکند ناد بهار
 بشاح نه هر گل مکان گرفت همار
 چه رنگها که نه از مهر حلوه برد نکار
 در حال کرد مرین بکشد را رخسار
 کند در برگل رخت اصلس در کار
 کشید مسد محال سه در ازار
 به سر به خرمن موی کید اصدار
 که به ازار و سب شود همیشه بهار
 زرین بهار حوس کشید به سوی در
 فاد کر تمل کاه خشک از دیوار
 هوای معتدل حایم رای فصل بهار

توده کسب روان بخشی و لطافت را
 راضف برور و حدیث کو کردار



مسانخی مر حومه

محو فقیه الشجمن ادنی کابل

چمن

وقت آن آمد که از گل در درگیر دهن
 و شود این رف و سمرهای رسد صرف
 در حوس باد صحران و بهار
 در حوس باد صحران و بهار

حوس و حوس آتش رسد راز به که دهن
 از گل سوری تن ششاه مکن دهن
 در حوس باد صحران و بهار
 در حوس باد صحران و بهار

دیده حوس آورده حدیث اصفیای رنگ
 شمع ترخرد ریش در دهن

آتش از رنگ شفاق بار در کرد ساع
حاکش ارس بکشت ارمش خنق گرد خراج
بار برگس همجوستان حامی کرد تک
چهره سوری را مرورد چوروی دلمستان
مهرسد قاصد آب روان در هر طرف
تارک گل را کشاید ارباب اصلاح خون
گرداش دامان صحرای کشد با بر دشت
شاهد گل را سایه مهر بس ای عدل

ناردیگر ریز دامن از ترک برد چمن
ارگل و سرو و سن رنگ دگر گیرد چمن
حعفری از رنگ منز تا یازر گردد چمن
همچو عاشق سرو بار خود بر گیرد چمن
تا که از حال گل و سبل خبر گیرد چمن
را سب از خار ناخود بشر گیرد چمن
حدول آب روان را راهر گردد چمن
بللی چون من مداحی اگر کرد چمن

طلع مسامی جو امن بار ازین شه بین غزل
بل شب مهتاب در شه و شکر گردد چمن

ن

جناب داکتر سر محمد اقبال

خوشا روز آری خوشا و بهاری
رمین از بهار آب حوال دروی
به چند گاه حر که در لایه و کل
به شین و اثر، حادث کش صدائی
به بار، به آرزو ده گردد
به بهی می به باد آشنائی
و گوهر که به سال بهشت بهی را
که تا حاشی آدمی را کف ر
چه خوشی بهی بهی بهی بهی
بهت بهی بهی بهی بهی بهی
به شعر بهی بهی بهی بهی
بهی بهی بهی بهی بهی بهی

خوبه رب رست از به غماری
ربواره الیاس بهر آشاری
به سطلد هوا حر که به سیره راری
که می آمد از حلویت شاخساری
به آوازی ساری، رنگ هراری
به آه بهت بهی بهی بهی بهی
بهی است در امان بهی بهی
بهی بهی بهی بهی بهی بهی
بهی بهی بهی بهی بهی بهی
بهی بهی بهی بهی بهی بهی
بهی بهی بهی بهی بهی بهی
بهی بهی بهی بهی بهی بهی

بهی بهی بهی بهی بهی بهی
بهی بهی بهی بهی بهی بهی

وله

رخت به کاشمر کشا کوه و تل و دمن نگر
 سبزه جهان جهان بین لاله چمن چمن نگر
 باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج
 صلصل و سار زوج زوج بر سر نارون نگر
 تافته قند به زینتش چشم سپهر فتنه باز
 بسته به چهره زمین برقع نسترن نگر
 لاله زخاک بر دمید موج بآب جو ضیید
 خاک شرر شرر بین آب شکن شکن نگر
 زخمه به تار ساز زنت داده به ساتکین نگر
 قافله بهار را انجمن انجمن نگر



از طبع شاعر شهیر صوفی عبدالحق خان «بیتاب»

که باین نازکی ها بانجمن واصل شده است

ای قدومت حیات بخش جهان	شیر مقدم بهار نور افشان
زنده چون کرده زمین و زمان	گرنه خصر بی مسیحا دم
در نظر ها جو عارض جانان	آفتاب تراست چهره گرم
از توشه سرخ روی لاله سنان	از تو سر سبز گشته صحن چمن
بر فقیر و غنی بود یکسان	از همه بهتر این که نعمت تو
بر لب جوی به هزار زبان	سبزه ها تر زبان مدحت تست
سیم و زر مبدهند صد همیان	روغهای چمن شکوفه و گل
از کمال کرمه مه نسان	درو گوهر شاربغ کنند
میدهند چشم روشنی بجهان	دمدم برق از ورود نشاط
غرش رعید و شیرس برات	گوشها راست نمه به وزیر
خمی بسمه به جمن پسان	دشت و دریا به سرور شده

از تماشای سنبل و رباحت
شجر بر شکوفه بسات
شنوبه از زبات آب روان
هر طرف مرغکان خوش الحان
بلبلان میکنند سکه ففات
گشت باید بطرف باغ روان
لاله و گل شکفته و خندان
سرسری مگذر از بهارستان
اندرون فصل میکنند طوفان
کرده گلگونه چمن سامان
زانکه ماناست رنگ او بنزان
پیش کشید دره بغات
میدمد در تن فسرده روان
باغ گسترده نعمت الوان
هست بوی نسیم باغ جنان
اساطی بحاطر پیرمات
خلف الصدق شاه خلد مکان
ممنع جود و مصدر احسان
متوکل مایزد منات
ماه و مهر است تابع فرمان
باشدش رای پیر و بخت جوان
غناهر و باطنش بود یکسان
آدم کار دات ما وجدان
امر بهود را دهد جریان
بی تمهیل ملت افتات
مشکلات عموم شد آسان
نرخ گردید سر سر ارزات
در بی نان و آب سرگردان

دل ما باغ باغ می گردد
خرمن گل بود بدیده ما
و من الماء کل شی حی
با پرو مال باز سیر میکنند
کوش گل از شنیدنش کر شد
شد مهیا زهبنه گلگشت
همچو فرخنده طالعان بینی
هست یکر معانی رنگین
گل مرجع هزار قبس سار
ارغوان زار کوه خاجه صفا
نرگس از باغ دسته دسته کشند
سرفرو نارد از هوای بلند
هر نسیمی که از چمن خیزد
از شمار لطیف گوناگون
ماه اردی بهشت را آری
اهتزاز هوا دهد هر ده
همچو عهد سعید ظاهر شه
آنکه باشد یسان از بهار
آنکه هست از عقیده راسخ
آنکه او را ز طالع فرخ
آنکه در پیشرفت کار وطن
همچو آئینه از صفای کهر
میگزیند برای همراهی
بعد بسیار دقت و سنجش
سال بارینه اندرین موسم
کرد محمول صرفیات معاف
گشت خوراکه زین سبب وافر
بجز از آسیا کنون نبود

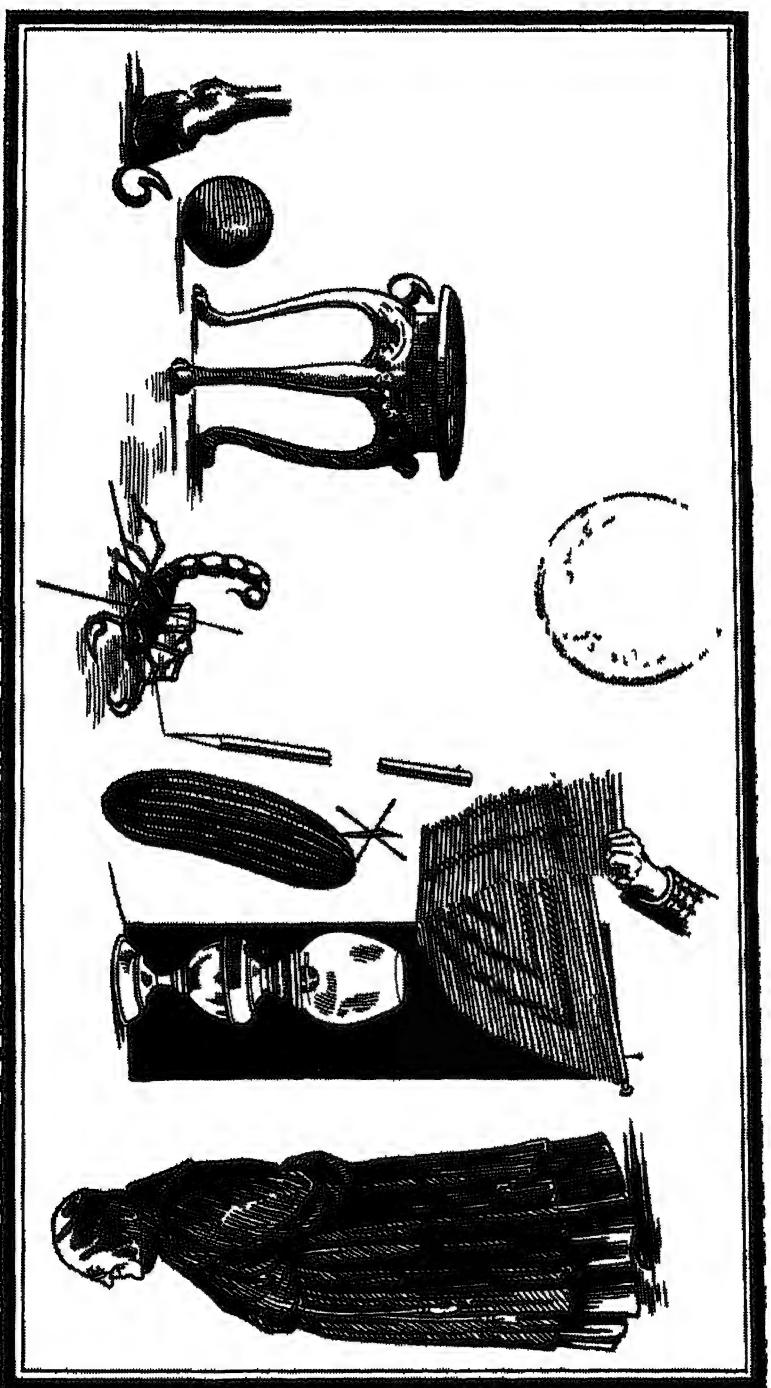
چشمه ها سکه سیر گردیده
نکند نرخ غله کس برسان

هم چنین در ترقی عمران	بی ترویج علم دارد سعی
وین دگر مادنات راست صمان	کان بی شد کفیل معونات
لارمات شتاو تاستان	هر عسکر تهیه نموده است
هر یکی در گذشته ارمروخان	رین سب در ره هداکاری
که شده شامل اندرین آوان	ملك ما در حقوق بی مل
همه از بی همت سلطان	باشد اجرای این مهم امور
همایند عبور - شتاب	اصصامت داخل و خارج
که دارد احاطه اش امکان	مدح شهرن قبل سار است
رج افسردگی است که خا	وایه حریمی است تا که بهار

نخل آمد شاه والا حاد

رثرماد و سدر حاویدان





مهای منقوش
مرئیه حنا فهدا النور حان برشما

ادبیات پشتو

ترجمه و نگارش جناب امین الله خان
«زمرلای» عضو انجمن ادبی کابل

ادبیات هر ملت نماینده احساسات و روح آن ملت است چه تصویر احساسات و مطلب متکلم همان تکلم او است؛ پس اصل مطلب و ما فی الضمیر يك ملت همان است که بعبارت بیساخت نارغایه فصاحت و انسجام بصورت ساده دور از تکلف ادا شود. لهذا ما هم در انشراح قسمت ادبیات پشتو کوشش میکنیم که دست تصنع و تکلف بآن نرسیده محض نماینده احساسات ساده و بی آرایش بوده و از اعماق قلب بگنجد. افغان آزاد تراوش کرده باشد، (چنانچه افغانان دوست و شریك حیات خود را به مردانگی و ثبات در مقابل دشمن و حفظ نوا میسوی و خاک وطن تشجیع نمایند.)
سخن از زبان معشوق :

په تور تو پك و یشتلی راسی (۱)

دبی ننگی احوال دی مه راخه مینه

اگر توبه گلوله تفنگ زخمی شده بخانه نزد من آئی، بهتر است از آنکه

(۱) حجت و غیرت چون از صفات طبیعی و روحی افغانان است پس زن و مرد آن درین صفات عالی یکسان است همچنان که مرد افغان مرشاد شجاعت و مردانگی است زنش نیز مملو از احساسات شجیعانه است.

خبر بی تنگی (پس یاشدن و گریز از جنگ) ترا بشنوم .

توره به کپی بری به راوری (۱)
که بری نوی جوانان تل په تورو مریته

اگر شمشیر کنی فتحياب خواهی شد و اگر فتح میسر نشود جوانان همیشه به
شمشیر می میرند ،

هلك به ختنكه توره نكا (۲)
تر نیمائی مرحله زه و ورسره خمه

جوان (مراد از عاشق او) چرا شمشیر نکند در حالیکه تا نیمه راه سنگر من ناو
همراهی میکنم .

(۱) تفصیل . یعنی اگر فتح میسر نشود و تو در حرب عمری پروا نیست چه جوانان و مردان همیشه
مردن را برگریز ترجیح میدهند بلکه مردن در میدان جنگ عین فتح است .

(۲) افغان اگر بمقابل دشمن خود نهایت ضعیف هم باشد مگر پیشروی از خود نا بیگانه قطعاً
در جنگ پشت نمیدهد اگر چه سرک خود را محقق نداند پس در اینجا معشوقه اش میگوید که جانان من
چرا شمشیر نکند زیرا تا نیمه راه سنگر من نا و همراهم و او را می نگریم . هلك مقصد اینجا از
جوانی است که نامراد شده هنوز عروسی نکرد باشد .



خال به دی یار دوینو کښیږدم (۱)

چه شنکی باغ کښ گل گلاب وشرمه وینه

خال رخسار خود را از خون یار می نهم که در باغ سبز، گل گلاب را خجل کند

جانان می جنگ کښ توره وکره (۲)

جنگه امجولی راله کوښی سموینه

معشوقه افتخارکنان میگوید که : جانان من در جنگ شمشیر کرده است یعنی

بر دشمن غالب شده از آنرو همسالانم کفش های مرا پیش پایم میگذارند .

جانانه جنگ نه پشاسی

چه دامجولوراله نسی پیغورونه

معشوقه جانان خود را تنبیه میکند که : ای جانان من ! هوش کن در جنگ

(۱) این بیت يك موضوع تاریخی دارد . از زبان حوال تاح محمدخان مرحوم وردك كه یکی از منصبا رهای عمده سردار محمد ایوبخان بود روایت كسد كه در جنگ مشهور میبود غازیان در تصرف كردن آبی كه مابین دشمن و اوشان بود و برای غازیان گرفتن آب اهمیت زیاد داشت بندهی رخ داد در بین غازیان غاریه بود در همین شب و جوانی چون حالت را خطرناك دید از حایسته برق غازیان را بر دوش گرفته فی الدیه فرد مدكور را سرود ، از شیده او غازیان هم بحوش آمده بر دشمن حمله نمودند و دشمن را بكلی مستاصل و آب را متصرف شده اند و جنرال موصوف همین فرد را تادم سر ك و در زمان داشت و هم این فرد بكات و تشبیهات خوب و قشنگی دارد حال سبر اكثر احمین و رخسار زان افغان میباشد و آرا بسیار عزیز میداند او میگوید كه این خال سبز خود را بحون دلبر خود گلگون میكم یعنی دلدار من كه خون خود را در حفظ مملكت ریختهاده رایگان بیست و بخواهم گذاشت كه بدر رود و این خون چنان قشنگه است كه قطره آنرا چون بر جبین خود بصورت خالی بگذارم گل گلاب را در باغ خجل میسازد .

(۲) معشوقه بشجاعت جانان خود فخر میکند و میگوید كه بواسطه مرداگی و ابراز شجاعت جانانم همسالانم بمن تعظیم میکنند و مرا از خود برتری شمارند (كفش رای کسی نهاده میشود كه از دیگران برتری داشته باشد) .

پس یا نشوی و طعنه های همسالانم را به نسبت پس پائی خود بمن راجع نسازی.

له خیاله لاسه می پریم کری (۱)

چه دزی و سوی زه پر بام دروخته

معشوقه افسوس میکند که: ای محبوب! من ترا بدست خود کشتم چه وقتی که آواز
فیر تنگ را شنیدم ر نام بالا شدم.

تو توی په تور و راسی (۲)

چه پرهارونه دی گندهم خوله در کومه

جانابه به جانان خود گوید که: به شمشیر زخمی شده نزد من بیائی که از یکسو
زخمهای ترا بدوزم و اردیگر سودهان خود را به تو داده باشم:

د میرنو خون دی به ژاری (۳)

دسپو موزیو خون دی، به سترگی توروینه

این فرد مثال است میگوید که: همشیره های اشخاص شجاع و غیرتمند مدام

(۱) میگوید خون پر بام بالا شدم و تو مرا دیدی بواسطه دیدن من غیرت دامن گیر تو شده
ار حنک خود را کاره نکردی کشته شدی و این کشته شدن تو بواسطه بر آمدن من بالای نام بود.
(۲) جانابه اش می خواهد که بواسطه زخمی شدن او افتعاری بین اقران کس کند چه
حانانش شجاع و دلیر است که زخمی شده و هم در عین زمان می خواهد از حانات خود دلداري
عموده اخلاص خود را بر دوش طاهر سازد و گوید که هم زخمهای ترا می دوزم و هم از دهان
خود ترا شیرین کام می سازم.

(۳) معلوم است که اشخاص شجاع و با غیرت هیچگاه از معرکه پس یا نشده کشته می شوند و
همشیره های شان گران و بالان آمد و اشخاص بی غیرت مقابل نشده از چنگ میگریزند لذا به
سلامت می مانند و برای همشیره های شان ملال و غم رخ نداده مدام فرحان و خندان اند که خود
این قسم مخدرات بین زنهای افغان به پس تلتی می شوند.

گریه میکنند و همشیره های اشخاص بیغیرت همیشه چشمهای خود را سرمه خواهند کرد و فرحان و شادان خواهند بود .

ته ولی خوب په پالنک نگرې (۱)

زیارد هغودی چه وطن به تور و خورینه

تو چرا بر بستر خواب راحت نکنی زحمت برای کسانست که وطن را به شمشیر خود حمایت کرده و از آن بهره مند میشوند .

غازی په لوره غټه کښېږ دی (۲)

چه ټی زیارت کا د کیلان ملالی بخونی

غازی را ر جای بلند ننهید (دفن کنید) که دخترهای قشنگ کیلان او را همیشه زیارت کنند .

(۱) یعنی ای بیغیرت تو که خواب راحت نکنی که کند؟ چه که زحمت را ر داشت نداری از انروبی همت هستی زحمت را آن اشخاص برداشت میکنند که تقوه شمشیر خود ملک را حمایت کرده و از آن متمتع میشود

(۲) کیلان بین شاه جوی و مقریه ایست و غازی مراد از صاحب جان غاری است که در عهد حکومت سدوزائی ها در جنگ خارجی ها بشهادت رسیده .

ستاتردی بشکلی بری حارسم (۱)

په اوږده ستادی کږه زه له خياله ځمه

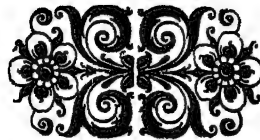
معشوقه به جانان خود گوید که : من قرمان تفنگ توشوم چه که او لسانه
تست و من ارافتخار فرحان و خرامان میروم

یاری له تورو را لسا سو

به برنی ورکړی خوله پښپناه ميه

معشوقه گوید که : جانان من از جنگ و شمشیر ردن رو گردان شد (گریز کرد)
من بدادن دهان دیشه خود بشیام

یعنی جانان من از جنگ گریخت پس من پشیمان هستم که باین طور رفیق
نی هست ، دلش چرا اردهان خود بوسه دادم .



(۱) بری تفنگ حاغوردار مریوش ۳۰۳ بوردا گویند و افغانان این تفنگ را سیار دوست دارند ارا روحا نه به تفنگ جانان خود فخر میکند و مگوید که ای جانان به تفنگ تو من ماهات کرده از ما خرامان راه میروم .

تقدیر خدمت



خدام صمیمی و دوستداران وطن ما،
امروز خیلی مسعود و خوش بخت هستند که
خدمات و احساسات بیکوی شان صایع شده و
رودی مورد تقدیر و مکافات حکومت قدرشناس
خود واقع می شود

استاد فاضل جناب، قاری عبداللہ >

حاج فاضل قاری عبداللہ خان
ملك الشعراء

عصوانجمن ادبی شاعر شهیر وطن که سابقه حب

و لیاقت و فضل او بر همگان معلوم و اریک مدت مدید است که در امور
ادبیات و معارف و طن مصدر خدمات مفیدی شده و رحمت تالیف آثار
نافعه را ر خود گوارا ساخته اند، مخصوصاً ارجنہ شعر و ادبیات که امروز
و خودشان در وطن منحصر بهر دست احیراً ارحصور اعلی حضرت شهر بار جوابدحت
که ذات هما به تش همواره پرورش دهندۀ فصلا و علما و خدام صمیمی کشور بوده
و مرجع آمال همه خدام و سعادتمندان وطن است تقدیر لیاقت و خدمات

جناب قاری عبدالله خان معزی الیه را بخطاب (ملك الشعراى کشور عزیز)
 سرافراز فرمودند گویا نائل شدن بدین خطاب بعد اردوره ادب پرورشاهان
 غزنوی دومین بار است که در افغانستان تجدید شده و یک شاعر فاضل بایتخت
 مفتخر بدین خطاب میشود .

ما بهمکار فاضل خود جناب قاری صاحب صمیمانه تهای و تبریک گفته بقای
 عمر و استحکام سلطنت سنیة اعلی حضرت همایونی را ار خداوند توانا ر حا
 و استدعا میمائیم انجمن



اصول وقواعد تحقیقات فلسفه

لغات و السه

- ۷ -

ترجمه و کمارش فارسی عدالله خان
عفتوا بحمن - از سعدان فارس

ن

بن حرف در فارسی آواز متنوعه دارد گاهی باغنه و گاهی طاهر
تلفظ میشود و بون ساکن در صورتیکه پس از (با) بیایده میم بدل میشود.
ازین جهت خنب و دب خم و دم شده و خود آنها متروک گردیدند.

ستنبه (۱): در فارسی معنی آدم بد شکل و هیاست ناله و جیر محوف و در سانسکریت
ستنبه چیز دور را میگویند که نظر بیاید و معلوم نگردد که چیست و نیز
معنی شخص قوی هیکل و نشان گروه است (سنگ نشان) و معنی تکیه هم آمده
که چیز بران بااستد و قائم گردد و ستنب نیز همین معانی آمده.

رلسمان (رجوع به فصلی)

گاهی نون تنها در سانسکریت می آید نه در فارسی مانند:

دوش: در فارسی و دوش در سانسکریت معنی شاه آمده.

کام در فارسی معنی مقصد و مرآد و کامنا در سانسکریت همین معنی است یا کام

(۱) ستنبه بکسر اول و فتح دوم و سکن نون و فتح ناصورت کریه و زشت را گویند.

حکیم سنائی غزنوی گوید.

کوهر پتلا و بجای شهاب

کشته دیو ستنبه را از تاب

درفارسی عام و معنی مطلق مقصد و کامنا در سانسکریت خاص و معنی هوای نفسانی باشد .

هشت : فارسی است داشتن همین معنی (اسم عدد) در سانسکریت آمده .
 بر درفارسی و پورن در سانسکریت صد حالی است

دش درفارسی قدیم معنی بدی بوده و دشمن و دشنام ارهمس لفظ مأخوذ
 است اما دوش و دوشه یادوش در سانسکریت معنی عیب است
 گاهی بون درالفاظ فارسی می آید و در سانسکریت می آید مانند

مهمان . فارسی است صاحبان فرهمك میگویند . . مه - معنی زرک و - مان -
 حرف تشبیه است . و معنی ترکیبی آن مانابه زرک بیک چند بهار گوید :
 مهما (۲) در سانسکریت معنی تعظیم و توقیر است و گاهی در موقع تعریف بیر
 استعمال میشود و چون تعظیم و توقیر کردن از مهمان در هر جا و هر قوم عموماً
 دارد این نام رای اوضاع گشت .

واو

واو : نسبت قرب و محراب در زبان فارسی به بعضی حروف بدل میگردد و این
 اثر در سانسکریت بیر طاهر است چنانچه اکثر به نادل میشود مانند : -
 کوز درفارسی و کجا در سانسکریت که معنی احدی آمده (رجوع به فصل ب)
 گاهی واو نکاف بدل میشود مانند :

هستو : درفارسی بمعنی معترف و مقرار کسی و چیری مرکنست از هست -
 و - واو - گویا - واو - در آخر هست مفید معنی فاعلیت است و در سانسکریت
 آستک بمعنی مقرر آمده .

(۲) در بهار عجم طبع هند (مهمان) را بون وشته .

لستوه و لستو در فارسی معنی شخص رشت و جدال پیشه بد عمل آمده و تحقیق آنست که نون درین کلمه از رای نپی و لستو منفی هستو است و چون هستو بمعنی مفر آمده لستو بمعنی منکر است و شخص جدال پیشه هر سخنی را قبول نمیکنند بلکه هر دلیلی را رد و نپی نماید و اینجهت او را لستوه یا لستو گویند و در سانسکریت ناستک بمعنی منکر است و دهریه را که منکر آلهی است تعالی و تقدس ناستک گویند

گاهی واو بیا بدل میشود مانند .

سردن : در فارسی بمعنی شاح که در سانسکریت شرینک گویند .

جی : در زبان ژند بمعنی پاک و پاکیره است و اینجهت از رای تعظیم می آید و در سانسکریت .

جیو : روح را گویند و ظاهر است که هیچ چیز پاکیره تر از روح بوده و نیست عالماً اصل هر دو لفظ یکیست .

در : در واره را در سانسکریت دوار گویند .

گری : در فارسی و کریو در سانسکریت کلو را گویند و کریان ارهیم مأخوذ است گاهی الفاظ بدون و او در فارسی زیادت و اوای در سانسکریت مستعمل بوده مانند :

پر . در فارسی و پورن در سانسکریت بمعنی صد خالی است .

تن : را که در فارسی مرادف بدن است در سانسکریت - تنو - گویند .
کلو . را در سانسکریت - گولو - گویند .

ماست : در فارسی معروف و مستو در سانسکریت ماست را میاویند .

دش : در فارسی و دوشه یا دوش در سانسکریت بمعنی عیب و بدی است
(رجوع به فصل ن) .

گاهی : واو در سانسکریت نمی آید لاک در فارسی می آید مانند :
کیسو : که در سانسکریت کیس گویند (رجوع به فصل - ک -) .
پور : را در سانسکریت پتر گویند (رجوع به فصل ت) .

ه

لسب قرب مخرج و مناسبت طبعی با اکثری از حروف بدل میشود ارا انجمله
است الف هیچ ، ایچ ، هنگام ، انگام وسین مانند راه ، راس و کاف مانند :
پوته ، پوتک (خرا نه) پروانه و پروانک و (یا) مانند : راهگان و راهگان
و لسبب همین مناسبت طبع است که آ و ا را آن در الفاظ فارسی و سانسکریت با کثر
حروف بدل می شود .

های فارسی گاهی در سانسکریت آ و ا را الف میدهد .

هرپاسپ : در فارسی بمعنی - سیاره - و ارشی در سانسکریت نام يك ارجال
در بار (اندر) است مرکب ار - ار - بمعنی بزرگ و نشی بمعنی عزم و آهنگ .
هشت اسم عدد را در سانسکریت اشت تلفظ میکنند .
هسته : (رجوع به فصل الف) .

هویدا : فارسی است و در سانسکریت ادی بجاش آمده .

هکجه - هلك - هکه در فارسی و - هکا - در سانسکریت بمعنی فواق
مسنعمل است .

گاهی هاء فارسی در سانسکریت آواز سین میدهد مانند :

هور : در فارسی و سور در سانسکریت که آفتاب را میگویند .

ماه : در فارسی معنی قمر و - ماس - در سانسکریت بمعنی شهر آمده ولی این فرق اندک است . صاحب رهان قاطع گوید ماس معنی ماه است ولی معلوم نیست که لغت کدام زبان میباشد .

گیاه : فارسی و کهاس در سانسکریت مقابل آنست .

هفت : اسم عدد فارسی را در سانسکریت سپت گویند

نه : در فارسی و - نس - در سانسکریت حرف ننی است و این حرف در فارسی قدیم .

نیا : و در - ژند - نید آمده .

هم : در فارسی کنونی و قدیم و ژند حرف عطف است و در سانسکریت سهم بهمین معنی آمده .

گاهی ها در سانسکریت آوارشین معجمه میدهد .

کروه : فارسی است و در سانسکریت کروش - گویند که بخذف و تصحیف - کوس گشته .

ده : اسم عدد را در سانسکریت دش گویند .

گاهی ها در سانسکریت آواز کاف میدهد مانند

آمله : فارسی که در سانسکریت - آملک - گویند

مرده : را در سانسکریت مرتك و مرت نیز گویند (رجوع به فصل دال)

دیره (رجوع به فصل را -)

گاه (رجوع به فصل کاف)

گاهی ها در سانسکریت آواز و او میدهد مانند :-

رجه : در فارسی معنی رجه معمار و رجودر سانسکریت بمعنی رسن آمده .

شهد : را در سانسکریت کشودر گویند شاید کاف از کشودر در فارسی حذف شده باشد . اما - راء - در سانسکریت اکثر زیاده می آید (رجوع بفصل راء)

پیه : در فارسی و پیور و پین - در سانسکریت بمعنی - چر بو - آمده .

نه : اسم عدد را در سانسکریت بوتلفظ کنند .

گاهی ها آوازی میدهد چنانکه :-

آهن : را در سانسکریت - آس - گویند . سین به هاندل گشته و بجای - یا بون

آمده و بعد قلب مکانی شده با وجود امتداد زمان و انقلاب السنه هنوز چیزی علاقه در بین هر دو لفظ معلوم میشود .

گاهی - ها تنها در فارسی می آید نه در سانسکریت

هوا : فارسی است و در سانسکریت - ها - حذف گشته - وایو - گویند ، و او ،

در آخر آن ریاده شده

اسکاره : در فارسی و اسکار در سانسکریت بمعنی احکراتش است .

کریوه : در فارسی بشته و کوه بجه را گویند و در سانسکریت کرایو کوه را گویند

گاهی ها در فارسی حذف و در سانسکریت ریاده می شود مانند :-

فی : در فارسی و سهو در سانسکریت معروف و بیک معنی است .

با

ی - بزرگسب قرب مخرج با چند حرف بدل میشود ارا جمله است جم مانند :

جوغ، یوغ و دیگر ارین قلیل الفاظ در فارسی بسیار است که به - جیم - و - یا - هر دو تلفظ میشوند. و گاهی به (ها) بدل شود مانند: روینده، روهنده - خوی، خوه معنی عرق اگر این میل طبیعت در سانسکریت هم طهو و نماید بیجا نیست.

یوغ: (رجوع به فصل جیم)

یار: در فارسی مطلق دوست و - جار - در سانسکریت رفیق رن را گویند که اساس دوستی آن بر خضات باشد.

پای: فارسی است و در سانسکریت پاو - گویند و - باولک از آن ماحوذ است که در فارسی پامک گویند و محمد آب بیک است و پای نند در سانسکریت پادونده - است.

گاهی باء فارسی در سانسکرین به دال بدل میشود مانند: -

بیو: در فارسی و - بدهو - در سانسکریت معنی عروس و همین لفظ است که بواسطه قلب در زبان رچ باشا هوگر دیده

بیوه: (رجوع به فصل ب)

می: در فارسی و مد و مدهو در سانسکریت شراب را گویند. رجوع به فصل سین

گاهی - یا - در سانسکریت می آید به در فارسی مانند: -

کار: در فارسی حاصل مصدر است از کردن که در سانسکریت کاری و کرم نیر گویند و اصل آنست که افعال و مشتقات آن در هر دو زبان یکی است.

کره: فارسی است و در سانسکریت گره بسکون دوم آمده.

کرم فارسی را در سانسکریت - کرمی - گویند.

هوا فارسی است و در سانسکریت - وایو - گویند.

فائده - نائی که در آخر کلمات محتوم به الف در فارسی می نویسد گاهی نامط و گاهی حذف میشود اما در صورت اصافت و صفت باقی می ماند محققین یاء مذکور را اصلی گویند و بعضی رائد پندارند که از رای اظهار کثره اصاف و توصیه می آید. دلیل محققین آنست که اگر یا اصلی و جرء کله باشد مثلاً در تمام کلمات بایه، پایک، پیک، پایدار و غیره چگونه ثابت می ماند الفاظ سانسکریت هم تائید آن میکنند چنانچه یاء پای بدل اورداله آمده و یاء هوای هم چنانچه ملاحظه کردید در سانسکریت جروامط بوده

گاهی یا در فارسی می آید نه در سانسکریت مانند؛

ریشم - ریشه : که فارسی است و در سانسکریت - رشمی بمعنی نار. ریشه، رک و غیره آمده و همین مناسبت نارشعاعی آفتاب و جلواسپ و رس جلورا بیر رشمی گویند و شاید ریشم و بلکه رسن نیز از آن ماخوذ باشد،





از مناظر سمت مشرقی
یکقسمت از تالاب باغ شاهی

هپنوتزم^(۱)

تتبع عبد الفتورخان
مترجم النجمن

هپنوتزم که ما آن را به خواب مقناطیسی تعبیر میکنیم يك اصطلاح عمومی است که برای یکمده حوادث و کیفیات غیر عادی جسمانی و عقلانی (که اکثر آن در خارج شباهت نزدیکی به حوادث خواب طبیعی و خوابی که در اثنای آن انسان راه می رود دارد) اطلاق میشود. خواب مقناطیسی ممکن است در اکثر اشخاص عادی القا شود بارها اشخاصی مشاهده شده که بیک حالت فوق العاده روحی که شبیه به خواب مقناطیسی است دچار شده اند. و این حالت، یا قصداً از طرف اشخاص خارجی بوسیله مساعی خودشان، و یا خود بخود عموماً با اثر کدام تهیج مخصوص حسی، صورت گرفته است.

حادثه هپنوتزم هزارها سال پیش به مجوسان فارس و جوگیها و فقیرهای هند معلوم بود. اما اهمیت و دلچسبی باین موضوع از نقطه نظر حکمت و طب، اولین بار در اواخر قرن هژدهم در اثر کتاب «مسمر» Mesmer طبیب

Hypnotism (۱)

ویانائی^(۱) که ادعا میکرد میتواند اکثر امراض را بواسطه «مقناطیس حیوانی» علاج کند در اذهان عموم جایگیر شد. مشارالیه عقیده داشت که يك مایع مقناطیسی حیاتی در جسم موجودات زنده کامن بوده و بواسطت آنست که يك شخص بالای شخص دیگر اعمال نفوذ می نماید این طریقه مسمر که معروف به «مسمریزم» Mesmerism است با اینکه برای تداوی خیلی کامیاب دیده شد، معذک از طرف چندین محافل علمی مورد حمله قرار گرفته و برای عرصه يك نسل استعمال آن منزوک ماند بالاخره

(۱) فریدرک مسمر آنتون (۱۷۳۳-۱۸۱۵) طب استریائی است که کلمه «مسمریزم» را نامش اشتقاق شده. مشارالیه مقام «وایل» ردیک «کاستاس» در ۲۳ می سال ۱۷۳۳ میلادی تولد شد. طب را در «وین» مطالعه کرد. ذوق مخصوصی در علم نجوم داشته، معتقد بود ستاره ها در وجود مخلوقات حه رمین تأثیر دارد و این قوه مؤثره مفروضه را اولاً به «الکتریسیه (رق)» و بعدها به «مقناطیسیت» تعبیر کرد. و صماً ناین فکرافتاد که اگر احسام مرصی با مقناطیس متأس گردد محتمل است صحت یابد. «مسمر» اولین کتاب خود موسوم به «تأثیرات ستاره» را در سال ۱۷۶۶ میلادی انتشار داد. ده سال بعد، وقتی که «گاسر» کشیش سوییسی را در سویت رلید ملاقات کرد دید که کشیش مر بور سر ص را محصاً المس دست علاج می کرد ارین مشاهده «مسمر» دیگر مقناطیس را ترك داده و این خیال اماد که وعی قوه مر موزدر وجود هر شخص موجود است که بواسطه آن می تواند دیگران را متاثر سازد. میگفت این قوه در عصا منشرو نمود کرده و اراحا در اشخاص مخصوصا در نظام عصی آنها تأثر می بخشد مسمر ابتدا در «وین» شروع به تحریات نمود مگر با اثر مداخلت پولیس مجبور شد در طرف ۴۸ ساعت از «وین» خارج شود. بهر آن اراحا به سا (بلجیم) رفت و در سال ۱۷۷۸ به پاریس آمد و در ادک مدب طرف توجه عموم واقع شد. نااسکه فاکولته طئی پاریس او را شارلا ثان خواند مگر ارحوم مردم نکاست حکومت فراسه هیئی مر گب از اطنا واعصای «اکادمی علوم» را برای تدقیق حوادثی که در عمایش مسمر وقوع می یافت تعیین کرد. «فرانکلن» و «بلی» هم در حله آن هیئت بودند. هئت مر بور را یوری تسوید کرده صماً بر حقیقت اکثر آن حوادث قائل شدند، ولی بطریقه مسمر را (که مقناطیسیت حیوانی را واسطه اس کیفیات می نامید) تردید کرده، وقوع حوادث مر بور را به علل فیزیولوژیک نسبت دادند.

مسمر را اگر چه تهیحات و تحریکات رمان، محوشی و ادار کرد ولی در عقاید خویش راسخ بود. اما او را ارس شارلا ثان خواندند، پاریس را ترك و دره مارچ ۱۸۱۵ میلادی در میس برگه (سویت رلیند) درگذشت.

رای استفاده ازان صورت تداوی طبی، مجدداً اذواق را بخود متوجه ساخته احیا گردید.

دراواسط قرن بوزدهم، «رید» Braid - حراح انگلیسی - صحت آن را قائل شد مگر از وجود کدام عنصر مقناطیسی انکار کرد. مشارالیه اظهار داشت ابداً مایع رموزی که ار «عامل» به «معمول» انتقال نماید حقیقت ندارد و اصل این حادثه باطی ودهی است. و او بود که اول مرتبه لفظ «هینوتزم» را بعوض «مسرمیزم» استعمال کرده و اساس امروزی این علم را مهادهی ببری نگذشت که در تمام ممالك یورپ، اطباء اس ربقه را وسیله تداوی قرار دادند. و «لیبالت» و «رهایم» اساس مدرسه هینوتزم را در شهر ناسی (فرانسه) گذاشتند که اراجحه دیگر حصص انتشار یافت ارمساعی ورحمات متتبعی مانند «پیرجانت» که در راه تجربیات هینوتزم بعمل آمد، ساختمان دماغ بیشتر و بهتر روشن شد.

طرق تسخیر: رای تسخیر یا تاثیر تمویم مقناطیسی طرق عدیده موجود است

و ممتدی تا استاد نشده و طریقه رای خود انتخاب نکرده

ناید چندین دساتیر را سرمشق قرار داده عمل کند تا مرور یکی ارا انها را رای خود انتخاب نماید، درین وجزه ارا دیگر دساتیر صرف نظر کرده فقط یک نوع آن را که امروز ریاده تر عمومیت دارد تذکر می دهیم: «عامل» یا طبیب «معمول» یا مرص را در کرسی راحتی که رای رخواست عضلات وعدم فعالیت دماغ حیل مساعد بوده و محیط محاور هم تا تمام معی حواب آور باشد، قرار میدهد. و او می گوید که هر قسم و حشت را ارا خود دور کرده و هیچ فکری حر خواب نکند و در مقابلش استاد اول او را تح تاثیر قرار میدهد، اینطور که انگشت شهادت و انگشت میانه را کشاده بالا و قدری دور ارا چشم «معمول» نگاه میدارد

و به « معمول » می گوید که به نوك انگشتان او خیره شود و ضمناً چشم « عامل » در ریشه چشم معمول نگاه می کند. و در تمام مدت « عامل » به ملایمت و متانت که ناشی از قوت قلب و اطمینان کامل است، الفاآت لفظی کرده می رود. مثلاً میگوید
 مژه ... های .. شما .. خیلی .. سنگین شده .. اند .. چشم .. شما .. بسته
 می شوند ... البته خیلی .. سنگین .. شده اید .. و .. قطعاً خواهید .. خوابید
 حواس .. شما .. باید ... جمع .. باشند .. خیلی .. راحت .. هستید و خواب .. شما ..
 خیلی ... راحت .. خواهد .. بود .

یا این عبارات را تکرار می کند و یا عبارات دیگری مرادف آنها می گوید .
 صدای « عامل » آهسته بوده و طوری القا می کند که فقط معمول نشود و تدریج
 هر قدر چشم معمول کرم خواب (یا اراده معمول نای مسخر شدن) را می گذارد
 صدای عامل هم ملایم می شود و آنقدر تکرار می کند تا اجفان « معمول » سنگین
 و خمار خواب غلبه کرده بالاخره چشمها بسته می شود و معمول بخواب مقناطیسی
 می رود . بعضاً « عامل » تحریک ملایم حسی بعمل آورده از بیشانی لطف باین ،
 روی و بدن را با کمال تأانی و ملایمت و متانت مسح می کند و ضمناً الفاآت را
 جاری داشته و چشم را از چشم « معمول » بر میدارد .

لاکن ناگفته نماند که وطیقه « عاملیت » از هر کس ساخته نیست چه این
 ترتیب ، اولاً اراده قوی - دوم - چشم جذاب - سوم - القا - و چهارم مسح را
 لازم دارد . و در عین حال بایستی هر سه آنها با اراده قوی توأم باشد و این هارا
 ارکان چهارگانه « عاملیت » گفته اند .

خود را خود خواب مقناطیسی دادن هم ممکن است اگر چشم در اشخاصیکه
 قبلاً زیر عمل هدنوزم بوده اند دوخته شود يك شخص که نکرات « معمول »

میشود عمل خواب دادش نیز آسانتر شده میرود اشخاصیکه خیلی برای خواب مقناطیسی مستعد باشند ممحض اینکه گفته شود « بخواب ! » یا همین لفظ تحریراً رایش نشان داده شود، فوری بخواب میروند بعد از ختم عمل که عامل بخوابد « معمول » بیدار شود، خیالاتی را که موجب بیداری می شوند دردماغش القا میکند. مثلاً دست راست را در سر معمول گذارده می گوید : می شنوید : باید بیدار شوید . حال ثان . خواست . بیدار شوید . و مسح را از بالا بپایین یا برعکس سرعت تکرار می کند . و اگر او را بحال خود گذارده شود هم بعد از مدتی (که در اشخاص مختلف طول آن فرق میکند) خود بخود بحالت طبیعی می آید

مراحل تنویم : عاملین ماهر، راجع بخواب مقناطیسی مراحل مختلفی را راقائند شده اند که اکثر آنها خیلی تصنعی است . ما از انجمله سه اظهاریه شان را تذکر میدهیم :

(۱) مرحله ابتدائی : درین مرحله معمول سنگین و حواب آلود بوده مالکل ر حاوت وعدم فعالیت در وجودش علنه داشته ، نمیتواند چتم ها را نازو یا بعض اوامر ساده عامل را که متعلق به صلات ارادی باشد محالت نماید لکن از جربان قضایا کاملاً ناخبر میباشد ، و می توانیم او را به شخصیکه تازه از حواب عمیق بیدار شده اما هنوز « نخود بیامده باشد » تشبیه کنیم

۲ - حواب مقناطیسی سبك Catalepsy معمول تا يك اندازه فی حس بوده وآلات حسئی او از مؤثرات معمولی خارج متحسس نمیشود لکن در عین حال سخن عامل را می شنود و هر عملی که ناو امر شود انجام میدهد و بدون حکم عامل هیچ چیز کرده نمیتواند . و به همان يك حالت ولو رایش تکلیف ده باشد باقی میماند

تا که عامل حکم دیگر بدهد بعد از بیدار شدن، گذارشات مدت خواب مقناطیسی بطور ناقص و در هم ر هم بیداش می ماند .

۳ - 'خواب مقناطیسی عمیق Somnambulism : بی حسی کامل تر میشود و معمول به تنها عمل بلکه حسب الامر عامل ، « ادراک » هم می کند و هر چه از سوال شود جواب میدهد . اما وقتی که محال طبیعی می آید ، قطعاً از چیریکه گفته با کرده است حر نمی داشته باشد

در مرحله دوم اگر درباروی معمول سوری فرو رده شود میتواند معلوم کرد که آیا فشار یا درد را « ادراک » کرده است یا خیر - چونکه حلد بی حس شده می باشد همچنین میتوان معمول را بالای یکعه چوکی ها خوانانده و بدون اینکه ادراک کند ، یکه یکه چوکی ها را (باستثنای چوکی زیر سر و پای) داشت و همین حالت معلق میباشد تا که عامل او را خلاص کند اما در مرحله سوم ، هرچری را هرطوری که رانش امر داده شود که ادراک نکند ، ادراک می کند : رعال را قد ، آب را شربت ، صدای دروازه را لعمه ایول ادراک می نماید .

سراط خواب مقناطیسی : این مسئله را که نفس در تحت چه شرائطی تویم مقناطیسی را می پذیرد دوسوال دبل در می گردد

- ۱ - کدام چیریک شخص را مستعد رای قبول خواب مقناطیسی میسارد ،
 - ۲ - سعی عامل رای تولید خواب مقناطیسی در معمول ، تا کدام انداوه است ،
- ما هر یک را علیحده زیر بحث می گیریم .

۱ - یگانه شرط خواب مقناطیسی ، دقت کامل دماغ معمول است ریک شخص با چیر محصوص تقسمیکه « اراده » به آن شخص با چیر دقت شده تسلیم شود

(بنا بر آن شعور، خواب مقناطیسی با شعور رؤیا درین نقطه شباهت دارد که در اول الذکر نیز خیالات خواب یگان یگان و يك بعد از دیگر می آید و نیز فقط يك حصه «سجایا» یا قشر دماغ (Cortex) در فعالیت میباشد. اما نقطه اختلاف آنها اینست که در رؤیا دقت غیر متمرکز و بی ثبات، و در خواب مقناطیسی دقت غیر فعال و متمرکز و مستمر میباشد)

۲ - تسلیم معمول است به عامل : « نفوذی » که عامل بالای معمول دارد، نفوذی است که « معمول » آن را به عامل داده است. بنابراین خواب مقناطیسی منحصر است به معمول، به شخصیت کدام آدم دیگر بلی عامل هم از مل بودن خود دوپع میدهد: اول اینکه مصرانه و آمرانه میگوید « من میتوانم خواب مقناطیسی در شخص تولید کنم » و ما برای یقین کردن يك اظهاریه آمرانه و مصرانه - ولونی اساس باشد طبیعتاً میلان داریم نه بران خود ما بود عامل را بالای خود راه میدهیم (اگرچه بیشتر او را ندیده باشیم) از طرف دیگر عامل هم که برای تولید خواب مقناطیسی در اشخاص ارمدنی تجربه کرده، میداند که بجه طریق ما به آسانی تسلیم خواب مقناطیسی می شویم (اعم از اینکه به ریشحد و مداهنه باشد یا بدرشتی و کارهائیکه موجب جریان تدریجی قوه بالای معمول شود - یا بدریعه صرمت و دن به پشت کردن که مدنی شخص را مضطرب و مسارد و یا) فی الحقیقه طریقه های سویم مقناطیسی تماماً حیل و مکائدی میباشد که عامل برای تولید دقت کامل یا ' دقت محدودانه و مستغرق ' در دماغ « معمول » بکار میبرد

(با تمام)



روزنامه نگاری

- ۳ -

بقلم سید قاسم خان رشتیا
عضو انجمن ادبی

مبداء پیدایش جرائد

بداء پیدایش جرائد را میتوان در زمان ترقی امپراطوری روم یعنی سالهای ۵۰۰ - ۲۰۰ قبل از میلاد مسیح (ع) سراغ نمود زیرا در آن وقت حکومت ورقه هائی را که بواسطه دست نوشته و مطالب متفرقه مخصوصاً اشتهاارات در آنها درج می شده نشر می داد، این منشوره های ابتدائی را در آن زمان «آکتا دیورنا» Actadiorna می گفتند و مانند شایعاتیکه امروز هم بام Affishes «اعلامات» در فرانسه مروج است، يك يك دانه آن ذریعه چاپ پاره هرولا بت ارسال میکردید و در آن جا منشی های حکومتی ارآن نقول زیادی می برداشند و در همان حصه توزیع و نشر می نمودند.



در قرن ۷ عیسوی در چین راپورت هائی از طرف حکومت نشر میکردید. اما پیدایش حاب باب جدیدی را برای نشریات باز کرده در اواخر قرن ۱۵ اولین «اخبار» های يك ورقه که روی صفحات ساده با قطعات مقوائی و غیره به چاپ دستی، طبع و به تقریب وقائع و اتفاقات مهمه شروع به نشر شدن گذاشت. اما جرائد حقیقی که اوقات نشر آن معین و منظم باشد فقط در خاتمه قرن ۱۶ کم و بیش در بعضی نقاط اروپا مثل و نیز (ایتالیا) آلمان و هالند، شیوع یافت: مانند «رولاسیو هیستوریکا» Relatio Historica که در ۱۵۸۳ در «ایتزک» Itzing تاسیس و سه ماه در سه ماه نشر می شد. در ۱۶۰۹ جریده «آویزارولاسیون» اودر سائتوک «Avisa Relation oder Zeitung» در آلمان دائر گردید و در ۱۶۱۶ جریده «نیوی تحذنحن» Niewi Tijdinjen دواشورپ (هولند) تاسیس یافت. و در ۱۶۲۲ «نیوز آف دی پرزنت ویک» (۱) News of the Present Veek در انگلستان بوجود آمد. و دو نفر بکار برده معروف داشت که از جمله بش آهکان فن روزنامه نگاری محسوب میکردند یکی «بورن» Nicolas Bowrn و دیگر «تاماس آرچر» Thomas Arher. در ۱۶۲۱ درونیر (ایتالیا) اخبار کوچکی که هفته وار روی يك صفحه کاغذ طبع

۱ = به معنی خبرهای هفته موجوده.

میکردید از طرف « فیوگجرها » Fuggers آغازه نشر گذاشت . « تیور فراست رونودو » Théophraste Renaudot فرانسوی جریده بنام « گازت » Gazette (۱) تاسیس کرد که هر روز شنبه شایع می شد .

اولین روزنامه : روزنامه یعنی جریده یومیه باراول در ۱۶۶۰ بواسطه ریتزش Ritzsh نام آلمانی در لایپزیک دائر گردید .

درفرانسه :

قرار اشاره فوق، اولین جریده که در فرانسه ظهور نمود، توسط « تئو فراست رونودو » و موسوم به « گازت » تاسیس یافت .

لوی سیزدهم شاه فرانسه بوجهی بسوی « گازت » مبدول داشته، « کاردینال ریشلیو » وزیر معروف آن عصر، آنرا یک مع حریده رسمی ساخت . در ۱۷۶۲ به « گازت دو فرانس » Gazette de France (اخبار فرانسه) موسوم شده و بواسطه يك فرمان سلطنتی اخبار رسمی حکومت گردیده .

اولین روزنامه که در فرانسه پیدا شد، « ژورنال دویاری » Journal de Paris (روزنامه پاریس) بود که در ۱۷۷۷ تاسیس گردیده و از اولین روزنامه های سیامی دنیا بشمار میرود .

نخستین روزنامه ادبی و سیامی در فرانسه بسال ۱۷۷۴ بواسطه لنگه Linguet بنام « ژورنال پولیتیک ای لیتیرر » Journal Politique et Litteraire (روزنامه سیاسی و ادبی) در پاریس نشر شد . « ژورنال ژنرال » Journal Général (روزنامه عمومی) آبه دوفونتنای Abbé de Fontenay، « گارت دولامید » Gazette de Leyde از جراند مهمه یش از انقلاب فرانسه محسوب میگردند .

در ۱۷۸۹ « بریسودو وارویل » جریده « پاتریوت فرانسوی » Patriote Francais (وطندار فرانسوی) را تاسیس کرد، که بزودی نشر آن بواسطه سانسور سلطنتی موقوف شد . و همچنین است، جریده « اتاز برو » Etats Généraux (طبقات عامه) که از طرف میرابوی Mirabeau معروف نشر می یافت .

تحولات اخیره فرانسه (۱۷۸۹) به جریده نگاری که تازه ظهور نموده بود، موضوع بزرگی داده،

۱ - گاربا Gazettea در حقیقت اسم پول خوردی بود که در آن وقت حریده در بدل آن بهروش میرسید . و امروز در اکثر نقاط اروپا و امریکا بمعنی مطلق حریده استعمال میشود مانند « گارتادل پوپولو » در ایتالیا « گارت دومراس » در فرانسه « گارتاپولسکا » در پولند و « گارتادل مکسیکو » در مکزیک و غیره . . .

در راه وسعت و انتشار آن کمک شایانی کرد. چنانچه مبداء جریده نگاری حقیقی را از آن وقت میتوان حساب کرد و از همینجاست که مطبوعات فرانسه از آن موقع تا وسط قرن ۱۹، بر تمام دنیا فوقیت دارد و جراید دیگر ممالک تحت الشعاع آن واقع شده اند، از جمله جرائد مهمه زمانه مذکور «ریو لوسیون دویاری» Les Revolutions de Paris «تحولات پاریس»، «ژورنال دی دیا» Journal des Débats، (روزنامه مباحثات) و «گازت ناسیونال» Gazette national (جریده ملی) شهرت زیاد دارند و همین هاست که افکار جدید را ترویج و مدافعه میکردند. طرفداران شاه نیز جرایدی از قبیل «امی دوروا» Ami du Roi (دوست شاه) و غیره نشر مینمودند.

جرائد عمده که از وقت انقلاب کبیر تا خاتمه آن در فرانسه ظهور نموده و نماینده افکار آن عصر تمام اروپا محسوب میگردد عبارت است از «فوی دوماتن» Feuille de Matin (ورقه صبح) «ژورنال دولاموتانی» Journal de la Montagne (روزنامه کوه-۱۷۹۳)، «ای دولارولیزیون ای دوروا» Ami de la Religion et du Roi (دوست دین و پادشاه-۱۸۱۳- زمان فرار ناپلیون به جزیره الب- در سلطنت ۱۰۰ روزه لوی هژدهم)، «کونسرواتور» Conservateur (محافظه کار- مدیر آن شاتوبریان ادیب و مرد سیامی معروف) و غیره و غیره.

تا اینوقت چون فضای تمام اروپا بر آشوب بود، روزنامه ها فقط برای افکار و مسائل مخصوصه و پیشبرد مقاصد سیامی و حزبی بکار رده میشد. اما از سنوات ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ یعنی سلطنت لوی فیلیپ «ایمیل ژیراردن» نویسنده پاریسی نگارنده روزنامه «لایرس» La Presse (مطبوعات) روزنامه خود را برای معاملات تجارتی و اشتهاارات نیز استعمال نموده برای بار اول رومان پاورقی را که امروز در تمام جرائد دنیا معمول شده، روی کار آورد.

در جمهوری دوم فرانسه که از ۱۸۴۸ شروع میشود جرائد مهمی از طرف ادبا و فلاسفه معروف تاسیس یافت و تاثیرات بزرگی در افکار مردمان فرانسه بلکه تمام اروپا نمود. مثل «بون سانس» Bon Sens (عقل سلیم) مؤسس آن ژورژ ساند، «لوی بن پوبلیک» Le Bien Public (خیر عامه) نگارنده آن لامارتین، «لیبرته» Liberté (آزادی) مدیر آن ویکتور هوگو، «ایرنوول» Ère Nouvelle (عصر جدید) محرران لاکوردر (محرر اخلاقی) و غیره.

در زمان امپراطوری سوم (۱۸۵۳) شکل مطبوعات تغییر کرده پهلوی عقائد و افکار اجتماعی و مسلکی مباح علمی و ادبی و عصری نیز در جرائد داخل شده جرائد عمده مثل «فیکارو» Figaro (۱۸۵۴)، «لوتان» Le Temps (وقت) که موسس آن

لوی فنتز راست (۱۸۶۳) و غیره بوجود آمد که شرح آنها پایان تر در زیر عنوان « جرائد معروف امروزه » می آمده.

ترقیات جریده نگاری فرانسه در نیمه دوم قرن ۱۹ :

نهضت جریده نگاری فرانسه در نصف اول قرن ۱۹ در بالا شرح داده شد. اما ترقی حقیقی مطبوعات در این مملکت از نیمه دوم قرن مزبور آغاز نموده خصوصاً در بین سنوات ۱۸۸۰ و ۱۹۰۰ خیلی بلند رفت چنانچه در سال ۱۸۸۰ که در پاریس ۱۲۰ جریده نشر می گردید تعداد مذبور در ۱۸۹۰ به ۱۶۰ و در ۱۹۰۰ به ۲۸۰ رسید.

در همین وقت (۱۹۰۰) تعداد کلیه جرائد یکه در تمام خاک فرانسه نشری شد به استثنای رساله هائیکه فاصله نشر آنها بسیار ازاد و غیر منظم است، بالغ به ۲۴۰۰ بود که از آن جمله ۲۱۶۰ آن از ۴۰۰ شهر ولایتی انتشاری یافت.

در بیست سال آخر قرن نهم، مطبوعات فرانسه تاریخی یعنی گذارشات مملکت را پیروی میکردند: مثلاً بعضی جرائد طرفدار بولائزه (مرمایه دار و صاحب حزب معروف) و برخی مخالف آن بودند. همچنین در پیروز (از اشخاص مهم عصر) رای خود هوا خواهان و مخالفین داشت. یسائر عده زادی از جرائد مدافعه و ترویج افکار (ریپوبلیکن اعتدالی) را گرفتند و فقط کمی از آنها به (رادیکل سوسیالست) عقیده داشتند. در همین زمان افکار و طبنت نیز در جرائد نفوذ زیادی یافته مالمقابل جرائد طرفدار بولائزه خیلی کم شده بود.

اما جرائد از هر یارقی که می بودند، علاقه زادی بمسائل خارجه داشتند، جریده « ایکلیر » Eclair به مباحث پارلمانی و مسائل خارجه دلچسپی زادی نشان میداد و در جمع آوری خبرهای تازه خیلی کوشش داشت. بعدها « ایکودویاری » Echo de Paris (۱۸۸۴) « ومان » Matin ترقی و اهمیت زادی کسب کرده، مان (۱۸۸۴) همراه « تائمز » لندن قرار دادی سه بود که تلگراف های بوراپین خود مبادله می نمودند. « ژورنال دفورماسیون » Journal d'Informations ابتدا عموم موضوعات اقتصادی، انعقادات ادبی و راپورت های قانونی و غیره را نشر می داد تا آنکه در ۱۸۹۰ ذوق عامه بگرفتن خبرهای ولایات و مستعمرات دلچسپی نشان داده و این اخبار نمایندگیهای خبر رسانی بمنثل امروز را در قاطب مختلف قائم ساخته اهمیت بزرگی کسب نمود.

ترقیات جریده نگاری فرانسه در قرن بیستم :

مطبوعات فرانسه در قرن بیستم وسعت فوق العاده پیدا کرده، آنچه بیشتر اهمیت دارد اینست که جرائد مسلکی زبادی بوجود آمده، هر کس برای پنبشبرد مقاصد شخصی و

ملکی خود، جراندی تأسیس نمود. در همین وقت شرکتها و اتحادیه های جریده نگاری بوجود آمده، عده جراند و تعداد طبع آنها ترقی بی سابقه نموده و المقاتل قیمت جراند خیلی تنزل یافت. از همین زمان است که جراند مخصوصاً برای هر یکی از شعب حاق تأسیس گردید. چنانچه از آن جله شرکت « لایرس اسوسیسیون » La Presse Association و « سندیکای ژورنالیست » Syndicats des Journalistes و غیره شهرت زیادی دارند و چندین روزنامه و محله را در قاط مختلف دائر نموده اند. در سال ۱۹۲۸ عده تمام جراند فرانسه به ۳۴۳۷ مرسید و جراند پاریس عبارت از ۳۳۷ بود که دوی آن رسمی روزانه و ۱۲۷ خاص برای خبرها و اطلاعات ورزش (از آن جله « روزانه ») بوده. فرانسه از روی تعداد اشاعت جراند اولین مملکت دیا است زیرا در آن حاسا جراند هر دفعه بیش از ۱۰۰۰۰۰۰۰ نسخه طبع و نشر میگردد.

در همین سال در مملکت فرانسه متجاوز از ۱۸۶۶ روزنامه (بومه) انتشار می یافت. مهترین روزنامه که در قرن بیستم تأسیس یافته « اکسلسیور » Excelsior می باشد که در ۱۹۱۰ بشکل مصور جاری گردید. در فرانسه چندین روزنامه انگلیسی نشر می شود مثل « گالیگوانش میسنجر » Galigvanis Messenger (۱۸۱۴ - ۱۹۰) که جای آنرا « نیویارک هیرالد » New York Herold گرفته و دیگر « دلی میل » فرانسه « چیکاگو تریبون » Chicago Tribune، « پاریس تائمز » Paris Times و غیره...

در انگلستان

اولین اخبار عنوان دار انگلستان « مرکوریوس ریتانیکوس » Mercurius Britannicus بود که در سال ۱۶۲۵ بواسطه آرچرام نشر شد (قدیمترین نسخه آن که تا حال در (رتس موزیم) موجود است، شماره نمره ۱۶، تاریخی ۱۷ اپریل ۱۶۲۵ می باشد). این اخبار تقریباً تا اخیر سال ۱۶۲۷ دوام کرد.

در ۱۶ نومبر ۱۶۶۵ جریده بنام « آکسفورد گبریت » Oxford Gazette که طبع آن هفته دو سر به بود، انتشار یافت و با اشاعه شماره ۲۴ خود در ۱۶۶۶ به « لندن گبریت » London Gazette موسوم گردید.

اولین روزنامه در انگلستان :

اولین روزنامه در انگلستان بنام « دلی گیزیت » Daily gazette (روزمره) سال ۱۷۰۲ تأسیس یافت.

مشهورترین روزنامه های قرن هزدهم انگلستان « پیولک آدور تایزر » Public Advertiser (مشتهر عامه) است که از طرف (هنری ودجال) وپسرش نشر میشد و

تعداد فروش ماهانه آن در ماه دسامبر ۱۷۷۱ ر ۸۴،۰۰۰ نسخه بالغ میگردد.

از جمله روز نامه های مهم قرن ۱۸ برطانیه که هنوز وجود و دوام دارد یکی «مارتنک پست» Morning Post (پوسته صبح) و دیگر «تائمز» Times (اوقات) است.

از جمله جرائد معتبر قرن نهم یکی «دیلی تلگراف» Daily Telegraph (تلگراف روزانه) است که ابتداء در ۲۹ جون ۱۸۰۰ بنام «دیلی تلگراف ایند کریر» تاسیس و مالک آن کلنل سلی بود. چندی بعد (ایند کریر) از آخر اسم آن افتاده «دیلی نیوز» Daily News (خبرهای روز) قدیمترین روزنامه حزب احرار انگلستان است که در ۱۸۴۶ مدیریت چارلس دیکنز (ادیب معروف) دایر گردیده و از ۱۹۲۸ به بعد به «وستمنستر گزت» Westminster Gazette موسوم گردید. این جریده بیشتر از ادبیات بحث میکرد.

«دیلی میل» Daily Mail در ۱۸۹۶ بواسطه (الف د هر مسوارت) و (لارد راترمیری) تاسیس یافت و تا امروز بخوبی دوام دارد. و از ابتداء مطبوعه داری مسلک مرمایه داری ملی تحریکات مینماید.

«دیلی ایکسپرس» Daily Express یکی بعد از شوعه دیلی میل بواسطه مرآرت تربرسن روی کار آمده به افکار سیاسی بیشتر توجه داشت و اکنون در سه نقطه، لندن، ما بچستر و گلاسکو نشر می یابد.

«دیلی کرائیکل» Daily Chronicle در ۱۸۷۷ تاسیس یافته از قدیم در دوشهر نشر می یابد، لندن و لیدز. مدتی طرفدار دست چپ حکومت بوده بعد ها تصاویر نیز در آن داخل گشت.

«دیلی هیرالد» Daily Herald در همان اوقات از طرف کانگرس متحده تجارتی دایر گردیده کمک کارگران را مینماید و قسمت سیاسی آن بیشتر است.

«ستیتسمین» Staatsman در مرفع خنک اگست (۱۸۶۰) و «فیدشل نیوز» Financial News در ۱۸۸۴ بوجود آمده اند.

اولین جریده مصور :

«آزورر» Observer تصاویر خنک ترا فالگر (۱۸۰۰) و شکست واترلو (۱۸۱۶) نشر داده اهمیت زیادی کسب کرد. و در ۱۸۴۲ هفته وار و ۱۶ صفحه می گردید.

دیگر از جراید مصور قدیمی انگلستان «ایلستریتد لندن نیوز جریل» Illustrated

London News Journal است که سال ۱۸۴۲ در انگلستان انتشار یافت . از نخستین تصاویری که نشر داد عکس حریق بندر همبرگ بود (۱۴ می ۱۸۴۲) .

« انگلش میگزین » English Magazine در قرن ۱۸ تصاویر را با کلیشه های مسی چاپ مینمود .

« گرافک » Graphic که از بهترین محلات مصور است در ۱۸۶۹ تاسیس یافت .

« سفیر » Sphere « کره » سال ۱۸۹۹ آغاز یافته است .

اولین مجله ادبی :

اولین مجله ادبی انگلستان « اتینیوم » Atheneum است که در ۱۸۲۸ دایر گردیده کمی بعد نام آن تغییر یافت و به « نیشن » Nassion موسوم شد

« ستار » Star (ستاره) در حوروی ۱۸۸۸ شروع شده ، در حریده نگاری شیوه و شکل بوی را در پیش گرفت .

نا تمام



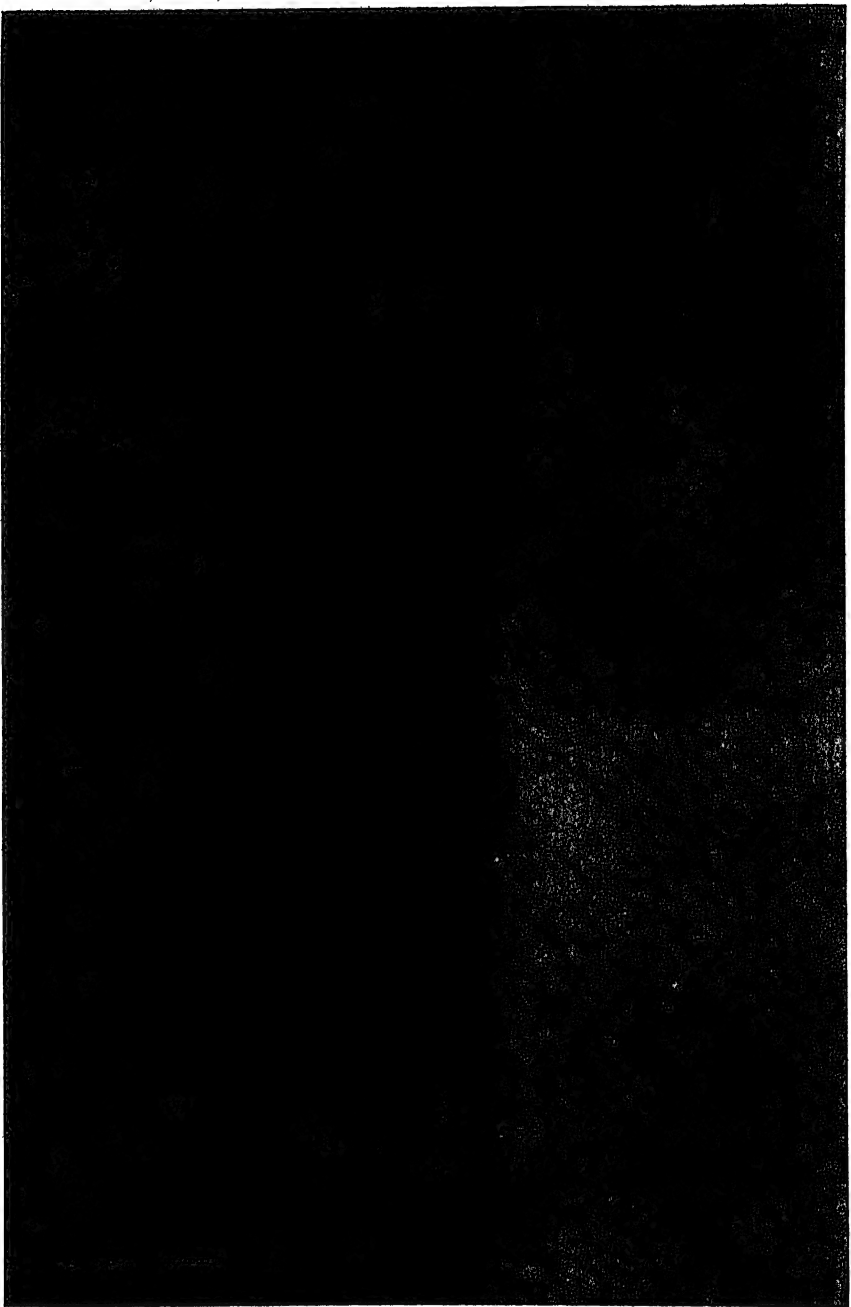
مدنیت

مدنیت عبارت از دوره های پی در پی تاریخ بشر است که در هر عصر و هر ملت شکل نوی دارد .
« آربولد »



مدنیت هر ملت مخصوص خودش است و باید بهمان نظر دیده شود .
« لاکورد »

از مناظر سمت شمالی کابل (ریزه کوهستان)





آثار عتیقه بودائی بامیان

- ۱۰ -

مترجم جناب احمد علیخان

این سقف را فقط برای ساعت تیری در هم و بر هم ساخته اند و مقاد دیگری جز غرابت نداد. این دسته مهم که درین گروپ مجاور تاق بودا قرار گرفته در عصری ساخته شده که معبد دارای اطاق های کافی نبوده و بدین جهت سه اطاق دیگر در سطح دیوار و ارتفاع پائین تری حفر کرده اند چنانچه ذریعه سوراخ مربعی که در دالان معمولی وجود دارد میتوان از چند پله سر نشینی گذشته در یکی از آن اطاق ها که رخش جانب ذره باز است، رفت. ازدو سوراخ کوچک دیگری که یکی در زمین رواق خانه معبد و دیگری در زمین برنده دخول مجاور زینه بودا، کشیده شده، میشود راساً بدو اطاق دیگری رفت. چون این اطاق های اخیر الذکر بلاشک برای دوکان ها مختص بودند منفذ دیگری جز سوراخ های مدخل ندارند.

چون زینہ را تا بہ نقطہ مرتفعہ آن بالا رفته ، دھلیز دور سر بودا را دور زده باز در امتداد جدار دیگر ، زینہ متناظر اولی را فرود آئید بہ سمیچ های دیگری [O] ملاقی میشوید کہ شکل (۱۶) پلان آنرا نشان میدہد . و این یک معبدی است کہ مناسبت کدام علت مجہولی ناتمام مانده - دھلیزی کہ بایستی لطف راست و چپ بہ ہجرہ های راہیین ودکان ہا ورود در حین عملیات ساختمانی متروک شدہ ، معذالک چون شکل د و اطاق عمدہ این معبد در بامیان کمر دیدہ شدہ و یکی از آنہا مخصوصاً خیلی بزرگ است ، دلچسپ میباشد . این دو سمیچ مدور و سقف آنہا گنبدی است و تزئینات تصاویر رنگہ ہم داشتہ چنانچہ در سقف کوچکترین آن بعضی آثار تزئینات مذکور باقی مانده (عکس ۳۵ - ب) . روی دیوار برندہ اطاق بزرگ ہم اثرات تصاویر رنگہ وجود دارد کہ در آن شکل های استوپہ های بودائی شناختہ میشود .

اگر ہمین خود زینہ بودا را تعقیب کنان یک منزل فرود آئید بہ اطاق [D] میرسید کہ سقف آن گنبدی است . گفتہ میتوانیم کہ اولاً خود این سمیچ و اقلّاً تزئینات آن معاصر سمیچ های مجاور مجسمہ ۵۳ متزی میباشد . این تزئینات کہ بالای ورقہ چونہ حجاری شدہ و اثری از تصاویر رنگہ ندارد حقیقہً شبیہ بہ تزئینات است کہ عکس (۳۰ - الف و ب) نشان میدہد حالا آمدم بہ دودستہ سمیچ های [E] کہ در عصر بودائی دیوار مشترکہ آنہا را سوراخ زدہ آنہا را بہم متصل کردہ اند . احتمال میرود یکی آنہا در اثر (شکل ۱۶ :- پلان و نیم رخ حصہ از معبد (O) و (شکل ۱۷ :- پلان معبد E) الحاق بہ مجاورش بزرگ شدہ باشد . این سمیچ بلاشبہ حایز بودای نشستہ بودہ کہ بعد از بت بزرگ ۳۵ متزی مہم ترین بت بامیان بنظر می آید ، در قسمت فوقانی طاق ہمین مجسمہ تصاویر رنگہ

خیلی اعلی وجود دارد که « میتلاد » آنرا رسم نموده و یک عکس آنرا به ما داده است (عکس (۲۷) (شکل ۱۸ :- طاق بودای ۳۵ متری - پلان آن از سطح زمین) این معابد تقریباً همان شععی را که بودای ۳۵ متری داشته و عبارت از زینۀ محصوره ، رواق خانه ، طاق اجتماع و غیره میباشد داراست لیکن وسعت آن محدود تر و منفذ های آن ناسمجیده تر است .

رای معرفی کردن ماهیت سمج های بامیان و تعیین نظریۀ راجع به ساختمان معابد سنگی آن منطقه چند تمثال فوق که به تعداد فوق العاده وجود دارد ، کافی است اینک رای تکمیل تعریفات مجمل این دسته سمج های با عظمت و مجسمه های فوق العاده بزرگ پلان طاق ت ۳۵ متری را که از روی زمین برداشته ایم می افزایم شکل ۱۸ .

زینت اصولات معماری معابد بامیان

قدیم ترین سمجهائی که در آنها اولین ذوق آثار صنعتی دیده میشود قریب بت ۳۵ متری تقریباً به سطح زمین واقع اند که در آنها آثار معماری خیلی سرسری بمشاهده میرسد و تزئینات رنگه و حجاری شده ندارند . سمجهای فوق از نقطه نظر عتیقه شناسی حایز مفادی اند زیرا آنها نمونه اصلیه سمجهائی هستند که از روی آنها ابتدا در مجاورت قریب خود شان ، بعد ، بدور بت نشسته و بالاخره آنطرف بود ا ۵۳ متری حفر و لعد ها ترئین و تکمیل شده اند . چنانچه در حوالی ت ۵۳ متری فوق العاده ترین شاه کاری های سمج های بامیان مشاهده میشود .

در حوالی بوداء ۵۳ متری ، نمونه های اولیه ، اقسام سمج های مختلفه که در تمام جدار سنگی به مدارج مختلفه اکمال خود در سیده اند از قبیل نه طاق مستطیل شکل که بشکل شست ماهی پوشش شده ، طاق مدور ، طاق مثنی و حی مسدس که

موشش آن سقف هموار است و دیگر قذیل اطاق ها که به ترکیبات خیلی ناریک مانند : اطاق مربع سقف گسندی و سقف ها ئیکه به تقلید مسطح های قدیمه در سنگ تراش شده ، یافت میشود چپ بچه شکل ۱۹ دسته ارااب دو سمیج های قدیمه را نشان میدهد

یکی اراان اطاق ها مربع شکل است که هر صلیح آن ۵۰ ر ۴ متر طول و سقف آن تقریباً بیم کروی است و اگر دقیق تر تعریف شود باید چنان گفت دیوارهای این اطاق لطرف داخل حمیده شده رفته اند نقشه که اطاقی شکل نمۀ محروطی میگردد که بالای آن گسندی قرار گرفته باشد مسئله ناریک ، گذشتن اربلان مربع به بلان مدور بصورت خیلی ساده حل شده و حتی بدان توجه هم نکرده اند زیرا در این صورت حائره و سمیج خیلی کوچیل است و آهم در سنگ متراکم حصر شده است سپس بل نوع انۀ گچی و بعد طاقۀ لشکل بدش برآمدگی روی راویۀ داخلی اطاق ساخته ، آنگاه پلان مدور را روی پلان مربع قرار داده اند سمیج به سمیج و مبرل به مبرل این مجهرات و تراکیب تزییناتی که ابتدا بصورت تصاویر رنگه و بعد ها تقسم تصاویر حجاری شده استعمال شده اند منتهی ابساط و ترقی خود را به سمیج های محاورت ۵۳ متری و حصص دورتر عمری آن دارا شده اند معماری سمیج های نامیان حر یکموع تزیین چیر دیگری بدست واستدلال و منطقی ارحود ندارد

مواد عامله عمرانات فی سقف که در انستۀ نامیان تقلید شده هم جرکار تزیینات عمل دیگری نمیدهند در باب شکل خود سمیج که گسندی را بالای اطاق مربعی قرار داده اند ، گفته میتوانم ارضعت نقاطی گرفته شده که بعلت بداشت چوب محمور بودن دون - حتمان طاق چوئی وسیله عملی برای گذاشتن گسندی بالای

پلان عبر مدور پیدا کنند «شواری Chouisy» میگویند. به نگاه اول گاهی معلوم نمیشود که گسند یعنی سقف مدور برای اطاق مربعی تعیین شده باشد، بلکه چنین نظر میآید که چهار دیوار محوطه آن مانند کمان های صومعه تدریجاً بالای فضای آراد هم شده رفته باشد لیکن در صورت طاق ها لارم دارد. مریت اس کنند این است که طاق میجو اهد

پیوند به پلان مثنی چتری سهل است و ترا مثنی هر چه به دائرة که محاط کرده ردیل شده رود، قریب به طرری می شود که عبارت ارس است که نا چهار طاقه که شکل بنش را مدگی روی را و به های داخلی منسارند، پلان مربع را به پلان مثنی لعار شکل میدهند آنگاه خود گسندی را بالای تهداب مامی که ارو خود چهار طاقه را و به ها تشکیل میشود قرار میدهند.

اصول گسند ساری فوق الذکر محتملاً خود نامیان اختصاص دارد

هند کاملا ارس رویه بیختر است معماری هند که خیلی ها ارضعت هخامنشی مهره ور گردیده بود اراصولات ماهرانه گسند ساری چونی وسگی حصه نگرفته و عرهمان تراکب ستون نندی ها و اصول تعادل چر دیگر را میداند صنعت هندی تقریباً بصورت عمومی به همان رویه ستون نندی قدیمه بومی خود رجعت کرده است معدالک در عصر «گرنگو بودیک» یعنی در زمانه که نمونه تزیینات عربی بوجود می آمد، در معابدی که بالای تمه های (گمدها را) ساخته شده، یکموقع سقی را کشف کرده ام که خیلی ها عمومیت داشته است، تقریباً سقف های تمام اصاق ها گسندی، بعضی ها مستطیل شکلی و سقف آنها در ارس ستون نندی ها لشکل پشت مدهی ساخته شده است (شکل ۳۴ و ۳۵ کتاب صنعت گرنگو بودیک گمده را - مواه موسیو فوشه)

کنبد کردن اطاق های مدور هیچ اشکالی ندارد. زیرا کنبدی ساختن بالای استوارانه به اصولی که خشت یا هر موادی که باشد به تدریج آهسته آهسته پیش پیش نهاده شده تا کنبد تکمیل شود خیلی ها سهل است. در صورتیکه اطاق مربع باشد و سقف آنرا کنبدی بسارند البته کمی مشکل تری افتد. موسیوفوشه میگوید: « در موقع خود معماران هندی هم به اشکالات مواجه شده بودند که چطور محوطه مربع شکلی را تا کنبد نیم کردی بپوشانند؟ چنانچه این مسئله باریک تا قرن ۵ که مسجد « اباصوفیا » قسطنطنیه تعمیر نشده بود، حل نگردید.

واضح است که در هند یا دیگر جاها اصول ماهرا به و قشنگ « پاندان تیف » Pendentif (۱) که کاملاً مسئله را حل میکرد کشف نشده بود. و چون يك، دو یا سه سنگ را در چهار کنج اطاق پیش را آمده قرار میدادند شکل مربع را به هشت ضلعی تبدیل میداد. معماران کنند هارا هم رای گذشتن از بلان هشت ضلعی بدایره، دست پاچه نشده اند و خوشبختانه « کول » cole اول از همه در قریب « سنگاوا » Sanghao اوطاق های زیر زمینی یافته است که تا آنوقت محافظه شده بود و تمثال نمونه های صلی این اصول را نشان میداد.

بس چنین بنظر میآید که هندو حتی هند بودائی کنند هارا، اصول کنبد سازی فوق الذکر را بالای پلان مربع نمیدانستند.

در ترکستان هم طوریکه ارضحنه های منقوش و انیة بعضی نقاط مثل ایل - کول Ili Kol قریب « کمیول » Komul استنباط میگردد طاهر میشود که اسلوب کنبد سازی فوق بالای پلان مربع معمول نبوده در بعضی صحنه های رنگه که تقلید اصولات معماری را نشان میدهد، آنقدر از نقطه نظر معماری به بی مهارتی ساخته شده (۱) قستی از سقف کروی که بالای کمان های بزرگی نهاده شده باشند که برای اسقرار کنبد نگار روند.

که معلوم میشود رسم کنندگان آنها هرگز نفهمیده اند که از روی چه تقلید میکنند و سرمشق خود چه را قرار داده اند. کاریگر بامیان مواد عامله را بچشم خویش دیده و نقل کرده (۱) لیکن نقاش ترکستان تزئیناتی را که رسم کرده معنی و مفهوم خارجی برایش نداشته است از طرف دیگر گنبد هائیکه درین مملکت میساختند راساً بالای پایه های قوی چونی قرار میگرفت که در کنج های اطاق مربع نصب میکردند.

در قریل (ترکستان) گنبد هائیکه سمج های مربع را می پوشاند در سنگ و در مرکز يك سقف هموار تراشیده شده و معماران هرگز ازین مسئله به تشویش نه افتاده اند که آیا مثلث های باقی مانده منصوب میباید یا نه.

حالا برای اینکه تعریفات ماثویش ذهنی تولید نکند پس به شکل ۱۹ مراجعت نموده تعریفات خود را ادامه دهیم: سمج ثانوی یکی سمج کوچکترین اطاق مربع سقف گنبدی است که کوئی گنبد آن بالای ترکیبات ستون ها قرار گرفته باشد. این شاه تیرها که بطور مائل گذاشته شده اند آنقدر غیر ماهرانه نوك های شان روی هم قرار گرفته که فوراً حالی میکنند که صنعتگران محلی این رویه معماری را که عبارت از پوشاندن اطاق های وسیع با ستون های کوتاه باشد نمیدانستند. این اولین آزمایشی است که بمقصد تزئیناتی از صنعت تعمیرات کدام حصه دیگر آسیا تقلید شده. طوریکه بمشاهده رسید چطور گنبدی بالای پلان مربع تکمیل شده رفته است از این آزمایش ساده هم منزل بمنزل در سمج های جدار سنگی بت های زرگ مدارج (۱) در وقت حفاریات در يك دير Kaboura « کابورا » قدیم یعنی « کابل » اطاق زیر زمینی یافتیم که گنبد آن بالای طاقه های زاویه ها بر طبق اصول معماری فوق از خشت ساخته شده بود ازینجا معلوم میشود که استعمال این اصول معماری را معماران این منطقه مجاور بامیان میدانستند.

تکامل را ایمنموده است این طور گنبد را ابتداء در قرات بوداً ۳۵ متری در يك اطاق همسطح زمین حفر کرده اند (شکل ۱۸) سپس در یکی از سمج های معبد مجاور که پلان آن آزاداده ایم (شکل ۱۴ عکس ۳۲ الف وب) و بعدها قدردی بلند تر در جدار، در يك معبد دیگری (عکس ۳۴ الف) و باز بسا دفعات دیگر اطراف بودای ۵۳ متری و بالاخره چندین تمثال این تقلید بصورت فوق العاده صحیح در ساختمان همسطح چوبی مشاهده رسیده است (شکل ۲۱ - عکس ۳۵ الف و ۳۶) .

ساده ترین صورت بوشش يك محوطه مربع شکل عبارت ازین است که برای برداشتن سقف يك عده شاه تیرهای چوبی و یا سنگی را از يك ضلع به ضلع مقابل افکنده شود (شکل ۲۲ الف) هویدا است که این طرز بوشش تا اندازه محدود و از خود صورت امکانیت دارد : زیرا تیرهای سنگی عموماً طویل نمیشدند و تیرهای چوبی که حایز قطر بزرگ باشد غالباً نادر و قیمتی میباشد لذا معماران به کمال مهارت در مقام تفحص برآمده ب فکر افتادند تا از موادی که در دسترس داشتند اصول دیگری پیدا کنند و عوض اینکه تیرها را رأساً از يك ضلع بضلع مقابل اندازند چنین قرار دادند که از يك ضلع به وسط ضلع مجاور اندازند (شکل ۲۲ ب) .

در اثر چهار تیری که باین ترتیب گذارده شود مربع جدیدی بدست میآید که سطح آن عیناً مساوی نصف سطح مربع اولی و نسبت طول اضلاع آن یعنی نسبت طول تیرهای لازمه با طول اضلاع مربع اولی مثل نسبت ۷ به ۱۰ میباشد .

پس از روی این اصول با تغییرهایی که طول آنها مختلف باشد، میشود اطاق مربعی را که سطح آن بزرگ و یا مضاعف باشد به مراعات یکی از دو اصول فوق به پوشانیم.

اگر هنوز هم سطح مربع ثانوی وسیع باشد میشود باز، مجدداً بشرح فوق، دفعه دیگر در وسط اضلاع مربع ستون ها افکنند، بدین صورت مربع ثالثی بدست میآید که اضلاع آن مساوی نصف اضلاع مربع اولی و سطح آن $\frac{1}{4}$ سطح عمودی پوشانده میباشد. به تعقیب این اصول میشود مربع مرکبی را به $\frac{1}{8}$ و یا $\frac{1}{16}$ و یا هنوز هم کوچکتر ساخت. مزایای این صنع تعمیرات خیلی بلند و عمومیت آن در تمام ممالکیکه برای پوشش انبیه خود چوب و یا سنگ استعمال میکنند، خیلی زیاد است. بواسطه سادگی فوق العاده و سهولت استعمال خود این اصول در عده زیاد مناطق آسیا ایجاد و بعد طرف استعمال قرار گرفته چنانچه هنوز هم آنرا مستعمل می بینیم. نا تمام



بلخ

قسمت چهارم

نگارش محمد کریم خان بزینی
عضو انجمن ادب کابل

بلخ، آئین زردشتی و حل پیشرفت آن در انملکت، مدنیت
اولیه آن، با اختلافات مؤرخین، وقایع مهمه سیامی که اررمانهای
باستان تا اسکندر در آنجا روداده.

ناسکه در بالا گفته آمدیم علت انتخاب مهاجرین آرنانی این سرزمین را،
حاصلخیزی زمین، کثرت مراتع و چراگاهای سرسبزی بوده است که
از هر حیث بحیات رراعتی و زندگانی چارپاداری مساعد و موزون افتاده بود.
هم چنان از مهمترین علل ظهور دین زردشت و اسباب موفقیت و بشرفت آن
درین دیار، همین وسائل مذکوره با اختلاف و تباین آب و هوا در مواقع مختلفه
آن سرزمین بوده است.

چه مهمترین تکالیف مذهبی آن عبارت است، از زراعت، تربیه حیوانات
اهلی و تقدیس عناصر ارعه. زردشت که ار معاصرین و دوستان کشتاسب
پادشاه باختر بود و همبشه در کنف حمایت و شفقت او بسر می برد، در حدود



«ار مناطق سمت شمالی کابل در رفته پنجشنبه»

هزار سال قبل از میلاد آئین مزدیسنی (خدا پرستی) را در آن سرزمین ترویج و اشاعه داد و اساس آن را دوندأ (یکی وندی) گذاشت، که از انسان تا حیوان عملاً بین آیند و اشتراك دارند و موافقت کلی بهم می‌رسانند. این دودسته عوامل زر که یکی آهوراها (عوامل نیکی) و دیگری دیوها (عوامل بدی) باشد هر يك مرکب از یکدسته عواملی است که در زیر سلطه و نفوذ فرمانفرمای بالاتر و واحدی قرار گرفته و زرگترین آهوراها را (هر مزدیازدان) و اردبوها را (انگزه مینویا هر بمن) نامند و همیشه این دو قوا مخالف همدیگر بوده، اجراآت و کارروائی‌هایشان بر علیه یکدیگر است.

و هموست که نارتولد گوید؛ همچو عقیده در سرزمینی ظاهر شود، که در يك نقطه فرق فاحشی بین دو قوه متضاد بطور و صوح نمایان بوده باشد، نه تعبیر دیگر از یکطرف مرغراهای پراطوت و از طرف دیگر صحاری و ریگستانهای سوران و نی آئی در آنجا وجود داشته باشد و انسان همواره سعی نماید، تا هر قطره آئی را که رایش منسر است، رای شرف اراضی بکار برده از آن استفاده نماید و در ساقه آن يك رند کافی بونی (مدنیت) آشنا و داخل گشته، از بدویت (یعنی حیات اصلی آریاها) و از آسیب و ریاهائیکه از آن بوی می‌رسد، محفوظ و در امان باشد. زیرا که این حیات بوی نه تعبیر دیگر مدنیت (چنانکه در یکی از سرودها ذکر یافته) از شر ریگهای صحاری، تناول سواران نادیده نشین کوچی که مرده‌ها را مقتول، زرها و اطفال را اسیر، حیوانات و اموالشان را لغارت می‌زدند، بطور دائم آنها را انگهائی و حط می‌نماید. در عوض کار و زحمت اجر زر کی داشته، موجودیت و بقای خود را در ساقه آن جستجو و ادامه دهند.

نادارای نیروی قوی و تنومندی بوده ، با سلامت و نشاط زندگانی و امر ارحیات نمایند. و از آن رو است که این شهر مبدأ بزدان پرستی و مهد آئین مزدیسنی تلقی یافته ، پیشینیان عجم آن سرزمین را از اماکن مقدسه می‌شمردند و در تکریم آن سخت مبالغه می نمودند . نو بهار به تعبیر دیگر بزرگترین معبد زردشتیان نیز در آنجا وقوع داشت ، که بیان مفصل آن در آئینده گفته آید .

بلخ موقعیت مدنی و سیاسی آن : راجع بمدنیت اولیه و مرکزیت عرفانی این شهر روایات مختلفه بنظرمی رسد از انجمله بعضی از مؤرخین را عقیده ران است که این شهر از زمانهای بسیار قدیمی (قبل از آنکه نام بلخ را بخود بگیرد) بر علاوه این حیثیت مذهبی خویش یکی از مراکز مهمه علمی و سیاسی ایثیانیز بشمار رفته ، از مهمترین نقاط آسیای مرکزی بود ، با آقباتان ، نینوا و بابل پهلوی همسری میزد .

ولی بقرار تحقیقات استاد ماسوف علیه بار تولد مدنیت اولیه آن بطور مسلم از تمدن ملی که در آن زمان در اطراف دریای مدیترانه و حوضه فرات و دجله زندگانی داشتند پستر بوده بلکه بعد از چندی که باختر استقلال خود را باخته در زیر تصرف و قبضه هخامنشی ها در آمد نیز رسوم و آئین باختری و صغدی ها فرق فاحشی با اخلاق و عادات سکنای اهالی ایران داشته است . و بلکه بعقیده سترابو Strambo اهالی این سرزمین قبل از سکندر از حیث عادات ، اخلاق و طرز زندگانی چندان فرقی با کوچ نشینان نداشته اند .

و همچنان گشتاسب یا د شاه باختر که معاصر زردشت بوده است . نیز مثل شاهان هخامنشی شکوه و جلالتی نداشته . بلکه رئیس و پیشوای مملکت جنگجو و نیرومندی بوده که بیشتر بزراعت و مالدارای اهتمام داشته اند .

اما و.آ. کورکو - کریاژنی در فصلی از طالع تاریخی افغانستان در یناب چنین مینویسد: بطوریکه مؤرخین اطلاع داده اند قبل از تشکیل سلسله هخامنشی هادر ایران (در حدود ده قرن قبل از میلاد) در باکتر حکومت قوی شاهی تشکیل یافته بود و حکومت مذکور در آن زمان داخل ارتباط خوبی با اروپا بوده است. و بقراریکه: کتی زیاس (Ktesias) راجع باثوری ها نگاشته است این است که حکومت مذکور را آثوری ها فتح و اشغال نموده بودند چنانکه مؤرخ معروف یونانی دیودورس Diodorus (۱) نیز بنقل از وی قضیه مذکور را تذکار نموده زردشت را (اشتباهاً پادشاه بلخ) رقیب و معاصر پادشاه آئورنینوس Ninoas و زلش سیمیرامیس Semiramis دانسته مینویسد، پس از آنکه نینوس پادشاه آئور بمالک بابل و ارمنستان غلبه کرده بمدی رو نهاد. و آنرا نیز بزودی فتح نمود. و این پیشرفت و فتوحات مشارالیه را باندیشه جهانگیری انداخت و خواست که از نهر دون (۲) تا رود نیل را متصرف شود. همان بود که به فتح ممالک پرداخت، آهسته آهسته قسمت مهمه ممالک آسیا را فتح نمود، مصر، فنیقه، سوریه و سایر نقاط آسیای صغیر به تصرف او درآمد. و بسا از اقوام ساحلشور آسیای مرکزی را شکست داده مطیع خود ساخت. و دامنه سلطه و نفوذ آن تا تنگه سلسله کوه قفقاز امتداد و بسط یافت. و خواست که درین مورد بلخ را نیز فتح نموده باشد. ولی همه مجاهدات او برای فتح بلخ درین بار عقیم

(۱) مؤرخ یونانی از جزیره سیسل معاصر قیصر روم (اگوستوس) بوده که در سال ۶۳ قبل المیلاد تولد یافته در ۱۴ مسیحی درگذشته است.

(۲) Don یکی از دریا های بزرگ قابل جهازرانی است که از روسیه مرکزی برخاسته در بحیره آزوف میریزد. و طول آن عبارت است از یک هزار و سه صد و بیست و پنج میل ص ۳۱۰ اسای کلویدیدی روتلج طبع ۱۹۳۱

ماند. موقعیت مهم، دشواری راه و جنگجویی اهالی این سرزمین آما را
 یا مال کرده مجبور شد تا از فتح بلخ صرف نظر نماید و بسوریه برگردد. آن بود
 که مشارالیه برگشت و در آنجا شهر نینوارا بنا نهاد. و پس از انجام ساختمان آن بار دیگر
 بیاد بلخ افتاده از سرتاسر ممالک قلمرو خود سپاه جمع آوری نمود و چون از نخستین
 لشکر کشی خود تجربه یافته و از راه دشوار گذار بلخ و مردان جنگی آنجا آگاه بود.
 لشکر بزرگی بیاراست و نایک ملیون هفصد هزار پیاده و دوصد هزار سوار
 و هسپار دیار بلخ گردید. در میان چندین شهرهای بزرگ پایتخت آن ناختر
 (شهر بلخ) بواسطه بزرگی و برج و ناروازه همه امتیاز داشت، پادشاه بلخ
 او خسیارتس Oxiartice همه جوانان کشور خود را بجهنگ خواند و با چهار صد
 هزار تن از جنگجویان راه مملکت بروی دشمن بست، پس از پیکار سختی آنورها
 روی بگریز نهادند، بلخیها تا بکوههای مجاور ایشان را پسپا کرده صد هزار
 تن از دشمنان را نیست نمودند ولی در مقابل لشکر نهایت انبوه مقابله نتوانسته
 تا گزیر به عقب گشتند، و هر یک بفکر نگهداری خانمان خود برآمدند، کشور
 بلخ بدست آنورها فتح گردید. اما خود شهر بلخ بواسطه برجها، باروها و
 آلات جنگی که در آن تعبیه یافته بود مدتی طولانی ثبات و پایداری نشان داد،
 آنورها شهر را محاصره نمودند و در مدت این محاصره طولانی مردی از سپاهیان آنور
 آرزو مند دیدار زنش گردیده او را طلبید، زن او که سبرامیس نام داشت چون
 به بلخ رسید، وضع محاصره شهر را تحت دقت قرار داده و از طرفیکه قلعه مذکور
 استحکامات کمتر داشت و دفاع اهل قلعه سست تر بود، با چند تن از سپاهان دلیر
 یورش آورده بمحاصر شهر برآمد و سائربن را اشاره به هجوم نمود، نگهبانان قلعه
 بهراس افتاده دست از کار کشیدند و شهر بدست آنورها افتاد، نینوس بر شادت

تدبیر، زیبائی، هوش، ذکا و دلیری سیمیرامیس گرویده گشته، شیفته حسن و جمال او شد. تا او را زنی گرفت و ازین فتح سیم و زر فراوانی از خزینۀ بلخ بدست نینوس افتاد.

ولی بعقیده پروفیسر لیمان هایت الهانی (Lehmann Haupt) این واقعه افسانه وی بوده حقیقتی نداشته و بلکه بواسطه ابراد دلائلی چند شخصیت سیمیرامیس را نیز افسانوی دانسته، قضایای مذکور را خالی از حقیقت و سرتاسر جعلیات می نویسد (۱).

و از آنجائیکه راجع باوضاع سیاسی آنوقت باختر و شاهان آن ما را اطلاع صحیح و مفصلی بدست نیست و آنچه که نظر می رسد، خالی از جعل نبوده جنبه اساطیری آن به نسبت حقیقت بیشتر است. لهذا؛ از آن صرف نظر نموده به تفصیل وقایع تاریخی تقریباً موثق آن (یعنی بعد از زمان استیلای هخامنشی ها) اگر بپردازیم، اعتساف نکرده خواهیم بود.

وقایع مهمه ئیکه در بلخ روداده: پس از انقراض شاهان باختری، دوره بدبختی و زوال سیاسی این سرزمین آغاز یافته، استقلال کامل خود را بدبختانه از دست داد، و در حدود (۵۴۱ - ۴۹۲) ق. م. چنانکه در بالا گفتیم بواسطه داریوش هستاس پس پادشاه سیوم هخامنشی مفتوح گردید. و مشارالیه بر علاوه باختر دو ولایت پنجاب و سند را نیز فتح نموده ضمیمه ممالک شاهنشاهی هخامنشی نمود.

(۱) انسایکلوپیدیای بریطانیکا ج ۲۰ ص ۴۱۴.

ولی پروفیسر سردنيسن راس و سکر این (در کتاب مولفہ شان قلب آسیا (۱) می نویسند کہ با وجود قبض و فتح باختر بدست داریوش از حکومت هخامنشی ها در آن دیار نہایت ضعیف بود، یعنی بنام بوده نہ بکام . و در آنجا تا فتوحات اسکندر از طرف هخامنشی ها (ساتراپ) نائب الحکومہ معین گشته و وی در اجراء امور داخل آن مملکت تقریباً آزاد بود . و اہالی این سرزمین بطوریکہ باید، با نقیاد هخامنشی ها تن در نداده بودند و هوای آزادی و استقلال از دماغشان رفته بود . ہمیشہ منتہز فرصت می بودند، تا وسیلہ یافته استقلال از دست رفته وطن و مملکت خود را بازستانند . ولی با وجود آہم این دورہ بدبختی تقریباً دو صد و پنجاہ سال تا فتح اسکندر دوام نمود .

اسکندر در ۳۳۱ ق. م. پس از شکست داریوش سیوم (۳۳۶ تا ۳۳۱ ق. م.) در جنگ اریبلہ بفتح بن النہرین ، عیلام و فارس آغاز نمود، و قصر سلطنتی پرسپولیس را کہ نشیمن گاہ شاہان هخامنشی بود، بہ خواہش و اصرار معشوقہ خود آتش زد و بہ تماقب دارا روانہ مدی شدہ، اکباتان را گرفت و از آنجا بری آمد . و درین هنگام دارا از ترس سکندر رو بفرار نہادہ بقشونیکہ ناختریا قسمت عمدہ آ را تشکیل میدادند بہ پیوست و مصمم شد کہ خود را ببلخ رساند و در قلعہ آن کہ از مستحکم ترین قلاع آن عصر بود متحصن گردد .

ولی سردار قشون باختری و ساتراپ بلخ کہ اسم اصل آن ماہیار بود و یونانیہا

وی را بسوس خوانند چون از سالها در صدد انتقام کشیدن از مسطین خارجی مملکت خویش بوده ، در سر هوای استقلال داشت ، از فرصت استفاده برده ، ازین آخرین فرد دودمان هخامنشی که استقلال وطن و مملکت او را پامال کرده بودند . خواست انتقامی کشیده باشد ، پس معاونت دیگر امرای باختری وی را نگرفت و محبوس ساخت و چون این خبر ناسکندر رسید مشارالیه شتاب تمام روانه خراسان شد . تا داریوش را بدست آورد .

و بقول مورخین یونانی پیش از آنکه اسکندر داریوش برسد ، بسوس مذکور به آرزوی دبرین خود دستیاب گشته به نزدیک دامغان داریوش موصوف را بکشت . و لعش او را در میدان گزاشته خود روانه بلخ گردید .

اسکندر بعد از شنیدن قتل دارا (بطوریکه در قلب آسیا موله سکر این و پروفیسر ادورد دبسن راس ص ۶ مذکور است) راه خراسان و سیستان بطرف قندهار و کابلستان رو نمود . و بسوس درین موقع فرصت را غنیمت شمرده در موطن اصلی خود ناختر بعنوان آرتاکزرس چهارم Artaxerces یعنی اردشیر چهارم پادشاه گشته ، علم استقلال برافراشت . و چون اسکندر ازین خبر آگاه شد (در ۳۲۹ قبل المیلاد) هندوکوه را از جنوب عبور نمود و به تسخیر بلخ پرداخت .

ولی نظریه بعضی روایت : بسوس پس از آنکه دارا را بکشت و خود در بلخ آمده بنام اردشیر چهارم پادشاه شد . اسکندر در عرض راه (در حدود دامغان) لعش داریوش را دیده ، بدو توقف به تعاقب بسوس روانه گشت و به تسخیر بلخ پرداخت .

سوس چون چاره را حصر دید، باتنی چند اررفقای خویش از آمودریا گذشته، تمام کشتی‌ها را سوخت و لطف‌بونا که (لعقیده کریکورف علاقه بین آمودریا و شهر سزاست (۱) فرار نمود. اسکندر پس افرات از تسخیر بلخ به تعقیب وی روانه‌هاورالنهر شد. و بذریعه مشکها و بسته‌های پرارگاه جیحون را عبور نموده، در صدد استیصال او برآمد.

و گویند درین زمان سوس در یکی از محال‌س عیش و تفریح بایکی ارسرداران و مشیر خاص خود که سپتیا منس نام داشت، ارااه مستی نزعی کرده مشارالیه را تهدید بقتل نمود. سپتیا منس ارسم جان‌آزردوی فرار نمود و باردوی اسکندر پناه‌گرفتن گشته، به نزد اسکندر باریافت. اسکندر کمال احترام را بوی نموده، مشارالیه را در ردیف امرای خود منسلک ساخت، و سیاست‌هایت در احترام و استمالت او مبالغه نمود. این اوصاف طاهر فریب اسکندر سپتیا منس خائن را وادار بآن ساخت که در مقابل مادار و مرنی خود بیشتر ارن خیات بزرگی را مرتکب شود. همان بود که با سرداران خائن اردوی سوس مفاهمه نمود تا آنکه مشارالیه سوس را به تحریک وی اسیر نموده تسلیم اسکندر نمودند.

و لعقیده مورخین جدید (نقل ارا ایران باستان ج ۲ ص ۱۷۲۱) اسکندر در اریاسپ به نزدیکی ناخ حالیه مجلسی بیاراست و ارسرداران سپاه خویش راجع به سوس طالب رای شد. و مجلس رای داد تا نه سب خون داریوش او را موافق عادات پارسیها نکشد. آن بود که یکی از سرداران پارسی‌ها مورشد تا سوس را همدان (آکباتان) برده اول او را مثله و بعدها بدار آویزد.

و ما گفته نماد که اسکندر پس از حکم بقتل لسوس روانه مارکنده (سمرقند) گردیده، آنجا را بر فتح نمود و عدهٔ ارافواج خود را در آنجا بطور ساحلو گذاشته خود بسوی دریای سیحون برگشت درین مورد سپتیامنس از موقع استفاده رده، سمرقند را محاصره نمود و افواجیکه اسکندر بسرکونی او فرستاده بود همه را نیست و نابود ساخت چون این قصیه بسکندر رسید، خود مشارالیه، به سرکونی سپتیامنس بازگشت و سپتیامنس محوراً فرار کرده، در مملکت خود باختر خود را رساند و در آنجا همیشه بر خلاف افواج مكدونی می جنگید. تا آنکه در اواخر سال ۳۲۸ سه صد و بیست و هشت قتل المسیحی بدریعهٔ یکدسته از کوچیها بقتل رسید و بدین سبب سکندر از ناختر مطمئن گشته در سال آینده ۳۲۷ سیصد و بیست و هفت ق، م بازگشت نمود.

(ما تمام)





سال نهم انیس

جریده فریده هفته وار انیس اینک دوره هشتم خود را طی کرده قدم مرحله سال نهم میکند این جریده شریفه ملی تا حالا خیلی در راه استفاده و استحصال معلومات مفیده اهالی وطن مصدر خدمات خونی شده مخصوصاً باید از مساعی و مجهودات خسته گی نایبیر مدیر آن، جناب محترم محمد امین خان خوگیا فی مذکر شد چه این جریده فریده در دوره حاضر خود علاوه بداشتن محسنات معنوی از نقطه مزایای مادی و طباعی نیز خیلی ترقی کرده و نمرات حاضر آن که بانجمن موصلت می نماید در (۱۶) صفحه باجلد نازک فشنک و حروف تار و تقطیع موزون و متناسب که از هر جهت با ادواریشین خود مزیت و برتری دارد در اوقات معینه طبع و نشر می شود .
ما ذوق نفیس و مساعی کارکنان این نامه ملی را تمجید گفته موفقیت روز افزون شان را از خدای متعال نیازی نمائیم .
انجمن

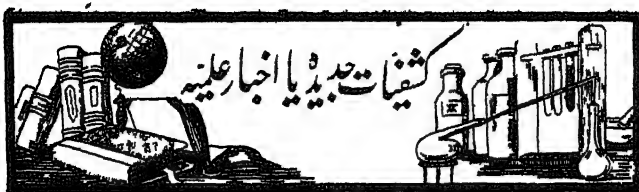
القراءة العصرية

فی تعلیم العربیة

در نمرات سابق مجله کابل طبع و نشر جزوه اول این کتاب درسی مفید و جدید زبان عربی را بقارئین مزده داده بودیم ، اینک جزوه ثانی آنرا نیز جناب زیدان مدرات عضو محترم دارالتالیف و وزارت معارف افغانستان تمام کرده و بطبع رسانیده است . چنانچه نسخه ازان باین انجمن موصلت کرده و این جزوه در صد صفحه باهمان تقطیع و کاغذ و حروف اعلی و مزایای طباعی جزو اول که تذکار یافته بود طبع شده و بطوریکه قبلاً ازین اثر نفیس تمجید کرده بودیم که درمالم خارج عربی نخستین اثریست که بمقصد سهولت و زودی تحصیل زیات عرب جناب مؤلف بطبع این سلسله اقدام کرده اند مجبوریم که اینمطلب را تکرار کرده مخصوصاً نظر قواعد و محسنات گراماتیک که ازین جزوه بایک انداز خونی شراوع میشود ، مزید بگذشته زحمت شارا درین راه تقدیر نمائیم .
انجمن



ار مسطر سمت شمالی کامل (دوڑہ آسر رینچشیر)



قائم مقام دست انسان

مترجم سید قاسم خان رشتیا

کلمه ترقی يك کلمه بید معنی نیست. در زیر اثر همین کلمه است که ماشین روز بروز به پیمانه وسیع تری جای دست انسان را میگیرد و کار او را بطرز بهتری اجرا میدارد. بدیهی است که زیادی فواید العاده ماشین از نقطه نظریکاری اسباب بدبختی بعضی توده های انسان را فراهم ساخته ولی باید اذعان نمود که همین ماشین است که در هزار جای دیگر، اسباب خوشبختی بشر را آماده نموده است. مثلاً آیا عمل آتش کاوی دردش های ذوب فلزات چه کار صعب و کسانیکه به آن گرفتار بودند بچه اندازه بدبخت شمرده میشدند. از طرف دیگر عمل تبدیل پول و خورد کردن (به اصطلاح وطنی شکستاندن پول) و نادیده آن در معازنه ها و بانک های بزرگ چقدر سخت و در عین حال غبر مطمئن و اکثر اوقات خساره بخش بوده است :

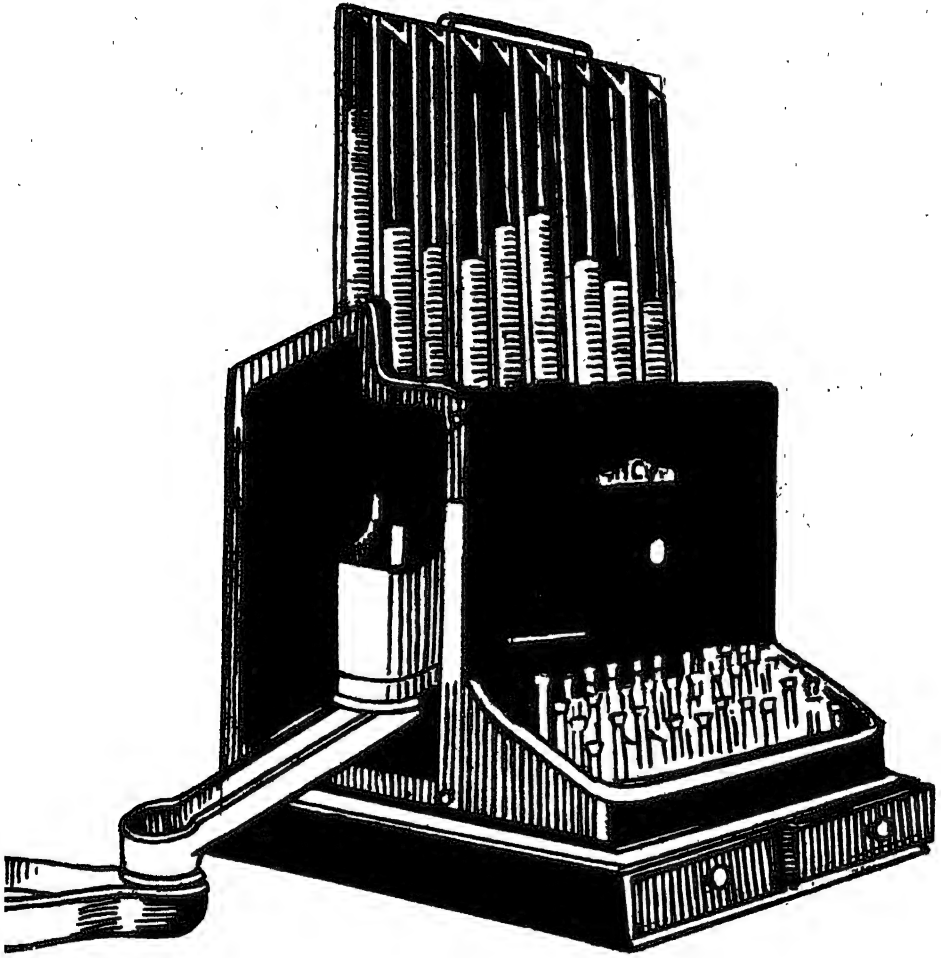
اکنون عمل ماشین کاری ادراة حساسیه مجله « ایلو ستراسیون » پاریس يك ماشین کوچکی اختراع کرده است که این کار مشکل و پر زحمت را بکمال خوبی اجراء کرده، عمل تبدیل و نادیده پول را به آتقدر دقت و صحت بجای آورد که قابل ترین و دقیق ترین محاسبین از آن عاجز است. علاوه برین ماشین مزبور، عمل تبدیل و نادیده پول را نسبت به انسان خیلی زود تر اجرا میکنند و ساختمان آن طور است که هیچگاه اشتباه نمینماید. این ماشین که (ماشین

تبدیل و نادیه کنندۀ « پولی پیس » Polypiece نام دارد، بشکل جعبه‌های ماشین تحریر است که در داخل آن لوله‌های متعددی برای گذاشتن پولها میباشد و هر يك از آنها از ۷۰ تا ۱۴۵ قطعه پول را گنجایش دارد که مجموعاً قیمت آنها به ۳۵۰۰ فرانك بالغ شده میتواند. در قسمت پیش روی ماشین مثل ماشین چاپ مروجی چندین پرده (پسه كك) بر رگهای مختلف وجود دارد که بواسطه فشار دادن هر يك از آنها، پول معینه از مبلغیکه مد نظر باشد، در جعبه پهلوی ماشین می افتد. ۴ پرده اولی از طرف چپ برای اجرای نادیه از ۵ تا ۲۵ ساتیم و باقی پرده‌ها برای ۵۰ ساتیم و ۷۵ ساتیم و يك فرانك میباشد به این قسم اگر کدام خریدار ۲۰ ساتیم را از يك فرانك (یا ۲۰ پول را از يك افغانی) چیزی بخرد، مجرد فشردن پرده ۲۰ ساتیم، ۸۰ ساتیم باقیمانده شامل يك سکه ۵۰ ساتیمی و يك سکه ۲۵ ساتیمی و يك سکه ۵ ساتیمی در جعبه طرفی می افتد.

بالاخره سه سلسله آخر پرده‌ها برای اجرای نادیه از مسكوكات فرانك میباشد بقسمیکه برای گرفتن سه فرانك، روی پرده سه فرانكي فشار آوردن كفايت خواهد كرد و ماشین يك سکه دو فرانكي و يك سکه يك فرانكي را بیرون خواهد داد.

در وقتیکه خالی شود یعنی بجز یکی دو سکه در لوله‌ها باقی نماند، در تمام عملیاتش يك كندی رخ میدهد که انسان را ملالت میسازد.

این ماشین نه تنها برای مغاره‌های اغذیه فروشی که معاملات كوچك كوچك زیاد دارند، بلکه برای مغاره‌های بزرگ و بانك‌ها و كمپانی‌های خطوط آهن و سینماها و بالاخره تمامی موسسات تجارتي بسیار مفید و ضرور است. زیرا از يك طرف خدمت مشتریان را به بهترین صورت و کوتاه ترین فرصت اجرا و زحمت



ماشین خورد کننده و تبدیل کننده یول

دکانداران و محاسبین را کم میکند، و از طرف دیگر تمامی اشتباهات عمدی و سهوی را که میتواند اسباب بدنامی تجار و مشتریان و نزاع های مختلف را فراهم سازد، کاملاً مرتفع میگرداند.

این ماشین حقیقه در جمله اختراعات کوچک، مقام بزرگی دارد و چون ماحیات اجتماعی خیلی دخیل است، بزودی عمومیت پیدا خواهد کرد.



مختصر ترین تاریخ علوم

از «معارف» هند، مترجم سید قاسم خان رشتیا

دوکتور «هنری کرو» از اهل امریکا، يك تاريخچه بسيار کوتاه و دلچسپ سائنس را ترتيب داده که از لحاظ اختصار و جامعيت خود برای هر کس قابل استفاده بشمار میرود. این تاريخچه عبارت از يك صفحه و قرار ذیل است.

«فیثاغورث» Pththagore کتابی موسوم به «کل» در باب «کائذات» نوشت «اقلیدس» Euclide هندسه را اختراع نمود. «ارشمیدس» Archimide علم طبیعیات را تشکیل داد.

«کرینوفون» Czénphon افلاک را مطالعه نمود و «کوپرنیکس» Copernix از روی آن مرکز آفتاب را تعیین کرد

«گالیله» Galilée فرانسوی در باب حرکت اجسام طبیعی قانونی ترتیب داد و «نیوتن» Pewton انگلیس از روی آن اصول (جاذبیت عمومی) Gravitation Universel را تدوین نمود

«دموکریطس» Democritis مخترع اولین نظریه در باب ترکیب جزء لا یتجزا Atome

است و « دالتن » Dalton آن نظریه را مستقل و محکم ساخت .
 در قرن نهم داروین « Darwin » انکلیس و « لا مارک » Lamarke فرانسوی
 رای مسئله ارتقای عضو شکل با قاعده پیش کردند .
 « جنر » Jenner الهانی و « پاستور » فرانسوی طریقه حفظ وجود انسان را
 از امراض کشف نمودند .
 « اورستد » Orsted و « فرادای » Fraday نظریه مقناطیسیت برقی را دریافت
 کردند و « میکس ول » Maxwell و « هرتر » Hertz الهانی نظریه مربوط ارتقای دادند .
 « بیکرل » Becquerel و موسیو و مادام « کیوری » Curies (فرانسوی) ، و « تامسن »
 به اثر کوکشات قیمت دار خود در خصوص ذرات کوچک برقیه ، اکتشافات
 مهمی نمودند (و دومی (مادام کیوری) را دیوم را کشف کرد) . « آئن شتاین »
 Einstein بهود الهانی بواسطه قائم کردن نظریه نسبیت (نسبی بودن Relativité
 باب جدیدی را رای علوم مختلفه باز کرد اساسات سائنس بشری همین ها بودند که
 ماقی تمامی علوم جزء و فرع آن میباشند .

تأثیر موسم بر نشو و نما

دوکتور « تورر » Turner مدیر موسسه حفظ الصحة « ماسا چوست » امریکا
 بعد از تجارب طولای اخیراً نظریات شگفت انگیزی نسبت به نشو و نمای اطفال
 نشر کرده است :

رفتار بزرگ شدن اطفال تندرست در ماه ابریل ، می و جون یعنی فصل بهار
 کسب سستی نموده بعد در شروع موسم سرما دران تندی روح میدهد . برخلاف ،
 در ماه هائیکه بزرگ شدن اطفال دو چار بقص شده (یعنی در بهار) قد آنها کمتر

نشو و نما میکند و در خزان که بچه ها هیز و بیشتر زرگ میشوند، در نشو و نمای
قد آنها نقص دست میدهد

اما تعجب درین است، که از روی تجارت و مشاهدات عالم مزبور، زرگ شدن
و بلند شدن قد اطفال نصف کره شمالی که به نسبت مواسم مختلفه در فوق شرح
داده شد؛ در مردمان نصف کره جنوبی کاملاً بر عکس است. یعنی در نصف کره
جنوبی اطفال تندرست در اول بهار زیاده زرگ شده بالمقابل در آغاز سرما این
نشو و نمای شان دو چار نقص میگردد و بر خلاف در بهار نیست به خزان قد آنها
کمز بلند میشود.

❦

❦

❦

متفرقه :

« دریای نور » در ایران است

نقلم سیدع قاسم خان رشتیا

در شماره (۴) کابل مضمونی بسدت به الماس های معروف عالم نشر و دران
راجع به دریای نور هر سه روایت دلیل را نوشته بودم : بعضی عقیده دارند که
در روسیه است، برخی میگویند احمد شاه آخرین شاه قاجار آن را به اروپا برده
و بالاخره یکعده معتقد اند که کماکان در جواهرات سلطنتی ایران موجود میباشد.
در پایان مقاله تدکار نموده بودم، کسانیکه در تکمیل اس معلومات کمک نمایند،
ارایشان خیلی ممنون خواهم شد

اینک سعادت کبرای دوات علیه ایران مقیم در بار کابل معلومات میدهند
که حدس آحری صحت داشته دریای نور در جواهرات سلطنتی ایران موجود میباشد،
بنابران، معلومات مستند مر نور را نشر نموده ضمناً اراش کمک ادنی سعادت محترمه
اطهار تشکر میکنم «رشتیا»

طریقه معلوم کردن سن آدمها

این جدول اعداد را بر قای تان نشان دهید . بآنها بگوئید ستونها از بالا پیاپی نگاه کنند و ستونهای آنها که سن شان در آیات میشود نشان دهند . مثلاً اگر سن او ۲۵ است بشما خواهد گفت که سنش در ستونهای اول و چهارم و پنجم یافت میشود سپس شما خواهید توانست سن او را بگوئید راهش این است که عدد های سر آن ستونها را نام جمع کنید یعنی ۱ و ۸ و ۱۶ که جمعی ۲۵ است . اگر سه کسی ۲۰ سال باشد آنرا در ستونهای سوم و پنجم پیدا خواهید کرد یعنی ۴ و ۱۶ که جمعی ۲۰ است

۱	۲	۴	۸	۱۶	۳۲
۳	۳	۵	۹	۱۷	۲۳
۵	۶	۶	۱۰	۱۸	۳۴
۷	۷	۷	۱۱	۱۹	۳۵
۹	۱۰	۱۳	۱۲	۲۰	۳۶
۱۱	۱۱	۱۳	۱۳	۲۱	۳۷
۱۳	۱۴	۱۴	۱۴	۲۲	۳۸
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۲۳	۳۹
۱۷	۱۸	۲۰	۲۴	۲۴	۴۰
۱۹	۱۹	۲۱	۲۵	۲۵	۴۱
۲۱	۲۲	۲۲	۲۶	۲۶	۴۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۷	۲۷	۴۳
۲۵	۲۶	۲۸	۲۸	۲۸	۴۴
۲۷	۲۷	۲۹	۲۹	۲۹	۴۵
۲۹	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۴۶
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۴۷
۳۳	۳۴	۳۶	۴۰	۴۸	۴۸
۳۵	۳۵	۳۷	۴۱	۴۹	۴۹
۳۷	۳۸	۳۸	۴۲	۵۰	۵۰
۳۹	۳۹	۳۹	۴۳	۵۱	۵۱
۴۱	۴۲	۴۴	۴۴	۵۲	۵۲
۴۳	۴۳	۴۵	۴۵	۵۳	۵۳
۴۵	۴۶	۴۶	۴۶	۵۴	۵۴
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۵۵	۵۵
۴۹	۵۰	۵۲	۵۶	۵۶	۵۶
۵۱	۵۱	۵۳	۵۷	۵۷	۵۷
۵۳	۵۴	۵۴	۵۸	۵۸	۵۸
۵۵	۵۵	۵۵	۵۹	۵۹	۵۹
۵۷	۵۸	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰
۵۹	۵۹	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱
۶۱	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲
۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳

ساحه جدید زندگانی

— ۱۴ —

مؤلف فی اوایی فرانسوی

مترجم محمد صدیق خان

رادیو میچائیک

معلم در جای بلند تری مقام داشت و از سیایش ظاهر بود که از اهالی این مرزین است ، در جلو معلم آلات غنلقه موجود بود بعد از کمی دقت آله ها را شناختم زیرا معلم مشغول تعلیم (راضی) ما تیما تیک بود .

من و ترادی به نزدیکی معلم جا گرفتیم ، معلم فارمول را برای طلاب میفهاید بعد از عرضه فورمول معلم وقایه را از بین کتاب کشیده در بین آله هاد چند تانیه آله مذکور باطنین مخصوص در حرکت بود . وقتیکه ساکت شد معلم از چند نفر شاگردان سؤال نمود معلوم شد که فورمول را از پنج سه نفر یاد گرفته اند ، مجدد آله را حرکت در آورده و ساکت نمود و بسوال شروع کرد ایندفعه معلوم شد که عموم محصلین فارمول را بدرستی آموخته اند .

امرار این آله این بود که هرگاه معلم میخواست که کدام قاعده را شاگردان بیاموزند همان قاعده را در آله انداخته و نگرش میآورد ، اصول در مغز متعلم بصورت عجیب حایگیری شد .

بعد از دیدن اصول درس ارکلاس خارج شدیم ترادی بایک ذوق خاصی گفت :
ما برای شاگردان بدریه آلات و ادوات مخصوصه تعلیمات هفت ساله اروپا را در مدت چهار سال میآموزیم سیورت که مناصبه وقت را میگیرد بیز درین مدت محسوب است ، محصلین هوشیار تربیه میشوند و آنچه میآموزند ابدآ آنرا فراموش نمیکند .

به کلاسهای متعددی گردش کردیم اصول تعلیم واحد بود ، تعلیمات در تمام مکاتب بدریه آلات در مغز محصلین نشاده میشود و اهمیت خصوصی به تربیه ایشان میدهند .

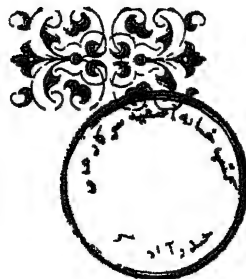
هنگام سیورت در میدان مشق بیز محصلین را ملاحظه نمودم ، شطارت و مهارت ایشان جلب دقت مینمود ، اوضاع سنگین و آرام این اطفال مانند پیران سالخورده متین بود .

در بازگشت چنینکه بیش قصر کواپسیلی رسیدم دقت نمودم تا بدانم پاره مکتوب از کدام کلکین برایم انداخته شده بود تمام پنجره های مطلوب بسته و از عقب آئینه ها چیزی دیده نمیشد .

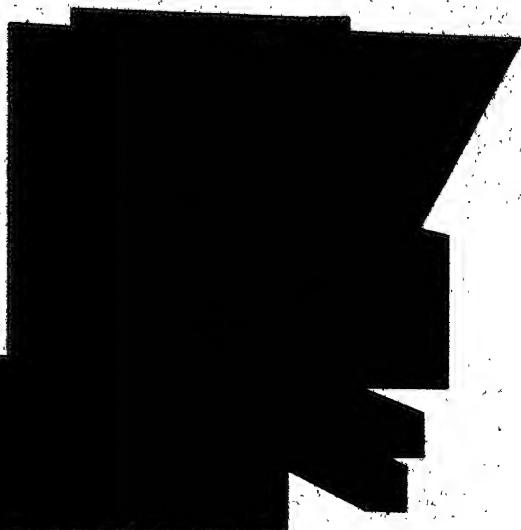
آنچه بین من و کوانیسیلی بزرگ و کوانیسیلی کوچک گذشته بود برای رفقای خود مارتین و کازنو شرح داده ، کلماتیکه نزد من حکم معادداشت حل آنرا از ایشان خواستار شدم . قراریکه رفقا راجع به کوانیسیلی بزرگ معلومات دادند چنین نتیجه حاصل شد که مشارالیه نود سال داشته و از ایام صباوت افکار او بطرف ماجراجویی و تغییر دنیا مصروف بود ، و برای عملی کردن مقصد خود ملایار درهای چندی راجع نموده در جستجوی مکانی افتادند . پسر او ماکس کوانیسیلی نیز همخیال پدر خود بوده بیولوژیست مشهور بشمار میرفت و بدرجه درین علم خود تخصص داشت که شهرت بین المللی را حائز گردیده برای پدر خود خدمات شایانی را ایفا نموده و در اثر زحمات او طبقات اهالی مصنوعی بوجود آمده است و بذریعه این قوس جدید میخواستند که تبدلای واقع کنند . اما در وقت حاضر پروگرام کوانیسیلی بزرگ با پروگرام کوانیسیلی جوان تفاوت داشته ، خیالات تفر اول اینست که بذریعه اشخاص جدید بطور صلح و سلم در دنیا تغییرات دهد ، اما نظریات دوم چنین بود که باید بذریعه قوه اسلحه در دنیا تغییرات داده شود لهذا در اثر نظریات شخص دوم درین مملکت عسکر خیلی ها مترق است ، پدرش خیال دارد که تمام امور را به ماکس تسلیم نماید و حقیقتاً عموم امور در دست ماکس و او امر او در مملکت اجرا میگردد .

ماکس عجله کار نیست ، روز بروز دامنه اختیارانش توسعه مییابد اشخاصیکه او را قبلاً دیده بودند حال نمیشناسند . اشخاص نزدیک آن که اولین بار با او آمده بودند امروز دست شان از کار کشیده شده ، از خصوصیات و راز های او محروم هستند . روز بروز تفاوت افکار در بین پدر و پسر قوی میشود ولی ماکس کاملاً به او امر پدر خود مطیع است .

و قتیکه کوانیسیلی بزرگ گفت که وضعیت مادام « گارو » اصلاح خواهد شد باید دانست که این امر عملی خواهد گردید البته ظاهری است که اجرای این امر پدرش برای ماکس خیلی ذیقیت و سنگین تمام میگردد . بوضعیت آرام و با راحت حاضره مادام گارو که خطر متوجه او نیست نباید مطمئن بود . ماکس شخص خیلی کینه دل است همیشه نقشه های خود را عملی میسازد . به این چیزهای عارضی اهمیت نداده باید برای رفع این مسائل بطور اساسی اقدامات کرده شود . در وقت حاضر ماها چنین قرار دادیم بهر صورت که لازم باشد باید کشف نمائیم که مادام گارو در کجاست زیرا ارتباط ما با او حتمی و لازمی است . (تا تمام)







کابل

آدرس: انجمن ادبی، جاده ارگه

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات: باشهزاده احمد علی خان

(درانی) مدیر انجمن

مجله مصور ماهوار

(ادبی، اجتماعی، تاریخی)

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک

کابل: ۱۲ اثنای

ولایات داخله: ۱۴

خارجه: نیم یونو انگلیسی

طلبای معارف: نصف قیمت

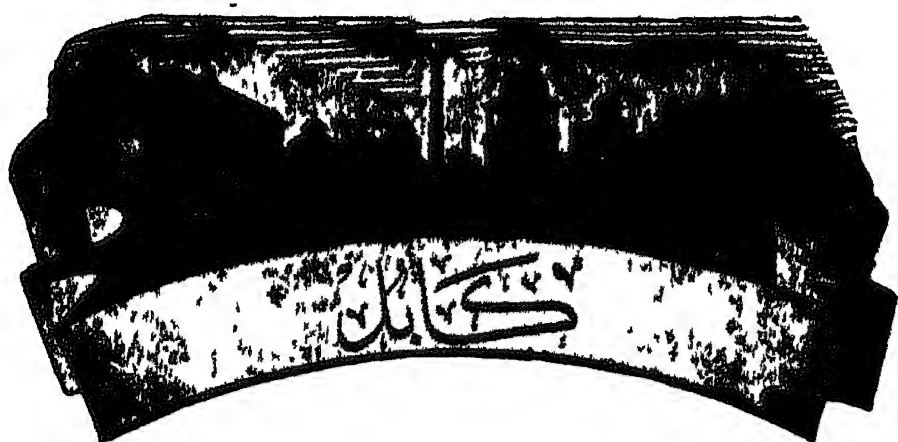
اول جوزا ۱۳۱۴ هجری شمسی - ۲۳ می ۱۹۳۵ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه	مضمون	نگارنده	صفحه
تذکره شمیرای نووارد	نگارش غلام جیلانی خان اعظمی	۱	بزرگترین مجسمه های جهان	نگارش جناب رشتیا	۹
تاریخ چگونگی نگارش یاید	ترجمه جناب استاد قاری		نشانهای انگشت	ترجمه ص فقیر محمد خان	۱
عبدالله خان ملک الشعراء		۶	سال جدید مجلات انجمن		۴
مختصر تاریخچه موسیقی	ترجمه جناب محمد قدیر خان		شناوری بروی آب	ترجمه	۵
غرب	ترجمه کی	۱۳	نکات طی		۶
هینو ترنم	تنظیم جناب عبدالغفور خان مترجم	۲۲	اداره کشتی های دریعه		
روزنامه نگاری	نگارش جناب سید قاسم خان		امواج رادیو		۷
	رشتیا	۲۶	طیاره عظیم الشان		
اصول تحقیقات فلسفه	ترجمه جناب استاد قاری		بحری امریکا		۷
لغات والسنه	عبدالله خان	۳۵	حفظ زراعت	جناب عبدالعزیز خان	۸
قصیده	از طبع جناب عبدالغنی خان	۴۸	ساحه جدید زرد گانی	جناب محمد صدیق خان	۱۰
بهار	مرزا صائب اصفهانی		فهرست دوره چهارم مجله کابل		آخر
	جناب استاد قاری	۵۱	تصاویر:		
شمس المعجم	ترجمه جناب مرور خان گویا	۵۲	تاجدار افغانستان اعلی حضرت الملوکل علی الله		
ادبیات پشتو	ترجمه و نگارش جناب زمرلای	۵۹	(محمد ظاهر) شاه خلد الله ملکه		۱
دانش	از طبع جناب محمد مرور خان		معمّر ترین یاد شاهان دنیا		۳
	صبا	۶۳	از مناظر کابل، یکقسمت جاده آندرائی و جاده شاهی		۱
پند و بفرزند	استاد سخن حضرت نظامی	۶۴	یکقسمت از مناظر غربی کابل		۵
یادی از شوکت غربی	نگارش جناب غلام جیلانی		از مناظر قندهار، باغ فرقه صکری		۱
	خان جلالی	۶۵	از مناظر قندهار، طرز عمارت قدیمه شهر		۹
بلغ	نگارش جناب محمد کریم خان		از مناظر سمت مشرق، باغ نمله		۱
	نزیهی	۷۴	مقبره مجاهد افغان عبدالرحمن خان در استانبول		۶
احترام حیوانات	ترجمه	۸۱	مجسمه واشنگتن		۱۰
دیوان جامی در امریکا	ترجمه جناب مرور خان گویا	۸۲	شناوری بروی آب		۵
مجاهد افغان	نگارش جناب عبداللطیف خان	۸۵	کشتی که بدریمه امواج رادیو اداره میشود		۷
مسابقه بین المللی شعر نچ	ترجمه	۸۶	طیاره عظیم الشان بحری امریکا		۸



تاجدار افغانستان المتوكل على الله اعلي حضرت محمد ظاهر شاه خلد الله ملكه



تذکره شعرای نووارد

نگارش جناب غلام جیلانی خان
اعظمی معاون احسن ادبی

و صوع شعر و شاعری گرچه در ملل ابتدائی چندان قیمتی ندارد، ولی در نظر ملل مترقی عالم: ادبا و شعرا موقع بلند و مقام ارجمندی دارند، چه قرائح ادبی و ایراد کلام راجسته و تبلیغ است که در قلوب و حسیات افراد انسانی تأثیرات مهمی نموده و آنها را بغایه های مختلفی بطور غیر ارادی میکشاند!

ما در تعریف شعر و ادب هر چه بگوئیم نظر علمای ادبی و اجتماعی و آنانی که ارا سرار این فن بصیرتی دارند موضوع تکرار با تحصیل حاصل خواهد بود؛ ولی اینقدر گفتنی است که نباید آنانی که دارای قریحه ادبی اند در محیط ابتدائی این مسئله را حقیر یا غیر مفید بشمارند! چه شواهد تاریخی این اشتباه را بکلی ازاله می دارد.

عنصری، عسجدی اگر وسیله دربار ادب پرور اعلیحضرت محمود غزنوی نمی بود، شاید امروز نامی از آنها در صفحه هستی باقی نمی ماند. ظهیر قاریابی اگر بواسطه این کمال در محیط خود نقد رلزوم موقع نیافت، ولی بدر بار آتابکان خراسان و آذربایجان داری مقام و منزلت نیکو گردید.

اگر قدر شناسی و قابلیت افکار آتابکان و حکمرانان ایران نمی بود. نام حافظ و سعدی باین اندازه اوج بلندی نمیگرفت! ولی امروز که فکر و قریح ملل شرق ترقی نموده، تذکار و احترام این شعرای عالی مقام نیز مستغنی از اتکا بغیر است و هر فرد باسواد مشرق به احترامیکه قابل و لایق است نسبت بآنها ابدأ خود داری نمیکنند.

در ملل متمدنه غرب کسی نمیتواند ادعا نماید که شکسپیر شاعر معروف انگلیسی؛ و التز هوگو شاعران فرانسوی؛ گوته، شلر، شاعران المانوی نقدریکه امروز تقدیر می شوند در حیات و محیط آروزه خود هم همین اندازه قیمت و محبوبیتی داشته اند! بلی امروز این شعرا مقام شاخی در دل و نظر ملل مذکوره داشته و قیمت حقیقی شان بمنصه ظهور رسیده است.

پس میگوئیم که قریح ادبی از نعمای الهی است و شعرا مشاطه گان روح ملل اند، شاعر اگر بوظیفه و تکلیف خود پی رده و آنرا بدرستی ایفا کرده بتواند، محبوب افراد جامعه انسانی است! شاعر در جماعات بشری کاری میتواند که هر قوه و تدبیری در مقابل آن عاجز است، ولی باید سنجید که شاعر کیست؟ و شعرا چطورری باید انشاد نمود؟! تعریف شاعر را هر کسی نموده ولی بعقیده ما از خوبترین صفات شاعر آنست که دو موضوع مهم را باید هادی یا خط مشی خود قرار دهد؛ یعنی اول شعر را باید مطابق بقوانین زبان گفت چه شعر هم سخن است

و سخن مطابق بقوانین زبان میباشد و اگر از قوانین زبان منحرف شد معنی و مدعای آن از فهم اهل زبان دور افتاده و بزودی کس بدان پی نمی برد و این دور افتادن از فهم را با اصطلاح تعقید میگویند، پس شعر را علمی است و علم شعر عبارت است: از دانستن لغات و صرف و نحو و علوم ادبی یک زبان از قبیل بدیع، معانی، بیان عروض، مصطلحات همان زبان.

دوم: تقلید و تأسی است بآثار قدما یا شعرای مبرز و معروف که آنها سخن را بچه اسلوی ایراد و چگونه ترا کتب و تالیفی نموده و چه صنعتی در آن بکار برده اند، اگر شاعر نو تأسی از استادان را ملحوظ داشت غالباً شعرش مطابق بقانون زبان می افتد که مطابقت بآن ضرور است چنانکه پیشتر گفتیم.

سوم: موضوع و مقصد که جان سخن یا هیولای شعر استوار باین شالوده است و این مطلب لشاعر دست نمیدهد مگر بواسطه داشتن عقل و تخیل عالی و داشتن معلومات کافی.

اخیراً شاعر باید پس از حصول مقام علمی شعرو یا قتن اقتدار بیان موضوع و ایراد مطالب بنوعی که در شنونده تأثیری القا کرده بتواند باید از خود صرف نظر کرده و بلافاصله نصب العین و خط مشی همین دو مطلب یعنی فائده رساندن بجامعه را قرار دهد، چه آنچه مقصود شاعر است همین مطلب است و بدین صفت مقام و اهمیت شاعر در انظار خود بخود جلوه گر میشود سوای حسن ایراد کلام و اهمیت موضوع دیگر هر چه باشد لا طایل و ضعف قوه ادنی و علمی شاعر شناخته خواهد شد.

دیگر چیزیکه تعریف شعر خوب است: چون شعر زاده احساسات و تخیلات شاعر است پس در صورتیکه شاعر دارای قریحه عالی و مجهز معلومات علمی بوده

و صفاتی که مذکور آمد متصف باشد، بالضرور شعر نیکو و پسندیده سروده و آن شعر مورد قبول و توجه واقع میشود. پس تذکر ما بادبای نووارد و طن اینست که چون در عصر فرخنده امروزه بقدریکه ماسراغ داشته و آثاری ازدور و نزدیک بها میرسد می بینیم که ماشاء الله درین مدت کم شعرائی در وطن عزیز ما اظهار ذوق و قریحه مینمایند و خود این مطلب خیلی باعث سرور و افتخار ما بوده و امید های قوی در قلب ما تولید می نماید ولی برای اینکه ما ازین نعمت غیر انتظاری استفاده صحیح کرده باشیم ناچاریم که باید مطالب متذکره فوق را مجدداً باین ادبای معظم وطن یاد آوری کنیم! پس میگوئیم وجود اینهمه شاعر نووارد یکی از عوامل بزرگ نهضت ادبیات وطن شمار بوده و میتوان آنرا مقدمه ترقی و روشنی معنویات ملی حساب کرد، ولی برای اینکه این نعمت یا دولت بکمال برسد و افغانستان حسب آرزو ازین ادبای خود استفاده بسزا نماید مجبور شده مراتب آتی را عرض مینمائیم:

۱: حضرات شعرا هر کدام نفارسی و عربی مهارتی ندارند یا تحصیلات ناقصی دارند باید کوشش و سعی نمایند تا لغات و اصطلاحات فارسی و عربی شان روزمره ترقی کرده بخصوص در صرف و نحو فارسی و عربی درجات عالی یا اقلاً متوسط را دارا باشند.

۲: علوم ادبیه را در فارسی و عربی بدرجه اعلی و الا بدرجه متوسط باید تحصیل نمایند: از قبیل معانی، بیان، بدیع، عروض و قوافی.

۳: مصطلحات فارسی را تا اندازه که میسر میشود بدانند مخصوصاً آن اصطلاحاتی که زبان زد خواص و در کتب مطبوعه داخل است.

۴: مطالعه و ممارست در کتب اشعار و دواوین شعرای معروف و ممتاز و فهمیدن

اشعار و منظومات آنها و تمیز گذاشتن بین ابیات خود متوسط و ادبی .
 ه : اشعار و منظوماتی که میسر آیند اول خود سراینده آنرا از جنبه قواعد
 زبان و از لحاظ موضوع و مضمون ، و رجسته گی الفاظ سنجیده و خوب و بد آنرا
 دقت کرده و بقدر تعمق و فهم باصلاحش کوشیده آخر آنرا از نظر اساتید
 گذرانیده بعد از صرافی و اطمینان بمعرض نظر عموم بگذرانند . والا اگر شعر
 همین وتیره وجود نیابد شاعری عبارت از تکو نامی چند خواهد بود .

آخر آ از ادبای نووارد وطن معذرت خواسته میگوئیم : این معروضات
 نباید هیچ وجه اسباب تردد و سکوت آنها واقع شود ! بلکه امید داریم قریحه
 و ذوق خود را آزاد گذاشته بطور مشق و اعتیاد هر چه میخواهند بسرایند
 ولی هر کدام باید این مطلب را در نظر داشته باشند که روزمره بوسیله اکتساب
 علمی و نموی قوت ممیزه در فهمیدن اشعار خوب و بد ، اشعار خود را ترقی بدهند !
 و رای زود نائل شدن باین مقصد برای شایقین هیچگونه ایراد و خفتی واقع
 نمیشود اگر اشعار خود را قبل از طبع و نشر نظر تنقید اساتید رسانده و عیوب
 آن کسب آ کهی نمایند .

ولی ازین هم ناگزیریم که راه و رسم شعر و شاعری را بآنها خاطر نشان نموده
 و طالب آن شویم که شعرای ما باید قرائح و استعداد فطری خود را بحال توقف
 و تدنی نگذاشته در پیشرفت و ترقیات آن توجه داشته باشند .



تاریخ چگونه نگارش یابد

و مورخ کامل کیست ؟

مترجم : جناب استاد قاری عبدالله خان
(ملك الشعرا)

از دکتر عبدالکریم گرمانوس
اقتباس و ترجمه از مجله الهلال

مستشرق شهیر دکتر عبدالکریم گرمانوس مجارستانی اکنون مقیم مصر و استاد تاریخ مجامعه بوداپست، عالمی است جلیل مشارالیه در بوداپست و وینا (بای تخت اطریش) و از آلمان و انگلستان تعلیم فراگرفت و در دکتری و زبان ترکی سند دکتری حاصل کرد و بر علاوه زبان لاتین سه زبان شرقی و پنج زبان اروپائی را خوب میداند. چند کتاب در تاریخ ادبیات ترك و اثر اترك در تاریخ اسلام نوشته و کتابی در حرکات جدید در اسلام و کتاب تاریخ صنایع ترك در قرن هفده نیز از مؤلفات اوست و در اثر همین تالیف مؤخر الذکر سند دکتری و مبلغ صد بوند طلائی جائزه گرفت و بسیاری از ادبیات ترك را بزبان مجارستانی ترجمه نمود و اکنون عمرش نزدیک به پنجاه رسیده. این مستشرق شهیر از خورد سالی محبت شرق را در دل می پروراند و شغفی تمام بدان داشت و به همین واسطه زبان فارسی و ترکی را درس گرفت و عربت را در چارونیم سال تحصیل کرد. قرآن کریم و تفسیر طبری و جزئی از بیضاوی و عده از کتب حدیث و ادب و تاریخ را هم قرائت نمود و بیشتر از سی بار ترکیه سفر کرد و در محاربه عمومی با ترك اشتراك ورزید و در هند نیز سه سال سیاحت کرد و در اثنای این سیاحت در دبستانی که شاعر نامور هند «را بندرانات تاگور» تاسیس کرده مشغول درس گردید و در جامع دهلی بشرف اسلام رسید و تدین خود را بدیانت

اسلامی ظاهر نمود و نام خود را عبدالکریم گذاشت. اخیراً بشوق سفر مصر افتاد و در مصر بجامع ازهر پیوست و امسال شوق زیارت حج دارد و مائل است که درین فرصت بعض بلاد دیگر از جزیره عرب را هم سیاحت نماید. اخیراً ملاقاتی با وی دست داد و در ضمن صحبت موضوع تاریخ مورد بحث قرار گرفت:

تاریخ نوشتن

گفتم شما که چند کتاب تاریخ نوشته اید مسلک نان در نگارش آنها چه بوده؟ گفت: در تاریخ نوشتن مقارنه و موازنه بین مصادر تاریخی بوجوه مختلفه لازمست و نشاید مؤرخ از موازنه در بین مصادر تاریخی صرف نظر نماید. زیرا مصادر تاریخی آثار انسانی است و هر انسانی تحت مؤثراتی چند بوده. هیچکس نیست که خالی از تأثیرات باشد و چون مؤرخ هم انسان است مانند سائر انسانها بمؤثرات محیط و ظروف اجتماعی و سیاسی تأثر پذیر میگردد. مثلاً قدمای مؤرخین از دسته رهبان را تحت مطالعه میگیریم راهبها که حیات شان محدود بود چنانکه به عزلت و ریاضت و تأمل بسر می بردند و قتیکه شجاعت و اقدامات عرب را در قرون وسطی دیدند دهشت خورده در وصف حال آنها مبالغه بخرج دادند و آنها را وحشی گفتند.

و ازین قبیل است عاطفه سیاست که مؤرخ تأثیر پذیر از یک حزبه حزیش را می ستاید حال آنکه مؤرخ دیگر که تحت اثر حزب دیگر بوده حزب او را نکوهش نموده و بتقصیر متهم می سازد.

ازینجاست که هرگاه مؤرخ صد سال بعد خواهد تاریخی از نهضت مصر بنویسد باید جمیع مصادر را موازنه نمود و تأثیراتی را که هر مصدر حزبی

باغیر حزبی ازان تأثر پذیر میگردد تقدیر و تخمین کرد تا حقایق تاریخی از میان همه استخراج و خلاصه گردد .

بعضی از مصادر تاریخی از ذکر فنون موجوده در قرون مختلفه ساکت و سامت است اما این سکوت او دلیل بر نابودن فن در آن قرن نمی شود بلکه مورخ بی اعتنائی نموده و قرفی را که تاریخنش نوشته از فن موجود در آن قرن نام نبرده و ازینجهت بعیار و قیمت قرن مذکور هم پرداختی نمرموده .

امراء القیس (شاعر جاهلیت) بقسطنطنیه سفر کرده و بدختر قیصر عشق ورزیده اما در اشعاریکه روات عرب از او روایت میکنند چیزی ازین سفر و عشق او یافت نمی شود مگر دلیل بر عدم واقعه نمیگردد که گوئیم شاعر مذکور در آن بلاد نرفته و بادختر قیصر عشق نورزیده چه این واقعه را مؤرخین یونان روایت میکنند . بلکه دلیل است بر مسامحه روات عرب از اشعار او راجع باین سفر که در نتیجه حکایت این سفر و حکایت این معاشقه هر دو ازین رفته .

لذا بر مؤرخ لازم است که مصادر منفعل از تأثیرات متعدده را باهم موازنه نموده این تأثیرات را مقایسه کند و بالاخره بدون فکر و تدبر و موازنه هیچ روایتی را نگیرد .

مورخ کامل

گفتم بنظر شما مؤرخ کامل کیست؟

گفت :- تاریخ آئینه قد نمای حیات است تمام هجرت و اندوه ، محاسن و مساوی زندگی در آن جلوه میکند . مؤرخ کامل هم شخصی است که حاذق و در حذاقت عمیق باشد ، در مصادر تاریخی چنانکه گفتیم مقارنه نماید و بالاخره دارای استعدادی

باشد که حوادث مختلفه را بصورت طبیعی تصویر کشد و بی تکلف قلم توانای او خواننده را بجنده و گریه بیاورد مناظر حیات را خالی از اغراض و منفعت قرین بفهم سازد. بکمان من «ژیمن» مؤلف تاریخ سقوط امپراطوری روم با لاترین مثالی از هر مؤرخین می شود مشارالیه بعقیده من بر «واتر» مؤرخ فرانسوی و «ماکولی» انگلیسی و «رانکه» آلمانی تفوق دارد. از مطالعه کتاب مذکور شخص خود را در همان عصر مییابد و گویا صور وقایع را خود مشاهده میکند. حس بیان و سبک او مطالع را مجذوب خود می سازد. بر مؤرخ کامل لازم است تمایل حقائق تاریخی را با سبکی نزدیک بفهم حقائق جمع نموده حوادث را ریده سازد سرگذشت را با نقلی صحیح و مؤثر نقل نماید اما اینگونه نگارش تنها مؤرخ می تواند که در حیات تجربه ها کرده و زیرکهای محتاطه و قلمون آرا دیده و جز او دیگری را میسر نیست چنانکه گوئته میگوید:

هر که رخت خواب خود نم شب بیدار نداشت هر که از قدم مهجرت خیز بهار فرحت نیافت بدرک فنون میرسد و نمیتواند حودت تاریخی را با جمیع ناحیه آن از عبرت و موعظه، حزن و سرور تصویر کشد.

بهتر بن مورخ عرب

گفتم: - در مؤرخین عرب فاضل کیست؟
گفت: - ار کتب تاریخی که بنظر رسیده از همه افضل «ابن خلدون» است چه سبک او سبک قرن بیستم و نزدیکترین مفکری در مؤرخین شرق میباشد و او در قرن چارده که اروپا سرتاسر در ظلمت جهل فرو رفته بود و هیچ نمیداشت این سبک را ایجاد نمود و چون تولدش در قرن چارده اتفاق افتاد پیوسته در این قرن ب شباب و جدت بوده ابنای زمان از او تعلیم فرامیگرفتند.

گذشته از این خلدون «بیرونی» که در قرن یازده از میلاد می زیسته هم مقام بلندی در تاریخ دارد. مشارالیه اره‌ند (۱) بوده و تاحال نظیرش از ان سرزمین برخاسته، حیات، عادات و مذاهب اهل هند را چنان بوصف تمام رسم می نماید که محل ساراستعجابست. هر گاه تمام کتی که ارو پائشها راجع هند نوشته اند ازین برود و تنها «بیرونی» ماند در تاریخ هند کهایت می‌نماید و مصدر خوبی از رای ما میگردد.

سبحان الله نا آنکه بیرونی دیات هنوز نداشته بلکه مسلمانانی بوده ارقن یازده تاریخ خود را باروحی منزه ارتعص و محافت جنسی نوشته گوئی مترصدی بر فراتلی بلند نشسته محص نظر عالمی نگاه و ناسکی برار منطق و تقدیر و انصاف نگارش میدهد.

تمدن عربی

گفتم: به رأی شما تمدن قدیم عرب چگونه بوده و مقارن داشت با تمدن عصر حاضر ممکن است یا خیر:

گفت:- اگر تمدن قدیم عرب را تمدن اسلامی گوئیم بهتر است ار آنکه تمدن عربی خوانیم زیرا عرب پیش ار طهور اسلام بجاهلیت اول خویش گرفتار بود ولی ضلوع در اسلام در شبه جریره و دامنه فتوحات آن؛ تمدن جدیدی را اساس نهاد و بقول یونان از چند مدیت اقتباس یافت حضرت بیغمبر صلی الله علیه و عی آل و سلم فرموده: احملوا العلم ولو کان بالین - عرب اریونان، فرس، هند و مصر تمدن مدی فرا گرفت و ار علوم و فنون و عادات هر یک بهره اخذ نمود و از مجموع اینها تمدن درخشانی روی کار آورد. اما اخیراً ضعف مملک اسلامی (۱) بیرونی رقریه از خوارزم بوده که آرا بیرون می‌گفتند.

از حیث ضعف سیاست سبب آن گردید . اگر این ضعف سیاسی نبود مسلمانها لوائی
تطور جدید را در قرن شانزدهم رافراشته بودند و عهد احیا و نهضت جدید
در اروپا هم بدست مسلمانها افتتاح پذیرفت نه بدست اروپائیها .

جوهر و اساس تمدن عرب در عهد خلفای عباسی با تمدن جدید اروپا
از حیث ظروف ابداء اختلافی نداشت زیرا اساس هر دو تمدن با هم شبیه میباشد
اگر عنصر مادی بر تمدن اروپا غلبه دارد این عنصر از همان اساسی
است که تمدن عربی هم روی آن قیام گرفت : کیمیا در عرب علم اطری نبوده
بلکه عملی بوده در کیمیای عملی کتب عربی بسیاری بوده که اروپائیها اخذ
کرده اند حتی نامهای بسیاری را مانند الکل ، اکسیر ، ذر و عقاقیر را هم از عرب
فرا گرفتند شیشه عدسی را عرب اختراع نمود . بغداد بازار مخصوصی برای
ادویه داشت . و بالاخره چنانکه گفتیم تمدن عربی در عهد خلفای بنی عباس
با تمدن عصر حاضر در جوهر اختلافی نداشت . بلکه ملل مغرب زمین در بنای
تمدن خود از مسلك عرب پیروی نموده اند .

بهترین عصر برای درس

گفتم : - درس تاریخ از کدام عصر بهتر است ؟

گفت : - قرون باعتبار درس تاریخ همه مساوی بوده هیچ قرنی بر قرن دیگر
مزیت و برتری ندارد اما بجهت مصلحت قومی درس ، بکفرن بیش از ما از همه
مقدم و بهتر است زیرا علاقه و رابطه درین قرن ما و بکفرن بیش از ما قریب تر
و محکمتر میباشد چه و طیمه تاریخ آنست که اندرز و تجاری بما بیاورد . در حیات
خود دفعی اران را در پی پس . رین بدران قریب تر بم از ضروریات اولی است
و باید بیش از هر دروسی آرا تعلیم گیریم تا آنرا بما از بواحق متعدده حیات

روابط محکمی نخشد. فائده این درسها هم مقارنه باشد در بین قرن سابق و قرن حال و از خود سوال نمائیم که در حیات ما و حیات پدرهای ما چه فرقی واقع بوده و ما قدم فراتر گذاشته ایم یا از آنان عقب مانده ایم از تجربه های شان بهره گرفته ایم یا خیر؟ مثلاً امروز که در مصر بین حزب قدیم و حزب جدید مخالفتی موجود است باید محاکمه نموده به بینیم که پیوستن ما بکدام حزب ضرور مینماید. پس نخستین باید در بین ماضی و حاضر مقارنه اران و بعد تطویر قرون سابقه مصر را باییش قدمی عام و کنونی تمام عالم موارنه کرد تا حیات و آثار قدیم موروثی خود را با تقدم کنونی عام تناسبی یافته باشیم. رادیو، تلیفون طیاره بمشرق زمین در آمد ذوق جدید ذوق قدیم را بنای خفه کردن گذاشت ترك اينها هم ممکن نیست. اما نزاع لفظی بین حزب قدیم و حزب جدید هیچ فائده ندارد زیرا حکم بدست هیچ يك ازین دو حزب نبوده بلکه بدست همین تقدم مادی است که سیل عالم کبر اوا کنون هر چیزی را از پیش روی خود بر میدارد.



با مردم پا کباز و عاقل آمیز	از ما اهلان هزار فرسنگ گریز
گریش دهد ترا خردمند بنوش	وروش رسد زدست ما اهل ریز
	(خیام)



مهم‌ترین پادشاهان جهان، گوستاف پنجم پادشاه سوئدن که به ۷۷ سالگی رسیده و کواشۀ نوزاد خود را در بئیل دارد، پهلوی او پسرش ولیعهد گوستاف آدولف (۵۳ ساله) و در عقب (ایستاده) نواسه‌اش پسر ولیعهد ۲۵ ساله، صحتیندی کامل این پادشاه از سبب شوق و عارست زیادیت که بشکار و تیلش دارد.

مختصر تاریخچه موسیقی غرب

از آغاز کریستین

ترجمه جناب محمد قدیر خان نزه کی
از مجله اولکو



حوالاتیکه در بیست قرن قبل در حیات و اخلاق و روحیات ملل مغربی واقع شد البته در زمره لوازم دیگر موسیقی جدیدی هم لازم بود که روح مواضع را با مؤیدیه های راسخه اخلاقی که منشأ رحم و عطوفت است رملل مسیحی بدمد. صفت بارزه که این موسیقی داشت این بود که موسیقی را کاملاً از قیومیت شعر خارج کرده میخواست همان چیز هائی را که انسان ها ذریعه شعر افاده کرده نمی توانند ذریعه موسیقی بقلب و دماغ انسانیت تلقین کنند این است که داهیان بزرگ موسیقی با آثار نفیسه خود ها مولود همین فلسفه میباشد.

بعد از آنکه دین عیسوی در مغرب شیوع کرده و در موسیقی هم تصرفی نمود موسیقی هشت صد سال کامل شکل « هومفونی » خود را که از بدایت تاسیس اخذ کرده بود عوض ننمود و آهنگ موسیقی که در شعائر دینی آن وقت نواخته میشد بسیار شبیه بود به رسومات و آئین دینی یونانیهای قدیم و ملت یهود.

اصلاحاتیکه برای اولین بار در موسیقی بعمل آمد در شهر میلان از طرف پاپ بزرگ Sent Ambrais معمول و بعد از آن گره گوار کبیر در آن اصلاحات دیگری هم نمود باین صورت که رسوماتی را که از طرف اهالی در کلیسا ذریعه موسیقی جریان داشت و عبارت از آثار باقیه ادوار بت پرستی بوده توهین ظاهری بدین بود از بین برداشت و چنان طرحی ریخت که بوسیله آن رسوماتیکه در کلیسا

انجام داده میشد ار دایره دین خارج بود
توجهاتیکه مطابق فوق از طرف رجال زرک در امور موسیقی بعمل میآمد
باعث ترغیب علاقه اهالی به موسیقی شد.

موسیقی که در کلیساها بواخته میشد مانند موسیقی هائیکه اکنون بواخته
می شود همانا دارای متوده های مستند به اصول « اورگك » Org است که
بروایق ۱۵۴ سال قبل از ولادت حضرت مسیح ع از طرف شخصی موسوم به
Stesihus و روایت دیگر این اصول موسیقی هم مانند سایر شئون تمدنی محصول
مدیست یونان میباشد.

درین موسیقی بسیار سعی میکردید که نادرجه آوار را در قید خطوط
درآرند (یعنی در ترتیب نوت های موسیقی به متنها درجه مصروفیت نگار برده
میشد) در همین اوقات بود که موسیقی در روم به اطر رعیت دیده شده مساعی قابل
قدری را در ترقی آن نگار میدردید

در سنه ۷۸۴ شارلمان چندین نفر معلمین دلت سرائی (با صلاح ما خواننده
« مترجم ») را روم فرستاده و در مملکت گول (فراسه فعلی) مخصوصاً شهرهای
(Metr) و (Suason) دو مدرسه زرک موسیقی را باز کرد.

علی الرغم تمام این احوال معینا در قرن ۹ تجربه در اصراف اصول آرمونی
(اصولی بود که در موسیقی عکس العمل اصول فوق دانسته میشد) به عمل آمد
و این اصول که از طرف یکی از متسین مهم کلیس موسوم به « سنت آمان » وضع
شده بود چون يك اصول فوق العاده ابتدائی و بی اهمیتی بود مولد نتایج بدی در
موسیقی شده ترقی موسیقی را پنج صد سال عقب انداخت و تا اواخر قرن ۱۳ چون

﴿ (صفحه ۱۵) مختصر تاریخچه موسیقی غرب (سال چهارم) ﴾

موسیقی کاملاً به ملودی اتکا داشت لهذا علم موسیقی هم نتوانست در میدان ترقی قدیمی فراز بگدازد.

مهر حال لازم است مورسین های را که درین وقت (یعنی قرن ۱۳) رد گانی داشتند اشنا کنیم. راس ها و لوا بکه موسیقی چندان محرر ترقی نشد از خدمت به ترقی و بندش رفت آن مصایقه بنموده تا حدی که اقتدار ایشان احازه میداد خدمت کرده اند اس رحمان عمارت انداز (twido dare/o) و Adam do la hel. این دو شخص خدمات قابل تقدیری به علم موسیقی نمودند چه «آدم دولاهل» در تاریخ ۱۲۷۸ م اصول های جدیدی نوشته ای ترتیب و یک کمیدی دارای موسیقی (کمیدی که رول های آن با آواز توام ناری کرده می شود) تحت عنوان ناریهای ماریون و روس ترتیب و در سرای پادشاه ناپولی نمایش داد که این برده بدانه اولین برده (کومیک اوپرا) است. بزرگترین مشعله های مورسین ها در سن تاریخ عمارت ارتجاری بود که مدحواستند در یک یک مرتبه صدای دوباسه ملودی را استماع کنند (در حالیکه در یک آن بسط می توان شعور را بدو جدر مشعول کرد اگر موسیقی دان های قرن ۱۳ باین عمل دست زدند بداید ایشان را هلاکت کرد زیرا در آن وقت علم النفس وجود بدشت که نشان میگفت جمد دقیقه مصروف مطالعه فعالیت های شعور گردیده موصرع شعور و تحت الشعور را اربطر بگذازند «مرحم» و علاوه برین مهم ترین حوادثیکه در قرن مذکور در سن ریمیه روداد ایجاد و اصلاح بعضی آله های موسیقی به ده که بعدها باعث بندش رفت موسیقی شد این حرکات و اصلاحاتیکه در قرن ۱۳ در موسیقی معمول گردید تماماً ماهر احصار دوره معروف (سن فوبیک) شده هنور فکر (اورکستراسیون Orkestrasyon) بدماغ ها خطور می کرد

در قرن ۱۴ در ممالك باثريك و اسپانيا موسيقي دان های جدیدی پیدا و آثار جدید و تازه مینوشتند چه : ژان دوموری (۱۲۷۰ - ۱۳۲۰) که یکی از موسیقی دان های معروف آن دوره بود در راه ترقی موسیقی خدمات مهمی انجام داد و ذرات دیگری از قبیل :

گیوم دوفی و اوگم در اثر دریافت اصول جدیدی که (فوک) نامیده میشد اساس علم موسیقی جدید را ریختند و نیز در همین تاریخ بوده که در مملکت آلمان همان اجل نامی رر دستی که باعث ظهور دوره (ره فور مادیون) شده بود یعنی «مارتن لوتر» مبرز است لوتر طوریکه معروف است در سنه ۱۴۸۴ در ولایت ساکس متولد و در سنه ۱۵۴۶ مرده است و در انقلاب مذهبی که این شخص روی کار آورده بسبب تأسیس عالم پروتستان گردید موسیقی هم رول های عمده را به عهده داشت چه این شخص موسیقی را به منزله يك سدسم فلسفه میدانست که همبسته ذوق انسان ها را تحت تاثیر خود در آورده در راه اصلاح اخلاق انسانیت (از راه ادکساری که موسیقی در انسان تولید میکند) تاثیر عمیقی دارد از همین جهت بود که خودش شخصاً چندین نوتة را که به شعائر دینی پروتستان ها موافقت داشت تحت عنوان (این یست نورگ) مرتب نموده مروج ساخت چنانچه یکی از رومانتيك معروف موسوم به Meyerber در اوپرای Le Hugno نوتة های مذکور را عیناً استعمال نمود.

در اواخر قرون وسطی موسیقی که در ایسه ها (مدارس متوسط) درس داده میشد میرفت تا شکل جدیدی اختیار کند و این شکل جدیدی که موسیقی لیسه ها میخواست آن را اختیار کنند دو اصولی بود که بنام (کونسونانس) و (دی سونانس) یاد میشد چه این اصولات سعی میکرد تا اگر ممکن شود موسیقی را طوری وضع کنند که مستقیماً ذکا را متاثر نماید.

ترتیب کنندگان نوت‌های موسیقی که درین عصر زیست میکردند چون از ترتیب نوت‌های قدیم اطلاع داشته به موسیقی جدید مهارتی نداشتند لهذا کلیسای نوت‌های اشعار غیر مؤثری را ترتیب داده مینواختند تا اینکه مجلس روحانی معروف و بزرگیکه بنام کونسل دو تورانت یاد میشد مجبور گردید تا این سنخ موسیقی را بکلی از کلیسای خود بزداید.

بعد ازین انقلاب بزرگی در موسیقی روداد که آن را «انقلاب پالسترنیا» میگویند باین صورت که شخصی موسوم به «پیر لوتیگی» در سنه ۱۵۲۴ در شهر پالسترنیا که یکی از شهرهای جوار روم است دنیا آمد. در سنین عمر این شخص در موسیقی بحدی کسب موفقیت نمود که بزرگترین استاد عصر خود بشمار رفته. موجد موسیقی جدید کلیسا نامیده شد؛ استاد مذکور در طول عمر خود اصولهای جالب دقی در موسیقی جدید کلیسا وضع و برای استاد هائیکه که بعد از او آمدند سرمشق های فی لنیری باقی ماند و بالاخره میتوان گفت که این شخص اولین استادی است که دریافت که موسیقی همیشه تابع ملودی (صوت شیرین و جذاب) بوده خوبی و خرابی ملودی در زیبایی و عدم زیبایی آواز انسان فوق العاده مؤثر است.

در قرن ۱۴ در شهر نورنبرگ که یکی از شهرهای آلمان است جمعیتی بنام «مترشانتور» تشکیل شده اعضای این جمعیت شهرها و دهات را گردش کرده اشعاری میسرودند تا اینکه تاریخ ترین روایای مملکت از حظی که انسان از موسیقی میبرد دارد مطلع شوند و یا بعبارة دیگر حسن بدیع ایشان به هیجان بیاید همین بود که این جمعیت مرام خود را عملی کرده در قبال آن خدمات زیادی به موسیقی در آلمان نمودند.

نوت‌های موسیقی در اوایل قرن ۱۶ بعد از طی موسیقی در قرن ۱۶: مراحل متعدد و مختلفی شکل آخرین خود را کسب کرد و در اواسط همین قرن حادثه مهم دیگری در موسیقی روداد که آن حادثه

عبارت ارد دریافت اصول دیگری بود که نام (مادر یگال : Madrigal) تعبیر میشد این اصول در ذات خود جوهر تمام نوت‌های عصر مذکور بوده نوت‌ها بود که برای سه نوع آواز و باز یاده ازان مرتب شده بود و رو بهم رفته این نوع موسیقی در قرن ۱۶ هجری مومسیقی عصر پنداشته میشد زیرا مادر یگال اولین سگی بود که در نهاد او پرا گذشته شد و این اصول موسیقی ناطهور استاد معروفی (مونزه ورد) شکل خود را محافظه نموده بود این استاد در سنه ۱۵۶۸ در شهر کره مون متولد و در سنه ۱۶۴۳ مرده است ؛ خدمتی که این استاد در موسیقی نمود وضع کردن قاعده مهمی علم موسیقی است که در موسیقی اروپا نام (دی سوانس Dissonans) شهرت دارد و معلوم است که بعد از وضع این قاعده علم موسیقی قدم بزرگی بسوی تکامل گذاشت و سزااست اگر گفته شود که عالم موسیقی در موسیقی دراماتیک مرهون این عالم است .

بعد از این شخص پدر گاليله معروف موسوم به ونسان گاليله در اثر ترتیب نوت‌های متعدد ، علم موسیقی را يك قدم دیگری به پیش راند و این موسیقی شناس که در بواحتی اورگی يد طولائی داشت چندین نفر شاگرد خود را به رتبه استادی رساند چنانچه مردی است که گاليله معروف پسر این استاد اولین دورین خود را پرزه های اورگی که در يك گوشه خانه پدرش افتاده بود ساخت .

موسیقی در قرن ۱۷ : گرچه در قرن ۱۷ اسانده متعددی در علم موسیقی ظهور کردند ولی ما بعلت معدودیت آنها

بذکر اسمای چند نفر مذکور قناعت میکنیم :

ار استادان موسیقی قرن ۱۷ در ایتالیا (کاربسمی) و در فرانسه (کامبر) دارای شهرت زیادی میباشند زیرا کسیکه در فرانسه اوپرا را ایجاد کرد

کامبر است کامبر درسنه ۱۶۶۹ مدیریت اکادمی موسیقی را که برای اولین بار در فرانسه تاسیس شده بود به عهده گرفته تاچندی به خدمت مذکور مصروفیت داشت و سپس موقعیت خود را به Lullye (لولیه) نامی که یکی از سرامدان موسیقی آن عصر بود سپرد.

لولیه يك موسیقی شناس فوق العاده ماهری بوده درسنه ۱۶۳۵ در شهر فلو رانس ایتالیه بدتیا آمده است و سبب ورود این شخص در فرانسه این است که یکی از صدر اعظم های قرن ۱۷ فرانسه مسیو مازارن خواست اصول موسیقی را که در ایتالیه رواج داشت به فرانسه هم مروج نماید لهذا این شخص را از ایتالیه به فرانسه خواست تا این مأمور را ذریعه مذکور برآرد. لولیه قبل از آنکه صدراعظم مذکور او را به فرانسه به طلبد یعنی در اوائل جوانی هم در پاریس زندگانی داشته درسن ۱۳ ساله گی که در آن وقت رژیم ارسطوگراسی در فرانسه شدت داشت بخانه ماد موازل (دو مون پن سیه) بزیر دست آش پز کار میکرد و درین پیشه دوامی ننموده از آنجا خارج و در مسلك موسیقی دانی داخل شده بعد از مدتی در زمره موسیقی دانان لوئی ۱۴ شاه فرانسه داخل سده چون يك شخص ذکی و انتریکه باز بود زودی جلب دقت لوئی ۱۴ را نمود؛ سپس خود را استاد ترتیب نوتنه موسیقی شهرت داد و بمدت قلیلی اورکسترای حضور شاه بدو تفویض شد؛ این شخص چون از ذکاوت و استعداد طبیعی حظ وافری داشت بعد از يك تاریخ بسیار جزئی یکی از استادان بزرگ نوت به حساب رفته چندین دسته نوت های مهم مهمی تنظیم و به تعداد ۲۰ اوپرا نوشته در سنه ۱۶۸۷ از دنیا درگذشت.

غیر از رجال فوق بدون شبهه یکی از شخصیت های بزرگ دیگری که در قرن

۱۷ در علم موسیقی خدمت های زیادی نموده (رومو: Romo) است رومو در سنه ۱۶۸۳ در شهر دیژون فرانسه متولد و از ابتدای طفولیت ذوق زیادی به موسیقی داشته در سلك موسیقی دانان همیشه منسلک بود تا اینکه سنین عمرش بالغ به ۳۵ شده آغاز به نحر بر بعضی آثاری در موسیقی نمود و در شهر لیل فرانسه معلم اصول اورگ شد و بعد از چندی نخدمت کلیسای نزرگ آنجا برگزیده گردید.

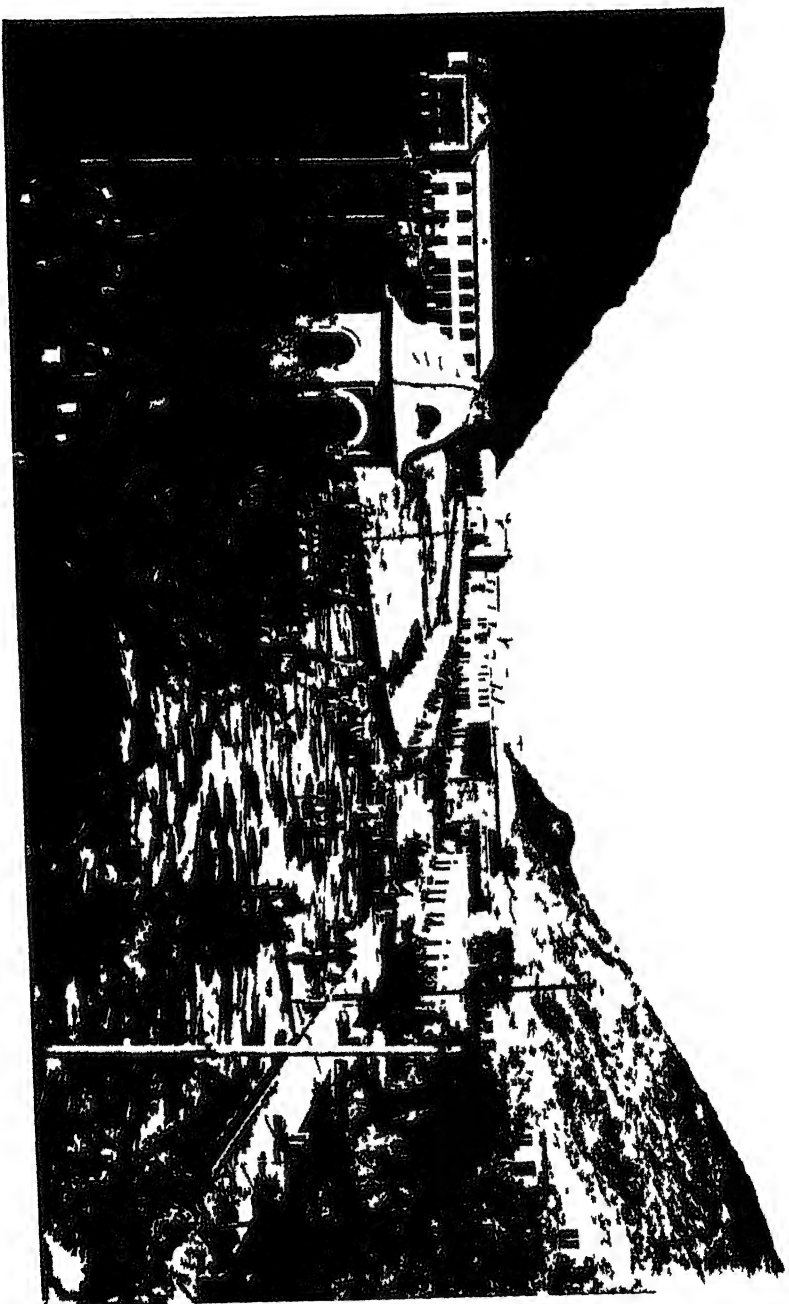
رومو آثار چندی در موسیقی نوشته و نظریات آن مبلغی افزود و مبتنان گفت که دوا برای او موسوم به (کاستور) و (پولوکس) از او پراهای بسیار قیمتمنداری میباشد بالاخره این استاد در سنه ۱۷۶۴ مرد.

همچنان در بین رجالیکه باید درین زمره از آنها هم نامبرده شود (کوپرن) فرانسوی و (نارتینی) ایطالوی است چه این دو نفر هم از حیث نواختن عملی موسیقی و هم از جنبه تحریر آثار درین زمینه مصدر خدمات قابل اعتنائی شدند.

درین اوقات اریکطرف استادان ماهر در موسیقی ظهور میکرد و از طرف دیگر نواقصی که احیاناً در آلات موسیقی وجود میداشت رفع میشد چه (کمان) که در اورگستریا رول بسیار عظیمی را به عهده دارد درین عصر آخرین شکل خود را اخذ کرد که دیگر تغییری در آن وارد نگردید.

منشاء کمان و اکثری ارلوارم موسیقی هندوستان است چه کمان و لو ارم مدکور را قبل از ولادت عیسی در سیلان شخصی موسوم به (راواناسترون) اختراع کرد و اکنون این آلّه در نزد هندی ها اهمیتی ندارد زیرا در مجالس عمده آنرا نمی نوازند و تنها اشخاص عادی که دسترس به آلات دیگری ندارند

از مناظر کابل ، یک قسمت از جاده اندرانی و جاده شاهی



از آن استفاده میکنند؛ اما این کمان در اروپا طوریکه در بالا گفته شد بوسیله رجال زبده که درین زمینه بد طولانی داشتند به ترقی زیادی واصل شد چه اکنون کمانیکه در موسیقی های اروپا مروج است دارای ۴ سیم بوده اورکسترای کاملی را تشکیل میدهد و کنون هیچ آله نمی تواند با کمان رقابت کند زیرا کمان عادتاً بیت میخواند، خنده میکند، میگریزد یا صدا میکند.

موسیقی که درین عصر ترقی شایانی نموده بوسیله همین گونه آلائی است که پشت سر هم دیگر اختراع و طرف استفاده قرار داده شده است.

درین اواخر که موسیقی عادتاً بدوره رشد و نموی خود واصل شد طوریکه در تمام شئون اجتماعی مشهود است شعب موسیقی هر کدام به مملکتی اختصاص یافت باین صورت که: موسیقی در آلمان بواسطه اساتذہ زردستی که اخیراً در انجا ظهور کرده بود شکل فیلسوفیک (فیلسوفانه) و در امانیک را اخذ و در ایتالیا به ملودی و اشعار وجد آور اهمیت داده میشد و مملکت فرانسه میخواست موسیقی را رواج دهد که مانند ادبیات فرانسه مستقیماً بقلب خطاب کند انک باینصورت موسیقی در ادوار رشد و نموی خود بسه نوع مختلف و بزرگی تقسیم گردید.

ادبیات موسیقی به دو دوره تقسیم میشود کلاسیک، رومانیک. که درین دو اصل در مقاله آتی بحث خواهیم کرد. تا تمام



هپنوتزم

(۲)

تبع جناب عبدالغفور خان
مترجم انجمن

زین بیانات سه نتیجه می برآید :

۱ - اینکه حضور عامل حتی نیست ، خود را خود هم میتوان خواب مقناطیسی داد ، همینقدر که مجاری « احساس » بمقابل تأثیرات متنوعه عالم خارج (بوسیله نشستن در خانه تاریک ، واستماع آواز نرم وخفیف به دقت تمام) بسته شود ، واین خیال که « من بخواب مقناطیسی میروم » در دماغ تثبیت یابد ، خواب مقناطیسی پیدا میشود .
۲ - همچنان که هر شخص خواب می بیند ، بطور مقناطیسی هم میتوان او را خواب داد . مگر اطفال و پیران سالخورده که « دماغ پراگنده » داشته ، نمیتوانند دقت خویش را تمرکز دهند ، تنویم مقناطیسی آنها هم محال است . استعداد اشخاص مثلیکه در رؤیا فرق دارد ، در خواب مقناطیسی هم فرق میداشته باشد . اما این فرق محض در درجه استعداد است نه در چیز دیگر .

۳ - در حیوانات نیز میتوان خواب مقناطیسی تولید کرد اگر آنها برای يك مدتی بحالت « دقت کامل » آورده شوند . اگر حیوانی را بطور ناگهانی وخوب تر ساده شود ، میشود حالتی را که موسوم به Cataplexy است وبا خواب مقناطیسی شباهت خیلی نزدیکی دارد ، درو تولید کرد . چنانکه اگر قورباغه را بفته از پا بگیرد ، بعوض اینکه برای خلاصی خود مجادله کند ، کرخت ، متوحش وبکلی آرام خواهد بود .

بعض مسائل متنازع فیها راجع به هپنوتزم :

در ادبیات هپناتزم ، چهار موضوع است که خیلی مورد بحث قرار یافته وبایستی درباره آنها چند کلمه گفت :

۱ - وفاق والقا Rapport and Suggestion ۲ - شعور مکرر Double Consciousness ۳ - القای نهائی Terminal Suggestion ۴ - قبت طبی هپنوتزم :
۱ - تمام حوادث هپنوتزم را میتوان در يك کلمه « القا » خلاصه کرد . عامل - چیزی را که می خواهد ببیند یا بکند به معمول القا می نماید - معمول بخود القا میکند که به خواب مقناطیسی خواهد رفت .

پس وقتی که معمول يك عقیده عمومی به « قوای » عاملی پیدا کرد ، خیلی با سانی می شود . ازین عقیده عمومی ، يك عقیده خصوصی راجع به این قوای پیدا کند یعنی چنان یقین کند (خواه از جهتیکه عامل برایش « القا » کرده است ، و یا از سببیکه خودش بخود القا نموده) که هیچکس بجز آن عامل ، اراده او را تسخیر یا بطور مقناطیسی او را خواب داده نمیتواند . ازین استنباط میشود که برای صورت گرفتن ثمر گرفت ، حضور عامل لازمی است . و باین ذریعه « وفاق » Rapport بین عامل و معمول پیدای می شود .

بعبارة دیگر ، « وفاق » متضمن يك عقیده راسخ در دماغ معمول است که يك شخص فقط يك شخص میتواند او را بطور مقناطیسی خواب دهد و بس . اکثر اطبا (جهة عدم مداخلت دیگر عامل ها) در مباحثه امراض بوسیله تنویم مقناطیسی این وظیفه (موافقه) را انجام میدهند . ۲ - شعور مکرر : قلاً تند کار رفت معمول که از « خواب مقناطیسی عمیق » بیدار میشود قطعاً از جریانات مدت خواب اطلاع نمی داشته باشد . اما اینهم اکثراً واقع میشود که حافظه معمول از يك خواب مقناطیسی بدیگر خواب مقناطیسی انتقال کند . یعنی وقتی که يك معمول دوباره بطور مقناطیسی خواب داده شود ، چیزی را که در حالت اول « خواب مقناطیسی عمیق » دیده یا کرده است در حالت دوم ، مکرر یادش می آید و باین صورت يك تناوب حافظه پیدای می شود ، مثلاً اول حافظه بیدار می باشد - بعد به خواب مقناطیسی میرود - باز حافظه بیدار میشود و مجدداً به خواب مقناطیسی میرود و قس علی ذلك . این ظاهره را « شعور مکرر » می نامند - و آن را چنین تعبیر کرده اند که در هر بدن دو « نفس » (Self) موجود است یکی نفس اصلی (یا بیدار) دوم نفس فرعی یا (بی خود) . فی الحقیقه فرض مذکور چندان لزوم هم ندارد - چه وقتی که ما (از خواب عمیق مقناطیسی یا رؤیا) بیدار میشویم بدیهی است از عالمی به عالم دیگر که با اولی اختلاف دارد می آئیم . ازین رو وظائف « سجایا » تبدیل میشود - و چون وظائف « سجایا » تبدیل شد ، طبیعی است همان حافظه که در حالت اولی (خواب) داشتیم در حالت ثانوی (بیداری) بهمان قرار کار نمیدهد . باز وقتی که دوباره بخواب طبیعی (یا خواب مقناطیسی) میرویم ، واپس به عالم غیر حقیقی انتقال می کنیم و « سجایا » (Cortex) هم وظائف سابقه خود را (که در خواب طبیعی یا مقناطیسی داشت) از سر میگیرد . اینست که خاطرات حالت خواب مقناطیسی سابق هم بحافظه ما عود میکند .

بهر شخص معلوم است وقتی که انسان بیدار میشود چقدر زود رؤیا فراموشش می گردد . همچنین ممکن است برای خیلی اشخاص « رؤیای مستمر » یعنی خوابیکه از يك شب تا به شب دیگر در دماغ دوام کرده بیايد ، حادث شده باشد . دلیل اینکه رؤیا اکثر استمرار نمی کند اینست که دقت برای شعور رؤیا هیچ يك قاعده و نظم ندارد - بهمین سبب است که خط سیر سلسله خیالات در اثنای خواب ، به آندك تحریك ناگهانی منحرف می شود .

۳ - القاء نهائی : اگر عامل به معمولی که در خواب عمیق مقناطیسی فرو رفته ، بگوید اینقدر ساعت بعد از بیداری فلان کار را بکن (مثلاً در پنج بجای عصر فلان شیشه پنجره را بشکن) ، امر او بالعموم اجرا می شود این چنین حکم را « اثناء هائی » می گوید . تعبیر آن ایست که القاء عامل راجع به « وقتی » که در آن عمل اجرا شود ، منزله ی رزخی مابین شعور بیداری و شعور هپنوتزم حائل می گردد . و « تصور وقت » در هر دو مشترک می شود . پس وقتی که زمان مقرر می رسد معمول به خواب مقناطیسی عودت و القاء را قبول میکند . اما در صورت شعور مکرر (که تذکر یافت) چنین رزخی که عالم حقیقی و عالم خیالی را با هم وصل کند وجود نمی داشته باشد .

۴ - استفاده طی از خواب مقناطیسی : آیا خواب مقناطیسی را برای معالجه ی امراض میتوان استعمال کرد ؟ جواب ایست که : (۱) اختلال در جهاز دوران خون و ترشح ، (۲) عاداتی مثل استعمال مشروبات مسکری می توان بوسیله خواب مقناطیسی معالجه و کم کرد . زیرا همچنانکه در عالم بیداری « القاء » رخساره ما را صرخ (دوران خون) با ما را به گریه (ترشح) می آورد ، القاء شدید تری که در وقت خواب عمیق مقناطیسی کرده شود نیز در جریان خون و عمل غده ها تبدلات واقع کرده خواهد توانست و عیباً همان طوریکه تویخ شدید ، طفل را از تکرار یکجرم باز میدارد ، القاء هم شرابی ها و ترپاکی ها را مجبور به ترك دادن عمل خواهد کرد . اما (۳) تب محرقه یا پای شکسته را القاء نمیتواند تداوی کند . زیرا خواب مقناطیسی فقط در اغتشاشات واضطرابات اعصاب و طیفوی Functional میتواند مشاء تاثیر بشود و پس . همچنین (۴) خواب مقناطیسی بطور دوی یهوشی چندان مفید نابت نمیشود ، بلکه کاور و فارم بدرجه ها ازان بهتر است . بالاخره (۵) از استعمال خواب مقناطیسی برای تداوی و طی ، خطراتی هم محتمل است تولید شود . زیرا عموماً مرض مجدداً عود می کند و باز تداوی بذریعه خواب مقناطیسی ضرورت می افتد و باین طریق در تنویم مقناطیسی عادت کرده بمثل مشروب یا تریاک دران « عملی » می شود . بعض اوقات این هم دیده شده است که کور کورانه قبول کردن القاء طیب ، موجب کور کورانه قبول کردن همه اظهاریه ها شده ، در نتیجه « معمول » قوه تمیز خویش را از دست میدهد و در افسانه ها هم یقین پیدا میکند .

بقرار دلائل علم النفس ، تنویم مقناطیسی بالای مجاین اثر و نفوذ ندارد .

این مسئله که آیا می توان اجرای اعمال جنائی را در معمول القاء کرد ، هنوز بحث طلب است . مگر ما می توانیم یا این دلیل خوب یقین کنیم که هیچ « معمول » که زیر عمل هپناتزم بیاید ، چنان القائی را که مخالف اخلاق جبلی اش باشد ، قبول نخواهد کرد .

امروز امراض را زباده تر توسط اشکال دیگر سایکلو ترپائی (معالجه امراض بوسیله اعمال نفسی) تداوی می نمایند - چه هپناتزم در اجرای این منظور یک تداوی کور کورانه گفته میشود زیرا عموماً مشاء علت اصلی مرض را تشخیص کرده نمیتواند . با این هم امروز هپنوتزم

را برای بعضی امراض اعصاب و طائف الاعصاب - تخفیف درد، بیجوانی، لکت و مرض بحر مورد تساوی قرار میدهد.

نظریات راجع به هینوژم: درباره خواب مقاطیسی نظریات مختلفه ارائه داده
سایکالوژی نگاه کرد این فرضیه که قوه مقاطیسی با کدام قوه دیگر در وجود عامل بوده و آن
وسيلة عمل میشود، از مدتی است رد و مبروک شده است. امروز کم و بیش عموم باین قایل اند
که این حادثه ذهنی بوده و بواسطه القاء ظهور مییابد. «چارکوت» هینوژم را قسمی اورهستیر یا
Hysteria (مرض عصائی موسوم به حمله) تصصی تصور کرده و یقین دارد که روابطی بین
هر دو حالت منور و موحود است. حکمای امروزه آن را نوعی از تفکک دماغی تصور می کنند.

میگویند در خواب طبعی، حشرات مختلفه که در حصص علیای دماغ واقع اند از همدیگر
حدا می شود. ممکن است که در حالت خواب مقاطیسی بطور این، یک تفکک دماغی صورت
گرفته منتها با ر حضور عامل ورشته ارتباطی مخصوصی (وسیطه) که بین او و معمول موحود
است، یک حصه از نظام عصائی معمول پیدا و فعال نگاه داشته شود و چون باقی حصص دماغ
درین حال آرام و خاموش میباشد، هیچ خیال تقیصی تولید نشده و سبب ابتکار از قول الفات
عامل نمی گردد. عقیده مدرسه سایکلوپاتنه لیس «که اساس آف نظریه فروید Freud
راجع به قابلیت انقسام دماغ، عناصر ناشعور و ناشعور می باشد) در باب خواب مقاطیسی
ایست که عامل درد ماع معمول تمثال والدیش را تحسم داده و بنا بران او را بیک عقیده
و انقیاد کورکورانه واداشته آنچه را می گوید قول میکند. رابطه مخصوصی را که بین عامل
و معمول وجود دارد باین طریق می توان ترجمه نمود.

ما گفته آمد که تحارب هینوژم برای ارداء علت راجع به علم النفس طبعی و غرضی
خیلی مفید و ممد شمرده میشود. این حوادث و منحور است ب دیگر طریق، حرکات بدون
شعور را بطور عملی حویرت کرده کدا و حودیک سلسله سورت را که به آن اعمال مختلف
دماغی وقوع یابد، در هس محتمل نشان میدهد.



روزنامه نگاری

- ۴ -

پنجمین سند فاسم خان رشتیا
عصر المحدث ادبی

ترقیات جرائد انگلستان در قرن نوزدهم :

قرن نوزدهم دوره جدیدی برای ترقیات جریده نگاری انگلستان بشمار می‌رود، کسیکه در این دوره پیش قدمی دارد، «ن-ت» ستید است که «پال مال گزیت» Pall Mall Gazette را تاسیس کرده و این علامت تعبیر اصلاحی را به ظهور رسانید این جریده که از هر چیز تحت میگرد، وجهه ملی و سیاسی کافی پیدا کرده بود، پس از آن «ت» ب و کار» اولین کسی بود که محله معروف «ستار» را در ۱۸۸۸ تاسیس و شائع نمود، کسانیکه در این قرن جرائد انگلستان را ترقی بخشیده نام و شهرت زرگی از خود باقی گذاشته اند، «سارتن دار» «لاردر نارت کالایف» و «الفردهار مسوارت» که چندین جریده را اداره می نمودند.

ترقیات جریده نگاری انگلستان در قرن بیستم :

عنصر جدید که در قرن بیستم به جریده نگاری اضافه شده، راه بررگی را برای بشرف و ترقی آن باز کرد، تصاویر بیم رنگ بود که برای شرح وقایع روزانه، مورد استعمال آمد اکثر روزنامه جات و محلات، این عنصر نو را قبول کردند

اما در سنه ۱۹۱۳ یک تغییر بسیار مهم دیگری در جریده نگاری و جرائد بوجود آمده و آن پیدایش سرکت ها و اتحادیه های جریده نگاری بود که دائره جرائد خصوصی و شخصی را خیلی محدود ساخته، بالمقابل اقتدار

جرائد را به پیمانه ریادی بلند برد.

مهمترین شرکت ها و اتحادیه های حریده نگاری انگلستان قرار دیل است

شرکت راتر میری (۱):

این شرکت تاریخ ۲۷ ستمبر ۱۹۲۲، از طرف «لارد راتر میری» متمول و مردم سیاسی معروف رادر «الرد هارمسوارت» که در بالا ذکرش رفته تشکیل یافت و عده اسهامش در آن وقت ۴۰۰،۰۰۰ بود چنانچه شرکت مرور شرکت جریده دیلی میل را به قیمت ۱،۶۰۰،۰۰۰ پوند خریداری کرد جرائد مهمیکه از طرف این شرکت نشر میشود قرار دیل است:

«دیلی میل» Daily Mail، «دیلی میرر» Daily Mirror، «ایوسنگ بیور» Evening News، «سندی دسپچ» Sunday Dispatch، «آورسیر میل» Overseas Mail و غیره.

سرمایه مجموعی این شرکت به ۱۵،۷۲۷،۵۷۰ پوند میرسد و علاوه بر اشاعت ریادیکه دارد، وجهه ملی بررگی را سرمایه مالک است.

شرکت بیرری:

شرکت بیرری بررگترین جماعت دور نامه های شخصی انگلستان و ارجحاط سرمایه مهمترین این قسم شرکت ه در دنیا نشر میرود و صاحب آن «لارد کامرور» و رادرش «سر گومر بیرری» میباشند که در عین حال از سیاسیون بررگ نشر میرود از فعالیت این شرکت همور فقط ۱۰ سال میگردد جرائد مهمیکه در دست دارند عبارت است از «دیلی سکیچ» Daily Sketch، «سندی گراف»

(۱) Rotheimeree

Sunday Graphic ، « فیننشل ٹائمز » ، Financial Times ، « ریسٹل ٹائمز » اینڈ میرز ، Bristol Times and Mirror و غیرہ سرمایہ مجموعی شرکت انتشارات پری بر ۱۲۵ ، ۸۷۷ ، ۳۱ پوند بالغ است .

علاوہ برین چندین شرکت خورد و زرک جریہ نگاری دیگر بیز در انگلستان وجود دارد کہ تقریباً تمامی مطبوعات مملکت را در دست دارد ارقبیل شرکت « بیوربراک » Beverbrok و غیرہ .

جرائد مہیکہ در قرن بیستم تارہ بوجود آمدہ « دہلی کرافٹ » و « دہلی سکیچ » و غیرہ میباشد .

بسال ۱۹۲۸ در تمام رطایبای کبیر ، آبرلند شمالی و آبرلند آراد ۲۱۵۰ اخبار وجود داشت کہ تقسیمات آن قرار ذیل میباشد : لندن ۹۹۲ کہ از آنجملہ ۲۱ صبحانہ و ۳ شامانہ و جرائد تخصی بیز دران شامل است ولایات انگلند و ویلز ۱۳۶۳ (۳۵ صبحانہ ، ۸۰ شامانہ) ، سکاٹلند ۲۲۸ (۱۶ - صبحانہ ، ۱۰ شامانہ) آبرلند ۱۶۱ (۸ صبحانہ - ۵ شامانہ) ، جرائر انگلستان ۱۶ (۵ رورانہ) . تعداد شمارہ های تمام جرائد روریکشنہ ۱۶ ، ۰۰۰ ، ۰۰۰ ، ۰۰۰ میرسد اما با وجود ، این تعداد مجموعی جرائد انگلستان نسبت بہ ۲۰ - لیش ۲۰۰ عدد کمتر شدہ و علت آن بربیدایش شرکت ها و اتحادہ های جریہ نگاری می باشد کہ جرائد حصوصی را سقوط دادہ است

امریکا :

جراید و جریہ نگاری در رمان سلطنت مالکہ لیرات و جیمراول (شاہان انگلستان) بعی در شرع قرن ۱۷ در امریکا آغار می یابد و کسایکہ در س کار

پیش قدمی دارند؛ عمارت انداز «جیمز چمبرلین» و «تاماس لالک» و «جان پوری» این شخص اخیرالدکدر سنه ۱۶۱۹ خبرهای امریکا را توسط جهازات تجارقی برای لارد خود به لندن می فرستاد و بیز اطلاعات اروپا مخصوصاً انگلستان را به امریکا نشر میداد ازان حمله یکی «دی پریزنت سنیت آف دی نیواسکلش افیرز» The Present State of The New English Affairs (۱۶۷۹) و دیگر «پوبلک اکرنس» Public Occurence (۱۶۹۰) است که هردو باوقات مخلف از شهر بوستن نشر می یافت اما اوایی جریده که در امریکا تاسیس گردید، «دی بوستن نیورایتزر» The Boston News Letters نام دارد و در ۱۷۰۴ بواسطه «کمیل» آغ زیافت.

جریده نگاری در امریکا زمان استعمارچندان ترقی نکرده یکی ار مهم ترین جرائدیکه دران وقت ظهور نمود «دی بوستن گیزیت» The Boston Gazette است که در ۱۷۱۹ تاسیس گردید.

بعد از گرفتن استقلال :

در قرن ۱۸ جرائد بسیار ترقی کرده، استقلال آترونی رمانه را برای توسعه مطبوعات مساعدت رساحت چند احدی نزدی در اکثر ولایات و به نقطه محتاطه جرائد بوجود آمد معروفترین جرائد قرن هجدهم آترونی عمارت است ار «گیریت آف دی یوآئتد ستیت آف امریکا» Gazette of the United States of America که در ۱۷۸۹ زیر اداره «الکر درهمبلیتس» رئیس فیدرل یارقی دایرکشت، و دیگر «دی یشنل گیریت» The National Gazette (۱۷۹۱)

«تاماس جمرسن» دومین رئیس جمهور آترونی به سوی مطبوعات توجه زیادی داشته و در زمان او جرائد خوبی که ترقی واردیاد نمود. مسمیکه جرائد

تمام انازونی که در سال ۱۷۷۶ فقط (۳۷) عدد بود در ۱۸۱۰ به ۳۵۹ رسید.

او این روزنامه در امریکا :

اولین روزنامه در اتارونی سال ۱۷۸۴ بوجود آمده ، دی پنسلوایا بیکت ایند جنرل ادورتایزر ، The Pansylvania and General Advertiser

نامداشته قبلأسه بار در هفته در شهر فیلادلفیا نشر می یافت .

قدیمترین جریده که تاکنون همان نام اول خود باقی مانده « دی سه بارک ایوننگ پست » The New York Evening Post است که در ۱۸۰۱ تأسیس یافته . ولی آنکه در روز تأسیس تاکنون در نشرش سکنه گئی وارد نشده ، « دی هر تفرات » The Hertforth میباشد که در ۱۷۶۴ شروع شده ، هفته وار نشر میگردد .

ترقیات جریده نگاری امریکا در قرن نوزدهم :

قرن زدهم همچنانکه در تمام اروپا حرائد و جریده نگاری را ترقی بخشید ، در اتارونی بیرناب جدیدی را رای روزنامه ها مار کرده ، اریک طرف معنویات جرائد ترقیات زیادی یافت و اری طرف دیگر در تعداد و حصصیات مختلفه آن افرونی خوبی لعمل آمد چنانچه در سنه ۱۸۱۲ در بیو بارک ۷ جریده روزانه وجود داشته تعداد نشر مجموعی آنها به ۲۰،۰۰۰ نسخه میرسید حالانکه در ۱۸۸۱ عده حرائد بیو بارک به ۳۰ و اری تمام اتارونی امریکا به ۱۱،۳۱۴ بالغ گردید که اری آن حمله متجاوز اری ۲۵۷ آن روزانه بود .

ترقی حقیقی جریده نگاری عبارت اری رسیدن خبر های تازه است که در امریکا اری سال ۱۸۲۷ شروع شده ، شخص پیش قدم ناشر جریده

«دی جرئل آف کومونز» The Journal of Communes مدرس دارالفنون بیویارک بود و بواسطه چهارات تجارتی که داشت خبرهای اروپا و آسیا را در طرف مدت کوتاهی بدست آورده نشر می داد و همین جهت جریده اش اهمیت زیادی کسب کرد، خصوصاً در طقه تاجر بنده که به خبرهای اقتصادی دیبای قدیم علاقه زیادی داشتند

در دورنامه های مهم قرن ردیم یکی «نیویارک تایمز» New York Times است که در ۱۸۵۱ بواسطه «هنری کروس رمنند» تاسیس یافته و «دی نیویارک وار» The New York World (۱۸۶۰) «نیویارک ایمری» New York Ameri و «نیویارک جرئل» New York Journal میب شد و از جمله حرائد هفته وار و محلات قرن مرور «دی اندپندنت» The Independent (۱۸۴۸) هفته وار) «لیبرری دایجست» The Literary Digest (۱۸۹۰ - ادنی) شهرت زیاد دارند

ترقیات جریده نگاری امریکا در قرن باسّم

در قرن بیستم جریده نگاری امریکا نک بوی اختیار کرده در هر چیز خود از اکثر نقاط اروپا گری سفت ربود و را در بن مملکت که هر چر آن نره و مطابق آخر تر بن ترقیات علمی و فنی و فنی گردیده، م دما آنجا فوق مهرطی به حرائد و جریده نگاری پیدا کردند

جرائد مهمی که در بن قرن و خود آمده عبارت است از «دی نیویوریک بلک» The New Republic (۱۹۱۴) که مقالات آن حملی طرف توجه عوام است «دی ایلوستریتد دیلی نیوز» The Illustrated Daily News (۱۹۱۹) که اولین جریده امریکائی است که با «دیلی میرر» لندن مقابله کرده توالت و

«تائم» Time (۱۸۲۳) که خبرهای مختصر هفته را بطرز بسیار دلجیسی نشر میکند. «نیویارک تائم» در ۱۹۱۴ موصور شده اما فقط در روزهای یکشنبه تصاویر را نشر مدهاید در ۱۹۲۷ در شهر نیویارک ۲۰۰ جریده روزانه درجه اول و ۲۰۰۰ روز نامه و جریده عمومی و ۲۰۰۰ مجله هفته ئی برای عوام وجود داشت که ارمجموع اینها (۴۱۱) صحاحه و (۱۵۳۸) شامانه و (۵۲۶) در روزیکشنبه نشر می یافت اما در همین سال در تمام ممالك متحده امریکا ۱۴،۱۴۵،۸۲۳ نسخه روزنامه و جریده صحاحه و ۲۳،۸۲۰،۹۳۳ نسخه شامانه و ۲۵،۴۶۹،۰۳۷ نسخه چنان جرائدی وجود داشت که روزهای یکشنبه شایع میکردید مقدار کاغذیکه در همان سال خاص برای جرائد ممالك متحده امریکا به مصرف رسیده، بر ۳،۷۵۰،۰۰۰ تن بالغ میکردد.

در آلمان :

قدیمترین جریده که در آلمان ظهور نموده، « فرانکفورتر پست سائتنگ » Frankforter Post Zeitung نام داشت که در ۱۶۱۶ ارشهر فرانکفورت شایع شده تا ۱۸۶۶ دوام داشت.

پس ازان در ۱۷۱۰ « روستوکر سائتوئک » Rostoker Zeitung تاسیس گردید

در قرن هزدهم هنوز هم جریده نگری در آلمان چندان ترقی نداشت چنانچه در آن وقت تعداد تمام مطبوعات بر این ارشهر و جریده تجوز میگرد: یکی « فوشس سائتوئک » Vossische Zeitung که در ۱۷۷۲ دایر شده و دیگر « شپینر سائتوئک » Spener Zeitung که در ۱۷۴۸ تاسیس و در ۱۸۲۷ موقوف گردید. قرن نهم انقلاب فرانسه مطبوعات را در آلمان ترقی داده، جرائد زیادی بوجود آمد که

معروفترین آنها عبارت است از «اوپوزیتسیونس بلت» Oppositions Blatt که از ویارنشر میگردید و «کرایزبلاتر» Kreis Blatter که جریده برنس بسارک (وزیر معروف آلمان) بوده، مفت به مردم توزیع میگردید.

ترقیات جرائد آلمان در قرن بیستم :

جرائد آلمان در قرن بیستم ترقی بی سابقه نموده و در سرتاسر مملکت يك نهضت تازه پدید آمد. اگرچه در آخر جنگ عمری قدری ارفعالیت جریده نگاران کاسته شد ولی با وجود آن آلمان درین فن از اکثر ممالک اروپا مدتی دارد. در سال ۱۹۲۸ در تمام آلمان ۱۰۰ جریده سیاسی وجود داشت که ۳۸ آن جداً و خاص از امور سیاست بحث میکرد علاوه برین ۲۴ آژانس خبرسانی در برلین وجود داشت از مهمترین جرائدیکه درین قرن تأسیس یافته مجله «گرمانیا» Germania و مصوراست که در ۱۹۲۷ دایر گردید در روزیکشنبه جرائد بسیار زیادی نشر یافته برخلاف روز دوشنبه فقط ۲ جریده منتشر میگردد. اشاعت چندین جریده آلمان از ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ نسخه تجاوز میکنند.

در ایتالیا :

جرائد قدیم ایتالیا در شروع این قسمت (تاریخچه جرائد) نام رده شده، اما در حقیقت نهضت تازه جریده نگاری در ایتالیا هم مثل اکثر ممالک اروپائی اربعین قرن زدهم آغاز مییابد خصوصاً اروقنیکه دوات جدید ایتالیا تشکیل یافته (نیمه قرن زدهم) قانون مطبوعات ایتالیا در ۱۸۴۸ ترتیب شده از همان وقت جرائد زیر اثر حکومت درآمدند. جرائد مهمیکه از آن وقت به بعد بوجود آمده اکثر آن تا کنون وجود و دوام دارد. مثل «کوریر دلا سیرا»

Comitière Della Sera و « پوپل » People و غیره که در جای خود ذکر
خواهد یافت

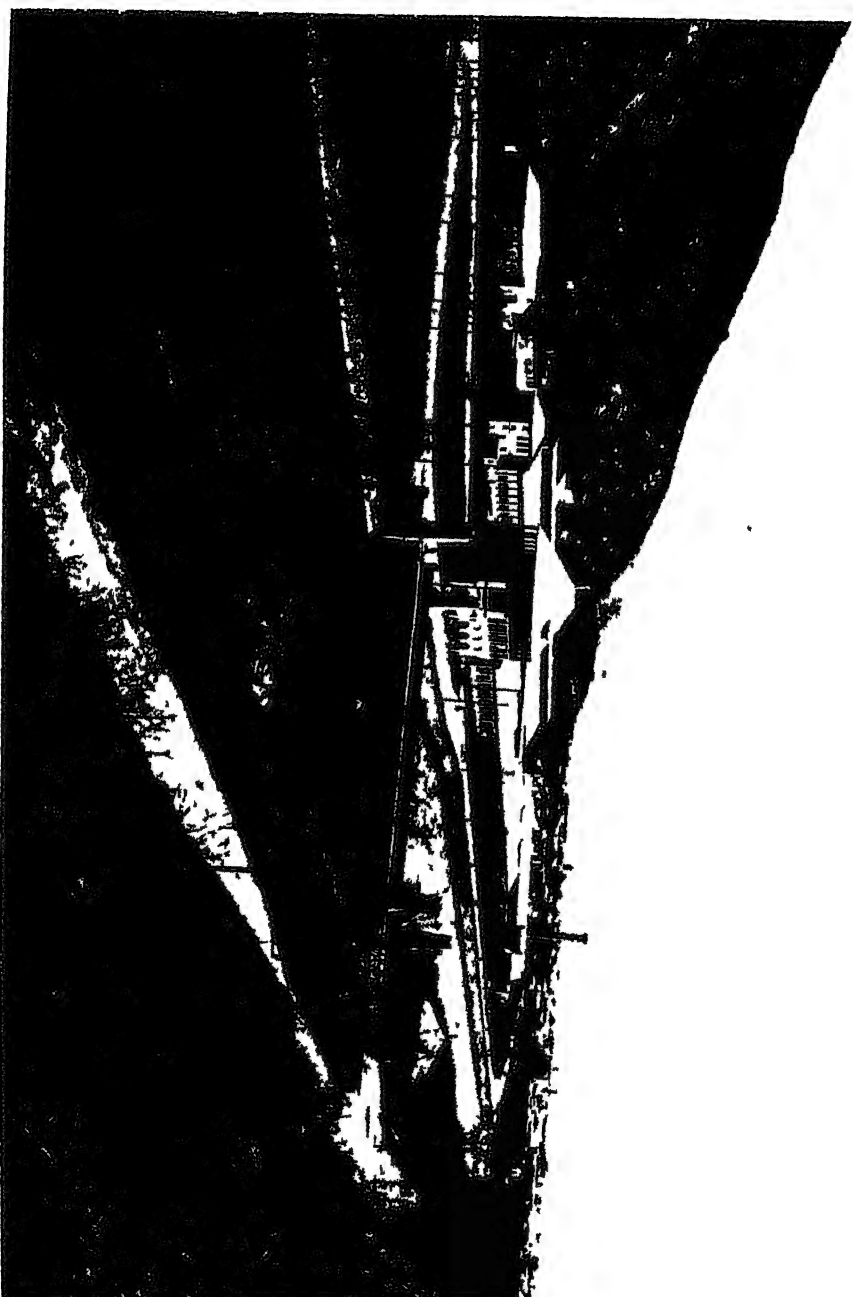
در ماقبل ممالك اروپائی مهضت جریده نگاری تقریباً در يك زمان یعنی در نیمه قرن
ردهم ظهور نموده و جرائد محتامه در آن جاها بوحود آمد که شرح معروفترین
آنها در قسمت « جرائد مهم اروپا » خواهد آمد.

در مشرق

مهضت جریده نگاری در ممالك شرقی خیلی پیاسان تر شروع شده آهم
در چند مرکز مهم مثل ترکیه، مصر، هندو جاپان اما اکنون در اغلب نقاط
مشرق زمین مطبوعات، داخل يك مرحله حدید ترقی بوده آبنده سی در خشان
ما درس قنعت خاطر ائمان مسارد مائام



ست گال و لاله و سرب
ار حاك بر آید، و در حاك حرائی،
بر حاك و حندان که تو ار حاك برائی
(سعدی رح)



يك قسمت از منظره فری کابل

اصول قواعد تحقیقات فلسفه

لغات و السنه

— ۸ —

ترجمه و نگارش جناب استاد قاری

عبدالله خان، ملك الشعراء

فائده - سابق نگارش رفت که نامی عام زبان پس از تحصیل لسنه محتلفه عالم را بسده دسته قسمت نموده فاسده گذاشته اند که الفاظ و کلمات شعبه های مختلفه از یکدسته با یکدیگر مختلط و مشابه میباشند نه با الفاظ شعبه دسته دیگر مثلاً الفاظ شعبه از دسته ایرن با الفاظ شعبه دیگر ارسده که مشابهی دارد نه با الفاظ شعبه که ارسده غیر ایرن باشد دیگر اکثر الفاظ درین مقام بملاحظه رسید که ظواهر آعرنی بوده و بدینجهت از دثره السنه سه می اصلاً بدر نمیشود و با وجود آن لفظ مذکور در سانسکریت که ز شعبه ایین است نیز موجود بوده ولی این امر اتفاق و از توفیق اسانین اشهر میروند ازین قبیل است :

ذات : که لفظ عربی است و مرادش درس، انسکریت آهء جذت آمده ایاز جذت در اصل مبذل از - زاد - است (رجوع به فصل د ن)

دینار : در عربی معنی طلای مسکوک و در سانسکریت نیز همین معنی آمده ، اصلاً لفظ دینار فارسی قدیم بوده و از فارس به عرب و هند نقل گشته .

ارم : در عربی نه بغ شداد است و در سانسکریت دغ شش را گویند

اوج در عربی بمعنی بلندی است و اوج - در سانسکریت همین معنی آمده
شاید پهلوی از عرب گرفته باشد یا در اثر نقل علم نجوم به عرب از سانسکریت
عاریه خواسته باشند .

شک عربی است صدیقین و در اصل سانسکریت بیر لفظ شک همین معنی آمده
لیکن در تمام مشتقات این لفظ در سانسکریت یون ریاده می آید و آرایجمله است
شک که در محاوره روح ناشایر مستعمل بوده .

باد - ندا (۱) لفظ عربی است بمعنی انعکاس آوار که در کوه یا گندهای بلند
پیچیده و برگردد و در سانسکریت بمعنی آواز است

بدن : عربی است و در سانسکریت - بدن - بمعنی سر و صورت آمده .

صبح : عربی و - شوه - در سانسکریت همین معنی است

قبر : عربی و در سانسکریت - سؤ بهر - گویند

دوا : در عربی و - دؤا - در سانسکریت بیک بمعنی است

افعال

معلوم است سانسکریت علاقه و ارتباطی با زبان ژرمن دارد و ژرمن در قرون
قدیمه بر سایر زبان فارسی تسلط داشته و فارسی موجوده بازه ایست از آن
که (زبان عوام بوده) مانند زبان روح ناشایست و ناوجود آن افعال این
هر دو آنقدر با یکدیگر در آمیخته است که هر گاه شخصی ماهر هر دو زبان در
بی تطبیق بر آید شاید اختلاف در چند فعل محدود یابد اگر گویند صیغه های
افعال در سانسکریت ۲۴ و در فارسی موجوده - ۶ - صیغه است گوئیم زبان
(۱) در کتب لغت عربی - صدا - را بمعنی انعکاس صوت می و سدا میانه بکسر و ضم
یون و همره آخر بمعنی آوار کردن و خواندن آمده مترجم .

عوام چندان محل دقت نیست . گذشته ازین وسائط ؛ درین این دورشته
موجود بوده و نا آنکه بقرها ازهم دور افتاده اند نارهم صیغه و صورت افعال
در هر دو خیلی شبیه یکدیگر واقع شده است مثلاً :

هست	هستند	هستی	هستید
استی	سته	هستی	سته
	هستم	هستیم	
	هستی	هستی	
بود	بودند	بودی	بودید
بهوتی	بهوتی	بهوسی	بهوتی
	بودم	بودیم	
	بهوای	بهوامه	

تنبيه - کتب دستور فارسی همه مك آوار کلمه « است » را حرف ربط میگویند
و در ساکریت استی بمعنی هستن هست داشمندان انگلس والمان است را فعل
هاصی ازاستن میگویند و در انگلیسی « ار » درینمحل استعمال میشود که در تلفظ آواز
ر - و در نوشته صورت ایس دارد که این را هم فعل میگویند - در لاتین ایست -
و در یونانی ایست نانا و در الهامی است ندون - یا - استعمال میشود .

شاید در آغار عربی داهای فارسی زبان دران مسامحه نموده حرف نگشتند
و همانطور تا امروز در کتب دستور فارسی اطلاق حرف بران نموده و کس ملتفت
نگشت که است حقیقه اردسته فعل است نه از حرف برانعام اوصاف و خواص فعل
دران موجود میباشد ارقبل تصریف و غیره

مقائسه ضنائر:

۱ - ضنائر فاعلی ملاحظه شود با وجودیکه فارسی مروج زبان علمی نیست باز هم چقدر مشابهت با سانسکریت دارد.

اوداد	سوددت
آنها دادند	تی ددن
تودادی	توم اده نهی - تو محفف است از (توانك)
شهادا دید	یوئن اددت - در بین ء - وش قرب محرج است
	بون غنه که اکثر میم میشود حذف گشته -
	شها - گردید . ملاحظه شود که در صهاژ
	مفعولی بشها - شده

من دادم	آهن ادم
مادادیم	دیم ادا مه

۲ - ضنائر مفعولی

اورا داد	تن اددت
آنها را داد	تان اددن
ترا داد	توام اده
شمارا داد	یشان اددت
مرا داد	مام اددت
مارا داد	اسمان ادا مه

(۳) حالت خبری:

این پندت است	ایم پندت توسی
اینها پندت آئند	امی پندت توسنی
تو پندت هستی	توأم پندت توسی
شما پندت هستید	یویم پندت توسته
من پندتم	اهم پندت توسمی
ما پندت آئیم	ویم پندت توسمه

(۴) حالت اضافی

کار او	تسی کاریم
کار آنها	تی شام کاریم
کار تو	تو کاریم
کار شما	یشماکم کاریم
کار من	مم کاریم
کار ما	اسماکم کاریم

اکنون از مقائسه در بین ترکیب افعال زبان فارسی و سانسکریت و احوال متعلقات افعال صرف نظر نموده محض فعلی چند از مصادر مختلفه فارسی را با افعال مقابل آن از زبان سانسکریت مقائسه میمائیم چه ما مردم از زبان سانسکریت کمتر اطلاع داریم و ازین جهت به بیان ذیل اکتفا ورزیده بشرح و بیان چند صیغه مضارع از فارسی و سانسکریت می پردازیم:

از استادان - ستادن : استند در سانسکریت ستهاصیغه حال است .

ستودن - ستاید فارسی و در سانسکریت ستونی صیغه حال است .

قتادن - قند - در سانسکریت بتی صیغه حال است .

آمدن - آید فارسی و در سانسکریت آیانی صیغه حال است .

ناریدن - نارش فارسی و در سانسکریت ورشی صیغه حال آمده و ورش بمعنی نارش است .

بردن - برد و در سانسکریت بهرنی حال است .

بستن - نندد و در سانسکریت نندهن مایدهنا آمده و نندهتی حال است و بنده بندها شده

پزیدن - پزد فارسی و در سانسکریت بچتی صیغه حال است .

رسیدن - رسد پرسری بمعنی رسیدن و پرسرتی صیغه حال است - شاید

پ در اصل کلمه بوده و در زبان فارسی حذف شده یا اصلی نبوده در سانسکریت زیاده گشته

تپیدن - تپ - در سانسکریت تپ معنی گرم شدن - درخشیدن - سوختن آمده و تپتی حال است .

تابیدن - تاب - در سانسکریت ، تاب بمعنی گرمی و روشنی است و تابیتی حال است

چشیدن - چشد - در سانسکریت چش بمعنی چشیدن و اچوشیت بمعنی چشد و می چشد آمده .

دادن - دهد - در سانسکریت ددنی صیغه حال است .

دانستن - در سانسکریت دو یا دا بمعنی دانستن هست .

دویدن - دود - دو - در سانسکریت دود هاو بمعنی دویدن هست . و دهاوتی صیغه حال می باشد .

زدن - زند - در سانسکریت هنتی همین معنی است و سابق مذکور شده که در سانسکریت زا - وها یا یکدیگر بدل می شوند - و در ژند جن بمعنی زن آمده . زادن - زاید - در سانسکریت جاتتی صیغه حال است .

زیستن - زید - زی - در سانسکریت جوتی صیغه حال است و - جو - بمعنی زندگی کردن .

شنیدن - شنودن - شنود در سانسکریت شرنوتی بمعنی شنود و - شنومی بمعنی (شنوم) آمده .

کردن - کند - کن - در سانسکریت کروتی بمعنی (کند) و کرد بمعنی کن آمده گرفتن - در سانسکریت گره بمعنی بگروگرهائی صیغه حال است گفتن - کوید ، گوی در سانسکریت کدهیث بمعنی گفتن هست و کدیتی صیغه حال باشد
لیسیدن - لیسد در سانسکریت الیکشت صیغه حال است

مردن ، مرد - در سانسکریت مریتی صیغه حال و مرتک بمعنی مرده هست آهیختن : در فارسی بمعنی کشیدن و در محاوره مخصوص به کشیدن تیغ است . آهیخته مضارع و آهته مخفف آن و نیز بمعنی کشیده شده . در سانسکریت ارهتی صیغه حال است آرته بمعنی کشیده شده - از اینجا که حذف (را) در فارسی و سانسکریت هر دو آمده اتحاد لغت را می رساند

سرشتن ، سریشد ، سرش در سانسکریت - سرج - آمده ابدال درین سین و جیم عمومی دارد

پینه و دن، پیناید، بیبای، درسانسکریت - ما - مأخذ آن بوده و ما پتا، ما پاشده.
 که بواسطه قلب هر دو لفظ با هم متحد میشوند.
 مالیدن، مالد، مال درسانسکریت - مرد مأخذ مردیت آمده
 دمیدن، دمد، دم درسانسکریت دهما مأخذ آنست
 تنیدن، تند، تن و درسانسکریت تن مأخذ است
 خرامیدن، خرام، در فارسی رقتارمانارو کرشمه را گویند و درسانسکریت
 گرم مأخذ آن آمده

خریدن، خر - معروف و درسانسکریت (کری) خریدنی را گویند
 اینچنین است قیاس سائرا حوال فعل و متعلقات آن در فارسی و سانسکریت که
 از سبب عدم اطلاع کامل درسانسکریت از تفصیل آن صرف نظر نموده شد.

باب حروف - الف

الف : در فارسی قدیم مفید نفی بوده و درسانسکریت تا کنون از برای نفی می آید

فارسی قدیم		سانسکریت	
اجنبا	بیحرکت	اھی	بی ترس
اخواستی	بی اراده	انت لی	بی بقا
امیر	آنکه هیچ نمیرد	امر	آنکه هرگز نمیرد
		اجت چست چالاک که کس ارو	
		چیز برده نتواند	

ت

در السنه آسیا در جرهر آقا لیت خطاب واحد است مثلاً : -

در فارسی میگویند: تو بودی	و در هندی میگویند: تو آنک ا بهو
ترادیدم - یا - دیدمت	تو ن ددرش
غلام تو یا غلامت	تو سیوکه

ج

در فارسی قدیم جیم مفید نسبت بوده و ازین جهت فریدون يك پسر خود را ابرج و دیگری را تورج نام گذاشت بمعنی صاحب ابران و صاحب توران و این اثر از جیم در سانسکریت نیز موجود است مثلاً - نیر - آب - و نیرج منسوب بآب یعنی گل نیلوفر که در آب می روید و ازین قبیل است - آتمج - در سانسکریت بمعنی صاحب روح . طرفه آنکه در فارسی گل یلوفر را آبو میگویند.

که

که - در فارسی از برای استفهام می آید مانند - کبستی؟ و در برابر آن (کرسی) در سانسکریت آمده و در برابر تو کبستی؟ یا که گفت اشیاء - کوسی تو ن و تو ن که اکتمت میگویند .

که در لفظ فارسی وقتیکه در آخر بعضی اسماء لاحق شود مفید نسبت میگردد و در اترآن معنی فاعلیت پیدا میکند مانند ر دك ، بمعنی لغز و چپستان ، که مطالب آن در پرده میباشد و چوشك (بمعنی نوله) ارجوشیان مشتق است و ازین جهت او را چوشك گویند و ازین قبیل است در سانسکریت ر کوشك و م کوشك و اشك و موشك و گندهك

و چنانکه کاف در فارسی از برای تصغیر می آید در سانسکریت نیز مفید تصغیر باشد مانند : کنبزك - سیاهك در فارسی و بلك تصغیر دل در سانسکریت که هر

در سانسکریت پیش از کاف تصغیر نون هم می آید مانند کتھانک (به معنی خوردنی کک)
تصغیر کتھا

میم

میم : در فارسی و سانسکریت از برای متکلم می آید مانند بودم در فارسی
و ابھوم در سانسکریت و بودیم در فارسی و ابھوام در سانسکریت و مرا در فارسی و -
مام در سانسکریت و غلامم در فارسی و (مم سیوکه) در سانسکریت

و چنانکه در آخر اسم عدد صتی در فارسی میم می آید در سانسکریت نیز می آید
مانند : یکم - دوم و سوم و غیره در فارسی و پرتھم پنجم سپتم اشم نوم دشم در سانسکریت

نون

در طبیعت نون معنی نفی و انکار مضمر بوده و استعمال - ن ، نه - فی - در فارسی
عمومیّت دارد . اما در سانسکریت نه نس - و ن - برای نفی می آید اما س در فارسی
به (ها) بدل میشود و - ر - اکثر حذف میگردد - رجوع بباب حروف (

واو

واو - در فارسی برای عطف و - وا - در سانسکریت برای تردید می آید که
در برابر آن یا در فارسی حرف تردید است و تأمل ظاهر میشود که حرف
تردید در بعض محل مفید عطف میگردد مثلاً درین جمله : ازیاران در آنجا شما
بودید یا احمد - دگر هیچکس نبود یعنی (تنها شما و احمد بودید)

و او در آخر کلمات فارسی مفید معنی فاعلیت هم است مانند : هندو (متوطن
هند) ربشو (صاحب ریش) شاشو معروف آب و آب دار یعنی کل نیلوفر

ی

درفارسی از برای نسبت میآید مانند ایرانی، تورانی، آبی، خاکی و در سانسکریت نیز مفید نسبت است مانند کابلی، چینی، کنی، یکشی، پابی گاه در فارسی بعد از بای نسبت نون زیاد می شود و همچنین است در سانسکریت مانند سیمین، آهین در فارسی و کرامی و کرامین منسوب به کرام در سانسکریت،

حروف متفرقه

است را در فارسی حرف ربط گویند و در سانسکریت اسقی حرف ربط است. (رجوع به فصل افعال) گاه در فارسی هی درینموقع استعمال می شود. خواجه میفرماید:

ساقی اگر ت هوای ماهی جز باده میارپیش ماشی
(۱) ترکیب مقلوبی در فارسی عمومی دارد مانند: علم دوست، خرد دشمن
زهر آب، نوشاب.

همچنین است شیوع آن در سانسکریت مانند: یریم سا کر. دهرم مورت
(۲) ترکیب تشبیهی نیز در هر دو زبان شایع است مانند: آهو چشم، گار خسار در فارسی و کمل لوچن مرگه نین چندر مکھ در سانسکریت مند در فارسی باسم ترکیب یافته معنی صفت پیدا میکند مانند هنر مند - خرد مند. و همچنین است وند مانند خداوند. اما در سانسکریت وت مفید صفت باشد مانند دهن وت بلونت.

بان در فارسی نیز از برای همین کار است مانند: جهان بان، مهر بان، پاسبان و ازین قبیل است کنوان بدهیا و ان دهنوان در سانسکریت.

الف و نون در فارسی برای جمع می‌آید مانند مردان اسپان و غیره . در سانسکریت جمع - نر - نیز در حال مفعولی نران می‌آید

ها : در فارسی علامه جمع است مانند نرها - مردها و در سانسکریت جمع - نر - نراه آمده

بر : در فارسی و - پر - و - اوپر - در سانسکریت حرف جر هست .

سان و مان : در فارسی برای تشبیه است مانند : اسان شیر حمله آورد - شیرسان نعره زد و در سانسکریت - سمان بهمین معنی است و - سم - برابر را میگویند و - وان بمعنی مشابه است و چون س و - و - هم اندال می‌یابند هر دو را متحد میتوان گفت . (رجوع بفصل سین)

سار : در فارسی از برای کثرت چیز در مکان می‌آید مانند شاخسار ، کوهسار نمکسار و در سانسکریت ادھکسار بمعنی کوهسار آمده چه ادھک بمعنی کوه میباشد
بار : در فارسی از برای کثرت می‌آید مانند رود بار ، زنگار ، در اصفهان گلبار نام محله در قدیم بوده ، در سانسکریت امبو بار جائی را گویند که آب ، کثرت باشد و پشپ بار بمعنی گلستان آمده

نی : در فارسی و سانسکریت حرف نفی است مانند بی بهی در سانسکریت و بی نرس در فارسی که مرادف آن است

تر و ترین : در فارسی برای تفضیل می‌آید - و در سانسکریت نیز بهمین معنی است و بطور فارسی سه درجه دارد مانند خوب ، خویتر ، خویترین در فارسی

و شه شبه تر شبه نم

لکھو (خورد) لکھوتر (خورد تر) لکھونم (خورد ترین)

شلاگٹی (مدوح) شلاگٹی تر شلاگٹی نم

نشتر: صاحبان فرهنگ فارسی نشتر - را ارنش - میدانند بمعنی نوک تیز و - تر - را دران اشاره بآبداری پندارند . ولی در سانسکریت - نشتر - بمعنی تیز آمده و درینصورت نشتر - بمعنی تیز تر می شود و حاجت بتکلف نمی ماند .

مه - : در فارسی قدیم بمعنی زر گ بوده و تا کنون شائع است و - مه آباد - مهتر ، مهتری ازان مأخوذ باشد و در سانسکریت بالفظ دیگر مرکب گشته بمعنی بزرگ می آید مانند :

مهاراجه	راجه
مهاجن	جن
مها نما	آتما

کار : در فارسی رای فاعلیت یا صفت می آید مانند نیکوکار - بدکار - شیرین کار - و در سانسکریت نیز همین معنی است .

سورن کا	سنار -
کبه کار	کهار

بس در فارسی و - بسا - در ژند ویشچات در سانسکریت همین معنی است .
 هم در فارسی بمعنی همدیگر و با هم آمده و - سم - در سانسکریت بمعنی با هم است (رجوع به فصل - ۵) .

ایدر : فارسی است و - اتر در سانسکریت همین معنی است . (رجوع به باب الف متحرك)

این : در فارسی رای اشاره قریب وضع شده و در سانسکریت ای برای اشاره قریب می آید .



اوئیات

قصیده

از طبع جناب عبد الغنی خان
زینکو کر اف مطبعة عمومی

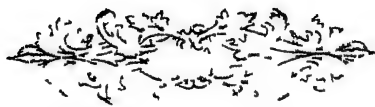
زمن میرس تو شرح مفصل و اجمال
بیم ادیب ندارم کمال همچو کمال
نه همچو شیخ مرا هست ذوق قال و مقال
نه در تنعم و مشغول راحت و اقبال
نه سطر نقطه بگیرم کنایه از خط و خال
مرا چکار به ماضی و حال و استقبال
ز جفر نیستم آگه و نیستم رمال
فکنده طوق بود یا بیا کند خلخال
نه فکر آنکه زمین باشم دوسه بیکال
نه باغبان شده ام بهر آبیاری نهال
که گویم از جبل الطارق و سوز کنال
نه ذوق فنون طباعت نه ماهر شمکال
مرا که نیست بیان سیر و چارک و مثقال
مرا که نیست بجان آرزوی روز وصال
بچین ز باغ ترقی گل بهار خیال

کنون که هست مرا طبع همچو آب زلال
نیم کلیم ندارم سخن مثال کلیم
نه همچو واعظ شهرم مبلغ و نطق
نه شاکیم نه گردوت ز زحمت ادبار
نه وصف ابروی خوبان کنم به بیت بلند
مرا به مبنی و منصوب نیست ادراکی
نیم ز ثبات و سیار و از نجوم آگه
ندارم آرزوی دلبری که در گردن
ندارم آرزوی جمع مال در خاطر
ندانم علم زراعت بشوق بندرگری
نه گشته ایم پر و فیسری بعلم زمین
نه هندسه نه ریاضی نه کیما نه فزیک
مرا که نیست خبر از گرام و اونس و گرین
مرا که نیست بدل ماتم شب هجران
دلا بچیب تفکر فرو به بر مر خویش

ز شرق و غرب بین در قبال سعی و عمل
 بین به نقشه دنیا ز آخر مغرب
 کجا است آه سحر تا ز دل غبار برد
 یا بسبوت انسان و علم و فن آموز
 ز سعی علم و عمل ساعی مشو غافل
 سورت فائده دارد قوی شود اعصاب
 سورت دور کند سستی و کمالت را
 یا جو سروسهی راستی نما یشه
 حرا برای خدا مینوی بفردا کار
 ز ریشه وطن خود سارالبسه را
 مکن به جینی کیمخت و قاشقار هوس
 بخوان بصفحه تاریخ نام مردان را
 بدان امید که از خواب میثوم بیدار
 چرا بزندگی خویش نازشی نکنیم
 بکن بحشم ترحم نظر ضعیفا ترا
 بشا همراه ترقی تعمیر می ایدل
 ز فاض مکتب عالی و طرز تعلیمش
 ازین که سبجه شاری و گوشه بشینی
 ییاز گوشه نشینی گذر که خوش نبود
 بود بحب وطن میل صاحب ایمان
 ز شرق همت خود کن حو آفتاب طلوع
 بزیر چرخ نماید دست کار ناشدنی
 بدار سعی تعمیرات خاک پاک وطن
 براد لا ورو مردانه باش همچو هر بر
 بعلم کوش که هر شب شب برات شود
 برو بذیل عساکر دلیر همچو شیر
 مشو بکوشش مال حرام آبله پا
 بین به مری توب و تفنک زهر آلود
 خوشم که خدمت زیگوگراف دارم باد
 شد از ملازمت بیست پنج سال که من

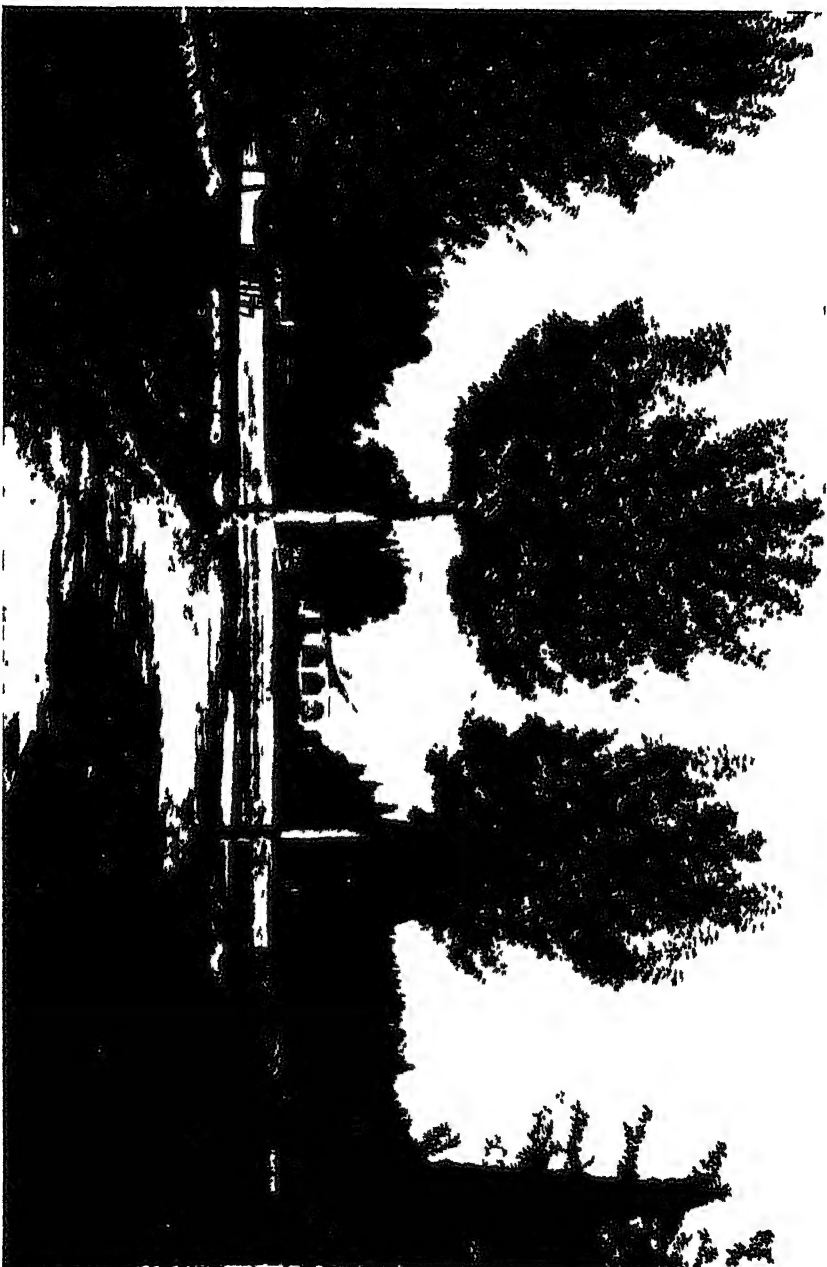
که میروند به قطبین در جنوب و شمال
 نظر کشاو یا تا بصوبه بنگال
 کجا است اشک که شوید ز سینه گرد ملال
 چه سود گر بشوی حور و ش پری تمثال
 گهی ز جهد ترقی فت مکن اهل
 ز توب و دنده و تینس زها کی وقت بال
 تن ضعیف شود چست و حایک و فعال
 ز کجروی " فلك هیچکه مرنج و منال
 اگر برای نوا امروز هست تاب و مجال
 بسی تکه کرباس را نغای چوشال
 رسان بسکاسه جان بجد و جهد سقال
 بگیر زین نظر کارهای خوب رجال
 چرا گزشت مرا روز و هفته و مه و سال
 هزار شکر که دارم شان استقلال
 اگر بقوت بازو شدی چورستم زال
 قدم بصنعت اگر مینهی بدین منوال
 ز علم طرف وجودت بساز مالا مال
 زمن اگر شنوی واجب است بارعیال
 گهی ز سعی ترقی مباحش فارغبال
 مکیر خدمت این خاک را بخویش و بال
 بعزم غیرت خود شو متین منال جبال
 بماده برز بر روزگار امر محال
 مباحش غره بمال و متاع و حسن و جمال
 بوقت معرکه دشمن بدات بئل شغال
 بکوش تا شود هر روز اول شوال
 بکاج یشه مکن جا مباحش همچو غزال
 بخور ز آبله دست خویش نان حلال
 کشای چشم که ضیاره میکشاید بال
 که تا حساب کنندم بجمع اهل کمال
 دی نموده ام از سعی خویش در اغفال

زمر گذشت خود را بیاختنم	کنون سوانح خود را بیان نمیسارم
چرا خموش نشینم بگوشه همچون لال	حرا کنون صفت شاه نوجوان نکم
خزیه ادب و کان علم وجود و نوال	شۀ جوان و جواست و حامی ملت
بجاء نجر رمس مهر آسمان جلال	بین به جبهه او سوراخری طاهر
سکندر اختر و حم طالع و هایون فال	شۀ مربی علم و ادب محب وطن
قد معاند و خصمش خمیده باد چو دال	قدش مثال الف مبر و راسی نادا
بآفتاب حلالش ماد رنگ روال	به بدر مطالع او آنکه خسوف ماد
س ارمغان دعای شهنشۀ افغان	
هی تو ارره اخلاص سار نه مقال	



نکار بک شقی می شود سمد ظهور بدن به یاک شود کین اگر کی معکوس
، ظهور الدین احمد پایماری

از مناظر قندهار ، باغ فرقه عسکری



بهار

مرزا صائب اصفهانی

چشم مخمور تو گیرنده تر از خواب بهار	ای رخت شسته ترا از دامن مهتاب بهار
با گل رویتو شادابی مهتاب بهار	ابر خشکی است که درشوره زمین میگردد
بی نیاز است ز افسانه شکر خواب بهار	مستی چشم ترا رطل گران حاجت نیست
سیل ناموس بود چهره شاداب بهار	برق خار و خس تقوی است شکر خنده گل
آب ده چشم ز خورشید چه تاب بهار	پیش از اندم که خزان زرد کند رخسارت

.

جگر سوخته لاله خبر می بخشد
صائب از شعله دیدار جگر تاب بهار

از طمع جناب استاد قاری عبدالله خان
ملك الشعر ا

صرف زیبایی تو رنگ گل و آب بهار	ای بر از گل ز رخت دامن مهتاب بهار
مخو رخسار تو شد دیده بر آب بهار	اینکه بر چهره گل مینگری شبنم است
آب گردید چرا شبنم شاداب بهار	گر نه ارشدم فروغ در گوش تو گذاخت
بسکه آورده به حسن تو اسباب بهار	میکند از رخ و زلفت گل و سبیل خرمن
میتوان گفت که این سزه بود لب بهار	حلوه خط بقدر روق حسن و فرود
تا که در ساغر گل ریخت می تاب بهار	بلبل از نشه او سرخوش و برگس مخمور
همین بسمل منمده بلباب بهار	اگر به گریه راری بهوایش دارد
که پسند بدل تیغ اش آداب بهار	سبیل این دشت اران همه خورامو حست
کبر ساری خبی از دل بیتاب بهار	داغهای جگر لاله خوین بشکر

دوسه رو ریخته بود حلوه گدش قری
دامن گل مکش ز کعبه شب مهتاب بهار



شعر العجم

حصه سوم

ترجمه و نگارش جناب سرور خان گویا

مصنفه مولانا شبلی

نعمانی مرحوم

— ۴ —

ملك الشعرا فيضی

شعر فارسی در عرصه مدیدی که عبارت از ۶۰۰ سال باشد در کشور پهناور هند تنها دو شاعر مسام و مقتدر دیده است که اهل زبان هم توانائی و اقتدار آنها را آسایم کرده اند این دو شخص بهرزه ممتاز خسرو دهلوی و فیضی دکنی است. مرزا صائب اصفهانی در غزلی که باستقبال فیضی رفته در مطلع آن میگوید:

این آن غزل که فیضی شیرین کلام گفت در دیده ام خلیده و در دل نشسته

علی نقی کمره شاعر شهیر ایران قصیده بالغ بر ۳۵ بیت در مدح فیضی سروده از اصفهان بهند فرستاد چند بیت ذیل اراں قصیده است:

نظر افگند بر نظم امورم بر تو فیضی	ابو الفیض آن گزین اکبر و شیخ کبیر من
اگر هسته مجیر اندر سخن او هست خاقان
کیم با او رسد در شاعری دعوی هم حشمتی	که در این خاقانم من مرید و اوست بر من

متأسفانه شهرت فیضی در شعر سایر کلمات او را تحت الشعاع گرفته است چنانچه میگوید: «امروزه شاعره حکیم» شهرت فیضی در شعر و ازین رفتن آثار و تصانیف عالی او این دعوی را بی دلیل کرده است آنچه راجع با فکار و آرای مذهبی این شعر معلوم می شود، حذیمه آن همان افتراء و اتهامات شدیدست که بدایونی بی دردانه بر او بسته است با این هم صاحب نظر درین غلط و باطل خط و خال حقیقت را دریافته و بتواند ام درین مختصر موقع قضارت نیست.

فیضی اصلاً عرب است اسلافش در یمن سکونت داشتند، شیخ موسی که جد پنجم اوست وطن خود را ترك گفته بعزم سیاحت رآمد رفته رفته بولایت سند رسید و در قصبه ریل رحل اقامت افکند و متاهل گردید در قرن دهم هجری شیخ خضر جد فیضی از یمن رخت سفر بسته بناگور وارد شد و به خانمی که عربی نژاد بود ازدواج نمود از بطن این خانم شیخ مبارک پیدا شد فیضی نونهال همین نخل کمال است شیخ مبارک شخص جلیل القدری بوده در علوم ظاهر و باطن رتبه و مقام بلندی داشت و تفسیری به اسلوب تفسیر کبیر در چهار جلد نوشت و منع العیون نام گذاشت شیخ بی اندازه سیر چشم و قانع بود از طرف حکومت شیرشاهی گاه گاه بمراتب و مناصب او را تکلیف میکردند اما شیخ درین موارد از استغنا کار گرفته تن بتکلیف درنمیداد ابو الفضل در آئین اکبری سوانح حیات او را به تفصیل ذکر کرده است. شیخ مبارک از ناگور به کجرات و از کجرات به آگره آمد و در آن جا بر کنار دریای جمنا در قرب منزل میر رفیع الدین حسینی اقامت اختیار کرد و در همان جا ازدواج نمود و اولاد زیادی خداوند او عنایت کرد، فیضی از همه فرزندان او بزرگتر است در سنه ۹۲۵ هجری متولد گردیده تعلیمات ابتدائی و نهائی را از پدر خود تحصیل نمود بدایونی در شرح حال خواجه حسین مروی می نویسد: که فیضی از تربیت یافت خواجه حسین مروی از خاندان شیخ علاء الدوله سمنائی بود علم معقول را از ملا حساء الدین و علوم دینی را از شیخ اس حजर سکی تحصیل کرده بود در شعر و نشایداری و حسن تقریر و ظرافت و بذله سانجی بگفته عصر خود و دبامر و فرمایش کبر جلال الدین ترجمه سنگها سنن تبسی را به نظم فارسی سرود کرد مشار لیه در سنه ۹۷۹ هجری وفات یافت از جمله دام طله (۱) عمده تاریخ وفات او را فیضی استخراج نمود (۱) عدد (دام طله) بحساب (۹۸۰) می شود اما مولانا شل و هتس را در ۹۷۹ تصریح کرده - شاید (دام طله) باره از قصه تاریخ بوده و عدد را رن محیه کشید - وفات او در ۹۸۰ واقع شده و مولانا مسامحه کرده باشد - مترجم .

ولی بدایونی ننوشته است که فیضی کدام فن را از خواجه موصوف آموخته لیکن گمان می‌رود که فن شعر را فرا گرفته باشد. فیضی چون به سن شباب رسید دامنش از گلشن فضل و کمال پر از گل بود ولی سوء اتفاق مدت مدیدی او را به مصائب عجیب و غریبی مبتلا داشت داستان آن طولانیست چون دلچسپ و فریباست از آن صرف نظر نمیتوان کرد :

شیخ مبارک اگرچه اصلاً خودش حنفی بود اما بایروان مذاهب مختلفه اختلاط و امتزاج میداشت در آن عصر فرقه مهدوی بغایت مطعون خلایق بودند شیخ از ملاقات و دید و بازدید آن‌ها هم مضیقه نداشت لذا در توده عوام شهرت یافت که شیخ را فیضی و مهدوی و دهریست از سوء اتفاق در سنه ۹۷۷ هجری که سال چهاردهم جلوس اکبر است شیخ از گوشه عزت رآمده بغرض افاده عام بر مسند تدریس نشست در دربار اکبر شیوخ و علمای اعلام که شیخ را به نظر خوب نمیدیدند به اتکاء و همدستی آن‌ها اهل دربار خواستند که شیخ را مزاحم شوند یکی از آن‌ها بزم شب ترسان و از زبان نزد فیضی آمده گفت همه امرای دوات به مخالفت شما برخاستند مصاحت آنست که شیخ را ماحود گرفته فرار نمائید وقتی که این موقع گذشت از آمدن سهل است فیضی متوحش شده نزد پدر آمد شیخ مبارک به یک ستقلال مزاح و همت قدم جواب داد که من از جای خود به جائی نمی‌روم هر چه شدنی است خواهد شد ایکن فیضی بدرجه حواس باخته بود که شمشیر کشیده گفت شما مختارید بروید یا بروید من فوراً خود را می‌لشم مهر پدری شیخ را بجهور حرکت ساخت ابو لحد را از خواب بیدار کرده هر سه را زخمه زآمدند و بدن اراده روان شدند در راه یکی از احباب بیاد فیضی آمده منزل و شافت .

این ورود ناگهانی صاحب خانه را بوحشت انداخت بنا برین از انجا هم رآمدند ابو الفضل می گفت باز کردیم اما فیضی منظور نکرد بلکه خانه شخصی را ما من خود پنداشته 'یکسره بسوی خانه او شتافتند ، صاحب خانه از ورود آنها خیلی اظهار مسرت نمود دوزم مهران او بودند درین وقت مخالفین از فرصت استفاده کرده اکبر را بر علیه آنها رانگیخته فرمائی از حضور صادر کردند که جمله افراد خانواده شیخ بدر بار حاضر شوند یساو لان شاهی بمنزل شیخ مبارک رسیدند و اطراف خانه را محصور نمودند ابو الخیر برادر کو چک فیضی در خانه بود او را بدست آورده بحضور پادشاه بردند مخالفین از بهر تحریک اکبر موقع خوبی یافته گفتند اگر در دل شیخ کدورت و تیرگی نمی بود چرا خود را محفی نمود ، اکبر ارمحافت و شدت انتقام شان حس نموده ترحم فرمود و برجال دربار گفت دشمن جن یک غریب منزوی گشتن چندان حسنی ندارد ، شیخ اغلب اوقات جهت سر و فرج بیرون می رود حالا هم شاید جای رفته باشد این طفل بیچاره (ابو الخیر) را چرا آوردند غرض ابو الخیر را اگر دید ، محافظین هم از خانه شیخ رخاستند درین وقت مخالفین اخبار جعلی از زبان پادشاه انتشار دادند که شیخ مبارک و فبسی از مغضوبان بارگاه هستند چند روز بعد میزبان هم بنی بی اعتنائی گذاشت ، شیخ به تردد و اندیشه افتد که مبادا صاحب خانه ایشان را دستگیر کرده با سارت ندهد لذا در وقت شب دایک بی سرو سامانی از خانه او برآمدند اتفاقاً باشا گردی در راه بر خوردید و او بخانه خود ایشان را جای داد ولی از جانب مشاور الیه هم اطمینانی نداشتند بالاخره ازین شهر هم فرار را مناسب دیدند فبسی بتغیر لباس از شهر خارج شده نزد امیری که باو سابقه قدیمی داشت رفت ، امیر ورود او را باع افتخار خود دانست چند نفر افراد ترک را با او همراه کرده تا شیخ را هم در انجا بیاورند فیضی نیم شب نزد پدر و برادر رسیده مرده داد همگن

تغییر لباس نموده از بیراهه میرفتند تا بمنزل امیر رسیدند ده روز تمام بخاطر جمعی گذشت
 اخیراً محالین امیر را دستگیر کرده بدر بار آوردند بنا بر آن ازین جا هم فرار نمودند
 در انشای راه باغی رسیده در اینجا برای تنفس و استراحت قدری مکث نمودند از
 سؤ اتفاق دسته جواسیسی که بتلاش و جستجوی شیخ هر طرف میگشتند نزدیک
 باغ اقامت داشتند شیخ ازین قضیه واقف شده ارین جا هم بایک تردد و اضطراب
 روان شد در عرض راه باغبانی آنها را شناخت دادری نموده شخته خود رد
 باغبان برای استمهات قلوب و تشفی خاطر آنها گفت تا من زنده هستم کسی بر شما آزار
 و تکلیفی نخواهد رساند ولی اشاره شیخ تردد و اندیشه را نشان میداد بنا بر آن
 هر سه را بیک خانه نهانی رده از انظار مخفی نگه میداشت تا طمینان تمام استراحت
 کنند بیک ماه بدین صورت گذشت چون درین وقت اکبر بفتحپور می بود فبضی
 از آکره بفتحپور شتافت تا برای رهایی خود وسیله بدست آورد اما بخت ناساز درین
 جا هم با او همراهی داشت از یاس و مصائب خود نالیدن گرفت بایک از رجال دربار
 که ضمیری روشن و نهادهی نیکو داشت محالش رقت نموده فوراً بدر بار رفت و بدون
 مراعات آداب و مراسم دربار شاهی بایک اهیجه بی با کانه اجزت بیان خواست
 اکبر گفت خبر باشد چه رود داده ؟ امیر واقعه را سراپا بیان نمود اکبر گفت از اصل
 قضیه هم اطلاع داری ؟ تمام عالم بسؤ عقیده او محض ترشتند مرا آرام نمیگذارند
 و اصرار دارند زهر ج که باشد خاواده شیخ بک گرفتار آمده سزایابند من
 ار محل اقامت شیخ مسبوقم (این را گفته خانه را که در آن پنهان بودند نشان داد)
 لکن دیده و دانسته طفره میزنم فردا شخصی رود و شیخ را بدر بار بیاورد .

فبضی ازین واقعه اطلاع یافته سخت بریشان شد شب شب
 با اضطراب تمام نزد در آمد همان وقت تغییر لباس نموده از خانه بیرون شدند
 کیفیت مصیبت و بریشانی را که درین موقع بآنها دست داده است ابوالفضل

دو آخر منشاءت خود آورده است.

خلاصه به ویرانه رسیده پناه گزیدند اما میدانستند که پادشاه شخصاً سر لطف و مرحمت دارد بنا برین رفتن پای تخت اتفاق نمودند تا شاید برای نجات ازین قضیه و رسیدن بدر بارشاهی وسیله فراهم شود لذا به نزد امیری از امرای دربار که سابقه و آشنائی به او داشتند رفتند، امیر گفت اگر در آغاز وقت میآمدید معامله سهل و آسان بود اکنون خاطر پادشاهی را از جانب شما غباریست بودن شما در اینجا مناسب نیست پس برای سواری آنها عرانه تهیه کرد و هر سه را بسواری عرابه بقریه فرستاد اتفاقاً رئیس همان قریه مخالفتی از قدیم با آنها داشت شیخ مبارک از بیم از آن ده نیز بیرون شده بقریه دیگر رفتند درین جا هم بایک نفر شربر و مفسد دچار شدند تا چارمازبه آگره مراجعت کردند در منزل یکی از ارباب سکونت اختیار نموده دو ماه درین جا اقامت گزیدند صاحب خانه مردی روشن ضمیر و پاک طینت بود درین فرصت چند نفر دیگر هم طرفدار و هوا خواه شیخ پیدا شدند بالاخره در سنه ۹۷۰ هجری مورد اعزاز شاهی واقع گشتند اکبر جلال الدین مهربانی بسیار امر با حضار آنها داد طبیعت ابو الفضل که تا کنون هم زادگی و بی پروائی خوگیر بود از حاضر شدن بدرمارا و ورزید فیضی رفت و از نوازش شاهانه فیض یاب برگشت (۱) و قتیکه ابو الفضل در آئین اکبری این وقعه را شرح میدهد نهایت خوشی و انبساط نشان میدهد و بی اختیار این ردعی زردنش تراوش میکند:

ای شب نه کنی آنهمه برخاش که دوش راز دل من حزن مکت فس که دوش
دیدم چه دراز بود دوشینه شب هان ای شب و صبح بخان بهش که دوش

تجمل و شکوهی که از آستان اکبری نفیضی رسیده و منظر عرازیکه بادشاه

(۱) تمام این تفصیلات را ابو الفضل در آئین اکبری می و در حایکه از حاضر شدن فیضی در اول بدر و اکبری بخت می راند و می گوید این و تدرج در حاضر شدن فیضی و دیوار روی داد اما صوری باین مختصر و مدقش می و سده کنی حد است

دراود دیده و موجب زیادی حسد مخالفین او گشته و خدمانی که از دربار باو حواله شده است همه را خود فیضی يك بیک در قصیده شرح میدهد و ما جسته جسته اشعار متعلق باین واقعه را در اینجا نقل میکنیم :

سحر بویدرسان قاصد سلیمانی	رسید همچو سعادت شکشاده پیشانی
مبشران سعادت ندا کتان که بخوان	نجات نامه خود ای حزین زندانی
مرانظاره اش از دور، یقراری داد	چه یقراری با صد قرار ارزانی
به بوسه کردم پایش نگار، ازان غافل	که کار گردد دشوار در قدم رانی
شدم سوار سگ گام توسنی چالاک	که کردی از مردانش سپهر جولانی
خبر بیار که شهر یار شد کانیک	رسید بر در فردوس مرغ بستانی
خطاب شد که تطف کنان رساندش	به آسمان سعادت ز تپه ظلمانی
نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی	به چشمه سار رساندم شفاء عطشانی
اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس	شکفته دل بنشین و شوق بنشانی
به پیش پای او رنگ شاه بنشستم	زبان ناطقه لب ریز در ثنا خوانی
بگونه گو به تقد شهنشتم بنواخت	که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی
بگفت خبر و علم از قلم بکش کاین رور	مسلم است ترا کشور سخن رانی
زبان ننکته محبان که در بدائع نظم	فرزدق بتوار زانی است و حسانی
رسید حکم که از نکته سنجی شعرا	به عرض ما برسان آن قدر که بتوانی
زبان وری که دگر تا تو در سخن پیچد	منزبدست ادب گردنش به پیچانی
چه گویم آن که رلطفش چه طرف برستم	ز هر چه لازمه خانی است و ترخانی
	يك نوع منصب بود
	(با تمام)





از مناظر قدیم‌ها و طرز عمارت قدیمه شهر

ادبیات پشتو

ترجمه و تکارش جناب امین الله خان
زمرلای

سپوږمې سرو هه را خيځه

چه زما جانان دتور و غرو منزل کوينه

ای مهتاب طلوع کن که جانان من ر فراز کوهای سیاه سفر دارد .

یعنی جانان من در کوها و دره های تنگ و تاریک سفر می نماید ای مهتاب

طلوع کن و روشنی خود را شار جانان من کرده او را همراه و رهبر شو .

ترلویو غرو دی الوینا کرم (۱)

سپینی سپوږمې ته سلام کړه سلام بکړه مه

ای کسیکه کوههای بزرگ را میان من و خود حائل ساختی به ماهتاب سلام

کن و من هم سلام میکنم . (تا بدینوسیله سلام های خود را بیکدیگر
رسانیده باشیم) .

نن می په خیره خیره گوره

صبا به پته یم دکده و په گرزونه

امروز بدقت مرا تماشا کن چه فردا بواسطه کوچ و مارگره آلود خواهم بود .

معشوقه چون کوچی است بعاشق خود میگوید امروز بیا عثیکه استراحت و

آرام دارم سیاه شگفته و طراوت اندود است حوب بدقت مرا بین زیرا فردا

(۱) الوبادور کردن و ماورای چیری از خود و کلمه « پار » که غیر کتابی و مصطلح

عوام است رای این لغت خوب افاده معنی می کند چنانچه می گویند یارد دریا یار وطن و غیره .

مصروف کوچ و بار بوده کرد آلود حوا هم گشت .

د ما ز دیگر ز بر یه لمره

به رو غو وایه درنخورد سلا مونه

ای آفتاب ورد رنگ شامگاهان به آما بیکه تندرست و دارای سلامت مزاجند
سلام درد مندا ترا رسان .

عاشق آفتاب را که مشرف نعرو است محاط ساخته میگوید چون تو هم
بماند بیمار آن چهره زرد و کهرمانی داری سلاه مرا به دایر بیدرد . رسان واز
چهره افسرده و حرن آور من ناو حکایت کن

د تور و جنک وای ما بکری (۱)

د نصب جنک دی وار خطا و لایه میه

در معرکه جنک کردن نا شمشیر رد من سهل است ولی د نصب و تقدیر مقابله
نمیتوانم ار آرو وواله و حیرام .

کاشکی ز ما دمو نکل بازی

د زره کنری به در کوه تا به ساقمه

ایکاش نار دست آموره بودی تا به ره هی در ترا پرورش میدادم .

دیدن د باد و سیما نه دی (۲)

نه به په موری نه به ویری بارونه

(۱) اربین ست شجعت اناک اهل محو صهر می شو . چه شمشیر و جنگ رک زده دی شمرده .

(۲) ارحاب ترشا

دیدن روی دوست چو پسر و س روی رفیع حق و راد سر شود

دیدار دوست گویا پیا به کردن ما د است زیرا به کسی ازان سیر و به اندوخته
ازان حاصل شد بیست .

په درست جهان . بدی ورنکرم
وطنه هیچری دی ساری نوینمه
ای وطن ترا نکیتی هم معاوصه نخواهم کرد زیرا که کیتی عارت است ازین
عالم اما تو عالم دیگری .

خو انا نو یو تر بل جاریږی
ما دمجلس خوانان لیده چه خواری سونه
رادران باید عهد انس و الفت را استوار دارید و نایکدیگر محب و مهربان
باشید و را دیدم که سا اقربا و ردیکان بخاک ما وا گریږد .

په او ستلو صر فیه مکره
نجنو پیغور را کی چه یاردی امی سونه
در فرا گرفتن علم کوشش ما و دقیقه را بدو تحصیل مکدران چه دختران
قبیله من طعنه بی سواد ی ترا میرسد

د مسافرو کاغذ را غی
ملائی وائی اشکی لارنه را کوینه
نامه سر کرده من رسید ولی نار ان اشک بحال شنیدن آرا ار من
سلب نموده .

قلم به مات گوتی به پری کم
کاغذه تا که آشفانه وژ راونه

ای نامه! تو باید قطرات اشک اردیدگان محبوبم بر پری ور نه قلم را شکسته
وانگشتان از من نخواهد بود

ما به کاغذ ور نه لیکی
باد بیوفادی دچاوری کاغذونه
من برای دلدار نامه می نوشتم ولی چکم که ناد بیوفاست
و کاغذ نمی برد

چه په وطن ور سی کاغذه
اول تجار سه بیانی وایه سلامونه
ای نامه من! هنگامیکه بوطن بر سی بس ارطواف بر سوز و دستنوس او
سلام های عاشقانه مرا به محضرش تقدیم کرده باش.
کاغذ دی راغی ته را نقلی
زه دی نوخه کم ییدید نه سلامونه
نامه ات رسید ولی جای ترا نمیگرد سلام دور اردیدت محال من
چه فرق میکند.



دانش

از طبع جناب محمد سرور خان
صا عضو انجمن

برآور مری از گریبان دانش
گلی در کف آوری زستان دانش
گهر برکش از بحر عمارت دانش
رسیدت به عراج ایوان دانش
پی وصل غورشید تابان دانش
نکن کسب عزت ز فرمات دانش
چو گل از بهار گلستان دانش
بحان باش از دوستداران دانش
فرمای از هوشمندان دانش
که ایست درس دستان دانش
به همت ننوش آب حیوان دانش
طوافی به شمع درخشان دانش
تو هم حلوه کن بکیوان دانش
چو آئینه شد هر که حیران دانش
بدارد زبان ای عزیزان دانش
مفرموده بکته سبحان دانش
بدانش بکوشد یاران دانش
بهرم متین و ز فضا دانش
به طار تندر جولان دانش
هر آنکو شد عاشق شان دانش
ترامی سرد شکرستان دانش
رسد گر بوصل سلیمان دانش
مگوهر فشان بیسان دانش
هالی که سرد ز باران دانش
بود حاصل باغ وستان دانش
اگر در کفش بیست میران دانش
راه کار مارک خیالات دانش

بزن دست همت به امان دانش
رآسب خار جهات حذر کن
بنواصی همت و عزم عالی
بجز سعی هرگز دلیلی ندارد
تب و تاب از ذره آموز آخر
در اقلیم نام آوری و سعادت
باور بکف رسک و بوی ترقی
مکن دشمنی با خود از چهل ایدل
مراغ بلنددی و اقبال همتی
بمشق عروج وطن باش یتاب
جهان عرصه حلوه رنگاست
چوپرواه ات هر زمان صبر راست
رسد است دانشوران تا مگردون
بگردد قرین غار فلاکت
بدانش اگر صرف همتی
ترازدگی هر بدانش محال است
به شکرانه راحت و عمر کثرت
بوان یافس افتخار دو عالم
بر روی همت به بهار سمارا
ز مال و متاع منعت می ناهد
کنون بگردار تلخی حطل چهل
کند همسری مور با مهر تانان
وطن از رراعت شود سر و خرم
بود تاره و سرو شاداب دائم
فروغ تجارت ترقی صنعت
کجا بر خورد تاجر ارمال و مکنت
دو چندان شود روق و فر صنعت

بی اوح این کشور رشک گلشن
مرد گر (صبا) شد شاخوان دانش

پند بفرزند

از آثار استاد سخن
حضرت نظامی

ارسالی جناب عبداللطیف خان
کلنگاری محصل افتائی در ترکیه

وی گلبت سبز نو دمیده
چون گل به چمن چولاله بودی
چون سرو، باوج سرکشیدی
وقت هنر است و کارسازیت
تا به نگرند روزت از روز
فرزندی من نداردت سود
با خلق خدا، ادب نگه دار
از ترس خدا مباش خالی
کز کرده نباشدت خجالت
از پند پدر، شوی برومند
چون اکذب اوست احسن او
کین ختم شدست بر (نظامی)
آن علم طلب که سودمند است
میکوش بخویشتن شناسی
کین معرفتیت خاطر افروز
علم الابدان، علم الادیان «
وین هر دو، فقیه یا طیبست
اما نه فقیه حیلک اندوز
اما، نه طیب آدمی کش
یش همه، ارچند کردی
کات دانش را تمام دانی
بهرت ز کلاه دوزی بد
کم گفتن این سخن صواب است

ای چارده ساله نور دیده
آروز که هفت ساله بودی
اکنون که چهارده رسیدی
غافل منشین نه وقت بازیت
دانش طلب و بزرگی آموز
جائی که بزرگه بایدت بود
دولت طلبی، سبب نگه دار
خواهی نرسد ترا زوالی
وان نقش طلب زروی حالت
گردل دهی ای پسر برین پند
در شعر میبچ و در فن او
زین فن مطلب بلند نامی
نظم ارچه برتبه بلند است
در مکتب حکمت قیامی
تو شرح وجود خود یاموز
یینمبر گفت «علم علمات
در ناف دو علم، بوی طیبست
میاش فقیه طاعت آموز
میاش طیب عیسوی هش
گر هر دو شوی بلند کردی
میکوش بهرودق که خوانی
بالان گریشی بغایت خود
با آنکه سخن بلطف باب است

گفتن ز من، از تو کار بستن
یکار نمی توان نشستن



نگارش جناب غلام جیلانی خان
جلالی عضو انجمن ادبی

یادی از شوکت غزنی

بل از آنکه مابه نکاشتن تاریخ (مدنی) غزنین « که بعد از انجام تاریخ هرات در نظر است » مستقیماً شروع کنیم درینمورد از فرصت استفاده نموده مختصر آبدگر بزرگترین جامع ، دارالعلوم و دارالکتب قدیم آن می پردازیم :
گرچه فاضل محترم شهزاده احمد علیخان درانی مدیر انجمن در مقاله منتشره خود « یادی از فضلی غزنی » باستناد قول امین رازی این شهر را علاوه بر داشتن رباطها و خانقاهای بی شمار و دیگر ساختمانهای ناشکوه که جبهه غربی و مسافرین تعمیر شده بود در عهد غزنویها دارای دوازده هزار مدارس و مساجد نشان داده است اما بنده عجله نظر بهمان معذرتیکه فوقاً عرض کردم درین مقاله فقط همین قدر میتوانم که از جامع و دارالعلوم و یک کتابخانه بزرگ سلطانی آن اجمالاً ذکر کنم :

مؤرخین ما بعد از سقوط اولی غزنین (که بدست علاءالدین حسین غوری در اواسط قرن (۱۲) مسیحی اتفاق افتاد نظر بقصدان آثار که آنهم با ساختمان

قشنگ و زیبای این شهر تاریخی و طن طعمه حریق شد) از ساختمانهای آن شرح مستوفای نمیدهند بلکه بعضیها کیفیت ساختمانهای فنی آنرا مسکوت عنه گذاشته و رخی يك ذکر مختصری اکتفا نموده به تحریر وقایع می پردازند، از انجمله ابن اثیر که تقه ترین مورخ ما بعد از سقوط غزنین است در جلد (۹) تاریخ «الکامل» خود راجع باین زمینه تنها همین قدر می نویسد:

زمانیکه سلطان «بین الدوله والملة محمود» از فتح قنوج و کشمیر فراغت یافته با غنائم بسیاری از قسم طلا، نقره، جواهر، فیله و سامان دیگر «مورخ مذکور مقدار هر کدام ازین غنائم را هم معلومات داده» بغزنین بازگشت، در سال ۴۰۷ هجری جامع نزرک غزنین را بنا کرد (۱) که نظارش شنیده نشده بود.

لذا اگرچه این جمله ابن اثیر «که نظیر این شنیده نشده بود» در حد ذات خود جامع است اما ناز هم از اجمال مذکور هویت تفصیلی آنرا نمیدانم از آثار مؤرخین غربی که تا حال بمطالعه نگارنده این سطور رسیده و درین موضوع ذکر نموده تنها آثار تاریخی سارجن ملک و موسیو بار تولد و انسای کلو پیدای جدید فرانسه است که اول الذکر نیز در تفصیل این موضوع تقریباً با مورخ «الکامل» همسنگ است زیرا او هم این قدر میگوید:

(محمود) درین تعرض خود ناستثنای فتح قنوج چندین قلاع و شهرهای دیگری را هم فتح نمود و چون غزنین عودت نمود غنائمیکه مخصوص بیت المال و حصه سلطان محسوب شد تنها ۲۰ میلیون در هم وجه نقد و ۵۳ هزار رده و سه صد و پنجاه فیل و مقدار کثیری از جوهر بود که تعیین قیمت آن مشکل است ولی مقدار غنائم لشکریان از حصه سلطان بیشتر اشیاء میرفت - سلطان این

(۱) تاریخ (الکامل) لابن اثیر ص ۱۱۰ جلد ۹.

اندوخته‌ها را صرف تعمیر و تزئین غزنین نموده دیگر امرا و اعیان مملکت هم درین زمینه از معزی الیه پیروی کردند چنانکه در اندک فرصت شهر مذکور از حیث وسعت و تجمل ساختمانهای خاصه و عامه با بهترین شهرهای شرق مساوی گردید.

ولی در جمله ساختمانهای دیگر مسجدیکه سلطان محمود تعمیر نمود درین تمام عمارتهای این شهر امتیاز داشت این مسجد را طوری تیار کردند که از حیث وضع و ساختمانهای رخام و فرشهای ملون و قندیلهای طلاکار و دیگر مناسبات و لوازم تزئیناتی آنرا (عروس الملک) خواندند (۱)

موسیو بار تولد متذکر است. نظر معلومات هولدیج (همسایه هند طبع سنه ۱۹۰۱ عیسوی ص ۱۴۲ - ۱۴۳) از غزنوی قدیم که در قرن دهم کرسی سلطنت و سیعی بود و یکی از مراکز علم و هنر بشمار می رفت خرابه‌های در (۲۵ کیلومتری غزنوی موجوده) تا حال باقی مانده است - شهر غزنوی را در قرن ۱۲ - ۱۴ چندین مرآته خراب کردند بقرار گفته (سالاوین) غزنوی در اواسط قرن ۱۲ در مرحله اولین قتل عام تخریب شد و علاءالدین حسین باستانی مقبره سلطان محمود و دومینار (که یکی آنرا بعده فرگیوسون زیمیم کرد) جمیع آثار تاریخی آنرا منهدم نمود - محمود مسجد خیلی قشنگ از سنگ مرمر و کراپیت آباد کرد که در شاهنامه از آن تعریف شده است. اگر در غزنوی حفريات شود از طرز ساختمانهای عمرانات، آثار جوان معماری اسلام در افغانستان بصورت خیلی عجیبی واضح خواهد شد. بدایرة المعارف جدید فرانسه نیز این قدر نگاشته آمده: شهر غزنین بدوره غزنوی ها يك دارالعلوم و ابنیه مهمی را شامل بود که آثارش در اطراف شهر هنوز دیده میشود (۲)

(۱) تاریخ سارجن ملکم ص ۱۰۶ - ۱۱۷ ج اول (۲) دایرة المعارف جدید فرانسه طبع سنه ۱۹۲۳

هکدا در تار بحجه مختصر آسیا نیز تسلیل اختصار راجع باین زمینه اشاره رفته که تفصیل ندارد (۱) در زمره مورخین اشخاصیکه آثارشان دیده شده تنها بوسنده یمیی و مورخ تذکره هادران اسلام است که درینموضوع تا یک اندازه معلومات میدهند از اجمله یمیی که از مورخین همروز سلطان و فقط توانسته است بسبک قدیم عربی تافتیح قنوج واقعات آندوره را قید کند راجع بحاجم، مدرسه و کتاب حابه عزین هم مختصر آذ کر میکند، گرچه مورخ مذکور هم بعوض اینکه مانند یک مورخ عصری تمام کیفیت تفصیلی این ساختمانها را به تعمق رسم کند قوه قلمی خود را در اقسام تشبیهات و استعارات شاعرانه بخرچ داده است باوجود آن چون دیگر آثار عهد مذکور در دست نیست ارتکاش مذکور هم بدرستی میتوان محملاً حقایق عظمت ابن انیه نزرک افغانستان را معلوم کرد که خلاصه آن را دیلاً مطالعه میمائیم :

جامع غزنی : رمایکه موک همایون « سلطان » از عروه هند بیایتخت غزین رول اجلال فرمود ، نعدت مالوف نازرگانان سیار ارماوراء النهر و عراق و شرق اقصی و دیگر بلاد محاوره وارد غزین گردیده غنایم قاس فروش را ارماورین سلطانی بمالغ هنگفت خریداری کردند و با خود بردند درین آئنا سلطان در صد درآمد که ارفیمت غنایم و مبالغ نقدی آن که اندوخته چندین صد ساله نتخته های همود است در خطه شریقه غزین جامع زرگی تعمیر کند ، باین تناسب مهند سین و معماران ماهر قصرهای (الرصافه) (۲) بغداد را بغزین احضار و ساختمان جامع را ناها موکول داشت استادان مذکور با مر سلطان در موضع

(۱) تار بحجه مختصر آسیا ص ۴۴۵ - ۴۴۷ (۲) الرصافه قسمت شرق دارالخلافة بغداد را میگنند که دران حصه اکثر قصرهای حله ارقیل « الحصرا » « الفردوس » « قصر التاج » و غیره تعمیر شده بود .

جامعیکه قبلاً تقدیر گنجایش اهالی محلی صورت مختصر، مسجدی آباد بود و شایان وضعیت مرکزی را داشت يك جامع بزرگ و عطایمی را نقشه کرده اولاً سامان و مصالح تعمیر، از قبیل احجار شفاف سنگ فرشها و ستونها و شاتیرهای سنگ مرمر و کراپیت این جامع را که هر کدام در حد خود منتها قشنگ و متین و ضخیم بود بوسیله فیلمها را اطراف سند و هند نغزین وارد کردند، بعد از آن بساختمان این بنای بهشتی مثال آغاز نموده صحن آنرا برخامیکه اروالیات دور دست و معادن سنگی جبال اقل داده بودند صنعت فی دارای مریعات سنگی چنان فرش نموده که بعد از سیقل و صفا کاری مانند آئینه شفاف نظر میدرخشید. بالای سطح مذکور بمنتهای نظر بیننده چنان رواقهای بلند بالای را طرح کردند که هر کدام مانند قوس قزح یا دایره که بر نقطه مرکزی دور میکند قطع شده بود. درین مسجد اقسام رنگ آمیزی و نقاشی صورت فن صنعت شده و تمام زر و زیوریکه ارغنائیم هند بدست آمده بود بدرو دیوار مصرف شد علاوه نه تنها بدروازه ها و پیناره محراب رویه زرد داده شده بود بلکه دریویدهای رخام و چوکات های سنگی و دیگر تزئینات متفرقه تاحدی از صنعت تذهیب کار گرفتند که استادان رصافه اخیراً از مینا تور و ورزیه کاری جامع مدکور ستوه آمدند، در صحن بیرونی این جامع فوارهایکه آمهای آنها را ارتدعات لازمه بجانب برکه کلان و سعای سرار بر می شدید ساخته بودند آب این فواره ها و قنیه که برکه را مالا مال می ساختند اخیراً بوسیله جویچه ها به هر کلان می ریختند. این منظره در نظر بیننده چنان يك فصل عجیبی را جلوه میداد که در آن رنگ صنعت با جمال آثار قدرت آمیخته شده در نظر جلوه میکرد.

در وسط جامع برای سلطان بشکل (مکعب) قصر وسیعی که تمام زوایای آن با هم تناسب داشت تعمیر نموده بودند. صحن بی مقصوره را رخام

که از پشاور آورده شده بود فرش کردند و در راه هر ربع رخام محراب زرینیکه
 بجواهر میناتور شده بود را فراشته بودند - در پیش روی این قصر سلطان
 « در پرده ها » ساخته شده بود که بقدر سه هزار نفر ملتزمین رکاب در آن جا گرفته لغرض
 ادای نثار صف می بستند - کنایکه جامع دمشق را میدیدند و آنرا با این بنا
 مقایسه میکردند نالدها به رسمیت مقصوره سلطانی جامع عربین اعتراف می نمودند .
 سلطان اردار الاماره به مسجد موصوف راه محفوظ و مخصوص کشیده بود
 که برای ادای فريضه در اوقات معينه از راه مذکور حاضر می شد .

يعني در توصيف اين بنا باین حمله حائمه میدهد . قصر سلطانی جامع عزنی را تنها
 شوکت ابداع عصر و انتقال نعلسه جواهر و طلاي هندو همت بلند شه نشاه شریعت مدار
 غزنی (یعنی ادواہ محمود) توانست که در قطار عمارات تاریخی اسلام امتیاز بدهد (۱)
 دارالعلوم و کتابخانه آن : در پهلوی جامع موصوف مدرسه زرک عزنی
 و کتاب خانه مهیت وسیعی ساخته شده بود - اطاقهای این کتابخانه از سطح
 زمین تا حدود سقف بتدریج لارمه از اقسام کتب مملو و رکتهای تمام
 علوم عصر و اقسام مولفات ائمه ماضی و مصنفین رجسته عالم مشتمل بود که آنرا
 تماماً از کتب خا بهای زرک تعداد و دیگر بلاد متمدنه آنوقت وارد نموده بودند .
 حتی در حلقه کتب مذکور چنان نسخه های خطی بلندی هم وجود داشت
 که منحصر بدارالکتب عربی بود ابوالمعالی محمد الحسینی در کتاب الادیان
 مؤلفه ۸۵ هجری خود می نویسد : کتاب (ارتزک مانی) که « ارتس ترس
 و نایاب ترین کتب آن دوره بود » آهم در خراین عربین محفوظ است معلوم میشود
 که مولف مذکور در آن عصر که هنوز دوره عربویان پایان رسیده و خراین
 کتب عربین در حال بود کتاب (ارتزک مانی) را خود در آن ملاحظه کرده
 (۱) تاریخ تنی ص ۴۰۸ - ۴۱۳ -

ملت (۱) رای تدریس و استفاده ازین کتابخانه و حل مسایل و غوامض مذهبی و دین مدرسه بزرگترین علمای علام، فقها، فضایل مملکت استخدام شده هر کدام از جانب سلطان بوظیفه و معاش کافی و انعامات و صله ها امتیاز داشت

بیمیی راجع به دیگر قصرها و سراهای مامورین و وزرا و صاحب منصان عسکری غربی تفصیل نداده همین قدر اکتفا می کند که : ساختمانهای شهر تا اندازه عالی و بزرگ و دارای تزیینات فی بودند که انسان در تعریف آن قاصر میشد و دروهم رفته عمارات شاهی و مامورین دولتی عربی و جویبارهای خروشان و میدانهای سرسبز مشرف بوده تمام اطراف دارالاماره آنجا که امروز بجای آنها خرابه های قدیم و دشت های حاره وجود دارد ، بقصر های عالی و سرا بوستانهای خرم احاطه شده در حمل و نقل اقبال این ساختمانها از جنس حیوانات تنها (۱۰۰۰ فیل) پیوسته خدمت می نمود (۲) بقول مورخ تاریخ اردو « تذکره بهادران اسلام » :
ارمشاهده ساختمانهای (مرا) در احساسات سلطاب ذوق تعمیرات عالی

پیدا شده رمایکه ارفتح قنوح غربی عودت نمود جامع زرگ عزین را تعمیر کرد - طرفی این جامع متنها عالی و در فرش و پیراژه آن ارسنگ رخام و مرمر لشکل مثنی و مسدس و مدور و مربع کار کرده بودند - اردیدن نقش و تزیینات و استواری عماره بیننده محو حیرت میگردید مفروشات قیمت دار و قندیلها و شمع دایهای این جامع را به پیما به بلند تهیه کرده بودند - این جامع در تمام آسیا محمود بطیر بداشت ، گرچه ساختمانهای جامع دمشق که ار آثار عمرانی خلیفه ولید اموی و جامع بغداد که اربادگارهای حلفای عباسی بود مصالح ریاد مصرف شده - مع محمد دی عربی را از تمام آنها بزرگتر ساخته بودند ، ازین جهت سیاحین آنرا - عروس الملك موسوم نمودند (۳)

(۱) کتبه - الادیان ص ۱۷ لا بوالعالی محمد الحسینی (۲) تاریخ یمنی ص ۴۱۴ - ۴۱۵ -

(۳) تذکره - ۳ - ۱ - اسلام ص ۱۰۳ ح ۲ طبع ۵۵

دارالعلوم و کتابخانه: در پهلوی مسجد موصوف سلطان نیز يك مدرسه خلی عالی را تاسیس کرد که در آن علوم معقول و منقول درس داده می شد - برای معلمی این مدرسه بزرگترین علمای علام بمعاشات کافی استخدام شده لطلبه درس میدادند - برای مداومین تعلیم این دارالعلوم نه تنها اینکه اجرت تعلیم معاف بود بلکه سامان و مخارج خورا که و کتب و تمام احتیاجات شان هم از طرف سلطان تهیه شده بود - باین مدرسه يك کتابخانه منتها بزرگ هم مربوط بود که در آن نفیس ترین کتابهای کباب با تمام کتب مروجه بصرف پول سلطانی فراهم آورده شده بود - در آنجا برای تسهیلات طلبه و دیگر شوقمندان اقسام مآخذ و آثار قلمی وجود داشت - چون توجهات علمی سلطان را دیگر امرا و شهزاده گان ملاحظه کردند آنها نیز در تعمیر ساختمانهای علمی و مذهبی همت گماشته عمارت های عالی و زرگی را در غزنی آباد کردند - ازین جهت غزین را عروس ممالک میخوانند .

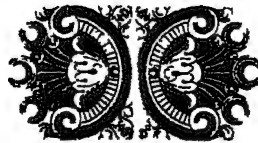
برای مصارف دارالعلوم مذکور سلطن عیدات بسیار علاقه های وسیع را بصورت دائمی وقف و تمام مصارف مدرسه مقرر نمود (۱)

قرار معلوماتیکه در دست است دیوار سمت غربی بن جامع و دارالعلوم مذکور در قسمت شرقی خارج شهر موجوده غزین متوازی جبهه که از دروازه بازار جانب دروازه حضرت بهلول (رح) میرود واقع بود و دیوار قسمت شرقی آن بحدود مزار حضرت اربابا (علیه الرحمه) که انهد شرقی ترست تماس میکرد این موضع ارقصر فیروزه روضه که مدفن سلطان است طرف غرب جنوب تقریباً ۳ کیلومتر مسافه دارد از آثار جامع يك محراب که شید محراب اصلی وسطی جامع

(۱) تذکره اردوی بهادران اسلامه ص ۱۰۳ ح ۲ صغ هند .

نبوده باقیانده اکنون احاطه خورد غیر مسقف بدور آن آباد کردند مابقی سطح جامع و دارالعلوم قدیم برای زراعت و باغات تیار شده در آن هر نوع زراعت میشود چون در محل مذکور حفریات نشده حدود مهائی چهار اطراف عمارة قدیم مذکور هم معلوم نمیشود ، سنك محراب تقریباً یکنیم متر بلندی دارد و چنان بنظرمی رسد که مدتها در تحت خاک مدفون بوده پس آنها را از خرابه های جامع بدر آورده و نصب کرده باشند ، خطوط کوفی محراب عبارة است از کلمه طیبه و بعض ایات قرآنی ، که سر و دورهای آن بشکل برجسته کنده و نقاشی شده ، ولی اکثر شکسته و ریخته است . این محراب حالا بمحراب « جمع اولیاء رح » شهرت دارد و در همه اوقات زیارتگاه خلق الله میباشد .

نا تمام



بلخ

قسمت ۵

نگارش جناب محمد کریم خان زبیدی

اوضاع باختر بعد از وفات اسکندر، استقلال آن، شاهات
یونانی آن، فتوحات و پیشرفت آنها، اجالی از وقایع
مهمه آن دوره، حدود و منطقه حکمرانی شاهات مذکور.

س از وفات اسکندر در بابل (۳۲۳-قبل از مسیح) بواسطه ئیکه وارث 
و جانشین صحیحی از او باقی نماند و هم بطوریکه معروف است او گفته بود مملکت
او حق لایقترین اشخاصی است که اداره کرده بتوانند. همان بود که آتش نفاق
و فتنه در بین بازمانده گان او در گرفت از سرداران وی بعضی باسم حمایت و کمک
از افراد خاندان او بمثل فلیپ (برادر او) و غیره و برخی خود بعنوان
جانشینی مدتی را با هم می جنگیدند و هر یک قسمت معتنا بهی از سربازان وی را با خود
داشتند، تا آنکه هر یک بمقاصد و مرام خود رسیده سه نفر از بزرگان دربار وی
بطلیموس Ptolmy در مصر و انتیگونس Antigonus در مكدونیه و سلوکس
Selucus ملقب به نکاتور Nicator در سوریه و ایران توانستند سلطنت های
جد اگانه تشکیل دهند ولی تنها باین اکتفا نرفت آهسته آهسته بعضی از سرداران
دیگر نیز بهوای استقلال افتادند و در بعضی از نقاط بمالك مفتوحه او در صدد تشکیل
حکومت های کوچک کوچکی برآمده، رفته رفته علم استقلال برافراشتند و بدینوسیله
نامدنی توانستند سلطنت های خود را آزادانه ادامه دهند و در صفحات

تاریخ از خود نام و نشانی گذاشته باشند و از انجمله سلطنتی است که یکی از اخلاف وی دریا کتر تاسیس نمود.

بعد از سال (۲۵۰) دوصد و پنجاه (۱) و بروایتی (۲۵۵) دوصد و پنجاه و پنج (۲) و با (۲۵۶) دوصد و پنجاه و شش قبل از مسیح. دای دوتس Diodotus موسس سلطنت گریک و باختر. که از طرف شاهان خانواده سلوکس والی باختر بود آهسته آهسته دم از آزادی زده افکار استقلال جویانه خود را عملی ساخت و رعلیه انتیا کس دوم شورش نموده به تدریج بگرفتن تمام حقوق و امتیازات شاهی نائل آمد ولی ازینکه اعلان پادشاهی نموده باشد ما را اطلاعی صحیح بدست نیست. اما پس از وفات مشارالیه در حدود (۲۳۰) دوصد و سی قبل از مسیح پسرش دای دوتس دوم جانشین وی گشته اعلان پادشاهی نمود و بنام خود لضرب مسکوکات پرداخت (۳) لکن دیری نگذشت که یکی از اهالی و باشندگان مکنیشیا (در آسیای کوچک) موسو به یوتیدیمس Euthydemus (که بلهجه دیگری یوفیدیم نیز تلفظ کنند) رعلیه دای دوتس مذکور علم مخالفت را فراشت و مشارالیه را از سلطنت خلع نموده سلاله دای دوتس را در باختر منقرض ساخت و خود پادشاه باختر گردید (در حدود ۲۳۰ دوصد و سی ق م) (۴)

ناگفته نماند در موقعیکه باختر یا بقیادت دای دوتس رعلیه انتیا کس دوم شورش نموده تا اندازه به تحصیل استقلال موفق آمد بعد از مدت کمی در حدود ۲۴۹ دوصد و چهل نه ق م ولایات پارتیا (Parthia) که عبارت از موطن

(۱) تاریخ عالم یونانی ص ۶۸ by A History of The Greek World

M. Cary. 1932 (۲) اینسایکلوپیدیا ریطابیکا ج ۲ ص ۹۱۱

(۳) تاریخ عالم یونانی تألف داکتر کیری ص ۶۹.

(۴) اینسایکلوپیدیا ج ۸ ص ۸۹۴.

اصلی قوم پارت و شاهان اشکانی است . نیزه زیر قیادت ارساس (Arsace)
(که اشك و ارشاك نیز گویند) والی یونانی پارت را کشت و به تاسیس سلطنت
مستقلی پرداخته از ممالك سلیوکس ها منتزع ساخت .

و از اخلاف وی اشك سوم که به (اردوان اول) معروف است از مصر وفیت
و گرفتار بهای سلاطین سلیوکس که باطل لسه مصر و شاهان یونانی آسیای صغیر در
نزاع بود . استفاده برده ، به توسیع و بسط سلطنت یاریت پرداخت و خواست تا
مملکت اشکانی را وسعت داده باشد . ابتدا در ارمنستان و پس ازان در باختریا
و قسمتی از مملکت ماد (Madia) لشکر کشی نموده ، حصه ازان ها را توانست
تا اندازه اطاعت خود درآورد . ولی انتیا کس سیوم که از بزرگترین پادشاهان
سلیوکس بوده ملقب بکبیر است . بالشکر انبوه به مملکت اشکانیان حمله
و درگشته ارمنستان و اکاتان را گرفت و بغرض تسخیر کرگان ، پارتیا و باختر
عازم گشت و سال ۲۰۸ دو صد و هشت قبل از مسیح به باختر هجوم آورد .
درین زمان که یونی دیمس (Euthydemus) دای دوتس ثانی را از سلطنت
خلع نموده خود جانشین وی شده بود ، لشکری از باخترها بیاراست و بمقابله و
جلوگیری از هجوم انتیا کس مذکور بطرف مرغاب روانه گشت . تا آنکه در
کنار هر رود باوی بیکار سختی روداد و در نتیجه شکست نصیب یونی دیمس
گشته بطرف باختر یا پس با گردید و به مرکز خود باختر محضن گزید .

پس از سه سال مداومت در جنگ (۱) با وجودیکه غلبه بانتیا کس بود بقراریکه
در انسا بیکلو بید یا بریطیکا نگشته آمده انتیا کس مذکور به ملاحظه آنکه از
عهده مطیع ساختن باکتريا و صغديان بر نمی آمد ، راه مصالحت پیش گرفته در
سال (۲۰۶) دو صد و شش ق م توسط پسر مشارالیه دیمتریس Demetrius

(۱) انسا بیکلو پیدیا ج ۸ ص ۸۹۴ .

با یوتیدی مس بنای مصالحت گذاشته طریق صلح و معاهده پیمود و یوتیدیمس، مذکور را بعنوان پادشاه باختر تسلیم نموده، با هم مصاهره نمودند و دختر خود را بحباله ازدواج دیمتریس مذکور (یسریوتیدیمس) درآورد و در عوض تنها خواستار آن شد که یوتیدیمس وی را شاهنشاه تسلیم نماید. همان بود که مشارالیه نیز انتیا کس را بشاهنشاهی شناخته خود را پادشاه باجگذار قرار داد (۱) ولی بقول استاد نارتولد (۲) یوفیدم در اثنای محاربه انتیا کس را چنین تهدید نموده بود که عشائر صحرائین را به مملکت دعوت خواهد کرد و در نتیجه تهدید مذکور بوده. که انتیا کس بعقد صلح حاضر گشت و با وی از در صلح و مسالمت پیش آمده (۳) پس از معاهده بطرف هندوستان لغزم فتح آندیار روانه شد.

خوشبختانه این حالت دوامی نیافته دوره باجگذاری باختر چنین خاتمه یافت. چون در سال ۱۹۰ یکصد و نود و یک انتیا کس شاهی مذکور بواسطه رومی ها شکست یافته ازین راه باعتبارات سلطنتی وی صدمات شدیدی وارد آمد باختر باز از قیدت وزیر اثر بودن وی سر نافته مجدداً از نادیه خراج استنکاف نمود.

رو بهمرفته مقارن این زمان دوره فتوحات شاهان یونانی باختر شروع و آغاز یافته، امور جهان بانی و کشور کشائی آنها رو بترقی و پیشرفت می گذارد. چنانکه دیمتریس هند و کوه را غور کرده، به تسخیر هند برآمد، پنجاب و وادی سند را تا سواحل بحر و گجرات فتح کرد و شهر سنگالا (۴) Sangala را که از کاتین ها Katheans بود نیز مسخر نموده، بنام پدر خود موسوم ساخت و همچنان یکی

(۱) تاریخ عالم یونان ص ۷۲

(۲) تذکره جغرافیای تاریخی ایران ص ۶۲

(۳) در کیبرج هستری آف اندا نیز همین واقعه مذکور است.

(۴) شهری است که در قدیم وجود داشته کنون نیست.

از شاهان مذکور منطقه از استاوی نی (استراناد) را که مرکز و نشیمن گاه اصلی شاهان پارت بود ، هم بقبض و تصرف خود در آورد .

ولی تقریباً در سنه (۱۷۵) یکصد و هفتاد و پنج ق - م . انقلاب جدیدی در باختر روداد و این انقلاب منتج به نتیجه عجیبی گردید .

یوگری تایدس Eucratides ر علیه دیمتریس شوریده وی را از باختر خارج و بطرف هند براند و مرکز سلطنت را از باختر شهر جدیدی که یوگراتیدیه معروف بود و کنون موضع آن بطور صحیح معلوم نیست انتقال داد

دیمتریس پس از شکست منتهز مابۀ خویش از باختر مفروراً بهند رفته ، در پنجاب بناه گریں گشت و بالاآحره در آنجا به تاسیس سلطنت جداگانه موفق آمد که بعدها از سلطنت باختری بیشتر وسعت یافت .

ولی عداوت و دشمنی در بین این دو پادشاه و حتی بعد از آنها در میان حادان آنها نیز حکمفرما بوده تا مدت مدیدی تا هم جنگ و درمهاجمه دوام داشتند . چنانکه دیمتریس پس از تاسیس سلطنت جداگانه در پنجاب ، یکی از باختر منصور گشته ، باقوای معتداهای از هند روانه باختر گردید و به یوگری تایدس هجوم و حمله آور گشته مش رالیه را در نای تخت جدید باختریا (یوگری تیدیه) محصور و متحصن نمود اما پس از چندی در محصره بار یوگری تایدس از محصره بیرون آمده مجدداً دیمتریس را شکست فاحشی داد و تا هند تعقیب نمود و لکن هنگام مراجعت از هند بدست پسر خود موسوم به (هیلوکلیس) Heliocles که او نیز ادعای پادشاهی در سر داشت مقتول گردید . (در حدود ۱۵۵ ق - م) پس از قتل وی از (سنه ۱۵۵ یکصد و پنجاه پنج ق - م) با بنظر طرف سلطنت

باختر از طرف شمال و مغرب مورد حملات متعدد و مسلسل قرار گرفت . چنانچه ابتدا در سنه مذکور مهر داد اول (۱۷۰ - ۱۲۶) اشك سیوم لعلاقه (آستاوینی) حمله نموده ، آ را به تصرف خود درآورد . و بعدها پیهم بمملکت باختر با هجوم رده پس از دو جنگ بالاخره در اواخر سال مذکور قسمت عمده از آنرا مجزا و بمالك اشكانی منضم ساخت و بدیوسیه سلطنت یونانی ماکتیا را یکی از اعتبار انداخت و مملکت مذکور بمناطق مختلفه تقسیم شده به طوایف الملوکی تبدل یافت

و بر علاوه در وادی کابل و پنجاب بیرسلاله اریونانیدهای باختر بروی کارآمده و قراریکه نویسندگان کلاسیک اران نام می برنده احوال دوله از پادشاهان مذکور اطلاع داریم که عبارت است از ادولودوتس Apollodotus و می اندر Menander تقریباً در حدود (۱۶۰ تا ۱۵۰ ق - م) ایشان قسمت اعظم از هند را فتح نموده اند علی الخصوص می اندر (که در اوپیان به نزدیک چهاریکار امروز تولد یافته بود از یکطرف بعضی حصص وادی گنگا و از طرف دیگر ناروج (نزدیک ساحل بحیره عرب) را تصرف کرد و در نزدیکی سیالکوٹ شهری بنام (یوتی میدیه) Euthymedia بنا نمود

حدود و منطقه حکمرانی : قراریکه دا کترگیری در تاریخ عالم یونانی و استاد بار تولد در تذکره جغرافیای تاریخی خود نوشته اند .

حدود حکمرانی شاهان مذکور در غرب تا آریوس Arius هریرود بسط و امتداد یافته بود که در امتداد خود بین افغانستان و ایران و بین افغانستان و روسیه « در جریان سفلی خود » امروز سرحد واقع شده است و هم چنان بطرف شرق صفحات

ماورای هند و کوه را در برداشته، شامل ولایات مرگیانا (مرغاب) جوزجان،
نفس باختر، تخارستان، کاپیسیا (کوهستان) و کابلستان و پشاور بوده است.

ولی نظر نقول استرابو (ج ۱۱ ص ۵۱۶) شاهان مدکور بطرف شمال
و مشرق تا مالک هونها و سیر یعنی چینی ها و فونها که گوئشמיד آنها را از اقوام تنگ
میداند، پیش قدمی نمودند یعنی با قرب احتمال در شمال تا صحرا و مرغزارهای قرغز
و بجانب شرق پامیر را عبور نموده تا نقاط سرحدی امپراطوری چین توصل یافته
باشند ولی در جنوب هند و کوه را عبور نموده بطوریکه معروف است سند
و بلوچستان را نیز فتح نموده، تا سواحل بحر هند رسیده بودند. چنانکه وجود
مستعمره از دیمتریس مذکور به نزدیکی گندهارا و پیدایش مسکوکات آنها که بعد
کثیری از صفحات سیستان تا کابل و بلکه تا حوالی دریای سند بدست آمد است.
شاهد این مطلب است.

(تا تمام)





از مناظر سمت مشرفی و بلك قسمت ارباغ تاریخی عالمه

متفرقات

احترام حیوانات

از زمانه های بسیار قدیم بعضی فرق انسانها، حیوانات را احترام میکنند و هر دفعه این عقیده یا عمل در اثر کیفیات مختلف و جدا گانه بوجود می آید که بیشتر آن را احساسات محبت و نفع رسانی و بعضاً اتفاقات مخصوصه تشکیل میدهد.

مصرهای زمان فراغه چندین حیوان را بر سائرین امتیاز داده حتی بعضی از آنها را می پرستیدند مثل گوساله (از قصه حضرت موسی علیه السلام در قرآن شریف نیز معلوم است) نازشتر آبی قانغورک و یک نوع موش موسوم به موش فرعون. یونیها و رومیهای قدیم، بوم را بنام اینکه «مینرو» Minerve (۱) او را دوست داشت، احترام میکردند.

مردمان قدیم فرانسه که «کولوا» هانا میدید میشدند، مرغ خروس را دوست داشتند و بر سائر حیوانات ترجیح میدادند چنانچه علامت مخصوص ایشان در هر وقت همین نقش خروس بوده است.

این بود بعضی از حیواناتی که در زمانه های قدیم از طرف انسانها بنظر عزت دیده میشدند اما باید دانست که در زمانه های اخیر نیز بعضی ملل برخی از حیوانات را احترام گذاشته و تا هنوز این رسم جاری میباشد:

مردمان هند (بغیر از مسلمین) گاو و گاو میش را خیلی بنظر احترام مینگرند (۱) در نزد یونانیهای قدیم، رتبه النوع عقل و هنر.

و میتوان گفت که گاو و گاو میش در ملك آنها خود مختار است بقسمیکه آزادانه در کوچه های شهرها و قریه ها گردش کرده ، اگر از دکان کدام کسی سبزی و غیره خورا که را بر بایند صاحب دکان لعوض ممانعت ، بسیار خوش میشود و این را اسباب نزول برکات بر خود میداند .

در نزد مردمان بر ما و سیام فیل سفید خیلی محترم است و عقیده دارند که روح یکی از مقدسین مذهبی ایشان (مذهب بودائی) در قالب او درآمده ... از این سبب هر فیل سفید در بار زرگی از خدم و حشم برای خود دارد .

وقتیکه شکارچیان یکی از این فیل های سفید را در جنگل ها دام می آورند (باید دانست که فیل سفید خیلی که باب است) تمام مردمان گرد و نواح جشن میگیرند . مردمان اروپا و امریکا کم محبت سگ و گربه را بدرجه افراط رسانیده اند بطوریکه بسا اشخاص عزیز تر بن اشیای زندگانی خود سگ یا گربه خود را میدانند و او را بر جمیع بسته گان و دوستان خویش ترجیح میدهند ! چنانچه درین چند سال بسیار اتفاق افتاده که اینقسم اشخاص ، در وقت مرگ ، تمام دارائی خود را در حالیکه وارثین متعدد داشته اند ، بسگ یا گربه خود تملیک نموده اند ..

اما از همه عجیب تر عقیده و عادت نیست که در میان مردمان جزائر فلپائن رواج دارد . قراریکه یکی از سیاحین دقیق و معتمد بچشم خود دیده است . مردمان این جزائر خصوصاً در نزدیکی های شهر منیلا (پایتخت جزائر فلپائن) مارهای دریائی زرک را خیلی احترام میکنند بحدیکه بعضی از آنها احترام را به پرستش رسانیده اند اما این تکریم در حق همه مارهای آبی بزرگ نیست بلکه فقط يك جنس مخصوص این افتخار را کسب کرده است که پیتون Python نام و ۵ متر طول و مساوی بازوی انسان کلفتی دارد . رنگش سفید بسیار براق و با خالهای طلایی

رنکی پوشیده شده که مجموعاً شکل حروف يك الفبای براسراری را بنظر تجسم میدهد این مارها نیش وزهر وگرندندارند.

مردمان فلپائن در هر جا این مار سفید را احترام کرده و قتیکه بجیزی میل نماید، بکمال اطاعت مقابل خواهش او تسلیم میشوند. اما در بعضی حصص دیگر همین جزائر، اطفال و بزرگان با آنها نازی کرده احترام را به محبت تبدیل مینمایند.

در يك نقطه آنجا که (سان دیگو) نام دارد يك دختری زیست دارد که از خوردی بایك مار سفید آموخته و زرک شده است مردم زیادی به زیارت آنها میروند و برای حاجات خویش حرکات مار و تعبیرات دختر را بهترین پیش گوئی تصور میکنند.

حالا بعضی انسانها همیشه حیوانات را احترام کرده و میکنند اینقدر فرق است که گاهی يك جنس مقبول و محترم میباشد و گاهی جنس دیگر ...

معلوم است که بهیچوجه قابل احترام نمیباشد تا چه رسد به احترام عقیدت مندانه یا پرستش که خاصه ذات ناری تعالی بوده علاوه بر ادیان حق سماوی عقل سلیم نیز آن را برای تمام مخلوقات بالاستثنا منع قرار میدهند. ولی طبعاً بعضی از فرق انسانها که در ادوار ماضیه و یا ناکنون از جنبه دینیات و مدنیت ضعیف بودند، به پیروی حسیات ترس و دفع گیری و غیره، برخی از حیوانات را احترام کرده و میکنند که این هیچ ربطی با وضع موجوده خصوصاً عقاید مذهبی ندارد. البته ترحم به حیوانات در هر حال لازم و ضرور میباشد.

معلومات فوق خاص از لحاظ دلچسپی آن بقسم يك سیر تاریخی و تفریحی تذکار یافت.

دیوان جامی در امریکا

ترجمه جناب سرور خان گویا

در کتابخانه لافیت کالج (پنسلوانیای امریکا) نسخه از دیوان مولینا جامی منحصر بفرد محفوظ و اطلاعات مربوط به آن را مجله « آرس اسلامیکا » Ars Islamica انتشار داده است این نسخه مجموعه است از اشعار متفرق شاعر موصوف ، مولینا جامی در قریه جام (واقع خراسان) در ماه نومبر ۱۴۱۴ تولد - و در نومبر ۱۴۹۲ در هرات وفات یافته است . (۱) این نسخه ۲۳ سال بعد از وفات حضرتش نگارش یافته و از صنعت دونفر زر گزین هاهرفن بهره یافته است چنانکه خط آن رقمزده خوش نویس معروف آن عصر سلطان علی مشهدی و تذهیب آن ریخته قلم محمود مصور و مذهب بوده و قایه اش چرم بادامی رنگ تیره و بر پشت آن هفده نشان از طلا میباشد صفحه کتاب ۱۲ انچ و ۶ سوت و ۸ انچ و ۲ سوت عرض دارد متن خط نستعلیق و هر صفحه دارای ۲ ستون ۱۵ سطره است کاغذش بسیار سنگین و الوان مختلفه دارد از قبیل زرد ، بادامی ، سبز ، گلایی ، سفید ، آبی کمرنگ و آبی تیره و حاشیه آن دارای تزیینات زیبا و الوان قشنگ است عنوان های ابواب و اشعار بحط طلائی نوشته شده .

این دیوان دارای قصاید ، غزلیات و رباعیات است عده صفحات بالغ بر ۳۵۱ صفحه است ، این نسخه چهار تصویر هم دارد تصویر اول از خود مولانا است که با يك فیلسوف مشغول صحبت میباشد در گوشه تصویر امضای مصور با عبارت ذیل مرقوم است « این را محمود مذهب ساخت » .

(۱) تولد شان در قریه خرچرد جام لیل ۲۰ شعبان ۸۱۷ وفات روز جمعه ۱۸ محرم ۸۹۸

این تصویر ایک از اروپائیان دور حاضر مالک نسخه بکلی زشت و نازبا ساخته است چه می خواسته است زبان انگلیسی تشریح و تصریحی ازین تصویر نماید و در نتیجه تصویر را خراب نموده ، تصویر دیگر از ملازمان شاهی است که در یک باغ در تهیه بساط دعوت مشغولند و کدائی با طفل خود این منظره را تماشا دارد ، تصویر سوم دورو به بوده و در آن سلطان حسین بایقرا سلطان هرات در حلقه اهالی دربار از علما و فضلا نشسته است تصویر چهارم از یک استاد و شاگردان اوست در ساحه یک باغ در آخر کتاب و قیمه ذیل مرقوم است : این نسخه را سلطانعلی مشهدی مقام شهر هرات در ۹۲۱ هجری (۱۵۱۵ عیسوی) ختم نمود : بر صفحات ۶ الف ، ۷ الف و ۳۴۷ ب مهرهای زیادی کرده اند . دستخطهای مالکین سابق نیز در آن موجود است ، نخستین بار این نسخه برای نابرابر انجام پذیرفته بعد از وفات نابرابر در کتابخانه شاهی جانشینان او محفوظ بوده ، اعضای جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب نیز در بن دیوان موجود است بعدها این نسخه بطور عطیه شاهی نزد بعضی حکمرانان ولایات محفوظ مانده و در کتابخانه یکی از ازانها تا اغتشاش ۱۸۵۷ عیسوی ۱۲۷۳ هجری موجود بوده اما در آن وقت این نسخه با سائرسامان و اثاث البیت تاراج رفت و جیمس سکاٹ James Lang Scott مبلغ امریکائی در موقع حراج این نسخه را خریداری نموده به لافیت کالج امریکا بطور تحفه وار مغان اهدا نمود . معارف نمبر ۷۹۱

مجاهد افغان

نگارش جناب عبداللطیف خان کلنگاری
محصل سابق افتائی در تورکبه

در شهر استانبول بطرف (ماچکه) در مزارستان (شهر) در حصه شمال غربی مقبره فیلسوف بزرگ افغانستان مرحوم سید جمال الدین است که بنده و دیگر

طلاب افغانی موقع اقامت آنجا رای خواندن دعا و فاتحه بر روح این مرد
 بزرگ و نامی وطن گاهی میرفتیم، اتفاقاً یکروز فاصله (۲۰) متر دورتر از
 مزار مغفور سید جمال الدین مزار و لوح سنگ دیگری نظر مرا جلب کرد که کوئی
 محض نظاره کردن آن، جاذبه داشته و مرا بطرف خود می خواند چون از فاصله
 مذکور حروف لوح مزار درست خوانده نمی شد لهذا خود را نزدیک مزار و لوح
 سنگ رسانده بعد از خواندن فاتحه و دعا شروع کردم مطالعه لوح سنگ، بعد از خواندن
 لوح سنگ دانستم این حذبه از چه روح پاک بوده و این مقبره آرا مکام چه ذاتی است
 حقیقتاً فراموش نمیکنم آن لحظه را که بعد از ختم ملاحظه لوح سنگ چگونه رقت
 مملو با احترام بمن نسبت لشخص متوفای صاحب آن مزار دست داد چه از مضمون
 لوح درست هویدا بود که مرحوم عبدالرحمن خان افغان بمنثل و فدا عانه مسلمین
 هند سابق در تورکیه رفته و بر علاوه تقدیم اعانه برادران مسلم هندی خود شخصاً
 یکمک مجاهدین تورکیه داخل محاربه شده و بالاخره حیات غریز خودش را
 در راه دوستی اسلام و مسلمین در آنجا باخته است، عبارتیکه بخط خوش و لغات
 ترکی بلوچ مزار این شهید راه اسلامیت نوشته شده قرار آتی است :

منثل سابق افغان در تورکیه عبدالرحمن خان، در محاربه نالقان همراه اعانه
 هند به شهر استانبول آمده در معاربه نالقان و در محاربه استقلال رای تورکیه
 خون خود را ریختند و بتاريخ ۱۲۴۱ از طرف یک شخص مجهول شهید شده
 رحمت روح او باد.

مسابقه بین المللی شطرنج

مسابقه بین المللی شطرنج که همه ساله در یکی از شهرهای ممالک ذی علاقه
 منعقد میشود، امسال بتاريخ ۵ ماه فروری (۱۹۳۵) در لیسنگراد (روسیه)



لوحة مقبره محاهد افغان مغفور (عبدالرحمن خان) در استانبول که جناب عبداللطيف خان طالب العلم افغانی در کنار مقبره ايستاده است

افتتاح گردیده، این دومین مسابقه شطرنج بود که در مملکت روسیه انعقاد یافت زیرا در سال ۱۹۲۵ هم مسابقه سالانه درین مملکت ترتیب شده بود، درین مسابقه که بتاریخ ۱۵ مارچ خاتمه یافت، متجاوز از ۲۵ مملکت و ۲۰ نفر استاد شطرنج باز شرکت داشت که از آن جمله ۱۲ نفر آلمان روسی و ۸ نفر از شطرنج بازان دیگر ممالک بودند. استادان غیر روسی که اکثرشان شهرت بین المللی داشته و لقب «قهرمان جهان» را حاصل نموده، عبارتند از: کاپا بلانکا (کیوبا)، داکتر لیسکر ۶۷ ساله (انگلستان)، فلور (چکوسلواکیه)، لیلیانتال (مجارستان) سیلمن (اتریش)، پرش (هالند)، ستاهلمبرگ (آلمان) و برانکس قهرمان زنان شطرنج ناز (بلغار).

و در جمله بازیگران شوروی که درین مسابقه شمولیت ورزیده بودند رها نوفسکی، میشل بوتومینیک، لوفنکش، شهرت زیادی دارند.

در مسابقه که بروز ۱۰ فروری در شهر منسک (روسیه شالی) بعمل آمد، در مدت ۱۲ ساعت ۵۰ دست بازی شده، ۱۲ فتح و ۲۰ شکست و ۱۸ بازی مساوی نصیب بازیگران شوروی گردید. در اولین مسابقه مسکو، کاپا بلانکا، با ۳۰ بازیگر مشهور مقابله کرده، ۱۰ فتح و ۱۲ نوبت شکست نموده، ۹ مرتبه بازی مساوی آمد، کاپا بلانکا پس از آنکه در مسابقه بین المللی (هستنگز) میدانرا برده و لقب «قهرمان شطرنج بازی جهان» را حاصل کرده بود، تاکنون در تمام مسابقه ها ۹۰ فیصد بازیها را برده (در چکوسلواکیه، هالند، آلمان) حالانکه درین مسابقه بمقابل بازیگران روسی از ۸۰ بازی او ۵۸ آن بطور مساوی خاتمه یافت. در یک روز دیگر کاپا بلانکا و داکتر لیسکر یعنی دو نفر معروفترین قهرمانان شطرنج بازی عالم با هم مقابل گردیده، جنگ خیلی دوام کرد اما در نتیجه داکتر

لیسکر که از ۲۰ سال به اینطرف برای شکست دادن کاپابلانکا سعی می ورزید ماری را برد درین مقاله يك اشتباه قابل ذکر هم بوقوع نرسید :

بزرگترین مسابقه همان بود که بروز ۱۲ مارچ در حضور ۲ هزار نفر شائقین بازی شطرنج، در اطاق موزه خانه مسکوبعمل آمده بازیگران روسی خلی اراز قابلیت نمودند : نتیجه این مسابقه ها بقرار ذیل است :

اول (از روی تعداد فتوحات) میشل بوتومینیک روسی دوم، فلور چکوسلواکیائی، سوم لیسکر انگلیس و کاپابلانکا کیوئائی، چارم سپلیمن اطریشی پنجم لوففش روسی، ششم راگوزین روسی هفتم روما لوفسکی روسی هشتم لیلیاتال مجارستانی، نهم کاهن روسی ..

برای بازیگران خارجه انعام درجه اول ۴۰۰ دالر (فلور)، درجه دوم ۲۰۰ دالر (داکتر لیسکر) درجه سوم ۱۵۰ دالر (کاپابلانکا)، درجه چهارم ۱۰۰ دالر (سپلیمن) تعیین شده بود، اما برای بازیگران روسی انعامات جنسی داده شد: برای بوتومینیک که با (فلور) همایه بود، يك موتر اعلی و به دیگر شطرنج ناراین مزبور هم اشیاء قیمتی ...

به همین تقریب روزنامه (ایزویستا) نیز جوائری تعیین نموده بود که از آنجمله برای «راگوزین» که مقابل قهرمانان خارجه خوب تر نازی کرده بود، يك طرف بلوری نقره کار، و رای «فلور» و «کاپابلانکا» که بمقابل بازیگران شوروی هتر باری نموده بودند، علی الترتیب يك دسته اشیاء قیمتی قدیم و يك سماوار نقره باظرف چای نوشی تقدیم کرده شد.



بزرگترین مجسمه های جهان ؟

مجسمه واشنگتن یا ست بامیان ؟

نگارش جناب سید قاسم خان رشتیا

در ممالك متحده امریکا تصمیم نموده اند که یادگار هر چهار نانی وطن ؛ واشنگتن ، جفرسن ، لکوان ، تئودور روزولت (رئیس جمهور سابق) را بواسطه مجسمه های سنگی بسیار بزرگی جاوید بگذارند . برای این مقصد در نظر گرفته اند که در قله شمر که دس هزار قدم ارتفاع و ساختمان آن از سنگ گرافیت (دانه دار) بوده به ۲۲ متری رسیدن در مملکت داکوتا وقوع دارد ، مجسمه های نیم تنه هر يك از این چهار نفر را در يك سمت قله مریور تراشند چنانچه نقشه آن در سال ۱۹۲۷ ترتیب یافته ، و کار مریور اطراف « کوزن بوکلم » مجسمه تراش معروف شروع گردیده است و تاکنون وضع مجموعی مجسمه نیم تنه واشنگتن تیار شده که تماماً ۶۰ قدم بلندی دارد

انجینیریکه برای مگرانی عملیات آن مقرر شده توانا کر نام دارد و ارمشهور ترین انجینیرهای مهندسی امریکا شمار میرود این هر چهار مجسمه از پول اعانه ملی تمام ممالك متحده تعمیر خواهد یافت و حکومت تا ابد از ۲۵۰۰۰۰۰۰ دلار امداد خواهد نمود و مجموع مصارف اريك ملیون دلار تجاوز خواهد کرد .

آنچه خیلی غریب نظر می رسد ، ترتیباتی است که برای احرائی این عملیات مهم و مشکل مهیا شده ، زیرا برای بالا کردن لوازم و افزارها ، آلات (نیلی فیریک) (۱) به ارتفاع ۶۰۰ متر تابشت سر مجسمه نصب گردیده و کارگرانی که می خواهند در قسمت های محترف مجسمه کار بکنند ، خود را به ریسماهایی که از بالا (۱) سیم ها که لشکر سیم تابوس روی پایه ها کشیده شده چون دريك حصه سر بالا و در حصه دیگر سر شبیه شده ، از میان سهولت توسط آن و بدون هیچ قوه دیگر حمل و نقل داده میشود

نایابین آویخته شده آوران کرده ، تسمه را که همیشه در کمرشان بسته شده است ، به ریسمان مربوط وصل میدهند و در هر نقطه روی میخ های کوچک خود را بکه میدارند و آلانی را که بکار میرسد ، در میان جعبه های متعدد در اطراف لباس آنها موجود میباشد و آنچه را در آن جاسازند ، بواسطه تیلفون کوچکی که در گردن هر يك آویخته است ، ارگدامیکه در سر حجه و وقوع دارد ، طلب میکنند و آلات مربوط بلافاصله در بعه همان ریسمان زرک نزدیکشان میرسد . رای آنکه عمده در جریات صورت و شباهت اصل با محسمه ، اشتباه نکنند ، در رد هر شخص ، عکس زرک شده همان حصه که تعلق به او دارد ، موجود و مقابلش آوران است که لحظه به لحظه به آن مراجعت میکند . چنانچه ملاحظه عکس این محسمه به انسان نشان میدهد که آنچه اداره در تمامیت شباهت ، با وجود اختلاف فوق العاده زرکی اصل و نقل ، سعی و موفقیت بعمل آمده است .

اما يك نکته که باقی ماند اینست که امر بکائنها میگویند این محسمه ها با ۶۰ قدم (۱) یعنی در حدود ۵۰ متر ارتفاع خود زرگزین محسمه های عالم خواهند بود عاقل اینکه ۱۵ ، ۱۶ قرن پیش از این محسمه ۵۳ متری نامیان تعمیر گردیده و تا امروز سالم باقی مانده است . دیگر امتیاز محسمه زرک نامیان اینست که برخلاف این محسمه های امریکائی - که نیم تنه بنا می شود - کامل یعنی سراپا می باشد باقی ساختمان محسمه نامیان و مجسمه های جدید مزبور یکی است زیرا این یکی در جدار ریبه Falaise کوهستان نامیان تراش یافته و محسمه های بو در يك قلعه سنگی بلك هیرل (امریکا) تراش داده می شوند .

پس معلوم می شود که تا امروز تنهای نامیان از روی عظمت و ارتفاع زرگزین مجسمه های عالم بشمار می رود . . .

قدم بیناه قدیمی است که مان ۸۰ و ۹۰ سانتیمتر طول دارد .



پارک
حسمه ۵۰ متری واشگتن که مثل حسمه های ۳۰ متری و ۳۰ متری در حداد
سکي کوه اریک یار چه سک تراشیده است .

ترجمه ص فقیر محمد خان مترجم
دايرة كمر ك كابل

نشانهای انگشت

یگانه چیزی که برای شرح احوال مجرمین فیصله قطعی کرده میتواند، کشف مهم نشان گرفتن از انگشتان است و بر تیلان Bertillion سر ادوارد هنری Sir Edward Henry و سر فرانس کیلتن Sir Francis Galton بعد از مخترع آن، درین راه زحمات قابل قدری را قبول داشته عوائقی را که در زمان مخترع موجود بود حل نمودند - کاشف این واقعه بزرگ (نشان گرفتن انگشتان) که یگانه واسطه حقیقی کشف مجرم می باشد، سر ویلیام هرشل Sir William Herschel یکی از نواده های طبیعت دان بزرگ (یعنی هرشل معروف) بوده است مگر استعمال این علم در جنایات - و تفریق و اقسام آن سیستم های مختلفه و دیگر اصلاحات بذریعه فوتوگرافی - آلات ذره بینی و غیره علوم در زمانه های ما بعد از مخترع شده است .

کشف این علم در سنه ۱۸۵۸ بعمل آمد و هنوز بمراحل ابتدائی بوده و قبل از آنکه دامنه شهرت و معلومات آن اروپا را فرا بگیرد هرشل برای چندین سال در هندوستان تجربیاتی را بشکوفته بود مگر تفریق و اقسام اصولات این علم - و ترویج و تصدیق آن در محاکمات (که نشانهای انگشت هیچگاه در طول عمر یک شخص قابل تغیر نبوده و فیصله خوبی برای شناخت و کشف مجرم شمرده می شود) در زمان مخترع نشده بلکه بعدها صورت گرفت .

عوائقی که درین راه وجود داشته از آجمله شناختن اهمیت آن نزد متخصصین کشف جنایات و دیگر اجازه و قبول آن در محاکمات برای کشف و شناخت جانی بوده است - تنها چیزی که برای مدت طولانی انجام نگرفته بود یکی شناخت اهمیت این علم جدید نزد متخصصین کشف جرائم و دیگر اینکه نقوش انگشت برای کشف جرائم قسم شهودی قبول شود . نخستین دفعه سیستم هنری در جولائی ۱۹۰۱ بطور رسمی از طرف محکمه سکاٹ لیند قبول شد و نشانهای انگشت تا یک مدت طولانی محالفین داشته ، و دسته

طرفداران همیشه در صدد بودند که نشا به نقوش انگشتان دوفتر را ثبوت کنند اما گاهی باین امر موفق شده نتوانستند حتی نزد شان ثابت شد که انگشتان دوکانکیها هم با هم موافقت و تشابه داشته نمی باشند - گرچه درین موضوع هنوز هم خیالات باطل بنظر میرسد چنانچه بعضی از مجرمین می خواهند بواسطه خط کردن انگشتان خود (بذریعه تیغه) متخصصین کشف جنایات را گول بدهند مگر اینچنین يك خط ، میزی در نشان انگشتت ظاهر ساخته کشف جانی را آسانر میسازد و اگر همچنین خطوط دو یا سه باشد بیشتر سهولت بیش میکند - محبوسین که در محبس رگستن Brixton قید می شوند آنها هم از همین قبیل چالاکی ها کرده در وقت نقش گرفتن انگشتان خود ها را خراشیده بدین قسم علامات انگشتان خود ها را میخوانند مخفی سازند مگر برای آن هم چاره سنجیده شده و ذریعه استعمال دستکشهای مخصوص که دارای مرهم مخصوصی در داخل خود می باشد و به وقت ضرورت در بند دست قفل می شوند ، ازین عمل جلوگیری می شود و بدین قسم بعد از چند روز خراشیدگی انگشتان خوب شده علامات آن بطور سابق سالم میگردد ، قبل از گرفتن نقش ، انگشتان ما پتزل شسته شده صفا میگردد - نقش انگشت از دست اشخاص مرده هم گرفته می شود حتی از گلوی يك نفر شخص مرده هم گرفته شده و بدین ذریعه شخص خفه کننده ظاهر گردیده است .

از واقعات و موقیقات رجسته این علم یکی همان است که در لندن دزدی از مالای دروازه آهین جهیده درین اثنا یکی از انگشتانش در بین سیخ های درب آمده جدا گردید بعد از آوردن این انگشت در محکمه و گرفتن و حفظ نقش آن در دفتر حفظیه محکمه ، خود انگشت در طرف الکهل نگه گردید و بعد از چندین سال سارق دستیاب گردیده در محکمه حاضر کرده شد بعد از ملاحظه و تطبیق نقوش انگشت ، معلوم گردید انگشتی که در الکهل حفظ شده از همان شخص و شخص موصوف سارق اصلی بوده است

اکثر اشخاص از کیفیت نقش انگشتان پوره آگاه نبوده حیران می شوند که چگونه از خطوطی که بر روی انگشتان است بر روی سطوح نقش می ماند. حال آنکه این گونه نقش بستن بیاعت و جود عرق در بین مسامات انگشتان میباشد نقش انگشت بر روی منسوجات و همچنین دیگر جاها نیز نمی شود مگر این امر از نظر علم کناره نمانده تخنیک عصری، صورت گرفتن و معلوم کردن نقوش را از روی منسوجات هم بطور عجیبی ممکن ساخته است چنانچه در اثر استعمال پودر مخصوص (که ترکیب آن مخفی نگاه می شود) کمترین آثار نقش را کشف و پیدا می نماید و نقوش انگشت بیک سیستم مخصوص در دفاار محکمه ثبت میگردد. وقتی شخصی بکدام الرامی متهم شود نقش انگشتان او گرفته میشود و برای گرفتن نقش، رنگ (مثل رنگ طباعتی) و کاغذ مخصوص استعمال میگردد. و ارا اشخاص متهم در عموم ممالك نقوش انگشتان شان گرفته شده در دوائر حفظیه نگاه می شود. سیستمیکه در رطایبه، اضلاع متحده امریکه، مستعمرات و بعض ممالك دیگر استعمال میشود سیستم هنری میباشد که مابوده مساعی زیادی در راه رقی و پیشبرد این علم بخرج رسانده است. قبل برین در دوائر حفظیه ملاحظه اسم شخص ملرم کیفیت ارقید و حفظ میگردد مگر چون بعضی از سارقین اسامی صحیح خود را نشان نمیدهند ازین جهت ملاحظه اسم صرف نظر شده از روی تقسبات مخصوصه این علم قید میگردد.

نظریه تسهیلات، دوائر حفظیه برای بندها - حلقه ها - و غیره حصص انگشتان بک دست «حروف» و برای دست دیگر «عداد» معین کرده بعد ها در وقت معاينه نقش مطلوب را قرار توسط آلات ذره بینی بدست می آرند - نقوش انگشتان بک شخص با سواصح - فوتو - قد و عملیات گذشته او تماماً یکج فید میباشد.

در نتیجه توسعه این علم اواع جرئم را هم معلوم کرده و هر چند دامنه آن بزرگ میشود وظائف پولیس سهل تر می گردد. اکثر ارمالك باصولات - سیستم های هنری - رتیلان - کیلتن و دوچلیس که اخیراً بیکجا منتهی میگرددند، نقوش انگشتان مستخدمین و غیره را قبلاً داشته میدهند.

سال جدید مجلات

مجلات نفیس (اقتصاد) (صحیه) که اردو و انتشار در تحت مدیریت و نگارندگی فضلی محترم محمد زما نخان تره کی، رشید حان لطفی ناکنه ن مصدر افادات ذیقیمی بوطن و جامعه شده اند، اینک مراحل سال چهارم خود را پیموده و درین سنه قدم بمرحله سال پنجم گذاشته اند.

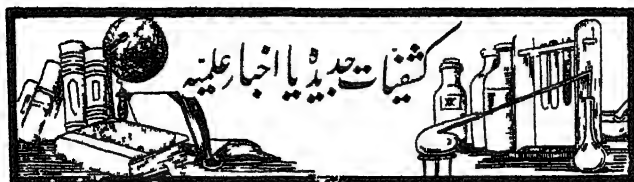
مضامین و مطالب این مجلات مثل ادوار پیشین شان مفید و قابل استفاده بوده در طباعت و تازکی و خوبی حروف نسبت بگذشته خیلی ترقی کرده اند. ما از حدای متعال توفیقات مزیده بکارکنان محترم این دو نامه گرامی خواسته تبریکات خود را عرض و ضمناً اره موطنان عزیز خواهش می نمائیم که اقرائت این دواثر نفیس و مفید فی مره نهانند.



مجله شریفه اردوی افغان مراحل چهارده ساله خود را پیموده اینک تاریخ ۳۱ حمل سال جاری قدم بمرحله سال یازدهم میگذارد.

این مجله نفیس از رمایکه در تحت توجهات قائد توانا و سپه سالار دای اردوی افغانستان والا حضرت وزیر صاحب حربیه نشر میشود حقیقه مصدر خیلی افادات مهمه بعالم عسکری افغانستان شده است.

این مجله مفید در تحت مدیریت جناب فاضل حمیت مندسید محمد اکبر خان غندمشر مدیر شعبه تعلیم و تربیه و زارت حربیه در حدود حفظ پروگرام مسلك ناكارشات موزون و مفید مرتباً ماهواره شاع شده حروف و طباعت آن مخصوصاً بهاست طبع و مضامین سال جاری آن قابل تقدیر است. انجمن دوره یازدهم این مجله نفیس را نهانی و تبریک گفته بکارکنان محترم و فضل آن توفیقات مزیده را متمی است. (انجمن)



شناوری بر روی آب

در آلمان آلّه جدید شناوری که مثل لباس است اختراع گردیده است. بذریعۀ



این آلّه و لباس شناوری جدید بر روی آب ایستاده و حرکات متعدد میتوان اجرا نمود این لباس جدید شناوری عبارت از يك جاکت است که در آ خر آن حلقۀ نجات از عرق شدن و صلاست در زمان شناوری کردن شخص شناور تا نصف جسد در آب فرو رفته حرکت میکند شناور مذکور برای سهولت نه باهای خود پره‌های علیحده وصل میدارد و برای تبدیل استقامت بیلچه‌های کوچک در دست گرفته بذریعۀ آن سهولت تام میتوان حرکت نمود این لباس شناوری جدید در زمان امتحان نتیجه مثبت داده بذریعۀ کم صرف نمودن قوت سهولت تام میتوان بر آب حرکات اجرا کرد البته واضح است

لباس جدید ارتقعه نظر حریفی خیلی دقت و با همیت مناسبت عاقلان عاقلان

مخترع آنست که لباس جدیدالا اختراع خود را در بر کرده است :

نکات طبی

اشخاصیکه که ضعف دل دارند خوب است حیات خود را تحت نظام و اعتدال بیاورند یعنی در عمل و غذا و ریاضت و مشاغلی که سبب اضطراب و طیش قلب میگردد از سر حد اعتدال تجاوز نمایند تا از خطر امن باشند .

هرگاه حرارت اطاق ۶۸ درجه فارنهایت و رطوبت آن از ۴۰ تا ۵۰ درصد باشد و حرکت هوا هم بطی بود ؛ جسم و ظائف خود را به بهترین وجهی بجای آورد میوه و سبزی باب را خوب نشویند نخورند و در دعوت ها از خوردن سلطه گندنا ، تراب و امثال آن پرهیز نمایند . در راه رفتن هم میوه نخورند چه در راه میوه شسته نمیشود و خوردن میوه و سبزی باب ناشسته سبب بعضی از امراض میگردد مانند محرقه و کرم معده و غیره .

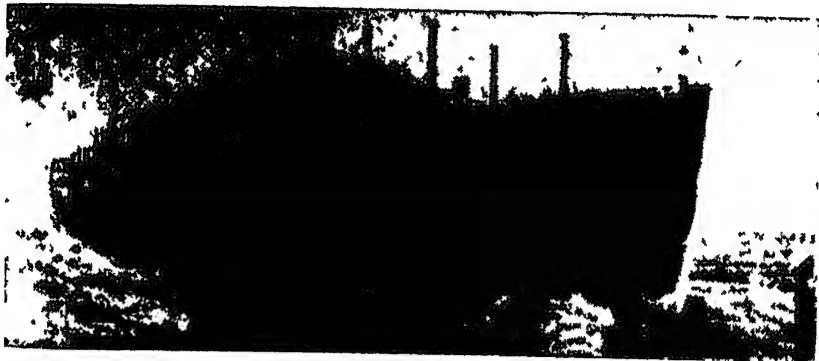
حفاظت چشم ' ار رمد و سائر امراض محض بر عایه نظافت می شود و بس و در چشم دستمال پاک و آب و صابون و تکیه لطیف و پاک و تداوی وسیله شفا میگردد .

سیاری از اشخاص به مرض بینی و گوش و حنجره گرفتار اند و نمیدانند .

از وفیات اطفال در امریکا احصاء اتی گرفته اند و ظاهر گشته که وفیات اطفال شیر خواره بوسائل صنعتی ده چند وفیات اطفالی بوده که تنها شیر مادر خود را میخورده اند و بلکه اطفالی که هم بشیر مادر و هم بشیر صنعتی پرورش می یافتند نیز عده وفیات شان نسبت باطفالی که تنها بوسائل صنعتی شیر میخورند بسیار کم بوده که هیچ قیاس نمیشود

ادارهٔ کشتی ها بذریعهٔ امواج رادیو

در ماه ستمبر ۱۹۳۴ در انگلستان تجربهٔ عجیبی اجرا شده و آن عبارت است از انداختن کشتی ثقل الودن که جدید تعمیر گردیده بود بذریعهٔ امواج رادیو از یک



مسافتی خیلی طولانی در آب انداخته شده است . قرار تذکار فوق در شهر « بارو او » انگلستان کشتی جدید که موسوم به « اوری اون » است در آب انداخته شده و وزن آن ۲۴ هزار تن است . اجرای انداختن آن در آب از آسترالیا بذریعهٔ فشار دادن يك دكمه صورت گرفته و ماشین ارسال امواج در آسترالیا وضع گردیده و امواج آن در انگلستان بر ماشین فرود آوردن کشتی تأثیر بخشیده توانست تمام عملیات فوق الذکر بیک طرز صحیح و درست انجام یافته بود .

طیارهٔ عظیم الشان بحری امریکا

در مملکت اتازونی طیارهٔ کشتی دار بزرگ که طول جسد آن ۲۷ متر طول بالهایش ۱۱۷ متر ساخته شده و تعمیر گردیده است . خود طیارهٔ مذکور يك باله بوده بیک دفعه مواد سوزندهٔ که در آن پر گردد ۴۸۰۰ کیلو متر راه را پیموده میتواند . درین این طیاره ۱۲ نفر مسافر و پنج نفر عملیهٔ خود طیاره و يك تن اموال جا میگردد . سرعت طیارهٔ مذکور در ساعت ۲۸۰ کیلو متر بوده به ۶۰۰۰



متر ارتفاع پرش کرده میتواند در بین این طیاره چهار عدد - موتور که هر کدام آن دارای ۸۰۰ اسب قوت است نصب می‌شود و این موتورها در حدود مال آن نصب گردیده مال آن یکی است رقم دوم این نوع طیاره در تحت تعمیر بوده عنقریب ساخته شده ازان کار خواهند گرفت در آن ۵۲ نفر جا خواهد گردید

حفظ زراعت

ترجه جناب عبدالعزیز خان مترجم
دایرة تعلیم و تریه و زراعت حریه

در جریده زراعتی ایتالیا مسمی به (Domenica Popolo) از اطلاعات
اژانس اخبار شرقی ایتالیا خوانده شده.

راجع به ساختن انبار زراعتی ترکیبی جهت مدافعه حشرات از مضرت رسانی
به حاصلات زمین بعنوان مدافعه میکروب می نگارد.

عموماً در اراضی زراعتی و غیر آن طبیعی میکروب مضر موجود است اگر ازان
جلوگیری بعمل نمی آید خسارات فوق العاده در محصولات واقع می کنند، بناءً علیه
اقسام ادویه جات واقعه میکروب زمینی خیلی ایجاد و به تجارت رسیده لاکن
علاوه از آن مواد دیگری که اختراع شده لغرض (پارو) پیر استفاده زیاد شان
میدهد اولاً مواد مذکور کشته میکروب و فوق العاده موتور و میکروب زمین مزروعی

در هر زمینی که باشد از روی تجربه به اظهار چه مفید ثابت شده، چه در اراضی که خواهند یا شنیده شود، ابتداء آن موضع را تا حد ممکن قلبه و شدیدار کرده پس از آن از مواد مذکور انداخته شود، گیاهای خود رو حشرات صغیره مضره را که در اراضی توقف و یا گشت گذاری کنند قلع و قمع و نابودی سازد دوم در نشو و نما و قوه حاصل خیزی حیوانات زرع شده تاثیر زیاد بخشیده، صورت استعمال ادویه، در مقدار یکصد کنتال، مساوی ۱۰۰ کیلوگرام گل یار و تشکیل شده، مقدار دو کنتال (قوس فوریه) مخلوط میشود تا به تحلیل برسد، یقین است در عملیات مقابل لك هامیکروب تاثیر دهنده است لیکن در پیمانه و مقدار که مخلوط می شود احتیاط زیاد لازم تا بجای نفع در عمل نقصان بوقوع نرسد.

هكذا اثرات شرقات ایتالیا می نویسد، تدبیر و مقابله بدفع دشمنان نهال ها و غیره زراعت خصوص گندم یعنی مسموم ساختن ملخ ها در ایتالیا :-

بجهت جلوگیری از مضرت حشرات زمینی و خصوص حدوث ملخ که زراعت عاید می شود ادویه جات کمیاب و ترکیب شده که فشار سامان تخنکی استعمال می شود، مثل از قسم (ارسنگ سودا) چنانچه در سال ۱۹۳۳ بقرار تشکیل C. N. S. A. ذریعه آلات ماکینه به مختلف مواضع چراگاههای مواشی ساردین و دیگر حدود استعمال گردید اما در نتیجه به صرف نظر کردن از گیاهای هرزه و سره جات و ادارشان نمود، پس چندی بعد از روی تجارب علمی که بعمل آمد رای هسودی آن تفری که در جر و مرکبات آن ادویه بعمل آمده عبارت از مقدار يك کنتال مساوی ۱۰۰ کیلوگرام اتارو کروسکه *Crusca* یعنی قسم جودر و گندم سیاه میباشد که دای آن مقدار ۴ کیلوگرام از (ارسنگ سودا) بداخل هشتاد لیتر آب مخلوط کرده می شود، درین صورت وقتیکه مواضع ملخ ها استعمال

کرده در حالیکه ملخ ها (کروسکه) های زهر دار بخوردن دانه های مذکور مشغول می شوند مسموم و تلفات زیاد میدهند، هر آئینه در چمن زارها و بقیه اراضی استفاده زیاد به نسبت نابود ناشدن گیاهها و معدوم ساختن ملخ های نماید زیرا اثر مسمویت به سبزه جات تاثیر نمی بخشد، و هم چنان برای چراء مواشی نیز نقصانی در چراء گاهی نمی آید جهت ائتلاف ملخ ها علاوه ازار از روی امتحان که گرفته شد رساندن مورچه هائیز در چمن زارها که لشکر ملخ و میچک در آن جاء گرفته باشد مثبت و یقینی طاهر شده بل در قریه (کمه) که مورچه ها را درین معامله عملی تجربه کرده شده رنخم های ملخ خساره کلی رسانده و خورده اند .



ساحه جديد زندگاني

- ۱۵ -

مؤلف تي اوایلی فرانسوی

ترجه جناب محمد صديق خان

رادیو میخانیک

روز دیگر صبح بذریعہ طیارہ سفری مأموریت جدید خود « درہ راہ بزرگ » Walley of the High Road روانہ شدم (کارنو) کہ برای ملاحظہ استاسیون بزرگ الکتریک میرفت نیز بامن همراه بود ، وغیرہ از ما در طیارہ کاریگران نیز جا گرفته بودند اطاقیکہ دران کاریگران نشسته بودند یک اطاق جداگاہ مودہ وایشان چون از خدمت اولیہ منفصل و بمأموریت جدید موزلف شدہ اند میروند تا مأموریت و وظیفہ جدید خود را اشغال نمایند . من با کارنو داخل اطاق وسطی طیارہ گردیدم وضعیت این اطاق بہتر بود ، عوض چوکی ہای طولانی چوکی ہای بازو دار نرم و پیش روی ہر چوکی میری برای کار و وجود داشت در بین الماری ہا آئینہ و دیگر لوازم موجود بود . ان اطاق چندان بزرگ نبود فیہ از مادو فر ، چہار نفر دیگر (دو نفر وطنی الاصل و دو نفر اروپائی) درین اطاق بودند . حین ورود با این اشخاص تعظیم نمودیم اما بعدا کہ آغاز نکردیم .

طیارہ بزودی پرواز نمود و پرواز آن کاملاً بدون صدا بود این سفر نبود یک بارہ عیش بود . طیارہ از درہ بہ ارتفاع کم عبور کرد ، فاریک توب سازی بزرگ را کہ در میدان وسیع سبز واقع بود دیدیم ازین حا طیارہ قدری بطرف راست مائل شد و بواسطہ ارتفاع درہ طیارہ آہستہ آہستہ بہ صعود آغاز نہاد و خود آن بخوبی کا بال بزرگ آب ملاحظہ می رسید . بہ استقامت قتال یک راہ خیلی شفاف کہ گمان کردہ میشد با چہری ملمع شدہ باشد امتداد پیدا کردہ بود از درہ ہای بلند کواہ ؛ جنگل ہا بطرف پائین امتداد یافتہ و چنان مینمود کہ درہ لباس سبز در بر کردہ است .

راہ عمومی در دشت در بین خرسنگک ہا امتداد یافتہ و تونل در بین آن خرسنگک ہا یک بریدہ گی تشکیل دادہ است و قتال بطرف راست تماثل پیدا ہودہ در بین کواہ کم شدہ . و در نزدیکی تونل کا رخاۂ بزرگی و بدیگر طرف آن . رک ہای کاریگران تعمیر گردیدہ است . چیزیکہ مرا متعجب ساخہ بود این است کہ درین فاریک ہا هیچ علامت دود و وجود نہادست زیرا بذریعہ الکتریک در گردش ہستند ، و تولید الکتریک رای گردش ماشین ہا نیز بذریعہ ذغال سنگ بودہ آہم ماشین مخصوص دارد .

طیارہ نزول کرد و ما بزیم رسیدیم . کار بو خدا حافظی نمودہ ازہ جدا شدیم ، من بطرف ادارہ عمومی ساختمان تونل روانہ گردیدم تا از معاون « شیورود » ہدایت حاصل کنم .

اومرا بکارخانه موریل سازی مأمور کرد ، بعد ازیں تاریخ هر روز ساعت ۷ صبح آمده ساعت پنج عصر رخوام گشت .

ساختن تونل بر من تاثیر مدش بخشید . این تونل بنام تونل گفته میشود چیزی که من در اینجا دیدم در دیگر تونل ها نظیر آنرا نمیتوانم نشان دم عرض تونل با اندازه ایست که بیست عدد اتوموبل بار برداری بزرگ پهلوی پهلوی در یکوقت در آن حرکت میتواند ، ارتفاع آن نیز متناسب با عرض آن است . من تمام شاه کاری هائیرا که در ساختمان تونل بکار برده شده در اینجا ذکر نمیکنم زیرا آلات و ادوات و ترتیبات کار و کاردیگران نیست ساختمان سی حیرت آور تر است . چیزی که من میخواهم کشف نمایم اینست قوه که تمام ماشین ها را در فعالیت آورده است از کجا اخذ میگردد ؟

ساعت ۴ وارد استانه شدم کار نو در آنجا منتظر من بود استانه در يك قصه کوچک تأسیس شده راه عبور من از میان بارکهای کاردیگران است . ساختمان این بارکها با عمارات کوچه های عمومی شهر چیزی تفاوت ندارد اما کوحه ها کاملاً خالی بود زیرا اهالی آن مشغول کار و وظایف خود بودند .

بدون اینکه راه را غلط کنم به استانه رسیدم . استانه الکتریک عارت از يك عمارت سه منزله و برکنار قنال واقع بود . ماشین های داینومی بزرگ بذریعۀ آشبار های قنال حرکت میکرد ، کار نو عن وعده داد که آله لازمۀ تولید این قوه بزرگ را نشان خواهد داد . در طبقۀ او این عمارت کار نو را در حالیکه بارجه های ماشینی را که بنظر من نا آشنا بود بار میکرد ملاقات کردم ، درینکار او را دوسه غراز کاردیگران یز معاوت میکرد کار نو با اندازه مشغول کار بود که تا چند دقیقه ملافت آمدن من نشد ، و من نیز نمیخواستم درین حال او را از کار باز دارم لهذا انتظار میکشیدم .

آخر آ کار نو مرا دیده بایک تسه شربینی گفت :

دوست عزیزم آنا بقدر درین جا نشسته شد ؟ چه طور از آمدن شما واقف نگردیدم ؟ مهربانی نمائید میخواهم تا شما اساس همان بارجه را که قوت میدهد نشان دم ، البته شما در یاد خواهید داشت که در اواخر قرن گذشته متخصصین مشهور را ارقبل « بیکرلم » و « کیوری » چندین ماده های رادیوم را کشف کرده به دد ، البته شما با اوران ، رادی ، توری ، و آکتین آشنا خواهید بود که آتم های این مواد در هر آن پاشان شده و بذریعۀ این پاشانی يك قوه فوق العاده ایجاد میکنند مثلاً هرگاه رادیوم به اندازه و وزن يك گرام به یکی آن پاشیده شود قوه امدر آن درجه قوه انفجار یک هزار و هشتصد تن دینامیت خواهد شد . علما اصول پاشیدن این ماده را بلد هستند .

راجع به این مسله مهنون حسان مستر ، گارو ، میاشیم که ما را از ذغال سفید نجات داده و امروز این قوت جدید کار میگیریم و درین معادن « ساحه جدید ردگانی » مایک

مقدار وافر این ماده ها را در دست داریم . تغییر ازین ماده های را دیوم دیگر ماده های خوب هم کشف شده است که سرعت پاشیدن آن قوی بوده و میتوان عمل آنرا بجوی در تحت تنظیم آورد . شما از من جویا خواهید شد که این عمل چه طور عملی میگردد؟ معافی خواسته مجبورم که چیزی عرض کنم . ممکن است شما کاملاً بفهمید علوم لازمه آتم ها را پاره وسطی که دارای الکتریک مثبت میباشد دانسته و بر اطراف آن الکتریک منفی در گردش میباشد و دنیا عبارت از آتم بوده آفتاب و دیگر سیاره گان بر اطراف آن دور میخورد . مستر کاروا از قوه اشیا ئیکه در اطراف یا شان میگردد کار گرفته است و او از تصادم دو جنس که یکی آن یا شان میگردد و دوم آن مواز به را قائم بگاه میداشت مقصد خود را بدست آورده توانسته است از یک طرف یک قوه از دنیا کم شده و از دیگر طرف یک قوه در ترزاید است و برای شما معلوم خواهد بود که برای بدست آوردن این عمل بسی سامانهای لازمه بکار بوده و تمام آلات و ماشین ها را مستر کاروا اختراع و از آنها کار گرفته است .

من با تعجب زیاد گفتم :

ای خدای مهربان ! این شخص چقدر خوشبخت است ، که همه بنظر نحسین با دیده و کار او را تقدیر می نمایند ، این شخص نه تنها در اینجا بلکه در تمام دنیا محترم است .

کارنوسخن مرا تصدیق کرده گفت :

مستر کاروا یک فرد عالی مقام ما بوده و برای خود نام نیک تا ابد کما می کرده است ، خدمات او بدرجه گرا بسیار است که هرگز برای آن نمیتوان قیمتی تعیین نمود و تئیکه تمام استانشه ها تبدیل و بقوه جدید بکار آغار نمود . یقین کامل است هر چه در نظر است اجرا خواهد شد در حال حاضر برب به اندازه مکفی قوه بدست داریم .

من بحیرت فرو رفته و با خود مشغول این فکر بودم که به کار شراکت میکنم این بانه عصر با داشتن کمالات باز هم به بسیار عداها مبتلا و حیات آینده او ما معلوم و تاریک است .

کیان میکنم کار نو خیال و ما فی الضمیر سرا درک و سبب کونهای آن خیالات گشته برای دیدن ماشین های طبقات علیا دعوت کرد ، من بیز پذیرفته و آرا دیدم .

بسات ۷ ذریعه طیاره عودت نمودیم از توبل تغییر برمه های کوه شکاف بگوش میرسید و در هر طرف ریل های بزرگ و خاک دررفت و آمد بود .



خدمات من در ساختمان راه بزرگ دچار وقفه نشده اما هر قدر که به حالات آشنائی پیدا می نمودم بهان اندازه رمتعجب من میافزود کار من بواسطه آلات مکمل تحنیکیشرفت داشت . هر روز بالای خدمت خود حاضر گردیده مدت ۸ ساعت در موضع کار خود بسر می بردم در حین این ایام سعی داشتم که خیالات تحنیکیش خود را تکمیل نمایم و سعی بلغنی می نمودم تا کشفیات جدیده ام وسعت پیدا نماید ، جد و جهد می نمودم که ماشین حفريات زمین بیشتر در عملیات حفر مضبوط گردد .

در عصرها و روزهای رخصتی مشغول آموختن پرواز میشدم و تقرر درخواست کتبی لباس مکمل از قبیل پال و عبای پرش گرفتم، رش کردن بدریعه باهای عادی چندان سهل بود اگر این لباس آما سیده می بود یقیناً سرخود را فدای پرواز نم نمودم. در وقت فرود آمدن انسان مثل توپ بازی چندین ملاق میخورد با وجود این ملاق زدن صدمه می بیند، اولین آموختن پرواز من در تحت نکرانی « فیشر » اجرا شده پرواز اولین خالی از شباهت با پرواز چوچه کنجشک نبود. در یک روزی که من میتوانم مخاطر بیاورم که کدام روز بود از کار فارغ گردیده در طیاره مقرر ساعت چهار بجای خود می آمدم و برای تفریح بکوچه رانده دیدم که یک عده کاریگران که دیگر کاریگران را تبدیل می نمود در حرکت اند و این کاریگران که یک دیگر خود را عوض میکردند وضعیت معمولی بطور عسکر راه میرفتند. درین وقت یک دختر مقبول سرخ بوست در پیش من نزدیک شده آهسته چیزی گفت سبب صدای باو اتوموبیل ها و واگونها من اول مرتبه کلمات او را نفهمیدم مرتبه دوم این کلمات را از او بطور کهنه کننده شنیدم: « تعقیب نمائید ... معلومات ... مادام گارو » بعد از ادای این جمله ها بچالاکی روان شد و شدت تام خود را از من دور ساخت من او را از نظر خود دور نه نموده تعقیب می نمود. تا وارد چمن زاریکه آر قصبه دور بود شدیم، در میان درختان خیلی با عجله مکتوبی را که در چپری بپچانیده بود در دست من نهاده و این کلمات را علاوه کرد:

میخواستم معلومات زیاد بشا بدم متاسفانه ممکن نیست بعد از یک ساعت تاریکی اطراف را فرا خواهد گرفت شما برای حرف زدن رح ساعت وقت در دست دارید.

بعد از ادای این کلمات در بین درختان رفته و از نظر پنهان شد مکتوب را باز نمودم مضمون آن این بود: « مستر گاری، نسبت به مهربانی که در حق من دارید از حد زیاد مرهون احسان تان هستم، زیرا بواسطه معاونت شما از وضعیت سنگین خلاص شده و از عقب دیوارهای سیاه و تاریک نجات یافتنم از وضعیت حاصره ام اگر چه خود را اسیر فرض میکنم را ضمیمه اشخاص رحم دل مرا احاطه نموده اند، من گفتنی های زیاد دارم خیلی خواهش نمودم که شما را به بنیم زیرا شما یگانه شخصی هستید که من شما اعتماد کامل دارم بواسطه احتیاط زیاد زیاده تر تحریر نمیکنم زیرا حس میکنم مر تعقیب میکنند، شما از آرنده مکتوب میس « سمیت » رحم دل هر چه معلومات درباره من بخواهد میگوید تمظیبات قلی مرا یدیدید. « آنجیلا گارو ».

از مضمون فوق بحالات مادام گارو اطلاع یافته و بسی خورسند شدم، میل من برای حصول معلومات بیشتر باندازه زیاد بود که یک ساعت حکم یکقرن را گرفته بود، تا رسیدن وقت از گردش جاده صرف نظر کرده و در اطراف قنال بدم زدن آغاز نهادم بمعاد موعود میس سمیت با تاریکی شب یک جا وارد شد.

من دست خود را بطرف او دراز نموده گفتم:

معافی میخواهم از اینکه شما را اشتناختم که تا کدام شخص سروکار دارم وقت را ضائع نکنیم هر چه راجع به مادام گارو معلومات دارید برای من بگوئید. (ناتمام)

فهرست مندرجات

دوره چهارم مجله کابل

بترتیب حروف تہجی

— الف —

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
ادبیات پشتو	زمرلای	۲۰-۸۶۸-۹۰۹
		۱۰۴۹-۱۱۶۵
از شعرای معروف هرات	عالمشاهی غزنوی	۳۵
در قرن ۱۲		
آثار عتیقه بودائی بامیان	احمد علیخان	۷۷-۱۹۰-۲۶۸
		۳۵۷-۴۶۳-۵۶۳
		۶۸۴-۸۷۲-۹۶۸
		۱۰۷۹
از کابل ناقدهار	سید قاسم خان رشتیا	۸۳-۱۹۷-۲۷۹
		۳۷۸-۴۸۰-۵۹۴
ادب چگونه کسب می شود	زیدان مدران خان	۱۳۶
انجمن ادبی ایران		۱۰۳
استقلال	ییتاب	۲۱۱
»	صبا	۲۱۲

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
السا بکلویید بای یهود	رشتیا	۲۲۳
آیا جاپان با اسلام مشرف خواهد شد *		۲۸۳
الکترو درم		۲۹۰
استقلال وطن	خلیلی افغان	۳۲۶
اعطای جوایز	انجمن	۳۸۳
آیا انسانها زیاده غذا میخورند		۳۹۷
الماس	رشتیا	۴۰۷-۶۲۳
اصول فلسفه لغات	قاری	۴۱۶-۵۱۸-۶۴۲-
		۷۲۲-۸۲۹-۹۳۵-
		۱۰۵۷-۱۱۴۱
آیندهٔ رمان	جلالی	۴۲۹
افغانستان در جامع ملل	رشتیا	۴۹۰
اردو اچ در کدام سن	جلالی	۵۲۸
اسرار خلقت	حبیب الله خان طوری	۵۳۵
ادستان قدمهار	حبیبی	۵۴۰-۷۵۶
آبدات تاریخی	دکتر هنری هراس	۵۷۰
آمال و آرزوی مادر	شائق	۶۵۷
آمحات	قیام الدین خان	۶۰۶
انموسفیر با کره جوی	عبدالغفور خان	۷۴۵
آرامگاه سوریها	دکتر هنری هراس	۸۰۷
اختراع ساعت	رشتیا	۹۰۳

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
اشقري ، اقتراح ادنی	انجمن	۹۵۶
اسلام در جاپان	طرازی	۹۷۷
افغانستان بیک نظر اجمالی	سر محمد اقبال	۹۹۲
القرأة المصریه	انجمن	۱۰۹۸
احترام حیوانات	"	۱۱۸۷
اداره کشتی ها بذریعہ امواج رادیو ترجمہ		۱۲۰۳

— ب —

ہاریہ ها	عبدالواسع جلی	۱۰۲۷
"	سید حسن غروی	۱۰۲۸
"	عبدالرافع ہروی	" "
"	رشید وطواط بلخی	" "
"	اقوری	۱۰۲۹
"	امیر معزی	" "
"	ازرقی ہروی	۱۰۳۰
"	طہیر فاریانی	" "
"	ابوالمفاتیح ہروی	۱۰۳۱
"	سعدی	" "
"	امامی ہروی	۱۰۳۲
"	سلمان	۱۰۳۳
"	سلیم	۱۰۳۴

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
بهاریه‌ها	کلیم	۱۰۳۴
"	بیدل	۱۰۳۶
"	شوکت	۱۰۳۹
"	عاجز	۱۰۴۰
"	وصفی	۱۰۴۱
"	الفت	" "
"	میرھتک خان	۱۰۴۲
"	طرزی	" "
"	ندیم مرحوم	۱۰۴۳
"	مستغنی مرحوم	۱۰۴۴
"	دکتر اقبال	۱۰۴۵
"	بی‌تاب	۱۰۴۶
بدیع	طرازی	۹-۱۲۸
باستقبال ۱۶ سال استقلال	انجمن	الف
" " "	جلالی	۲۰۵
برنج و مرض فالج		۲۹۱
بهترین وقت نما		۲۹۲
بلوچستان	لطیفی	۳۶۲-۴۶۹
پهلوان شطرنج		۳۸۷
بند مادر	عبدالرسول خان مرحوم	۴۴۳
بلخ	ن. سی	۴۷۴-۵۵۶-۶۶۳
		۱۰۸۸-۱۱۸۰

موضوع	نگارنده	صفحه متبلسل
پذیرفته شدن افغانستان در جامع ملل		۵۷۹
برف	کمال اسماعیل	۸۴۲
"	سلمان ساوجی	۸۴۳
"	غنی کشمیری	"
"	سردار محمد حسن خان	۸۴۴
"	قاری	۸۴۵
"	محمد حکیم خان	۸۴۸
بر توجیدی بر مهد تمدن	عبدالغفور خان	۹۰۷
بهار وطن	انجمن	۱۰۰۷
بهاریه ها (قصائد)	قاری	۱۰۰۹
"	صبا	۱۰۱۳
"	شائق	۱۰۱۷
"	حکیم	۱۰۱۸
"	مجددی	۱۰۲۱
"	رابیه بلخی	۱۰۲۴
"	دقیقی	" "
"	عنصری	۱۰۲۵
"	فرخی	" "
"	منوچهری	" "
"	مسعود سعد سلمان	۱۰۲۶

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
"	ادیب صابر	۱۰۲۷
"	صائب اصفهانی، قاری	۱۱۵۷
پند به فرزند	نظامی	۱۱۷۰
بزرگترین محسمه های جهان	رشتیا	۱۱۹۵
— ت —		
تاریخچه ادبیات فرانسه	جلال الدینخان طرزی	۲۳۵-۱۴۰-۴۱
تشکر و امتنان	انجمن ادبی	۱۰۳
تبریک جشن استقلال	شائق	"
نموز	اررقی - ناصر علی	۲۳۴
تحفه سامی	گویا	۲۷۶
تبریک هیئت سیاسی محصور همایونی		۳۰۱
تقریط بر مسافر	انجمن	۶۹۰
تقدیر خدمت	"	۱۰۵۵
تأثیر موسم بر نشو و نما		۱۱۰۲
تذکره شعرای بو وارد	اعظمی	۱۱۰۷
تاریخ چگونه نگارش یابد	ترجمه قاری	۱۱۱۲
— ج —		
جشن	قاری	۲۰۹
جوابیه اعلیحضرت همایونی		۳۰۱
جریانات جشن	انجمن	ج

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
جشن نجات	قاری	ح
"	صبا	ی
جریدهٔ یگانه ثبت		۱۸۸

— ح —

حل معما	سید امیر خان	۳۸۴
حفظ زراعت	ترجمه عبدالعزیز خان	۱۲۰۴

— خ —

خلص فرمائشات و الاحضرت		
صدر اعظم صاحب		ز
خود آموزیشتو	انجمن	۶۰۰
خسوف	حبیب الله خان منجم	۷۰۶

— د —

دومین دورهٔ شورای ملی	اعظمی	۱۰۳
دورهٔ دوم شورای ملی	صبا	۱۱۴
دو شاعر فراموش شده	گویا	۸۶۵
دیوان بوسعید	انجمن	۹۹۷
دریای نور	سفارت کبرای ایران	۱۱۰۳
دانش	صبا	۱۱۶۹
دیوان جامی در امریکا	ترجمه گویا	۱۱۹۰

موضوع	نکاره	صفحه مسلسل
	— د —	
رفع بك غلطى تاريخى	کوبا	۱۸۱-۲۶۱
رور نامه نگارى	سيد قاسم خان رشتيا	۶۰۷-۹۲۷
		۱۰۷۲-۱۱۳۲
رادبوم	عبدالغفور خان	۶۱۶
	— ز —	
زبان مرغان		۲۸۹
	— س —	
سك هند و مكتب بيدل	حبیبى	۸۹
ساحه جديد زندگانى	محمد صديق خان طبرى	۹۹-۲۰۲-۲۹۳
		۳۹۹-۶۹۸-۹۰۴
		۱۰۰۴-۱۱۰۵
		۱۲۰۷
سال ۶ جريده شريفه اصلاح	انجمن	۲۷۲
سخن و سخنوران	"	۲۷۴
سعادت امروز	عالم شاهى غزنوى	۳۲۸
سواد نطق شاهانه	"	د
سواد نطق جوابيه	مدیر انجمن	۵۷۷
سربارى	صبا	۷۶۸
سعادت کشور	"	۹۶۳

موضوع	نکات رده	صفحه مسلسل
سال نهم انیس	انجمن	۱۰۹۸
سال جدید مجلات	*	۱۲۰۰
— ش —		
ششمین سال جشن نجات	انجمن	الف
شعر المعجم	سرور خان گویا	۷۸۱-۸۴۹-۹۶۵-
		۱۱۵۸
شاعر نو	محمود خان	۷۷۸
شاعر	خادم	۷۸۰
شاهکارهای قدرت	سید قاسم خان رشتیا	۹۴۵
شناوری و روی آب	ترجمه	۱۲۰۱
— ط —		
طریق معلوم کردن سن		۱۱۰۴
طیاره عظیم الشان بحری امریکا		۱۲۰۳
— ع —		
عائدات سلاطین افغان در هند	سرور خان گویا	۶۸-۱۹۵-۳۴۵-
علوم طبیعی	حبیبی	۱۱۶
عاجز افغان و افغان عاجز	حافظ نور محمد خان	۱۵۱-۲۴۲-۳۳۰-
		۵۵۰-۲۵۳
علاقه مندان نازی شطرنج		۳۸۷
علم النفس	عالم شاهی	۸۱۷

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
عبرت	جلالی	۹۲۰-۸۲۴
	— غ —	
عرل	قاری	۱۳۹
غریلات	عباس خان فرات	۲۴۰
عرل	آراد	۶۶۰
	— ف —	
فقهای افغانستان	قاری	۱۴۵-۵۶
فاصل معاصر	جلالی	۶۱
من تاریخ نویسی	میر محمد صدیق خان	۳۱۱
فروتنی	مرزا عباس خان فرات	۳۲۸
من تاریخ	محمد قدیر خان تره کی	۷۰۷-۶۳۶-۵۵۷
فقدان مهم	انجمن	۷۸۹
	— ق —	
قصیده	صبا	۳۲
قطار آهن	محمد صدیق خان طرزی	۲۰۰
قدیمترین بوسته هوائی	رشتیا	۳۸۹
قصیده افعانی	مخلص افغان	ع
قطرات سرشک در مارگاه محمود	حبیبی	۷۷۱
وسنائی		
قصیده	سرور خان صبا	۸۶۶

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
قائم مقام دست انسان	رشتیا	۱۴۹۹
قصیده	عبد الغنی خان	
	— ك —	

کلکسیون پایشها		۳۷۶
کشف دو قطعه پاپیروس		۳۸۶
گوشت مصنوعی		۳۹۶
کشور پروری	صبا	۵۴۸
گل بیخار		۶۰۳
کلاب سیاه		۶۰۵
کشف معروفترین بلاد تاریخی چین		۷۹۴
کیفر کردار	انجمن	۱۰۰۱
کشتی سرینیکین	محمد صدیق خان طرزی	

— ل —

لباس از شیشه		۲۸۹
لغات و زمانهای عالم	جلالی	۳۲۱
لباس خواب آور		۳۹۶

— م —

مدیت	رابنسن امریکائی	۴ - ۱۲۴ - ۲۱۷
مقام ادب وادبا	جلالی	۵۱

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
مخمس	اعظمی	۱۳۹
مشاهیر افغان	تره کی	۱۷۳ - ۳۳۸
معما		۲۰۴
مجله تعلیم و تربیت		۲۷۴
مطالعه	اعظمی	۳۰۵
مجلس گنگها		۳۸۶
معروضه رئیس شورای ملی		۵
ملت افغان ز تو آزاد شد	عالمشاهی	ن
موزیمها	محمد قدیر خان تره کی	۴۳۷ - ۵۳۲
مرآة المثنوی		۶۰۱
مخمس	قاصد سنائی	۶۶۱
منشأ و مبدأ تمدن هند	لطیفی	۷۳۷
مرثیه	حکیم	۷۹۱
مقره سلطان غوری	یار محمد خان تره کی	۷۹۲
مشهد و آرامگاه سلطان غوری	سرور خان گویا	۸۸۷
مکتوب	دکتر هنری هراس	۸۹۵
موقفیت تازه	رشتیا	۹۰۰
مجدوب کابلی	انجمن	۹۵۵
مکتوب از غزنی	علی احمد خان شالیزی	۹۹۰
مختصرین تاریخ علوم		۱۱۰۱

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
مختصر تاریخچه موسیقی غرب	ترجمه محمد قدیر خان	۱۱۲۹
مجاهد افغان	عبداللطیف خان	۱۰۹۱
مسابقه بین المللی شطرنج	رشتیا	۱۱۹۲۰

— ن —

نعت	سردار عبدالرسول خان مرحوم	۲۱
نگاهی بادیات عربی	رشتیا	۲۲۴
لطق افتتاحیه همایونی		۲۹۸
نطق وزیر مختار اعلی حضرت در مجمع ملل		۵۹۱
لشانه های انگشت	ترجمه فقیر محمد خان	۱۱۹۷
نکات طبی	ترجمه	۱۲۰۲

— و —

وظیفه شناسی	سرور خان صبا	۳۷۶
ورود		۵۹۸
وقت	صبا	۶۰۹
واصل	محمد حسن خان	۹۵۷

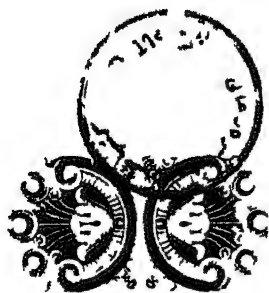
— ه —

هرات	جلالی	۶۷۲ - ۷۹۶
		۸۸۱

موضوع	نگارندہ	صفحہ مسلسل
ہمالیہ	رشتیا	۶۹۶
ہینوئزم	عبدالغفور خان	۱۱۲۸-۱۰۶۵

— ی —

یک موعظہ	جریده شمس النهار	۲۵
یک شاعرہ معاصر	محمد ابراہیم خان	۴۴۵
یاد گرقن طیارہ رانی		۶۰۴
یاد آوری	گویا	۱۰۰۷
یادی از شوکت عزیزی	جلالی	۱۱۷۱



صفحه	فهرست تصاویر :
۱	تصویر سلطان شمس الدین التمش
۲۱	« عمارت سفارت افغانستان در لندن
۴۱	» » » در پاریس
۵۱	» » » در برلین
۶۶	آله قطر نما - ماشین وانزمارك - آله ملوم کردن لعدم سافه توب نصف النهار - تصكك اتوماتيك - آله تعین نصف النهار
۸۸	رخه پنجشیر - دره آمرز پنجشیر
۱۱۲	وکلای دوره دوم شورای ملی
۱۲۶	عمارت سفارت کبرای افغانستان در انقره و حصه از عمارت جنرال قوئسلگری افغانستان در تاشکند
۱۴۴	سمت شرقی عمارت سفارت افغانستان در روما و عمارت جنرال قوئسلگری افغانستان در مشهد
۱۷۲	عمارت سفارت افغانستان در مصر و هیئت قوئسلرکی افغانستان در سیستان
۱۹۴	هیئت قوئسلگری افغانستان در بمبئی و در مشهد
۲۰۱	قطار آهن سریع السیر
الف	اعلی حضرت همایونی روز افتتاح جشن شانزدهمین سال استقلال تجمع روز افتتاح تعمیر (للخ) و لطق جناب رئیس تنظیمه
۲۱۶	و عملیات تسطیح بلخ
۲۷۸	دره بوته نجراب
۲۹۶	دره کلان نجراب

تصاویر :	صفحه
شیخ السفرا در موقع عرض تبریکه جشن استقلال بمحور اعلی حضرت هما یونی	۳۰۱
رئیس شورا در موقع عرض تبریکه جشن استقلال ، بحضور هما یونی	۳۰۲
از مناظر جشن شانزدهمین سال استقلال وطن رسم گذشت عسکری بحضور ملوکانه	۳۲۰-۳۲۱
» » » » »	۳۴۴-۳۴۵
مسجد حضرت خضر در سمرقند - مدرسه شیردار در سمرقند	۳۵۶-۳۵۷
قسمت داخلی قصر امیر بخارا - ایوان قصر امیر بخارا (در ستاره ماه خاصه)	۳۸۲-۳۸۳
دورنمای دره های نجرا ب - دره شصت پنجشیر	۳۹۸-۳۹۹
نقشه معادن معروف الماس	۴۰۷
الماس جان خیر و کولینان	۴۱۴-۴۱۵
مدرسه شیردار سمرقند و منظره	۴۴۲-۴۴۳
اطراف مقبره شاه زنده سمرقند	
میلۀ بزغاله کشی در افتتاح بلخ	۴۷۴-۴۷۵
وقت شروع بنعمیر	
مدرسه بی بی خانم در سمرقند	
قسمتی از شهر قدیم آن	۴۸۸-۴۸۹

صفحه	تصاویر :
۵۱۶	روضه شاه ولایت مآب رض
۵۳۵	منار کلان بخارا
۵۴۷	آغاز تعمیر شهر جدید ایبک
۵۵۶-۵۵۷	عکس خرابه های باغ - بالاحصار ایبک
۵۷۰	سر هنری هراس پروفسر تاریخ و عتیقه شناسی
۶۰۲-۶۰۳	مدرسه فی فی خانم سمرقند - مقبره شاه زنده در سمرقند
۶۱۵	و - ج - رئیس بلدیة باوکلای کابل
۶۳۵	الماسها
۶۵۶-۶۵۷	دره شصت پنجشیر - دره پنجگان نجراب
۶۶۲-۶۶۳	دره بوته نجراب - مدرسه خواجه محمد یار سا
۶۹۷	هیئت ننکاپرت
۷۰۷	ذات اعلی حضرت همایونی روزید فطر
۷۴۴-۷۴۵	یلک عده از قشون شاهی
۷۷۰-۷۷۱	از مناظر دلکشا و مناظر داخلی اړک موسم برف
۷۸۹	شاعر شهیر سرادر عبدالرسول خان مرحوم
۸۱۶	قبر شیر شاه سوری
۸۲۸	منظره مقبره شیر شاه سوری
۷۰۹	سفر کبیر واعصای رسمی سفارت کبرای افغانستان در مسکو
۸۴۸	منظره عمومی بقعه شیر شاه

صفحه	تصاویر :
۸۶۶	مقبره میان حسن سوری پدر شیرشاه
۸۸۰	يك حصه از مقبره میان حسن
۸۸۶	بقعه ناتمام اسلام شاه پسر شیرشاه
۸۹۴	عمارت سفارت کبرای افغانستان در مسکو
۹۰۲	حلقه منشور آبی
۹۰۷	اعلیحضرت تاجدار افغانستان روز عیداضحی
۹۲۰	شهنشاه افغان در هند اعلیحضرت شیر شاه سوری
۹۲۶	ذات همایونی موقع عودت از سلام خانه روز اول عیداضحی
۹۳۴	يك قطعه از قشون پیاده فرقه شاهی
۹۴۴	یکی از معاونین وزیر معارف جاپان (لیهامورا)
۹۵۴	ملکه مسلمان در منچوکو (عائشه خانم)
۹۵۸	هیئت تبلیغیه اسلام با اشتراک اکابر جاپان
۹۶۲	فرستادن قرآن کریم بممالك مختلفه شرق اقصی
۹۷۶	استاد عبد الرشید ابراهیم به تقریب نشر قرآن
۹۸۲	رئیس جمعیت اسلامیه در حضور امرای بزرگ جاپان
۹۸۸	استاد عبدالرشید ابراهیم و رئیس جمعیت اسلامیه
۹۹۲	رئیس جمعیت اسلامیه و آخند ابوبکر افندی موکدنی
۹۹۶	طلبة مکتب اسلامی در توکیو
۱۰۰۰	مقبره مسلم بان در توکیو
۱۰۰۶	مسابقه بین المللی دزی هاکی روی یخ
۱۰۰۹	مقبره ساجن محمود عزیزی

صفحه	تصاویر :
۱۰۲۱	نخلستان پنج وائی
۱۰۳۳	پنج وائی قندهار
۱۰۴۱	از مناظر سمت مشرقی
۱۰۵۷	قاری
۱۰۶۵	یک حصه از باغ شاهی
۱۰۷۹	ریزه کوهستان
۱۰۸۹	رخته پنجشیر
۱۰۹۹	دره آمرز پنجشیر
۱۱۰۱	ماشین خورد کننده پول
۱۱۰۷	تاجدار افغانستان اعلیحضرت المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه خلد الله ملکه
۹۱۱۹	معمرتین پادشاهان دنیا
۹۱۲۷	از مناظر کابل : یکقسمت جاده اندرانی وجاده شاهی
۹۱۴۱	یکقسمت از مناظر غربی کابل
۹۱۵۷	از مناظر قندهار : باغ فرقه عسکری
۹۱۶۵	از مناظر قندهار : طرز عمارت قدیمه شهر
۹۱۸۷	از مناظر سمت مشرقی : باغ نمله
۹۱۹۲	لوحه مقبره مجاهد افغان عبدالرحمن خان در استانبول
۹۱۹۶	مجسمه واشنگتن
۹۲۰۱	شناوری روی آب
۹۲۰۳	کشتی که بذریعه امواج رادیو اداره میشود
۹۲۰۴	طیاره عظیم الشان بحری امریکا

قیمت اعلانات در مجله کابل

Foreign										داخله					
12 Months				6 Months				Once		يك سال			يك مرتبه شش ماه		
Inch	£	s	d	£	s	d	£	s	d	يك سطر	پول اضافی	پول	پول اضافی	پول	
		17	2		6	10		2	6		۱۵		۸	۲	
Page	1	10			17	6		4		۱/۲ صفحه	۶۰		۲۲	۸	
«	2	15		1	10			6		» ۱/۴	۱۱۰		۶۰	۱۲	
full «	5			2	15			10		» تمام	۲۰۰		۱۱۰	۲۰	

قابل توجه

حضراتیکه بمجله کابل سابقاً اشتراك داشته ومحض يك فرمایش کتبی قبل از وصول وجه، مجله برای شان فرستاده میشود.

چون در نتیجه اینگونه معامله اداره محاسبه دوچار مشکلات گردیده لذا از مشترکین عظام محترم مانه خواهش میشود که هرگاه آرزوی اشتراك سال پنجم مجله را (که در اول سرطان جاری میشود) داشته باشند باید قبلاً وجه اشتراك نقد یا رسید خزانه بدفتر مجله بفرستند والا بصورت نسیه قبول اشتراك نخواهد شد.

(اداره مجله کابل)

W146
311

